

مس هایی که طلا شدند!
داستان کسانی که سالها در تاریکی بودند اما
خداوند آنها را از تاریکی داخل نور نمود

شینید او کانر خواننده مشهور ایرلندی مسلمان شد و نام خود را به "شهداء دایوید" تغییر داد



او نوشته: «به مشرف شدن به دین اسلام افتخار می کنم. این امر نتیجه طبیعی است که میتواند هر فرد آگاه از امور دینی به آن دست یابد.. همه کتاب های مقدس (انسان را) به دین اسلام رهنمون می کند و این دین (ما را از) همه کتاب های مقدس دیگر بی نیاز می کند.»

این خواننده ایرلندی صفحه جدیدی با نام جدید خود Shuhada Davitt در توئیتر باز کرده و در کنار تصویر با حجاب خود نوشته: "شادمانم"
همچنین او در عکس پروفایل خود نوشته "حجاب بر تن کن" Wear Hijab
جهان به سوی اسلام، آئین آرامش و منطق در پیش است

گردآوری توسط:

محمد تقی صرفی پور

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و سلام و صلوات بر سرور پیامبران محمد مصطفی و اهل بیت پاک و طاهر او سعادت و یا شقاوت انسان در دنیا و آخرت بستگی به ایمان او دارد. اگر انسان ایمان درستی داشته باشد سعادتمند است و اگر نداشته باشد بدبخت می باشد.

خوشبختانه زمینه ایمان برای همه انسان ها وجود دارد. زیرا خداوند حکیم بندگان خود را از ابتدای خلقت بطور مداوم بوسیله پیامبران و کتابهای آسمانی هدایت کرده است ولی ادیان مذکور کامل نبودند تا اینکه خداوند بر مومنین منت نهاد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رابه پیامبری مبعوث نمود و با نزول قران کریم توسط خداوند حکیم بر این بهترین پیامبر، در مدت بیست و سه سال، دینی که کامل ترین دین است به بشریت هدیه گردید. و خداوند در روز غدیر خم بعد از انتصاب علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر اسلام، اعلام کرد که امروز دین را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان تنها دین تایید می نمایم و اسلام را برای شما انتخاب کردم.

آری اسلام کامل ترین دین و قران جامع ترین کتاب آسمانی است که نور است و هدایت است. اسلام دینی است که هر ادم منصفی که ان را بررسی می کند پی به حقانیت ان می برد و اسلام را نمی توان با هیچ دینی مقایسه کرد.

قران کتابی است که در ان تحریف راه نیافته و همه کلمات ان از طرف خداوند حکیم گفته شده است برای همین امتیاز است که بسیاری از افراد غیر مسلمان، فقط با خواندن قران متوجه حقانیت ان می شوند و مسلمان می گردند. واقعا قران بزرگترین هدیه الهی است که به بشریت داده شده تا با تلاوت ان و تدبر در ان قدمهای بزرگی بسوی معرف الهی بردارند.

همچنین نعمت بزرگ اهل بیت علیهم السلام که مفسر حقیقی قران کریم هستند موهبتی عظیم برای بشریت است تا با عمل به دستورات این نورهای الهی، به کمال برسند و رضایت الهی را برای خود کسب کنند.

انقلاب اسلامی ملت بزرگ ایران به رهبری امام خمینی نیز از نعمتهای بزرگ الهی است که در این قرن پر از ظلمت و تاریکی و گناه، ظاهر شد و نور ان باعث هدایت هزاران نفر بلکه میلیونها نفر گردید. انقلاب اسلامی

ادامه راه پیامبران و امامان علیهم السلام است و چون حق می باشد لذا از سال 1357 تا کنون عده زیادی که بدنبال حق و حقیقت بودند بوسیله این انقلاب با اسلام و اهل بیت علیهم السلام آشنا شدند و از تاریکی داخل نور گردیدند. در میان این تازه مسلمانان از همه افشار جوامع غربی و شرقی هست. حتی خانم هایی که هنرپیشه بودند یا رقص یا مانکن ولی ناگهان نورایمان در دل آنها وارد شده و با میل و رغبت مسلمان شدند انهم مسلمان خیلی مومن.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

تفسیر آیه ۲۵۶ سوره بقره

: ترجمه آیت الله مکارم شیرازی

در قبول دین ، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی ، روشن شده است. بنا بر این ، کسی که به طاغوت [بت و شیطان ، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد ، به دستگیره محکمی چنگ زده است ، که گسستن برای آن نیست. و خداوند ، شنوا و داناست .

اری خداوند حکیم به دل آنها نظر کرده و آنها را از تاریکی وارد نور نموده است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى

الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)

خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد و [لی] کسانی که

کفر ورزیده اند سرورانشان [همان عصیانگران=] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می برند

آنان اهل آتشند که خود در آن جاوداند (۲۵۷)

در این کتاب به داستان افرادی که کافر بودند یا مسیحی و یهودی و هندو و.. بودند و مسلمان شدند همچنین افرادی که لات بودند یا مشروب خور و فاسد بودند اما ناگهان بخاطر جریانی خداوند آنها را از تاریکی وارد نور کرد و بعضا چقدر پیشرفت معنوی کردند و خود چراغی شدند برای دیگران. یا کسانی که از نور ولایت بی بهره بودند اما خداوند بر آنها منت نهاد و پیرو اهل بیت علیهم السلام شدند اشاره می نمایم. انشالله خداوند حکیم انسان هایی را که در گمراهی هستند هدایت فرموده و آنها را با اسلام راستین و کتابش قران کریم آشنا فرماید و طعم ایمان و شیرینی ولایت اهل بیت علیهم السلام را به آنها بچشاند. آمین رب العالمین

کرمانشاه- زمستان 96

چگونه این جوان ایرانی ساکن امریکا متحول می شود؟

محمد عرب» در نوجوانی به آمریکا می رود و با فرهنگ آنجا بزرگ می شود، از ایرانی بودن و آداب و رسوم آن «تنها یک اسم و فامیل برای او باقی می ماند. هیچ چیز ممنوعی برای او وجود ندارد و کاملاً یک زندگی آمریکایی با همه استانداردهای غیر اخلاقیش را اداره می کند.

این همه داستان زندگی محمد در آمریکاست: هر روز کافه و باری جدید، لذتی جدید و گناهی جدید. ماجرا ادامه دارد. او می گوید که حتی دیگر لذت های لاس و گاس هم او را راضی نمی کرده و تصمیم می گیرد در کارناوال برزیل شرکت کند. به خانه می رود تا خداحافظی کند. خواهرش به رسم ایرانی ها قرآن را برمی دارد و محمد را از زیر آن رد می کند تا سفر معصیتش به سلامت بگذرد! معلوم نیست که چرا آن قرآن همراه محمد در سفر برزیل می شود. یک اتفاق و یا تقدیر الهی همه چیز را پیش می برد. محمد به هتل می رسد و تصمیم می گیرد چند خطی از کتاب را بخواند تا خوابش بیبرد و بعد از آن راهی کارناوال شود. صفحه اول را می خواند و به صفحه دوم می رسد و چهارستون بدنش می لرزد. هم چیز عوض می شود. محمد راهی جنگل های آمازون می شود و لحظه ای کتاب را روی زمین نمی گذارد

ماه رمضان گذشته، محمد عرب مهمان یکی از برنامه های ماه عسل بود. آن برنامه به شرح داستان اصلی زندگی محمد گذشت. احسان علیخانی با او خیلی راحت برخورد کرد و همه چیز را باور کرد، مثل همه مردمی که پای تلویزیون نشسته بودند.

در تمام مدت گفت و گو، همسر محمد کنار او نشسته بود. وقتی داستانمان به برزیل و کارناوال رسید، نگاهی به همسرش کرد و گفت: «چیزی می خواهم بگویم که شما هم نشنیده ای»؛ و ادامه داد: «در همان ایام خانم بسیار زیبایی» دست من را گرفت، اما من دستم را از او کشیدم و گفتم: نه

متن کامل گفت و گو با محمد عرب را بخوانید

زندگی ای که قبل از مسلمان شدن در آمریکا داشتید چطور بود؟ زندگی شیرینی و رویایی بود؟

در آن زمان، چیزی شیرین تر از آن وجود نداشت! خیلی زود به تمکن مالی رسیدم و با شغلی که داشتم توانستم درآمد بسیار خوبی کسب کنم. این شرایط خوب اقتصادی باعث شد تا برای تفریح و لذت بردن از مادیات آزاد باشم و هر روز به دنبال لذت های جدیدی بروم. دیگر لاس و گاس با تمام امکانات رفاهی اش برایم جاذبه ای نداشت. به کنسرت های خاص می رفتم و خودم را لایق بهترین ها می دانستم. در خانه ام انواع آلات موسیقی را داشتم و خودم جاز می زدم. دوستانم که می خواستند کنسرت برگزار کنند به خانه من می آمدند.

آتموقع احساس نمی کردید که سبک زندگی تان اشتباه است؟ یا مثلاً تصور نمی کردید که ممکن است کارهایتان غلط باشد؟

اصلاً. وقتی کاری می کردم که هم خودم خوشحال بودم و هم عده ای را خوشحال می کرد، برایم خیلی خوب و لذت بخش بود.

بسیاری از مردم ماجرای زندگی شما را می دانند. کشمکش هایی در زندگی تان اتفاق افتاده که شبیه بعضی از فیلم های داستانی ایرانی، بدون ایجاد هیچ زمینه قبلی باعث شده تا متحول شوید! چیزی که باعث شده تمام لذت هایی که برای رسیدن به آنها به برزیل سفر کرده بودید را رها کنید. درواقع باور پذیری ماجراهایی که برای شما اتفاق افتاده، کمی سخت است. این تحول یک باره چگونه اتفاق افتاد؟ باور کردن این تحول دفعی و یکباره سخت است.

چهارده ساله بودم که همراه خانواده ام از ایران به آمریکا مهاجرت کردیم. خانواده من مسلمان هستند و من هم مسلمان زاده به حساب می آمم اما به دلیل قرار گرفتن در فضای آزاد آمریکا، حدود 12 سال با فرهنگ غلطی زندگی کردم که هیچ حلال و حرامی در آن وجود نداشت و بهره بردن از لذت های دنیایی امری ساده و طبیعی بود. این نوع سبک زندگی در آمریکا یک فرهنگ غالب بود و برای من که نوجوان بودم الگو گرفتن از این فرهنگ طبیعی به نظر می رسید. من هم بعد از مدتی و در حدود 26 سالگی به اسلام برگشتم. اما افرادی هستند که در خانواده ای با دین دیگری یا حتی بی دین متولد شده اند، به همین دلیل هیچ مطلبی از حقایقی که در قرآن کریم وجود دارد، نمی دانند.

افرادی که به دین اسلام گرایش پیدا می کنند را در دو دسته تقسیم بندی می کنم: دسته ای هستند که با منطق و دلیل و برهان به سراغ قرآن می آیند. مطالب علمی در زمینه پزشکی و علوم دیگر را در قرآن پیدا کرده و آن را با علوم روز دنیا تطبیق می دهند و نهایتاً به اعجاز قرآن پی می برند. مثلاً شکل گرفتن جنین در رحم مادر چند مرحله را طی می کند و در قرآن کریم هم به این موضوع اشاره شده است. مدتی قبل پزشکی را دیدم که وقتی این مراحل را در

قرآن کریم مطالعه کرده، اسلام آورده است. او معتقد بود که پیامبر اسلام (ص) نمی توانست در هزار و چهارصد سال قبل این مطلب را بداند؛ پس این علم از جایی برای او مطرح شده که فراتر از ذهن انسان بوده است.



وظیفه همه است که درباره دینشان تحقیق کنند، خداوند این اسلام‌های موروثی را نمی‌پذیرد

دسته دوم افرادی هستند که از روی احساس به اسلام و فرهنگ و سبک زندگی اسلامی گرایش پیدا می کنند. نمی گویم که احساس این افراد اشتباه است، اما همیشه خطری آنها را تهدید می کند و آن خطر، این است که اگر برای احساس خود نسبت به حقانیت اسلام دلیل منطقی پیدا نکنند، امکان تغییر این احساس وجود دارد. در اسلام بر این موضوع تاکید شده که حتی اگر در خانواده مسلمان به دنیا آمدید و دین خانوادگی شما اسلام است، خداوند این اسلام را از شما قبول نمی کند و هر کسی باید خودش تحقیق کند و دلیل منطقی برای مسلمان شدن داشته باشد. این

اشارات به طور واضح در قرآن کریم وجود دارد. من هم به عنوان کسی که برای مدت طولانی و حدود ده سال از این حقیقت دور ماندم و در زمان کارناوال برزیل بازنگری بر این موضوع داشتم، ناگهان دلیلی منطقی در قرآن «کریم برای خودم پیدا کردم. یک ضرب المثل ایرانی می گوید «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است آیات ابتدایی قرآن را حدود سیزده چهارده بار می خواندم و فکر می کردم که مگر می شود انسان بعد از هزار و چهارصد سال نتوانسته باشد یک جمله ده کلمه ای مانند قرآن بگوید؟ کوچکترین سوره قرآن را شمردم که ده کلمه دارد، اما انسان نمی تواند یک جمله مانند قرآن بگوید که صرف و نحو و معنی و استدلال را به خوبی قرآن کریم رعایت کرده باشد. به این ترتیب مطمئن شدم که می توان به قرآن کریم اتکا کرد. روی زمین نامطمئن یا اصلا راه نمی رویم و یا با ترس و لرز حرکت می کنیم و نگاه می کنیم که مردم از کجا می روند تا ما هم از همانجا حرکت کنیم. پیدا کردن دلیل در قرآن همین حالت را برای انسان ایجاد می کند. خیال انسان راحت می شود و با آسودگی در این راه قدم بر می دارد و می داند که پشتوانه محکمی دارد. پیامبر اسلام (ص) هم مانند هر پیامبری که در هر قومی می آمده، معجزه ای با خود داشته است تا قلب انسان ها با آن معجزه مطمئن شود. این هم از کرامت خداست. که نمی خواهد هیچ انسانی بی بهره از این دنیا برود

شما در برنامه های مختلف از ماجرای آشنایی تان با اسلام گفته اید. چرا بازگو کردن چنین مطالبی برایتان اهمیت دارد؟

می خواهم مسلمان هایی که با زندگی من آشنا شده اند در دین خود بازنگری داشته باشند. حتی یهودی ها و مسیحی ها هم خوب است چنین بازنگری داشته و با دید باز این کتاب را مطالعه کنند. هیچ کسی به یهودی یا مسیحی و حتی کسی که تا به حال دینی نداشته خرده نمی گیرد که تا حالا کجا بودی و چرا امروز ایمان آورده ای؟ جالب است وقتی یکی از این افراد وارد اسلام می شود، همه با خوشحالی از آنها استقبال می کنند. این اتفاق فطری است و در همه جوامع اتفاق می افتد که وقتی فردی به سمت راه درست بر می گردد، افرادی که در آن راه هستند و قدرت تشخیص دارند خیلی زود از او حمایت می کنند و خیرمقدم می گویند

قرآن قاطعانه می گوید که «این است و جز این نیست»، هیچ کتابی با این لحن پیدا نمی شود

در قرآن کریم هم چنین مطالبی مطرح شده است. نمونه اش ماجرای مردی است که در سوره یس به او اشاره شده که از راه دور آمد و به قوم خود گفت «این پیامبران بدون هیچ چشم داشتی از شما حقیقت را ابلاغ می کنند.» پس چرا خدا را نپرستیم که همه چیز از اوست و بازگشت ما سمت اوست؟ انسان ها به طور فطری دوست دارند همه به سمت اسلام بیایند و نجات پیدا کنند. حتی انسان دوست دارد که شیطان دست از لجاجت بردارد و تسلیم امر خدا شود و اگر چنین اتفاقی بیفتد اولین کسی که به شیطان خوشامد می گوید، خود انسان است

تسним: به نظر می رسد که رویکرد شما به اسلام ترکیبی از احساس و عقل است. یعنی به طور - احساسی به سمت اسلام برانگیخته شدید و بعد دلایل عقلانی هم در باره حقانیت اسلام پیدا کردید.

وقتی برای اولین بار قرآن را خواندم به من برخورد و احساس کردم به شخصیت توهین می شود، چون لحن گفت و گوی قرآن، لحن کتاب هایی که تا آن زمان خوانده بودم، نبود. مثلاً در همه کتاب ها می خوانیم که نویسنده مطلبی را اعلام می کند و می گوید شما هم امتحان کنید تا ببینید به چنین نتیجه ای می رسید یا نه. اما قرآن اینطور نیست و قاطعانه می گوید که این است و جز این نیست، اگر تو با این مطالب که بر اساس حق است مشکلی داری این دلایل را بین و فکر کن. برای اولین بار کتابی را می خواندم که چنین لحنی داشت. این موضوع خیلی برایم عجیب بود.

چه چیزی باعث شد که وقتی برای اولین بار قرآن را خواندید، این کار را با اشتیاق ادامه دهید؟

در لحظات اول که آیات قرآن را می خواندم چندان به مفاهیم توجه نداشتم، بیشتر به کلام و منطقی که ارائه می داد فکر می کردم. ارتباطی بین من و خالقم در یک لحظه از طریق قرآن برقرار شد. شاید اگر درباره لغات فکر می کردم به این نتیجه نمی رسیدم. چون گاهی توجه انسان به لغات باعث ایجاد سوالاتی می شود و به این ترتیب از اصل دور می ماند. توصیه من این است که قرآن را با فکر باز بخوانیم. دانش آموزان در بعضی مدارس اروپایی فکرشان را ساعت ها آزاد می کنند تا در یک بارش فکری مطلق، هرآنچه از ذهنشان می گذرد را روی کاغذ بنویسند، این یکی از ساعت های کلاسی آنهاست. پیشنهاد من هم این است. کسانی که می خواهند قرآن را درک کنند به خصوص اگر برای اولین بار قرآن می خوانند، بدون هیچ فکر و ذهنیت قبلی آن را مطالعه کنند، یعنی قرآن را باز کرده و شروع به خواندن کنند. این کار را حداقل یک یا دو بار انجام بدهند تا به مرور با مطالب، لحن و منطق قرآن آشنا شوند. این کار به من هم خیلی کمک کرد. من در جنگل های آمازون که قرآن می خواندم، بدون هیچ ذهنیتی آیات را مطالعه می کردم. یعنی به مطالب فکر می کردم اما به واژه ها و مفهوم کلمات توجه زیادی نداشتم و دربند معنی کلمه ها نبودم.

به نظر من واجبات دینی مانند نماز و روزه پوسته سختی است که ما را در بر می گیرد. مانند موجودات دریایی که در پوسته سختی زندگی می کنند و حفاظی برای آنهاست تا از آسیب ها در امان بمانند. احکام دینی هم چنین حفاظی را برای ما ایجاد می کند. مثلاً حجابی که خانم ها و از جمله همسر من رعایت می کند، در عین اینکه بر آن ها واجب است حریمی برای آنها ایجاد کرده و از آن ها حفاظت می کند. اما اصل دین حجاب و نماز و روزه نیست، این ها واجباتی است که از ما حفاظت می کند تا اصل داستان جا بیفتد.

پس به نظر شما اصل دین چیست؟

خداوند متعال در آیه ششم سوره کهف می‌فرماید: «ای پیغمبر! تو آنقدر نگران این مردم هستی که حاضری جان عزیزت را در این راه فدا کنی. اما تو فقط برای ابلاغ آمدی، من هدایت می‌کنم و تو به آن‌ها که راه درست می‌روند بشارت بده و تشویق شان کن و کسانی را که کار اشتباه می‌کنند بترسان و هشدار بده.» آن چه که من از قرآن به عنوان مغز دین فهمیدم، اخلاق است و فکر می‌کنم احکام دینی تعیین شده تا ما را به سمت اخلاق هدایت کند.

روایتی از پیغمبر اکرم (ص) داریم که می‌فرمایند: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یعنی مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را به نهایت برسانم

همین طور است. خداوند متعال هم در قرآن کریم می‌فرماید: «ما پیغمبران را در طول تاریخ نفرستادیم به جز اینکه شما اخلاق پیدا کنید». من هم فکر می‌کنم مغز این آیین مقدس و قرآن کریم این است که همه انسان‌ها در روی کره زمین اخلاق پیدا کنند و به جای ستیز و جنگ، یکدیگر را بشناسند و با اخلاق خوش زندگی کنند.

امروز کره زمین در موقعیت حساسی قرار گرفته که منابع طبیعی آن در حال تمام شدن است. تا به حال انسان موقعیتی مثل امروز نداشته که از تجهیزات خود برای تخریب استفاده کند. یعنی انسان وسایلی در اختیار دارد که اگر بخواهد کره زمین را تخریب کند، شاید در عرض چند دقیقه یا کمتر می‌تواند این کار را انجام دهد. خطر خیلی جدی است.

در این مورد باید به یکی از تجربه‌هایم اشاره کنم. گاهی اوقات شب‌ها کوهنوردی می‌کنم و چون می‌دانم ممکن است شغال یا گرگ در کوه‌ها باشند، در کوله پشتی‌ام مقداری غذای سگ‌ها را می‌برم و وقتی صدایشان را می‌شنوم برایشان غذا می‌ریزم؛ چون حضور سگ‌ها و صدای پارس کردن آن‌ها باعث می‌شود که حیوانات وحشی نزدیک ما نشوند. در روزهای وسط هفته که مردم کمتر به کوهنوردی می‌روند این حیوانات گرسنه تر و برای غذا حریص تر هستند. وقتی وسط هفته برایشان غذا می‌ریختم، پشت سرم صدای کشمکش این حیوانات را بر سر غذا می‌شنیدم. امروزه هم منابع طبیعی رو به کاهش است و نیاز انسان‌ها روزبه روز بیشتر می‌شود. پس امکان دارد که دنیا به سمت جنگ حرکت کند. در چنین شرایطی باید به سمت اخلاق حرکت کنیم، در غیر اینصورت به سمت جنگ و نابودی می‌رویم. چه بهتر که همه به سمت کتابی بیایند که با دلایل خیلی محکم ما را هدایت به اخلاق و صلاح می‌کند.

وقتی در آمریکا با دوست یهودی‌ام صحبت می‌کردم و او اشاراتی راجع به حضرت موسی (ع) داشت، من خیلی سریع می‌توانستم مطالبی که از اینترنت درباره آن حضرت خوانده بود را نقض کنم و دلیل بیاورم. به عنوان مثال او می‌گفت، حضرت موسی (ع) فرد باهوشی بوده و از جزر و مد آب‌ها خبر داشت و در زمانی که آب پایین بوده قوم خود را از آن دریا رد کرد. خیلی ساده با استدلال‌ها و درک‌های قرآنی گفتم این دروغ است.

در اسلام مبحث بسیار مهمی به نام یقین وجود دارد. شما به قرآن کریم و حقانیت اسلام مانند سایر اهل ایمان یقین پیدا کرده‌اید. همه ما می‌دانیم که در آخرت باید در برابر اعمال مان پاسخگو باشیم اما وقتی در معرض خطا قرار می‌گیریم، باز هم گاهی در جدال میان خیر و شر به سمت شر و گناه می‌رویم. با این مقدمه اشاره‌ای به ابتدای اسلام آوردن شما در جریان برگزاری کارناوال برزیل می‌کنم که در معرض بزرگترین گناه و بیشترین کشش برای انجام گناه قرار گرفته بودید؛ چطور در این شرایط، یقین شما بر میل به انجام گناه پیروز شد و پس از قرائت قرآن به مراسم نرفتید؟ اصلاً با چه معیاری، بد بودن حضور در کارناوال را تشخیص دادید؟

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده که در وجود تمام انسان‌ها قدرت تشخیص خوب و بد را قرار داده است. یعنی اگر شخصی در گوشه‌ای از کره زمین زندگی کند و هیچ دینی به او عرضه نشود، خداوند او را رها نکرده است بلکه در وجودش برنامه‌ای قرار داده تا بتواند خوب و بد را تشخیص بدهد.

آنش و در هتل به فطرت رجوع کردم، این چیز است که در وجود همه هست

در آن شب این اتفاق برای من افتاد که این برنامه در وجودم روشن شد و من به فطرت خودم رجوع کردم. من از این قابلیت استفاده کردم و خواه ناخواه چنین قابلیتی بر تصمیم‌گیری‌های من تاثیر گذاشت. در آن شب همین اتفاق برای من افتاد و قدرت تشخیص خوب و بد در وجودم بیدار شد؛ من در حال خواندن قرآن بودم و این کتاب فطرت مرا بیدار کرد.

نکته دیگری را باید یادآوری کنم؛ اینکه به نظر من تاریخ هالیوود به دو بخش تقسیم می‌شود، دوران قبل از ساخت فیلم «زندگی پای» و دوران بعد از ساخت این فیلم. چون هالیوود با ساختن این فیلم، مطلب مهمی را به مخاطبان ارائه داد. در این فیلم می‌بینیم که پسری در یک قایق نجات در وسط اقیانوس هاست و در حالیکه وسایل ابتدایی زندگی کردن را دارد باید با یک ببر که در قایق اوست کنار بیاید. هالیوود، نفس ما را که همان ببر است به خوبی در اقیانوس زندگی همراهمان نشان داده و گفته هر کدام از ما مانند همان پسر هستیم و او که در قایق همیشه همراه ماست، همان ببر نفس ماست که نمی‌توان به او اعتنا نکرد، بلکه باید او را تربیت کرد تا بتوان به راه ادامه داد، در غیر اینصورت او تو را نابود می‌کند. در این فیلم نشان می‌دهد که آن ببر قابل تربیت هست تا در نهایت به جایی می‌رسد که سبزی و زیبایی را نشان می‌دهد، به این مفهوم که این نفس فقط در این دنیا همراه ما است.

«همان ایام خانم بسیار زیبایی دست من را گرفت، اما من دستم را از او کشیدم و گفتم: «نه»

آن شب و در هتل برزیل، ببر نفس تان را چطور مهار کردید؟

چون آن شب در حال برگشت به سمت فطرم بودم، قابلیت هایی که در تشخیص خوب و بد در وجودم بود بر تصمیم تاثیر گذاشت و من شروع به تربیت آن بیر کردم. از همان شب این کار را شروع کردم. در همان ایام خانم بسیار زیبایی دست من را گرفت، اما من دستم را از او کشیدم و گفتم: «نه». این «نه گفتن»، ریشه در بیدار شدن فطرتی داشت که توان تشخیص خوب و بد را در من زنده کرده بود. تا جایی که در برابر چیزی که خودم به خاطرش سفر کرده بودم، گفتم: نه.



«چرا گفتی نه؟»: همسر محمد عرب-

دیگر آن لذت ها را نمی خواستم

ماجرای نه گفتن به آن خانم، بعد از این بود که قرآن را در هتل «همسر محمد عرب-خواندی»

بله. تقریباً یک هفته بود که من به طور مرتب قرآن را می خواندم. وقتی بعد از این نه گفتن به راهم ادامه دادم، بارها به آن لحظه فکر کردم. اما آنچه موجب پرهیز و دوری من از این قضیه بود، بیدار شدن فطرت و قابلیت هدایت بود.

وقتی در جنگل های آمازون قرآن می خواندید، دنبال چه چیزی بودید؟ قرآن را ورق می زدید و به صفحات بعد می رفتید تا چه چیزی را پیدا کنید؟

یکی از محاسن قرآن این است که مطالب را به صورت داستانی بیان می کند. چون بهترین شیوه گفتن مطالب به دیگران، مطرح کردن آن در قالب داستان است. در چنین شرایطی قدرت خلاقیت شرایط را تجسم می کند و گاهی اوقات خود را جای آن فرد تجسم می کند. از طرف دیگر یکی از ویژگی های قرآن کریم، بلاغت آن است که هر کسی بخواند انگار برای او نازل شده در حالی که سطح تحصیلات و اطلاعات آدم ها بسیار متفاوت است.

وقتی این کتاب را مطالعه می کردم، گویی هزاران هزار رمان و داستان را در دل یکدیگر می خواندم و این خیلی برایم جذابیت داشت. برایم جالب بود که وقتی چند صفحه به عقب بر می گشتم، باز هم همان مطالب را می خواندم چون شیرین و تازه و خواندنی بود. هیچ وقت هم برایم کهنه نمی شود. شاید تا به حال بیشتر از بیست بار قرآن را خوانده ام اما همیشه تازگی دارد و هر بار مطلب جدیدی را یاد می گیرم.

در اتوبوس کنار یک ایرانی نشستم، با ذوق به او گفتم: «حتماً این کتاب را بخوان». چیز تازه ای کشف کرده بودم اما برای او عادی بود

دو سوم قرآن را در جنگل های آمازون خوانده بودم که برگشتم، آنموقع به خانواده ام اطلاع نداده بودم که برمی گردم. حمام مرتبی در جنگل ها نکرده بودم و به همین دلیل اوضاع ظاهری خوبی نداشتم. در مسیر بازگشت، یک ایرانی کنارم نشسته بود. از او پرسیدم که «ایرانی هستی؟». وقتی با او حرف زدم، فوراً به او گفتم: «در سفری که به جنگل های آمازون داشتم، این کتاب را خوانده ام که کتاب عجیبی است، اگر به دست رسید حتماً آن را بخوان». اما او با تعجب به من نگاه کرد! من چیز تازه ای کشف کرده بودم ولی برای او عادی بود. با شوق به او گفتم که: «امیدوارم این تجربه را تو هم داشته باشی». از ابتدا این مطلب را درک کردم که این گنج برای همه است و هرچه زودتر باید به آن دسترسی پیدا کنند.

وقتی در آمازون بودید، در قرآن خواندید که مثلاً خوردن شراب و قمار حرام است. این موضوع کاملاً در تعارض با سبک زندگی تان بود. برخوردتان با این موارد چگونه بود؟

فطرت بیدار شده‌ام با من و تصمیم هایم هماهنگ شد. فقط باید اجازه بدهیم که فطرت بیدار شود و بعد از آن است که تسلیم حق می شویم، یعنی تسلیم چیزی می شویم که هم بر اساس فطرت و دلایل عقلی به آن گرایش پیدا کرده‌ایم و هم احساس خوبی از این تسلیم شدن در برابر حق داریم. این احساس خوب به این دلیل است که قواعد صاحب خود را رعایت می کنیم. مانند اینکه در یک مهمانی به ما می گویند با کفش وارد نشویم، وقتی این قاعده را رعایت می کنیم حس خوبی داریم چون به خواست صاحبخانه عمل کرده‌ایم؛ اما اگر برخلاف خواست او با کفش وارد شویم، احساس خوبی نخواهیم داشت چون کوچکترین خواسته صاحب مهمانی را رعایت نکرده‌ایم. ما در این دنیا مهمان خدا هستیم که خواسته‌هایی از ما دارد و وقتی آنها را زیر پا می گذاریم، خودمان هم از این کار ناراحت می شویم.

نفس انسان همیشه می تواند یاغی گری کند اما به دونفر نمی شود دروغ گفت: خود و خدا

این فطرت تا کجا بیدار می ماند؟ انسان بارها توبه می کند و باز هم توبه را می شکند. به هر حال امکان دارد که به تعبیر شما، ببر نفس، دوباره بیدار شود.

آیا ببر نفس می تواند دوباره بیدار و یاغی شود؟ بله، می تواند. آیا من می توانم دوباره یاغی شوم؟ بله، می توانم. امکان دارد که انسان از مسیر راست و درست برگردد. اما خدا نکند انسانی در راهی قرار بگیرد که با تمام وجود درستی آن را تشخیص بدهد و بعد برخلاف آن قدم بردارد. چون خود او می داند چه می کند، حتی اگر ظاهرش را طوری بسازد که دیگران فکر دیگری درباره اش کنند. به نظر من انسان به دو نفر نمی تواند دروغ بگوید: خدا و خودش. امیدوارم آن ببر نفس که در وجود همه ماست، رام و تربیت شده هدایت شود.

کار کردن باعث می شود تا از مفاسد دور باشیم

شیوه عملی شما برای هدایت کردن نفس چیست؟

یکی از چیزهایی که من به آن می پردازم، کار کردن است. فکر می کنم کار انسان را از بسیاری از مفاسد دور نگه می دارد.

این جمله از امیرالمؤمنین امام علی(ع) است که فرمودند سرگرم کار باشید تا دنبال گناه نروید.

این جمله را به یاد نداشتم، اما اگر در نهج البلاغه باشد، حتما آن را خوانده‌ام. چون چندین بار این کتاب را خوانده و مرور کرده‌ام. البته برایم خواندن این کتاب سخت بود چون وقتی به مطالبی راجع به تاریخچه شهادت آن حضرت رسیدم و مطالب آن زمان را می خواندم، بغض گلویم را می گرفت و نمی توانستم یک نامه آن حضرت را به طور کامل بخوانم.

درباره مصداق عملی دوری از گناه، می توان این را تجربه کرد که اوقات را با کار و کوشش پر کنیم که باعث می شود انسان نفس خود را کنترل کند. البته به لطف خدا کار من در کنار مددجویان بوده است. یعنی در محیطی قرار می گیرم که باید در برابر مددجو زانو بزنم و بینم مشکل جسمی و حرکتی او چیست، بعد برای او ابزاری طراحی کنم که بتواند کارهایش را انجام دهد. یعنی ارتباط تن به تن با افراد مددجویی دارم که اصلاً در شرایط خوب و راحت زندگی نمی کنند. خوشبختانه در طول حدود بیست و سه سالی که کار کرده ام، در ارتباط با افراد مددجو و پایین ترین سطح جامعه بوده ام و از خدا به خاطر این تجربه متشکرم، چون باعث شد که من کمتر مغرور شوم و در عین حال من را از مفاسدی که می توانست تحت تاثیر قرار دهد دور نگه داشت.

یکبار هم با نگاه برون دینی به اسلامتان نگاه کنید، انگار نه انگار که مسلمان هستید

انگار افرادی که خودشان به حقانیت اسلام پی می برند و فطرت خود را می شناسند، بهتر و بیشتر از سایر افراد مراقب اعمال و دینشان هستند. درست است؟

ان شاء الله این طور باشد. جوان های ما چون در خانواده ای مسلمان و اهل دین به دنیا آمده اند، نگاه شان به دین، نگاهی درون دینی است. خوب است که جوان ها یک بار نگاه برون دینی به دین خود داشته باشند، انگار نه انگار که مسلمان و مسلمان زاده هستند و این مطالب را شنیده اند. بار دیگر با یک نگاه تازه، مانند کسی که هیچ مطلبی درباره این دین نمی داند، آن را نقد کنند.

خداوند متعال فرموده که این کتاب را بدون هیچ نقصی بر حضرت محمد (ص) نازل کرده است؛ در این مطالب دقت کنید. نگاه درون دینی گاهی عادت می شود، اما نگاه بیرون دینی عادت نیست و سوالاتی مانند فکر کردن به فقر، نماز خواندن، روزه گرفتن و محروم کردن خود از بعضی لذتها موجب شناخت بیشتر دین می شود.

کی شهادتین گفتید؟

شهادتین نگفتم، چون مسلمان زاده بودم. ولی به محض اینکه قرآن را خواندم تسلیم این منطق شدم و زندگی ام ادامه پیدا کرد.

دو سه سال طول کشید تا متوجه تفاوت مکتب اهل بیت (علیهم السلام) با بقیه شدم

احکام دین را چطور آموختید؟

نوارهایی از اساتیدی مثل دکتر شریعتی به دست من می رسید و از این ها استفاده می کردم. در زمانی که از محل کارم به بیمارستان می رفتم حدود دو ساعت در مسیر بودم و این نوارها را گوش می دادم. اما حدود دو سه سال طول کشید تا متوجه شدم که میان اهل بیت (علیهم السلام) و انسان های دیگر تفاوت هایی است، این مطلب را در قرآن خوانده بودم اما به مرور زمان برایم مشخص شد

حالا رجوع شما به قرآن بر اساس برنامه ای منظم و روزانه است و یا بر اساس نیاز است؟

یک هواپیما در موقع اوج گرفتن سرعت می گیرد و لحظه اول که می خواهد اوج بگیرد، فشار زیادی بر آن وارد می شود، خلبان باید برنامه اش را تنظیم کند و گرنه دچار مشکل می شود. برگشتن به قرآن مانند اوج گرفتن هواپیماست و اگر انسان بدون برنامه این کار را انجام دهد، زمین می خورد. باید برنامه اولیه ای برای این کار داشته باشد. وقتی در سطح مشخصی قرار گرفت باید بداند چقدر می خواهد اوج بگیرد. حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند که وقتی عبادت می کنید، نشاط داشته باشید و آن اندازه که در توانتان هست عبادت کنید. عبادت موضوع و کار لطیفی است. گاهی فکر می کنیم نماز طولانی به نفع ماست در حالی که گاهی نماز دو رکعتی با نشاط و توجه بیشتر به نفع ماست

برنامه ریزی من در ادامه این مسیر، بیشتر توجه به زمان هایی است که خداوند درهایی را برایم باز می کند و حضرت امیرالمؤمنین (ع) تاکید فرموده اند که از این فرصت ها استفاده کنید. منتظر هستم که وقتی این در باز می شود و ارتباط دو طرفه ایجاد می شود، از آن استفاده کنم. در آن لحظه دیگر چشم هایم خشک نیست و سرم بالا نیست و بیشتر در سجده هستم و ذهنم عمیقاً به مسائل فکر می کند

امروز شما در ایران زندگی می کنید اما همینجا هم کسانی هستند که مثل شما فکر نمی کنند. برخوردتان با آنها چگونه است؟

احساسم این است که یک سوال ذهن این آدم ها را مشغول کرده، سعی می کنم آن سوال را پیدا کنم و با مهربانی پاسخگو باشم، البته این خیلی کار سختی است. مثلاً جایی دعوت شده بودم تا برای عروس و داماد چند کلمه درباره ازدواج صحبت کنم. وارد مجلس شدم و متوجه شدم که هیچ قید شرعی وجود ندارد و خانم و آقا بصورت مختلط حضور دارند. سرم را پایین گرفتم و چند کلمه از قرآن برایشان گفتم و خارج شدم. امیدوارم حضورم را بعنوان کسی که دوستشان دارد پذیرفته باشند و بفهمند که خروجم بخاطر دشمنی و براءت از عمل آنها بوده است

امینه السلمي، زنی که یک اشتباه کامپیوتری زندگی اش را تغییر داد

دختری با مأموریت الهی

آمریکا، سال 1975، ایالت کلرادو. خانمی جوان، بسیار موفق در درس و کار که جوایز و تقدیرنامه‌های مختلفی را در کار و درس از آن خود کرده بود. اگر چه کم حرف و خجالتی اما با توانایی‌های بالا و متفاوت و معمولاً در مسابقات نفر اول بود، و به دلیل همین استعداد بالایش در مدرسه توانسته بود از دانشگاه برای رشته‌ی “فعالیت‌های بورسیه تحصیلی بگیرد. در آن سال اول دانشگاه برای اولین بار استفاده از کامپوتر (Recreation) “تفریحی برای انتخاب و ثبت نام کلاس در کالج‌شان راه‌اندازی شده بود. امینه در کلاس مورد نظر ثبت نام کرد و برای رسیدگی به بعضی کارهای تجاری‌اش به او کلاهما سیتی رفت. برگشتش دو هفته پیش تر طول کشیده بود و کلاس‌ها شروع شده بودند. او آنقدر با استعداد بود که بتواند دو هفته عقب افتادن از کلاس را راحت جبران کند؛ اما وقتی برگه‌ی ثبت نام کلاس‌هایش را دید از تعجب دهانش باز ماند: اشتباه کامپیوتری باعث شده بود که او در کلاس تئاتر ثبت نام شود! این که بخواهد جلوی دیگران نمایش اجرا کند برای او که حتا برای سوال کردن در کلاس هم خجالتی بود به شدت او را می ترساند. اما دو هفته گذشته بود و کلاس را دیگر نمی شد تغییر داد و از طرفی افتادن از این درس مساوی بود با معدل پایین و از دست دادن بورسیه. به توصیه‌ی همسرش – که همیشه با آرامش با مسائل برخورد می کرد – با استادش صحبت کرد و قرار شد در قسمت‌های دیگر آموزش تئاتر، چیزی مثل طراحی لباس ترمش را بگذرانند. هفته‌ی بعد که به کلاس رفت، اتفاق دیگری افتاد که او را واقعا شوکه کرد: کلاس “! پر بود از “آن عرب‌های شترچران

وارد کلاس نشده در را بست و مستقیم به خانه برگشت و تصمیم گرفت اصلاً قید آن کلاس را به کلی بزند: “محال بود که من توی یه اتاق با یک مشت کافر بی خدای کثیف بنشینم. همه می دانند که آنها کثیفند و اصلاً هم نمی شود به شان اعتماد کرد!” همسرش اما باز سعی کرد او را آرام کند. همسرش به او گفت که این خود او بوده که همیشه می گفته خدا برای هر کاری حکمتی دارد، قطعاً این که او در یک کلاس با آن عرب‌ها هم کلاس شده خواست خدا بوده و لابد حکمتی در این قضیه است؛ هم چنین مسالهی بورسیه را هم نباید فراموش می کرد. دو روز از خانه بیرون نرفت تا هم فکر کند که چرا این اتفاق افتاده و از خدا بخواهد که راهنمایی اش کند که چه کند. بعد از آن با

تصمیمی جدی بیرون آمد: "قطعا خدا مرا در آن کلاس قرار داده تا آن کافرهای نفهم بی چاره را از آتش جهنم نجات بدهم". از این رو ماموریت الهی او برای مسیحی کردن آن عرب ها با رفتن به کلاس ها شروع شد.

او سعی می کرد در طول کلاس با آن ها در مورد مسیحیت بحث کند: "من سعی می کردم برایشان توضیح بدهم که چرا اگر به مسیح به عنوان خدای نجات دهنده شان معتقد نباشند توی جهنم خواهند سوخت؛ اما این در شان هیچ اثری نمی کرد و آن ها مسیحی نمی شدند! بعد برایشان توضیح دادم که چطور عیسی به خاطر نجات آن ها از گناهانشان بود که به صلیب کشیده شد". اما باز هم آن ها مسیحی نمی شدند و تلاش او جواب نمی داد. این بار او تصمیم می گیرد تا دروغین بودن دین شان را با توسل به کتاب خودشان به آنها نشان بدهد: "تصمیم گرفتم که کتاب خودشان را بخوانم تا به آنها نشان دهم که اسلام دین دروغی و محمد هم پیامبری دروغی ست". با این تصمیم، او شروع به خواندن قرآن کرده و مدام نکاتی را از تناقضات و دروغ های آن که به نظرش می رسید یادداشت می کند. این تصمیم در نهایت او را به مطالعاتی فشرده در قرآن و درباره ی اسلام - که در نهایت یک سال و نیم از زمان تحصیل به درازا کشید - واداشت.

آغاز راه

در طول این یک سال و نیم او سعی می کرد همواره مسیحی معتقدی باشد اما ظاهرا چیزهایی در او داشت تغییر می کرد. چیزهایی که اگرچه خودش متوجه آن ها نبود اما آن قدر بود که همسرش را آزار دهد: "مثلا من و همسرم یا برویم پارتنی، اما من دیگر علاقه ای به رفتن به آن طور جاهایی (Bar) همیشه عادت داشتیم آخر هفته ها برویم بار نداشتم. همچنین به مراتب ساکت تر و گوشه گیرتر شده بودم". همچنین او دیگر مشروب مصرف نمی کرد و گوشت خوک نمی خورد. همسرش که با دیدن آن تغییرها ابتدا به امینه مشکوک شده بود، پس از مدتی دیگر مطمئن شده بود که پای مرد دیگری در میان است و امینه دارد به او خیانت می کند، چرا که فکر می کرد "همیشه برای یک مرد دیگر است که یک زن می تواند تغییر کند". از این رو، اگرچه کارشان به طلاق نکشید اما او، امینه را به همراه دو کودکش از خانه بیرون می کند و امینه زندگی اش را در یک آپارتمان کوچک ادامه می دهد. اما در عین حال او همچنان به مطالعاتش در باره ی اسلام، بیرون کشیدن دروغ های قرآن و هدایت عرب ها به مسیحیت ادامه می دهد.

در همین روزها است که روزی امینه متوجه می شود که کسی در خانه اش را می زند: “در را که باز کردم دیدم مردی با لباس خواب سفید بلند، که یک رومیزی چارخانه‌ی سفیدقرمز به سرش بسته بود روبرویم ایستاده است! همراهش هم سه مرد دیگر بودند که آن‌ها هم لباس خواب تنشان بود! (این اولین باری بود که من عرب‌ها را با لباس مرسوم‌شان می دیدم)!” ابتدا به او برمی خورد و این نشانه‌ی بی احترامی به خود می داند که این عرب‌ها با لباس راحتی منزل در خانه‌ی او آمده‌اند، اما بعد بیشتر به او برخورد وقتی که می بیند آن مرد به امینه می گوید که “ما متوجه شده ایم که شما می خواهید مسلمان شوید!” امینه خیلی سریع و ناراحت جواب می دهد که مسیحی است و اصلاً نمی خواهد مسلمان شود. اما به ذهنش می رسد که حالا که این این‌ها تا اینجا آمده‌اند لااقل در مورد دین و کتابشان سین جیمشان کند! بدین ترتیب بحث طولانی او با آن مرد – که بعدتر می فهمد نام او عبدالعزیز الشیخ است – در آن روز آغاز می شود. مردی که به گفته‌ی امینه، “انسانی صبور بود که با حوصله به همه‌ی سولات من جواب می داد. او هیچ وقت جووری برخورد نمی کرد که سوال من احمقانه و ساده به نظر برسد. او برایم توضیح داد که الله به ما گفته است تا در طلب علم باشیم و سوال کردن یکی از راه‌های کسب علم است... او از من پرسید که قبول داری که خدا یکی است؟ گفتم بله، گفت قبول داری که محمد فرستاده‌ی خداست؟ گفتم بله، او سریع گفت که پس تو همین الان هم مسلمانی! اگر چه من مجادله می کردم که نخیر، من مسلمان نیستم و با خودم می گفتم که من نمی توانم مسلمان باشم، آخر چه طوری؟! من که آمریکایی و سفید پوستم! همسرم چه خواهد گفت؟ خانواده‌ام؟ لابد آن‌ها دق خواهد کرد!... عبدالعزیز هر مطلبی را که برایم توضیح می داد مثل نگاه کردن به باز شدن یک گل رز بود که گلبرگ به گلبرگ باز می شد تا برسد به زیبایی نهایی اش. هر وقت که من مخالفت می کردم که چیزی را قبول ندارم و چرا، او ابتدا می گفت که من درست می گویم و حرفم صحیح است اما بعد سعی می کرد که مساله را از جنبه‌ی دیگر و عمیق ترش به من نشان بدهد تا بهتر بفهمم“. بحث آن‌ها در آن روز اگر چه به درازا کشید اما در در نهایت در بعدازظهر همان روز، 21 ماه می 1977، امینه این کلمات بر زبانش جاری شد: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

امینه در طول زندگی اش سخنرانی‌های زیادی را در مجامع رسمی، آکادمیک و ... انجام می داد

قربان گاه هاجر

آنگونه که خودش می گوید، “اگرچه در آن روز من شهادتین را گفتم اما همچنان چیزهایی برایم قابل فهم نبود و با آنها مخالف بودم. از همین رو بعد از شهادتین سریع اضافه کردم: اما هیچ وقت حجاب سرم نخواهم کرد، و اگر که هم سرم زن دیگری بگیرد اخته اش می کنم! که یک دفعه دیدم که آن سه مرد دیگر به سرفه افتادند!” دیدارها و بحث های بین آن ها چندین بار دیگر هم اتفاق افتاد و در طول یک سال امینه سعی می کرد بیشتر و بیشتر درباره ی اسلام بداند. اگرچه به گفته ی خودش در مطالعاتش هیچ تلاشی نداشت تا زندگی اش را تغییر بدهد اما همچنان که اطلاعاتش از اسلام بیشتر می شد، تغییرات درونی امینه هم آشکارتر می شد به طوری که در همان سال اول او حجاب به سر کرد.

اما از سوی دیگر، در سال ها و جامعه ای که او در آن زندگی می کرد – که نه چیز زیادی از اسلام می دانستند و نه البته روی خوشی به اسلام و مسلمان ها نشان داده می شد – مسلمانی کار ساده ای نبود، و از همه مشکل تر مسلمان شدن. او به تدریج اکثر دوستانش را از دست داد، چرا که از نظر آن ها دیگر “آدم باحالی نبود و دائما یا سرش در آن کتاب (قرآن) بود یا از اسلام حرف می زد؛ حوصله ی آدم را سر می برد!” همچنین اولین روز محجبه شدنش، آخرین روز کارش نیز بود چرا که رییسش او را بین دو چیز مخیر کرد: یا کار یا حجاب. از سوی دیگر آگاه شدن همسرش از اسلام آوردن امینه، نه تنها کمکی نکرد که کار را بدتر کرد، چرا که همسرش دیگر کاملاً یقین کرد که برای مرد دیگری ست که امینه مهم ترین چیز در زندگی اش، دین و اعتقاداتش را تغییر داده است! از این رو، اگرچه او و همسرش همدیگر را عمیقاً دوست داشتند، طلاق تنها چیزی بود که می توانست همسرش را راضی کند، بدین ترتیب همسر امینه تقاضای طلاق کرد. اما تلخ تر از همه چیز و دردناک ترین روز برای امینه، جدایی از دو کودک خردسالش بود.

در دادگاه طلاق، قاضی به طرز دردناکی امینه را بین دو انتخاب قرار داد: یا از اسلامش برگردد و حضانت بچه هایش به او واگذار شود، یا اسلامش را بچسبد و قید بچه هایش – که قانوناً به مادر تعلق می گرفت – را بزند: “من شوکه شده بودم! قاضی [قبل از صدور حکم نهایی] بیست دقیقه به من فرصت داد که فکر کنم و تصمیم را بگیرم. آن ها دردناک ترین دقیقه های زندگی ام بودند. من نمی توانستم آنچه قلبم گواهی می داد و به آن باور داشتم را انکار کنم. در آن حال بود که خدا را با تمام وجود صدا زدم، طوری که در عمرم هیچ وقت آن گونه دعا نکرده بودم... وقتی بیست دقیقه ام تمام شد، من دادگاه را ترک کردم در حالی که قلبم گواهی می داد که هیچ جا برای بچه های عزیزم امن تر از آغوش خدا نیست. در دادگاه گفتم که من بچه هایم را به دستان الله می سپارم. و البته با این جمله، نگفتم که

بچه‌هایم را رها می‌کنم. دادگاه را ترک کردم در حالی که می‌دانستم زندگی بدون بچه‌هایم برایم بسیار سخت خواهد بود. قلبم خون‌گریه می‌کرد اما می‌دانستم که تصمیم درست را گرفته بودم. چیزی که در آن شرایط آرامم [2] می‌کرد آیه‌الکرسی بود: الله لا اله الا هو الحی القيوم

از دست دادن فرزندان گرچه تلخ‌ترین اما تنها سختی‌ای نبود که امینه با آن مواجه می‌شد، چرا که برخورد خانواده‌اش هم دست کمی از دیگران نداشت و هیچ کس روی خوشی به او نشان نمی‌داد: مادرش به تصور این که این انتخاب، یک تصمیم بوالهوسانه است، امیدوار بود که امینه به زودی از نظرش برگردد. خواهرش - که متخصص سلامت روانی بود - مطمئن شده بود که امینه عقلش را از دست داده و باید در بیمارستان روانی بستری شود. پدرش که معمولاً آدم منطقی و آرامی بود با شنیدن خبر مسلمان شدن امینه تفنگش را برداشت تا برود و او را بکشد چرا که از نظر او "بهتر بود این دختر بمیرد تا این که برای همیشه در قعر جهنم بسوزد!" و این گونه بود که امینه یک‌باره خودش را تنها دید: "یک دفعه دیدم من مانده‌ام بدون دوست‌هایم، بدون همسرم، بدون بچه‌ها و خانواده و هیچی. با خودم گفتم خب حالا بعدش چه؟"

امینه در کنار یادبود تمبر پستی عید فطر که در سال سال 2001 توسط اداره‌ی پست مرکزی آمریکا منتشر شد

:اولین بارقه‌های امید

در طی این سال‌ها امینه به مراتب تغییر کرده و به انسان دیگری تبدیل شده بود. همه می‌دیدند که چگونه اخلاق او بهتر و مهربان‌تر شده است. همچنین امینه برخلاف برخورد اولیه‌ی خانواده‌اش سعی می‌کرد همچنان با آنها ارتباط داشته باشد و با احترام و مهربانی با آنها برخورد کند. در مناسبت‌های مختلف امینه برای آن‌ها کارت تبریک می‌فرستاد و همیشه سعی می‌کرد بدون نام بردن منابع، جملات زیبایی هم از قرآن یا حدیث بر روی آن کارت‌ها برایشان بنویسد. طولی نکشید که اولین جرقه‌ها برای امینه زده شد: اولین کسی که دین او را قبول کرد و سپس مسلمان شد مادر بزرگش بود که نزدیکی به صد سال عمر داشت. اما اندکی پس از مسلمان شدن مادر بزرگش در گذشت؛ اتفاقی که اگرچه امینه را غمگین کرد اما خوشحال بود که مادر بزرگش مسلمان و با نامه‌ی اعمالی پاک از دنیا رفته است.

بعد از این سال‌ها، امینه دیگر کاملاً آشکارا اسلامش را ابراز می‌کرد و خود را مسلمان می‌خواند. طولی نکشید که روزی مادر امینه با او تماس گرفت از او پرسید که “این اسلام و اینا که می‌گویند چه هست؟”! این اولین تماس همدلانه‌ی مادرش بود که امینه را بسیار خوشحال کرد چرا که از نظر مادرش “این چیزی که بهش اسلام می‌گویند” تاثیر خوبی بر امینه داشته بود. چند سال بعد مادر امینه دوباره در تماسی تلفنی از او می‌پرسد که گر کسی بخواهد مسلمان شود باید چه کار کند؟ “به او گفتم که فقط باید بداند که خدا یکی است و محمد پیامبر اوست. مادرم گفت که این را که هر نفهمی هم می‌داند! منظورم این است که چه کارهایی باید بکند؟! من برایش همان چیزها را دوباره گفتم و گفتم اگر به آن‌ها معتقد است پس همین الان هم مسلمان است. بعد مادرم گفت: بسیار خب، پس بگذار فعلاً چیزی به پدرت نگویم.” اما مادر امینه نمی‌دانست که پدر امینه دو ماه پیش از اینکه مادرش با او تماس بگیرد با امینه تماس گرفته و همین سوالات در مورد اسلام را پرسیده و تصمیم گرفته که مسلمان شود

نفر بعد که از خانواده‌ی امینه مسلمان شد خواهرش -همان متخصص سلامت روانی- بود: “خواهرم به من گفت که من آزادترین آدمی هستم که تا به حال دیده است. شنیدن این حرف از کسی مثل خواهرم برایم بهترین تعریف و تحسینی بود که شنیده بودم.” در پس سال‌های سختی و دوری انگار خداوند خواسته بود تا پاداش سختی‌های امینه را بدهد، امینه می‌دید که چگونه در طی این سال‌ها هر از گاهی فردی از خانواده و اقوامش به اسلام مشرف می‌شوند و این برای امینه مایه‌ی دلگرمی و بسیار خوشحال کننده بود. اما خوشحال کننده‌ترین خبر برای او روزی بود که یکی از دوستانش، به او خبر داد که همسر سابق امینه، همان که به تصور این که امینه با مرد دیگری رابطه دارد از او طلاق گرفته بود، شهادتین را گفته و مسلمان شده است. این خبر امینه را به گونه‌ی دیگری خوشحال کرد. بعدتر همسر سابقش پیش او آمد و به او گفت که چه‌طور در طی این شانزده سال امینه را همواره زیر نظر داشته و می‌دیده که چه‌گونه روز به روز خوب‌تر می‌شود و می‌خواهد که دخترش هم مثل امینه بزرگ شود و سپس از امینه خواست که او را به خاطر اتفاقاتی که در گذشته رخ داده بود ببخشد؛ چیزی که امینه همان سال‌ها قبل در حق او انجام داده بود. پسر اول امینه که حالا بیست و یک ساله شده بود، با امینه تماس گرفت و به او گفت که او چند سال بعد هم، ویتنی هم می‌خواهد مسلمان شود.

دریای رحمت

باران رحمت الاهی هم چنان بر زندگی امینه می بارید. او که از نظر پزشکان به دلیل بیماری اش قاعدتا نمی توانست فرزند دیگری به دنیا بیاورد، از ازدواج دومش دارای پسری شد که او را به سبب برکتی که خدا در زندگی به او داده بود “برکت” نامید. اما این چشمه ی جوشان رحمت بر امینه در این نیز متوقف نشد و بر زندگی اش همچنان جاری بود. سال ها بعد دکترها تشخیص دادند که امینه به سرطان حاد و پیش رفته دچار شده است که احتمالا تا یک سال دیگر می توانست زنده بماند. اما امینه هیچ وقت هدفش را گم نکرد و ناامید نشد: “من به فکر افتادم که چه کسی بعد از من مراقب فرزندانم، به خصوص پسر کوچکم خواهد بود؟ اما با این حال من ناامید نبودم. همه ی ما خواهیم مرد. من مطمئن بودم که این دردهایی که می کشم همه اش رحمت خداست. ... [در زندگی ام] خیلی زود رحمت و محبت خدا را دیدم. دوستانی که مرا دوست داشتند یک باره از همه جا پیدا شدند. از همه مهمتر فهمیدم که چقدر ارزشمند است که حقیقت اسلام را به دیگران هم نشان دهم. مهم نبود که کسی، چه مسلمان یا غیر مسلمان مرا تایید کند یا نه، از من خوششان بیاید یا نه. تنها تایید و محبتی که من می خواستم از خدا بود. در عین حال می دیدم که برخی مردم انگار بدون هیچ دلیلی مرا دوست داشتند. برایم خیلی شیرین بود وقتی یاد این می افتادم که اگر خدا رو دوست بداری، او محبتت را در قلب مردم قرار می دهد [3]. من ارزش این محبت الاهی را ندارم، این “ همه اش رحمت خداست

در طول همه ی این سال ها، امینه دمی از مطالعه و کسب دانش درباره ی اسلام فرو نگذاشت. او همچنین همراه کسب دانش بیشتر نسبت به اسلام تا جایی که می توانست در مراسمات و مکان های مختلف به سخنرانی می پرداخت و برای کمک به دیگران، چه مسمان یا غیر آن، در شناخت اسلام تلاش می کرد. حالا دیگر امینه فردی شناخته شده بود که همه او را با نام خواهر امینه می شناختند. نام

کافی بود تا باعث شود سالن سخنرانی های او همواره پر از جمعیت باشد؛ چه در دانشگاه ها، مراکز اسلامی، مساجد یا هر جای دیگر. او نسبت به هیچ دعوتی اگر که می توانست فروگذار نبود، در هر ایالتی از آمریکا که باشد، نزدیک یا دور. نام او دیگر در بین مسلمانان همه ی ایالت های امریکا و نیز در دنیا شناخته شده بود. خدا در کلام امینه آن گونه شیرینی و شیوایی ای قراد داده بود که آن دختر کم رو و کم حرف را به سخن وری خوشرو و خندان تبدیل کرده بود که به واسطه ی سخنانش بسیاری از دختران و پسران به اسلام گرویده بودند. بیشترین تلاش او در سال های زندگی اش به عنوان یک زن، شاید صرف همان دغدغه ی اصلی امینه ‘نشان دادن اسلام به عنوان دین رحمانی و آزادی بخش حقیقی زنان’ شده بود

سال‌ها بعد از مسلمان شدن، امینه مدیر اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان مسلمان

شد و در بسیاری از کالج‌ها و مجامع آکادمیک داخل و خارج از آمریکا به ایراد سخنرانی پرداخت. امینه در طول سال‌ها فعالیت در این سمت توانست با تلاش فراوان و رایزنی‌های گسترده با مجامع دولتی آمریکا اولین تمبر پستی عید فطر را در سال 2001 منتشر کند، امری که باعث خوشحالی و هویت‌بخشی به همه‌ی مسلمانان آمریکا شد. او پس از آن با وجود باقی ماندن آثار سرطان در او، البته بی‌کار نشست و تلاش کرد که بتواند در سال 2010 انتشار این تمبر یادبود را دوباره احیا و آن را سالیانه کند. همچنین او در تلاش بود تا با رایزنی با دولت، عید فطر را در آمریکا روز تعطیل ملی اعلام کند.

خانه‌ای اجاره‌ای که امینه که به همت مسلمانان آمریکا و دوستانش دو سال آخر عمر را در آن زندگی کرد با وجود این که امینه شخصیتی به شدت فعال داشت و مدیر موسسه‌ای دینی و فعال بود، با این حال، او زندگی بسیار ساده و معمولی برای خود انتخاب کرده بود. او نه تنها حقوق بالایی در امور اجرایی‌اش نداشت، که سخنرانی‌هایش را فقط برای رضای حق انجام می‌داد و دست‌مزدی دریافت نمی‌کرد. از این رو در اواخر عمر و با شرایط اقتصادی متورم آمریکا زندگی برایش کمی سخت شده بود. او در سال‌های آخر عمر با مشکلات اقتصادی برای مخارج روزانه و اجاره‌ی منزلش دست و پنجه نرم می‌کرد اما عزت نفس و ایمان بلند او به او اجازه نمی‌داد که از کسی تقاضای پول کند. در سال 2008 صاحب‌خانه‌اش خانه‌ای که در آن مستاجر بود را فروخت و او نتوانست خانه‌ی دیگری با بودجه‌ی موجودش پیدا کند. به همین دلیل، او برای چندین ماه زندگی‌اش را در کمپ‌های چادری می‌گذراند و سعی می‌کرد تا با صرفه‌جویی در غذا و سفرهایش بتواند هزینه‌ی لازم برای اجاره‌ی یک منزل جدید را فراهم کند. تا این که پس از مدتی و پس از با خبر شدن برخی مسلمانان و دوستانش از این موضوع، شروع به خبررسانی در این زمینه در وبسایت‌ها و از طریق ایمیل کرده و به جمع‌آوری پول و کمک به او برای اجاره‌ی خانه‌ای مناسب پرداختند. بعد از آن بود که امینه توانست در خانه‌ی اجاره‌ای جدیدش که دوستانش برایش فراهم کرده بودند برای دو سال آخر عمر ساکن شود.

سرانجام، امینه السملی، در روز 5 مارس 2010 (چهاردهم اسفند 1388) در راه بازگشت از جلسه‌ی سخنرانی در نیویورک، به همراه پسرش در ایالت تنسی آمریکا در 65 سالگی در اثر تصادف جان به محبوبش تسلیم کرد و

روحش نزد معشوق و حامی همیشه گی‌اش، هم‌ا‌ز سر‌آغاز بازگشتش به اسلام همه چیزش را برایش قربانی کرده بود، بازگشت

ماشاء، مانکنی که مسلمان شد



ماشا، مانکنی که مسلمان شد «ماشا الیلکینا» نام مشهوری در روسیه و مناطق روسی زبان است. او حدود 2 سال پیش به عنوان یک هنرپیشه جذاب و یک مدل زیبا مطرح بود و شهرت و محبوبیتش با اوج گرفتن «گروه رقص و موسیقی فابریک» در روسیه، به بالاترین حد رسید. به گزارش ابنا، ماشا الیلکینا، ستاره سابق سینما، رقص و موسیقی، اینک حجاب اسلامی در بر دارد و به تدریس در مدارس مشغول است. وی می گوید از جلوه های کاذب سابق متنفر است و اکنون احساس خوشبختی می کند. آنچه در پی می آید مصاحبه سایت روسی Islsm.ru با این هنرمند مسلمان شده است:

- چطور شد که تمام موفقیت ها و درخشش های خود روی صحنه را زیر پا گذاشتی و به اسلام گرویدی؟ ماشا: من به لطف خدا به سوی او گام برداشتم. این اراده خدا بود.

- در زمانی که یک خواننده بودی آیا فکر می کردی که روزی اسلام بیاوری، روزه بگیری و به حج بروی؟ ماشا: نه؛ حتی به ذهنم خطور هم نمی کرد که روزی به حج بروم و از بهترین و گواراترین آب، یعنی آب زمزم بنوشم.
- آیا راهی که برای مسلمان شدن طی کردی، مسیری طولانی بود؟
- ماشا: من دو سال است که مسلمان شده‌ام. یک روز مطلع شدم که یکی از نزدیکترین دوستانم بر اثر یک حادثه در شهری دیگر به حالت کما رفته است. من نمی دانستم که چطور می توانم به او کمک کنم. آن روز برای اولین بار نماز خواندم و دست به دعا برداشتم و از خدای بزرگ کمک خواستم. روز بعد همان دوستم با من تماس گرفت و گفت: «در آن حالات بیهوشی من تو را می دیدم و تو خیلی زیاد به من کمک کردی!»، من در آن لحظه بسیار گریستم؛ زیرا برای اولین بار در زندگی ام بود که چیزی از خدا می خواستم.
- در حال حاضر به چه کاری مشغولی؟ ماشا: من پنج زبان اروپایی بلد هستم و در حال حاضر در مدرسه و دانشگاه تدریس می کنم. ضمناً برخی از نت های مجاز شرعی را نیز می نویسم.
- آیا موسیقی هم گوش می دهی؟ ماشا: بله؛ آثار «گروه ریحان»، «گروه سامی یوسف» و «گروه کت استیونس» (که پس از اسلام آوردن نام خود را «یوسف اسلام» گذاشت) را گوش می کنم.
- آیا چیزی از قرآن هم آموخته ای؟ آیا آمادگی داری که زبان عربی را هم به آن پنج زبان اروپایی اضافه کنی؟ ماشا: در ابتدا فکر می کردم که آموختن زبان عربی مشکل باشد. اما آن را شروع کرده‌ام و خیلی هم آن را دوست دارم و فکر می کنم کلیدی برای فهم دانش برتر باشد.
- چرا گرایش به اسلام نسبت به ادیان دیگر بیشتر است؟ و چرا بیشتر کسانی که به اسلام می گروند از بین هنرمندان و فعالان در کنسرت و موسیقی هستند؟ ماشا: اسلام نسبت به ادیان دیگر، محکمترین اساس را دارد. تمام قواعد اسلام در زندگی کاربرد دارند. راه اسلام سعادت بخش است.
- از اینکه مسلمان شده ای چه احساسی داری؟ ماشا: احساس خوشبختی. امروز من این فرصت را دارم که مقایسه کنم قبلاً چه بودم و حالا چه هستم. من اکنون با حیات واقعی آشنا شده‌ام، پس خوشبختم.
- و چه تفاوتی با قبل داری؟ ماشا: ایمان به خدا زندگی مرا متحول کرد. میل به عبادت خداوند در فطرت و وجود همه انسان ها نهاده شده است. من اطمینان دارم که خداوند به ما تفکر و تعقل نداده است تا بیاییم، زندگی کنیم، بخوریم، بخواییم و بمیریم. خدا به ما فرصت زندگی کردن داده است تا به او برسیم.
- آیا گاهی به موفقیت ها و درآمد سابق خود فکر نمی کنی؟ حسرت آن دوران را نمی خوری؟! ماشا: آن جلوه ها، پس از مسلمان شدن، برایم بی ارزش و منفور هستند.
- از اینکه آشکارا خود را مسلمان معرفی می کنی هراس نداری؟ ماشا: نه نمی ترسم. برعکس، تکلیف و وظیفه خود می دانم که دیگران را از راه گمراهی بازدارم و به عنوان الگویی برای آنها باشم.

- از اینکه عکس‌های سابق در اینترنت هست ناراحت نیستی؟
ماشا: من خودم دوست ندارم به این عکس‌ها نگاه کنم. اما اشکال ندارد که مردم آنها را ببینند تا برایشان عبرت شود و بدانند که انسان می‌تواند تولد دیگری داشته باشد و از نو به دنیا بیاید. انسان می‌تواند توبه کند و با انجام کارهای خوب، تمام سیاهی‌های گذشته‌اش را پاک کند، ان شاء الله.
- اینک چه چیزی از «اسلام» می‌توانی به دیگران بگویی؟
ماشا: اسلام می‌گوید: «اگر نمی‌توانی راجع به خدا بیندیشی حداقل سعی کن از قید خودت رهایی یابی و پلیدی‌های نفست را مهار کنی؛ رذایلی مانند خودپسندی، تکبر، حسد، ظلم، دروغ، خودستایی و خودنمایی». اگر کسی می‌خواهد به سوی اسلام گام بردارد فقط باید اندیشه کند و از فطرت خود مدد بگیرد.
- چه پیامی برای مسلمانان داری؟ ماشا: آرزو می‌کنم که کارهای نیک و عبادات برادران و خواهران دینی من مورد قبول خدای متعال قرار بگیرد و رحمت خدا بر خانه‌های آنان بیارد.
- و برای غیر مسلمانان؟ ماشا: امیدوارم کسانی که هنوز به دین اسلام مشرف نشده‌اند لحظه‌ای به خود بیایند و فارغ از انبوه اطلاعات پوچ و بیهوده‌ای که چشم و گوش مردم این عصر را فرا گرفته است کمی اندیشه کنند.

داستان چادری شدن من و خواهرم

منم مثل هر دختر دیگه ای دوست داشتم خوشگل باشم و لباسی که می پوشم زیبا کنه. صورتم کوچیک بود و وقتی روسریم و جلو می دادم از ریخت خودم حالم به هم می خورد. خیلی زشت می شدم.

من و خواهرم از دو راه مختلف با حجاب شدیم خانواده ی من 5 نفره هستن. مادر و پدر و دو تا خواهر بزرگتر. تو فامیل ما خانم ها جلو نامحرم روسری نمیذارن. آستین کوتاه می پوشن ولی لباس هاشون گشاد و پوشیده است. آرایش مارایش هم زیاد نداریم. خواهر وسطیم همین جوری الکی بدون این که خوشش بیاد نود و نهمین رشته در انتخاب رشته دانشگاهیش رو زد علوم قرآنی و قبول شد! بعدش به خاطر درس هایی که خونده بود یهو عاشق چادر شد و چادری شد. هم بیرون از خونه و هم توی خونه جلوی پسر عمو و پسر دایی و ... مادرم خیلی اذیتش کرد همه جز من مسخرش می کردن. مادرم تو مهمونی ها سعی می کرد با جیغ و داد چادر دخترش رو برداره اما موفق نمی شد. اما خواهرم چادرش رو برنداشت و همین جوری ازدواج کرد و الان دیگه تقریبا چادری بودن اون جا افتاده.

اما برگردیم عقب تر

چند وقتی بود خدا خیلی بهم معجزه نشون می داد. همش اتفاق های باور نکردنی و خیلی شیرین برام اتفاق می افتاد و من معتقد بودم این فقط و فقط کار خداست. اون موقع من حتی نماز هم نمی خوندم. یه روز به خودم گفتم خدا این قدر بهت لطف کرده؟ تو نمی خوای جبران کنی و از خجالتش در بیای؟

به خودم گفتم هر کس برات کاری کنه سه برابر براش انجام می دی حالا نمی خوای برای خدا جبران کنی؟ بعد تصمیم گرفتم لطف خدا رو جبران کنم. گفتم چی کار کنم؟ گفتم باید یکی از فرمان های خدا رو که خیلی انجامش برام سخته رو انجام بدم. این جوری اطاعتش رو کردم و بهش ثابت کردم که از لطف هاش ممنونم. گفتم. نماز بخونم؟ دروغ نگم؟ بعد گفتم نه این ها زیاد سخت نیست. سخت ترین چیز این هست که حجاب داشته باشم.

منم مثل هر دختر دیگه ای دوست داشتم خوشگل باشم و لباسی که می پوشم زیبا کنه. صورتم کوچیک بود و وقتی روسریم و جلو می دادم از ریخت خودم حالم به هم می خورد. خیلی زشت می شدم. اون موقع ها کلاه زیر مقنعه مد شده بود. رفتم کلاه زیر مقنعه خریدم. وقتی می رفتم دانشگاه می داشتم. مادرم فکر می کرد من برای این

! که مد شده این کار و می کنم. بهم می گفت بچه قرتی

خلاصه این که من فقط موقع رفتن به دانشگاه این کار رو می کردم که مقنعه سرم بود. اما با روسری این کار رو نمی کردم. چون می دیدم می تونم مو هام رو بپوشونم اما گردنم بیرون می مونه و فکر می کردم مسخره می شه. من هیچ الگویی نداشتم. برای همین چند سال طول کشید تا فهمیدم که می تونم گیره بزنم. الان دیگه مقنعه حجاب بیرون اومده گاهی از اون زیر شال استفاده می کنم. (تو پرانتز بگم اون روز ها حتی از نگاه بقال هم خجالت می کشیدم و می گفتم الان بقالمون تو دلش می گه این چرا یهو مومن شد. وقتی تو خیابون با حجاب می رفتم حس می کردم همه دارن بهم نگاه می کنن و البته توی دانشگاه از دست دادن دوستانم واهمه داشتم.)

برای این که خانواده و فامیل بهم گیر ندن یه بار با حجاب کامل می رفتم بیرون و یه بار بد حجاب. تا این که عادت کردن و یواش یواش تعداد دفعاتی که به با حجاب کامل می رفتم بیرون رو به صد در صد رسوندم. حالا مونده بود رعایت حجاب توی خونه جلوی نامحرم. اما مادرم من رو قسم می داد که مثل خواهرم حزب اللهی نشم. چندین سال طول کشید تا فهمیدم چی کار کنم. این آخری ها دیگه وقتی جلوی فک و فامیل بی روسری می موندم آتیش رو تو گردنم و مو هام حس می کردم

گفتم چی کار کنم؟ اگر روسری بذارم بیچارم می کنن. نمی شه یه بار روسری بذارم یه بار نذارم. این روش دیگه این جا جواب نمی ده. رفتم از این دستمال گردن ها گرفتم و گذاشتم روی سرم. عرضش کوتاه بود اما طولش بلند. بردم پشت سرم و یه پیچ دادم و دنبالش رو انداختم جلو و بعد پشت مو هام رو که بی حجاب مونده بود از اون گیره هایی که بعضی ها زیر روسری می دارن زدم. گیره ای که دورش یه عالمه پارچه هست و این جوری کل قسمتی که بی حجاب مونده بود رو پوشوند

الان چند هفته هست که این جوری جلوی نامحرم ها می مونم و همه فهمیدن که به خاطر رعایت حجاب.ه. غرغر می کنن اما زیاد گیر نمی دن چون هنوز گردنم باز می مونه و یه جورایی تیپ زدن به حساب میاد. ولی من الان دارم لهله می زنم که پس کی می تونم یه روسری کامل بذارم جلو نامحرم. حدود 6 سال این روند طول کشید. این قدر طولش دادم تا کسی بهم پرخاش نکنه. کم کم عادتشون می دادم و بعد یه تغییر کوچیک تو ظاهرم می دادم. از این روند راضیم هر چند خیلی طولانی بود اما مشکلات خواهرم رو پشت سر نداشتم

ضمنا من عاشق چادر گذاشتن تو خیابون هستم. چادر مشکی ساده. نه از نوع ملی یا عربیش. ساده ی ساده. شاید تا

شوهر نکنم تنوم چادری بشم. می خوام چادری شدنم رو بندازم گردن اون بنده خدا! چاره ی دیگه ای فعلا به ذهنم نمی رسه. نمی خوام مادرم رو آزار بدم خیلی سر خواهرم عذاب کشید. مادرمه. عاشقشم. حالا وقتی می بینم یه سری از پسرا و گاها دخترای چادری به بد حجاب ها می گن که این ها فقط به خاطر این که خودشون رو به پسرا نشون بدن بد حجابن و بهشون می گن بی عفت بی حیا غصه ام می گیره

اون ها نمی فهمن و هرچه قدر بهشون بگی هم نمی فهمن که خیلی از بد حجاب ها به خاطر این بد حجابن که از خانوادشون می ترسن. از از دست دادن دوست هاشون می ترسن و شاید اصلا بلد نباشن روسریشون رو جمع کنن و یا این که تا به حال چنین تجربه ای نداشتن تا بعد ببینن دلشون می خواد یا نه. به خاطر این که جلوی خانم های دیگه کم نیارن این جوری می پوشن. می ترسن طرد بشن یا مسخره بشن اگر این طور نباشن. و فقط درصدی از اون ها به خاطر پیدا کردن شوهر و دوست پسر این طور می پوشن. من خودم دخترای زیادی می شناسم که حجاب کامل ندارن اما از دوست پسر متنفرن و اتفاقات خیلی هم با حیا هستن. پس این تفکر به اصطلاح مومن ها غلطه. با تبلیغ حجاب هیچ کس با حجاب نشده. هر چی بوده از عشق به خدا و عشق به بندگی او شروع شده

(. راستی من الان نماز هم می خونم. جریان نماز خون شدنم خیلی قشنگه. پر از جا پاهای خدا است)

جوان آلوده ای که توبه کرد و پاک شد

سلام دوستان خوبم. داداش رضا هستم و میخوام خودمو کامل براتون معرفی کنم تا بیشتر با هم آشنا بشیم. من رضا هستم و ۲۵ سالمه و متولد ۱۳۷۱ هستم. (اردیبهشتی ام) من تو یه خانواده ای به دنیا اومدم که وضع مالیمون بد نبود.

اما متأسفانه به شدت از همون بچگی تنها بودم و زیاد بهم توجه نمیشد. همین تنهایی باعث شد من از همون کودکی ... با خلا عاطفی بزرگ بشم

هیشکی دوستم نداشت و متأسفانه به همین دلیل تو دوران نوجوونیم همه کار میکردم که دیده بشم و کلی هم دوستای منفی و هفت خط داشتم

... کشیده شدم و تو کلاس همیشه سرم با گوشی گرم بود دوستی با جنس مخالف وقتی ۱۶ سالم شد به سمت ... بعدها عادت داشتم بعد مدرسه برم دنبال دوست دخترم و کلا مسیر زندگیم از ۱۶ سالگی رسماً کج شد ... من روند کج رفتنم آهسته آهسته بود و یهوئی نبود ولی دیگه از ۱۶ سالگی افتاده بودم تو غلتک و خودارضایی و شماره دادن بگیر تا شب نشینی و ... اوج این کارهام ۲۰ سالگی بود فیلم پورن از وقتی ۲۰ سالم شد همش لب دریا بودم و کلی هم دختر دورم بود که مدام بیرون میرفتم و همه چی برام عادی بود. ! ... کلا غرق شده بودم ... عقلم کار نمیکرد اصلاً

چرا توبه کردم؟

تا اینکه یه بلا سرم اومد و نتیجه تموم کارهای بدمو دیدم. تموم گناه هام و تموم اشتباهاتم عقوبتش تو همین دنیا برام . پدیدار شد و شبو روزم شده بود گریه و کما... به پوچی کامل رسیده بودم
شبا تا صبح استرس داشتم و میرفتم تو سجده و میگفتم خدایا نجاتم بده . غلط کردم اشتباه کردم خدایا جانم در خطر... کمکم کن
اصلاً پیشینه مذهبی نداشتم اما چون محرم بود میرفتم هیئت و کلی گریه میکرد. ولی واقعاً نمیدونستم امام حسین کیه ...

ولی من واسه خاطر دل خودم میرفتم هیئت و کلی گریه میکردم
واقعاً از خدا میخواستم کمکم کنه ... به هیچکس غیر خدا امید نداشتم ... واقعاً نمیدونستم چرا به خدا حرفامو میگفتم اصلاً چرا من خدارو صدا میزنم! من که این همه گناهکار بودم! ولی چاره ای نداشتم ... جز خدا کسی نمیتونست کمکم کنه. عین کسی بودم که داره تو دریا غرق میشه و با اینکه بی دینه اما هی یه حس پنهانی رو صدا ... میزنه و میگه کمکم کن

به خدا گفتم: خدایا چرا جوابمو نمیدی؟

: بعد یه حسی بهم گفت

هی رضا؟

تو برای خدا چکار کردی که حالا خدا برات کاری کنه؟

... منطقی بود

... بخاطر همین تصمیم گرفتم رضایت خدارو جلب کنم

تصمیم گرفتم پوست بندازم و خودمو از صفر تغییر بدم. نمازمو شروع کردم. این تصمیم رو تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۹ گرفتم و از اون تاریخ به بعد بود که از دیدن ماه و خورشید و ستاره گریم میگرفت و میگفتم: اینارو کی درست کرده؟

...انگاری از خواب بیدار شده بودم و تازه میدیدم یه سری از چیزارو تصمیم گرفتم قران رو جدی بخونم

نکته

اون روزا یه حسی همش بهم میگفت: رضا؟ تو به زودی پاک میشی و خیلی هارو به پاکی دعوت میکنی...

اون روزا به شدت احساس گناه داشتم... به خودم سیلی میزدم و سرمو میزدم به دیوار و خودزنی میکردم. همش میگفتم رضا تو گند زدی... رضای اشغال عوضی تو نباید این کارو میکردی و باز شروع میکردم به زدن خودم. یه بار انقدر خودمو مشت زدم که بعدش از هوش رفتم

تهوعی باید تحولی شاید

انگاری تازه عقلم کار میکرد... همش کارای اشتباهم برام مرور میشد و بهم استرس میداد. رفتم دفتر خریدم و خاطرات هر روز خودمو مینوشتم... کارم شده بود گریه کردن و شب تا صبح استرس داشتن: اما ته دلم یه صدایی مدام بهم میگفت

رضا یه روز تموم میشه... ادامه بده.. کم نیار... گریه کن اما گام بردار... این صدا همیشه باهام بود... یه صدایی که خیلی ضعیف بود اما من نجواهاشو میشنیدم! دیگه تصمیم جدی شد

انگاری دوباره متولد شدم! شدم یه رضای متفاوت و جنگجو

! کلی در خودم خلا به وجود آوردم... زدم به سیم آخر

دوستامو گذاشتم کنار و با تموم دوست دخترهام کات کردم و سیم کارت هامو شکوندم... فیلم پورن ترک کردم و قول دادم دیگه با ماشین نرم بیرون. نماز اول وقتمو شروع کردم و تلاشمو میکردم که خودارضایی و فیلم پورن ترک کنم

هدف ریزی میکردم و به خودم یاداش میدادم. چون تو شک عصبی بودم برای خدا نامه مینوشتم و میداشتم... رودخونه

من بابام جانباز اعصاب و روانه و دو سال عراق اسیر بوده

همه متوجه یه تغییر بزرگ در من شدن و اون نفوذ کلامم بود. اصلا حرف که میزدم همه میگفتن حرفام خیلی پخته شده. تیم فشن بود و هنوزم تو خیابون تو چشم بودم اما کلامم نفوذ داشت. حرف که میزدم همه میگفتن: تو چرا اینجوری حرف میزنی؟ خیلی عجیب شده رفتارت... چقدر حرفات عمیقه! حرفات به قیافت نمیخوره... حرف که میزدم توش اسم خدا بود... خدارو یه جور دیگه حس میکردم. درسته هنوزم پدر سوخته بازی داشتم اما عامل به حرفام بودم... به دانسته هام عمل میکردم

وقتی سخنرانی گوش میکردم و کتاب میخوندم هر چی یاد میگرفتم رو عمل میکردم... کم کم خدا اون خلاء هایی که بخاطرش به وجود آوردم رو با چیزای خوب پر کرد و رسماً لذت های زود گذر من تبدیل به لذت های عمیق شده بود و عاشق خدا شده بودم

مدل مو و تیپمو درست کردم و دور تموم لذت های آنی و سطحی رو خط کشیدم... بابام هم بهم احترام میداشت و دیگه تحقیرم نمیکرد

وقتی دل خدارو به دست آوردم خدا مهر منو تو دل همه گذاشت

اما این کل ماجرا نبود

قلمم نفوذ داشت. وقتی مینوشتم و میدادم کسی بخونه میگفت اصلاً بهت نمیاد این چیزا... مثلاً کتاب راز کنترل شهوت که جزو اولین کتابهامه انقدر دلی بود که هر کی میخوند میگفت این همون چیزیه که من دنبالشم! خیلی راحت میتونستم مطالب ناب روانشناسی رو با معارف دینی تلفیق کنم و یه راهکار خوب و کاربردی براش پیدا کنم. کسایی که کتاب های راز کنترل شهوت و بهترین نسخه خودت باش رو خوندن تایید میکنن چی میگم

در تموم این چند سال اتفاقات نبود که منو هدایت میکرد بلکه الله بود

من خیلی تو گناه بودم و کج روی هام انقدر زیاد بود که کسی جز خدا نمیتونست کمکم کنه. وقتی اون شب با اشک و گریه از ته عمق وجودم ازش خواستم دستمو بگیره خدا بهم بد و بیراه نگفت و فحشم نداد. خدا منو دعوا نکرد و نگفت برو باهات قهرم. خدا گفت بیا من خیلی وقته منتظرت بودم میگفتم خدایا از هر کی کمک میخوام حرف از جهنم و عذاب میزنه ولی کار من از این چیزا گذشتست. کمکم کن.. خدا گفت تو حرکت کن من به قدم هات برکت میدم و کمکت میکنم

منم مثل یه مرد پا شدم و شروع کردم به خودسازی

برای تک تک کارها و عادت های بدم وقت گذاشتم و یک به یک رفتم دنبال راه درمونشون و چیزی که خیلی به من تو این مسیر کمک میکرد ایده های جدید و تاپی بود که خدا بهم الهام میکرد... خیلی خوب میتونم مشکلاتمو حل کنم

شهریور سال ۹۳ تصمیم گرفتم تموم تجربیات خودمو در مسیر خودسازی با بقیه به اشتراک بذارم و سایت چهل توبه ... زدم که بعد هاش داداش رضا

در کمال تعجب دیدم بازدید سایت همش داره روز به روز بیشتر میشه و از اونجایی که پست هامو با دل و صادقانه مینوشتم خیلی ها منو داداش خودشون میدونستن و بعد ها اصلا معروف شدم به داداش رضا در طول این ۴ سال سه بار تصمیم گرفتم سایت و کانال تلگراممو پاک کنم و آخرین باری که این کارو کردم برمیگرده به آبان سال ۱۳۹۵ که یهو سایت و کانال رو کاملا پاک کردم و تصمیم نداشتم برگردم. رفتم پی کسب و کارم و برا رشد کسب و کارم کلی برنامه ریختم اما...

اتفاقی که افتاد این بود که کلی ایمیل برام میومد و از دستم همه ناراحت بودن... میگفتن چرا رفتی مارو دلسرد ... کردی با این کارت داداش با اینکه واقعا قصد برگشت نداشتم اما رفتم استخاره کردم و فهمیدم انگاری یه رسالتی دارم و باید در این مسیر به ... خیلی ها کمک کنم ... چون تجربه دارم و این تجربیم به جوونای همسن خودم خیلی کمک میکنه

وقتی بعد از یه هفته برگشتم و پست تولدی دوباره گذاشتم با اینکه سایت قطع بود اما کلی نظر اومد و مشخص بود که بچه ها تو این یه هفته که سایت قطع بود اما بازم سر میزدن

: بعد ها برای خودم رسالت تعریف کردم و گفتم

دلیل اصلی اومدن من به این دنیا اینه که اولاً پاک باشم و دوماً خیلی هارو به پاکی دعوت کنم

از اون روز به بعد موفقیت هام شروع شد

مثلاً یکیش این بود که تونستم در کمال تعجب همه تو سال ۹۶ کار افرین برتر استانمون بشم و بعدشم تونستم یه خونه و ماشین خوب بگیرم و کلاً زندگیم دگرگون شد و پیش مادرم سرافراز شدم. دست به سنگ میزدم طلا ... میشد

... همشم بخاطر این بود که تونسته بودم خدا رو از خودم راضی کنم. واقعا تلاش میکردم... واقعا تو این ۴ سال پای حرف و گریه بیش از ۱۰۰ هزار نفر نشستم ... همه مدل آدم تو این چهار سال دیدم و میشه گفت کاملاً پخته شدم و تونستم از تک تک تجربیاتشون در مسیر خودسازی استفاده کنم بعد ها از شبکه دو و سه از من دعوت شد. (برنامه ماه غسل و لاک جیغ تا خدا)

دانشجوی کاتولیکی که به واسطه شب قدر مسلمان شد



«کریستینا» دانشجوی مسیحی کاتولیکی است که به واسطه برخی از دوستان مسلمانانش همزمان با برگزاری مراسم شب قدر برای اولین بار در مسجد حضور می‌یابد و همین امر زمینه تحول در او را سبب می‌شود.

به گزارش **خبرگزاری فارس**، «کریستینا» نام دانشجوی مسیحی کاتولیکی است که پس از رسوایی اخلاقی کلیسای کاتولیک در جریان آزار جنسی کودکان، دلزده از این کلیسا همواره به دنبال راهی برای تسکین روح آزرده‌اش است.

او که همواره احساس نزدیکی زیادی با خدای خودش می کرده؛ یک شب در ماه مبارک رمضان به واسطه تعدادی از دوستان مسلمانش در دانشگاه برای اولین بار به مسجد می رود و آن شب اولین قدم آشنایی و ارتباط روحی او با دین اسلام می شود.

و اما بقیه ماجرا از زبان خود او...

بینید!

***خانواده ام به خاطر رسوایی کلیسای کاتولیک دیگر به کلیسا نرفتند**

آن شب و احساسی که در آن شب داشتم را خیلی خوب به خاطر می آورم، آن شب باعث شد تا ترغیب شوم درباره دین اسلام بیشتر بدانم، من همیشه احساس می کردم که ارتباط خاصی با خدا دارم. این ارتباط همواره مانند ارتباط با یک پدر و یا یک مقام عالی بود.

همیشه خوشایندترین قسمت رفتن به کلیسا برای من، دعای پس از اجرای مراسم آیین عشای ربانی بود که با خدا راز و نیاز می کردی و چیزهایی مثل این می گفتی: خداوندا مادر و هر آن چیزی که دارم را مورد رحمت خود قرار بده و این ارتباط معنوی همواره وجود داشت.

زمانی شد که خانواده ام به خاطر رسوایی کلیسای کاتولیک به خاطر ارتباط غیراخلاقی کشیش های کاتولیک با پسران، دیگر به کلیسای کاتولیک نرفتند و همان موقع بود که توسط یکی از دوستانم در دبیرستان با دین اسلام آشنا شدم.

***اولین باری که در شب قدر به مسجد رفتم با تمام وجود قدرت آن شب را حس کردم**

مدتی گذشت و من وارد دانشگاه ویرجینیا شدم و برخی از دوستان مسلمانم که آنها را در انجمن دانشجویان مسلمان ملاقات کرده بودم، از من دعوت کردند که همراهشان به مسجد بروم، من یک غیرمسلمان بودم ولی ماه رمضان بود و همه روزه بودند، آنها آن شب مرا با خودشان به مسجد بردند، شبی که مراسم لیلۃ القدر اجرا می شد.

من پیش از آن شب، هیچگاه به مسجد نرفته بودم، زمانی که برای اولین بار پا به درون مسجد گذاشتم، قدرت آن شب را با تمام وجودم حس کرد. تاریک بود، برخی دعا و نیایش می کردند و بسیاری دیگر نیز گریه. نمی دانستم که چه اتفاقی در حال روی دادن است، داخل که رفتم، چند زن دست مرا گرفتند و وارد صف کردند، مغزم تنها

فرمانبرداری فرمان می‌دادم ... بسیار خوب...، سپس کلماتی را دوباره و دوباره شنیدم، الله اکبر، و سپس ناخودآگاه من هم شروع کردم به تکرار و تکرار.

***پس از اولین حضورم در مسجد احساسی برای همیشه در من باقی ماند که مرا به سمت مطالعه اسلام سوق داد**

ولی پس آن شب همچنان احساس آن شب با من باقی ماند، و آن شب و همین احساس بود که من را بر آن داشت تا گام بعدی را در جهت مطالعه و تحقیق درباره اسلام بردارم.

من همیشه به مردم می‌گویم که دو نقطه تغییر در زندگی من وجود داشت: یکی شب لیلة القدر و احساسی بود که در من به وجود آورد و دیگری مطالعات من بود. آن شب احساس آرامش عجیبی در رابطه با زندگی‌ام و خالقم به من دست داد.

در نهایت به این نتیجه رسیدم که خوب من اکنون خودم را یک مسلمان می‌دانم و گام بعدی این است که به مسجد بروم شهادتین بگویم.

***خانواده‌ام به خاطر روحیه خوبم، با اسلام آوردن من کنار آمدند ولی با حجاب من مشکل داشتند**

درباره واکنش خانواده‌ام نیز باید بگویم که الحمدلله من شامل کسانی نیستم که پس از اسلام آوردن توسط خانواده‌شان طرد شده باشند، والدینم زمانی که دیدند من چقدر خوشحال و خوشبختم، در حالی که در دبیرستان اینقدر شاد نبودم و متوجه شدند که من چیزی را یافته‌ام که تا این اندازه مرا خوشحال می‌کند خوب آنها نیز خواهان آن چیز برای من شدند.

البته آنها درباره حجاب من چندان خوشحال نبودند و دوست نداشتند که من حجاب بگذارم ولی خوب الحمدلله سرانجام با این مسئله نیز کنار آمدند، در حالی که اصلاً فکر نمی‌کردم که این اتفاق بیافتد.

***در ماه رمضان تمرین نظمی وجود دارد که همه به آن نیاز دارند**

من اخیراً فارغ‌التحصیل شده‌ام و هم‌اکنون در خانه‌ام ولی با این حال آنها کاملاً با مسئله حجاب من کنار آمده‌اند و چیزی در این رابطه نمی‌گویند، رابطه‌ام با مادرم خیلی صمیمانه‌تر شده و خود او برایم لباس‌های محجبه می‌خرد و از این بابت خدا را شکر می‌کنم.

شب‌های ماه رمضان نه تنها شب‌های قدر همچنان برای من بهترین شب‌های سال است با همان احساس اولین باری که به مسجد رفتم، بهترین قسمت ماه رمضان که علاقه خاصی به آن دارم، رفتن به مسجد و خواندن نمازهای تراویح است.

به نظر من خاص‌ترین چیزی که در ماه رمضان وجود دارد نظم و قانونی است که در آن وجود دارد، هیچگاه فکر نمی‌کردند که روزی تا این حد منظم و قانون مدار شوم. احساس می‌کنم چنین نظمی برای هرکسی خیلی مهم است.

ماجرای جالب مبلغ مسیحی که مسلمان شد

*دوست دارم دیگران را با آرامشی که در دین اسلام وجود دارد آشنا کنم

عاشق این هستم که بنشینم و تنها به ندای قلبم درباره اینکه چقدر خوشحال و خوشبختم، گوش دهم. کسانی را می‌شناسم که به خدا و قیامت اعتقادی ندارند، خیلی دوست دارم که آنها را با آرامشی که به واسطه اسلام به آن دست یافته‌ام، آشنا کنم.



با مردی مسلمان که قصد داشتم او را مسیحی کنم مواجه شدم. او مرا به اسلام فرا خواند. در عرض چند دقیقه یقین پیدا کردم که گمشده‌ام را یافته‌ام و باور کردم که من یک مسلمان بالفطره بودم. چرا که همواره احساس می‌کردم که جهان، پروردگار قادر و خالق یگانه‌ای دارد که نه شریک و نه فرزندی دارد.

مترجم فاطمه حائری - گروه ترجمه سایت رهیافتگان به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) / تبار

دیدار ما به طور کاملاً اتفاقی صورت گرفت. یک خانم آمریکایی که در دهه چهارم زندگیش بود. با اینکه از خانواده بزرگی در آمریکا بود ولی رفتارش حاکی از وحشت شدید و غربت بی رحمی در کشورش بود پرسیدم: چرا؟

. خانم ادرین گفت: زیرا من تسلیم پروردگار عالمیان شدم و مسلمانم در حالی که خانواده ام مسیحی هستند و در میان تعجب و هیجان من اضافه کرد که ((من هنوز هم همسر رسمی کشیش معروف آمریکایی هستم)) فریاد زدم: الله اکبر

. گفت: بله خدا بزرگ است و او را شکر می کنم که مرا به سمت اسلام هدایت کرد و از ظلمات به سمت نور آورد با تعجب سوال کردم بدون تردید قصه اسلام آوردن شما لذت بخش و جذاب خواهد بود. لطف کنید برای ما تعریف کنید . گفت: بله البته یک قصه عادی نیست

. من در زندان زندگی می کردم و تنها کسی که می توانست مرا از این زندان خارج کند خداوند توانا بود برغم فاصله سنی زیاد با همسر به ازدواج این کشیش در آمدم در حالی که خانواده ام فکر می کردند حالا که همسر چنین کشیش مشهور و ثروتمندی شدم خوشبخت خواهم بود. در همان ماه اول مواهب این همسر که همه . او را الگو تصور می کردند خودش را نشان داد

کشیشی که شب و روز مثل عیسی مردم را به صلح دعوت می کرد، به محض اینکه به خانه می رسید به سمت بار می رفت و مشغول شرابخواری میشد. و تا صبح روز بعد از حالت مستی خارج نمیشد؛ و اگر ضروریات کارش در . کلیسا ایجاب نمی کرد در طول روز هم شرابخواری می کرد

نیازی نیست که بگویم این حالت مستی عقل را زایل می کند به حدی که او پیوسته مرا کتک می زد و با رکیک . ترین کلمات مرا دشنام می گفت گویی در آخور حیوانات بود و نه در میان خانه و خانواده محترم

تلاش کردم تا اهانت ها و عذابهای وحشیانه او را جهت محافظت از جان سه دخترم تحمل کنم ولی گریزی از انفصال جسمی نبود (در مسیحیت طلاق وجود ندارد و در صورت بروز مشکل نهایتاً حکم به انفصال جسمی می دهند) که به نوبه خود غذایی سخت بود چرا که در این حالت بلا تکلیفی، مردم نه مثل متاهلینی هستند که هزینه . هایشان را از طریق پاکیزه و شریفی تامین کنند و نه طلاق گرفته اند تا تا مجدداً ازدواج کنند

. تلاش کردم زندگی فرو ریخته خانوادگیم را با تمرکز بر کارم که تبلیغ و مسیحی کردن افراد بود فراموش کنم

من به همراه همکارانم به درجه ای در کلیسا رسیده بودیم که در قالب هیات هایی چندین سفر به اروپا رفتیم. و با اینکه از جهت مادی قابل توجه بود ولی من همواره احساس می کردم که گمراهم و دیگران را نیز گمراه می کنم. چرا که حتی به اندازه یک روز در زندگیم راضی نشدم بپذیرم که عیسی علیه السلام پسر خداست یا خود خداست و من پیوسته تلاش می کردم تا خدا شناسی را در ادیان و فرهنگهای دیگر بیاموزم ولی در هر حال هیچ کدام آنها مرا!!!! راضی نکرد. تا اینکه با مردی مسلمان که قصد داشتم او را مسیحی کنم مواجه شدم. او مرا به اسلام فرا خواند

. از او خواستم تا مفهوم خداوند را نزد مسلمانان برایم شرح دهد.
در عرض چند دقیقه یقین پیدا کردم که گمشده ام را یافته ام و باور کردم که من یک مسلمان بالفطره بودم. چرا که همواره احساس می کردم که جهان، پروردگار قادر و خالق یگانه ای دارد که نه شریک و نه فرزندی دارد.
آن انسان شایسته، ترجمه انگلیسی قرآن را به من داد و به دلیل اهداف خاصی که داشتم آن را داخل لباسهایم در اتاقم مخفی کردم. هر شب منتظر بودم تا همه بخوابند و بعد با اشتیاق زیاد آن را می خواندم.
قرائت قرآن در کمتر از یکماه تمام کردم در حالی که هر کلمه بلکه هر حرف آن کتاب مرا به سمت حقیقت بزرگی سوق می داد که به آن ایمان آوردم و آن را اعلام کردم و آن حقیقت این بود که: لا اله الا الله محمد رسول الله

من تنها کسی نبودم که در پی حقیقت بودم چرا که بعد از آن فهمیدم یکی از بهترین دوستانم با همسرش بطور مخفیانه قرآن می آموزد. و مرا از این موضوع با خبر نکرد مگر بعد از آن که او را با خبر کردم که اسلام را پذیرفته ام. او مرا با حرارت و شوق در آغوش گرفت و در حالی که شادی صورت نورانش را پوشانده بود گفت: همیشه . احساس می کردم که خداوند بلند مرتبه تو را به اسلام هدایت خواهد کرد.
خانم ادرین می گوید که الان به غیر از آموزش و یادگیری احکام اسلام به چیز دیگری نمی پردازد و سعی می کند که مراحل اجرائی حکم طلاقش را به پایان برساند تا بتواند همراه دخترانش به جای دیگری دور از نفوذ کلیسا برود . و سعی خواهد کرد تا در خانواده ای سالم و اسلامی فرزندانش را تربیت کند.
. شکر مخصوص خداوندیست که ما را بدین راه هدایت کرد که اگر خدا هدایتمان نمی کرد هدایت نمیشدیم

گروه ترجمه سایت ره یافتگان

پروفسورهایی که مسلمان شدند



پروفسور و محقق بخش جنین شناسی کالج پزشکی و بیولوژی سلولی دانشگاه جرج تون واشنگتن در آمریکا و که تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن و مسلمان شده و در کنفرانس پزشکی ضمن مقاله ای تحقیقی اظهار داشت

خداوند حضرت **به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)**، به نقل از وب اسلام گرایی در جهان محمد (صلی الله علیه واله) را پیامبری برای جهانیان قرارداد و فرمود: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**. (۱) و ما نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان او نه تنها پیامبری به سوی صحرائشینان بلکه پیامبری برای جهانیان از گذشته ها تا به امروز و فردا با همه پیشرفت ها و آگاهی هاست.

پیامبران قبل از حضرت محمد (صلی الله علیه واله) پیامبری مخصوص قوم خویش بودند: **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** (۲) اما

رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه واله) برای همه مردمان است و لذا خداوند معجزه او را متفاوت از معجزات طبیعی و زودگذر سایر پیامبران قرار داده است.

آنچه در ادامه می آید برخی اعجاز علمی قرآن و تاثیر آن بر دانشمندان غربی ست که حقانیت اسلام را با تحقیقات خود دریافتند و نهایتاً مسلمان شدند.

معجزات پیامبران گذشته را مردم معاصر وی می دیدند و پس از مدتی خداوند، پیامبری دیگر با دین جدید و معجزه ای جدید می فرستاد. اما حضرت محمد (صلی الله علیه واله) پیامبری است خاتم تا به روز قیامت، از این رو معجزه وی را معجزه ای باقی قرار داد.

اگر از یکنفر یهودی یا مسیحی بخواهیم که معجزه حضرت موسی (علیه السلام) یا حضرت عیسی (علیه السلام) را به ما نشان دهد، خواهد گفت: من چیزی ندارم که به شما نشان دهم و نمی توانم عصای موسی (علیه السلام) را برای شما حاضر کنم و نمی توانم حضرت عیسی (علیه السلام) را دعوت کنم تا جلوی چشمان شما مردگان را زنده و بیماران را شفا دهد، تنها می توانم گزارشی تاریخی از معجزات آنان را ارایه دهم ولی اگر از یک مسلمان راجع به بزرگترین معجزه حضرت محمد (صلی الله علیه واله) پرسند، خواهد گفت: مهمترین معجزه او قرآن کریم است که در میان ما همچنان باقی است و مردم می توانند در آیات و معجزاتش تحقیق و جستجو کنند: قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهِادَةً؟ قُلْ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ و اَوْحٰى اِلٰى هٰذَا الْقُرْآنِ لَانْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ (۳) بگو کدام چیز گواهِش بزرگتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا با آن، شما و هر که را [که پیام آن] به او برسد، هشدار دهم.

یکی از ابعاد اعجاز در این کتاب علم و دانشی است که در آن است، چنان که خداوند می فرماید: لَكِنَّ اللّٰهَ يَشْهَدُ بِمَا اَنْزَلَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ ذِكْرِهِ هُوَ عَلِيمٌ فَذَكِّرْ (۴) لیکن خدا بر آنچه سوی تو فرو فرستاد گواهی می دهد [که] آن را به دانش خویش فرو فرستاده است.

پژوهشگران و اساتید دانشگاه ها و رهبران اندیشه انسانی می توانند درباره علومی که در این کتاب خدای سبحان است به تحقیق و جستجو بپردازند.

در این مقاله به عنوان نمونه چند پروفیسور بزرگ جنین شناس اروپایی و امریکایی را می بینم که چگونه وقتی آیات جنین شناسی قرآن به آنان عرضه می شود، ابتدا با تعجب بسیار اظهار می دارند که چگونه ممکن حضرت محمد (صلی الله علیه واله) ۱۴۰۰ سال قبل جنین و مراحل آن را دقیقاً توصیف کند، چیزی که دانشمندان بزرگ جهان تا سی سال پیش نتوانستند دریابند؟ ولی وقتی به مطالعه آیات پرداختند، از انطباق آنها با واقعیت های علمی، آنچنان شگفت زده شدند که در حضور همه مسلمان شده و به رسالت پیامبر اکرم شهادت دادند.

دین و دانش در اسلام و اروپا

اندیشه اروپایی همواره در میان معرکه شدید بین دین و علم است. سرچشمه این اختلاف به تورات، کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان بر می گردد که می گوید: شجره ای که آدم از خوردن آن ممنوع شد، درخت معرفت بود و بعد از اینکه از آن درخت خورد بصیرتش افزون گشت

مار به زن گفت: در روزی که از آن [درخت معرفت] بخورید، چشمان شما باز می شود و مانند خدا عارف نیک و « (۵) «بد خواهید بود و چون از آن درخت دلدیز دانش خوردند، چشمان هر دوی ایشان باز شد

از این رو در اروپا به مدت دو قرن بر سر این موضوع گفت و گو بود که آیا این علوم طبیعی و کیهانی را که از سرزمین های اسلامی آمده، بپذیرند یا آنها را به مسلمانان بر گردانند؛ زیرا کشیشان، این علوم و معارف را درخت معرفت می دانستند که در کتابشان به عنوان گناه نخستین از آن یاد شده بود و استدلال می کردند که تورات می گوید که هرگاه از این درخت بخورند، بصیرتشان زیاد می شود، و مورد غضب الهی و طرد از رحمت حق واقع خواهند شد.

از این رو به طور کلی همه این علوم را به طور اجمال و تفصیل طرد و آن را از اساس مصادره کردند. اما پس از اینکه سردمداران علم و دانش بر رجال کلیسا پیروز شدند با حرکت معکوسی از آنان انتقام گرفتند و این بار دانشمندان در صدد بر آمدند تا دین را از اساس و بن برکنند و بالاخره چنین کردند و به روی هر چیزی دست گذاشتند تا در این مبارزه دین و دانش پیروز شوند و سرانجام توانستند کلیسا در محاصره خود درآورند. از این رو وقتی با یک دانشمند اروپایی راجع به دین و علم سخن می گویی تعجب می کند و می گوید: چه می گویی؟ زیرا که آنان اسلام را نمی شناسند و نمی دانند که اسلام چگونه علم و علما را گرامی داشته و آنان را بعد از فرشتگان، شهادت دهندگان بر وحدانیت خدا قرار داده و فرمود: شهدا الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم. (۶) خدا گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست و همچنین فرشتگان و دانشمندان آنان نمی دانند صفتی که خداوند با آن، آدم را بر فرشتگان ترجیح داد، صفت علم و دانش بود و قصه آدم نزد ما در قرآن کریم، درست بر عکس تصویر تورات تحریف شده است و علم سبب تکریم آدم است نه سبب طرد وی، این چیزی است که صریحاً در قرآن کریم آمده است

از این رو هرگاه با اروپائیان از اسلام و علم بحث می شود، گمان می کنند که از چیزی شبیه به دین خودشان بحث می شود و دیدگاه اسلام نسبت به علم همانند دیدگاه دین خودشان نسبت به علم است. ولی وقتی حقایق اسلام و قرآن را به طور واضح و آشکار می یابند، ناگهان منقلب می شوند و بسیاری از آنها که تشنه حقیقت بوده و آزاد اندیشند، به اعجاز قرآن اعتراف و به رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) شهادت می دهند. به عنوان نمونه در این مقاله با چند پروفیسور جنین شناس که پی به اعجاز علمی جنین شناسی قرآن برده و مسلمان شده اند، آشنا می شویم

جالب اینکه این دانشمندان با متد و روش خاصی که دارند چیزهای بسیار جالبی از آیات قرآن کشف کرده اند که ما به آن توجه نکرده بودیم.

پروفسور کید. ال. مور ۱۰

چند سال پیش عده ای از اساتید دانشگاه جده آیات قرآنی مربوط به جنین شناسی را جمع آوری کردند اما با خود گفتند که آیا گفته های قرآن در این باره منطبق با واقع است؟ یکی از آنان اظهار داشت براساس فرموده قرآن: *كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْجِدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا* (۷) اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار [با واقع] می یافتند. اما جهان جنین همانطور که از نامش پیداست، جهانی است پوشیده و ناپیدا است، چگونه می توان آیات جنین شناسی را با واقعیات مورد بررسی قرار داد؟

بنا به توصیه قرآن: *فاسئلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون*. (۸) (از آنان که می دانند [و تخصص دارند] پرسید)، آنها از یکی از متخصصین جهانی در جنین شناسی بنام «کید مور»، استاد دانشگاه تورنتو کانادا و صاحب تألیفات متعدد در این باره دعوت کردند و به او گفتند: این تمامی آیاتی است که قرآن، کتاب آسمانی ما، در مورد رشته شما بیان داشته است. از شما می خواهیم که آنها را با واقعیات جنین شناسی (که از راه میکروسکوپ) به دست آمده و سایر تجربیات و آزمایش ها را مورد بررسی قرار دهید و به ما بگویید که این آیات تا چه اندازه با واقعیات های جنین شناسی منطبق است.



کید مور ابتدا با بهت و حیرت گفت: چگونه ممکن است محمد (صلی الله علیه واله) ۱۴۰۰ سال قبل، جنین و مراحل آن را توصیف کند؛ کاری که دانشمندان تا سی سال قبل نتوانسته اند؟ اما پس از بررسی آیات، حیرتش تبدیل به شگفتی و تحسین گشت و آن قدر تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن قرار گرفت که تصمیم گرفت کتاب جنین شناسی خود را با آیات قرآن و احادیث نبوی تکمیل کند.

وی در چاپ بعدی کتابش به نام «قبل از آنکه ما زاده شویم» در بخش مربوط به تاریخچه ی جنین شناسی، موادی را (۹) افزود که در چاپ اول نبود؛ زیرا آنچه او در قرآن یافت، جلوتر از زمان آن بود.

دکتر کید. ال. مور یافته های خود را از قرآن که همگی مطابق با واقع و آزمایش های علمی بود و یا برایش تازگی

Keith Moore، “The Deveioing Human” داشت به کتابش «انسان رشد کننده» افزود و چاپ دوم آن را به نام .و چاپ سوم آن را با مقدمه ای از یکی از علمای اسلام به نام شیخ عبدالمجید الزندانی، منتشر کرد “Human” و آن گاه تحت عنوان: «الانسان النامی مع زیادات اسلامیة» به زبان عربی ترجمه و چاپ شد. انتشار این کتاب جهان، پزشکی را شگفت زده کرد به طوری که برای توضیحات بیشتر، او را سه بار به مصاحبه تلویزیونی فرا خواندند دکتر گری میلر جریان دیدار و گفت و گوی تلویزیونیش با دکتر کیدمور را چنین گزارش می دهد: «من از دیدار و گفت و گو با دکتر کیدمور در یک برنامه ی تلویزیونی بسیار لذت بردم، او که یافته هایش را با اسلاید نمایش می داد، یادآور شد که برخی از چیزهایی که قرآن راجع به رشد جنین انسان بیان کرده. تا سی سال پیش ناشناخته بود بویژه توصیف قرآن از جنین به علقه (زالو و شبه لخته ی خون)، (۱۰) برای او جدید بود اما وقتی او آن را بررسی کرد، دریافت که این مطلب درست است و آن را به کتابش افزود. او می گفت: «من قبل از این هرگز به این نکته .»فکر نکرده بودم

او به بخش جانور شناسی رفت و به مطالعه و بررسی زالو پرداخت



وقتی فهمید که زالو دقیقاً شبیه جنین است، تصمیم گرفت دو تصویر از آن ها را در کتابش درج کند .دکتر گری میلر می افزاید: اگرچه مثال فوق از اطلاعات تحقیقاتی انسان که در قرآن آمده مربوط به یک غیر مسلمان است، اما به همان اندازه معتبر است چرا که این شخص (دکتر کید مور) از کسانی است که در جنین شناسی (۱۱) .خبره و صاحب نظرند

در سال ۱۹۸۲ کتاب کید مور که با معارف جدید از قرآن تجدید چاپ شده بود، جایزه بهترین کتاب پزشکی را دریافت کرد. این کتاب به هشت زبان ترجمه و به عنوان کتاب درسی جنین شناسی مورد استفاده قرار گرفت. دکتر :مور در هشتمین کنفرانس پزشکی (۱۹۸۱) عربستان اظهار داشت جای بسی خوشحالی است که بتوانم سهمی در روشن ساختن آیات قرآن در مورد تکامل انسان داشته باشم. برای « من کاملاً روشن است که این گفته ها از جانب خداوند برای حضرت محمد (صلی الله علیه واله) فرستاده شده است.

زیرا تقریباً تمامی این علوم تا قرن‌ها بعد کشف نشده بود و برای من قطعی است که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) (۱۲). «واله) حتماً پیامبر خداست

پروفسور کید مور مطالبی را که از قرآن و حدیث نبوی فرا گرفته بود به کتاب خود افزود و با آنها کتاب خود را تکمیل کرد و آن‌گاه از یکی از علمای حوزه و دانشگاه یمن بنام عبدالمجید الزندانی خواست که مقدمه‌ای بر کتابش بنویسد و چاپ سوم کتابش را با این اضافات اسلامی به انگلیسی و عربی چاپ کرد، و مایه شگفتی دانشمندان اروپا گردید و در سال ۱۹۸۲ جایزه بهترین کتاب پزشکی را به خود اختصاص داد. رئیس پیشین انجمن کالبد شناسی کانادا و نیز رئیس آناتومی بالینی امریکا که از طرف انجمن آناتومی کانادا مفتخر گردید و نیز در سال ۱۹۹۴ از طرف انجمن آناتومی بالینی به عضویت افتخاری J.C.B. به دریافت جایزه معتبر درآمد. وی می‌گوید: «من بسیار شگفت زده شدم هنگامی که به صحت اظهارات پزشکی قرآن پی بردم که در قرآن (هفتم میلادی) مطرح کرده یعنی زمانی که هنوز علم جنین شناسی به وجود نیامده بود. وی در ادامه گفت: من از گذشته‌ی با عظمت علمی مسلمانان در قرن دهم میلادی مطلع بودم و می‌دانستم که خدمات ارزنده‌ای به علم پزشکی نموده‌اند ولی مطلب زیادی در مورد حقایق دینی و نیز ایده‌های علمی - پزشکی موجود در قرآن و احادیث نبوی نمی‌دانستم.

دکتر مور در کنفرانس قاهره در مقاله‌ی تحقیقی که ارائه داد اظهار داشت: «مشخص نمودن صحت آیات قرآن کریم در ارتباط با رشد انسان بسیار برای من مسرت بخش بوده است. وی گفت: که به وضوح برای من مشخص شده است که چنین اظهار نظرهایی باید از طرف خدای متعال باشد؛ زیرا قسمت اعظم این سخنان تا قرن‌ها بعد مکتشف نشده و باقی ماند و این نظر ثابت می‌نماید که [حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداوند است. مراحل رشد جنین انسان پیچیده می‌باشد و رشد آن در برگیرنده نوعی فرآیند دایمی تغییر که می‌توان از مفاهیم و اصطلاحات ساده موجود در قرآن کریم و احادیث، در یک سیستم طبقه بندی شده‌ی منظم استفاده کرد. این سیستم پیشنهادی بسیار ساده و جامع است و با علم جدید جنین شناسی بسیار هماهنگ و هم خوان می‌باشد. بررسی‌ها و مطالعات متراکم در چهار ساله گذشته در مورد قرآن و احادیث اسلامی یک سیستم طبقه بندی شده «منظمی را نشان داده است که نمی‌تواند برگرفته شده از علم و دانش تجربی باشند.

کشفیات کید. ال. مور از قرآن و حدیث و تکمیل کردن کتابش با آن و تشریفش به اسلام، موجب گردید که چندین پروفسور جنین شناس و غیره به قرآن روی آورند و مسلمان شوند و در سمینارهای بعدی قرآن و علم شرکت کنند. اینک چند نمونه‌ای از دیگر پروفیسورهای راه یافته به اسلام را در رشته جنین شناسی از نظر می‌گذرانیم:

T.V.N Persaud تی.وی. ان پرساود ۲۰

او پرفسور آناتومی و تولد نوزاد و سلامت کودک دانشگاه مانی توبای کانادا است. وی نویسنده بیش از ۲۰ کتاب و ۱۸۱ مقاله علمی است و کتاب مشترکی با پرفسور مور درباره جنین شناسی نوشته که کتاب درسی در همه .گردید J.C.B دانشگاه های دنیاست و در سال ۱۹۹۱ م مفتخر به دریافت جایزه معتبر او نیز مانند «مور» تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن، مسلمان شد و برای اولین بار در بخش تاریخچه ی جنین :شناسی کتاب بین المللی و درسیش، جنین شناسی قرآن را مطرح کرد و در مصاحبه ی خود اظهار داشت به نظر من حضرت محمد (صلی الله علیه واله) یک شخص امی بود که نه می توانست بخواند و نه بنویسد، وی در « هزار و چهارصد سال پیش نظریات علمی عمق داری را مطرح می کند که بعداً به طور شگفت انگیزی همه آنها .مورد تأیید علم تجربی قرار می گیرد

پروفسور تی.وی. ان پرساود به اتفاق پرفسور کید مور برای اولین بار در کتاب جنین شناسی خود، جنین شناسی (۱۳). قرآن در قرن هفتم میلادی را در تاریخچه ی این علم مطرح کرد



من شخصاً نمی توانم بگویم که این تصادفی و شانس محض بوده است. زیرا تعداد مفاهیم و موضوعات علمی مطرح شده در قرآن زیاد است و همان طور که پرفسور کید ال مور اشاره می کند، من اعتراف می کنم که این مفاهیم ریشه در یک وحی الهی دارد و نمی تواند از منبعی غیر از سرچشمه وحی گرفته شده باشد

یکی از احادیثی که نظر پرساود را به خود جلب کرده، این حدیث نبوی است که می فرمایند: إِذَا مَرَّ بِالْنُطْفَةِ نَّثَانُ وَ أَرْبَعُونَ كَيْلَهُ بَعَثَ اللَّهُ مَلِيكًا فَصَوَّرَهَا، وَ خَلَقَ سَمْعَهَا وَ بَصَرَهَا وَ جِلْدَهَا وَ لَحْمَهَا وَ عَظْمَهَا، ثُمَّ قَالَ أَذْكَرٌ أَمْ أُنْثَى؟ فَيَقْضَى (۱۴). رَبِّكَ مَا شَاءَ

چون ۴۲ شب بر نطفه بگذرد، خداوند فرشته ای را می فرستد تا آن را به صورت آدمی در آورد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را بیافریند. سپس می گوید: آیا پسر باشد یا دختر؟ و پروردگارت آنچه بخواهد مقرر

می دارد

اگر به تصویر جنین ۳۵ روزه بنگریم، صورت انسانی در آن تشخیص نمی دهیم. تا اینکه جنین ۴۲ روزه می شود باز شکل انسانی ندارد. اما در خلال هفته هفتم و بعد از ۴۲ روز به کلی جنین تغییر شکل می دهد و به صورت آدمی در می آید.



بوکای

پروفسور موریس بوکای ۳۰

پروفسور موریس بوکای متولد سال ۱۹۲۰ م و رئیس کلینیک جراحی دانشگاه پاریس، با دیدن آیات اعجاز آمیز قرآن مسلمان شد و چند سال به تحقیق درباره ارتباط میان مفاهیم متون مقدس و دستاوردهای تکنولوژی جدید پرداخت و کتابی به نام «تورات، انجیل، قرآن و علم» تألیف کرد که پر فروش ترین کتاب سال ۱۹۷۶ م گردید. علاقه او به یادگیری زبان های کلاسیک از جمله عربی و نیز مطالعات وی در کتاب آسمانی و مقایسه ی آنها با دستاوردهای علوم پزشکی باعث شد که استدلال هایش بسیار متقن و جامع و با ثبات باشند. وی به خاطر تألیف کتاب تحقیقات پزشکی به دریافت جایزه تاریخی از آکادمی فرانسه و جایزه دیگری در همین ارتباط از آکادمی پزشکی ملی فرانسه، نایل گردید.

(Seghers ۱۹۸۸) «آثار دیگر وی: «منشأ بشر چیست

(NTT – ۱۹۹۴) موسی و فرعون – یهودیان در مصر

تأملی بر قرآن (۱۹۸۹ – سقرزه، موریس بگالی – محمد طالبی)

موریس بوکای پس از ده سال مطالعه در قرآن در سال ۱۹۷۶ خطاب به مجمع پزشکی فرانسه، اظهار داشت: «در قرآن موضوعات علمی در ارتباط با تولید مثل و فیزیولوژی وجود دارد که کاملاً با دستاوردهای کنونی علم مطابقت دارند.

علم، از اصول قرآنی است و تا این اندازه است که باید اعتراف کنیم که این مسایل پیچیده علمی که پس از ۱۴۰۰ سال علم به تازگی به حقیقت آنها پی برده است، نمی تواند توسط یک شخص امی (و درس ناخوانده) مطرح شده

باشد و تنها باید اعتراف کرد که آن حضرت به منبع ما فوق بشری در آن روزگار متصل بوده است. این غیر ممکن است که یک شخص درس نخوانده، کتابی را خلق کند که از لحاظ ادبی سرآمد کتب دیگر ادبای عرب باشد و از لحاظ علمی هنوز پس از چهارده قرن منبع زایش علوم جدید باشد.

امشاج از دیدگاه بوکای

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً إِنَّا نَحْنُ الْإِنْسَانُ مِنْ نُّطْفَةٍ امشاج (دهر: ۱ - ۲)
آیا [جز اینست که] مدت زمانی بر انسان [در شکم مادر] گذشت و او چیز قابل ذکری نبود؟ ما انسان را از نطفه ی امشاج [تشکیل شده از آمیخته ها] آفریدیم

:پروفسور موریس بوکای وقتی به این آیه رسید، به تفاسیر مختلف مراجعه و به دقت آن را بررسی کرد
امشاج جمع مشج یا مشیج به معنای آمیخته ها است و مراد ترکیبی از مواد و عناصر مختلف یا آمیزه ای از «
اسپرماتوزوئید و اوول است و صفت نطفه است؛ چرا که مراد از نطفه، مجموع آمیخته ها با اجزای مختلف است

(۱۵)



اغلب مفسرین قدیم این مخلوط ها و آمیخته ها را عنصر مذکر و مؤنث می دیدند
اما از آنجا که امشاج جمع است نه مفرد و نه تثنیه، مفسرین جدید مانند تفسیر منتخب، نشر شورای عالی امور
اسلامی قاهره، این طرز دید را اصلاح کرده و در اینجا تشخیص می دهند که گذشته از آمیخته شدن نطفه مرد و زن،
قطره ی منی واجد عناصر گوناگون است

پروفسور موریس بوکای (۱۶) رئیس کلینیک جراحی دانشگاه پاریس در کتاب خود «تورات، انجیل، قرآن و علم»
که پر فروش ترین کتاب سال ۱۹۷۶ میلادی است، می نویسد: «از نظر من دیدگاه تفسیر منتخب بسیار درست است و
امشاج جمع است یعنی آمیخته ها، بنابراین عناصر گوناگون نطفه کدامند. مایع منی از ترشحات مختلفی است که از
غدد زیر سرچشمه می گیرد

- بیضه ها: ترشح غده ی تناسلی مرد حاوی اسپرماتوزوئیدها که سلول های دراز دارای تاژک دراز غوطه ور در ۱، مایعی سِرْم گونه
- کیسه های تخمی: این اعضاء که مخازن اسپرماتوزوئیدها هستند، نزدیک پروستات قرار گرفته و ترشح خاصی ۲، بدون عناصر بارور کننده دارند
- پروستات: مایعی ترشح می کند که به منی ظاهر خامه ای و بوی ویژه ای می دهد (و وسیله ی تغذیه یاخته های ۳، (۱۷) منی و باقی ماندن فعالیت حیاتی آنها است)
- غدد ملحق به مجاری ادرار: که عبارتند از غدد کوپر (۱۸) یا غدد مری (۱۹) و ترشح کننده ی مایعی سیال و غدد ۴، لیتره که ماده ای مخاطی ترشح می کند
- اینها سرچشمه های آمیخته های نطفه هستند که قرآن از آنها به نطفه ی امشاج (نطفه تشکیل شده از آمیخته ها) تعبیر (۲۰) کرده است
- میزان ترشحات
- اسپرم ها کمتر از ۱۰ درصد حجم مایع منی را تشکیل می دهند و ما بقی شامل ترشحات غدد تناسلی فرعی مرد می شود: ترشحات غدد زیگول سمینال ۶۰ درصد. ترشحات پروستات ۳۰ درصد، و ترشحات غدد بولبوارترال ۱۰ (۲۱) درصد

مارشال جانسون ۴۰

E. Marshall Johnson

Danicl پروفیسور مارشال جانسون یکی از دانشمندان برجسته امریکا و ریئس دپارتمان آناتومی و مدیر انستیتو دانشگاه توماس جفرسون فیلادلفیا است که درباره ی آیات جنین شناسی قرآن مطالعه و تحقیق به عمل آورده و مسلمان شده است. او می گوید: «توصیف مراحل جنین موجود در قرآن نمی تواند تصادفی و اتفاقی باشد، احتمال دارد که محمد (صلی الله علیه واله) یک میکروسکوپ بسیار قوی داشته ولی قرآن مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است در حالی که میکروسکوپ قرن ها بعد از حضرت محمد (صلی الله علیه واله) اختراع شده است. پروفیسور جانسون با لبخند اظهار داشت: البته اولین میکروسکوپ اختراع شده قادر نبود بیش از ۱۰ برابر بزرگنمایی کند و تصویر آن هم واضح نبود

آنگاه گفت: هیچ ضدیت و مغایرتی با این حقیقت که واسطه ی الهی در بیانات حضرت محمد (صلی الله علیه واله) (۲۲) در کار است، نمی یابم



جریان مسلمان شدن مارشال جانسون

وی که در هشتمین کنفرانس پزشکی عربستان شرکت کرده بود و در کمیسیون اعجاز علمی قرآن و حدیث حاضر شد، پرسید موضوع این کمیسیون چیست؟ یکی از علمای یمن شیخ عبدالمجید به وی پاسخ داد که موضوع این کمیسیون بررسی آنچه راست که قرآن و حدیث در ۱۴۰۰ سال پیش بیان داشته و مقایسه ی آن با آنچه را که علوم روز بیان کرده است. پرسید: مثلاً؟ گفته شد: مثلاً علم روز می گوید که انسان طی اطوار و مراحل آفریده شده و این اطوار و مراحل را قرآن حدود ۱۴۰۰ سال پیش بیان کرده است. او از جایش بلند شد و فریاد بر آورد: نه، نه، نه این نمی تواند گفته ی قرآن باشد. دکتر جان بفرمایید بنشینید -

!نه نمی نشینم، این چه حرفی است که می زنید؟ -

ما درک می کردیم که این آیه چه اثری بر او گذاشته در حالی که او یکی از علمای مشهور امریکا است و می داند که پزشکان قبل از کشف میکروسکوپ در قرن شانزدهم، و در طول قرن هفدهم معتقد بودند که انسان در مرحله ی نطفه به صورت انسانی مینیاتوری بوده است و شکلی را پزشکان آن عصر ترسیم کرده تا بیان کنند که انسان به صورت کاملی در این حیوان منوی آفریده شده است و این اعتقاد در غیر مسلمانان تا قرن ۱۸ میلادی همچنان استمرار داشت.

ولی بعد از کشف تخمک زن در قرن ۱۸ م، نظر دانشمندان تغییر کرد و گفتند: انسان به طور کامل در تخمک زن آفریده شده زیرا که تخمک بزرگتر از اسپرم مرد است و نقش مرد در خلقت جنین کنار رفت، همچنان که در قرن هفدهم نقش زن کنار رفته بود.

تنها در نیمه قرن نوزدهم بود که دانشمندان بتدریج دریافتند که انسان طی اطوار و مراحل آفریده می شود از این رو وقتی به پروفیسور مارسال جانسون گفته شد که این مسئله در قرآن ۱۴۰۰ سال پیش به آن تصریح شده،

.ایستاد و فریاد زد که نه، نه، نه

.در این هنگام یک نفر پزشک مسلمان برخاست و برای او قرآنی آورد و گفت: بفرمایید بخوانید
برایش این آیه تلاوت شد که خداوند می فرماید: وَمَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا، وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا. (۲۳) چرا شما
برای خدا عظمت قایل نیستید؟ در حالی که شما را در مراحل مختلف آفرید؟

.و او ترجمه معانی آیات را با زبان انگلیسی قرائت کرد

سپس این آیه برایش تلاوت شد: يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ. شما را در شکم
.مادرانتان می آفریند، آفرینشی به دنبال آفرینش دیگر که در رشته تاریکی قرار داد
:پروفسور مارشال نشست و گفت: ممکن است این آیه چند تفسیر داشته باشد

اینکه تصادفی باشد؛ در پاسخ، ۲۵ نص صریح برایش پیدا کردند و جلوی گذاشتند و پاسخ دادند: آیا می تواند
تمامی این ۲۵ آیه نیز تصادفی باشد؟

افزون بر اینکه قرآن برای هر یک از مراحل نامی گذاشته: ابتدا نطفه، سپس علقه و بعد مضغه و بعد از آن عظام و بعد
از آن رویش گوشت: آیا اینها نیز تصادفی است؟
.گفت: نه

به وی گفته شد: دیگر چه؟

پاسخ داد: ممکن است گفته شود که محمد (صلی الله علیه واله) میکروسکوپ بزرگی داشته است. به وی گفته شد:
شما بهتر می دانید که مثل این مراحل و دقائق و تفصیل و آنچه را که علم به آن رسیده و قرآن قبلاً بیان داشته فراهم
نمی شود مگر با میکروسکوپهای بزرگ و کسی که دارای چنین میکروسکوپی باشد، باید آن را از نسل های گذشته
.گرفته و به نسل های بعدی تحویل داده باشد

پروفسور مارشال خندید و گفت: من در یک نمایشگاهی دیدم که نخستین میکروسکوپی که در جهان اختراع شد،
.بیش از ده برابر بزرگ نمی کرد و نمی توانست صورت روشنی ارایه دهد
آری حضرت محمد، نه تجهیزاتی داشت و نه میکروسکوپی، بنابراین راهی جز این نمی ماند که بگوییم او رسولی از
.جانب خداوند است

بعد از آن بود که بحث مربوط به اعجاز علمی قرآن و حدیث در آن کمیسیون آغاز شد و گفت و گو درباره ی
.اطوار و مراحل جنین متمرکز گردید

پروفسور کید مور و سایر پزشکان راجع به شکل ظاهری جنین سخن گفتند و پروفسور مارشال به وصف دقیق قرآن
:از جنین خارجی و ترکیبات داخلی آن پرداخت، از جمله چیزهایی که او در میان گذاشت این بود
[آیات] قرآن در واقع شرح مراحل خارجی جنین است ولی مراحل داخلی جنین به هنگام آفرینش و مراحل رشد، «

آن را نیز مد نظر دارد و حوادث مهم در آفرینش جنین را که دانشمندان معاصر به آن پی برده اند، مورد تأکید قرار می دهد.

آن گاه تصویری از جنین در مرحله مضغه را ارایه کرد که نشانگر شکل خارجی جنین بوده، خمیده و کمانی است و در انتهای کمان آثاری است که گویی دندان به روی آن فشار داده، همچون گوشت جویده شده و به تعبیر قرآن مضغه است.

برخی از قسمت ها برآمده و برخی فرورفته مثل مضغه که طول آن یک سانتیمتر است. اگر قطعه ای از آن را جدا سازیم و اجزای داخلی آن را تشریح کنیم، می بینیم که بیشتر تجهیزات آن آفریده شده است. پروفیسور جانسون می افزاید در این شکل خواهیم دید که جزئی از سلول ها آفریده شده و جزئی دیگر هنوز آفریده نشده است و اگر بخواهیم این مرحله از مضغه را توصیف کنیم، چه می گوئیم؟ آیا می گوئیم این مخلقه (آفریده شده) است؟ این منطبق بر جزئی است که خلق شده و اگر بگوئیم غیر مخلقه (آفریده نشده) فقط بر جزئی منطبق است که هنوز خلق نشده است. بنابراین چاره ای جز این نیست که همچون قرآن آن را توصیف کنیم و بگوئیم: ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّهِ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ. آنگاه از گوشت جویده، آفریده شده و آفریده نشده

آن گاه پروفیسور مارشال، جانسون سخنان خود را چنین جمع بندی کرد: «من به عنوان دانشمندی جهانی تنها با اشیایی می توانم کار داشته باشم که آنها را با مشخصات می بینم، آن گاه می توانم علم جنین شناسی و مراحل علم زیست شناسی را بفهمم همچنان که می توانم کلماتی از قرآن را که برایم ترجمه می شود دریابم اما اگر فرضاً من در زمان گذشته [زمان حضرت محمد (صلی الله علیه واله)] بودم که نمی توانستم چیزی را ببینم، مسلماً نمی توانستم آن را توصیف کنم و اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه واله) در آن زمان جاهل و تاریک این چنین به توصیف مراحل جنین پرداخته که خود آن را ندیده و از کسی شنیده، باید این معلومات را از جایی دریافت کرده باشد. از این رو هیچ ضدیت و مغایرتی با این حقیقت که واسطه ی الهی در بیانات حضرت محمد (صلی الله علیه واله) در کار است نمی یابم

آری این همان پروفیسوری است که ابتدا گفته علمای اسلامی را بشدت رد می کرد ولی در پایان چنین مطالبی را در چند کنفرانس ابراز داشت و می گفت: هیچ راهی در برابر بشریت نیست جز اینکه مانند این دانشمندان اقرار کنند که خداوند کتابی را با علم و دانش خود به محمد (صلی الله علیه واله) نازل کرده و به بشریت وعده داده که در مسیرش چیزهایی را کشف می کند که دلیل بر آنست که این قرآن از جانب خداست، چنان که خداوند می فرماید: «وَلَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۲۴) (و مسلماً گزارش آن را بعد از مدتی دریافت خواهید کرد «لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ».

(و برای هر گزارشی قراری است که در آینده خواهید دانست) «سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى (۲۵) (۲۶). «يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»

Gerald C. Goerinyer جرال. سی جررینگر ۵

پروفسور و محقق بخش جنین شناسی کالج پزشکی و بیولوژی سلولی دانشگاه جرج تون واشنگتن در آمریکا و که تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن و مسلمان شده و در کنفرانس پزشکی ضمن مقاله ای تحقیقی اظهار داشت چندین آیه در قرآن وجود دارد که به طور جامع به توصیف رشد انسان از مرحله ی آغازین آن یعنی هنگامی که به صورت تخمک در تخمدان های بدن قرار دارد، پرداخته است



در آن زمان به هیچ وجه این علم دارای چنین اصطلاحات، طبقه بندی ها و تعابیر امروزی نبوده و به این بسیار شگفت آور است که در آن زمان بدون اتکا به آزمایشگاه های پیشرفته و بدون اطلاع از ژن ها و کروموزم های موجود در بدن که برای شناسایی و درک آنها در آن زمان نیاز به وقت و انرژی چند صد ساله بوده است، یک شخص امی و درس ناخوانده به این زیبایی، این شاخه از علم را طبقه بندی کند و به طور شگفت انگیزی اصطلاحات معنی داری در ارتباط با پیچیده ترین مفاهیم علمی بیان دارد این آیات شگفت انگیز قرآنی یک اصل مهم را اثبات می کند و آن اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه واله) پیام های آسمانی و الهی دریافت می کرده است و او فرستاده ی خداست

Simpson سی مپسون ۶



رئیس دانشکده مامایی و بیماری زنان دانشکده ی پزشکی بی لورهوتسون در ایالت تگزاس آمریکا پروفسور سی مپسون رئیس انجمن باروری امریکا است که تاکنون به دریافت جوایز متعددی از جمله جایزه ویژه اساتید مامایی و بیماری زنان در سال ۱۹۹۲ نایل گشته است

پروفسور ژولی سی مپیون وقتی که دریافت قرآن در بردارنده آیات جنین شناسی است، بسیار شگفت زده شد و با یکی از علمای اسلامی به گفت و گو نشست و علاقمند شد که در این زمینه به مطالعه و تحقیق بپردازد. پروفسور ژولی سی مپیون ابتدای امر شک داشت و می خواست مطمئن شود که این نصوص مربوط به جنین شناسی از قرآن و سنت نبوی است.

وقتی که مطمئن شد که از قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) است، نصوص قرآنی مربوط به علم وراثت نظر او را به خود جلب کرد؛ آیاتی که بیانگر ظهور آثار علم وراثت در مراحل اولیه جنین به هنگامی که نطفه است، آیاتی که به دقت بیان می دارد که چگونه دو نطفه پدر و مادر با هم جمع می شوند و آفرینش انسان را آغاز می کنند و بعد از آن برنامه وراثت را در کروموزم ها که اکنون، آنها را مشاهده می کنیم مقرر می دارد. کروموزم هایی که تمام خصوصیات انسان در آن ثبت شده، رنگ پوست، رنگ مو و سایر تفصیل. بنابراین انسان در این کروموزم ها در مرحله ی نطفه مقدر و اندازه گیری شده است و خداوند در این باره می فرماید: قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. (۲۷) کشته باد این انسان، چه خدانشناس و ناسپاس است! [آیا می داند که] از چه چیزی خداوند او را آفریده است؟ او را از نطفه [چکه ای آب] آفریده که اندازه گیری دقیقی در ساختارش بکار برده است.

این اندازه گیری دقیق در نوارهای کروموزمی ثبت و ضبط شده اند و جنین در خلال ۴۰ روز اولیه همه اعضا و اندام هایش ساخته و آشکار می شود.

این جنین منحنی است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) می فرمایند: إِنَّ أَحَدَكُمْ يَجْمَعُ خَلْقَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا. هر یک از شما خلقتش در شکم مادرش در خلال ۴۰ روز جمع می شود. آن گاه پروفسور ژولی سی مپیون این حدیث را در کنار حدیث دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) گذاشت که می فرمایند: إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ اثْنَتَانِ وَارْبَعُونَ لَيْلَةً بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا فَصَوَّرَهَا ЧОНَ بَرِ نَظْفَةٍ ۴۲ شَبَّ (۶ هفته) گذشت، خداوند فرشته را به سویی می فرستد و آن را صورت نگاری می کند. او با مقارنه میان این دو حدیث و حد فاصل میان آن دو وقتی دقیق و تفصیل آنها را دید، آن چنان شگفت زده شد که در یکی از کنگره ها بلند شد و نظر خود را درباره ی آن چنین اظهار داشت: «از این دو حدیث می توانیم جدول مشخصی را پیرامون مراحل اساسی رشد و تکامل جنین به دست آوریم: مرحله قبل از ۴۰ روز و مرحله بعد از ۴۲ روز.

و آن گاه گفت: دین می تواند رهبری علم و دانش را به عهده گیرد؛ رهبری پیروزمندانه، همچنان که وقتی به تماشای ماشین و دستگاهی که قبلاً راهنمایی هایش در کاتولوگش نوشته شده، شما براحتی می توانید نسبت به آن

دستگاه شناخت پیدا کنید، چون راهنمایی هایی از سوی صانع و سازنده ی آن به عمل آمده است. وَ يَرَى الْكَافِرُ
(۲۸). أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

و کسانی که به آنان علم و دانش داده شده، می بیند که آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شد، حق [و
منطبق با واقعیت] است و آن را راهنمای به سوی راه خدای توانمند ستوده می دانند

پروفسور سی مپسون در پایان تحقیقات خود در قرآن و حدیث، مسلمان شد و اظهار داشت: «نه تنها بین علم ژنتیک
و اسلام تضادی وجود ندارد بلکه دین اسلام، خدمات ارزنده ای را به شاخه های سنتی این دانش ارایه کرده است.
در قرآن مفاهیم علمی ای مطرح شده که قرن ها بعد علم توانست بر صحت آنها مهر تأیید زند و به اهمیت آنها پی
ببرد.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که سرچشمه ی مفاهیم مطرح شده توسط حضرت محمد (صلی الله علیه واله) از
جانب خداوند است.

Tegatat Teyasen تجات تياسن ۷۰

رئیس بخش آناتومی و رئیس سابق دانشکده پزشکی دانشگاه چیانگ ما ای تایلند. پروفسور تياسن چندین مقاله را
در ارتباط با آیات جنین شناسی قرآن کریم و احادیث نبوی مورد مطالعه و بررسی قرار داد و چندین روز با تعدادی
از اندیشمندان مسلمان و غیر مسلمان درباره جنین شناسی قرآن و احادیث نبوی به گفت و گو نشست و به اسلام
مشرف شد و در هشتمین کنفرانس پزشکی عربستان از جای برخاست و ضمن [ادای] شهادتین گفت: من در سه سال
گذشته به قرآن علاقه مند شدم... و با توجه به مطالعات و تحقیقاتم طی این چند سال، معتقدم که هر آنچه در ۱۴۰۰
سال پیش در قرآن آمده است، کاملاً درست است و پایه و اساس علمی دارد و علم می تواند به مرور زمان یکایک
آنها را به اثبات رساند.



از آنجا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) نه می توانست بخواند و نمی توانست بنویسد، باید در یک حالت استثنایی
و روحانی این مفاهیم را از آفریننده دانا دریافت کرده باشد

و این آفریننده دانا کسی جز خداوند متعال نیست و اکنون زمان آن فرا رسیده است که بگوییم: لا اله الا الله، محمد رسول الله.

با ارزش ترین چیزی که من با آمدنم در این کنفرانس به آن دست یافتم، یافتن مفهوم لا اله الا الله (هیچ معبودی جز الله نیست) و نیز مسلمان شدنم می باشد

: پی نوشت ها

انبیاء: ۱۰۷، ۱

رعد: ۷، ۲

انعام: ۱۹، ۳

نساء: ۱۶۶، ۴

تورات، سفر پیدایش ۲: ۱۷-۱۸ و ۳: ۱-۸، ۵

آل عمران: ۱۸، ۶

نساء: ۸۲، ۷

نحل: ۴۳، انبیاء: ۷، ۸

گری میلر، قرآن شگفت انگیز، فصلنامه پیام جاویدان سال سوم ۱۳۸۴، شماره ۹، ص ۱۱۶-۱۱۷، ۹

در سوره های حج: ۵ و مؤمنون: ۱۴ و غافر: ۶۷، ۱۰

فصلنامه پیام جاویدان شماره ۹، ص ۱۱۷، ۱۱

۱۲، WWW.IT-IS-TRUTH.ORG.IRIB

.رجوع شود به مقدمه ی کتاب جنین شناسی کاربردی، کید مور و پرساود ۱۳

.صحیح مسلم در باب القدر حدیث ۳ از ابن مسعود ۱۴

آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۱، ۱۵

۱۶، Mauric Bucille.

گروهی از پزشکان برجسته، راهنمای پزشکی خانواده، ترجمه احمد آرام، قسمت ۱، ص ۳۳۷، ۱۷

۱۸، Cooper

۱۹، Mery

۲۰، Hittre

موریس بوکای، تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۲۷۲، ۲۱

۲۲، WWW.It- is-ORG

نوح: ۱۳ و ۱۴، ۲۳

ص: ۸۸، ۲۴

انعام: ۶۷، ۲۵

فصلت: ۵۳، ۲۶

عبس: ۱۷ – ۱۹، ۲۷

سبا: ۶، ۲۸

منابع:

Bibliography

(۱) Zindani Abdul – Majeed A This is the Truth (video Tape). Scientific Signs of the Quran and sunnah containing interviewes with various scientists. Available in Arabic English French Urdu and Trukish. A full English transcript of this video with illustrations is also available: Al – Rehaili Abdullah M this is the Truth!

(۲) Moore Keith L and zindani Abdul – Majeed A. The Developing Human with Islamic Additions Third Edition W.B. saunders conany Philadelphia 1982 with Dar Al – Qiblah for Islamic Litaratrue Jaddah Saudi Arabia 1983 Page viiic Limited Edition.

(۳) Moore Keith L zindani Abdul – Majeed A. Ahmed Mustafa A The Quran and Modern science – correlation studies Islamic Academy for scientific Resersh Makkah Saudi Arabia. Reprinted by World Assembly of Muslim Youth (WAMY) USA. 1990 ISBN 0-9629236-0-6. collection of papers presented at symposium sponsored by the muslim students Association Uninersity of Illiohs May 1990.

(۴) Moore Keith L Johnson E. Marshall: persaud T.V.N. Goeringer Gerald c. Zindani Abdul – Majeed A. and Ahmad Mustafa A Human Development as Described in the Quran and Sunnh commission on scientific of the Qurdan and sunnah Muslim World Leage Makkah Al – Mukarramah Saudi Arabia 1992 ISBN 0-9627236-1-4 collection of papers that were originally presentd in the firt international conferece in scientific signs of the Quran and sunnah held in Islamabad Pakistan 1987 and after some modifications and development presented

in their present from in Dakar sengal in July 1991.
انه الحق. هیئت اعجاز علمی، رابطه العالم الاسلامی، مکه مکرمه ۱۴۲۰ هـ ق ۵،
گری میلر، فصلنامه پیام جاویدان، شماره ۹، سال سوم، مقاله ی: قرآن شگفت انگیز ۶،
کید مور و وی. ان پرساود، جنین شناسی کاربردی ۷،
موریس، بوکای، تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه دکتر دبیری، چاپ تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۸،
منبع: جمعی از اندیشمندان؛ (۱۳۸۶)، ویژگی های سیره ی پیامبر اعظم «ص»: مجموعه مقالات بیستمین کنفرانس بین
المللی وحدت اسلامی، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی
نویسنده: دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی، رئیس دانشگاه مذاهب اسلامی

<http://www.islamic-awareness.org/Quran/Science/scientists.html>

رابرت گیلهم مشهورترین دانشمند یهودی



رابرت گیلهم، مشهورترین دانشمند یهودی و رئیس انستیتو آلبرت انیشتین و از بزرگترین متخصصان جنین شناسی در .پی آشنایی با حکم عده زن در اسلام و اعجاز قرآن در تعیین مدت عده، به اسلام گرویده است

او یکی از بزرگترین دانشمندان علم ژنتیک است که در تحقیقاتی که در زمینه رابطه زوجیت و تأثیرات آن بر زوجین داشته است، به این نتیجه رسیده است که پس از گذشت سه ماه از جدایی زوجین، اثار زوجیت در طرفین از بین می رود و در آیات قرآن کریم نیز آمده است که زن مطلقه باید ۳ ماه عده نگه دارد. لذا رابرت گیلهم با مقایسه ادله علمی با آیات قرآن به این باور رسیده است که دین اسلام برتر از دین یهود بوده و تنها دینی است که پاکی زن را تضمین کرده است؛ بر این اساس زن مسلمان نیز پاک ترین زنان روی زمین خواهد بود

ارنود فاندور یکی از سازندگان فیلم اهانت آمیز به پیامبر (ص)



ارنود فاندور از راستگرایان افراطی پارلمان هلند و یکی از سازندگان فیلم اهانت آمیز به پیامبر (ص) مسلمان شد. پس از پذیرش اسلام، به زیارت حرمین شریفین مشرف شد. وی از مسجد پیامبر (ص) زیارت کرد و وقتی به قبر پیامبر رسید اشک هایش جاری شد.

او در مورد مسلمان شدن اینگونه می گوید

واکنش مسلمانان به ساخت این فیلم موهن درباره پیامبر (ص)، بسیار شدید بود، وقتی این حجم گسترده اعتراضات و انتقادات درباره این فیلم را دیدم، سوالات بسیاری در ذهنم ایجاد شد که چرا مسلمانان به این میزان به دین و پیامبر خود عشق می ورزند و رمز این عشق چیست؟

برای این که جواب سوالاتم را بیابم شروع به تحقیق درباره دین اسلام کردم؛ هر چه پیش می رفتم متوجه می شدم که حزب سابقی که عضو آن بودم چه جرم بزرگی مرتکب شده است. هر چه آگاهی ام نسبت به این دین بیشتر می شد علاقه ام نیز به آن افزایش می یافت و تصمیم گرفتم خود را به مسلمانان هلند نزدیک کنم تا بیشتر با تعالیم این دین آشنا شوم. در نهایت به این نتیجه رسیدم که این دین حق است و مسلمان شدم.

فاندور "با زیارت کوه احد، گفت: مطالب بسیاری درباره این مکان و جنگ آن خوانده ام و بسیار خوشحالم که "امروز در این مکان هستم

به نوشته روزنامه، فاندور پس از دیدار با امام جماعت مسجد نبوی، قرار است با امام جماعت مسجد قباء نیز ملاقات کند و پس از آن برای ادای مناسک حج، راهی مکه مکرمه خواهد شد.

وی در سخنانش گفت: وداع با مدینه برایم ناراحت کننده است، اما خوشحالم که برای ادای حج عمره به مکه می روم و در زمان نزدیکی دوباره به زیارت این بقاع متبرک و مقدس خواهم آمد.

ساخت فیلم اهانت آمیز در هلند، با اعتراضات گسترده مسلمانان در سراسر کشورهای عربی و اروپا مواجه شد، به نحوی که دامنه آن به استرالیا نیز رسید و در این تظاهرات که برخی از آنها به خشونت کشیده شد، هفت تن نیز در سراسر دنیا کشته شدند.



آندریاس کامز فیلسوفی آلمانی



آندریاس کامز، فیلسوفی آلمانی است که پس از برخورد تحسین برانگیزی که یک فرد مسلمان با او داشت تصمیم می گیرد، مسلمان شود.

اندکی درمورد علت مسلمان شدنش

داستان از این قرار است که آندریاس کامز، فیلسوف آلمانی 6 سال پیش طی سفر کوتاهی که به مصر داشت با یک جوان مصری آشنا می شود و اخلاق و رفتار این جوان مصری به حدی وی را تحت تاثیر قرار می دهد که این فیلسوف تصمیم می گیرد مسلمان شود.

ماجرای آشنایی آندریاس و این جوان مصری که حسن نام دارد وقتی آغاز می شود که آندریاس هنگام حضور در یکی از مساجد مصر از حسن که در حال نماز خواندن بود، عکس می گیرد و سپس از او به دلیل این اقدامش عذر می خواهد، اما حسن با لبخند به او می گوید: «خوشحالم از اینکه خدایم را عبادت می کنم».

و اینچنین صحبت های این دو آغاز می شود و آندریاس به حسن می گوید: «تو چطور می توانی با من دوست شوی درحالیکه من مسلمان نیستم» و حسن در پاسخش می گوید: «تو یکی از بندگان خدا هستی و من موظفم با تو بهترین رفتار را داشته باشم».

آندریاس و حسن با هم دوست می شوند و روز به روز او بیشتر جذب رفتار و منش حسن می شود و با چشمان خود می بیند که حسن برای خوشحالی مردم از هیچ کمکی به آنها دریغ نمی کند و او نیز علاقمند می شود که همانند حسن شود.

دو سال از دوستی این دو گذشته بود که آندریاک از حسن می خواهد که به او کمک کند تا در مورد اسلام بیشتر بداند و زبان عربی و قرآن را یاد بگیرد، حسن نیز در این مورد به او کمک می کند.

آندریاس با جمع آوری اطلاعات در مورد اسلام متوجه می شود که پیام اسلام به جهانیان گسترش محبت و عشق است و به اعتقاد او این زیباترین پیامی بود که یک دین می تواند برای پیروانش داشته باشد و اینگونه شد که او تصمیم گرفت با کمک دوستش حسن مسلمان شود و شهادتین را بر زبان جاری سازد.

وی پس از مسلمان شدن کشور مصر را برای زندگی کردن انتخاب کرد، چرا که مایل بود زیباترین لحظات زندگی را در میان دوستان مسلمانش سپری کند.

آگوستین زوالیوس اهل آرژانتین



آگوستین زوالیوس سی و سه ساله و اهل آرژانتین است که قبلاً کاتولیک بوده است. وی 5 سال پیش و پس از اسلام آوردن نام زیبای «خلیل» را برای خود بر می‌گزیند. خلیل در آرژانتین لیسانس هنر و انسانشناسی گرفته و اکنون دو سال است در قم زندگی می‌کند و تسلط خوبی روی زبان فارسی دارد.

اندکی در مورد علت مسلمان شدنش

خلیل در خصوص نحوه مسلمان شدنش، می‌گوید: "یکی از دوستانم پنج سال پیش از من شیعه شده بود و از آنجایی که من او را قبل از مسلمان شدنش نیز به خوبی می‌شناختم تغییر شخصیت، رفتار و نگرشش در من تاثیر بسیاری گذاشت و تصمیم گرفتم در مورد علت تحول دوستم تحقیق جامعی انجام دهم

خلیل با راهنمایی دوستش به مسجدی می‌رود که متولی آن شخصی است که در ایران درس خوانده، وی کتاب هایی را به خلیل معرفی می‌کند که شامل کتاب های عرفانی و در ضمن کتاب های استاد شهید مرتضی مطهری بوده است. خلیل با تحقیق بسیار و خواندن آن کتاب ها و به ویژه تحت تاثیر کتاب های آیت الله شهید مطهری با عنایت حق تعالی به دین مبین اسلام و مذهب تشیع می‌گردد

او معتقد است دین اسلام کامل ترین دین است و برای همه زمان ها، شرایط و مسائل راه حل و جواب دارد. قرآن کتاب آسمانی مسلمانان دارای هیچ تحریفی نیست و می‌توان با ژرف نگری در آن به مسائل پاسخ داد و معتقد است که یکی از مهمترین جاذبه های اسلام برای هدایت من به این دین مساله تعادل دنیا و آخرت است

او که به تازگی مشغول فراگیری فقه شیعی در حوزه علمیه قم شده است با تشریح منظور خود از تعادل بین دنیا و آخرت ادامه داد: یکی از مسائلی که همواره ذهن من را به خود مشغول داشته بود این بود که در برنامه دین قبلی ام باید برای رسیدن به خدا از دنیا کناره گیری می‌شد و این مسئله یعنی رهبانیت، سیر عادی زندگی را مختل می‌کند

.

خلیل پاسخگویی به نیازهای عصری را از ویژگی های دیگر اسلام بر شمرده و گفت: وقتی انسان بتواند در همه زمان

ها با استفاده از فهم اجتهادی کلام خدا، به پرسش های زمان پاسخ بدهد و بتواند جایگاه خود در زندگی را بشناسد . به آرامشی دست می یابد ، که در هیچ دینی به مانند اسلام وجود ندارد

خلیل در مورد فضای حاکم بر آرژانتین در مورد اسلام و ایران می گوید: چون رسانه های آرژانتینی تحت سلطه صهیونیسم جهانی است، متأسفانه ایران هراسی و اسلام هراسی گسترده ای بر آرژانتین حاکم شده است

دیانا (معصومه) بیتی از امریکا



دیانا بیتی سال ها پیش در خانواده ای مسیحی، اما نه چندان مذهبی در کلورادوی آمریکا به دنیا آمد. او مدتی بعد از اینکه مسلمان شد، تمام تجربیاتش از مسیری که به سمت اسلام پیموده است تا مختصری از پیشینه ی زندگی

شخصی و کمی مطالعه در مورد مقایسه ادیان و تفسیر درباره ی موضوعات مختلف که برایش به عنوان یک زن تازه مسلمان آمریکایی جالب بود، در غالب کتابی در اختیار علاقمندان قرار داده است.

دیانا در ابتدا به عنوان کودکی که در آمریکا بزرگ شده بود، اطلاعاتش در مورد اسلام بسیار ناچیز بود و تنها آموخته هایش از میان کتاب های تاریخ مدرسه بود. همواره برای او نوع عبادت و پوشش مسلمانان عجیب بود و از طریق رسانه ها دریافته بود که مسلمانان انسانهایی عقب افتاده، بی سواد و بی رحم هستند که توسط حاکمانی ستمگر رهبری می شوند.

والدینش با اینکه زیاد به کلیسا نمی رفتند، ولی او را از همان زمان کودکی به مدارس مذهبی وابسته به کلیسا فرستادند تا به طور مقدماتی با دین آشنا شود. دیانا بعدها به عضویت انجمن ورزشکاران مسیحی در آمد و در آنجا به طور منظم به مطالعه دقیق انجیل پرداخت. چندی بعد او شدیداً جذب این گروه شد، آنها کریسمس و ولادت ها را جشن نمی گرفتند چون در انجیل نیامده بود، گوشت خوک نمی خوردند، شنبه را روز سبت قرار داده بودند. اما بعدها تغییر عقیده داد و متوجه شد که آنها گروهی تندرو و افراطی هستند و دیگر در جلسات آنها شرکت نکرد.

بعد از آن، او به شخصه به مطالعه انجیل پرداخت و متوجه شد بعضی از نسخه های انجیل آیاتی دارد که دیگر نسخه ها ندارند و به این نتیجه رسید که انجیل معتبر و اصلی وجود ندارد و معتقد بود که حتی یک خواننده ی بی دقت نیز به راحتی این مسئله را تشخیص می دهد. او تا اینجا مطالعه اش به این نتیجه رسیده بود که مسیحیت ناقص است، اما هنوز اطمینان حاصل نکرده بود که اسلام عاری از نقص است. او سپس با همان دقتی که انجیل را خوانده بود شروع به مطالعه در مورد قرآن کرد.

دیانا با مطالعه قرآن به این اعتقاد رسید که اثبات خدا از راه نشانه های آفریده های او امکان پذیر است و این جهان بر خلاف آنچه تاکنون از افراد بسیاری شنیده بود، خود به خود و به صورت تصادفی بوجود نیامده است. در همین

زمان بود که دریافت معیار درست و نادرست در اسلام است و تنها دو راه وجود دارد، یا اینکه مسلمان شود یا به آنچه اعتقاد نداشت عمل کند و سرانجام راه اول را انتخاب کرد و در سال 1994 مسلمان شد.

زمانی که اسلام آورد می دانست که هنوز اطلاعات بسیار کمی در مورد اسلام دارد و متوجه بود که پذیرش این واقعیت برای پدر و مادرش بسیار سخت خواهد بود. اتفاقاً همین اتفاق نیز افتاد. هنگامی که تصمیم گرفت حجاب بگذارد، به عنوان خائن نسبت به خانواده و یک عرب گرا که به فرهنگ خود پشت کرده خوانده شد و عکس العمل والدینش نسبت به مسلمان شدنش این طور بود که می گفتند انگار به صورت ما سیلی زده ای و مادرش یک هفته ی تمام بی وقفه گریه کرد.

دیانا نماز خواندن را از یکی دوستان مسلمانش در دانشگاه یاد گرفت. به عقیده او مسلمانانی که برخورد مناسبی با غیر مسلمانان دارند و با آن ها با مهربانی رفتار می کنند، به رواج دین یاری می رسانند و از سوی دیگر مسلمانانی که از غیر مسلمانان دوری می کنند و رفتار نامناسبی با آن ها دارند، به نشر باورهای غلط راجع به اسلام دامن می زنند.

هم اکنون در کلورادو، تنها یک مرکز اسلامی وجود دارد که توسط اهل تسنن اداره می شود و دیانا در شعاع پنجاه مایلی اطراف تنها کسی است که مصرانه در پیروی از راه اهل بیت تلاش می کند. دیانا بیتی پس از مسلمان شدنش نامش را به معصومه تغییر داد هم اکنون به عنوان دبیر ریاضی و آمار در دبیرستانی در کلورادو مشغول تدریس است او در سال 1999 به حج مشرف شد. سالها پیش داستان مسلمان شدن او توسط شبکه جهانی اسلام منتشر یافت و نسخه الکترونیکی آن جهت دانلود علاقمندان در اینترنت قابل دسترسی است.

کشیش فرانسوی سدریک ریب روت



سدریک ریب روت، کشیش فرانسوی، دارای مدرک دکترای ارتدوکس، 7 سال پیش مسلمان شد و نام خود را به احمد علی تغییر داد، ابتدا مدتی به تسنن روی آورد ولی کمی بعد از مطالعات بیشتر به تشیع مشرف شد. وی همچنین هنرمندی است که در عرصه موسیقی، نواختن پیانو تبحر دارد. او به ادبیات و شعر نیز علاقمند است و تاکنون چندین کتاب در این زمینه تألیف و منتشر کرده است.

اندکی در مورد علت مسلمان شدنش می گوید:

من در یک مرکز مطالعات مسیحیت کار می‌کردم و به اقتضای حرفه‌ام باید کتب مقدس دیگر ادیان را نیز مطالعه می‌نمودم، وقتی از میان کتاب‌های مقدس دینی ترجمه قرآن را خواندم، فکر کردم شاید ترجمه فرانسوی آن، به خوبی حق مطلب را ادا نکرده است و این اولین فرصت بود برای آشنایی با اسلام که بعدها من را به تحقیق بیشتر راجع به این دین سوق داد که سرانجام باعث تشرف به آن شد.

با اینکه من یک راهب بودم و متون دینی می‌خواندم، ولی با این حال هرگز موفق نشده بودم احساس عمیق و انقلابی درونی را که داشتم با خواندن کتب مقدس دیگر ادیان ارضا کنم، درحالی که حتی نگاه کردن به متن عربی قرآن و خواندن آن، در من انقلابی درونی و انگیزشی عمیق ایجاد می‌کند؛ انگیزشی که سبب شد، من به مطالعه بیشتر این دین پردازم و با علمای مسلمان عربی از کشورهای مختلف صحبت کنم تا سرانجام این دین را برگزینم.

یکی از عوامل دیگری که سبب گرایش من به اسلام شد و اولین جرقه را در من ایجاد کرد، یک دوست اردنی بود که در متون «ابن عربی» تخصص داشت و مرا به مطالعه آن تشویق کرد. محتوای کتاب «محي الدين ابن عربي» به خصوص در بخش عرفان، منبع غنی عرفانی و معنوی برای من جذب من به اسلام بود. تحقیق و مطالعه بیشتر در این زمینه، مرا به جایگاهی رساند که اکنون از یک آرامش روحانی و معنوی وصف‌ناپذیری که سال‌ها در پی آن بودم، برخوردارم. امروز شاهد هستیم افراد زیادی از همین دیار به اسلام روی می‌آورند.

طی دو قرن اخیر به دلیل رفتار برخی مسلمانان تصویری که از اسلام در فرانسه وجود داشته، عمدتاً تصویری خشونت‌بار و ناخوشایند بوده است، اما ما شاهد هستیم که در میان غیرمسلمانان فرانسوی گرایشی رو به افزایش نسبت به کشف حقایق ناب اسلام، جدا از آنچه ممکن است برخی پیروان این دین انجام دهند، ایجاد شده است. در

کنار این رسانه‌های غربی هم با سیاه‌نمایی و منفی‌بافی تصویری مملو از خشونت، قتل، غارت و تروریسم از اسلام به مردم غرب ارائه می‌دهند، این امر سبب شده است تا کنجکاوی‌ها نسبت به اسلام بیشتر شود و در نتیجه بسیاری از فرانسوی‌ها کم‌کم با پی‌بردن به عدم صداقت رسانه‌ها، تمایل پیدا کنند حقیقت این دین را بیابند.

پیش از آنکه من اسلام بیاورم، در کنار فعالیت‌های دینی‌ام، در عرصه هنر و موسیقی هم کار می‌کردم ولی تنها به عنوان یک هنر به آن می‌نگریستم که هیچ ارتباطی با اعتقادات مذهبی‌ام نداشت، اما اکنون که مسلمان شده‌ام، موسیقی که می‌نوازم و هنری که دارم، مفهوم خیلی عمیق‌تر و کلی‌تری پیدا کرده است، به نوعی از صرف تفریح بودن خارج شده، این به خاطر تأثیرپذیری من به آیات قرآن و اسلام می‌باشد.

من اسلام آوردم را از ابتدا بی‌گدار اعلام نمی‌کردم، وقتی در جمع خانواده و دوستان یا در مهمانی‌ها بودیم و خوراک‌هایی که در اسلام حرام است را به من تعارف می‌کردند، چون مسلمان بودم نمی‌خوردم و از مصرف آنها اجتناب می‌کردم، پدرم و دوستانم با شوخی می‌گفتند چرا نمی‌خوری مگر مسلمانی که نمی‌خوری؟ و من در کمال آرامش به آنها پاسخ می‌دادم، بله مسلمانم. در واقع من دین خود را به آنها هیچ‌گاه تحمیل نمی‌کردم و اجازه دادم اطرافیانم خودشان آرام آرام این قضیه را بپذیرند.

از علت شیعه شدنش می‌گوید:

مذهب شیعه دو برتری چشمگیر نسبت به مکتب اهل سنت دارد، یکی شخص حضرت علی (ع) با ویژگی‌های شخصیتی والا‌یی که داشتند و اینکه نوری بودند از ناحیه رسول خدا(ص) و دوم احادیث معتبر، مستند و پرمفهوم که

در مکتب شیعه موجود است، این مکتب را غنی تر و پربارتر نموده است، این دو اصل مهم باعث گرایش من از تسنن به سمت تشیع شدند. اعتقاد دارم مذهب شیعه بوده است که توانسته علوم اسلامی را در تمام دنیا منتشر کند و اغلب دانشمندان بزرگ اسلامی، شیعه بوده‌اند. احساس می‌کنم آثار علمای تشیع به نسبت تسنن بسیار غنی‌تر است.

با اینکه فرانسه کشوری است که اکثریت مردم مسیحی هستند و جمعیت مسلمانان به‌خصوص شیعیان در فرانسه زیاد نیست، اما مردم به اسلام گرایش دارند. عده‌ای هستند که مراسم باشکوه عاشورای امام حسین(ع) را در این کشور برگزار می‌کنند، این مراسم مرا به شدت متأثر می‌کند. من معتقدم ما به عنوان مسلمان در سراسر دنیا باید مقدمات ظهور حضرت امام زمان (عج) را فراهم و خود را مهیای آمدن ایشان کنیم.

ریستین زهرا گیوم فیلمساز فرانسوی



کریستین گیوم، مسیحی تازه مسلمان شده، استاد دانشگاه، متولد فرانسه، مدد کار اجتماعی و فیلم ساز است که چندی پیش به همراه گروهی عازم منطقه والفجر هشت شلمچه شد و همراه با روایت راوی از وقایع جنگ می گریست.

انداکی در مورد مسلمان شدنش

او در مورد علت مسلمان شدنش می گوید که به دنبال حقیقت بوده و به اسلام رسیده است و زمینه اسلام آوردنش را آشنایی با چند مسلمان در دانشگاه می داند. او ایران را دوست دارد و معتقد است که در ایران ایمان هست ولی در فرانسه نیست. بعد از اسلام آوردنش نامش را به زهرا تغییر می دهد و هم اکنون با عنوان کریستین زهرا گیوم شناخته شده است.

جیمی مانکن آمریکایی



جیمی مانکن آمریکایی است که چندین ماه پیش به اسلام روی آورده است. او پیش از تشریف به عنوان یک مانکن در مزون لباسی مشغول به کار بوده و به گفته خود او برای حفظ ظاهرش مجبور به مصرف مواد مخدر شده که به مدت پنج سال به آن اعتیاد شدید داشته است.

!اندکی در مورد علت مسلمان شدن او

جیمی دلیل اصلی مسلمان شدنش را احترام اسلام به زنان عنوان کرد و گفت: «من در یک خانواده مسیحی به دنیا آمدم؛ ولی هیچ وقت جوابی برای سؤالاتم درباره خداوند پیدا نکردم و تا سن 31 سالگی نتوانستم خدا را احساس کنم. دلیل این که به دین اسلام جذب شدم، همسر ایرانی ام بود. تحقیقات بسیاری درباره دین اسلام انجام دادم. در اخبار خشونت ها و ظلم و ستمی که به مسلمانان می شد را می دیدم و می خواستم دلیل اینکه مردم، از مسلمانان بیزارند را بدانم. بنابراین تصمیم گرفتم تا اسلام را بهتر بشناسم و بدانم که چطور دینی است! هر چه بیشتر درباره اسلام تحقیق می کردم، بیشتر به آن علاقه مند می شدم و دلیل اصلی این علاقه، احترامی بود که اسلام برای زنان».

هرگز تصور نمی کردم که روزی مسلمان شوم، اکنون متوجه می شوم که تصویر ذهنی بسیار بدی که از مسلمانان داشتم کاملاً اشتباه بود؛ و علت این طرز تفکر رسانه ها بودند. چون آن زمان هر آنچه که رسانه ها می گفتند را باور می کردم. هرگز تصور نمی کردم که من نیز جزیی از جامعه مسلمانان شوم؛ اما اکنون به مسلمان بودن خود افتخار می کنم و از این بابت بسیار خوشحالم.

جیمی که پس از تشرف به دین اسلام از حجاب اسلامی نیز در خارج از منزل استفاده می کند، معتقد است اسلام برای او نه تنها مانعی برای انجام فعالیتهای اجتماعی اش نیست بلکه او همچون سابق به کارهای مورد علاقه اش چون ساز زدن و ورزشهایی چون اسنوبورد و اسکی روی آب ادامه می دهد.

قبل از این که مسلمان شوم، رویای هالیوود را در سر داشتم؛ اما وقتی شهادتین را گفتم تمام این رویاها برایم رنگ باخت. من در آن زمان مشروب می خوردم، مواد مصرف می کردم؛ اما حالا اصلاً نمی خواهم که هیچ کدام از آن کارها را انجام دهم. از این که مسلمانم در قلبم احساس آرامش می کنم. قبل از این که مسلمان شوم هیچ هدفی در زندگی ام نداشتم. زنده بودن و ادامه زندگی برایم هیچ معنا و مفهومی نداشت. اما اسلام به من حس آرامش و امنیت داد و به زندگی ام رنگ و بوی تازه ای بخشید.

جفری لانگ استاد دانشگاه از امریکا



دکتر جفری لانگ، استاد ریاضیات دانشگاه کانزاس است. وی در خانواده ای پروتستان در آمریکا به دنیا آمده است. در سن 18 سالگی بی خدا شد. و از طرف یکی از دانشجویان مسلمانش نسخه ی ترجمه شده ای از قرآن هدیه گرفت و ظرف سه سال همه ی آن را مطالعه کرد و تصمیم گرفت مسلمان شود

:اندکی از لحظات مسلمانی اش می گوید

روزی که مسلمان شدم امام مسجد کتابچه ای درباره ی چگونگی ادای نماز به من داد. ولی چیزی که برایم عجیب بود، نگرانی دانشجویان مسلمانی بود که همراه من بودند. همه به شدت اصرار می کردند که: راحت باش! به خودت فشار نیار! بهتره فعلا آرام آرام پیش بروی... پیش خودم گفتم: آیا نماز اینقدر سخت است؟ ولی من نصیحت دانشجویها را فراموش کردم و تصمیم گرفتم نمازهای پنجگانه را به زودی شروع کنم

آن شب مدت زیادی را در اتاق خودم بر روی صندلی نشسته بودم و زیر نور کم اتاق حرکت های نماز را با خودم مرور می کردم و توی ذهنم تکرار می کردم. همینطور آیات قرآنی که باید می خواندم و همچنین دعاها و اذکار... واجب نماز را

از آنجایی که چیزهایی که باید می خواندم به عربی بود، باید آنها را به عربی حفظ می کردم و معنی اش را هم به انگلیسی فرا می گرفتم. آن کتابچه را ساعت ها مطالعه کردم، تا آنکه احساس کردم آمادگی خواندن اولین نمازم را... دارم. نزدیک نیمه ی شب بود. برای همین تصمیم گرفتم نماز عشاء را بخوانم

در دستشویی آن کتابچه را روبروی خودم گذاشتم و صفحه ی چگونگی وضو را باز کردم. دستورات داخل آن را! قدم به قدم و با دقت انجام دادم. مانند آشپزی که برای اولین بار دستور پخت یک غذا را انجام می دهد

وقتی وضو را انجام دادم شیر آب را بستم و به اتاق برگشتم در حالی که آب از سر و صورت و دست و پاهام می...چکید. چون در آن کتابچه نوشته بود بهتر است آدم آب وضو را خشک نکند^۱

وسط اتاق به سمتی که به گمانم قبله بود ایستادم. نگاهی به پشت سرم انداختم که مطمئن شوم در خانه را بسته ام! بعد دوباره به قبله رو کردم. درست ایستادم و نفس عمیقی کشیدم. بعد دستم را در حالی که باز بود به طرف گوش. هایم بالا بردم و با صدایی پایین "الله اکبر" گفتم

امیدوار بودم کسی صدایم را نشنیده باشد! چون هنوز کمی احساس انفعال می کردم، یعنی هنوز نتوانسته بودم بر این نگرانی که ممکن است کسی من را زیر نظر دارد غلبه کنم

ناگهان یادم آمد که پرده ها را نکشیده ام و از خودم پرسیدم: اگر کسی از همسایه ها من را در این حالت ببیند چه فکر خواهد کرد؟!

نماز را ترک کردم و به طرف پنجره رفتم و نگاهی به بیرون انداختم تا مطمئن شوم کسی آنجا نیست. وقتی دیدم...کسی بیرون نیست احساس آرامش کردم. پرده ها را کشیدم و دوباره به وسط اتاق برگشتم

یک بار دیگر رو به سوی قبله کردم و درست ایستادم و دستم را تا بناگوش بالا بردم و به آرامی گفتم: الله اکبر. با صدای خیلی پایینی که شاید شنیده هم نمی شد به آرامی سوره ی فاتحه را به سختی و با لکنت خواندم و پس از آن سوره ی کوتاهی را به عربی خواندم ولی فکر نمی کنم هیچ شخص عربی اگر آن شب تلاوت من را می شنوید

متوجه می شد چه می گویم!! پس از آن باز با صدایی پایین تکبیر گفتم و به رکوع رفتم بطوری که پشتم عمود بر ساق پایم شد و دست هایم را بر روی زانویم گذاشتم

احساس خجالت کردم چون تا آن روز برای کسی خم نشده بودم. برای همین خوشحال بودم که تنها هستم. در همین حال که در رکوع بودم عبارت سبحان ربی العظیم را بارها تکرار کردم. پس از آن ایستادم و گفتم

:سمع الله لمن حمده، ربنا ولك الحمد

حس کردم قلبم به شدت می تپد و وقتی بار دیگر با خضوع تکبیر گفتم دوباره احساس استرس بهم دست داد چون وقت سجده رسیده بود

در حالی که داشتم به محل سجده نگاه می کردم، سر جایم خشکم زد... جایی که باید با دست و پیشانیم فرو می آمدم. ولی نتوانستم این کار را بکنم! نتوانستم به سوی زمین پایین بیایم. نتوانستم خودم را با گذاشتن بینی ام بر روی زمین کوچک کنم... به مانند بنده ای که در برابر سرورش کوچک می شود... احساس کردم پاهایم بسته شده اند و نمی توانند خم شوند

بسیار زیاد احساس خواری و ذلت بهم دست داد و خنده ها و قهقهه های دوستان و آشنایانم را تصور کردم که دارند من را در حالتی که در برابر آنها تبدیل به یک احمق شده ام، نگاه می کنند. تصور کردم تا چه اندازه باعث برانگیختن دلسوزی و تمسخر آنها خواهم شد

انگار صدای آنها را می شنیدم که می گویند: بیچاره جف! عرب ها در سانفرانسیسکو عقلش را از دست گرفته اند شروع کردم به دعا: خواهش می کنم، خواهش می کنم کمکم کن... نفس عمیقی کشیدم و خودم را مجبور کردم که پایین بروم. الان روی دو زانوی خود نشسته بودم... سپس چند لحظه متردد ماندم و بعد پیشانیم را بر روی **الله اکبر این را ...:سبحان ربی الأعلی** سجاده فشار دادم... ذهنم را از همه ی افکار خالی کردم و گفتم گفتم و از سجده بلند شدم و نشستم. ذهن خود را همچنان خالی نگه داشتم و اجازه ندادم هیچ چیز حواسم را پرت کند.

و دوباره پیشانی ام را بر زمین گذاشتم. در حالی که نفس هایم به زمین برخورد می کرد جمله ی **...الله اکبر**. سبحان ربی الأعلی را خودبخود تکرار می کردم. مصمم بود که این کار را به هر قیمتی که شده انجام بدهم

برای رکعت دوم ایستادم. به خودم گفتم: هنوز سه مرحله مانده. برای آن قسمت نمازم که باقی مانده... **الله اکبر** بود با عواطف و احساسات و غرورم جنگیدم. اما هر مرحله آسان تر از مرحله ی قبل به نظر می رسید تا اینکه در آخرین سجده در آرامش تقریباً کاملی به سر می بردم. سپس در آخرین نشستم، تشهد را خواندم و در پایان به سمت راست و چپ سلام دادم.

در حالی که در اوج بی حسی قرار داشتم همچنان در حالت نشسته بر روی زمین باقی ماندم و به نبردی که طی کردم فکر کردم... خجالت کشیدم که چرا برای انجام یک نماز تا پایان آن اینقدر با خودم جنگیدم. در حالی که سرم را شرم آگین پایین انداخته بودم به خداوند گفتم: حماقت و تکبرم را ببخش، آخر می دانی من از جایی دور آمدم... هنوز راهی طولانی مانده که باید طی کنم. و در آن لحظه احساسی پیدا کردم که قبلاً تجربه نکرده بودم و برای همین وصف آن با کلمات غیر ممکن است.

موجی من را در بر گرفت که هیچگونه نمی توانم وصفش کنم جز اینکه آن حس به « سرما » شبیه، بود و حس کردم که از نقطه ای داخل سینه ام بیرون می تابد. چونان موجی بود عظیم که در آغاز باعث شد جا بخورم. حتی یادم هست که داشتم می لرزیدم، جز اینکه این حس چیزی بیشتر از یک احساس بدنی بود چون به طرز عجیبی در عواطف و احساسات من تاثیر گذاشت. به شکلی تجسم یافت و مرا در بر گرفت و در درونم نفوذ کرد « **رحمت** » گو اینکه

سپس بدون اینکه سببش را بدانم گریه کردم. اشک ها بر صورتم جاری شد و صدای گریه ام به شدت بلند شد. هرچه گریه ام شدیدتر می شد حس می کردم که نیرویی خارق العاده از رحمت و لطف مرا در آغوش می گیرد. این گریه نه برای احساس گناه نبود... گرچه این گریه نیز شایسته من بود... و نه برای احساس خاری و ذلت و یا خوشحالی... مثل این بود که سدی بزرگ در درونم شکسته و ذخیره ای عظیم از ترس و خشم را به بیرون می ریزد.

در حالی که این ها را می نویسم از خودم می پرسم که آیا مغفرت الهی تنها به معنای عفو از گناهان است و یا بلکه به همراه آن به معنای شفا و آرامش نیز هست. مدتی همانگونه بر روی دو زانو و در حالی که بسوی زمین خم بودم و صورتم را بین دو دستم گرفته بودم، می گریستم

وقتی در پایان، گریه ام تمام شد به نهایت خستگی رسیده بودم. آن تجربه به حدی غیر عادی بود که آن هنگام هرگز نتوانستم برایش تفسیری عقلانی بیابم. آن لحظه فکر کردم این تجربه عجیب تر از آن است که بتوانم برای کسی بازگو کنم.

اما مهمترین چیزی که آن لحظه فهمیدم این بود که من بیش از اندازه به خداوند و به نماز محتاجم. قبل از اینکه از جایم بلند شوم این دعای پایانی را گفتم: خدای من! اگر دوباره به خودم جرأت دادم که به تو کفر بورزم، قبل از آن مرا بکش! مرا از این زندگی راحت کن.. خیلی سخت است که با این همه عیب و نقص زندگی کنم، اما حتی یک روز هم نخواهم توانست با انکار تو زنده بمانم.

(حتی فرشتگان نیز می پرسند) اثر دکتر جفری لانگ. برگردان از "Even Angels Ask" برگرفته از کتاب ترجمه ی عربی این قسمت از کتاب توسط دکتر عثمان قدری مکانسی

ونیکو یامامورا از ژاپن (سبا بابایی)



خانم کونیکو یامامورا که هم اکنون 76 سال دارند و بیشتر او را با عنوان مادر شهید بابایی می شناسند بانویی ژاپنی الاصل است که سالهاست مسلمان شده و با انتخاب نام «سبا» در ایران زندگی می کند.

کونیکو در ژاپن و در شهر آشیا متولد شد، او بعد از فارغ التحصیل شدن از مدرسه به دانشگاه رفت و دو سال در رشته ریاضی فیزیک به تحصیل پرداخت اما به دلیل ازدواج درس را رها کرد. ۵۳ سال پیش آقای بابایی که آن زمان در ژاپن زندگی می کردند و مدرس زبان انگلیسی در آموزشگاهی بود که کونیکو در آنجا دانشجو بود و به این ترتیب با هم آشنا شدند.

اندکی در مورد مسلمان شدنش می گوید:

من در ظاهر دینم بودایی بود ولی اعتقاد به بودا نداشتم، کورکورانه و چون مادر بزرگم این کار را انجام می داد من هم تقلید می کردم اما نمی دانستم برای چه این کارها را باید انجام دهم و مفهوم دعایی که او می خواند را نمی دانستم. خیلی از کسانی که در ژاپن بودایی هستند فقط ظاهراً به این دین معتقدند مانند ایران که ممکن است خیلی ها فقط اسمشان مسلمان باشد و واقعاً ندانند اسلام چه دینی است.

زمانی که همسرم سجده کردن را به من آموخت من تا به حال به کسی سجده نکرده بودم و وقتی با انسان بزرگی رو به رو می شدم به او تعظیم می کردم ولی هیچ وقت مقابل کسی سجده نکرده بودم. به او می گفتم برای چه باید سجده کنم؟! برای چه کسی؟! و همسرم توضیح می داد ما انسانها در برابر کسی که این همه نعمت به ما عطا کرده است هیچ هستیم حال آنکه تو به کسی که نعمتی به تو نداده است تعظیم می کنی، ما باید در برابر خداوند خود را کوچک کرده و سجده کنیم. من وقتی این کار را کردم کاملاً فهمیدم با هر سجده تکبیر انسان در مقابل خدای خودش ریخته شده و فروتن می شود، این موضوع برای من بسیار جالب بود!

در مورد فرزند شهیدش چنین می گوید:

محمد هنگام شهادت 19 ساله بود. موقعی که می خواست به جبهه برود از آقای حمیدی پیش نماز مسجد انصارالحسین اجازه گرفت. من هم می دانستم اینها امانتی در دست ما هستند و ما باید آنها را تربیت کنیم و تحویل دهیم، چه بهتر که آنها را با شهادت تحویل دهیم چرا که شهید شدن وظیفه مسلمانان و بالاترین مقام است. محمد به خواست خدا عمل کرد و من هم خوشحال شدم چرا که به دستور قرآن عمل کرد. ما در آیات قرآن می بینیم که مسلمانان اگر زیر ستم باشند وظیفه شان کمک به اسلام و دفاع از آن است و در زمان جنگ هم رزمنده ها و شهدا و خانواده هایشان به این دستور اسلامی عمل کردند.

مریم فاضلی (ورونیکا)



مریم فاضلی، همان ورونیکا ی سابق متولد 1963 میلادی در برلین می باشد. اگرچه در پاسپورتش مذهب مسیحی برای او قید شده بود اما به گفته وی تحت تاثیر افکار عمومی و شرایط اجتماعی برلین شرقی در آن ایام عملاً کمونیست بوده و به هیچ بحث ماوراء الطبیعی و معنوی اعتقاد نداشته است.

اندکی در مورد مسلمان شدن او :

ورونیکا در دوران جوانی اش گرفتار افسردگی و بیماریهای روحی و روانی بسیاری شده به گونه ای که شرایط نابسامانش روز به روز وضعیت او را نگران کننده تر می کرد. کم کم وضعیت نامطلوب اعصاب و روان وی بر قلبش نیز سرایت کرد و پزشکان وضعیت او را بحرانی و خطرناک اعلام کردند و به نزدیکانش هشدار داده که در صورت ادامه این روند عمر کوتاهی خواهد داشت.

روزی از روزها که برای درمان به بیمارستان کلیسا رفته بود یکی از پزشکان مسیحی جرقه دینداری و خداشناسی را در وجود او می زند و او را با دنیای دیگری آشنا میکند. او به ورونیکا می گوید: تو نیاز به فردی داری که تو را از بالا و همه جور حمایت کند نه هم ردیفی مثل همسر و دوست و...

این صحبت های پزشک معتقد مسیحی برای ورونیکا بسیار تکان دهنده و البته سنگین بود لذا مدتی فکر و ذهنش را مشغول کرد تا با رفت و آمد با کلیسا و کمک برخی کشیشان این موضوع را بیشتر درک نمود.

روزی از روزها پای یکی از برنامه های تلویزیونی آلمان نشسته بود که یک خانم محجبه مسلمان را بعنوان میهمان برنامه شان آورده بودند اگرچه دست اندرکاران آن برنامه آن خانم مسلمان را برای به چالش کشیدن و در نهایت انزوای اسلام دعوت کرده بودند اما انگار او ماموری از جانب خدا بود تا دستگیربنده سرگردانی به نام "ورونیکا" باشد.

صحبت های معنوی و منطقی آن بانوی مسلمان بسیار در خانم ورونیکا تاثیر گذاشت و او بلافاصله با آن شبکه تلویزیونی تماس گرفت و هر طور که شده شماره تلفن آن خانم مسلمان را از آنها گرفت و بعد از ارتباط و آشنایی با او از وی تقاضای کتب اسلامی و راهنمایی درباره دین مقدس اسلام کرد.

ورونیکا بعد از مشاوره های آن بانوی مسلمان و مطالعه قرآن و برخی کتب اسلامی عشق و علاقه اش به اسلام بیشتر شد و البته در این میان از الطاف و کمک های خداوند متعال نباید گذشت که به گفته خود وی هر مرحله که جلوتر می رفت حضرت حق راه جدیدی برایش باز کرده و مرشدی را در مسیرش قرار می داد تا دست وی را بگیرد و او را از منجلاب زندگی غیرالهی نجات دهد.

وی نهایتا با یک ایرانی الاصل مقیم آلمان آشنا می شود و تصمیم به ازدواج با او می گیرد و سپس در سال 2000 سخت ترین تصمیم زندگی اش یعنی پوشیدن حجاب آنهم در شرایط سخت آن ایام آلمان را می گیرد که آن هم ماجراهای خاص خود را دارد. اما این کار وی منجر به مخالفتها و واکنش دوستان و نزدیکانش می گردد و همگی او را از خود طرد کرده و او را غیر قابل تحمل دانستند.

به هر حال این بانوی تازه مسلمان هر قدم که به خدا نزدیکتر می شود یاس و ناامیدی و مشکلات جسمی و روحی و روانیش جای خود را به نشاط و امید و شادابی می دهد.

او بعد از مدتی برای حفظ سلامت دینی و اخلاقی فرزندانش به ایران سفر می کند و همسرش نیز که بخاطر کار و فعالیت های حقوقی اش در آلمان مانده بود، بعد از دو سال به آنها ملحق می شود.

او در حال حاضر بعنوان مبلغ دینی در ایران و آلمان فعالیت دارد و هر ساله برای سخنرانی در کلیسا و سایر مراکز فرهنگی و دینی آلمان و همچنین به منظور ارشاد هموطنانش به این کشور سفر می کند. وی همچنین در ترجمه برخی از مقالات و کتب اسلامی فارسی به آلمانی نیز مشارکت داشته است.

دختر یهودی از اسرائیل مارو داوید یو بیچی



مارو داویدو بیچی، دختر یهودی ای است از شهرک کرمئیل در شمال سرزمین های اشغالی که چندی پیش مسلمان شده و اعلام کرده است که: "در پذیرفتن دین مبین اسلام کاملاً به طور آزادانه تصمیم گرفته و پس از آن حجاب بر سر کرده است." او همچنین اظهار داشت است که: "من به خوبی می دانم و اعتراف می کنم که مسلمان شدنم خشم بسیار زیاد یهودیان را بر می انگیزد و آنان را غمگین و ناراحت خواهد کرد."

اندکی در مورد مسلمان شدن او از زبان خودش:

از سن 13 سالگی نظرم به قرآن کریم جلب شد و از همین رو به آن اهمیت می دادم. از همان زمان پرسش هایی بسیاری برایم به وجود آمد که به دنبال پاسخی برای آنها می گشتم اما این پاسخ ها را در دین یهودیت نمی یافتم. اولین باری که به مسجد رفتم، بعد از خارج شدنم، احساس کردم که قلبم پاک و تمیز و صاف شده از همین رو احساس راحتی بسیار زیادی به من دست داد. فهمیدم که می توانم تمام پاسخ هایی را که می خواهم در دین اسلام بیابم.

من یهودی به دنیا آمدم از همین رو با مسلمان شدم، خیلی ها مرا خائن می دانند و معتقدند کاری که من کردم، دیوانگی است. برخی نیز می پرسند که چگونه این کار را کردی؟! و چگونه توانستی اجداد یهودی خود را فراموش کنی؟!

"مارو داویدیو بیچی" اکنون تمام اعمال و واجبات دین مبین اسلام را انجام می دهد و دین یهودیت را به طور کامل رها کرده است. او حجاب می پوشد، قرآن کریم تلاوت می کند و این چنین کارهایی که او می کند به مثابه زلزله ای در خانواده او بوده است. او همچنین تلاش کرد که پدر و مادر خود را نیز به دین اسلام دعوت کند اما آنان گفته اند که در دین یهودیت راحت هستند و تمایلی به تغییر دین ندارند.

از انگلیس فیلیپ سندروس



فیلیپ سندروس، عضو تیم ملی سوئیس و مدافع تیم "فولام انگلستان" در 14 فوریه 1985 متولد شد. و مدتی پیش با حضور در مرکز اسلامی منچستر به دین مبین اسلام و مذهب ناب تشیع گروید.

اندکی در مورد مسلمان شدن او:

سندروس 27 ساله که سابقه بازی در باشگاههای "آرسنال و اورتون انگلیس" و "آث میلان ایتالیا" را نیز دارد قبل از گرایش به اسلام تحصیلات خود را در رشته ادیان به پایان رسانده و مطالعات بسیاری در زمینه مذاهب مختلف داشته است.

به نوشته باشگاه خبرنگاران جوان، علاقه وی به مباحث دینی آنقدر زیاد است که پیش از این در مصاحبه ای که با نشریه آرسنال داشت گفته بود که اگر فوتبالیست نمی شد بعنوان یک کشیش در کلیسا به زندگی خود ادامه می داد.

فیلیپ با وجود علاقه به مسیحیت و مطالعه بر روی این دین، در نهایت با مطالعه کتب اسلامی به حقانیت و جامعیت دین اسلام پی برد و به مذهب تشیع گروید. وی با حضور در مرکز اسلامی منچستر و ادای شهادتین نزد روحانی شیعه این مرکز، به شرف اسلام نائل آمد.

خبرگزاری شبستان هم در تحلیلی از این رویداد نوشت: "پیش از این توپچی های سرشناس دیگری هم به اسلام گرویده اند اما در مراکزی اسلامی که عمدتاً مربوط به اهل تسنن یا سلفی ها بوده اند. اما اهمیت اسلام آوردن فیلیپ سندروس آن جاست که او اکنون در باشگاه فولام در غرب لندن و متعلق به یک ثروتمند مصری نزدیک به سلفی ها شاغل است اما برای به جا آوردن آئین تشهد به رسم شیعیان، مسافتی بیش از صد کیلومتر تا شهر منچستر را پشت سر گذاشته است."

بهائی تازه مسلمان مهناز رئوفی



مهناز رئوفی (فاطمه السادات رستگاری) متولد سال 1349 از سمنجان، ایران است. وی از سادات طباطبایی است ولی به واسطه ی این که پدرش بهایی بود او نیز بهایی ماند. می گوید اگرچه اجداد او از مسلمانان سرشناس و صاحب احترام و معتمد بودند و هم اکنون آرامگاه های آنان مورد تکریم مسلمانان است، ولی پدر بزرگ های او به مسلک بهائیت در آمده اند. او، برادرانش، همسر برادران و خواهرانش از اعضای فعال تشکیلات بهائیان بوده اند، به شکلی که برادران او هم اکنون نیز از سران بهائیت در ایران محسوب می شوند.

اندکی در مورد اسلام آوردن او:

اگر چه او یک بهائی زاده بود اما فسادها و تناقض هایی که در کار هم کیشان خود دید، وی را به شدت از این مسلک بیزار کرد، و این امر، همراه با مطالعه مستقیم درباره اسلام، باعث شد به همراه شوهرش به عقاید پوچ بهائیت پی برد و با اراده ای محکم و با تحقیق به اسلام ایمان آورد و مذهب شیعه را برگزیند و همچنین با شمشیر تیز استدلال، بهائیان را به احتجاج بطلبد.

وی اسلام آوردنش را تنها خواست و لطف خدا می داند و وقتی از این مسئله سخن به میان می آورد، احساسات و شوق کاملاً بر بیانش غالب می شود، اگر چه به این واسطه هزینه ی سنگینی را نیز پرداخت کرده است. او می گوید اگر فرد بسیار عاطفی و وابسته به خانواده ای هستم ولی به واسطه ی خروج از بهائیت از خانواده طرد شدم و اجازه پیدا نکردم بعد از سالها خانواده ام را ملاقات کنم و پدرم هم در این سالها از دنیا رفت و این اتفاق نیز برایم خیلی

سنگین بود. با این حال او این مسئله را به جان خرید و حاضر شد برای یافتن حقیقت هزینه ی آن را نیز پرداخت کند.

از آن جا که بهائیان به دلیل ضعفشان هرگز تن به مناظره با او ندادند، او با صحبت ها و نوشته های روشنگرانه اش به مبارزه با آنان رفت. رئوفی در چند برنامه رادیویی به افشای بهائیان و عقایدشان پرداخت. همچنین کتاب های سایه شوم (که به تدریج در روزنامه کیهان منتشر شد)، مسلخ عشق، چرا مسلمان شدم؟ و نامه ای به برادرم را در همین راستا نوشت. او در کتاب نامه ای به برادرم، در قالب نامه ای به برادرش منصور رئوفی (که مسئول مشارکت قاره - ای العدل است) عقاید بهائیت را زیر سوال برده است.

از امریکا زهرا گنزالس



زهرآ گزالس سی و نه سال دارد و اهل ایالت کالیفرنای آمریکاست، بیست و هفت سال پیش مسلمان شد و حالا چهار دارد، یازده سال است که به ایران آمده و هم اکنون ساکن مشهد مقدس است

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید که

داستان از آنجایی شروع شد که مادرم در سال 1979 میلادی یعنی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در یکی از دفاتر اسلامی در آمریکا با خانم ایرانی ای آشنا شد، همین آشنایی باعث شد که تحقیقات مفصلی انجام دهد و به جاهای مختلف سفر کند و نهایتاً تصمیم بگیرد مسلمان شود. ولی آن موقع به خانواده اش و به ما نگفت که مسلمان شده و مخفیانه نماز می خواند و کارهای عبادیش را انجام می داد. ولی آن موقع هنوز حجاب نداشت

ما کاتولیک بودیم و مادر بزرگم خیلی آدم سنتی، مذهبی و متعصبی بود و مسلماً نمی گذاشت دخترش به این راحتی دینش را عوض کند. به همین خاطر، مادرم پنهانی عبادتش را به جا می آورد. کم کم برای ما هم از توحید گفت،

ولی هیچ وقت مستقیماً از اسلام و اینکه به این دین گرایش پیدا کنیم، صحبتی نمی کرد. دائماً به طور غیر مستقیم اشاراتی می کرد و از مهربانی ها و بزرگی خداوند می گفت و حرفی از دین دیگری نمی زد و از صفات های خداوند می گفت و ما را به تفکر و تأمل واداشت

تا اینکه یک روز که به خانه رفتیم، مادرم ما را دور خودش جمع کرد و گفت: این حرف هایی که من درباره خدا و اخلاق و اینها گفتم از دین کاتولیک نیست. از دین اسلام است و اسلام؛ یعنی تسلیم. تسلیم در برابر خدا نه در برابر نفسمان! و بعد هم گفت: که من مسلمان شده ام و به دین اسلام درآمده ام و می خواهم با حجاب شوم ولی شما را مجبور نمی کنم که مسلمان شوید، شما را آزاد می گذارم. ابتدا تعجب کردیم ولی وقتی مادرم ما را تنها گذاشت، ما به حرف هایش فکر کردیم. بعد از صحبت کردن با یکدیگر به این نتیجه رسیدیم که ما هم مسلمان شویم و بعد عبادات را از مادرم فرا گرفتیم

بعدها از مادرم پرسیدم آن موقع که اسلام را به ما معرفی کردید، نگران نبودید که ما مسلمان نشویم؟! گفت: نه، من مطمئن بودم که اسلام را انتخاب می کنید، چون من زمینه سازی لازم را کرده بودم. مادرم زمینه ای ساخت تا فطرت ما رشد کند و به بالندگی برسد. مادرم از روشی ساده و فطری استفاده کرد و به زیبایی، ما را به اسلام جذب کرد. وقتی ما مسلمان شدیم، خانواده های مادر و پدرم، خیلی ما را اذیت کردند. نمی توانستند، قبول کنند که ما مسلمان شده ایم و ارتباطشان را با ما قطع کردند. حدود بیست سال رابطه اشان با ما قطع بود. چند سال پیش مادر بزرگم با ما تماس گرفت و گفت: من دارم می میرم، بیایید آشتی کنیم! جالب بود که هنوز بعد از این همه مدت سعی می کرد ما را به دین کاتولیک برگرداند!

برای اولین بار که روسری پوشیدم و به مدرسه رفتم. خوشحال بودم. روز اول شروع کلاس ها هم بود. فکر می کردم دوستانم با دیدن من خیلی خوشحال خواهند شد. وقتی سوار سرویس مدرسه شدم، همه با دیدن من ساکت شدند و به من خیره خیره نگاه کردند. سکوت عجیبی حاکم شده بود. خیلی ترسیدم. از برخورد آنها مات بودم. راننده به من گفت: بیا بشین یا برو! در اتوبوس هنوز باز بود! یک لحظه به ذهنم رسید که فرار بکنم و بروم، ولی بعد با خود گفتم فردا و پس فردا و روزهای آتی را چه کنم؟ بالاخره که باید با این پوشش به مدرسه بروم. از خدا کمک خواستم که به صندلی آخری که خالی بود، بتوانم برسم و بنشینم ولی حس کردم پاهایم خیلی سنگین شده است. ناگهان پسری گفت: به او نگاه کنید به سرش پارچه بسته و به مدرسه آمده و همه شروع کردند به خندیدن! بعد هم به سمت آشغال پرت کردند و رویم آب دهان ریختند!

«او از چگونگی شیعه شدن خود می گوید

یک روز به خانه‌ای که یک زن عرب آدرس آن را به ما داده بود، رفتیم تا پرسش‌های دینی خود را مطرح کنیم، آن خانه، مال وهابی‌ها بود برخورد بسیار تند و زننده آنها باعث شد که به حمدالله هیچ گاه به سمت وهابی‌ها نرویم

اما روز بعد رفتیم جایی که می گفتند، حسینیه شیعیان است. در آنجا همه در حال سینه زدن و نوحه خوانی به زبان عربی و فارسی بودند و با سوز خاصی کلمه حسین را می گفتند و اشک می ریختند. وقتی با این صحنه روبه‌رو شدیم، خیلی تحت تأثیر قرار گرفتیم. با اینکه ما آمریکایی‌ها زیاد احساساتی نیستیم و ابراز احساسات نمی کنیم. و در واقع این فرهنگ را خود آمریکایی‌ها تزریق می کردند که هیچ چیز در دنیا ارزش ندارد که خود را به خاطر آن اذیت کنید یا جانتان را بدهید و حس ایثار و فداکاری اصلاً در آنجا معنی ندارد! در درون آدم‌ها این حس را خفه کردند! ولی وقتی با این صحنه روبه‌رو شدیم، بی‌اختیار در درونمان یک حس ایجاد شد که اصلاً توصیف کردنی نبود. یک حالت روحانی که تا آن زمان آن را درک نکرده بودیم. این سؤالات هم در ذهنمان ایجاد شد که این حسین کیست که همه برای او گریه می کنند؟! مگر با او چه کردند؟ ما در این مراسم با خانمی آشنا شدیم و خیلی با هم صحبت کردیم و چند ماه بعد هم با مطالعات و جست‌وجو اعلام کردیم که ما شیعه هستیم

عده‌ای می گویند ما برای ترویج حجاب در جامعه، کار را نمی‌توانیم با زور جلو ببریم ولی من معتقدم ابتدا کمی زور و اجبار لازم است. حجاب یک امر تربیتی است که خانواده‌ها از سنین کودکی باید آن را برای کودکان خود مطرح کنند. مثلاً مسواک زدن را چطور به بچه‌ها یاد می‌دهیم؟ خوب بچه ابتدا که نمی‌داند مسواک چه مزیت‌هایی دارد! پس در ابتدا او را مجبور می‌کنیم که حتماً باید مسواک بزند تا خودش کم‌کم عادت کند و علاقه پیدا کند که مسواک بزند. تا جایی که حتی اگر جایی رفت و مسواکش نبود با انگشتانش و مقداری نمک هم این کار را می‌کند. اما وقتی بزرگتر شد، برایش باید کاملاً توضیح بدهید و بعد هم تشویقش کنید تا حالا خودش انتخاب کند که این کار را انجام بدهد. آنگاه اگر ما نباشیم هم خودش مراعات این قضیه را خواهد کرد. پس ابتدا ما مجبورش کردیم، اما بعد از آن عادت کرد که این کار را انجام دهد و بعد از آن ما از مزیت‌های آن گفتیم و یاد دادیم، فکر کند و خودش انتخاب کند. برای مسئله حجاب هم ما همین کار را باید انجام بدهیم. من نمی‌گویم صد درصد با زور، چون انجام‌پذیر نیست، مخصوصاً برای نسل امروز، اما باید از سنین کودکی حجاب را به بچه آموزش داد. خانواده‌ها و مخصوصاً مادران خیلی در این امر مؤثر هستند. ولی امروز می‌بینم حتی مادرانی که چادر دارند هم،

دختر بچّه کوچکشان را با لباس های لختی بیرون می آورند! مادر می گوید بچّه گرمش می شود یا اذیت می شود و باید آزاد باشد. خوب اگر این طور هست، بعدش نباید انتظار داشته باشیم که در نه سالگی حجاب کامل داشته باشد! ما اصلاً نمی نشینیم با بچّه های خودمان صحبت کنیم و از مزیت های حجاب برای آنها بگوییم. فقط اینکه اگر بی حجاب باشی، مدرسه یا جامعه به تو فشار خواهد آورد یا چون در خانواده مذهبی هستی، پس باید با حجاب باشی، کافی نیست! نسل امروز این استدلال های بی اساس را قبول نخواهد کرد، حتی اگر اجبار و زور بالای سرشان باشد.

در پایان می خواهم عرض کنم که اولین کلمه قرآن این است: إقرأ!؛ یعنی بخوان! من مطمئنم اگر هر کس چه مسلمان و چه غیرمسلمان اهل مطالعه باشد و به دنبال دین واقعی، قطعاً به اسلام می رسد. به همان جمله حضرت زینب(س) می رسد که گفتند: به جز زیبایی چیز دیگری ندیدم! نمی گویم خدا ما را آزمایش نمی کند، چطور می شود ما را آزمایش نکند و به بلایا دچار نسازد؛ در حالی که حضرت زهرا(س) را که بهترین زنان عالم است، آزمایش کرده و چقدر مشکلات داشتند و چقدر سختی و درد کشیدند، پس زندگی بدون خطر و مشکلات نمی شود، ولی آن کسی راه نجات را می یابد و در این آشفتگی ها آرامش خواهد یافت و همه چیز را زیبا می بیند که! به سمت اسلام واقعی برود، نه اسلام نفسانیت، نه اسلام آمریکایی

دیوید جان رو از انگلیس



دیوید جان رو متولد سال 1965 از تاتینگهام، مربی انگلیسی تیم ملی بیلارد ایران و قهرمان جهان در این رشته است، او چندی پیش به دین مبین اسلام و مذهب شیعه مشرف شد و نام خود را به داوود رضا تغییر داد.

او در مورد علت مسلمان شدنش می گوید:

زمانی که در امارات مربی بودم با دو بازیکن بیلارد که مسلمان بودند در مورد دین اسلام خیلی بحث کردم. یک بازیکن اروپایی و حرفه ای دیگر در بیلارد بود که او هم مسلمان شده بود و برایم خیلی چیزها درباره این دین آسمانی گفت. جرقه پذیرفتن اسلام و مذهب شیعه زمانی در ذهنم زده شد که به همراه اعضای فدراسیون بیلارد ایران به شهر مشهد رفته بودیم. حس خاص و عجیبی مرا تشویق کرد که از بارگاه امام رضا(ع) دیدن کنم. از

دوستان خواستم مرا با خود به حرم ببرند. وقتی وارد محوطه حرم شدم و مردم را دیدم که با چه آرامش و ایمانی راه می رفتند، دعا می خواندند، گریه می کردند در برابر ضریح مشغول دعا می شدند حالم منقلب شد. احساس کردم یک قدرت غیرزمینی حالم را دگرگون کرده. در کنار این موضوع، علاقه من به فرهنگ و آداب مردم ایران هم در تشویق من به پذیرش دین اسلام و مذهب شیعه تأثیر زیادی داشته است.

در حال حاضر شهادتین را گفته ام، نام دوازده امام شیعیان را حفظ کرده ام و تا اندازه ای هم قرآن کریم را خوانده ام. ولی باید بگویم که می خواهم در پایبندی به دین اسلام و مذهب شیعه جدی باشم. من جزو آدم هایی هستم که اگر کاری را شروع کنم تا آخرش می روم.

آخر اسلام برای من «یک انسان بهتر شدن و یک آدم خوب تر بودن» است. از زمانی که اسلام را پذیرفته ام احساس می کنم آدم بهتری شده ام. آرامش خیلی زیادی بر من حاکم شده و این برای من بسیار با ارزش است.

جرمین جکسون از امریکا



جرمین جکسون، خواننده، نوازنده و آهنگساز آمریکایی در 11 دسامبر سال 1954 در شهر گری واقع در ایالت ایندیانا ای آمریکا، از والدینی سیاهپوست (جوزف و کاترین) متولد شد. او رهبری گروه نوازندگان و آوازخوانان "5 جکسون" که شامل برادر نامدارش مایکل و 3 برادر دیگرش مارلون، تیتو و جکی می شد را به عهده داشت. جرمین در اواخر دهه 80 به اسلام روی آورد و نام محمد عبدالعزیز را برای خود برگزید.

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید که:

"علت مسلمان شدنم این است که می خواستم زندگی ام را کامل کنم و حالا تصور می کنم که انسان کاملی هستم و حالا از زندگیم راضی هستم و بسیار از اینکه مسلمان شده ام به خودم افتخار می کنم."

"تغییراتی که اسلام در زندگی من وارد کرده این است که حالا بردباری بیشتری پیدا کرده ام و برایم روشن شده که از کجا آمده ام و به کجا می روم. تصور می کنم که حالا در برخورد با خانواده ام و در مقابل مادرم و سایر دوستانم فرد بهتری هستم. فکر می کنم که اسلام در وجودم زنده است و مرا مستحکم نگه می دارد. چنانچه مثلا در نمایش بیگ برادر همین ایمان من بود که مرا قوی و آرام نگه می داشت. ایمان من به اسلام باعث شده که به زندگی به نحو دیگری نگاه کنم. می خواهم در مقایسه به دیگران مصدر خدمت شوم و خوشبخت زندگی کنم."

ایوت بالداجینو از استرالیا



ایوت بالداجینو کارشناس ارشد حقوق از دانشگاه سیدنی است که 12 سال پیش، پس از جدایی از مذهب کاتولیک مسلمان شده است، بنا به گفته خود او 6 سال سنی بوده است ولی اکنون 6 سال است که به آیین شیعه گرویده است. او همچنین پس از این تشریف نام خود را به ثریا تغییر داده است.

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید که:

در حقیقت سفر من از کودکی آغاز شد چرا که همواره در درون خودم به یک خدای واحد معتقد بودم. دو سؤال اساسی همواره زندگی مرا تحت الشعاع خویش قرار می داد، اول اینکه من از کجا آمده ام و دوم آنکه سرنوشت من چه خواهد بود. با اینکه از دوران کودکی در درون خودم به خدای واحد اعتقاد داشتم اما در آیین مسیحیت به وضوح از خدای پدر، خدای پسر و روح القدس سخن گفته می شد و این سه خدایی برای من قابل قبول نبود.

وی وجود تناقضات و عدم هماهنگی میان باورهای مسیحی را یکی دیگر از مشکلات مذهبی خویش در دوران نوجوانی و جوانی خواند و افزود: با اینکه یک کودک بودم و پدر و مادرم برای کنجکاوی‌های کودکانه‌ام پاسخ‌های فراوانی به من می‌دادند اما هیچ‌گاه هیچ‌یک از پاسخ‌هایشان برای من قانع‌کننده نبود.

این مستبصر استرالیایی داستان مسلمان شدن خویش را از آنجا آغاز کرد که برای دیدن مادر خویش به مصر سفر کرده بود. وی در توصیف مردم مسلمان کشور مصر گفت: مسلمانان مصری با اینکه مردمی بسیار فقیر بودند اما بسیار آرامش داشته‌اند و در میان آنان احساس مهربانی و دوستی می‌کردند. بالداجینو تصریح کرد: وقتی برای اولین بار موسیقی قرآن به گوش من خورد مجذوب نوای قرآن شدم و در هر فرصتی که بدست می‌آوردم این موسیقی را گوش می‌دادم.

وی مردم مسلمان مصر را مردمی فقیر اما سرشار از احساس و آرامش توصیف کرد و افزود: در کشور خودم و در اروپا انسان‌های زیادی را دیده بودم که با وجود امکانات زیاد در جست‌وجوی آرامش بودند و هرگز آن را بدست نمی‌آوردند در حالی که مردم مسلمان مصر چیزی برای زندگی کردن نداشتند اما بسیار بخشنده و مهربان بودند.

وقتی برای اولین بار به مسجد الحسین رفتم با التماس خواسته‌های خویش را از خدا طلب کردم و از او خواستم که مرا به سمت حقیقت و واقعیت هدایت کند تا از زندگی گذشته‌ام دور شوم.

بالداجینو در قسمت دیگری از صحبت‌های خویش به اولین برخورد خویش با کتاب قرآن اشاره کرد و توصیه داشت: سوره اخلاص اولین سوره‌ای بود که از قرآن خواندم و در همین چند آیه کوتاه تمام معضلات اندیشه مسیحی را حل شده یافتم و دریافتم که اسلام طریق کاملی برای زندگی انسان است.

وی تصریح کرد: تمام سؤالات خویش را در قرآن پاسخ یافته دیدم و این اولین برخورد من با قرآن بود که سبب انس همیشگی من با قرآن شد.

این تازه مسلمان استرالیایی تأکید کرد: وقتی قرآن را مطالعه می‌کردم یقین داشتم که گوینده این سخنان خالق واقعی دنیا و آفریننده حقیقی انسان است.

وی پس از اظهار شهادتین در مسجد دانشگاه الازهر مصر به دین اسلام گروید و تحقیق و پژوهش درباره آموزه‌های دینی ادامه داد.

بالداچینو گفت: بعد از شش سال که به اسلام گرویده بودم و یک مسلمان سنی شده بودم با امام حسین (علیه السلام) و ماجرای شگفت‌انگیز عاشورا آشنا شدم و این آشنایی اولین جرقه‌های گرایش من به مذهب حقه تشیع بود.

وی تصریح کرد: دستان امام حسین (علیه السلام) را در سراسر زندگی‌ام احساس می‌کنم.

بالداچینو با یادآوری حضور خود در مجالس شیعی مردم مصر و گفت‌وگوهای خویش با شیعیان این کشور اظهار داشت: چندین بار در رؤیاهای خویش امام علی (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) را مشاهده می‌کردم که با کمال مهربانی مرا به سوی امنیت و آرامش دعوت می‌نمودند.

جوسی هوکنز(لن) از امریکا



جوسی هوکنز با نام هنری لون، ترانه خوان مشهور آمریکایی-آفریقایی است که در 20 جون 1975 در هارلم (نیویورک) به دنیا آمد. او اخیرا به دین اسلام مشرف شده است و نام امیر محدث را برای خود برگزیده است.

او در مورد علت مسلمان شدن خود اینطور می گوید که

خوانندگی در آمریکا باعث شهرت بسیاری برای من شده بود، تا جایی که بر اساس نظر سنجی ها، جزو 10 خواننده برتر آمریکا به شمار می رفتم و این شهرت روز به روز افزایش می یافت

هرگز این شهرت و وضعیت مالی مناسب، سعادت و آرامش درونی را برای من به همراه نداشت، تا زمانی که در ابوظبی پایتخت امارات، تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار گرفتم، آنجا مردم را می دیدم که با بلند شدن صدای اذان به مسجد می رفتند و نماز می خوانند، اخلاق و رفتار خوب آنان را دیدم، از همان زمان بود که تصمیم گرفتم در ارتباط با دین اسلام که مردم را از تمام نژادها و ملیت ها در برگرفته بود، تحقیق کنم

بعد از تفکر جدی و طولانی به اسلام روی آوردم و طرب و ترانه خوانی که 17 سال به آن مشغول بودم را رها کردم و اکنون احساس آرامش و اطمینان قلبی عجیبی دارم. این خواننده تازه مسلمان چندی پیش به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف شد.

لیلا حسین از فرانسه



لیلا حسین، زن تازه مسلمانی است که به خاطر شیفتگی به زیبایی حجاب، از دین یهودی به اسلام مشرف شده است.

او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید

من 6 سال پیش مسلمان شدم، در جامعه ای یهودی نشین زندگی می کردم، خیلی برایم سخت نبود که به حجاب کامل روی بیاورم، ولی اشخاص مختلف تلقی متفاوتی از ایمان دارند، آنان به زنان یهودی بیشتر از زنان مسلمان احترام می گذارند.

قبل از اینکه مسلمان بشوم، هر چند ما با نوعی تنفر نسبت به مسلمانان بزرگ شده ایم اما همیشه شیفته زنان محجبه مسلمان بودم، آنها را خیلی پاک و با وقار می دیدم، از نظر من آنها زیبایی خاص خودشان را داشتند.

نخستین چیزی که در گرایش به اسلام برایم الهام بخش بود، قرآن بود، کلیه شواهد نشان دهنده این بود که اسلام یک دین حقیقی است، چرا که تمامی انبیا و نیز امامت را قبول دارد که از نظر من بسیار مسئله منطقی ای بود. کم کم این دانش و شناخت را پیدا کردم که اسلام تنها بعد بیرونی ندارد بلکه دارای بعد درونی نیز هست و باید از درون هم به حفظ و نگهداری آن پرداخت.

خانواده من فکر می کردند که با این انتخاب خودم را محروم می کنم، چون در فرانسه زندگی می کردم و در آنجا حجاب کاملاً ممنوع است. با پوشیدن روسری، شما نمی توانید به مدرسه و محل کار بروید و از بسیاری از زندگی های اجتماعی محروم می شوید. برای خانواده من بسیار سخت بود که ببینند من تنها به خاطر پوشیدن لباس، زندگی ام را به لحاظ اجتماعی به خطر می اندازم. از نظر آنها لازم نبود که من مسلمان باشم و لازم نبود که با پوشیدن روسری مسلمانی خودم را نشان بدهم و کافی بود که تنها قلباً به آن ایمان داشته باشم. اما برای من این مسئله مهم بود چرا که در قرآن و بسیاری از سنت های پیامبر به اهمیت حجاب و شناخته شدن به عنوان مسلمان برای کسب احترام اشاره شده است. و من حاضر نبودم که آن را کنار بگذارم چرا که برای من چیزی بیشتر از پوشیدن لباس است.

کسانی را می شناسم که حجاب دارند و بسیار خوشحال هستند، چرا که برای آنها یک افتخار است که خودشان را از نگاه دیگران پوشیده نگه می دارند. اگر ایمان شما ضعیف باشد این نکته را متوجه نخواهید شد و براینان مهم نخواهد بود و فقط می خواهید که با دیگران اختلاط داشته باشید و می خواهید آنطوری زندگی کنید که آنها می گویند. مجدداً می گویم که لازم است به اصول خود بازگردید و دریابید که چرا مسلمان هستید. چرا که اسلام دینی است که شما باید خود را تطبیق دهید و دینی نیست که توسط والدین به ارث برسد. و از این طریق باید به زیبایی اسلام و نیز زیبایی حجاب برای زنان و فایده آن برای آنها پی ببرید.

از استرالیاسوزان کارلاند



سوزان کارلاند، در منطقه فیرمونت استرالیا متولد شد، در سن 7 سالگی پدر و مادرش از هم جدا شدند و او مجبور شد با مادرش که مسیحی ای متعصب بود زندگی کند. او وقتی کودکی بیش نبود پدر و مادرش تابع کلیسای متحده بودند و هر هفته در دروس هفتگی یکشنبه ها شرکت می کرد. در 12 سالگی به سوی موسیقی کشیده شد و این دروس مذهبی را کنار گذاشت ولی در 14 سالگی دوباره به کلیسا پیوست، کلیسایی که به گفته خود او افرادش ادعا می کردند که شبها خدا با آنها صحبت می کند او دیگر نمی توانست این چیزها را تحمل کند و برخلاف سابق همانند دیگر نوجوانان همسن و سال خود به جشنهای شبانه و مسافرتها طولانی نمی رفت. در سن 17 سالگی تصمیم گرفت که در مورد ادیان تحقیق کند که صد البته اسلام شامل این لیست نبود. به گفته او دین اسلام طوری برایش ترسیم شده بود که نشان می داد دینی خشنونت طلب و کاملاً شهوانی است. و هیچوقت گفته های مادرش را در این مورد فراموش نمی کرد که می گفت: "من ترجیح می دهم با یک قاچاقچی مواد مخدر ازدواج کنم ولی با یک مسلمان ازدواج نکنم."

اندکی در مورد مسلمان شدن او:

او در این باره می گوید: "دین اسلام هنگامی توجه مرا به خود جلب کرد که در تلویزیون برنامه های مستندی را در مورد دین اسلام می دیدم و یا مقالاتی را راجع به دین اسلام در روزنامه ها و مجلات مطالعه می کردم؛ تصمیم گرفتم در این مورد نیز به تحقیق پردازم که خوشبختانه نتایجی که از این تحقیقات به دست آوردم بیش از آن بود که تصورش را می کردم. اسلام ما را به رحمت و مودت بین همدیگر دعوت می کرد و از همه مهمتر مسئله ای که مرا به خود جذب کرد مسئله عقل و جسد و روح است که در مسیحیت هر کدام به مانند یکی از ارکان است اما در اسلام این سه عامل از هم جدانیست. یادم می آید هنگامی که می خواستم مسلمان شوم تمام دوستان و خانواده ام را از این اتفاق با خبر ساختم علی الخصوص مادرم که بر حسب اتفاق شبی که من مسلمان شدم مادرم گوشت خوک سرخ کرده بود تا برای شام مصرف کنیم اما وقتی مادرم متوجه شد که من دیگر مسلمان هستم و نمی توانم دستپخت او را بخورم به گریه افتاد و مراد را آغوش کشید. بعد از چند روز من محجبه شدم."

"به نظر من در مورد مسأله حجاب کمی بزرگنمایی شده است؛ حجاب برای من مانند این است که به خدا نزدیک شده ام و سمبلی برای زن مسلمان به شمار می رود، و یک زن به این طریق اعلام می کند که او نماینده دینش است."

"متأسفانه بعد از اینکه حجاب را گذاشتم در خیابانها با تنگ نظری مواجه شدم و بعضی از دوستانم با من قطع رابطه کردند اما اینکه که بعد از پنج سال از اسلام من گذشته است و من به سن بیست و چهار سالگی رسیدم دوستان زیادی اعم از مسلمان و غیر مسلمان دارم. شوهرم نیز مسلمان است که در استرالیا به دنیا آمده است."

"من اکنون عضو فعالی در جامعه هستم که به اسم اسلام در کلیساها و مدارس غیر اسلامی به سخنرانی می پردازم کما اینکه به کمک پناهندگان نیز می پردازم. وقتی با خبر شدم که به عنوان مسلمان نمونه سال در استرالیا انتخاب شدم، جایزه ام را که بالغ بر 2000 دلار بود را به این شرط تحویل گرفتم که بتوانم آن را در استرالیا بر سازمانهای اسلامی و غیر اسلامی بشر دوستانه توزیع کنم."

"با اینکه زندگی ام همیشه یکنواخت نبوده است اما من هیچگاه تسلیم نشده ام و هرگز نیز از اینکه مسلمان شده ام پشیمان نیستم."

دیانا ترون گوسو از امریکا



دیانا ترون گوسو در خانواده‌ای مسیحی در ایالت تگزاس به دنیا آمده است. در زمان تبلیغ دین مسیحیت در کلیسا، ناگهان با دین اسلام آشنا می‌شود و پس از مطالعه و تحقیق در سن بیست سالگی اسلام را به عنوان دین خود بر می‌گزیند، و نام خود را به هاجر حسینی تغییر می‌دهد، او در خصوص این تغییر اینگونه می‌گوید که من بعد از مسلمان شدن نامم را عوض کردم و به این دلیل نام هاجر را انتخاب کردم که دوست داشتم از شهر و کشورم هجرت کنم، دوست داشتم که از شهری به شهر دیگر مهاجرت کنم و در سفر باشم و الان هم گاهی تهران و قم و گاهی در زادگاه خودم در حال مهاجرت هستم.

او در امریکا فوق‌لیسانس ارتباطات می‌خوانده است که با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در ایران، امریکا را به قصد اروپا ترک می‌کند و پس از آن برای ادامه مطالعاتش درباره اسلام راهی ایران می‌شود. در شهر قم زندگی خود را آغاز می‌کند و پس از آن برای ادامه تحصیلات و تحقیقات راهی تهران می‌شود.

«هاجر حسینی» در مسیر تحقیقات خود، با موضوع عاشورا و امام حسین (ع) آشنا می‌شود. به گفته خودش این نقطه اوج تحولات فکری و روحی او بوده است. او همچنین تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد «تاریخ شیعه» در دانشگاه اهل بیت ادامه می‌دهد.

اندکی در مورد مسلمان شدن وی:

او در مورد نحوه ی آشنایش با اسلام اینطور می‌گوید که: "من در یک خانواده کاتولیک به دنیا آمدم. خانواده‌ای که برای اصول دینی اهمیت فراوانی قائل بود. همیشه دغدغه آشنایی با ادیان مختلف را در سر داشتم و به دنبال حقیقت معنویت بودم.

ما هم در مسیحیت موضوعی با عنوان پادشاهی خدا داریم که معتقد به ظهور حضرت مسیح و حاکمیت قوانین است. همین موضوع با جریاناتی که آن روز در فضای جهانی بود و مطرح شدن مسئله امامت، مرا خیلی جذب کرد. در مباحث امامت که پیش می‌رفتیم من با یک نقطه اوج روبرو شدم و آن امام حسین (ع) بود. دائم موضوعات را با مسیحیت تطبیق می‌دادم. مثلاً به فداکاری و جان فشانی امام حسین (ع) که رسیدم آن را با رنج‌ها و سختی‌های مسیح تطبیق دادم. هر چه در موضوع امام حسین (ع) پیش می‌رفتم هیجانم برای دانستن این همه عظمت بیشتر می‌شد. امام حسین (ع) نقطه اصلی لحظات شگفت‌انگیز وجودم شد.

بعد به این نتیجه رسیدم که عیسی مسیح همان الگویی را از انسانیت می‌خواهد که مصداقش امام حسین (ع) است. در اسلام این الگوها خیلی وسیع و ژرف هستند. من در ایران سعی کردم در بسیاری از مراسم های مذهبی شرکت کنم و به طور جدی خودم را با مراسم عزاداری امام حسین آشنا کردم. در کنار این مراسم آنچه برای من خیلی اهمیت داشت، شناخت شخصیتی از امام حسین بود که نقش جهانی دارد. حرکت و اراده امام حسین برای احیا حقیقت بود.

امام حسین (ع) اوج حقیقت است. من فقط همیشه خدا را شکر کرده‌ام که مرا در مسیر حقیقت قرار داد. حتی وقتی در مراسم عزاداری شرکت می‌کنم می‌فهمم که امام حسین (ع) از این مراسم‌ها بالاتر است. کار او، فکر او، راه او و

فدا شدنش برای حقیقت و انسانیت گستره‌ای جهانی پیدا کرده است. من فقط خدا را شکر می‌کنم که مرا با عاشورا و امام حسین (ع) مسلمان کرد. "

اتسینا ایلوشنکو



تاتسیانا ایلوشنکو" از نفرات برتر پرتاب وزنه کشور، بعد از ازدواج با پیمان رجبی (که او هم دهنده است) و " مشرف شدن به دین اسلام، حالا یکی از ورزشکاران ایران است که با حجاب اسلامی در رقابت‌های بین‌المللی شرکت می‌کند، و نام خود را به لیلا رجبی تغییر داده است

اندکی در مورد مسلمانی او

لیلا و همسرش از طریق یکی از دوستان که در بلاروس زندگی می‌کند با هم آشنا شده‌اند. طبق گفته‌های پیمان، فاصله‌آشنایی آنها تا ازدواجشان 2 سال طول کشیده است تا در این 2 سال لیلا فرصت داشته باشد که درباره دین اسلام و کشور ایران تحقیق کند. اینترنت و کتاب‌هایی درباره دین اسلام، خواندن قرآن به زبان روسی و در آخر موافقت خانواده‌ها باعث شد تا ورزشکاری دیگر به جمعیت مسلمانان اضافه شود. لیلا که اسمش را خودش از طریق یک سایت ایرانی پیدا کرده است در حضور امام جمعه بوشهر شهادتین را گفت

او می گوید من به خاطر اسلام، اسم و نام خانوادگی ام را هم فراموش کردم

شان علی استون از امریکا



شان استون، بازیگر، کارگردان، تهیه کننده آمریکایی و فرزند کارگردان جنجالی آمریکایی و برنده جایزه اسکار الیور استون در 19 دسامبر 1984 در نیویورک از پدری یهودی و مادری مسیحی متولد شد. وی در روز سه شنبه مصادف با 14 فوریه در اصفهان شهادتین را بر زبان جاری ساخت و به دین اسلام و مذهب شیعه روی آورد و اسم خود را نیز به علی تغییر داد.

وی در مورد مسلمان شدنش اینطور گفت:

تغییر مذهب به اسلام به معنای رد ادیان مسیحیت و یهودیت که با آن‌ها متولد شده‌ام نیست. بلکه به این معناست که من حضرت محمد [ص] و دیگر پیامبرها را پذیرفته‌ام.

دین اسلام ادامه کلمه خداوند است، خداوندی که حضرت خلیل و حضرت موسی را فرستاده و تمام مذاهب و اصول ادیان را یکی کرده است. این هنرمند آمریکایی با بیان اینکه حضرت محمد (ص) در زمانی که دنیا پر از کفر

بود تمام مردم را با هم متحد کرد، ادامه داد: من شجاعت و معرفت رسول خدا (ص) را می فهمم و به همین دلیل نیز مسلمان شدم. وی با اشاره به اینکه مذاهب دیگر هم مانند اسلام یک خدا را می پرستند، تاکید کرد: «لا اله الا الله» مفهوم جدیدی نیست، بلکه همواره در ادیان مختلف بوده اما نوع بیانش تفاوت داشته است.

وی در پاسخ به این سؤال که چرا در ۲۷ سالگی به اسلام روی آورده اید، اظهار داشت: من قرآن را خواندم اما با یک شب قرائت قرآن نمی توان مسلمان شد و تمام عمر باید آن را تلاوت کرد، مسلمان شدن من دستور خداوند بوده است، من کسی نیستم که بخواهم زمانش را تعیین کنم.

وی در ادامه در پاسخ به سؤالی درباره شرایط آینده مسلمانان در منطقه افزود: من فکر می کنم همان طور که بابل فرو ریخت، قدرت های دنیا نیز فرو می ریزند و این تفاوتی بین افرادی است که ایمان دارند و غربی ها که ایمان ندارند.

سارا جوزف از انگلیس



سارا جوزف، تازه مسلمان انگلیسی ایست که در سال 1971 در لندن متولد شد و در سن 16 سالگی مسلمان شد. او هم اکنون مدیریت مجله اسلامی Emel را به عهده دارد که در آن به ارائه شیوه زندگی مسلمانان بر اساس تعالیم اسلامی می پردازد، و نخستین زن مسلمان اروپایی است که وارد این عرصه شده است.

او علت گرایش زنان به اسلام را اینطور بیان می کند که: "بسیاری از مردم به کشور های مسلمان سفر می کنند و وقتی با زیبایی های زندگی مسلمانان و مهمان نوازی های آنان آشنا می شوند و هنر و معماری این سرزمین ها را مشاهده می کنند، اسلام برای آنها جذاب می شود."

وی همچنین معتقد است، خانواده و زن اهمیت بسیاری در اسلام دارند و زنان صرفاً برای لذت جویی مردان نیستند و همه زنان اروپایی که به اسلام گرویده اند، در جستجوی یک شیوه زندگی زیبا و محفوظ از تمامی افراط های فمینیسم غربی که حقیقتاً روشی نادرست است، بوده اند.

جورجیادیز (دیامز) از یونان



میلانی جورجیادیز، با نام هنری دیامز، رپر فرانسوی زبان، در 30 جولای 1980 متولد شد. گفتنی است که وی از پدری یونانی و مادری فرانسوی در آتن پایتخت یونان متولد شد. در چهار سالگی به همراه والدینش برای ادامه زندگی به پاریس رفت و در یکی از محله های ساده و فقیرنشین این شهر سکنی گزید. وی خوانندگی را از سال 1994 میلادی در یک گروه خوانندگی جوانان آغاز کرد اما به دلیل استعداد زیادش توانست طی مدت زمان چند سال به شهرت برسد. او دارای شخصیتی قوی و صدایی ویژه است

؛ اندکی در مورد مسلمان شدن وی

به گزارش مجله فرانسوی "قالا": "میلانی جورجیادیز" معروف به "دیامز" در چند وقت اخیر و به ویژه پس از شهرت یافتن، دچار مشکلات روحی - روانی و عاطفی بسیار زیادی شده بود و از آن به شدت رنج می برد همین امر موجب شد گوشه گیر شده و کمتر در ملا عام ظاهر شود.

دیامز "29 ساله که در سنین کودکی پدر و مادرش از هم جدا شدند، دوران کودکی سختی را سپری کرد. وی در "سن 15 سالگی به یک خودکشی ناموفق اقدام ورزید

پس از گرویدن به دین مبین اسلام گفت: برای درمان مشکلات روحی - روانی خود به پزشکان زیادی مراجعه کردم اما هیچ یک از آنان نتوانست مرا درمان کند. راه حل درمان این بیماری را در دین یافتیم. چیزی که دنبالش بودم را در شهرت و ثروت نیافتیم، به خدا روی آوردم و آن را نزد خدا یافتیم.

برخی از دوستان و نزدیکان "دیامز" علت مسلمان شدنش را معاشرت زیاد وی با فرانسوی های آفریقایی تبار که بیشترشان مسلمان هستند، عنوان می کنند. قابل ذکر است جدیدترین آلبوم این خواننده سرشناس رپ، "کودکان صحراء" نام دارد که موضوع آن مشکلات و سختی های کودکان فقیر ساکن در محله های حاشیه ای پاریس است. وی نژادپرستی که این کودکان و خانواده های فقیر از آن رنج می برند را در آلبوم خود شرح داده است

مارگارت مارکوس از امریکا



مارگارت مارکوس، محقق آمریکایی، در 23 می 1934 در نیویورک به دنیا آمد، او تاکنون بالغ بر 30 جلد کتاب در مورد تاریخ و فرهنگ اسلامی به رشته تحریر در آورده است. وی تحصیلات عالی خود را در دانشگاه نیویورک ادامه داد و پس از بررسی درباره ی آیین مترقی اسلام و قرآن در 24 می 1961 به وسیله انجمن تبلیغات اسلامی مقیم آمریکا رسماً به دین اسلام مشرف شد، و پس آن نام خود را به مریم جمیله تغییر داد

:او در مورد علت مسلمان شدنش اینطور می گوید

در حین تحصیل مریض شدم و مدت دو سال در بیمارستان بستری شدم، در آنجا بود که نذر کردم خوب شوم تا زودتر به اسلام و مسلمانان ملحق شوم. بیماری من به طور غیر منتظره بهبودی یافت و پس از مرخصی از بیمارستان در شهر نیویورک در به در به دنبال جستجوی فرد مسلمانی پرداختم و با شریف ترین افراد مسلمان بر خورد کردم و با کمال افتخار اسلام آوردم

:او همچنین اظهار دارد که

من به اسلام بسیار علاقه مند و همچنین به تاریخ تمدنی و سیاسی آن از آغاز تا عصر حاضر، و تمام معلومات و اطلاعاتی را که درباره ی ایمان و عقیده در مذهب مقدس اسلام به دست آورده ام شخصاً تتبع کردم. وقتی در پاکستان اقامت گزیدم مقالاتم در نشریه های محلی به زبان انگلیسی و اردو انتشار یافت. و همچنین در فواصل معینی در مجله های هندوستانی منتشر شد. و شوهر من محمد یوسف خان از فوریه 1966 مقالات مرا به صورت کتاب در آورد.

حبیب کولو تورهاز ساحل عاج



حبیب کولو توره متولد 19 مارس 1981 در ساحل عاج است. این فوتبالیست مسلمان تاکنون در تیم های میموساس، آرسنال، منچستر سیتی بازی کرده است. او در مصاحبه ای اسلام را از بزرگترین عوامل موفقیت ورزشی خود توصیف کرد.

اندکی در مورد مسلمانی او

توره در گفت و گو با شماره اخیر نشریه مسلم نیوز چاپ لندن با تاکید بر پایبندی عمیق خود به واجبات دینی گفت: اسلام عامل تمامی موفقیت های من و موقعیت کنونی ام است زیرا اسلام زندگی مرا تغییر داد و من از مسلمان بودن خود بسیار خوشحالم.

این فوتبالیست ملی پوش ساحل عاجی افزود: من و دیگر اعضای مسلمان تیم آرسنال از جمله ابودیابی و باکاری سانا هر روز پس از پایان تمرینات برای نماز خواندن به مسجد می‌رویم و من همچنین تلاش می‌کنم دیگر بازیکنان تیم را هرچه بیشتر با اسلام آشنا کنم.

توره با اشاره به اینکه نماز خود را با افتخار و در صورت ضرورت در جلوی دیگر بازیکنان تیم اقامه می‌کند، ادامه داد: من وظیفه دارم درباره اصول اسلام به هم تیمی‌های خود اطلاعات بدهم و همیشه به فرایض دینی متعهد باشم زیرا از این طریق می‌توانم دین خود را به اسلام ادا کنم.

وی در ادامه گفت: در ماه مبارک رمضان نیز تلاش می‌کنم روزه‌های خود را بگیرم. هر چند معمولاً ۱۰ روز اول ماه رمضان برای من اندکی دشوار است اما پس از آن شرایط جسمانی خود را با شرایط ماه رمضان تطبیق می‌دهم.

این بازیکن مسلمان در ادامه با ابراز خشنودی از افزایش محبوبیت تیم فوتبال آرسنال در میان مسلمانان گفت: ما طرفداران مسلمان زیادی داریم و این مساله خصوصاً زمانی که ما برای برگزاری مسابقات دوستانه به کشورهای اسلامی می‌رویم بسیار آشکار است.

فرانک ریبری از فرانسه



فرانک ریبری، متولد 7 آوریل 1983، بازیکن فوتبال فرانسوی است که در حال حاضر هافبک تیم فوتبال بایر مونیخ آلمان است. او از سال 2002 میلادی مسلمان شده و نام خود را از فرانک به بلال تغییر داده است. چون در 5 سالگی تصادف سختی کرده بود و در آن، قسمتی از پوست صورتش کنده شده بود، به او لقب صورت زخمی داده شده است.

: اندکی در رابطه با مسلمان شدن او

یک تحول در زندگی ریبری باعث شد اینبار راهش را بدرستی ادامه دهد؛ ازدواج با زنی مسلمان. ریبری در مصاحبه ای گفت ازدواج با همسرم واهبه باعث شد دینم را تغییر دهم و مسلمان شوم. همسرم هم خیلی به من کمک کرد و همیشه در کنارم بود و واقعا خوشحال هستم که مسلمانم

دین اسلام در سخت ترین شرایط زندگی ام به من آرامش داد، طوری که درونم را توانستم به خوبی کنترل کنم. من قبل از هر مسابقه نماز می خوانم

او همچنین به اطلاع تیمش رساند که در ماه رمضان روزه می گیرد. و با اجازه از مقامات تیم بایر مونیخ در سفر کوتاه تیم بایر مونیخ در عربستان به همراه حمید التین توپ توانستند اعمال حج را به جای بیاورند، بدین صورت که با

هماهنگی قبلی و بین دو نیمه بازی دوستانه با الوحده در جده، از تیم خود جدا شدند، و از مسجدی در فاصله 70 کیلومتری شهر مکه، محرم شده و اعمال حج عمره را انجام دادند



تیری آنری از فرانسه



تیری دانیل آنری، مهاجم سابق تیم ملی فوتبال فرانسه و باشگاه بارسلونا، در 17 اوت 1977 در اوسون، فرانسه به دنیا آمد. او قبل از آغاز رقابت‌های جام جهانی 2006 آلمان به دین مقدس اسلام گرویده بود

: ماجرای مسلمانی او

ماجرای مسلمان شدن او از آنجا مشخص شد که، خبرنگاری بعد از به ثمر رساندن گل در بازیهای جام جهانی، عکسی از آنری گرفته بود که وی در حال سجده کردن بود. خبرنگار که کمی زیرک به نظر می رسید از آنری پرسید که آیا شما مسلمان شده اید؟ آنری در پاسخ فقط گفت که "مذهب یک امر شخصی است

این قضیه بعد از جام جهانی جدی تر شد، آنری در نماز جمعه ی لندن شرکت می کرد! خبرنگار دیگری در مصاحبه ای از وی پرسید: چرا آن پنهان کاری ها را کنار گذاشته اید؟! آنری در جواب به وی گفت: "زیدان به من گفت که کسی باید خجالت بکشد که برای مذهب ما مسلمانان احترام قائل نیست

اریک آبی‌دال از فرانسه



اریک سیلوا این آیدال، بازیکن فوتبال اهل فرانسه و دفاع تیم بارسلونا، در 11 سپتامبر 1979 در لیون متولد شد. او نام خود را بعد از مسلمان شدن از اریک به بلال تغییر داد.

اندکی در مورد مسلمانی او

اریک آیدال بازیکن اسبق تیم فوتبال "المپیک لیون" فرانسه، پس از تحقیق در مورد اسلام به این دین الهی مشرف شد. وی با تاکید بر اینکه اسلام را با آگاهی کامل انتخاب کرده است، افزود، همیشه قرآن را به همراه دارم و بدون هیچ مشکلی به زندگی ادامه می دهم.

در این باره گفت: درباره خود و دینم بسیار فکر کردم و پس El Periodico اریک آیدال در مصاحبه با روزنامه از تحقیق درباره ادیان مختلف، اسلام را برگزیده و مسلمان شدم.

از نکات مهمی که در مورد این بازیکن مسلمان وجود دارد اینست که اریک آیدال از جمله بازیکنانی است که به استقبال ضیافت ماه رمضان در رقابت های لالیگا رفته است.

اریک آیدال روزه هایش را به صورت کامل می گیرد، در ترکیب ثابت تیم کاتالان به میدان خواهد رفت و این اتفاقی است که فصل گذشته نیز رخ داده است.

محمد علی کلی از امریکا



کاسیوس مارچلوس کلی مشهور به محمد علی کلی، در 17 ژانویه 1942 در ایالات متحده به دنیا آمد. او یکی از مشهورترین بوکسورهای سنگین وزن جهان است. پس از گرویدن به اسلام در فعالیتهای سیاسی نیز نقش داشت و به همین دلیل بیش از سایر قهرمانان ورزشی در جهان مطرح شد.

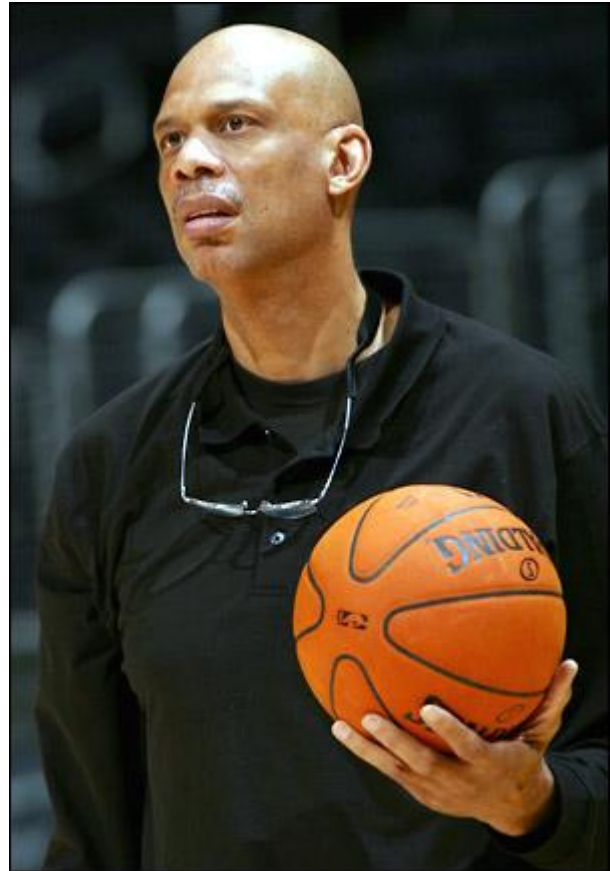
ماجرای مسلمان شدن او

ماجرای مسلمان شدن کلی، از زمانی رقم خورد که او در مسابقه ای در آستانه شکست خوردن از رقیبش بود، و در حالی که کلی، نقش بر زمین شده و داور مسابقه شمارش معکوس می گفت، یکی از هواداران کلی که یک مرد مسلمان ایرانی بود، از کلی خواست که کلمه "یا الله" را تکرار کند.

کلی، بعد از تکرار "یا الله" به طرز معجزه آسایی جان تازه ای گرفت و رقیبش را شکست داد.
بعد از پایان مسابقه از آن مرد درباره "یا الله" و ماجرا پرسید، و وقتی مرد برای او توضیح داد کلی، تصمیم بر مسلمان شدن گرفت.

گرایش او به اسلام زندگیش را تا حد زیادی تحت شعاع قرار داد و حتی تعالیم دینی کسانی که تحت رهبریشان بود او را واداشت تا قرآن را با جدیت فرا بگیرد و او همچنین کم کم این ذهنیت را که سفید پوستان از شیاطین هستند و زائیده تفکرات تبعیض نژادی بود به فراموشی سپرد و **یاد گرفت که مردمان جهان از هر رنگ و ملیتی که باشند، همنوع هم هستند و باید در این دنیا خود را برای زندگی در دنیای دیگر آماده کنند.**

کریم عبدالجبار از امریکا



فردیناند لویس آلسیندور جی. آر، در 16 آوریل 1947 در منهن نیویورک به دنیا آمد، وی پس از پذیرفتن دین اسلام، نام خود را به کریم عبدالجبار تغییر داد

کریم عبدالجبار بسکتبالیست مشهور تیمهای میلواکی باکس و لس آنجلس لیکرز است که هم اکنون از بسکتبال خداحافظی کرده و در پلیس امنیتی آمریکا استخدام شده است

؛ اندکی در مورد اسلام آوردن او

عبدالجبار اولین بار بواسطه ی حماس عبدالخالص، طبل زن سابق موسیقی جاز و اولین مبلغ مذهب حنفی در شهر واشنگتن، با اسلام آشنا شد. به گواهی خود او، او بگونه ای بار آمده بود که مسئولیت های سنگینی مانند، مربی و معلمی را بپذیرد و با همین روحیه تعالیم عبدالخالص را مو به مو دنبال می کرد. و به همین خاطر، به زودی آموزه

های عبدالخالص او را بواسطه ی مطالعه قرآن کریم و نیز فراگیری عربی به چالش کشید. و در سال 1973 به لیبی و عربستان سعودی مسافرت نمود تا زبان عربی را بهتر آموخته و دین اسلام را در مهد آن بیاموزد

عبدالجبار خود را یک آمریکایی آفریقایی تبار می داند که مسلمان است. وی ایمان به یک هستی برتر و درک خود را از اینکه حضرت محمد(ص) پیامبر خدا بوده و اینکه قرآن کریم آخرین وحی خداوند است، اذعان می دارد

او همچنین در اعتراض به تحمیل شدن آئین کاتولیک از سوی پدرانش به وی، تاکید می ورزد که بچه های او در انتخاب عقیده ی خود آزاد هستند

کریم عبدالجبار، به نوبه ی خود، مسئولیت زندگانی نیکو بر پایه ی اسلام را می پذیرد و باور دارد که دین اسلام توانایی برآوردن نیازمندی های قهرمان حرفه ای بودن در آمریکا را داراست

لوکا گاتتانی لاواتلی از ایتالیا



لوکا گاتثانی لاواتلی فرزند یکی از بزرگ ترین و معروفترین تولید کنندگان شراب در ایتالیا که به معروف (سلطان شراب) است بود. پدر وی مالک کارخانه بزرگ و قدیمی تولید مشروبات الکلی به نام مونتالچینو می باشد.

ماجرای اسلام آوردن لوکا

لوکا از زمان کودکی از دوستان ادواردو بود. وی در سال 1988 به همراه ادواردو آنیلی به ایران آمد. در این سفر ادواردو به "قدیری ایبانه" گفت که با لوکا در مورد اسلام صحبت کرده و او را تا مرز اسلام آورده است اما نتوانسته است او را مسلمان کند اما بر این باور بود که یک هل برای اسلام آوردن او کافی بود و از قدیری می خواهد که با لوکا صحبت کند. قدیری ایبانه نیز به مدت حدود دو ساعت با لوکا در هتل آزادی (اوین) به تنهایی صحبت می کند.

جلسه ای که منجر به اسلام آوردن وی و پذیرش تشیع می شود

سپس به اتفاق هم به منزل حضرت آیت الله سید علی گلپایگانی واقع در یوسف آباد می روند و آنجا مراسم تشرف لوکا به تشیع برگزار می گردد

او نیز مثل ادواردو، عقیده را برگزیده بود لوکا ناچار بود بین ثروت و عقیده یکی را انتخاب کند و

دکتر قدیری ایبانه می گوید در ملاقاتی در هتل آزادی تهران با او داشتم به این نتیجه رسیدم که او در کلیات اسلام مشکلی ندارد، اما عاملی باعث می شود که از پذیرش اسلام امتناع کند. با شناختی که از تبلیغات ایتالیا در مورد اسلام و حجاب و وضعیت زن در اسلام داشتم، متوجه شدم مشکل او فلسفه حجاب در اسلام است. وی افزود: لذا در این مورد با او صحبت کرده و فلسفه حجاب در اسلام و قوانین در مورد زن را تشریح کردم. این مسئله برای لوکا که از خانوادای بود که از طریق پورنوگرافی و مشروبات الکلی به ثروت افسانه ای دست یافته بود، بسیار جذاب بود و وی **بلافاصله مسلمان و شیعه شد**

ازفرانسه فردریک کانوته



فردریک کانوته بازیکن مسلمان تیم ملی مالی و باشگاه سویا اسپانیا، در 2 سپتامبر 1977 در فرانسه به دنیا آمد.

فردریک کانوته، بازیکن مسلمان از جمله مهره های کلیدی حاضر در اسپانیاست که همواره علاقه زیادی به اصول اخلاقی و اعتقادی دین مبین اسلام از خود نشان داده، به طوری که سال گذشته هنگامی که مهلت مسلمانان ساکن در سویا برای پرداخت اجاره یک مسجد در این شهر اسپانیایی به پایان رسیده بود، ساختمان آن مسجد را برای مسلمانان خریداری کرد تا در این مکان به عبادت بپردازند.

محمود العونین، سفیر فلسطین در اسپانیا ساعاتی پس از آن بازی گفت: «کانوته یک مسلمان است. کدام مسلمان می تواند احساسات خود را کتمان کند؟ او کاری کرد که برای همه دوران در قلب کودکان فلسطینی باقی بماند. اشک کودکان فلسطینی پشتیبان اوست. اطمینان دارم قلب او در کنار برادران فلسطینی می تپد».

پاسخ های او در زمینه ی اسلام و مسلمانی:

از ۲۰ سالگی مسلمان شده ای. تاکنون شده در رختکن به نماز بایستی؟

بله. گوشه ای خلوت پیدا می کنم و مشغول عبادت می شوم. گاهی هم تیمی هایم مرا می بینند اما می دانند که مسلمانم و به عقاید احترام می گذارند. اکثرا نسبت به کارها و عبادات من کنجکاوند، خصوصا در ماه رمضان. تعجب می کنند که چرا چیزی نمی خورم و سوالات زیادی در این رابطه می پرسند

مسلمان بودن در میان اسپانیایی هایی که اکثرا کاتولیک های متعصب اند سخت نیست؟

زیاد به نگاه مردم نسبت به خودم کاری ندارم و سعی می کنم روند طبیعی زندگی خودم را در پیش بگیرم. اسلام به من کمک کرد این گونه باشم. **اسلام مسیری است که در پیش می گیرید تا طبیعی و در آرامش زندگی کنید.** درباره مکان زندگی تان فکر کنید و به افراد خانواده و همسایگانتان عشق بورزید. واقعا تعجب می کنم چطور مسائلی همچون تروریسم را به مسلمان ها ربط می دهند زیرا با آنچه من از اسلام می دانم فرسنگ ها فاصله دارد. نباید زیاد، روی اسلام حساس شد زیرا در ادیان دیگر مثل مسیحیت و یهودیت هم می تواند چنین مسائلی وجود داشته باشد.

ایک تایسون از امریکا



مایکل جرارد تایسون معروف به مایک تایسون، در 30 ژوئن 1966 در بروکلین نیویورک متولد شد. او مشت زن بازنشسته آمریکایی و جوان ترین قهرمان بوکس حرفه ای سنگین وزن و یکی از مشهورترین شخصیت های ورزشی دنیاست.

او در سال 1992 به حبس محکوم شد و پس از 3 سال از زندان آزاد شد، گفته می شود پس از آزادی از زندان شخصیت او متحول شده است و خود او اظهار داشته است که در زندان آثار مالکوم ایکس را مطالعه و مسلمان شده است.

مایک تایسون برای انجام مناسک عمره مفرده در سال 89 وارد سرزمین عربستان سعودی شده است. او پس از انجام اعمال عمره مفرده به دیدن تعداد زیادی از مساجد و اماکن متبرکه مانند مسجد قبا و مسجد قبلتین و غیره رفته است.

مایک تایسون در مورد این سفر عمره گفته است که: بسیار خوشحالم که توانستم به این سرزمین مقدس سفر کرده و از اماکن دینی و اسلامی دیدن کنم. همچنین از اینکه علاقه مندان و طرفدارانی هم در این سرزمین دارم خیلی خرسند هستم، اما از آنان خواهش می کنم که حداقل برای دقایقی مرا کاملاً تنها بگذارند تا بتوانم تنهای آنها در روحانیت این مکان مقدس غرق شوم و لذت ببرم.

این بوکسور سرشناس در ادامه در مورد اولین لحظه ای که چشمانش به مسجدالنبی افتاد، گفت: تا وارد مسجدالنبی شدم، نتوانستم جلوی اشکهایم را بگیرم، زیرا می دانستم که وارد یکی از باغهای بهشت شده ام.

هنریک برودر نویسنده آلمانی



هنریک برودر، نویسنده یهودی و مشهور آلمانی، در 20 آگوست 1946 به دنیا آمد. او نویسنده، طنز پرداز و روزنامه نگار آلمانی یهودی و لهستانی تبار است که پس از یک سلسله انتقادات و تالیفات شدید علیه اسلام و مسلمانان، به طور علنی مسلمان شدن خود را اعلام کرد.

:کمی در مورد مسلمانی او بخوانید

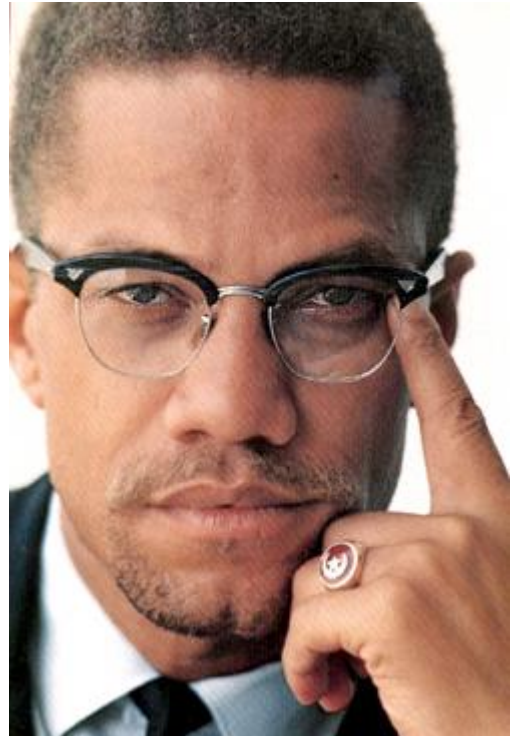
به گفته روزنامه مصری «الاسبوع» این نویسنده ۶۱ ساله لهستانی تبار آشکارا فریاد برآورده است که: «**بشنوید، من مسلمان شده‌ام**».

بنا بر این گزارش، وی که سال‌ها با امام جماعت مسجد رضا در «نیوکولن» به بحث پرداخته بود، سرانجام با مسلمان شدن خود اعلام کرد که از این حقیقت پنهان شده که تمامی وجودش را فراگرفته بود راحت شده است. وی در رابطه با کنار گذاشتن آئین یهودی گفت: **به سوی اسلامی خواهیم رفت که دین فطرتی است که هر انسانی بر اساس آن متولد شده است.**

او همچنین اظهار دارد:

وی که در برابر دو شاهد اسلام آورده و نام خود را نیز به «هنری محمد برودر» تغییر داده است تأکید می‌کند: «من هم اکنون عضو یک امت یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفری هستم که همواره در معرض اهانت بوده و **من از اینکه «به خانه‌ای که در آن متولد شدم بازگشته‌ام بسیار خوشحالم**».

مالکوم ایکس از امریکا



مالکوم ایکس، مبارز سیاهپوستی است که در سال 1925 در ایالت اوهایو آمریکا به دنیا آمد. او هفتمین فرزند خانواده بود. پدرش کشیش مذهبی و از جمله افرادی بود که برای حقوق مدنی سیاهپوستان فعالیت می کرد. در هشت سالگی جسد پدرش را کنار ریل راه آهن پیدا کردند و مادرش بیش از این تاب نیاورد و در بیمارستان روانی ها بستری شد.

سرانجام روزی که برای فروختن یک ساعت دزدی به جواهرفروشی رفت، به دام پلیس گرفتار شد و به ده سال حبس محکوم شد.

دوران محکومیت، از مالکوم ایکس انسان دیگری ساخت. مالکوم آموخت که هیچ گاه برای آموختن دیر نیست، حتی اگر گرفتار میله های زندان باشد. بیست سال از عمر او می گذشت که دوباره بازگشت به خویشتن را تجربه کرد. او با برنامه ریزی برای اوقات فراغت خود در زندان، به مطالعات پر دامنه علمی و مذهبی پرداخت

علت مسلمان شدن او

او به تدریج با سیاهپوستان مسلمانی آشنا شد که هم بندش بودند؛ افرادی از گروه «ملت مسلمان». آنان از اسلام **اتحاد، برادری و برابری، سه اصل جدایی** .گفتند و مالکوم شنید، از الله گفتند و مالکوم اندیشید آرام آرام در پیچه ای به روی مالکوم .**ناپذیر در دین اسلام بود و تبعیض نژادی در آن معنا نداشت** .گشوده شد؛ **برتری به پاکی و تقواست، نه به رنگ پوست**

بلافاصله پس از آزادی، به عضویت گروه «ملت مسلمان» درآمد. او سیر مطالعاتی و تحقیقاتی خویش را ادامه داد و تا جایی پیش رفت که به عنوان سخنگوی این جمعیت برگزیده شد. تبلیغات مذهبی و اعتقادی او در آمریکا، باعث شد تعداد زیادی از سیاهپوستان با اسلام آشنا شوند و در مدت کوتاهی به عضویت گروه «ملت مسلمان» درآیند

سفر به سرزمین وحی و زیارت خانه خدا، برگ افتخار دیگری بود که در دفتر زندگی مالکوم ایکس جای گرفت. آن گونه که خودش اشاره کرده، در این سفر روحانی و مقدس با معنای واقعی اتحاد و برابری میان مسلمانان آشنا شد و حقیقت اسلام را فرا گرفت

مالکوم در مناسک حج دید که هیچ فرقی بین سفید و سیاه و رنگین پوست نیست و همه مسلمانان جهان، از هر طبقه و نژادی که باشند با صلح و دوستی کنار یکدیگر جمع می شوند و عالی ترین .مراسم مذهبی و اعتقادی خویش را به جای می آورند

مالکوم ایکس، پس از بازگشت از مناسک حج، نام حاج ملک شبّاز را برای خود برگزید. او با روحی پاک و صیقل داده به محل سکونت خود در آمریکا بازگشت و درصدد ایجاد تشکیلاتی گسترده برآمد تا به وسیله آن، مسلمانان جهان را با نژادهای گوناگون به همدلی و ظلم ستیزی فراخواند. مالکوم در آستانه راه بود که خانه اش را به آتش کشیدند و چون از این واقعه جان سالم به در برد، یک هفته بعد در 39 سالگی هنگام سخنرانی در سالن بالروم .مانهاتان، با شلیک چند گلوله به زندگی پرفراز و نشیب او پایان دادند

آلساندر لیتوینینکو از اطلاعات امنیت روسیه



آلساندر لیتوینینکو، در 4 دسامبر 1962 در روسیه به دنیا آمد. وی افسر اطلاعاتی سابق سازمان اطلاعات خارجی روسیه و منتقد دولت ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه بود.

به گفته پدر آقای لیتوینینکو وی هنگامی که در بستر مرگ بوده به دین اسلام گرویده و دو روز پیش از مرگش این موضوع را به پدرش خبر داده بوده است.

به گفته آقای ذکایف، یکی از رهبران جنبش جدایی طلب چچن و از دوستان آلساندر لیتوینینکو، یک روز پیش از مرگ آلساندر لیتوینینکو یک روحانی مسلمان به ملاقات او در بیمارستان رفته و بر بالینش قرآن خوانده بوده است.

آلساندر لیتوینینکو افسر سابق اطلاعاتی روسیه که در لندن کشته شد، به شیوه اسلامی در این شهر دفن شد و مراسم ترحیمی برای وی در مسجد مرکزی لندن برگزار گردید.

لارین بوث گوینده انگلیسی



لارین بوث، گوینده انگلیسی، روزنامه نگار و فعال حقوق بشر است، او در سال 1967 در اسلینگتوت لندن به دنیا آمد، او خواهر ناتنی زن "تونی بلر" نخست وزیر سابق انگلیس است. و هم اکنون در پرس تی وی، شبکه خبری جمهوری اسلامی ایران به زبان انگلیسی کار می کند. او چند وقت پیش پس از سفر به حرم مقدس "فاطمه معصومه" (س) در شهر مقدس قم به دین اسلام گروید

؛ او در مورد علت مسلمانی خود اینطور گفته است که

بوث به روزنامه دیلی میل در خصوص سفر خود به شهر مقدس قم گفت: سه شنبه بعد از ظهر بود و من نشسته بودم که احساس کردم یک مورفین معنوی به من تزریق شده است و احساس سعادت و شادی می کنم. و زمانی که به انگلیس

بازگشت خیلی سریع به دین اسلام گروید. گفتنی است او قبل از اینکه به ایران بیاید تا حدودی با اسلام موافق بوده است

او همچنین اظهار دارد

هم اکنون من دیگر گوشت خوک نمی خورم و هر روز قرآن می خوانم و دیگر حجاب دارم و روزانه 5 مرتبه نماز برپا می دارم و هر زمان که بتوانم از مسجد محلی خود دیدار می کنم. خیلی وقت است که دیگر مشروبات الکلی مصرف نمی کنم. مسئله عجیب از زمانی که تصمیم گرفتم به دین اسلام تغییر دین دهم این است که من به هیچ عنوان هیچ تمایلی برای لمس الکل هم ندارم و این در حالی است که من فردی بودم که میل شدیدی به الکل داشتم و در پایان هر روز یک شیشه یا دو شیشه الکل مصرف می کردم

وی در خصوص احتمال پوشیدن برقع گفت: چه کسی می داند که این سفر معنوی مرا به کجا می برد

بوث تأکید کرد: من همیشه از قدرت و تسلی که اسلام به انسانها می داد شگفت زده می شدم

ایوان ریدلی خبرنگار و روزنامه نگار انگلیسی



ایوان ریدلی، خبرنگار و روزنامه نگار انگلیسی در سال 1959 در انگلستان به دنیا آمد

او به عنوان خبرنگار روزنامه دیلی میرور انگلستان، در سال 2001 به افغانستان سفر کرد و توسط طالبان به اتهام جاسوسی برای آمریکا دستگیر شد. سپس پس از اشغال افغانستان توسط آمریکا، آزاد شد و به انگلستان بازگشت

او علت مسلمان شدنش را اینگونه بیان می کند که

پس از دستگیری، طالبان مرا پیش امام جماعت مسجدی بردند و قبول اسلام را به من پیشنهاد کردند. من فکر کردم که اگر پیشنهادشان را بپذیرم خیال می کنند که استقلال رأی ندارم و اگر نپذیرم، از مخالفین اسلام قلمداد می شوم. نهایتاً وعده کردم که پس از آزادی، در لندن به مطالعه و بررسی اسلام و قرآن پردازم؛ حسب وعده پس از آزادی به تحقیق و بررسی پرداختم. پس از پایان تحقیق، قدرت روحی و روانی عجیبی در خود احساس کردم و حقایقی که در نتیجه این تحقیق و بررسی به آنها پی برده بودم تأثیر شگرفی بر من گذاشت

از بررسی جایگاه زن در قرآن متحیر شدم زیرا قرآن نه "او با اشاره به حیرتش از اهمیت زن در اسلام می گوید تنها زنان را محکوم و مظلوم قرار نداده، بلکه از آزادی آنان سخن به میان آورده، و بر تساوی زن و مرد از نظر ارزش، انسانیت، حق کسب علم و دانش و غیره... تصریح دارد. وقتی من قوانین طلاق و حق مالکیت زن را بررسی کردم، چنان مترقی و پیشرفته بنظر می آمد که گویی به تازگی در دادگاه خانواده به تصویب رسیده است. به نظر من بسیاری از وکلا برای اثبات دعاوی خود از قوانین مدنی اسلام الهام می گیرند. با افزایش اطلاعاتم در مورد اسلام،

"حقانیت و عقلانیت آن بیشتر برایم آشکار می شود

ریدلی به عنوان فوق ستاره در رسانه های اسلامی ظاهر شده است و هم اکنون در شبکه پرس تی وی ایران به عنوان مجری مشغول فعالیت است. او حالا به شهروند درجه 2 در کشورش تبدیل شده ولی با وجود این با اعتقادی راسخ می گوید: "هر زمان یک خواهر مسلمان را با حجاب اسلامی می بینم، صرف نظر از اینکه او را بشناسم یا نه، به او لبخند می زنم و می گویم، السلام علیکم، یعنی سلام و صلح بر شما، شما هم اگر پس از این زنی را دیدید که حجاب پوشیده است به او سلام بگویید

یوسف اسلام از انگلیس



کت استیونس، در سال ۱۹۴۸ در لندن و از پدری یونانی و مادری سوئدی متولد شد. او هنرمند برجسته موسیقی .پاپ در ده 60 و 70 میلادی بود و در اواخر دهه 70 پس از گرایش به اسلام، نامش را به یوسف اسلام تغییر داد

او در مورد علت مسلمانیش اینطور می گوید که

هیجده ساله بودم که یک روز تصمیم گرفتم به دریا برای شنا بروم و کسی هم به من نگفت الان وقت مناسبی برای شنا نیست، تا اواسط دریا شنا کردم و احساس بسیار خوبی داشتم، دیگر تصمیم گرفتم که برگردم، اما نمی توانستم، موج ها به سمت من می آمدند و مانع رسیدنم به ساحل می شدند، مانند سنگ سر جای خود ایستاده بودم، به نظرم رسید که شاید کار خدا باشد، گفتم: خدایا اگر مرا نجات دهی از این پس برای تو کار خواهم کرد، با یقین و بدون هیچ تردیدی این حرفها را می زدم و می دانستم قدرتی وجود دارد که به من کمک خواهد کرد، ناگهان موج کوچکی از پشت به سمت من آمد، این همان معجزه بود، انرژی خود را به دست آوردم و توانستم شنا کنم تا به ساحل رسیدم، زنده بودم،،،،،،،،،،،، بعد از آن باید چه می کردم؟؟

بعد از آن معجزه، یوسف اسلام سعی کرد دینی را بیابد که مناسب احوالش باشد، او با «بودیسم» شروع کرد. تائو، ستاره‌شناسی و حتی طالع‌بینی! اما سرانجام وقتی برادرش نسخه ای از قرآن را به او داد، آنچه دنبالش بود را یافت

قرآن را باز کردم... دیدم با بسم الله شروع شده. جلد آن را نگاه کردم اما نام مولف بر آن نوشته نشده بود. سعی "کردم کوچکترین اشتباه در آن بیابم اما نیافتم بلکه برعکس در کمال یکپارچگی و انسجام... و با اسلام آشنا شدم

در آن زمان او هنوز هم مشهور بود و موسیقی را رها نکرده بود. او متوجه شد که نمی‌تواند تعادلی را بین کارش و مذهبتش برقرار کند

او می‌گوید: «دانش و الهامی که در من به وجود آمده بود، با سبک زندگی من متفاوت بود. من می‌خواندم تا بدانم کیستم. خودم را پیدا کنم. اما حالا خودم را یافته بودم. آیا باز هم باید بخوانم؟». پس از آن تا 20 سال دست به گیتار نزد و شروع به عمل کردن به عهدی که با خدا در ساحل مالیبو بسته بود کرد

او سپس با «فوازی علی»، یک مسلمان معتقد ازدواج کرد و هم‌اکنون دارای پنج فرزند است

جمیلا بوتنبران بانوی تازه مسلمان آلمانی

بانوی تازه مسلمان آلمانی: برادرم هم به تازگی مسلمان شده

این بانوی آلمانی ضمن اشاره به اینکه در حال حاضر محل سکونت خود را به یک مرکز تبلیغی دین اسلام تبدیل کرده است

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

جمیلا بوتنبران «بانوی جوان آلمانی که چند سالی است با پذیرش دین اسلام راه خود را شناخته، امسال برای چهاردهمین بار توفیق تشریف به حرم مطهر رضوی را کسب کرده است. وی که به همراه همسر و دو فرزندش به مشهدالرضا مشرف شده، تنها راه کمال انسانی و رسیدن به آرمان های اصیل انسانی را عبودیت پروردگار و پیروی همراه با معرفت از قرآن و اولیای الهی می داند و می گوید: این شاهراه سعادت هر انسان است.

او که سال هاست راه خود را شناخته و دین اسلام را پذیرفته، حس خود را از زیارت امام رضا(علیه السلام) این گونه بیان می کند: زیباترین لحظات رسیدن به بارگاه این امام بزرگوار است و مرهمی می شود بر دل رنجور و خسته من. هر بار به زیارت مشرف شده ام ناخواسته اشک شوق از چشمانم جاری می شود و برای همه مسلمانان به ویژه برادرم که به تازگی مسلمان شده التماس دعای ویژه می کنم.

بوتنبران ابراز می کند: ما باید حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم(علیهم السلام) را سرلوحه امور خود در زندگی قرار دهیم تا بتوانیم به عنوان یک مسلمان، الگوی خوب و شایسته ای برای مردم جهان باشیم. این بانوی آلمانی ضمن اشاره به اینکه در حال حاضر محل سکونت خود را به یک مرکز تبلیغی دین اسلام تبدیل کرده است، ادامه می دهد: تاکنون از این محافل افراد زیادی با دین اسلام آشنا و مسلمان شده اند و تعداد زیادی نیز به خاطر تبلیغات ما به مذهب تشیع تمایل پیدا کرده اند.

این بانوی فرهیخته می گوید: من از ده سالگی متوجه حضور خدا شدم و ذهنم درگیر مسائل معنوی و الهی شد؛ بعد از آشنایی با همسر و دیگر مسلمانان که در اطرافم بودند امام رضا(علیه السلام) را شناختم و دریافتم رفت ایشان مسلمان و غیرمسلمان نمی شناسد.

وی از خدمات ارائه شده به زائران ابراز خوشحالی کرد و گفت: محصولات فرهنگی و کتاب هایی که توسط مدیریت زائران غیر ایرانی آستان قدس رضوی به مخاطبان داده می شود، یقیناً تاثیرات خاص خود را بر عقاید، افکار و شناساندن راه درست بر جای خواهد گذاشت.

عماد عصام عالم وهابی که شیعه شد

عماد عصام درباره چگونگی شیعه شدنش می گوید: بنده از سن شش سالگی در کلاس های درس وهابیت حاضر بودم و بیش از یک دهه با تفکرات و عقاید این فرقه آشنایی پیدا کردم، دلیل اینکه وهابیت نوجوانان را از سنین

کودکی با عقاید خود آشنا می کنند آن است که می خواهند با رشد فکری این افراد در سنین سی سالگی آنان را برای ترویج وهابیت به نقاط مختلف اعزام کند

این شیعه اثنی عشری یادآور شد: تحصیلات خود را در دانشگاه های عربستان گذراندم ولی پس از آشنایی با کتب تشیع و مطالعه این مکتب به این مذهب حقه گرویدم و امروز در ایران به تدریس و تالیف و تبلیغ مکتب حقه جعفری مشغول هستم

گفتنی است دکتر عصام العماد، شیعه شناس، متخصص در علم رجال و حدیث و تاریخ، مدرس جامعه المصطفی العالمیه (مدرسه علمیه طلاب خارجی) و فارغ التحصیل دانشگاه های مذاهب عربستان سعودی است. وی که خود زمانی پیرو وهابیت بوده و به مذهب تشیع گرویده است، هم اکنون به تشریح شکل گیری فرقه ضاله وهابیت و افشای ماهیت آن مشغول است

به علت تاثیر وهابیت در خانواده العماد در طول چند سال شیعه شدن دکتر عصام، تنها پنج نفر از اعضای خانواده العماد شیعه شده اند که شامل برادرشان حسن العماد که هم اکنون در شهر قم مشغول به تحصیلات دینی می باشد و سه تن از خواهران دیگر ایشان نیز از وهابیت به مذهب شیعه دوازده امامی تحول فکری پیدا کرده اند و خواهر زاده ایشان نیز به نام محمد طه الذاری یکی از شیعیان دوازده امامی و جزو طلاب حوزه علمیه قم می باشد

موسیقی نوازی که مجتهد شد!

جهانگیر خان قشقایی از ایل قشقایی از ساکنین وردشت از سمیرم اصفهان بود او، تا قبل از چهل سالگی، فردی عادی بود که تحصیلاتی اندک داشت و در ایل خود زندگی می کرد، در عین حال به سه تار زنی علاقه وافر داشت روزی از ایام، برای رفع حوائج شخصی یا برای تکمیل فن سه تار زنی و یا برای تعمیر سه تارش به اصفهان سفر کرد این سفر، زمینه سفری دیگر و هجرتی به سوی حق و عالم ملکوت را برایش فراهم آورد و زندگی او را دگرگون ساخت. جریان این تحول را به گونه ای مختلفی بیان کرده اند، یکی از این نقل ها چنین است:

در ایام جوانی به موسیقی شائق بود، چندی مشق تار کرد و برای تکمیل آن فن به اصفهان آمده، از مدرسه صدر و او

را خوش آمده، همه روزه صبح و عصر می رفت آنجا، چنانکه از وی حکایت کنند؛ در هنگام رفتن به مدرسه در دکان جنب مدرسه، درویشی وی را می خواند و از وطن مألوف و حرفت و نسب او جويا می شود، جهانگیر خان شرح حال خود کماکان با درویش در میان می گذارد، می گفت: چون گفتار من به پایان رسید، درویش خیره در من نگریست، گفت: گرفتم در این فن (تارزنی)، فارابی وقت شدی، مطربی بیش نخواهی بود، گفتم: نیکو گفتمی و مرا از خواب غفلت بیدار کردی هان بگو: چه باید کرد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد گفت: چنین می آید که ترا فضا و هوای این مدرسه پسند افتاده، در همین جا حجره گرفته، به تحصیل علم مشغول باش، گویند: جهانگیر خان می گفت: من بدین مقام از همت، به یمن نفس آن و دیگری در این باره نوشته است:

می گویند که در یکی از تابستان ها که ایل قشقائی به بیلاق سمیرم آمده بود، جهانگیر خان نیز مانند سایر افراد ایل که برای خرید و فروش و رفع حوائج شخصی خود به اصفهان می آمدند، او هم به اصفهان آمد و در ضمن، تارش هم که خراب شده بود، می خواست آن را تعمیر نماید و از شخصی سراغ تار ساز را گرفت و او، یحیی ارمنی، تار ساز معروف مقیم جلفا را به او نشان داد و ضمناً به وی گفت: برو پی کار بهتری و علم بیاموز، از تار زدن خیلی بهتر است. گفته آن شخص به جهانگیر خان خیلی اثر کرد و در مدرسه صدر حجره ای برای خود گرفت و با یک عشق و علاقه مفروطی پای تحصیل رفت و رتبه اش به جائی رسید که یکی از بزرگان حکماء و فقهاء و مدرسین اصفهان شد

با توجه به این دو نقل اشعار ذیل درباره او سروده شده است

به یک روز از شهر خود شد روان - سوی اصفهان آمد او بی گمان

سراغ یکی تارزن را گرفت - ازدواج شخصی که مهرش به دل جا گرفت

جوابش همی گفت آن با صفا - که ای بنده عاصی بی وفا

تو گیرم در این فن سر آمد شدی - چو فارابی بی هم زبانزد شدی

نئی مطربی بیش پس دم مزن - دم از حسن تقویم و آدم مزن

بلی زین سخن برقی از دل جهید - در او خرمن جان به آتش کشید

سخن کز دل پاک آید برون - نشیند به دل، صاف سازد درون

ضمیر خدائیش بیدار شد - دل غافل از یاد، هوشیار شد

چو مهر و نگاهی به جام افکند - دل عاشقان را به دام افکند

جهانگیر خان که آتش گیره جاننش در انتظار جرقه ای بود، از آن پس، ایل را ترک گفت و در حجره ای در مدرسه صدر اصفهان ساکن شد و به تحصیل علم پرداخت و با استعداد فطری و عشقی که به تحصیل پیدا کرده بود و اساتید

بزرگی که تربیت او را به عهده گرفتند، خیلی زود به مقامات عالی علمی و عملی رسید.
برترین استاد حکمت و عرفان او، مرحوم آقا محمد رضا قمشه ای (قدس سره) بود.

خلیعی شاعر راهزنی ناصبی که شاعر اهل بیت شد

یکی از داستان هایی که آثار پر برکت قبر امام حسین (علیه السلام) را در حسن عاقبت نشان می دهد داستان «خلیعی شاعر» است

ابوالحسن جمال الدین علی ابن عبد العزیز ابن ابی محمد الخلعی» یا، خلیعی یکی از شاعران برجسته و مدیحه «سرایان مخلص اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) است که در ابتدا خود و پدر و مادرش ناصبی و از دشمنان اهل بیت (علیه السلام) بودند اما، با عنایت ویژه خاندان اهل بیت راه حق را شناخت و از کرده های بد گذشته :خویش توبه کرد. جریان هدایت او را مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدير چنین بیان فرموده است

خلیعی اهل «موصل» و ساکن «حله» بود، پدر و مادرش ناصبی بودند. مادرش نذر کرد که اگر خدا به او فرزند پسری عنایت فرماید، او را برای راهزنی و آزار و اذیت و کشتن زائران امام حسین (علیه السلام) سر راه کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) بفرستد. خدای متعال به او فرزند پسری داد. این پسر بزرگ شد و به سنی رسید که آن زن می توانست به نذرش ادا کند. موضوع را با فرزندش مطرح کرد و هم خواست مادر را پذیرفت. به بیابانهای منطقه «مسیب» رفت و در کمین زائران امام حسین (علیه السلام) مدتی منتظر ماند تا وقتی کاروانی از زائران امام حسین (علیه السلام) از راه می رسد به آنها حمله کند و نذر مادر را ادا نماید. هنوز کاروان از راه نرسیده بود که خواب بر چشمان او غلبه کرد. قافله زائران امام حسین (علیه السلام) از راه رسیدند اما علیرغم سر و صدای کاروان و گرد و غباری که از آمدن آنها به پا شده بود از خواب بیدار نشد. گرد و غبار کاروان لباس و بدن او را هم فرا گرفت. در همان حال «خلیعی» در خواب دید: صحنه قیامت بر پا شده است. فرمان رسید که او را به آتش بیاندازند، او را به میان آتش انداختند اما، گرد و غباری بر بدن و لباس او وجود داشت که او را از سوختن و گرمای آتش، در امان نگه می داشت. در عالم خواب متوجه شد که این گرد و غبار، گرد و غبار کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) است که بر بدن و لباس او نشسته است و به برکت آن، او از آتش عذاب الهی در امان مانده است

از خواب بیدار شد. فهمید که اشتباهی بزرگ کرده است. از کرده خود پشیمان شد و از قصد خود بازگشت و همانجا توبه کرد و تصمیم گرفت برای عرض پوزش به کربلا برود. با دلی پر از اضطراب و نگرانی به کربلا رفت و

به حرم مقدس امام حسین (علیه السلام) وارد شد و عرض ادب نمود و به خاطر قصد گذشته خود، از درگاه آن حضرت پوزش طلبید و دو بیت سرود که آن دو بیت را یکی از شعرای حله چنین تخمیس کرده است

أرى بحيرة ملأتك رينا - و شئتك الهوى بينا فينا

فطب نفسا و قر بالله عينا - اذا شئت النجاة فزر حسينا

لكى تلقى الاله قرير عین

اذا علم الملائك منك عزما - تروم مزاره كتبوك رسما

و حرمت الجحيم عليك حتما - فان النار ليس تمس جسما

عليه غبار زوار الحسين

ترا حیران می بینم و شک ترا فرا گرفته - و هوای نفس ترا آشفته و بینابین قرار داده

پس دلت را پاک کن و چشم را به خدا روشن دار - اگر نجات خواهی، حسین را زیارت کن

تا خدا را با روشنی چشم دیدار کنی

اگر فرشتگان بدانند که تصمیم گرفته ای - او را زیارت کنی نام تو را می نویسند

و آتش دوزخ بر تو، قطعاً، حرام می شود - چونکه آتش نمی رسد به جسمی

که بر آن غبار زائران حسین است

آری، بدین ترتیب او از دوستان خالص و پاک اهل بیت رسالت شد و مورد عنایت و الطاف ویژه آن خاندان گرامی

، (علیهم السلام) قرار گرفت

سید شراب خوار ی که عابد و زاهد گردید!

یکی از داستان های درس آموز دوران امام عسکری (علیه السلام) جریانی است که برای احمد بن اسحاق که یکی از وکلای امام عسکری (علیه السلام) در قم بود، به یکی از سادات که مبتلا به شرب خمر بود، بی اعتنایی کرد، اما، امام عسکری (علیه السلام) این برخورد او را مطلوب ندانستند و با برخوردی مناسب، با احمد بن اسحاق، ضرورت رعایت احترام به سادات را مستقیماً و ضرورت شؤون سیادت را به خود سادات به صورت غیر مستقیم بیان کردند. این برخورد، حسن عاقبت یکی از سادات را بدنبال داشت. این جریان را چنین نقل کرده اند

حسین بن حسن بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق (علیه السلام) در قم، علناً، شرب خمر می کرد. روزی برای رفع حاجتی به در خانه احمد بن اسحاق اشعر که وکیل امام عسکری (علیه السلام) در اوقاف شهر قم بود آمد. احمد بن اسحاق او را راه نداد، حسین بن حسن، اندوهناک به خانه اش بازگشت

تا اینکه احمد بن اسحاق برای حج حرکت کرد، وقتی در بین راه به سامرا رسید، اجازه خواست تا به محضر ابی محمد، حسن عسکری (علیه السلام) امام یازدهم برسد اما، آن حضرت به او اجازه ورود ندادند، احمد بدین جهت گریه بسیاری کرد و به درگاه آن حضرت تضرع نمود تا اینکه حضرت به او اذن ورود دادند. وقتی داخل شد عرض کرد: یا ابن رسول الله، چرا مرا به منزل راه ندادید در حالیکه من از شیعیان و دوستان شما هستم؟! آن حضرت (علیه السلام) فرمودند: برای اینکه تو پسر عموی ما را از در خانه خود راندی، احمد گریه کرد و قسم خورد که تنها، برای اینکه از شراب خواری توبه کند او را راه ندادم، حضرت فرمودند: راست می گویی، بهر حال، باید ایشان را خویشان و فرزندان ما را اکرام و احترام کنید و آنها را تحقیر نکنید و به آنها توهین نکنید و الا زیان خواهید کرد، چون، اینها به ما منسوب هستند

آنگاه که احمد به قم بازگشت، اشراف قم برای دیدن او نزد او آمدند و حسین هم، با آنها بود و احمد بن اسحاق او را که دید با سرعت به طرف او آمد و از او استقبال نمود و او را اکرام کرد و در صدر مجلس نشاند. این رفتار او، برای حسین بن حسن غیر عادی و بی سابقه به نظر رسید از او علتش را پرسید احمد، آنچه را که میان او و امام عسکری (علیه السلام) درباره او رخ داده بود بیان کرد

حسین این را که شنید از کارهای زشت خود پشیمان شد و از آنها توبه کرد و به خانه اش برگشت و همه شراب ها را ریخت و ابزار و آلات مربوط به آن را شکست و از پرهیزگاران اهل ورع، و از صلحای اهل عبادت شد و پیوسته ملازم مسجد و معتکف در آن گشت، تا اینکه مرگ او فرا رسید و نزدیک مدفن فاطمه (س) ظاهرأ، حضرت فاطمه معصومه (س) دفن گردید

روبرتو (روح الله) آرکادی از ایتالیا

رهیافته ایتالیایی: ابهت و عظمت امام خمینی مرا مجذوب خود کرد



امام شخصیتی چند بعدی بود نه تک بعدی، ایشان درهمه امور سرآمد بود و این یک درس الهی است. ارتباط خیلی قوی با مردم داشت زیرا او نمادی از خدا بود همانطور که گفتم موهبتی از سوی خدا

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

اهل یکی از شهرهای جنوبی ایتالیا به نام «لج» است، دوران بیرستان را در رشته علوم انسانی گذراند و پس از آن در دانشگاه پلی تکنیک مهندسی خواند. از طرف انجمن شهید ادواردو آنیلی با وی مصاحبه ای برای خردنامه همشهری داشتیم که متن آن را مطالعه می کنید

گفتگو از جمال طاهری

چه شد از رشته مهندسی وارد فلسفه شدید آنهم انقدر جدی که تمام زندگیتان را تحت الشعاع قرار داده است؟

علاقه زیادی به فلسفه و الهیات داشتم که بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه به این علم سوق داده شدم و شروع به مطالعه آثار فیلسوفان قدیم و معاصر کردم چون از سر کنجکاوی دنبال چیزی بودم یک گمشده داشتم که در لابه لای کتابهای درسی مهندسی پیدایش نمی کردم اما در واقع علم مهندسی من را به این جستجو کشاند

در طی این مسیر فلسفی، استادی هم داشتید؟

نه، خودم از سر علاقه مطالعه می کردم. جوششی درونی بود و احساس عطش و تشنگی می کردم که با هیچ چیز آرامش نمی گرفتم سوالاتی داشتم و به دنبال پاسخ آنها بودم و همین هم باعث شد تا دین و اعتقادات مذهبی خودم را تغییر بدهم. چرا که در فلسفه غربی مدرن خدا را غالباً نمی دیدم و برای من یک فلسفه بدون روح بود. هر چه

بیشتر مطالعه و تحقیق می کردم بیشتر احساس خلاء می کردم. ادیان مختلف غربی و شرقی را مطالعه کردم از مسیحیت و بودیسم گرفته تا صوفی گری و فرقه های دیگر تا اینکه انقلاب اسلامی در ایران اتفاق افتاد و یک بار امام خمینی (ره) را در تلویزیون دیدم. ابهت و عظمت و پایداری و استقامت آن مرد بزرگ من را مجذوب خود کرد و این سؤال برایم پیش آمد که او کیست؟ از کجا آمده چه کسی او را فرستاده؟ چطور این مرد با چنین شجاعتی در مقابل دنیا مقاومت می کند، برایم جالب و شگفت انگیز بود به همین خاطر شروع به تحقیق و مطالعه درباره اسلام و انقلاب اسلامی کردم تا درباره او بیشتر بدانم ابتدا با گروه های صوفی و اهل سنت ارتباط داشتم بعد از آن با گروه کوچکی از اهل البیت آشنا شدم و بعد با ایرانیان مقیم میلان ارتباط گرفتم و سرانجام در نیمه شعبان دوستی مرا به مرکز اسلامی ایرانیان برد که بین خود ایرانیها به مسجد مشهور بود، آنجا شهادتین گفتم و به مذهب تشیع گرویدم.

چه زمانی به ایران آمدید؟

چهار سال بعد از شیعه شدن به ایران آمدم و ازدواج کردم و یکی از شروط همسرم سکونت در ایران بود که من هم با خوشحالی پذیرفتم.

سیر تحول شما از زمان شناخت امام تا به امروز چند سال بود؟

۱۸ سال طول کشید از زمان دیدن امام در تلویزیون تا گرویدنم به اسلام

بعد از انقلاب موج تبلیغات علیه امام و انقلاب بسیار زیاد بود و رسانه های غربی و ایتالیایی امام را با کشیش های دوران قرون وسطی مقایسه می کردند چطور شما متأثر از این فضا قرار نگرفتید؟
من هرگز تحت تأثیر قرار نگرفتم چون روزنامه ها و رسانه های غربی همیشه راست نمی گویند و من این را خوب می دانستم.

در طی مطالعات فلسفی که داشتید با فلاسفه هم مرتبط بودید؟

نه؛ من به صورت شخصی مطالعه می کردم و هرگز با فلاسفه غربی ارتباط نداشتم، من بیشتر مطالعاتم روی فلاسفه قدیم بود و در میان فلاسفه جدید کتابهای «رنه گنون» فرانسوی و «جولیو اوئل» ایتالیایی را می خواندم، این دو، دنیای مدرن را در دادگاه معنویت مورد انتقاد قرار دادند. رنه گنون مسلمان پیرو تصوف بود.

آثار «فرانسیس شوآن» هم در این سیر مطالعاتی شما بود؟

قبل از ورود به اسلام آثارش را می خواندم، همچنین کتاب های «رنه گنون» و «جولیو اوئل» را مطالعه کردم. قبل از ورود به اسلام کتابهای «هانری کربن» را هم زیاد می خواندم.

به نظر شما هانری کربن شیعه را خوب به تصویر کشیده است؟

نه؛ برای اینکه او تفکرات خودش را در این تصویر وارد کرده بود. محقق نباید در ارائه مطالب از خودش چیزی وارد کند و این درست نیست، هر چند که محقق می تواند نظر خود را بیان کند و یا عقاید دیگران را نقد کند.

!خوب رنه گنون که صوفی بود و شیعه محسوب نمی شد ولی کربن شیعه بود

رنه گنون رسماً مسلمان بود و در نوشته هایش ارتباط عمیقی با تشیع داشت و کربن تا آن جا که من می دانم رسماً شهادتین را نگفت

نظریه کربن درباره امام زمان که می گوید شیعه تنها مذهبی است که ارتباطش را با خدا قطع نکرده را چطور ارزیابی می کنید؟

بله؛ این درست است اما او اشتباه کرد امام مهدی (عج) انسان کامل است و انسان کامل در همه طبقات وجودی باید حاضر باشد؛ چون وجود مراحل دارد. ولی کربن می گفت انسان کامل، فقط یک وجود مثلی دارد. به نظر من برای نزدیک شدن به خدا، قدم اول، این جهان مادی است و امام زمان یک انسان کامل است، او اول باید بعد مادی و فیزیکی داشته باشد چون برای یک انسان عادی این اولین قدم است که به صورت عادی با نماینده ی خدا ارتباط داشته باشد. ارتباط با خدا اول با همین مادیات است ولی ایشان قایل به این عقیده نیست

کربن متأثر از مذهبی در مسیحیت بود که در سالهای اولیه مسیحیت جریان داشت، این مذهب «گنوستیک» نام دارد و معتقد بود که خدا فقط روح خلق کرده است و نه ماده. کربن دین و سیاست را از هم جدا می دانست که با نگاه امام خمینی (ره) در تعارض بود و نظم طبقاتی وجود را هم رد می کرد. در این مراتب نرفته بود و به نظمی که ما به آن رسیدیم کربن نرسیده بود. باید گفت مطالعه ی آثار کربن برای شروع خوب است اما برای ادامه خوب نیست. عرفا و فلاسفه ی قدیم مثل ملاصدرا، ابن عربی و سهروردی و در بین متأخرین و معاصرین مانند آشتیانی و امام خمینی (ره) برای ادامه بهترند و اصلاً قابل قیاس نیستند

با آقای ابراهیمی دینانی هم ارتباط دارید؟

نه؛ متأسفانه فرصت ارتباط نبوده است

با آقای آشتیانی چطور؟

در حد مطالعه کتابها و نظرات ایشان آشنایی داریم

وضعیت فلسفه در شیراز چگونه است؟

در شیراز من از محضر جناب استاد آقای کریم حقیقی و درسهای اخلاق عرفانی ایشان استفاده می کنم. مردبزرگوار با اخلاقی هستند ایشان شاگرد استاد نجابت بوده اند

از نظر شما شخصیت فلسفی و عرفانی امام خمینی متأثر از چه کسانی است؟

اول از همه خدا. ایشان نمادی از خدا بودند و ارتباط خیلی زیاد با عرفان تشیع داشتند، همه را از خدا می گفتند. امام خمینی متأثر از عرفایی چون مرحوم شاه آبادی، میرزا ملک تبریزی و.. سایر بزرگان قدمای عرفان بود. من امام خمینی را یک مرد خدا دیدم. ایشان بیشتر از این که فیلسوف بود از خدا الهام می گرفت یعنی یک موهبت الهی به امام شده بود، بعد از مراحل اولیه عرفان خود را برای خدا خالص کرد و خدا هم ایشان را بزرگ کرد، در غرب یک ایتالیایی از من پرسید امام افلاطونی بود؟ گفتم ممکن است از افلاطون هم مطالبی گرفته باشد اما امام از خدا و پیامبر و اهل بیت به حقایق رسیده است

امام فیلسوف بزرگی بود که درعین حال با مردم عادی ارتباط بسیار خوبی داشت چیزی که بقیه فلاسفه چنین نبوده و نیستند، نظر شما در مورد این ارتباط چیست؟

امام شخصیتی چند بعدی بود نه تک بعدی، ایشان در همه امور سرآمد بود و این یک درس الهی است. ارتباط خیلی قوی با مردم داشت زیرا او نمادی از خدا بود همانطور که گفتم موهبتی از سوی خدا

تأثیرپذیری امام از محی الدین ابن عربی را چگونه می دانید؟

خیلی زیاد تحت تأثیر او بودند، همه عرفا از محی الدین ابن عربی تأثیر گرفتند. امام از ملاصدرا و محی الدین ابن عربی اثر گرفته بود ملاصدرا فیلسوف و عارف و محی الدین عارف. محی الدین عربی متکی بر شهود بود ولی ملاصدرا در مقدمه اسفار خود می گوید که من هم شهود داشته ام اما من شهود را به قلم استدلال می آورم و این ویژگی خاصی بود که ملا صدرا داشت و امام از هر دوی اینها متأثر بودند

تمایز دیدگاه امام خمینی و محی الدین ابن عربی را در فلسفه و عرفان درچه می دانید؟

تفاوتی در عرفان نمی بینم جز اینکه ابن عربی نمی داند درست است یا نه ولی گفته می شود او تقیه می کرده است. آیت الله حسن زاده آملی هم فرموده اند ابن عربی گفته: «امام مهدی فرزند امام حسن عسگری علیه السلام است ولی در نوشته های او این مطلب را حذف کرده اند». آقای آشتیانی هم می گویند و استدلال دارند که محی الدین عربی از پیروان اهل البیت است، فکر می کنم امام خمینی هم این قضیه را می دانسته و حل کرده بود که بسیار تحت تأثیر ابن عربی در عرفان بوده است. اما ابن عربی تنها یک عارف بود ولی امام یک شخصیت چند بعدی بود هم عارف بود هم فیلسوف هم سیاستمدار هم شاعر و فقیه و

در نوشته های ابن عربی جملاتی بر علیه شیعه دیده می شود که باید یا آن ها را تفسیر کرد یا حمل بر تقیه کرد یا این که بعدا یه ایشان نسبت داده شده است و یا این که ایشان اطلاعات زیادی از شیعه نداشته اند

در غرب بیشتر ابن سینا را می شناسند به نظر شما می توان از این طریق به معرفی و تبلیغ تشیع پرداخت؟

نه؛ ملاصدرا در اولویت است ابن سینا مشایی بود و مشائیت در اصل خود مادی گرایست و از شهود استفاده نمی‌کند. الان در غرب محی‌الدین عربی را تا حدود کمی می‌شناسند که این هم بخاطر رنه گنون است. به نظر من یک فیلسوف مثل ملاصدرا برای غرب بهتر می‌تواند جواب دهد. آقای محمد خامنه‌ای برادر رهبر یک مقدمه از مظاهر الهی ملاصدرا نوشته است که خیلی جالب است. آنقدر ابن سینا ارسطو را تبلیغ کرد که گفته می‌شود اگر ارسطو زنده بود خود را در آن فلسفه نمی‌شناخت. کتابهای امام خمینی برای همین موضوع برای غرب شناخته شده نیست. امام نگاه ملاصدرا را داشته اند و در این رابطه باید کار کرد. جهان غرب هم به اندیشه های فلسفی امام نیاز دارد ولی در این زمینه کاری انجام نشده است. در جهان اسلام یک کتابی وجود دارد که اسم او «علم الهی ارسطو» است که مهم ترین فیلسوف مذهب افلاطونی شیخ یونانی است، اما این کتاب کار ارسطو نیست، بلکه کار پلوتین بوده است. بنابراین ارسطو در جهان اسلام به نور حکمت افلاطونی تبدیل یافت

آیا تا به حال کتابهای فلسفی امام خمینی به زبان ایتالیایی ترجمه شده است؟

بله؛ بسیار محدود و پر از غلط و ناقص. متأسفانه افرادی که توان علمی بالایی ندارند و حتی به زبان و فرهنگ ایتالیایی آشنا نیستند کتابهایی را ترجمه کرده‌اند که بسیار پر غلط است

با توجه به این نقصانی که وجود دارد آیا خود شما اقدامی برای ترجمه داشته‌اید؟

بله؛ کتاب سرالصلاه امام را ترجمه کردم که با حمایت مرکز نشر آثار امام خمینی منتشر شد بعد از آن کتاب مصباح را که بسیار دشوارتر است ترجمه کردم ولی حمایت لازم برای چاپ این کتاب نشد من هم تصمیم گرفتم در ایتالیا آن را به چاپ برسانم و تا همین حالا هیچ بهره‌ی مادی حتی یک ریال هم نبرده‌ام. امیدوارم خدا، آقا امام زمان و روح امام خمینی از من راضی باشند. من با خدا معامله کردم و خود را مدیون می‌دانم

به نظر شما ابتکارات علمی و فلسفی امام در چیست؟

در این مطلب باید تشخیص بدهیم معنی جدید چیست، امام پیرو راستین اهل بیت بودند که در سرتاسر جهان فراموش شده‌اند یا مخفی مانده‌اند (مثل کمال وجودی و تکامل دین و معنویت که امام آن را احیا کرد) پس چیز جدیدی نبوده بلکه امام خمینی با انقلاب اسلامی همان مسیر و راه امامان و اهل بیت را گشودند. انقلاب اسلامی امام یک انقلاب عرفانی بود. ایشان برخاسته از مکتب اهل بیت و پیامبر اکرم ص بودند، امام یک مرد همه جانبه بودند، یک حقیقت انسانی همه جانبه نه جزیی. ایشان بخشی از حقیقتی بودند که مرکز آن هم خداوند متعال است. امام این بحث را به جامعه معرفی کرد که معنویت نباید در یک گوشه باشد و باید در جامعه باشد و نه رهبانیت اما این بحث هم از امام نبود از پیامبر و اهل بیت بود ولی امام آن را احیا کردند

شیرین ترین و عمیق ترین بخش کتاب سیرالصلاه امام را در چه میدانید؟

همه بخشهای کتاب امام شیرین و جذاب بود همه بخش ها عالی و متعالی بود که به زیباترین شکل روایت کرده بودند و می شود خدا را در همه بخش ها لمس کرد. نمی توان از لغت به لغت این کتاب گذشت هرچند برای کسی که با مبانی عرفان و فلسفه آشنایی نداشته باشد مطالعه کتاب سخت می شود و همین ترجمه کتاب را هم سخت می کند.

کتاب مصباح چطور؟

آن هم مثل سیرالصلاه بود یک موضوع عالی و بسیار سخت و دشوار درباره ولایت که انسان را به حقیقت می رساند. ترجمه ی این دو کتاب چند سال طول کشید (حدود شش سال). ترجمه ی چنین کتاب هایی دشوارست، پیدا کردن لغات معادل زمان بر است و حتی گاهی معادل لغوی آن یافت نمی شود؛ برای همین، برای خیلی بخشها که حق مطلب ادا شود در ترجمه مجبور شدم پاورقی های زیادی بزنم. من احساس مسئولیت سنگینی می کردم و خود را امین می دانستم.

به نظر شما کتابهای ابن عربی می تواند پاسخگوی نیازهای کنونی عرفان باشد؟

بله؛ به خصوص کتاب فصوص الحکم او بسیار مهم و اثرگذار است

استقبال اندیشمندان غربی به اندیشه های امام چگونه است؟

همانطور که گفتم بخاطر عدم فعالیت درست، متأسفانه خیلی ها امام را از این بعد نمی شناسند. بیشتر ایشان را در بعد سیاست و سیاستمداری می شناسند تا عرفان و فلسفه. نمی دانند در پشت این سیاست چه مسایل بزرگی است. امام یک گنج مخفی است که هنوز کشف نشده است

اسقف تازه مسلمان : زنان دامن کوتاه مسیحی، مسلمانم کردند!

اسماعیل (چارلز) اوکوانی، اسقف تازه مسلمان اهل کنیا، بدحجابی زنان مسیحی را عامل مسلمان شدن خود عنوان کرد.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

به نقل از نونگار، اوکوانی اکنون کلیسای خود را به مسجد تبدیل کرده است. بیست و سه نفر از اعضای کلیسا هم در پی او مسلمان شده اند.

:گزیده ای از گفت و گوی اسقف تازه مسلمان کنیایی با روزنامه نیروبین

نمی توانستم پوشش نامناسب زنان را در کلیسای خودم تحمل کنم

آموزه های مسیحیت پوشیدن لباس های محرک را در کلیسا جایز نمی داند؛ ولی متأسفانه بعضی زنان دامن کوتاه به پا می کنند یا لباس هایی می پوشند که برجستگی های بدن را نمایان می کند

زنانی که لباس نامناسب می پوشند، روحانیان مسیحی را وسوسه می کنند

در دوران اسقفی ام برای تبلیغ مسیحیت به مالیندی، مومباسا، نیروبی و تانزانیا می رفتم. در این نقاط، هم رفتار مسیحیان را بررسی می کردم و هم رفتار مسلمانان را. از مقایسه رفتار آنها به این نتیجه رسیدم که اسلام برتر است.

اتسو کو (فاطمه) هوشینواز ژاپن

من احساس کردم که شیعیان به قرآن نزدیک تر هستند



من به ایران مهاجرت کردم و خدا را شکر می کنم. این کشور ولایت فقیه را دارد و دلیل ماندگاری این کشور ولایت فقیه است و اگر کشور دیگری به اینجا حمله کند من از اینجا نمی روم. ژاپن هم برای من عزیز است، اما اینجا وطن معنوی من است



خانم اتسوکو (فاطمه) هوشینو

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

بخش اول مصاحبه خبرنگار مصاف با مستبصر ژاپنی، خانم اتسوکو (فاطمه) هوشینو

از چگونگی آشنایی تان با اسلام شروع کنیم؟

آشنایی من با دین اسلام به خاطر حادثه ۱۱ سپتامبر بود. وقتی آن صحنه را دیدم اولین لحظه خیلی شوکه شدم، بعد! به خودم آمدم و فکر کردم که آیا ممکن است یک حادثه ای بطور طبیعی این گونه دیده بشود؟ و به قول معروف رایحه توطئه شنیدم، چون درست شبیه به یک صحنه فیلم هالیوودی بود، و هم خیلی زحمت می کشیدند که در مورد دین اسلام سیاه نمایی کنند. من در مورد دین اسلام خوب نمی دانستم اما چون همیشه از شبکه های تلویزیونی صحبت از اسلام بود و از اسم های مسلمانان مثل، محمد، علی و... استفاده می کردند، من ناچار بودم به دین اسلام علاقه مند بشوم تا ببینم اسلام چه دارد که آنها مجبور هستند این قدر جنجال راه بیندازند، من نمی دانم اما باید خیلی مهم باشد، و بعد من شروع کردم به مطالعه

در زمان حادثه ۱۱ سپتامبر شما کجا زندگی می کردید؟

من در آن زمان در توکیو بودم. مطالعات من حدود شش ماه طول کشید. زمانی که مسلمان شدم در استان نیگادا بودم.

زمان آن حادثه شما چند سالتون بود؟

اجازه بدین که نگم

چند سال است که اسلام آوردید و شیعه شدید؟ •

من اول تفاوت بین شیعه و سنی را نمی فهمیدم و برایم مهم هم نبود چون فقط به قرآن اهمیت میدادم، ولی شش ماه بعد از مسلمان شدن من متوجه شدم که باید شیعه بشوم

دقیقا چگونه شیعه شدید؟ •

من مطالعه می کردم ولی کتاب های خوبی نداشتم و کتاب های عمومی اساتیدی که مسلمان نبودند را می خواندم. به سایت های اسلامی می رفتم و مقالات را مطالعه می کردم و در کنار این ها قرآن را. در قرآن من جواب سوال سالیانه خودم را پیدا کردم: و ما خلقنا الجن والانس الا ليعبدون

برای من زندگی خیلی پوچ و بی معنا بود، غذا می خورم، می خوابم، پول در میارم، لذت می برم، خرج می کنم و...؛ اما من نمی خواستم این طور ادامه بدهم، خیلی از ژاپنی ها واقعا بی هدف هستند، در ۱۰ سال گذشته در هر سال بیش تر از ۳۰۰۰۰ نفر خودکشی می کنند، و این آمار واقعا بالا است

بعد از آن، من خواندم که بیش از ۷۵۰ آیه در مورد علوم انسانی در قرآن است که به خیلی از آن ها به علوم امروزی هم پی نبرده اند، و این واقعا یک معجزه است. مثلا حقوق زنان، آن ها در سیاه نمایی هایشان از دین اسلام می گویند که: زنان مسلمان مثل انسان زندگی نمی کنند و زندگی هایشان شبیه به برده ها است. ولی من خودم مطالعه کردم و دیدم این گونه نیست و ارزشی که برای زنان غربی مشخص کرده اند شاید این گونه دیده شود اما در اصل آنها زنان را به کالا تبدیل کرده اند

قبل از اسلام دینتون چی بوده؟ •

بودایی بودم

یک بودای معتقد بودید؟ •

نه، من فکر می کنم که بودا ممکن است که آرامش بدهد اما هدایت نمی کند و کامل نیست، هدایت چیز دیگری است. من بودا را فرهنگ می بینم

خانواده شما با این مساله که شما به سراغ اسلام رفتید مشکلی نداشتند و موضعی نمی گرفتند؟ •

چرا، ما هر روز می جنگیدیم

روزی به حال خودم سوره یس را انتخاب کردم و گوش دادم، برق زد، با این که من اصلا عربی را نمی فهمیدم، این معجزه قرآن است. همان اولین قسمت، همین که سوره یس شروع شد آن برق زد

آهنگش برایتان جالب بود یا مورد دیگری؟ می توانید توضیح بدهید؟ •

نمی دانم، نه آهنگش نبود، انگار که حضرت رسول پیش من آمدند و گفتند: بیا سمت من و در راه من باش، واقعا نمی توانم با کلمه ها توضیح بدم. قبل از سوره یس من واقعا تصمیم داشتم مسلمان بشوم، چون جواب سوال سالیانه

ام را پیدا کرده بودم، اما جراتش را نداشتم، اما شما تصور کنید حضرت رسول پیش شما بیاید و به اسلام دعوتتان کند. من بعد از سوره یس مسلمان شدم

در آن زمان من در نیکادا بودم و در توکیو یک مرکز اسلامی بود که فاصله زیادی با نیکادا داشت، اما من می خواستم هرچه زود تر مسلمان بشوم، با آن مرکز تماس گرفتم و گفتم من نمی توانم به آنجا بیایم اما می خواهم که مسلمان بشوم، میشود تلفنی شهادت بگویم؟ آن ها گفتند بیا و من اصرار کردم که نمی توانم بیایم چون خیلی دور هستم و به این ترتیب من شهادت دادم و مسلمان شدم

این واقعا لطف خدا بود که من با آن مرکز رابطه مستقیم نداشتم چون امکان داشت که به آن سمت بروم آن مرکز چند کتاب کوچک و یک قرآن با ترجمه ژاپنی برای من فرستادند، من آن ها را می خواندم، تا این که کم کم متوجه شدم این ترجمه ها وهابی هستند و اشتباه دارند

چگونه متوجه شدین که ترجمه وهابیت است؟ •

من بعدا فهمیدم، الان می توانم بگویم که وهابی بودند. کم کم عربی را خودم یاد می گرفتم چون در نزدیکی ما کلاسی برای آموزش عربی نبود. من فهمیدم که مثلا در آیه ولایت: در مورد امیرالمومنین و کسانی که در رکوع صدقه می دهند، (راکعون) را (ساجدون) معنی می کنند. این مسئله کاملا مشخص است و هر کس ذره ای عربی بلد باشد می فهمد

یا در آیه تطهیر، کلماتی را اضافه می کنند و می گویند اهل البیت یعنی همسران پیامبر، در صورتی که اصلا در زبان عربی این گونه نمی شود

من همیشه به اینترنت می رفتم تا با مسلمانان صحبت کنم و سوالاتم را بپرسم، آن ها همیشه به من می گفتند این ترجمه بر اساس تفسیر معتبری است و به همین دلیل قبولش کنید

من پرسیدم چرا وقتی حضرت رسول فوت کرد، فقط امام علی (علیه السلام) پیش ایشان بودند و همه مراسم را گذاشتند و پی کار خود رفتند؟ و آنها در جواب گفتند: غیبت نکن این نه تنها قانع کننده نیست، بلکه خنده دار است و من به آنها گفتم: پس اگر من چیز بدی در مورد اسرائیل بگویم، !!! غیبت میشود

من آن زمان در چت روم با مسلمانان چه شیعه و چه سنی چت می کردم و خیلی جالب بود، اهل سنت، همه اهل سنت می گفتند که حرف شیعیان را گوش نکن، منحرف میشوی

آن ها می گویند، مثلا می گویند: شیعیان قرآن دیگری می خوانند، خب اگر من یک دقیقه بروم به یک سایت شیعی و قرآن آنجا را بخوانم مشخص میشود و من وقتی قرآن شیعه و سنی را باز کردم، یکی بود، تمام

می گویند که شیعیان، سنگ (مهر) را می پرستند، ولی من فهمیدم که روی آن سجده می کنند، نه این که آن را ... پرستش کنند، اگر این طور باشد، آن ها هم فرش را پرستش می کنند. آن هم دروغ این هم دروغ یا می گویند شیعیان سه بار در روز نماز می خوانند، این طور نیست، شیعیان هم پنج نماز دارند، فقط و فقط نمازشان سه مرتبه، صبح، ظهر و مغرب است

ولی شیعیان می گفتند که هر دو را مطالعه کنید و خودتان انتخاب کنید که کدام درست است. من از این اخلاق خوشم آمد چون این شیوه صحیحی است، اما گفتن (گوش نکن) یک نوع اجبار و اسارت است. من احساس کردم که شیعیان به قرآن نزدیک تر هستند. من فکر می کردم کسانی که با حقیقت هستند احتیاجی ندارند که دروغ بگویند و آنها که دروغ می گویند، مشخص است که چه کسانی هستند. آن ها احتیاج دارند و باید دروغ بگویند.

شما با چه زبانی با آنها صحبت می کردید؟

انگلیسی

آن زمان شما متاهل بودید؟

نه، من مجرد بودم

چه زمانی ازدواج کردید؟

من یک روز مثل اولین باری که سوره یس را خواندم و خیلی تحت تاثیر قرار گرفتم، دعا های شیعه را می خواندم، که به دعای یستشیر رسیدم و دوباره برق زد، من تا آن موقع، این قدر گریه نکرده بودم، به خودم گفتم که به این می گویند هدایت

دعا از طریق ائمه منتقل شده است درست؟ من تنها بودم و همه خانواده من دشمن بودند، وقتی دعا می خوندم، احساس می کردم که انگار ائمه یا حضرت رسول به من درس خصوصی می دهند. واقعا از روی دعا خواندن خیلی چیز ها را یاد میگیریم در مورد دین، و بعد با خودم فکر کردم که: کسانی که این ها را ندارند، چقدر بیچاره هستند با خودم تکرار می کردم: به این میگویند هدایت، به این می گوید هدایت، اگر این چیز ها را نداشته باشند، هدایت ندارند. و من تصمیم گرفتم شیعه بشوم، در اصل من با سوره یس مسلمان و با دعای یستشیر، شیعه شدم. من همین طور ادامه می دادم و مطالعه می کردم، یک روز در یک سایت اسلامی صحبت می کردم، مثل چت روم، با مسلمانان که یک پیام را دیدم که می گفت: آیا دختر شیعه ای اینجا هست؟

بدون فکر کردن جواب دادم: بله

چون من تازه شیعه شده بودم خیلی خوش حال بودم و افتخار می کردم که بگویم: من شیعه هستم

...

من همین طور ادامه می دادم و مطالعه می کردم، یک روز در یک سایت اسلامی صحبت می کردم، مثل چت روم، با مسلمانان که یک پیام را دیدم که می گفت: آیا دختر شیعه ای اینجا هست؟ بدون فکر کردن جواب دادم: بله

چون من تازه شیعه شده بودم خیلی خوش حال بودم و افتخار می کردم که بگویم من شیعه هستم.

در آن زمان همسران ایران بودند؟ •

بله، ایشان نمی دانستند که من ژاپنی هستم ولی بعدا گفتم که ژاپنی هستم و تازه مسلمان شده ام و تازه شیعه شدم و چون دوست مسلمانی ندارم به اینجا میایم و با مسلمانان صحبت می کنم. ما فقط تایپ می کردیم و یکدیگر را ندیده بودیم، من از اخلاق و گفتار ایشان خوشم آمد و ایشان هم همین طور. البته من قبل از این که آن شب با ایشان آشنا بشوم، نماز خوانده بودم و دعا کرده بودم وضعیت زندگی من خیلی سخت بود. من هر روز با خانواده ام می جنگیدم و هم در جامعه سختی های فراوانی ... داشتم، حتی راه رفتن هم برایم سخت بود؛ چون خیلی نگاهم می کردند. حتی غذا یا نماز، روزه و مثلا به من می گفتند: چرا غذا نمی خوری؟ من می گفتم: رژیم دارم، چون اگر می گفتم مسلمان شدم، خیلی رفتار آنها بد می شد معمولا من این طور جواب میدادم که کارم خیلی دشوار نشود.

خانواده نمی دانستند که شما مسلمان شده اید؟ •

چرا، آنها هم خیلی عصبانی می شدند، وقتی روزه داشتم و یا وقتی نماز می خواندم، فکر می کردند من تحت شست و شوی مغزی قرار گرفتم و وقتی نماز می خواندم مادرم پیش من می آمدند و نمک دور من می ریختند، فکر می کردند که من جن زده شده ام. اینجا از اسپند استفاده می کنید اما آنجا از نمک استفاده می کنند. من دعا کردم و با خدا صحبت می کردم که: «وضعیت من خیلی سخت است، من همان طور که می فرمایید تحمل می کنم اما دیگر دارد طاقت فرسا میشود. تو من را هدایت کردی پس کمکم کن. بعد آن شب شوهرم را در آن سایت دیدم»

من همان طور که به خداوند اعتقاد داشتم، به دعای خودم هم اعتقاد داشتم ولی تا زمانی که اینجا بیایم و ازدواج کنم هفت سال طول کشید، هفت سال بدون دیدن یکدیگر انتظار کشیدیم

بعد از هفت سال شما به ایران آمدید؟ •

بله، اول برای مسافرت آمدم و یک ماه و نیم ایران بودم و بعد تصمیم قطعی گرفتم و برگشتم به ژاپن و به پدر و مادرم گفتم که من با یک آقای ایرانی ازدواج می کنم

نظرشان چه بود؟ ناراحت شدند یا اجازه دادند؟ •

آن ها هم می دانستند که من هفت سال تحمل می کردم و انتظار می کشیدم و آن ها هم رهایم کردند، می دانستند که من تصمیم خودم را عوض نمی کنم.

الان در ژاپن زندگی می کنید؟ •

نه، من در تهران زندگی می کنم.



چند سال است که به تهران آمده اید؟ •

من چهار سال پیش به تهران آمدم. قبل از آشنا شدن با همسرم من آرزو داشتم که به یک سرزمین اسلامی مهاجرت کنم؛ چون در قرآن هم آمده، هر کس مهاجرت کند به خاطر خدا و پیامبر، میبند که گشایش و گسترده‌گی در کارش خواهد شد و این که بعد از آن بجنگد و جهاد کند می بیند که خدا چقدر بخشنده است، و من آرزو داشتم که مهاجرت کنم.

هشت سال انتظار کشیدم و واقعا سخت بود و دیوانه کننده. ولی بالاخره تا به چیز خوبی دست پیدا کنیم باید بهایش را بپردازیم و من فکر می کردم که دارم بهایش را می پردازم، و تحمل می کردم من به ایران مهاجرت کردم و خدا را شکر می کنم. این کشور ولایت فقیه را دارد و دلیل ماندگاری این کشور ولایت فقیه است و اگر کشور دیگری به اینجا حمله کند من از اینجا نمی روم. ژاپن هم برای من عزیز است، اما اینجا وطن معنوی من است.

الان با خانواده تان ارتباط داری؟ •

بله، به صورت تلفنی؛ ولی هنوز در این چهار سال به آنجا نرفته ام.

سخت نبوده در این چهار سال؟ •

چرا، بالاخره هر جا که باشیم سختی هایی داریم. آنجا که بودم سختی هایی داشتم و اینجا هم سختی هایی هست؛ ولی خوبی های اینجا از آنجا، معنی بیشتری دارد

!بعضی ها از من می پرسند که چرا از ژاپن به ایران آمدی؟ دیوانه شده ای؟ زندگی آنجا خیلی خوب تر است من به آنها می گویم که زندگی آنجا از نظر مادی خیلی خوب است، اما من خوبی های معنوی اینجا را انتخاب کردم، اینجا از نظر معنوی خوب است

شما به عنوان کسی که به دور از اسلام بزرگ شده اید، فکر می کنید چه چیز باعث میشود به سمت اسلام نیایند؟ •
آن ها از حق و حقیقت می ترسند، نه فقط ژاپنی ها، بلکه در کل این که اعتقادات را از اول بنا کنی سخت است و جراتش را ندارند

درباره مقوله ولایت فقیه چه چیز برایتان جذابیت داشته که الان هر جا میروید در این زمینه صحبت می کنید؟ •
بعد از آمدن به ایران، من هر روز تلویزیون را نگاه می کردم و از همسرم سوالاتم را می پرسیدم. البته آن موقع صحبت آقا را نمی فهمیدم، چون فارسی بلد نبودم، ولی وقتی ایشان را در تلویزیون می دیدم، فکر می کردم که ایشان در دنیای جاری عاقل ترین آدم و هم تنها ترین آدم است. این برداشت من از ایشان بود و همین احساس من را خیلی جلب کرد و بعد کم کم در مورد ولایت فقیه می شنیدم و می خواندم. بیت رهبری هم می رفتم و پشت ایشان نماز می خواندم

به طور خیلی خلاصه، خیلی ها می گویند و درست است که اعتقاد به خدا، اعتقاد به حضرت رسول است و اعتقاد به حضرت رسول، اعتقاد به ائمه است و اعتقاد به ائمه، اعتقاد به غیبت امام زمان؛ همین طور برای من، اعتقاد به امام زمان، اعتقاد به ولی فقیه است

خیلی ساده است، من همین طور ساده برداشت کردم و بر عکس هم می توان گفت: کسی که اعتقاد به ولایت فقیه نداشته باشد اعتقادش به خدا هم در شک است

نظرتان در مورد حجّیه چیست؟ •

در قرآن نوشته شده است، مسحیت، یهودیت و... در اثر حسادت گمراه شدند، همین امر را من در داستان حجّیه دیدم. حسادت برای انسان بدترین چیز است و همه چیز را خراب می کند و همه را گمراه می کند. اول حسادت و بعد راحت طلبی را پشت این قضیه دیدم؛ حجّیه راحت تر است، احتیاج ندارند بجنگند، زحمت بکشند و... فقط می گویند یا اماما، یا صاحب الزمان و دعای فرج می خوانند

خدا می فرمایند، «خدا تشخیص می دهد که چه کسانی جهاد کردند»؛ منظور این است که باید جهاد کنی و جهاد گرها و خانه نشینان از نظر خداوند یکی نیستند

به عنوان حرف پایانی چیزی ندارید؟ •

و مکروا مکر الله والله و خیر الماکرین. با حادثه یازده سبتمبر مسلمان شدم و با غلت های وهابیون در قرآن شیعه شدم.

..

اشلی بانوی رهیافته آمریکایی

فقط قرآن بخوانید، همه چیز آنجاست... / آرامش خانواده همسر و خواهر شوهرم مشوق
مسلمان شدنم بود



.یک روز تصمیم گرفتم که شروع به خواندن فقط قرآن کنم تا بعد از آن بفهمم که این دین درباره چه چیزی است

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

گروه ترجمه سایت رهیافتگان - مترجم علیرضا زیبایی

مصاحبه بنت الهدی مفخمی

تیم رهیافته (وابسته به انجمن اسلامی شهید ادواردو آنیلی) شما را دعوت به سفر ویژه ای به درون زندگی خواهرمان،
اشلی میکند

رهیافتگان : لطفا خودتان را معرفی کنید

اسم من اشلی است و در حال حاضر در حومه شهر (یا روستا) مینه سوتای آمریکا با خانواده ام ساکن هستم. من در
(۹ مرداد ۱۳۶۰) به دنیا آمدم July, 31, 1981 تاریخ

رهیافتگان : قبل از تشرفتان به اسلام، چه دینی داشتید؟ و چگونه با اسلام آشنا شدید؟

راستش من قبل از تشرفم به این دین، به دین یا مذهب خاصی عمل نمیکردم، در عین حال والدینم تلاششان این بود
که من را با دین لوتران (مسیحی) بزرگ کنند. به صورت اتفاقی با یک خانواده مسلمان ازدواج کردم. قبل از این،
درباره ی نظریات اسلامی، ارزش ها و زیبایی اسلام آگاه نبودم. وقتی با همسرم ازدواج کردم، او در واقع به
دستورات دین خود عمل نمیکرد و هرگاه از او سوالی میپرسیدم او به من میگفت: «فقط قرآن را بخوان، همه چیز

آنجاست». من این دیدگاه را داشتم که تمام مسلمانان، تروریست هستند و این همان چیزی بود که هرگز آن را نمیپسندیدم.



انشاء بانوی تازه مسلمان آمریکایی

فکر می کنم زیباترین آیه قرآن آیه 16 سوره ق است:

"و ما انسان را آفریدیم و می دانیم نفس او چه وسوسه ای به او می کند، و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم"

این آیه را قبل از تشرفم به اسلام خواندم و دانستن این موضوع که پروردگار همیشه به من نزدیک است و همه چیز را می داند، مرا برای رفتن به سوی اسلام، بسیار تشویق کرد.

 **Rahyafte.com**
Rahyafteyerom
Rahyafte_com
Edoardo_Agnelli

رهیافتگان: چه چیزی شما را به سمت مسلمان شدن هدایت کرد؟

به طور دقیق خانواده ی شوهرم را زیر نظر داشتم، همچنین خواهر شوهر کوچکم و این که چطور او اینقدر آرام و مهربان است. تعجب میکردم که چگونه او میتواند در عینی که مسلمان است، این گونه باشد؟ تا آن زمان ۳ سال از زمان ازدواج من میگذشت و من در موریس (جزیره ای در اقیانوس هند، واقع در آفریقای شرقی) ۳ سال و نیم زندگی میکردم، جایی که اذان را ۵ بار در روز میشنیدم، در کنار تعداد زیادی از مسلمانان بودم و هرگز حتی یک تجربه بد، در کنار آن ها نداشتم. یک روز تصمیم گرفتم که شروع به خواندن فقط قرآن کنم تا بعد از آن بفهمم که این دین درباره چه چیزی است.

رهیافتگان : واکنش بستگانتان هنگامی که مسلمان شدید چه بود؟ آیا هیچگونه مشکلی با کسانی که شما را میشناختند، نداشتید؟

بلافاصله به خانواده ام نگفتم، فقط به آن ها گفتم که من یکتا پرست شدم. در نهایت حدودا بعد از یک سال یا بیشتر به آن ها گفتم که مسلمان شده ام. زمانی زیادی برد تا آن ها، تا این موضوع را هضم کنند و همچنان مشکلاتی در این زمینه با آنها دارم، چرا که آن ها درک نمیکنند.

رهیافتگان : گسترش اسلام در کشورتان را چگونه میبینید؟

احساس میکنم اسلام در آمریکا، بد تعبیر شده است. با این حال، من گرایش جوانان را به مسلمان شدن میبینم چرا که این موضوع به خوبی احساس میشود. همه چیز به وضوح نمایان شده است و این بین شما و خداوند (سبحان). کاملاً خصوصی است.

رهیافتگان : در نظر شما زیباترین آیه قرآن کدام است؟ و چرا؟

من فکر میکنم سوره ق آیه ۱۶ زیباترین است آنجایی که خدا میفرماید: «و ما انسان را آفریدیم و میدانیم نفس او چه وسوسه ای به او میکند و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم» من این را قبل از تشریف خواندم، و این آیه خیلی من را برای سوق به سوی اسلام بسیار تشویق کرد. دانستن این موضوع که پروردگار همیشه به من نزدیک است و همه چیز را میداند.



رهیافتگان : نظر تان درباره حجاب چیست؟ آیا حجاب داشتن هیچگونه تاثیری روی زندگی

خصوصیتان داشته است؟ آیا فکر میکنید حجاب فقط مخصوص بانوان است؟

یک سال قبل از تشریف حجاب را برگزیدم. پیش از این چند سالی در خارج از کشور زندگی کرده ام و هم اکنون یک مادر هستم. من دیگر علاقه ای به نمایش بدن خود نداشتم، پس تصمیم گرفتم آن را بپوشانم. الحمدلله حدود ۷ سال است که حجاب دارم و این فقط پوشیدن روسری یا تونیک های بلند نیست، حجاب خیلی بیشتر از این ها است و فقط مخصوص خانم ها نمیشد. من و همسرم، مودبانه همدیگر را به داشتن پوشش و رفتار رسمی تشویق میکنیم. خانواده سابق من بسیار مخالف این موضوع بود و بعضی اوقات همچنان مخالف هستند، من فقط این را یک امتحان الهی میدانم.

رهیافتگان : بنیان خانواده را از نظر مسیحیت و اسلام چگونه تحلیل میکنید؟

من اینگونه درک میکنم که در مسیحیت، مرد رئیس اهل خانه است و زن مطیع او است. به طور کلی، ما باید به همسرمان احترام بگذاریم، ولی به عنوان زن، در اسلام حقوق مشخصی به من داده شده است. من این حق را دارم که مراقب همسرم باشم و همچنین این حق را دارم که کار کنم و سرمایه ای برای به دست بیاورم.

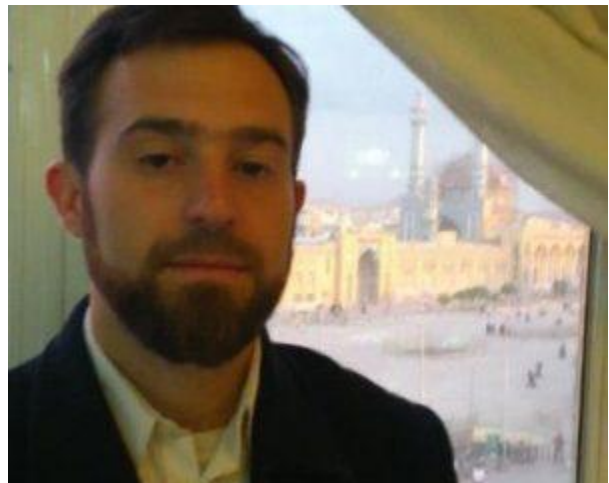
رهیافتگان : احساسات هنگامی که برای اولین بار نماز خوانید، چگونه بود؟ آیا برای شما سخت نبود که ۵ بار در روز نماز بخوانید؟

دستپاچه بودم، نمیدانستم آیا به درستی نماز میخوانم یا واژه ها را درست ادا میکنم یا نه. وقتی در خارج زندگی میکنید، آسان است چرا که شما ۵ بار در طول روز اذان را میشنوید. اینجا در آمریکا سخت تر است چون شما اذان را در مکان های عمومی نمیشنوید، یک نرم افزار در گوشی است که اذان میگوید یا یک پرینت از زمانهای اذان روی میزتان است. بعضی اوقات من با نماز خواندن به مشکل میخورم، ذهنم سرگردان است، این چیزی که هنوز دارم روی آن کار میکنم.

رهیافتگان : اگر قرار باشد چند کلمه درباره زیبایی اسلام، صلح و آرامشی که در این دین یافته اید بگویید، چه خواهید گفت؟

خواهم گفت، من همیشه آرام و ملایم نیستم! این را یافتم که هرگاه زمان بیشتری به نماز و خواندن قرآن اختصاص میدهم، لطیف تر میشوم، بنابراین نبود آرامش من، یک تذکری است برای خودم.

آگوستین زوالیوس نقاش تاره مسلمان آرژانتینی



هنرمندان زبان شان در همه دنیا یکی است فرقی نمی کند چه در ایران باشند و چه در آرژانتین یا در کشورهای دیگر، ... آن ها با زبان دل و تحریک احساس ارتباط برقرار می کنند. شاعران، نقاشان، موسیقیدانان، فیلم سازان و

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) آرژانتین کشور بزرگی در آمریکای جنوبی است که

بیشتر شهرتش در ایران در رابطه با شخصیت هایی همچون مارادونا جادوگر محبوب فوتبال جهان و چه گوآرا پزشک آزادی خواه آرژانتینی است که دوشادوش فیدل کاسترو برای آزادی کوبا و کشورهای دیگر جنگید؛ شاید تمام اطلاعاتی که اغلب ایرانیان در مورد این کشور آمریکای لاتین دارند به همین دو جمله که گفتیم خلاصه شود اما همین روحیه آزادی خواهی مردم آرژانتین کافی است تا با کمی تلاش مبلغان شیعه نام های بزرگی را از این کشور در آینده نه چندان دور بشنویم. تازه مسلمانانی که از آن سوی اقیانوس ها برای دریافت معارف اهل بیت به تنها کشور رسمی شیعیان جهان می آیند تابه سفیران پرچم سبز مهدوی در آن سوی آب ها مبدل شوند آگوستین زوالیوس که حالا اسم خلیل را بر خود نهاده است در شهر بوئنوس آیرس و در خانواده ای مسیحی متولد شد پدرش وکیل دادگستری است. او در رشته نقاش و مجسمه سازی تحصیل کرده پنج سال پیش با اسلام آشنا شد و به تشیع گروید. خلیل زوالیوس هم اکنون در رشته علوم دینی و معارف اسلامی خود را مهیا می کند تا به عنوان یک طلبه هنرمند در کشورش فعالیت داشته باشد فرصتی پیش آمد تا با او گفت و گویی انجام دهیم و نقطه نظراتش را درباره نقش هنر در امر تبلیغ دین اسلام بدانیم.

شما از یک خانواده معتقد به مسیحیت هستید چه شده به تشیع روی آوردید؟

علت اصلی آن به مطالعه و تحقیق برمی گردد من با این که مسیحی بودم ولی هیچ وقت از دین خودم رضایت نداشتم چون شرایط کاتولیک ها با توجه به وضعیت واتیکان مناسب نبود و مشکلات زیادی داشتند به دنبال فرهنگ و دین دیگری بودم همین خاطر درباره دین ها شروع به تحقیق نمودم تا اطلاعاتم را زیاد کنم تقریباً شاخه های دین مسیحیت را می شناختم اما پذیرش آن ها برای من مشکل بود چون به هر حال به مسیحیت برمی گشت؛ تا این که سراغ بودیسم رفتم کتاب های زیادی درباره این دین خواندم و به تبعیت از بودایی ها پنج سال گوشت نخوردم و گیاه خوار بودم آن ها ذکر زیادی دارند چیزی شبیه صوفی ها به همین خاطر مجذوبش شدم بعد از آن کتاب هایی در مورد عرفان و تصوف خواندم و به صوفیان پیوستم ولی کم کم دیدم آن ها دین کاملی ندارند چون محلی برای ثروتمندان بودند از مردم پول می گرفتند و به دنبال منافع و موقعیت خودشان بودند در جلسات شان فقط ذکر داشتند اما نه نماز می خواندند و نه قرآن تلاوت می کردند به همین خاطر اصلاً ارضاء نمی شدم. بعد از آن یکی از دوستانم که چهار سال قبل از من شیعه شده بود را دیدم هربار با هم ملاقات داشتیم با هم درباره همه چیزی از جمله اسلام مباحثه می کردیم کم کم این دیدارها بیشتر شد و ارتباطم با او شدت گرفت یک بار گفت بیا برویم مسجد ما شیخ آن قبلاً مسیحی بوده و حالا شیعه شده است اسمش علی عبدالرحمان پل بود. آن جا با شیخ عبدالرحمان صحبت کردیم و سوالاتم را از او پرسیدم او جواب های من را یک به یک با حوصله می داد به لطف خدا پس از شش ماه شهادتین گرفتم و شیعه شدم. بعد از آن با یک ایرانی آشنا شدم هر هفته جلسه ای برای آموزش قرآن داشت که شرکت می کردم و همان سال مرا به ایران دعوت کرد و به ایران آمدم تا با دستی پر به آرژانتین برگردم.

عکس العمل خانواده بعد از این که شیعه شدید چگونه بود؟

خانواده‌ام از مسمانی من خیلی ترسیده بودند و احساس نگرانی می کردند چون با توجه به تبلیغات شدیدی که از سوی رسانه‌های آمریکایی و صهیونیستی علیه اسلام و کشور ایران می شود آن‌ها می ترسیدند وقتی خواستم به ایران برای تحصیل بیایم می گفتند کجا می خواهی بروی ایران خطر دارد برای شان خیلی توضیح دادم تا متقاعد شدند. کم کم از روی رفتارم به عنوان یک مسلمان فهمیدند که مسلمانی بد نیست و نگرانی‌های شان رفع شد؛ چنانچه شش ماه پیش که به آرژانتین رفتم دیدم خانواده نه تنها نگران من نیستند بلکه از مسلمان شدن من هم افتخار می کنند از این مساله خوشحال شدم.

با توجه به تبلیغات منفی موج ایران‌هراسی رسانه‌های صهیونیستی در آرژانتین نظر مردم درباره ایران چیست؟

اغلب مردم آرژانتین ایران را با عراق اشتباه می گیرند و ایرانی‌ها عرب می دانند و کشور ایران را به کشور مردمان وسط شرق می شناسند؛ البته همان طور که گفتید این جا خیلی علیه کشور ایران و دین اسلام تبلیغات منفی می شود اما مردم کشور من موضع گیری شان حکومتی نیست و با مردم ایران هم مشکلی ندارند اگر هم چیزی هست همه به دلیل عدم شناخت و اطلاعات است مردم آرژانتین احمدی نژاد را مردی شجاع می دانند که جلوی اسرائیل و آمریکا ایستاده است خیلی ها هم از طریق شبکه‌ها سخنرانی رهبر ایران را می شنوند و دوست دارند هر چند نمی شناسند ولی برای شان جالب است. به نظر من مردم آرژانتین مثل ایرانی‌ها خانواده دوست و با فرهنگ غنی هستند و بسیار خانواده دوست و پایبند به خانواده هستند مانند ایرانی‌ها. مردم ما هم با انگلیس مخالفند و حرف‌های آمریکا را قبول ندارند.

شما هنرمند نقاش هستید فکر می کنید حالا که به اسلام مشرف شده‌اید چقدر می توانید از راه هنر در نشر اسلام موثر باشید؟

خیلی زیاد. زیرا هنر با احساسات و درون آدم‌ها ارتباط دارد مردم غیر ایرانی از اسلام چیزی نمی دانند اول باید معنویت و حق را به شکلی ملموس به آن‌ها نشان داد تا بستر سازی شود و بهترین راه هنر است این که تنها از راه سخنرانی و حرف زدن وارد شویم شاید اثر داشته باشد ولی زیاد جواب نمی دهد چون نتوانسته با روح و روان فرد عجین نشده و سطحی است و از طریق هنر بهتر موفق هستیم برای مثال فیلم ابزار موثری است که می تواند تاثیر زیادی داشته باشد در حقیقت القای مفاهیم دینی به مردم بهتر از طریق احساسات هنری بیشتر جواب می دهد و دوام زیادتری دارد چون نتوانسته‌ایم به قلب شان نفوذ کنیم. در مورد فرهنگ عاشورا هم، استفاده از روش‌های هنری اثر بیشتری دارد زیرا هنر زبان جهانی است ولی وقتی تنها به سخنرانی اکتفا شود که یک روش سنتی است برای مردمی که هیچ اطلاعی از دین و فرهنگ عاشورا ندارند، قبولش سخت است شاید این روش‌های

سستی برای مردم ایران که سال‌ها با این مفاهیم آشنایی دارند مفید بوده ولی برای مردم غیرایرانی سخنرانی‌ها تنها کافی نیست و تاثیر سطحی و مقطعی دارد.

با توجه به بیداری اسلامی منطقه و تحولات کشورهای مختلف به نظر تان فضا برای گرایش به اسلام چگونه است؟ طبیعتاً ظرفیت بالایی برای گرایش به اسلام ایجاد شده است که جوانان را بیشتر به خود متمایل کرده چه در کشورهای اسلامی و چه در کشورهای آمریکایی و اروپایی، همیشه جوانان پیشتاز تحولات بوده‌اند که باید از این فرصت به خوبی استفاده نمود زیرا اکثر مردم به دنبال آرامش روحی و روانی هستند که آن هم در اسلام وجود دارد ولی خیلی‌ها نمی‌دانند و متوجه آن نیستند به نظر نقش ایران در این فضا اهمیت زیادی دارد.

خوب شما که مردم کشور تان را می‌شناسید چه راه کاری پیشنهاد می‌کنید؟

اول باید با فرهنگ مردم آمریکای لاتین بیشتر آشنا شویم. مشکل اصلی تبلیغ زبان است خیلی از ترجمه‌های دینی برای مردم ما قابل فهم نیست و ارتباطات را سخت می‌کند که باید در این زمینه هم بیشتر کار کرد و از همه مهم‌تر باید با زبان هنر برای تبلیغ و نشر دین وارد شویم تا تاثیر گذاری بهتری داشته باشد. من احساس می‌کنم در هر کشوری اگر با فرهنگ خودش کار شود به طور حتم نتایج کار تبلیغاتی موثرتر خواهد بود.

نقش هنرمندان در این میان چیست؟

هنرمندان زبان‌شان در همه دنیا یکی است فرقی نمی‌کند چه در ایران باشند و چه در آرژانتین یا در کشورهای دیگر، آن‌ها با زبان دل و تحریک احساس ارتباط برقرار می‌کنند. شاعران، نقاشان، موسیقیدانان، فیلم‌سازان و ... می‌توانند نقش بسزایی در نشر تعالیم دین و فرهنگ اسلامی داشته باشند. خود من تصمیم دارم تا در رشته نقاشی بتوانم مفاهیم فرهنگ اسلامی مانند فرهنگ عاشورا یا سایر داستان زندگی و شهادت سایر امامان معصوم را برای مردم کشور خودم و جوانان آمریکای جنوبی تبیین کنم زیرا مطمئنم تاثیری که هنر دارد به نسبت سخنرانی صرف خیلی بیشتر است.

شبکه‌های تلویزیونی ایران مثل پرس.تی. وی یا اسپان.تی.وی چقدر در میان مردم آرژانتین جایگاه دارد و آیا فیلم‌های ایرانی را دنبال می‌کنند؟

شبکه‌های تلویزیونی ایران خوب هستند و از طریق آن‌ها برنامه‌ها و اطلاعات زیادی درباره ایران بدست آورده‌ایم؛ البته کیفیت عکس‌ها و تصاویر این شبکه‌ها در مقایسه با شبکه‌های آمریکایی زیاد خوب نیستند. آرژانتینی‌ها خیلی فیلم دوست دارند و می‌بینند حتی یک سایت داریم که فقط از آن فیلم دانلود می‌کنند و حدود دو میلیون نفر از این سایت مکرراً بازدید دارند به همین خاطر راه اندازی شبکه اسپان.تی. وی که فیلم و سریال دارد با استقبال خوبی مواجه شده است ولی فیلم‌هایی که در داخل ایران می‌بینیم با فیلم‌هایی که در خارج پخش می‌شوند خیلی فرق دارند به نظر بهتر است این فیلم‌ها فرهنگ ایرانی اسلامی را بیشتر نشان دهند از طرفی احترام و توجه به فرهنگ کشور مقابل

هم به شکلی در فیلم هایی که در خارج از ایران پخش می شود بهتر است، زیرا درک مسایل فرهنگی و دینی به وسیله فیلم قابل هضم تر است در این صورت ارتباطات کشورها نزدیک تر و بهتر می شود.



زوالیوس در تکیه شدای تهران

در این مدت ایران را چگونه دیدید؟

ایرانی ها خیلی مردمانی قابل احترام هستند مشکلات و بحران اقتصادی درهمه جای دنیا وجود دارد ما در آرژانتین دوسال است که با بحران اقتصادی سختی مواجه هستیم قیمت ها در آرژانتین پنج برابر ایران است اصلا کشورهای دنیا با این معضل روبرو هستند و این مختص ایران نیست بلکه مساله ای جهانی است. انشالله که جوانان ایرانی قدر نعمت حکومت اسلامی خود را بیشتر بدانند و بفهمند که امروز دنیا در دست جوانان است بنابراین باید تلاش کنند کشور اسلامی ایران را به تعالی بیشتر برسانند.

وقتی سوره فاتحه دختر یهودی را مسلمان کرد



چیزی که اتفاق افتاد این بود که اسلام به من مهربانی و صبوری در مقابله با مشکلات را هدیه داد. و این که زندگی بی معنا نیست هرچه بیشتر مطالعه می کردم بیشتر به عمق اسلام پی می بردم

/ معصومه طاهری - رهیافتگان

من از یک خانواده یهودی اهل نیویورک هستم. مادر من یهودی و الکلی بود دینی نداشت. او هرگز به راحتی با کسی در این باره حرفی نمی زد وقتی پدرم از دنیا رفت او دوباره ازدواج کرد با مردی که مسیحی کاتولیک بود و مادرم هم به دنبال او کاتولیک شد و به این ترتیب مذهب وارد زندگی مادرم گردید

از سن ۵ سالگی که به من گفته شده بود که عیسی هم پیامبر و هم خدا است؟ ولی من هرگز به راحتی این مسئله را قبول نمی کردم تا این که ما به فیلیپین نقل مکان کردیم زیرا ناپدری ام اهل آنجا بود. واقعا زندگی غیر قابل تحمل بود. ناپدری ام من و دو برادرم را اذیت می کرد و زندگی سختی را داشتیم. به صورتی که در حال حاضر یکی از برادرانم. مشروبات الکلی مصرف می کند و اعتماد به نفس کمی دارد

وقتی که بزرگ شدم ما به ایالات متحده بازگشتیم، من خانه را ترک کردم تا بتوانم با کار کردن از خودم مراقبت کنم. با این که شرایط کاری بسیار سخت بود اما هیچ وقت خدا را فراموش نمی کردم. احساس می کنم که خدا به من کمک و توانایی داد تا بتوانم شرایط سخت زندگی را پشت سر بگذارم

من سعی می کردم تا به اصل خودم برگردم، اما دین یهودیت هیچ حسی را در من ایجاد نمی کرد. تا این که با تعدادی از مسلمانان آشنا شدم و با آنها ملاقات داشتم که بر روی من تاثیر زیادی گذاشتند. لباس پوشیدن آنها و رفتارشان با

ما تفاوت داشت. با گذشت زمان، به اسلام علاقه مند شدم، بنابراین سعی کردم اطلاعات بیشتری درباره دین اسلام کسب کنم و شروع کردم به خواندن تاریخ اسلام و زندگی حضرت محمد (صلوات الله علیه وآله)

چیزی که اتفاق افتاد این بود که اسلام به من مهربانی و صبوری در مقابله با مشکلات را هدیه داد. و این که زندگی بی معنا نیست هر چه بیشتر مطالعه می کردم بیشتر به عمق اسلام پی می بردم. پس از خواندن فصل اول قرآن؛ یعنی سوره فاتحه، فهمیدم که خدا با من است و مسلمان شدم. تاکنون هم هیچ وقت از مسلمان شدنم ابراز تاسف و تردید نداشته ام.

من همیشه می دانستم که فقط یک خدا وجود دارد و چیزهایی که همیشه برای من آسان نبوده با کمک خدا آسان شده است. مدت کوتاهی پس از من مسلمان شدنم مادرم بر اثر سرطان درگذشت. اما خللی در ایمانم ایجاد نشد. با اینکه تمام دردها و غم هایم تنها بودم اما احساس می کردم خدا تنها کسی بود که راه حقیقی را به من نشان داد و این حقیقت آخرین فرصت برای تمام ما انسانهاست

من آرزو می کنم همه مردم حقیقت را درک کنند و به مسیر حقیقت پیوندند، زیرا اسلام دین حق و صلح و زیبایی است

مرحوم محمد صادق فخر الاسلام

کشیشی که آیت الله شد



مرحوم محمد صادق فخر الاسلام ابتداء یکی از کشیشهای بزرگ و معروف مسیحی بود، اما پس از مدتی پی به حقانیت اسلام برد و چون مردی آزاده بود، مسلمان گردید و چند کتاب نیز در رد مسیحیت و یهود نوشت

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) مرحوم محمد صادق فخر الاسلام ابتداء یکی از کشیشهای بزرگ و معروف مسیحی بود، اما پس از مدتی پی به حقانیت اسلام برد و چون مردی آزاده بود، مسلمان گردید و چند کتاب نیز در رد مسیحیت و یهود نوشت (هم عصر ناصرالدین شاه قاجار). وی در یک خانواده مسیحی ساکن کلیسای کندی شهر ارومیه دیده به جهان گشود. در سلک روحانیت کلیسای نسطوریه (آسوریه) در آمد و در خدمت رآبی یوحنا کبیر، یوحنا جان و رآبی عار، به کسب دانش پرداخت و مدرسه عالی آسوریه را به پایان رساند و مردی دانشمند و قسیس عالی مقام گردید، سپس به واتیکان سفر کرد تا اطلاعات مذهبی خود را کاملتر گرداند. در آنجا به خدمت قسیسها و مطرانهای والامقامی، مانند رآبی تالو کورکز رسید و چون در واتیکان درس خواند، عقائد کاتولیکی در او اثر گذاشت

وی سرگذشت مسلمان شدنش را اینطور شرح داده است: از ابتدای جوانی، شوق تحصیل علوم دینی را داشتم، بنابراین سرگرم علوم دینی شدم و کم کم مدارج علمی را طی کردم، تا اینکه کوچ کرده و خود را به کلاس درس پاپ اعظم رسانیدم. در مجلس درس او چهار صد نفر شرکت داشتند و من در میانشان از هوش و استعداد بیشتری برخوردار بودم، به همین دلیل مورد علاقه پاپ شدم، به طوری که تنها کسی بودم که اجازه ورود به حرم پاپ را داشتم. روزی به مجلس درس پاپ رفتم، او نیامده بود، گفتند امروز پاپ مریض است و نمی آید، شاگردان خودشان بحث می کردند. صحبت راجع به کلمه فار قلیط بود که این لفظ در انجیل آمده است هر کس آن را طوری معنی می کرد و چیزی می گفت. من به دیدن پاپ رفتم، او در بستر افتاده بود، گفتم: به مجلس درس رفتم، شما نیامده بودید، از این رو به دیدنتان آمدم. پاپ پرسید: در نبودن من هم، مباحثه برقرار بود؟ گفتم: آری، در مورد کلمه فار قلیط بحث می کردیم عده ای می گفتند به معنی تسلیت دهنده است، حضرت عیسی (علیه السلام) فرموده است: من می روم و پس از من فار قلیط می آید.

پاپ گفت: تقصیر نکرده ای لیکن حق واقع، خلاف همه این اقوال است؛ زیرا که معنا و تفسیر این اسم شریف را در این زمان به نحو حقیقت نمی دانند مگر راسخان در علم، از آنها نیز اندک. پس حقیر خود را به قدمهای شیخ مدرّس انداخته و گفتم: ای پدر روحانی، تو از همه کس بهتر می دانی که این حقیر از اوایل عمر تاکنون در تحصیل علم کمال انقطاع (امید) و سعی را دارم و دارای کمال تعصب و تدبیر در نصرانیت هستم به جز در اوقات صلو و وعظ، تعطیلی از تحصیل و مطالعه ندارم، پس چه می شود اگر شما احسانی نمایید و معنای این اسم شریف را بیان فرمایید؟ او گفت: صلاح نیست، زیرا اظهار معنی آن برای تو و من ضرر دارد. من اصرار کردم و او را سوگند دادم، پاسخ داد: من این کلمه را به تو می گویم، به شرطی که تا وقتی من زنده ام آن را فاش نکنی. من پذیرفتم. او گفت: این کلید را بردار و آن جعبه را باز کن، در آن، جعبه ای قرار دارد، آن را هم باز کن، در آن کتابی به زبان شریانی وجود دارد که هزاران سال قبل نوشته شده است

وقتی کتاب را برداشتم، گفت: فلان صفحه را بیاور، آن صفحه را پیدا کردم، دیدم راجع به کلمه فار قلیط بحث کرده است و گوشه ای نوشته؛ فار قلیط همان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. پرسیدم این محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کیست؟

پاپ پاسخ داد: همان کسی که مسلمانان او را پیامبر می دانند. گفتم: پس مسلمانان بر حق هستند؟ گفت: آری، پرسیدم: پس چرا شما حق را ظاهر نمی کنید؟ پاپ گفت: افسوس که من در آخر عمرم به این راز پی بردم، اما اگر آن را اظهار کنم، حکومت مرا می کشد، به هر کجا روم، حتی در میان مسلمانان حکومت مرا پیدا می کند، و به قتل می رساند، صلاح من سکوت است، ولی تو جوان هستی، می توانی فرار کنی و بروی دستش را بوسیدم و همان روز از محضرش رخصت گرفته به ارومیه بازگشتم و در محضر مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد، دین حنیف اسلام را با جان و دل پذیرفته و به مذهب تشیع شرفیاب گردیدم و به نام شیخ محمد صادق مفتخر شدم

بعد از شفا از مرض ختان (ختنه کردن) مشغول قرآن خواندن و تحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد به قصد تکمیل علوم و زیارت، عازم عتبات عالیات گردیدم. مدتی عمر خود را در تحصیل و زیارت گذرانیدم و خدا را به عبادت حق، در آن امکنه شریف عبادت نمودم. در نجف اشرف خدمت سید کاظم یزدی و آخوند خراسانی به مرحله اجتهاد رسیدم

بعد از تکمیل و فراغت از تحصیل و اجازه از علمای اعلام و فقهای گرام به ارومیه مراجعت نموده و مشغول ... امامت جماعت و تدریس و وعظ و تعلیم مسائل حقه گردیدم و مجالس متعددی میان این حقیر و علما و کشیشان و متابعان مسیح منعقد گردید. بحمدالله همه را مجاب و ملزم نمودم و اشخاص بسیاری به سبب هدایت من، داخل دین اسلام شدند

منابع:

انیس الاءعلام فی نصره الاسلام ، - ۱

نوشته فخرالاسلام . تنظیم و پاورقی سید عبدالرحیم خلخالی ،

. ص ۶ تا ص ۲۷، جزء اول

سایت تبیان - ۲

ژوزف استافورد، مسئول امور آمریکا

نماینده آمریکا مسلمان شد



ژوزف استافورد، مسئول امور آمریکا در خارطوم پس از روی آوردن به اسلام و ادار به کناره گیری از شغل خود از سوی مقامات آمریکایی شد

به گزارش **رهیافتگان**، ژوزف استافورد، مسئول امور آمریکا در خارطوم پس از روی آوردن به اسلام و ادار به کناره گیری از شغل خود از سوی مقامات آمریکایی شد.

به گفته منابع سودانی، استافورد پس از مسلمان شدن از بسیاری از سازمان های اسلامی در سودان بازدید کرده و با بسیاری از رهبران اسلامی دیدار کرده بود.

استافورد پس از استعفا از مقام خود در مقاله ای در روزنامه «سودان تریبون» نوشت: من و همسر من بسیار سعادتمند بودیم که با مسلمانان سودان آشنا شدیم، مردمی که امروز دارند جامعه خود را با همکاری هم ارتقا دهند. روزنامه الکترونیکی «سودان سفاری» در این باره نوشتند: سخنگوی سفارت آمریکا خبر داد «جوزف استافورد»، کاردار سفارت آمریکا در خارطوم به دلایل شخصی از سمت خود استعفا کرد و خواستار کناره گیری از همه سمت های سیاسی شد تا بتواند به زندگی شخصی خود مشغول شود.

آمریکا از سال ۱۹۹۸ تا کنون سفیری در سودان نداشته و حضور دیپلماتیکش در این کشور در حد مسئول امور بوده است.

به گزارش پایگاه خبری المختصر، این روزنامه سودانی نوشت: این خبر زمانی منتشر می شود که در خبرها آمده بود کاردار سفارت آمریکا در سودان به دین اسلام گروید. یک منبع سیاسی در سفارت آمریکا از هرگونه توضیحی

درباره اصل خبر خودداری کرد و وزارت امور خارجه آمریکا نیز تاکنون خبر اسلام آوردن جوزف استافورد را نه تایید و نه رد کرده است.

در حال حاضر “کریستوفر هوروان” از دیپلمات‌های آمریکایی اداره امور سفارت را دست گرفته است تا به زودی جایگزین کاردار برکنار شده مشخص شود.

هندوی تازه مسلمانی که 110 هزار نفر را مسلمان کرد



دین محمد در سال ۱۹۸۹ به همراه خانواده اش به اسلام گروید. موفقیت تبلیغی او بازتاب زیادی در جامعه هندو داشت.

دین / گروه ترجمه سایت - مترجم سمانه عابدی به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

در استان سند پاکستان است محمد شیخ یک مبلغ مسلمان از شهر مالتی

دین محمد شیخ در سال ۱۹۴۲ در یک خانواده هندو متولد شد و در سال ۱۹۸۹ به اسلام گروید. او پس از مسلمان شدن به تبلیغ اسلام در میان مردم هندوی استان سند پرداخت. دین محمد شیخ بیش از ۱۱۰۰۰۰ هندو را مسلمان کرده است. او مسئول مسجد جامع الله ولی و یک موسسه برای دعوت به اسلام است.

او از ۱۵ سالگی به اسلام علاقه داشت، مادر او که متوجه این علاقه شده بود تصمیم گرفت با ازدواج توجه دین محمد را منحرف کند. سرانجام دین محمد در سال ۱۹۸۹ به همراه خانواده اش به اسلام گروید. موفقیت تبلیغی او بازتاب زیادی در جامعه هندو داشت.

مبلغ هندی

ماجرای مسلمان شدن یک کافر به واسطه نام امام حسین علیه السلام در هند



قمر حسن خان با اینکه نه امام خمینی (ره) و نه ایران را دیده بود، اما بین سال‌های ۶۰ تا ۶۷ شب و روز در بمبئی فعالیت می‌کرد که تبلیغات منافقین در هند را ناکام بگذارد تا اینکه به ایران می‌آید و یک تصمیم عجیب می‌گیرد!

«به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)،

سفینه الزهرا» نام لنجی است که با خیال راحت و فارغ از سخت‌گیری مسئولان محلی به برپایی هیأتی حسینی (ع) همت می‌گمارد.

قمر حسن خان معروف به شهیدی مسئول «سفینه الزهرا» متولد ۱۳۴۵ شمسی در بمبئی هند است، همزمان با انقلاب اسلامی به نشر و ترویج اسلام در شهر خودش پرداخت، با اینکه امام خمینی (ره) را از نزدیک ندیده بود، اما عاشقانه خبرهای جبهه را دنبال می‌کرد و به شیوه خودش به تبلیغ اسلام در بمبئی پرداخت، تا اینکه کاسه صبرش به سر آمده و راهی ایران می‌شود تا اینکه در سال ۷۹ بار دیگر به بمبئی بر می‌گردد و برای عزاداری امام حسین (ع) به شیوه‌ای نو همت می‌گمارد. عاشق حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) است و سربند «یا فاطمه الزهرا» را همیشه به پیشانی دارد. در ادامه بیشتر با قمر حسن خان آشنا می‌شوید.

هندی‌هایی که در بمبئی مبلغ انقلاب شدند

چه زمانی با ایران و اندیشه‌های امام خمینی (ره) آشنا شدید؟*

تقریباً اوایل جنگ بود که با ایران و حضرت امام (ره) آشنا شدم، یک روز هنگامی که به مسجد جامع رفته بودم، - یکی از دوستان نزد من آمد و گفت: نمی‌خواهی یک کار خوب انجام بدهی؟ من هم گفتم: چرا که نه! بعد از آن مجلات و روزنامه‌های ایرانی به زبان اردو و انگلیسی را از خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در بمبئی می‌گرفتم و در کل شهر بمبئی و مراکز فعال به خصوص مساجد می‌فرستادیم، آن زمان من فارسی بلد نبودم، **مردم وقتی این ترجمه‌ها را می‌خواندند گریه می‌کردند**

بعدها هم با شخصی به نام «عباس فراهانی» - اهل خیابان نیروی هوایی قم - که مسئول انجمن دانشجویان ایرانی بود آشنا شدم و برای مبارزه با منافقین به آنها کمک می‌کردیم. بعد از ایشان هم آقای به نام «ایرج رسولی» - که اهل اهر آذربایجان بود - مسئول انجمن شد و با ایشان هم همکاری داشتیم

ایرانی‌ها وقتی وارد فرودگاه بمبئی می‌شدند، منافقین اعلامیه پخش می‌کردند، بسیاری از آن‌ها خیلی دلشان خالی می‌شد، آن‌ها فکر می‌کردند منافقین خیلی در هند نفوذ دارند

در آن زمان جو بمبئی نسبت به ایران چگونه بود؟*

آن موقع حزب توده، منافقین و طرفداران بختیار خیلی فعالیت می‌کردند، کسی هم چیزی به ما نمی‌گفت، در واقع - انتخاب مسیر و روش صحیح در اثر همان خون‌های پاکی بود که در ایران و در دفاع مقدس ریخته می‌شد، منافقین در شهر بمبئی همه امکاناتی داشتند از ماشین بنز، امکانات تا پول، مسئولین محلی آنجا با منافقین خیلی همکاری می‌کردند

در آن زمان هفته‌ای دو مرتبه هواپیما از ایران به بمبئی می‌آمد، ایرانی‌ها وقتی وارد فرودگاه می‌شدند، منافقین اعلامیه پخش می‌کردند، بسیاری از آن‌ها خیلی دلشان خالی می‌شد، آن‌ها فکر می‌کردند منافقین خیلی در هند نفوذ دارند، در حالی که این گونه نبود، منافقین فقط بازی می‌کردند که به مردم نشان دهند خیلی نفوذ دارند

حزب مسعود رجوی در آن زمان روی دیوارهای آنجا مانند دیوارهای روبروی هتل‌های ۵ ستاره و جاهای حساس بمبئی علیه حضرت امام (ره) مطلب می‌نوشت، ما آن موقع در روز دستفروشی می‌کردیم و پول در می‌آوردیم، رنگ روغن می‌گرفتم و از شب تا صبح آن‌ها را پاک می‌کردیم، حزب بختیار هم با عکس بختیار فعالیت می‌کرد، شبانه می‌رفتیم عکس بختیار را سیاه می‌کردیم، حزب توده هم شبرنگ می‌زد

منافقین برای راهپیمایی علیه ایران و امام (ره) چند صد نفر از مردم فقیر را اجیر می‌کردند و به هر نفری ۵۰ روپیه می‌داد که آن زمان به پول ایران هزار تومان می‌شد، یادم است کت برادر بزرگم که مدیر مدرسه بود را پوشیدم و به

عنوان خبرنگار به میان جمعیت رفتم و سؤال می پرسیدم، یکی از منافقین آمد و از من پرسید از کدام روزنامه یا خبرگزاری هستی؟! گفتم از روزنامه هندوستان تایمز هستم و همه اطلاعات و بروشورهای خود را در اختیار من قرار دادند!

آن زمان نه حضرت امام (ره) را دیده بودم و نه به ایران سفر کرده بودم، تقریباً سی و چند سال پیش، بین سالهای ۶۰ تا ۶۷ شب و روز بیدار می ماندیم و کار می کردیم، یک اتاق درست کرده بودیم که آن را با عکس شهدا تزئین کرده بودیم و از کل هند افرادی که به آن ها روزنامه و مجله می فرستادیم - نه فقط شیعیان؛ بلکه برادران اهل سنت و حتی غیرمسلمانان - و به نظام جمهوری اسلامی علاقه مند بودند، به ما نامه می فرستادند. بعضی تشکر می کردند، بعضی هم درخواست تعداد بیشتری روزنامه و مجلات را داشتند، ما هم به نامه های آن ها پاسخ می دادیم.

ماجرای پخش اعلامیه انقلابی در بیت الله الحرام

درباره پخش اعلامیه در خانه خدا بر ایمان می گوید؟*

بعد از حادثه هتک حرمت حرمین شریفین توسط آل سعود و به شهادت رسیدن حجاج بیت الله الحرام در ششم - ذی الحجه سال ۶۶ شمسی و شنیدن خبر آن بسیار ناراحت شدم، خودم را در اتاقی زندانی کردم و شب و روز گریه می کردم؛ به حضرت زهرا (سلام الله علیها) گفتم دیروز شما را شهید کردند و حالا فرزندان شما را. در حج سال ۶۷ هیچ ایرانی به حج اعزام نشد، قرار بر این شد که در مکه معظمه بعد از اقامه نماز مغرب اعلامیه ای در ششم ذی الحجه به زبان انگلیسی و عربی منتشر شود، در جلسه گفتند چه کسی حاضر است که این اعلامیه را در خانه خدا پخش کند، خیلی این کار خطر داشت، من قبول کردم، یک دست لباس عربی گرفتم و اعلامیه ها را با کش تا پایین زانو بستم و بعد از نماز مغرب یکی یکی کش ها را باز می کردم و اعلامیه را روی زمین پخش می کردم و مردم آن ها را برمی داشتند.

هند که رسیدم، ایام فاطمیه اول بود، این قدر حالم بد شد که به کما رفتم و دکترها از من قطع امید کرده بودند، اما به لطف حضرت زهرا (سلام الله علیها) دوباره زندگی جدیدی یافتم.

در مسیر تبلیغ برای اسلام بازداشت هم شدید؟*

بار اولی که دستگیر شدم، شب میلاد حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود، آنجا در بازداشتگاه خیلی خوشحال بودم و با - امام سجاد (ع) نجوا می کردم که ما مصیبت های اسارت شما را شنیده بودیم، اما نچشیده بودیم، آنجا نتوانستند از من حرف بکشند که چه کسی ما را پشتیبانی می کند، من که اصلاً ایران را ندیده بودم، در حالی که یک دستبند به دست من بسته بودند و سوی دیگر دستبند را به صندوق چوبی، نیمه های شب یک فاحشه آرایش کرده را به

بازداشتگاه فرستادند، من خودم را به خواب زدم، دیدم اصلاً دست بردار نیست، سرش فریاد زدم و گفتم: بگذار.
بخوابم و او دست از سر ما برداشت
منظورم این است که آن زمان می گفتند انقلاب با دست خالی پیروز شد، من واقعاً این موضوع را درک می کردم و
به او رسیده بودم

طاقة دوری از ایران را نداشتم

چه زمانی به ایران آمدید؟*

سال ۶۷ به ایران آمدم، چند ماه بعد امام(ره) به رحمت خدا رفتند، بعد از ایشان هم پیرو حضرت آقا هستیم، زبان فارسی را یاد گرفتم و به مناسبت های مختلف از طرف «بسیجیان ۸۰ کشور جهان اسلام» اطلاعیه می دادیم، هنگامی که سال ۷۹ می خواستم از ایران بروم، خیلی برای من سخت بود، هواپیما که می خواست بلند شود، من داشتم جان می دادم، هند که رسیدم، ایام فاطمیه اول بود، این قدر حالم بد شد که به کما رفتم و دکترها از من قطع امید کرده بودند، اما به لطف و عنایت حضرت زهرا(سلام الله علیها) دوباره زندگی جدیدی یافتم

لنجی متفاوت در اقیانوس هند/ نوای «لبیک یا حسین» در دل اقیانوس

چگونه شد که ایده «سفینه الزهرا» در ذهن شما شکل گرفت؟*

در کل دنیا بگردید افرادی که به دریا می روند و سوار بر کشتی یا لنج می شوند برای گناه می روند، ما تصمیم گرفتیم که به گونه ای دیگر رفتار کنیم، یک هیأت با نام «محبین اهل بیت علیهم السلام» تأسیس کردیم، چون در طول سال هایی که در ایران بودم، در «هیأت محبین اهل بیت علیهم السلام» قم توفیق خدمت داشته و خیلی مدیون این هیأت هستم. چند سالی کنار دریا هیأت برگزار می کردیم. تا اینکه یکی از بچه ها گفت، برای اینکه مشکلی پیش نیاید، از مسئولان محلی برای برگزاری مراسم هیأت مجوز بگیریم. من گفتم که دنبال این کار نروید، خود اهل بیت(علیهم السلام) کمک می کنند. یکی از آن ها که رفته بود، برگشت و گفت: اجازه نمی دهند، بعد از شنیدن این خبر خیلی ناراحت شدم.



شب شهادت امام جواد(ع) بود و گله‌هایمان را مطرح می‌کردیم. در همین حین، گویی به من الهام شد که مردم برای رقص، آواز و شراب‌خواری لنج اجاره می‌کنند، ما چرا برای مراسم اهل بیت(علیهم‌السلام) کشتی اجاره نکنیم و هیأت بگیریم؟ در همان شب تصمیم گرفتیم و این کار را شروع کردیم و چون هیأت محبین اهل بیت علیهم‌السلام روی کشتی برگزار می‌شد، اسمش را «سفینه الزهرا» گذاشتیم. با عنایت اهل بیت(علیهم‌السلام)، مردم مسلمان بمبئی و حتی مردم نقاط مختلف هندوستان و خارج از کشور استقبال عجیبی از این هیئت کردند، به گونه‌ای که برخی اوقات -چون ظرفیت کشتی محدود بود- افراد در لیست انتظار دو ماهه می‌ماندند. هر لنجی ۲۰۰ نفر جای دارد، به همین خاطر برخی مواقع تا سه لنج را به هم وصل می‌کنیم که عده بیشتری بیایند، آنگاه به دل اقیانوس هند می‌رویم. و هیأت را برگزار می‌کنیم.

ما اولین هیأتی هستیم که به سبک هیأت‌های ایرانی، یعنی قرائت زیارت عاشورا، روضه خوانی و سینه‌زنی هیأت را برگزار می‌کنیم، من خودم این مسأله برایم جالب بود که در ایران معمولاً هیچ روضه‌ای بدون نام حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) خوانده نمی‌شود، همچنین مردم ایران برای «سادات» به نام فرزندان حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) احترام خاصی قائل هستند. سلام بر مردم پاک و نجیب ایران اسلامی.

شما از اول مسلمان بودید؟*

بله! من در خانواده‌ای شیعی به دنیا آمدم-

چند تا خواهر و برادر هستید؟*

فقط ۲ تا برادر دارم-

تحصیلات شما؟*

در هند دیپلم گرفتم و در ایران دروس حوزه خواندم -

نام «حسین» یک کافر را مسلمان کرد

با این اوصاف موفق شدید کسی را به دین اسلام دعوت کنید؟*

بله! من یک نفر را مسلمان کردم، وی قبلاً کافر بود به اسم «شبهاش»، اسمش را محمدمهدی گذاشتم و بعد به ایران - آمد، دروس حوزه را خواند و هم اکنون در صداوسیما مشغول به کار است.

ماجرای اسلام آوردن وی به این گونه است که روستای محمدمهدی با قطار ۳۰ ساعت با بمبئی فاصله داشت، گاهی اوقات آنجا که روضه برپا می شد، او خوشش می آمد و پنهانی می نشست و گوش می کرد تا اینکه یک روز یکی از اقوام ما که در آن روستا بود، به من زنگ زدند و گفتند، محمدمهدی به امام حسین (ع) علاقه دارد و می خواهد شیعه شود، گفتیم: او را پیش من بفرستید تا در حوزه ثبت نامش کنم، در بمبئی شهادتین را خواند.

چند تا فرزند دارید؟*

دختر و ۳ پسر که الحمدلله همه آنها در مسیر اهل بیت (علیهم السلام) هستند، این مدت هم برای پیگیری طلبه ۲- شدن پسر بزرگم به ایران آمدم که البته برای خود ماجرای دارد. ماه رمضان سال قبل که به ایران آمده بودیم، همسرم اصرار داشت که با مسئولان صحبت کنم و طلبه شدن حسینم را از آنها بخواهم، من گفتم شما را به حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) می برم و از ایشان بخواهید، آنها در حرم ماندند و خودم جایی افطاری دعوت بودم، آشنایی که ۱۶ سال بود ایشان را ندیده بودم، پیشم آمد و گفت: نمی خواهید دوباره در ایران اقامت بگیرید؟ گفتم نه؛ البته پسری دارم که دوست دارم در ایران طلبه بشود. از طریق ایشان کارها پیش رفت و قرار شد بار بعد با پسرم برای ثبت نام در حوزه به ایران بیایم، امسال روز میلاد حضرت زهرا (س) وارد ایران شدیم و حسین مراحل ثبت نام را انجام داده و ان شاء الله به زودی طلبه می شود.

... صحبت پایانی*

چطور وقتی به یک غریبه سلام می کنید جواب شما را می دهد؟ آیا می شود با اهل بیت (علیهم السلام) حرف بزنی و -
!آنها جواب ما را ندهند؟

اهل بیت (علیهم السلام) هر لحظه به ما نظر دارند و زیر نظر این بزرگواران زندگی می کنیم، در واقع هر پیشرفتی داریم از ناحیه و عنایات اهل بیت علیهم السلام است، به همین خاطر است که جمهوری اسلامی در این ۳۶ سال با رهبری حضرت امام (ره) و رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله العظمی خامنه ای قوی و قدرتمند شده است، بنابراین تا به خدا توکل داشته باشیم و به اهل بیت (علیهم السلام) توسل کنیم، شکست نخواهیم خورد و نمی خوریم. و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب

مارتا یونسون

جنگال مسلمان شدن دختر مسیحی نروژی



مطبوعات نروژ ضمن انتشار این خبر، کار وی را شجاعانه توصیف کردند؛ زیرا اعلام تغییر دین توسط یک دختر در جامعه تندرو مسیحی نروژ کار بسیار سختی است.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

به نقل از جبهه جهانی مستضعفین، مسلمان شدن دختر مسیحی نروژی و پنهان کردن طولانی مدت آن از ترس واکنش و برخورد جامعه، به بحث روز رسانه‌های خبری این کشور تبدیل شده است. سایت خبری “دنیا الوطن” فلسطین در این باره نوشت: “مارتا یونسون” دختر ۲۱ ساله نروژی، یکسال و نیم پیش به دین اسلام گرویده اما این تصمیم خود را طی این مدت عمومی نکرده بود. وی به تازگی تصمیم گرفته است که مسلمان شدن خود را به مردم اعلام کند که این امر واکنش‌های مختلفی را در پی داشته است.

مارتا که نام خود را به مریم تغییر داده است، در صفحه فیس‌بوک خود نوشت: من به دینم افتخار می‌کنم. وی در این باره گفت: با جوانی مسلمان آشنا شدم و او در مورد اسلام و تعالیم و الایش برای من سخن گفت؛ من به تحقیق در مورد شنیده‌ها و تعالیم این دین پرداخته و در نهایت تصمیم گرفتم که مسلمان شوم. مطبوعات نروژ ضمن انتشار این خبر، کار وی را شجاعانه توصیف کردند؛ زیرا اعلام تغییر دین توسط یک دختر در جامعه تندرو مسیحی نروژ کار بسیار سختی است.

هرچند این روزها به دلیل حملات داعش به فرانسه و جنایات گروهک‌های تروریستی تکفیری مورد حمایت غرب در سوریه و عراق، موج اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی در کشورهای اروپایی گسترش یافته است؛ اما شاهدیم که بسیاری از جوانان غربی با کنار گذاشتن پیش‌فرض‌های ذهنی خود و آشنایی با معارف دین اسلام به سمت این دین. مبین گرایش پیدا می‌کنند.

جنورا آتا

شیعه شدن 100 جوان مکزیکی در طول 2 سال



من با مطالعه متن کامل نهج البلاغه مجذوب شخصیت جامع و کامل امام علی علیه السلام شدم و به مذهب تشیع گرویدم و خانواده ام نیز با دیدن تحول در بنده مجذوب مکتب اهل بیت (علیهم السلام) شدند و تعدادی از دوستان هم راه حق را یافتند.

به گزارش رهیافتگان

دکتر “جنورا آتا” از تازه مسلمانان مکزیکی محسوب می شود او در حاشیه نشست عمومی مجمع جهانی اهل بیت با اشاره به فعالیتشان در یکی از شهرهای شرقی مکزیکی گفت: ما به تازگی دومین مرکز شیعی را در مکزیکی راه اندازی کرده و هم اکنون در حال تدریس علوم اسلامی اهل بیت به جوانان مشتاق هستیم . وی افزود: در طول دو سال فعالیت به لطف خدا بیش از صد نفر از جوانان مکزیکی به مکتب اهل بیت تشرف یافتند.

دکتر جنورا عامل اصلی گرایش جوانان به اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را اخلاق خوب و شیوه معاشرت مناسب و اسلامی بیان کرد و گفت: اخلاق خوب و شیوه های مناسب در برخورد با مردم و جوانان جویای حقیقت .بهترین روش برای دعوت به اسلام است

وی که خود از تشرف یافتگان به مکتب تشیع است در بیان نحوه تشرف خود به اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) گفت: من با مطالعه متن کامل نهج البلاغه مجذوب شخصیت جامع و کامل امام علی علیه السلام شدم و به

مذهب تشیع گرویدم و خانواده ام نیز با دیدن تحول در بنده مجذوب مکتب اهل بیت (علیهم السلام) شدند و تعدادی از دوستان هم راه حق را یافتند.

این فعال شیعی در بیان فعالیت اجتماعی مسلمانان در جامعه مکزیك گفت: امسال برای اولین بار در طول تاریخ مکزیك موفق به برگزاری با شکوه راهپیمایی روز قدس شدیم.

خاطر نشان می شود ۱۲۰۰ نفر در مکزیك پیرو اهل بیت می باشند که روز به روز نیز بر تعداد آنها افزوده می شود.

رکسانا (معصومه) الیزابت

تازه مسلمان آرژانتینی : انقلاب ایران دید جهان به اسلام را تغییر داد



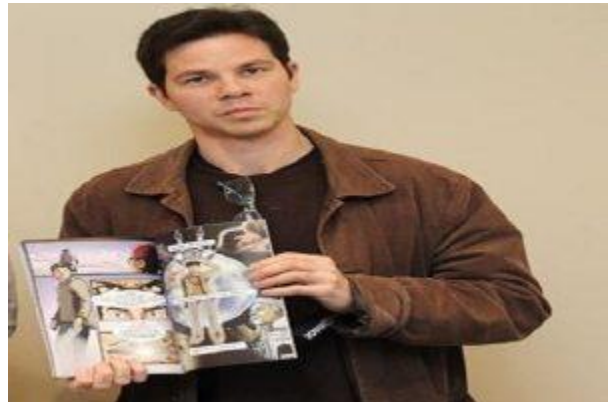
بانوی تازه مسلمان آرژانتینی گفت: بسیاری از مسلمانان و مردم دنیا نمی دانستند اسلام واقعی چیست، اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جهان با نگاه مثبت به این دین الهی نگرست.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)،

رکسانا (معصومه) الیزابت دوشنبه شب در نشست من خانواده ام را دوست دارم، در خانه طباطبایی های کاشان اظهار داشت: برغم تبلیغات منفی غربی ها در محدودیت حجاب، اما مردم دنیا با مطالعه در دین اسلام و تجربه حضور در ایران بر پوچی این ادعا پی می برند.

وی تصریح کرد: خانواده در جامعه ایرانی و در دین اسلام از جایگاه والایی برخوردار است، اما در غرب معنا ندارد. چرا که نگاه ابزاری به زن دارد. الیزابت که در حوزه علمیه قم به تحصیل اشتغال دارد، حجاب را از محسنات زنان در جامعه اسلامی دانست و افزود: برغم آنکه از نظر زنان غربی حجاب سختی دارد، اما واقعیت این است که نفع آن بیشتر است.

کتاب مصور سفر نوشته هنرمند کانادایی معرفی اصول اسلام به شیوهای جذاب



یک هنرمند کانادایی اصول اسلام را به صورت یک کتاب داستان مصور منتشر کرد.

، این کتاب مصور را با هدف معرفی اصول اسلام به شیوهای جذاب منتشر (David Anthony)؛ دیوید آنتونی کرده است.

این کتاب که «سفر» نام دارد، برای همه رده‌های سنی قابل استفاده است و حاوی تجربه نویسنده از یادگیری درباره اسلام است.

آنتونی درباره این کتاب گفت: زمانی که اسلام به من معرفی شد، یک سفر درونی با پرسیدن سوالات زیاد در مورد این دین آغاز کردم و به جای اینکه تنها به شنیدن اکتفا کنم، تلاش کردم با تحقیق و تفکر اسلام را بشناسم. گلوریا اچیم»، وکیلی که به اسلام مشرف شده، ویرایش کتاب «سفر» را به عهده داشته است»
با آنکه بیشتر از چند هفته از انتشار این کتاب نگذشته، معرفی آن در نشستی با عنوان «احیای روح اسلام» در با استقبال فراوانی مواجه شد (Toronto) تورنتو
منبع: ایکنا

مهدی آلخاندرو از کاستاریکا

خدا را در اسلام دیدم



من ۷ سال پیش تحقیق کردم تا خدا را پیدا کنم، اما پیدا نکردم نه در مسیحیت و نه در بودا و نه در مسیحیت ... می گویند هر گناهی بکنی با خون عیسی پاک می شود

به گزارش رهیافته (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) یکی دیگر از مستبصرین دلایل خود برای انتخاب دین مقدس اسلام به عنوان آیین الهی خود را تشریح کرد.
به مناسبت فرا رسیدن سالروز میلاد حضرت مسیح این بار گفت و گویی با یکی از مسیحیان کاتولیک که پس از تحقیق فراوان اسلام را به عنوان آیین خود انتخاب کرده است منتشر می کند.

آقای مهدی آلخاندرو اهل کاستاریکا در آمریکای مرکزی اینگونه خود را معرفی می کند.
من مهدی آلخاندرو هستم، از «کاستاریکا». کاستاریکا در آمریکای مرکزی است بین پاناما و نیکاراگوئه و بعد از آن مکزیک است، حدود چهار میلیون جمعیت دارد و یک میلیون هم مهاجر از آمریکا و اروپا دارد. ۹۵٪ مردم آنجا مسیحی اند، اکثراً کاتولیک هستند، اما پروتستان در حال رشد است و بعد از آن یهودی ها هستند، بودایی و مسلمان هم دارد که خیلی کم اند. شیعیان هم خیلی در اقلیت هستند.

من مسیحی کاتولیک بودم، مادر و پدرم هم کاتولیک بودند، الان هم هستند. چند نفر از خانواده من پروتستان هستند، مادرم می گوید؛ پروتستان خوب نیست. درست است مسیحی هستند اما فکرشان از مسیحیت دور است. پروتستان ها در مسیحیت مثل وهابی ها در اسلام هستند. خیلی متعصب اند. آنها می گویند؛ عیسی خیلی بیشتر از خدا است؛ اما مسیحیت کاتولیک نزدیک به اسلام است.

اهل البیت و پیامبر اسلام در کتب مسیحیان هست، اما آنها می گویند، منظور خود عیسی است. من ۷ سال پیش تحقیق کردم تا خدا را پیدا کنم، اما پیدا نکردم نه در مسیحیت و نه در بودا و نه در مسیحیت می گویند هر گناهی بکنی با خون عیسی پاک می شود. یک شنبه ها در کلیسا مثل پارتی می ماند. بعد از سخنرانی روحانی می رویم الکل می خوریم با نا محرم به مهمانی می رویم بعد، می گویند همه اینها را خون مسیح پاک می کند.

*مسیحیت «کاستاریکا» نگاهش به اسلام چگونه است؟

فکر می کنند که اسلام یک دین تروریستی است و همه ما با دینامیت و بمب به خیابان می رویم و فکر می کنند با شمشیر همه دشمنانمان را می کشیم، فکر می کنند فقط مسیحیت یک دین عشقی است، عشق به خدا که فرزندش عیسی را به دنیا آورد، اما نمی دانند در اسلام نیز عشق هست، چند تا حکایت از پیامبر (ص) اسلام وجود دارد مثل آن داستانی که حسنین (ع) بر پشت پیامبر (ص) بودند در حالی که حضرت مشغول نماز بودند، یا اینکه اسلام یک دین عرفانی است و ما مستقیم با خدا صحبت می کنیم و نماز می خوانیم آنها با عشق. مثل دریای پر از آبی که درون خودش ماهی دارد و اگر آب نباشد ماهی خواهد مرد. خدا مثل دریا است و اگر او نباشد هیچ چیز دیگر نیست!

*نگاه شما چگونه درست شد؟

در آمریکا همه سایت ها، کانال های تلویزیون، خبرگزاری ها در دست صهیونیسم است، هر خبری که به آمریکا آمد حاصل فکر صهیونیسم و فکر آمریکایی است

یک دوست مسیحی دارم که گفت: من دین شما را خیلی دوست دارم، گفتم چرا؟ گفت چون نماز می خوانید، ما هم نماز می خوانیم، اما می گوییم خدایا پول بده، خونه قشنگ بده و دیگر تموم می شود، من گفتم مسلمان شو گفت؛ نمی توانم. چون من الکل و پارتی را خیلی دوست دارم و شما می گویند این ها حرام است.

*اینها که گفتی برای شما سخت نبود؟

دین مسیحیت نزدیک به اسلام است، خیلی از دستورات اسلامی در انجیل هم هست، مثلاً گوشت حرام نخورید، حجاب داشته باشد، نماز بخوانید، همه پیامبران در عهدین نماز می خواندند یا نظافت را رعایت کنید. ولی مردم دستورات خدا را دوست ندارند، آنها می گویند ما مردم آزادی هستیم، آن دستورات خیلی قدیمی است و ما الان در هزاره جدید هستیم. خدا فقط در یکشنبه صبح، آن هم با خون مسیح تمام گناهانمان را پاک می کند.

*اگر کسی سه شنبه از دنیا رفت چه اتفاقی می افتد؟

هیچ عیبی ندارد خداوند فرزندش را به صلیب فرستاد تا گناهان همه را پاک کند.

آیا از پیامبر اسلام چیزی در انجیل آمده؟

بله، فقط از پیامبر (ص) هم نیست از امام حسین (ع) و امام مهدی (عج) هم آمده از کربلا به عنوان روز خونین یاد شده. من بررسی نکردم، اما آقا سید محمد باقر قزوینی کتابی نوشته به عنوان امام مهدی (عج) در انجیل. عیسی (ع) قبل از عروج به حواریون می گوید؛ بعد از من کسی می آید که کار من را تمام می کند. مسیحیان می گویند منظور عیسی (ع) روح القدس بوده. این در حالی است که به عقیده خود مسیحیان روح القدس قبل از مسیح آمده بود نه بعد از او. من با انجیل دوستانم را به اسلام دعوت می کنم، همسر، من یکی از کسانی است که با انجیل اسلام را قبول کرد، دقیقاً بر عکس من.

مسیحیان فکر می کنند خدا سه نفر هست اما نمی دانند کدام مهمتر است؟ فلسفه آنها خیلی ضعف دارد.

*بهترین چیزی که از مسیحیت یاد گرفتی چه بود؟

مسیحیانی که از انجیل پیروی می کنند زیاد بد نیستند، اما پولوس دین مسیحیت را تغییر داد، ۷۰ درصد اناجیل پولوسی است، إن شاء الله مسیحیان به راه راست هدایت شوند

*تا حالا کسی را با اسلام آشنا کردید؟

بسیاری از رفقای من که همکلاسی بودیم مسیحی هستند، چند وقت پیش از طریق ایمیل با آنان ارتباط گرفتم یکی از آنها می گفت؛ در آمریکای شمالی دروس مسیحی می خوانم، من هم گفتم در ایران مطالعات اسلامی می خوانم. آنها گفتند تو دیوانه شدی.

اگر بخواهی یک آیه برای کل مردم دنیا بخوانی کدام آیه است.

سوره آل عمران، آیه ۸۴ من به زبان اسپانیایی می خونم

Di «Creemos en Alá y en lo que se nos ha revelado, en lo que se ha revelado a Abraham, Ismael, Isaac, Jacob y las tribus, en lo que Moisés, Jesús y los profetas han recibido de su Señor. No hacemos distinción entre ninguno de ellos y nos sometemos a Él».

یعنی ما که مسلمان هستیم به همه پیامبران مثل ابراهیم، اسماعیل یعقوب موسی و عیسی معتقد هستیم و این خیلی مهم است زیرا مسیحیان فکر می کنند، اسلام از مسیحیت و یهودیت دور است در صورتی که واقعیت اینگونه نیست و از طرفی یهودیان، عیسی (ع) را قبول ندارند، مسیحیان نیز محمد (ص) را قبول ندارند اما اسلام همه پیامبران را قبول دارد و این یعنی اسلام کاملترین است.

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

ترجمه آیه: «بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم» (۸۴ آل عمران)

وَلَوْ رَىٰ آدَامُ ز سَرِیْلَانِکَا

به خاطر شخصیت مهربان پیامبر (صلی الله علیه وآله) مسلمان شدم



بانوی مستبصر سریلانکایی با بیان دلایل تشرف به دین اسلام، شخصیت مهربان پیامبر را اصلی ترین دلیل خود برای .گرویدن اسلام عنوان کرد

به گزارش رهیافته (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) گفت و گوی کوتاه با این بانوی مسلمان اهل سریلانکا که از قضا حضور در ایران را قبل و بعد از انقلاب درک کرده را منتشر می کند.

خودتان را معرفی کنید .

من ولوری آدامز هستم از سریلانکا

چه زمانی به ایران آمدید ؟

من کمی قبل از انقلاب ، به ایران آمدم . حدود ۳۷ سال پیش .

ذهنیت شما از ایران چه بود ؟

فقط در مدرسه پیرامون ایران خوانده بودم . فرش و آثار دستی پرشیا، اما بعد از دیدن و فکری که راجع به ایران داشتم خیلی فرق کرد .

من اولین بار برف را در ایران دیدم . یادم هست زمانی که برف دیدم خیلی ذوق زده شدم، چون ما فقط یک فصل داریم و چهار فصل را در ایران تجربه کردم و سرما برایم خیلی سخت بود .



تفریح شما در سریلانکا چه بود؟

ما در سن مدرسه مسیحی بودیم، مدیر ما یک خواهر روحانی بود، به همین خاطر مذهبی بار آمدیم و در برنامه های مدرسه شرکت می کردیم و مثل تئاتر و کمک به فقیر ها .

دین شما چی بود؟

مردم سریلانکا بودایی اند و هندو و مسیحی و مسلمانان در رتبه های بعدی هستند. من کاتولیک بودم . البته تا وقتی که با یک مرد مسلمان آشنا شدم . او باعث آشنایی من با اسلام شد .

از جنگ ایران و عراق چیزی یادتان هست؟

جنگ شروع شده بود و همه جا بمباران می شد من یک بچه کوچک چهار ماهه داشتم . با خودم گفتم من چه هستم ؟ نه مسیحی که هر هفته کلیسا بروم و نه مسلمان . اگر بمیرم باید چه کنم ؟ یادمه یک کتاب نماز داشتم و ملحفه تخت را برداشتم و شروع کردم از روی کتاب نماز خواندن .

از تجربه حجاب بگوئید.

برای یک تازه مسلمان سخت بود و سخت است . اما چادر یک حجاب سنتی ایران است و وقتی من خارج از کشور می روم همه گونه تیبی هست ولی اگر یک نفر شما را از دور ببیند متوجه می شود که مسلمان هستید و برای سلام و احوال پرسی نزدیک می آید . مسلمان یعنی حجاب و من این را خوب فهمیدم . حجاب به من شخصیت و سر بلندی داد .

از شخصیت های اسلامی چه کسی توجه شما را بیشتر جذب کرده ؟

وقتی مسیحی بودم، سرگذشت حضرت آدم (ع) تا حضرت عیسی (ع) را در مدرسه مطالعه کردم . بعد از اسلام تا پیامبر (ص) نیز آمدم تا کامل شوم . شخصیت پیامبر (ص) خیلی مهربان است و برای ایشان همه چیز یکسان و مساوی است . سیاه و سفید مخصوصا در مکه . اما در مسیحیت اینگونه نیست . آنهایی که پولدارند جلو می نشینند، حتی اسمشان روی صندلی نوشته شده است و فقیران گاهی روی زمین می نشینند . رفتار پیامبر (ص) با همسرانش نیز خیلی برای من الگو بود . رفتار ایشان با حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) نیز زیبا بود . وقتی ازدواج کردم تصمیم گرفتم با هر سختی ادامه دهم که همینگونه هم شد .

کارل استیمن

بانوی مسلمان شده آمریکایی : در دوران دانشجویی با مسلمان ها آشنا شدم

من از همان زمان به خدا اعتقاد داشتم و در کلیسا هم دعا می خواندم تا این که لطف خدا شامل حال من شد و مسلمان شدم.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

خانم کارل استیمن از آمریکا که همسر ایرانی مسلمان است در رابطه با نحوه تشرف خود به دین مبین اسلام گفت: مادر من یک کاتولیک مسیحی بود و من در سن ۱۱ سالگی مادرم را از دست دادم. از همان زمان به خدا اعتقاد داشتم و در کلیسا هم دعا می خواندم تا این که لطف خدا شامل حال من شد و مسلمان شدم. من در دوران دانشجویی با مسلمان ها آشنا شدم و در مباحث آن ها شرکت می کردم و به کلاس های مذهبی و تفسیر قرآن می رفتم تا این که به اسلام مشرف شدم و بعد از آن با همسرم ازدواج کردم. وی در رابطه با احساس خود از این که به دین اسلام مشرف شده است، اظهار داشت: از این بابت خدا را شاکر هستم و هیچ وقت پشیمان نشدم.

خانم استیمن که با گذشت سی سال از ازدواج خود صاحب پنج فرزند است، می گوید: با وجود این که در ایران تنها بودم و خواهر و مادری نداشتم این پنج فرزند را بزرگ کردم. وی در رابطه با مزایای تعداد فرزند، از نظر من تعداد فرزندان مهم نیست و مهم این است که به تربیت دینی فرزندان اهمیت داده شود.

در اوکراین

این روحانی پزشک ایرانی 400 نفر را در اوکراین مسلمان کرده است



مؤسس نخستین حسینه در پایتخت اوکراین می گوید: شب های محرم حدود ۷۰۰ نفر را در حسینه نذری می دهیم و شام غریبان نیز در خیابان نماز می خوانیم. وقتی دسته عزاداری در خیابان ها راه می افتد، تعداد عزاداران چند برابر می شود و حدود ۷۰۰۰ نفر را در بر می گیرد

به گزارش رهیافتگان

دانش آموخته حوزه علمیه قم و فارغ التحصیل دانشگاه کی یف اوکراین است. از زمانی که در حوزه درس می خوانده این احساس را داشته که این میزان تحصیلات برایش کافی نیست و روحانی باید چیزهای دیگر هم بداند. برای تحصیل تصمیم گرفت خارج از کشور برود، بین مسکو یا کی یف مردد بود و دو بار استخاره گرفت تا سرانجام اوکراین انتخاب شود.

به پزشکی عمومی یا جراحی علاقه داشت اما زمانی که پا را بر پله اول دانشکده گذاشت حسی به او نهیب زد که دندانپزشکی بخوان! همین کار را هم کرد و اکنون یک دندانپزشک موفق است و تاکنون بیش از ۵۰۰۰ بیمار را تیمار کرده است.

او می گوید: یکی از سخت ترین کارها هنگام تحصیل در اوکراین، یادگیری زبان روسی بود؛ برای همین آن زمان که به این کشور وارد شدم تصمیم به بازگشت داشتم با برادرم تماس گرفتم و گفتم می خواهم برگردم. ایشان توصیه کرد یک هفته ای بمانم؛ این یک هفته حالا ۲۱ سال شده است

با حضور در یک مجلسی که به ظاهر خوشایندش نبود و آشنایی با پیرمردی اوکراینی، نخستین جرقه روضه خوانی و فعالیت مذهبی اش زده می شود، او سپس در یک مجلس ختم شرکت کرده و با سیل علاقه مندان به روضه اهل بیت (علیه السلام) و مسلمانان مواجه می شود

حجت الاسلام سید احمد صابونچی، مؤسس حسینیه اهل بیت (علیه السلام) کی یف است، او می گوید او کراین سه میلیون مسلمان دارد که از میان آنها ۲۵۰ هزار نفر شیعه هستند، این شیعه ها اکثراً در کی یف و اطراف آن زندگی می کنند و آذری ها، افغان ها، تاتارها و ... را شامل می شوند

او بیان می کند که در این حسینیه هم به روضه آقا اباعبدالله (ع) می پردازد و هم مشکلات مردم را حل و فصل می کند، هم شهادتین را برای مستبصرین جاری می کند و هم خطبه عقد مسلمانان را می خواند همسر حجت الاسلام صابونچی، او کراینی و از خانواده های مشهور است. حاج آقا اذعان می کند که برای ازدواج با این خانم، مادرش به او کراین آمده و خواستگاری کرده و البته چهار سال از زمان آشنایی تا ازدواجشان به طول انجامیده تا همسرش به میل و رغبت مسلمان شده است. مهریه همسر حجت الاسلام صابونچی ۵ سکه بهار آزادی و آینه و شمعدان است

وی همه موفقیتش را از امام حسین (علیه السلام) دارد و می گوید که شب های محرم هفتصد تا هشتصد نفر را در حسینیه نداری می دهند و شام غریبان نیز در خیابان نماز می خوانند. ضمن اینکه وقتی دسته عزاداری در خیابان های کی یف راه می افتد، تعداد عزاداران ۱۰ برابر می شود و حدود هفت هزار نفر را در بر می گیرد: مشروح این گفت و گو را که تابستان امسال انجام شده است، با هم می خوانیم

حاج آقا متولد چه سالی هستید؟*

سید احمد صابونچی هستم متولد سال ۱۳۴۳ -

در دوران تحصیل نزد چه کسانی تلمذ کردید؟*

نخستین استاد من پدرم بود، صرف و نحو را نزد او آموختم، سپس حاج آقای اعتمادی، آیت الله محمود دوزدوزانی - و طباطبایی در تبریز هستند، حاج میرزا عمران و حاج میرزا عبدالحسین مدرس که نزدشان در قم تلمذ کردم. درس خارج حاج آقای مرعشی نجفی هم رفتم که ایشان با پدر من خیلی دوست بودند، ایام فاطمیه را به همراه آیت الله مشکینی منزل ما می آمدند

روحانی باید مستقل باشد و نیاز به خمس کسی نداشته باشد

از تحصیلاتتان در حوزه بگویید و اینکه چطور شد خارج از کشور تصمیم به تحصیل و زندگی گرفتید؟*

در قم طلبه بودم، سطح یکم را به اتمام رساندم همیشه در این فکر بودم که این حد و اندازه من نیست و کم کاری - کرده ام، اگر فقط به منبر بروم و یک مطالعه ای داشته باشم، کافی نیست. بنابراین تصمیم گرفتم بیشتر فعالیت کنم چرا که روحانی به اعتقاد من باید مستقل بوده و نیاز به خمس کسی نداشته باشد چرا که اگر اینطور نباشد نمی تواند آنچه مطالعه داشته را به کسی منتقل کند روحانی باید بتواند بدون مراعات و توجه به ناراحتی گروهی، حرف خودش را بزند. پول انسان را در گیر می کند و معنویت را از بین می برد

در همین فکرها بودم که یک روز اخوی ام آمد و گفت که این حیاط قم را به شما می‌دهم، شما هم ازدواج کن هم دنیای خودت را داری و هم آخرت را، من گفتم؛ خیر من اینطور نمی‌توانم زندگی کنم. روحانیون در خیابان را به او نشان دادم و گفتم اینها باید بروند تبلیغ و اینجا نباشند بنابراین با حرف حاج آقای قرائتی موافق بودم که می‌گفت همه نباید آیت‌الله شوند عده‌ای باید درس اجتهاد و فقه بخوانند و دیگران هم فلسفه و عرفان و سایر علوم را نیز باید. روحانیون تحصیل کنند.

خلاصه سطح اول را که تمام کردم، گفتم من برای تحصیل در رشته طبابت عازم می‌شوم

به چه کشوری؟*

در انتخاب کشور برای تحصیل سخت گیر بودم می‌خواستم استرالیا یا رمانی بروم اخوی اصرار کرد که شوروی - سابق بروم هم ارزان تر است و هم نزدیک ایران است، منتها من علاقه مند نبودم. سال حدود شصت و پنج بود، جنگ تمام شده بود من گفتم می‌روم مشهد از آقا کمک می‌گیرم و راهی پیدا می‌کنم به تهران که رسیدم دیر شده بود، امامزاده صالح رفتم، زیارت کردم و نماز جماعت خواندم، رفتم نزد امام جماعت و گفتم برایم یک استخاره بگیرد تا او استخاره بگیرد من پشیمان شدم و گوش ندادم، بیرون رفتم و دیدم مسجدی آن نزدیکی است دوباره نماز خواندم و به امام جماعتش اقتدا کردم و نزدش رفتم و استخاره گرفتم

بار برای رفتن به کی‌یف استخاره گرفتم ۲

آن زمان معم بودید؟*

خیر، خلاصه گفتم حاج آقا «الف» و «ب» برایم استخاره بگیرد، من هم «الف» را در ذهنم مسکو و «ب» را کی‌یف - در نظر گرفته بودم، بلند شدم، او تعجب کرد و گفت: چه شد؟ گفتم: هیچ هر دو سرو ته یک کرباس است نمی‌دانم کدام خوب یا بد است بنابراین عصبی شدم و خواستم که بروم، دوباره صدایم زد که برگرد! اولی را نرو ولی دومی را بروی به اهل بیت (علیه السلام) هم خیر می‌رسانی. من شل شدم دیگر مشهد نرفتم و به خانواده خبر دادم که به کی‌یف می‌روم. البته هنوز هم نمی‌دانم کجایم به اهل بیت (علیه السلام) خیر می‌رساند

از ایران که می‌رفتید عبا و عمامه‌تان را همراه بردید؟*

فقط عبا را بردم -

گفتید چه رشته‌ای در آنجا تحصیل کردید؟*

دندانپزشکی -

علت انتخاب رشته‌تان چه بود؟ به این رشته علاقه داشتید؟*

بله شاید باورتان نشود اگر تعریف کنم که برای ثبت نام در دانشگاه که حضور یافتم از پله‌ها بالا می‌رفتم انگار - یک نفر به من گفت که برو دندانپزشکی، برگشتم منزل و با والده صحبت کردم گفتم که تصور می‌کنم غربت به

من نمی سازد و مریض شدم چرا که در دلم چیزی اینگونه الهام شد، والده هم گفت چه اشکال دارد خب این رشته بخوانی با برادرت هم مشورت کنم، با برادرم هم صحبت کردم او هم مرا تشویق کرد اینطور شد که این رشته را خواندم البته ابتدا به پزشکی عمومی یا جراحی علاقه داشتم ولی این رشته ها خیلی آنجا جواب نمی دهد و زبان آموختن هم آنجا سخت است من هم خیلی اذیت شدم خلاصه اینگونه شد که به دندانپزشکی رفتم، زبان هم یاد گرفتم و موفق شدم و در آنجا مطب زدم

اخوی در تهران بودند؟*

برادرم در لندن شیمی می خواندند که پس از اخذ مدرک پروفیسوری شیمی به ایران آمده و جزو اساتید مجرب - شیمی شدند اتفاقاً زندگی شان را در جایی نوشته بودند ایشان جزو شاگردان تربیت شده دکتر بهشتی هستند

ابتدای حضورتان در اوکراین گفتید که روحانی هستید؟*

خیر در ابتدا مطرح نکردم اما بعدها که دوستان فهمیدند از من بسیار کمک گرفتند چون واقعاً برای خطبه ازدواج، - کفن و دفن و بسیاری کارهای دیگر به روحانی نیاز داشتند

مطبтан بیشتر چه کسانی می آیند؟*

اکثراً اوکراینی هستند ولی از همه مذاهبی هم می آیند -

در مطب تابلو یا نشانه ای هم دارید که نشان دهد مسلمان هستید؟*

بله البته بیرون مطب ما نوشته مرکز اسلامی اهل بیت (علیه السلام) و زیرش نوشته دندانپزشکی -

حاج آقا درآمد دندانپزشکی چطور است؟*

والا تا ماه فوریه که خوب بود -

فعالیت مذهبی ام در اوکراین با حضور در یک مجلس ختم آغاز شد

خدا را شکر. از فعالیت هایتان در کی یف بگوئید علاوه بر تحصیل و کار چگونه فعالیت های مذهبی تان را آغاز *

کردید؟

برای توضیح این امر یک خاطره ای برایتان بگویم، عید نوروزی در اوکراین بودیم همشهری آنجا داشتیم که خدا - رحمتش کند یک بار به من گفت آقا شما می نشینی در منزل خسته می شوی بیا با هم برویم آذری ها جشنی برای سیزده بدر گرفته اند، شرکت کنیم من ابتدا مخالفت کردم و خلاصه مرا به زور بردند، رفتیم در سالن بزرگ آنجا همه وسایل لگو و لگو و لگو بود، عقب نشینی کردم اما یک پیرمرد آذری آنجا به من گفت چرا نمی نشینید؟ من گفتم: روزه خوان هستم این جور جاها نمی آیم، خلاصه دست مرا گرفت و به اتاقی برد، شیرینی و میوه خوردیم و از روزه خوانی ام سؤال کرد و بعد از دو هفته همان مرد به من تلفن زد و گفت برای روزه خوانی دعوت بشوم می روم یا خیر؟ من گفتم اشکالی ندارد، لباس پوشیدم و گفتم برویم، از کی یف دور شدیم در جایی که پیاده شدیم

به یک زیرزمین راهنمایی مان کردند که همه شلوغ و پر از ایرانی بود، مردم خیلی ناراحت بودند یک نفر فوت کرده بود که اتفاقاً بسیار به من شبیه بود ابتدا فکر کردم که مرا به شوخی گرفته اند بعد دیدم که نه اشتباه می کنم خلاصه یک حدیثی به آذری گفتیم و منبری رفتیم، متوجه شدم که اینها گیرایی بالایی دارند و خسته نمی شوند، بنابراین روضه حضرت ابوالفضل و سپس امام حسین (علیه السلام) خواندم از همینجا با این دوستان آشنا شدیم و کارمان ادامه پیدا کرد.

دو سال پیش در قم با آقای حجت الاسلام احمد احمدی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، حاج آقای مسجد جامعی و الویری در جایی بودیم، اینها مرا عضو هیئت رئیسه دانشگاه شیعه شناسی کردند من هم گفتم که در این راستا سوادى ندارم اما اصرار کردند خلاصه درباره امام حسین (علیه السلام) و زیارت عاشورا هم برایشان گفتم که حاج آقای احمدی خیلی متأثر شدند، آخر هم گفتند که برای ما دعا کنید. خلاصه من عضو هیئت رئیسه هستم که هیچ وقت هم فرصت نمی کنم به اینجا بیایم الان هم برای همایش سبط النبی توانسته ام بیایم.

خاطره ای هم از دوران محرم در اوکراین دارید؟*

یک سالی حاج آقای سید محمد باقر علم الهدی به اوکراین آمد ما هم رفتیم سفارت استقبالش و گفتم که حاج آقا - روضه امام حسین می آید؟ ایشان گفتند چرا که نه؟! ایشان به منزل بنده آمدند و خانه ما هم یک خوابه بود و در آن ۱۰ روز اول محرم عزاداری داشتیم خلاصه مجلسمان دو نفره بود، روضه خواندیم و گریه کردیم ولی کم کم خداوند برکت داد و تعداد زیاد شد. با وجود اینکه کمکی هم از کسی نگرفتیم و از صفر شروع کردیم ولی خداوند کمکمان کرد.

یادم می آید زمانی که در مجمع جهانی تقریب مذاهب در تهران عضو بودم، ۵۰۰ قرآن چاپ شده برایم آماده کردند که ببرم اما هواپیمایی گفت که این مسئولیت را قبول نمی کند تصمیم گرفتم قرآن به روسی ترجمه کنم و ببرم که البته از پس هزینه اش بر نمی آمدم.

یک بار یکی از سفرای ایران به من گفت شما که این اندازه زرنگ هستید یک قرآن یک دلار به من بدهید و من گفتم شما که آنقدر زرنگ هستید پانصد تومان به پدرتان احسان کنید! (باخنده) خلاصه من هفت میلیونی پول با کمک نماینده امام راحل در هلال احمر، آیت الله غیوری و یک نفر دیگر جور کردم و دادم چاپخانه حاج آقای انصاری، کتابها چاپ شد اما مشخص نشد که کتابها به دست چه کسی رسید؟ کمکی هم بنابراین به ما نشد.

این اتفاق در چه سالی افتاد؟*

دهه هفتاد بود که دایی آقای ولایتی، رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی بود -

شبهای محرم هفتصد - هشتصد نفر را در حسینیه شام می دهیم

خب از فعالیت های مذهبی تان و کارهایی که درباره عزاداری امام حسین (علیه السلام) می گفتید؟*

بله ابتدا بگویم من در جنگ نصف یکی از مهره های کرم را از دست دادم، یک باری که دکتر رفته بودم و -
معاینه ام کرد به من گفت تو چطور راه می روی؟ من گفتم که نوکر امام حسین (علیه السلام) هستم
من همه موفقیتیم را از روضه امام حسین (علیه السلام) دارم چند جا هم گفته ام که درباره زیارت عاشورا چیزی
نگوید و نتازید به آن! خلاصه این اهل بیت و شهادت امام حسین (علیه السلام) قیامی خاموش است و خنک
نمی شود. شام غریبان اباعبدالله هفت هزار نفر در خیابان های کی یف هستند. البته شب های محرم ما هفتصد - هشتصد
نفری را در حسینیه مهمانی داریم، شب شام غریبان در خیابان نماز می خوانیم ولی در شب های دیگر خیر، هوا سرد
است و گر نه کسی با ما کاری ندارد

یک هفته ماندن ما در کی یف، شد ۲۱ سال

راستی گفتید که زبان روسی سخت بود، چطور زبان روسی یاد گرفتید؟*

ابتدا که هیچ بلد نبودم حتی یک کلمه را هم نمی توانستم بخوانم یا بنویسم تا یک کلمه را در هواپیما هجی کنم، -
نزدیک بودم از دنیا بروم، زمانی که برای نخستین بار به کی یف رسیدم، با خود گفتم خدایا من به کجا می روم؟ به
شدت ناراحت بودم با برادرم تماس گرفتم و گفتم مرا کجا فرستادید؟ به من خیانت کردید؟ اخوی گفت که تو
!یک هفته بمان اگر نتوانستی برگرد، این یک هفته شد ۲۱ سال
یادم می آید صبح ها کلاس آناتومی می رفتم و عصرها هم با استاد در منزلش درس کار می کردم پنج دلار هم به او
می دادم البته این رشوه نبود، حق التدریس او بود، الان دانشگاه ها پر از رشوه است و این به ضرر دانشگاه و دانشجو
است.

این را هم بگویم که برای یادگیری زبان از هیچ لغت نامه ای استفاده نکردم و نمی کنم امروز هم به خوبی سخنرانی
می کنم البته اشکالاتی شاید داشته باشم، ولی فاحش نیست

از ماجرای ازدواجتان بگویید؟ در زمان ازدواج چند سالتان بود؟*

حدود سی سال -

مهریه همسرتان چقدر است؟*

پنج سکه بهار آزادی، یک قرآن مجید و آئینه و شمعدان و حلقه -

شنیدیم که همسرتان اوکراینی است، خطبه عقد نکاحتان را چه کسی خوانده است؟*

حاج آقای طباطبایی روحانی محله مان در تبریز -

همسر من بعد ۴ سال به اسلام ایمان آورد

با این خانوم اوکراینی چطور آشنا شدید؟*

سال اولی که او کراین بودم والده من به او کراین آمد و ایشان به من گفتند که شما تنها هستید باید فکری به حالتان - بکنیم یک روز دو تایی در پارک نشسته بودیم و شیرینی می خوردیم یک دختری را دیدیم که دورتر از ما نشسته و بافتنی می بافت، به والده گفتم که به نظر من این دختر خوب است هم لباس بلند در این تابستان پوشیده هم بافتنی می بافت و هم کتاب می خواند، والده هم پیش او رفت و همان روز اول چون در پارک از طلوع و غروب خورشید عکس می گرفتم، یک عکسی هم با هم انداختیم، روزهای بعد هم رفتیم و باز هم عکس انداختیم یک روز که داشتم پایه دوربین را می گذاشتم که عکس بگیرم به او گفتم که کمک می کنی من عکس بگیرم؟ او هم گفت بله، تقاضای دریافت عکس هایش را هم بعد مدتی کرد من هم خوشحال شدم، خلاصه دیگر در تور افتادیم و به یمن اینکه با مادر بودیم و صلتمان جور شد، البته ایشان بعد چهار سال به اسلام ایمان آوردند و من هم تبلیغات نکردم و ایشان ابتدا اصلاً نمی دانست که من روحانی هستم و یکی از دلایل اسلام آوردنش هم این بود که پوشکین برای قرآن و پیغمبر شعر گفته و البته ما این شعر را صفحه اول قرآنمان چاپ کردیم، چون اگر یک روس یا او کراینی قرآن را باز می کرد و این را می دید که فردی که دوستش دارند و قبولش دارند، برای قرآن و اسلام مطلب گفته، حتما متأثر می شد.

ازدواجمان سخت و پرفراز و نشیب بود

خلاصه ما تا چهار سال ازدواج نکردیم و تنها محرم بودیم پدرشان البته برای ما شرط و شروط گذاشته بود، پدرش پروتستان بود و مراسم هایی داشتند و ما هم مراسم هایشان می رفتیم البته مراسم آذری ها هم من می رفتم یک کتابی از این نویسندگانمان درباره امام حسین (علیه السلام) را به همسرم دادم که بخواند یک روز با چشم های قرمز ورم کرده آمد و گفت: همه اینها را کشتند؟ این چه کتابی است این همه مناقب اهل بیت (علیه السلام)، این کتاب را دست مردم می دهید؟ مردم می ترسند. خلاصه بعد از آن من که مراسم های سفارت می رفتم همسرم هم با خانوم های ایرانی آشنا می شد بنابراین ازدواج ما یک دوره طولانی انجامید و سخت بود چرا که معتقد بودم همه چیز باید از ته دل باشد و سرخودمان نباید کلاه بگذاریم

همسرم بهترین یاور حسینه کی یف است

یادم می آید والده یک بار برایم نامه ای فکس کردند که اگر از این دختر خوشت می آید ازدواج کن ولی روزی نباشد که وقتی زیارت عاشورا می خوانی، ایشان بخندد! اینطور شد که من بیشتر صبر کردم و گرنه همان سال اول می توانستم ازدواج کنم، اکنون همسر من جزو بهترین کمک کننده های حسینه کی یف است حتی به تعداد زیاد. برنج هم می پزد و کارهای حسینه را بلد است ایشان فوق لیسانس دارد و دکتری دندانپزشکی می خواند

فرزند هم دارید؟*

بله اکنون هم دو فرزند دارم و از خدا هم دو پسر خواسته بودم که به من داد یکی سید مهدی و دوم علی که سید - مهدی را به دلیل علاقه به امام مهدی (عجل الله تعالی) اسمش را انتخاب کردم و سیدعلی را مادرش انتخاب کرد اتفاقاً یک بار داماد شهید بهشتی هم کی یف آمده بودند و اسم فرزندشان علی بود که خانوادگی با هم دیدارشان رفتیم.

اوکراین ۳ میلیون مسلمان دارد که ۲۵۰ هزار آنها شیعه هستند

از وضعیت اوکراین بگویید شنیدیم که چهل و اندی مسلمان دارد؟*

تا آنجا که من می دانم سه میلیون مسلمان دارد و از میان آنها دویست و پنجاه هزار شیعه هستند، شیعه ها در کی اف - و اطراف هستند و اهل سنت و افغان ها هم هستند، تاتارها هم مسلمان هستند، عده ای از آنها آنقدر از اسلام بی اطلاع اند که تنها می دانند گوسفند برای خوردن حلال است ولی دیگر ذبح اسلامی و اینها را نمی دانند ولی آذری ها می دانند که هر گوسفندی را نمی توان خورد بلکه باید ذبح اسلامی شود، تاتارها از سایرین هم عقب تر هستند

تاتارها هم شاخه های مختلف دارند؟*

بله حنفی، مالکی و ... البته نمی دانند مرجع تقلید کیست، خمس چیست ما هم برای همین این اندازه زحمت - کشیدیم اگر بگویم خمس بدهید که دیگر کسی به اسلام روی نمی آورد من مجبور شدم خودم فعالیت کرده و برای اسلام مایه بگذارم، پدرم همیشه می گفت باید در دین خرج کنی تا پیش بروی، وگرنه اگر چشم به خرج دیگران بدوزی چیزی پیش نمی رود، من هم از خدا خواسته دکتر شدم البته سخت بود البته قبلاً ترکیب مسلمانان به سمت آذری ها بیشتر بود الان تا حدودی تغییر کرده و عراقی ها، پاکستانی ها، سوری ها و افغان ها بیشترند. حتی من برخی مسئولیت ها را الان به پاکستانی ها بیشتر می دهم تا دیگران چرا که در حسینه کارهای ما زیاد است و نیاز به کمک داریم، مجالس شام های دهه اول محرم هفتصد تا هشتصد نفر غذا می دهیم

اسماعیلی و فاطمی هم آنجا هستند؟*

من فقط دو - سه نفر زیدی دیدم ولی بقیه شاخه ها را خیر -

غیرمستقیم درباره فعالیت های حسینه تان صحبت کردید، اما جزئی تر بفرمایید که این حسینه چطور و کی تأسیس * شده است؟

سال های ۲۰۰۱ یا ۲۰۰۰ بود، دهه هشتاد خورشیدی -

شنیدیم که حاج آقای فاضل پولی برای تأسیس آن داده بودند، درست است؟*

بله ۵۰۰ دلار دادند که البته با آن پول فقط برای مؤسسه موکت خریدیم. حکم رسمی از محضر آقای سیستانی و - آیت الله خامنه ای نیز برای فعالیت دارم

درباره راه اندازی حسینه بگویم که ما هر شب در یک کافه ای جا می گرفتیم و جمع می شدیم آن نزدیکی ما هم یک خیاط خانه ای بود که فضای زیادی داشت و من همیشه فکر می کردم که کاش بخشی از این فضا را به حسینه و مطب اختصاص بدهیم یک شب که منزل آمدم فکرم را با مادر همسرم در میان گذاشتم، شماره تلفن خیاط خانه هم با شماره منزل ما به جز رقم آخر، مشابه بود که یک بار اشتباهی از آنجا به منزل ما تماس گرفته شد و مادر همسرم هم درباره آن فضا در خیاط خانه صحبت کرده بود و آنها هم موافقت کرده بودند که بخشی را به دندانپزشکی اختصاص دهند و همینطور هم شد البته ما آن را برای حسینه می خواستیم

مادر همسر من هم شیعه نبود به مرور شیعه شد اما پدر همسرم سه ماه ابتدایی آشنایی مان فوت کرد و قبول هم کرده بود و دو هزار دلار هم به مسجد کمک کرده بود البته به خاطر صحبت های من نبود که شیعه شدند من خیلی در این زمینه موفق نبودم، بگذریم هزار دلار جور کردیم و برای اجاره فضا دادیم و الان هم اگر خدا بخواهد می خواهیم تملیکش کنیم البته این را بگویم که با وجود اینکه نماینده حاج آقای سیستانی هستیم ولی حقوقی نداریم بنابراین باید کار می کردم تا زندگی بگذرد

آنجا ملبس می آمدید؟*

البته به حساب مطب که با لباس نمی شد آمد، اما الان که فضا دست خودم است اختیارش با من است و هر کار - بخواهم می کنم

صاحب خیاطی وقتی متوجه شد که آنجا را حسینه کردید، عکس العملی نشان نداد؟*

چرا خیلی عصبی شد و از شدت ناراحتی بقیه خیاط خانه را هم تعطیل کرده و رفته! (با خنده)-

چه طور شد که روضه خوان امام حسین (علیه السلام) شدید و در کنارش به دندانپزشکی هم مبادرت کردید؟*

یادم می آید قم که درس می خواندیم در تبریز هم روضه می خواندم آن زمان جوان بودم، ابوی هم فوت کرده بود - خانواده مادرم ثروتمند بودند اما من آنجا روضه می رفتم یک بار که خیلی حیات و خانه شلوغ شده بود ایستاده روضه می خواندم همه جا شلوغ بود ترک ها هم رسم داشتند که عده ای در مراسم روضه خانی دخیل می بندند تا حاجت بگیرند از آنجا تکان نمی خورند خلاصه یک روز دیگر که روضه می خواندیم من تا یاالله را گفتم یک نفر از خانوم ها شنیدم که گفت حیف این جوان که روضه خوان شده! این حرف خیلی به من برخورد زمانی که بیرون آمدم رو به قبله ایستادم و گفتم یا حسین به خودت قسم تا دکتر نشوم دیگر روضه نمی خوانم همینطور هم شد و یک روز که در مطب نشسته بودم یاد این خاطره افتادم و یک نفر از درونم به من گفت که اینجا دیگر روضه بخوان من هم این کار را کردم

بنابراین به اعتقاد من مشاغل مختلف شأن روحانیت را پایین نمی آورد چه اشکالی دارد آدم هم نویسنده یا خبرنگار باشد هم روحانی، یا دیگر مشاغل بنابراین من مخالف خانه نشینی هستم، عده ای که البته به کار فقه می پردازند مثل آیت الله فاضل و دیگران که جریانشان متفاوت است اما دیگران خوب است که مشاغل مختلف داشته باشند

کاربری حسینه زیاد است

از فعالیت های مختلفی که در حسینه انجام می دهید، بگویید؟*

اوج کار حسینه که در ایام محرم است اما ما هر جمعه، نماز جمعه می خوانیم با آدم های جدید آشنا می شویم که - می آیند و می روند، البته حسینه برای خودش یک پا دادگاه هم هست به مشکلات مردم اعم از مالی و خانوادگی. رسیدگی می کند، ما هم اینجا برای خودمان امیرالاعظمی هستیم (با خنده) و کار دیگران را راه می اندازیم. یک بار خاطرم است که یکی از این ریش سفیدهای محل ما به همراه کسی وارد حسینه شد و من هم لباس پزشکی تنم بود و سلام کردیم و این ریش سفیدمان به همراهش مرا معرفی کرد و گفت: این هم حاج آقای ماست، هم دندان می کشد هم گوش! همراهش هم گفت: این لوتی است؟ ریش سفید هم گفت که او همه فن حریف است، اختلافات این جماعت را که حتی پلیس هم حل نمی کند، او حل می کند

جوانان اوکراینی که اسلام می آورند، آداب مختلف آن را به جا می آورند

حاج آقا در حسینه خطبه عقد هم می خوانید؟*

بله یک اتاق اتاق مبله و زیبا داریم من بسیار به زیبایی اهمیت می دهم البته امکاناتمان محدود است اما تلاش کردیم - با همین امکانات فضای زیبایی فراهم کنیم. دخترها و پسرها که برای ازدواج اینجا می آیند را عقد می کنیم و البته خیلی هم با آنها صحبت می کنم ولی خیلی هایشان گوششان شنوا نیست در عالم دیگری هستند (با خنده) بسیار سراغ دارم که دخترها که برای عقد آمدند سریع از من خواستند که اسلام بیاورند، زمانی که دخترها، اوکراینی و پسرها، ایرانی هستند، من هم با آنها صحبت می کنم چرا که زبان روحانی باید شیوا باشد و بتواند همه چیز را با هم تطبیق دهد به طور مثال من به شخصه با موسیقی مشکلی ندارم البته بستگی دارد که کجا و چگونه شنیده شود چرا که بسیار بر روحیه مؤثر است، موسیقی که آن را با هر کس و هر جایی گوش ندهیم، حرام نیست. تمام این بحث ها را من برای جوانان روشن می کنم بنابراین زمانی که اسلام می آورند و از اینجا می روند، حجاب اختیار می کنند. درباره حجاب مثال های مختلفی می آورم و آنها را تشویق به حفظ تنشان می کنم

...گویا اوکراینی ها هم در مکان های مقدس حجاب دارند؟*

بله در اوکراین هم مجموعه اماکن مذهبی شان باید بانوان با حجاب و روسری بروند، همانطور که مسیحیان هم در - مکان های مقدسشان سر را می پوشانند و فقط در اوکراین اینطور نیست

درباره مسجدی که در دست احداث دارید توضیح دهید، شنیده ایم که زیربنایی هزار متری دارد؟*

بله نقشه این زمین هزار متری را ما کشیدیم ۳۰ هزار دلار فقط برای تهیه نقشه خرج کردیم و یک نقشه نیست، - چندین نقشه از ابعاد مختلف است و در واقع عکس نقشه هوایی هم دارد.

برای ساخت این مسجد ما از مجمع جهانی اهل بیت (علیه السلام) و سازمان فرهنگ و ارتباطات کمک گرفتیم. سفارت ایران در اوکراین هم پنج هزار یورو قرار است که به ما پول بدهند، البته رسیدش را گرفتند ولی پولی ما ندیدیم (با خنده). برای دریافت کمک ساخت مسجد هم دوست ندارم به دنبال مراجع بروم چرا که من خودم نماینده آیت الله سیستانی هستم و از ایشان هم پولی نگرفتم البته یک بار نجف نزد ایشان رفتم و ۵۰ هزار دلار ایشان گفتند که برای ساخت غسالخانه به ما می دهند، اما من گفتم که آن غسالخانه من درست می کنم و در شأن شما این است که مسجد بسازید و دیگر این پول را نگرفتم.

شیعیان کی یف هنوز مسجد ندارند

در کی یف قبرستان مسلمانان هم دارید؟*

بله -

به خاطر مشکلاتی که در زمینه ساخت مسجد هست از ساخت چنین مسجدی پشیمان نشدید؟*

چرا یک بار سال گذشته پشیمان شدم و دیدم به لحاظ مالی نمی توانم بنابراین دو بلیت تهیه کردم و تصمیم گرفتم - به نجف بروم تا دم در حسینیه رسیدم، تلفنم زنگ زد و گفت که از خیرخواهان است، مشکلات که به من فشار آورده بود گفتم دیگر لازم نیست من به نجف می روم و عمامه ام را می گذارم و برمی گردم، جوابش دیگر با شما و دیگران! خلاصه کلی او را نفرین کردم (با خنده) اما او گفت که برایم خبر خوش دارد و پول برایم فرستاده، پولش هشتصد هزار دلاری بود که البته به دست من نرسید به خزانه وزارت امور خارجه بازگشت اما ما خودمان هفت میلیون دلار پول لازم داشتیم برای ساخت مسجد. متأسفانه هنوز شیعیان کی یف مسجد ندارند

هیچ پولی شخصی دریافت نمی کنم

افراد خیر و ثروتمند بین این شیعیان نیست؟*

چرا هست منتها عده ای سوءاستفاده هم می کنند البته ما عرب ها را رها نمی کنیم چون وضعشان خوب است دیگر - هم به کسی نقشه مسجد را نمی دهم و قرار است پول از طریق نماینده به من برسد، من خودم هیچ پولی شخصی دریافت نمی کنم هر کس هم که شک دارد می تواند پولش را که داد بالای سر مسجد بماند تا پول خرج شود

از سفیر جدید ایران در اوکراین چه خبر؟*

آقای محمد بهشتی هستند که مرد باسواد و خوبی اند در حوزه کشورهای عربی هم متخصص اند حال باید ببینیم که - در اوکراین هم موفق خواهند بود یا خیر. البته سفیری را که مدرک دکتری داشته باشد نخستین بار است که در اوکراین داریم و ایشان با سواد هستند اما مهم این است که زبان هم بلد باشند

من هم اکنون زبان و تکلم به روسی کامل شده خوشبختانه این رمز موفقیم در تحصیلاتم هم بود عده‌ای حتی به من حسادت هم می‌کردند اما اساتید طرفدار من می‌شدند علتش هم تسلطم به زبان بود. حتی خاطره‌ای هم یکی از اساتید جراحیمان دارم که از من در کلاس تعریف کرده بود و یادم می‌آید نخستین جراحی که انجام دادم هم این استاد همراه من بود و فردی که قرار بود بر او جراحی کنیم مست بود و استادم گفت که بیهوشی نمی‌خواهد اما من اصرار کردم که مست باشد باز هم بیهوشی می‌خواهد، خلاصه قسمت مورد نظر را که در جراحی بریدیم، دیدم اصلاً انگار نه انگار متوجه نشد، استادم گفت که دیدی مست که باشد چیزی متوجه نمی‌شود و او به من گفت که لازم خوشش می‌آید، چون لب به این زهرماری نمی‌زنم

الان غیر از مباحث زیرساختی که پول کلان می‌خواهد، در حوزه فرهنگی کمبود خاصی هم دارید از کتاب گرفته * تا سخنران و مترجم و ...؟

نکته اینجاست که ما کلاً منابع روسی مان کم است و مکتوبات به زبان‌های دیگر مثل انگلیسی و ترکی منبع زیادتر - است.

با شیعیان اوکراین ارتباط خوبی دارید؟*

بله اینها دیگر مرا می‌شناسند، سه - چهار هزار نفری هستند که می‌روند و می‌آیند و تعبیرشان درباره من این است - که چه حال خوبی داشته باشم یا خیر، سید احمد آدم خوبی است

وضعیت مشاغل در اوکراین به چه صورت است؟*

خب ما افراد خیلی ثروتمند هم در اوکراین داریم که بی‌دین هم هستند، میلیاردرهایی که هیچ کمکی نمی‌کنند - البته اینها را به نظر من باید جلب کرد عده‌ای هم هستند که هم دین دارند و هم کارشان موفق است تعدادی شان کمک هم می‌کنند

از مراسم‌های ماه رمضان در حسینیه خودتان توضیح دهید؟*

ماه رمضان را ما هر شب افطاری می‌دهیم البته امسال تصمیم گرفتیم این کار را نکنیم چرا که ساعت ۱۰ شب افطار - می‌شود و ۲ شب هم سحر است، بین اینها چهار ساعت فرصت است که خیلی طاقت فرسا می‌شود اگر ما هم بخواهیم افطاری بدهیم و کل این ساعات گرفته می‌شود. بنابراین تا سال گذشته ما هر سال دویست - سیصد نفر را افطاری می‌دادیم

در اوکراین برای تبلیغ اسلام یا فعالیت مسلمانان مخالفتی نمی‌کنند؟*

البته دیگر ادیان به ما مطمئن هستند که ما اهل چیزی نیستیم ولی یک چند باری که کلویی درست شده بود که به - طور مثال یادم می‌آید اسم آن «مکه» بود ما رفتیم و آن را خراب کردیم، بهر حال اینها می‌دانند که ما بی‌ترمز هستیم

(باخنده) البته قوانین را هم می دانیم و به مقدسات کسی توهین نمی کنیم و دیگران هم توقع داریم به ما احترام بگذارند البته زور ما باز از دولت بیشتر است

در منبر هم می گویم که دولت آمریکایی را قبول ندارم

تحولات اوکراین بر شما هم تأثیری گذاشته است؟*

والا دولت تا به حال که به ما چیزی نگفته البته من این دولت را هم تأیید نمی کنم چرا که تحفه آمریکاست حتی - در منبر هم این را می گویم که دولت را قبول ندارم و در خطبه های نماز مطرح می کنم ولی ملت اوکراین دعا می کند تا از نوکری آمریکا نباشند من اوکراین مستقل را می خواهم، نه روسیه و نه آمریکا را تأیید نمی کنم

تراز بازرگانی ما با اوکراین منفی است

آیا زمینه برای شیعه سازی و فعالیت مسلمانان در اوکراین وجود دارد؟*

بله ولی ایرانیان خیلی خوب کار نمی کنند یادم می آید یک سفیر اینجا آمده بود که فوتبال بازی می کرد و دیگری - هم جور دیگری سرگرم بود، اینها کار نمی کنند! البته من خودم آرزو داشتم که یک روز سفیر ایران در اوکراین شوم، چرا که پتانسیل ها را می شناسم، الان ترکیه آمده و زمین های آنجا را خریده یا اجاره کرده و محصولات کشاورزی تولید می کند، متأسفانه تراز بازرگانی ما با اوکراین منفی است و این خیلی بد است

تصمیم ندارید از اوکراین بازگردید؟*

من یک هدف دارم که آن ساخت مسجد است که این کار را باید بکنم بعد تصمیم می گیرم که بمانم یا بازگردم -

حاج آقای قرائتی ما را به زور اوکراین فرستاد

خانواده مخالفتی با زندگی در ایران ندارند؟*

خیر همسرم دوست دارد البته دور از واقع نیست، حاج آقای قرائتی ما را به زور اوکراین فرستاد حتی صدایش را - هم ضبط کردم مرا دست بسته با محافظ نزد حاج آقای فاضل لنگرانی فرستاد، ایشان هم به من گفت که واجب عینی است که بروی، من هم گفتم که شما از من سوءاستفاده می کنید (با خنده)

الان روزها چند ساعت در مطب هستید؟*

گاهی تا ۳ نیمه شب هم کار می کنم اگر مریض داشته باشم بعضی ها دیروقت به مطب می آیند -

شخصیت های مهم هم تا به حال به مطبشان آمده اند؟*

بله -

تاکنون چند نفر را شیعه کردید؟*

شاید سالی ده - بیست نفر بشوند البته عده ای از روی کلاس ها و عده ای هم صدای ما را می شنوند طالب می شود - مثلاً یک آقای طبقه چهارم منزل ما زندگی می کرد که صدایم را شنیده بود و گفت که علاقه مند به اسلام شده

است. در ماه محرم هم که دسته عزاداری بیرون می رود سعی می کنم خوش آهنگ بخوانم تا مردم جلب شوند، پشت بام هم اذان می گویم مردم دیگر به صدای اذانمان عادت کرده اند اذان آقای مؤذن زاده یا گلستانی را می گذارم. تابستان ها که مردم بیشتر بیرون هستند صدای اذان را که می شوند تعجب می کنند و برخی خوششان می آید البته ندیدم کسی بدش آمده باشد

پس می توان گفت که حدود هزار نفری را شیعه کردید؟*

هزار نفر که اغراق است ولی کمترش را شیعه کردم حتی یکی از همسایه هایمان «عرفان» که اصلیتش آذری بود - پنج سالی است که مسلمان شده و کمک حال من در لابراتوار شد البته ما به کسی نمی گویم که اسلام بیاورد خودشان تشویق می شود، یکی از دکترها که می شناسم هم اسلام آورد و با او هنوز در ارتباطم. من رساله آقای سیستانی «مختصر الاحکام» را دارم ولی ضعف این است که به زبان روسیه کار نمی شود، رساله مکتوب آقای خامنه ای را هم پیدا نکردم، چرا که عده ای می خواهند مقلد حضرت آقا باشند ولی رساله مکتوب ایشان به روسی در دسترس نیست

علاقه دارید فرزندانتان روحانی شوند؟*

بله سیدعلی، فرزند کوچکم که هفت سال دارد علاقه مند است و این روحیه را در او می بینم اما مهدی بیشتر سخنور - است و تپیش به این می خورد که نماینده مجلس بشود یک بار در جمعی که می خندیدند با اعتماد به نفس گفت: شما مگر عقلتان کم شده که می خندید من که چیزی نگفتم؟

حاج آقا اینها که شیعه می شوند، واقعا تا چه حد شیعه مناسکی هستند؟ یعنی مثلاً نماز می خوانند، مشروب *

... نمی خورند و

همه تقریباً اینطورند، آذری ها یک خاصیت خوبی که دارند این است که اگر توبه کنند دیگر سرشان را هم ببرند - گذشته را تکرار نمی کنند و توبه شکن نمی شوند

نماز خواندن چطور یاد می گیرند؟*

به سرعت! مثل یک معجزه یاد می گیرند -

امام جمعه موقت هم در کی یف دارید؟*

به دستور آقای سیستانی در اوکراین نماز جمعه خوانده نمی شود اما بیشتر مردم مقلد آقای خامنه ای و سیستانی - هستند

اینها اوضاع و احوال ایران را هم رصد می کنند؟*

بله خوشبختانه نبض ایران در حسینه است آن زمانی که آقای سیستانی حکم جهاد برای مبارزه با داعش دادند، - حدود ۵۰ پاسپورت برایم آوردند که می خواهند بروند کمک! یک بار هم که آمریکا جلو آمده بود سر صبح ۳۰ پاسپورت آوردند و می خواستند بروند مقابله

تا به حال نزد رهبری هم رفته اید؟ *

بله -

رهبری تأکید دارند که شغلم را از دست ندهم

توصیه ای هم به شما داشتند؟ *

با زبان آذری مرا نصیحت کردند، معمولاً ایشان هم آذری صحبت می کنند، همیشه دعا کرده و تأکید دارند بر - پزشکی بمانم و شغلم را فراموش نکنم با زمان پیش بروم من هم کنفرانس های مختلف را شرکت می کنم تا نوآوری را فراموش نکنم جمله ای که رهبری می گویند ای است که شغل شما بیشتر تبلیغ می کند تا امامت شما، سعی کنید همیشه اطلاعاتتان تازه باشد، البته برای مسجد هم به ما کمک کردند بیش از حدی که تصور کنیم البته برخی دیگر خاطراتمان گفتنی نیست

چند حسینه در اوکراین وجود دارد؟ *

تقریباً شش حسینه به جز کی یف، که همه شان مردمی است الان چند سالی است که روحانی آنجا را هم بیت - رهبری تعیین می کند از پول بلیط تا هزینه ماندن و زندگی این خیلی خوب است دیگر فشار کار ما را کم کرده است. البته سالی شش - هفت تا خوب است ولی امسال دو نفر فرستاده شدند

حسینه برای فعالیت های خود سایتی یا مرکزی برای اطلاع رسانی دارد؟ *

ما سه سایت به زبان انگلیسی و روسی تأسیس کردیم که از یک ماه گذشته راه اندازی شده است -

ایام فاطمیه هم مراسم برگزار می کنید؟ *

بله البته چون دو روایت داریم یک سال یک روایت فاطمیه را می گیریم و سال بعد روایت دیگر را، چرا که وقت - بیکاری اینجا کم است و اعیاد و وفات ها را تقسیم می کنیم و برخی را یک سال و برخی را سال آینده برگزار می کنیم، امیدواریم که ائمه هم از ما ناراحت نشوند

ارتباطتان با حوزه چطور است؟ *

در مسائل فقهی زیاد مراجعه می کنم البته بیشتر مسائلی که با اهل سنت مشترک است چون هیچوقت روایتی - نمی خوانم که فقط مخصوص خود شیعیان باشد طرف های من بیشتر سنی هستند آنها هم در مجالسشان شرکت می کنند همین سنی ها پارسال بیشتر در مجلس امام حسین سینه زدند بنابراین فحش دادن به اینها کار خوبی نیست. برخی این کار را می کنند که نباید صورت گیرد

از مقامات دولتی یا سفارت برای کمک اندک به فعالیت های فرهنگی و مذهبی تان گله نکردید؟*

خیر هیچوقت و این نقطه ضعف من است و احساس می کنم این گله گی ها ضعف است. یک مثلی را روس ها - می گویند که اگر صدبار به کسی بگویی، خوکی او خوک می شود و اگر صدبار بگویی، بد واقعا بد می شود بنابراین ما هم همیشه باید از خوبی ها بگوییم چون تأثیر بیشتری دارد، این یهودی ها بچه های کودنی دارند ولی آنقدر اینها را تشویق می کنند که خوب از آب در می آیند هرچه هم بد باشند. بنابراین ما هم می گوییم که دولت و سفارت کمک می کند.

حاج آقا از سبک زندگی تان بگویند، مثل او کرایی ها است یا همان سنت طلبگی؟*

خب من یک قطعه زمین داشتم که برای تعمیر آن اقدام کردم یک ایرانی داشت چیزهایی می فروخت گفتم چند - تخته هم به ما بدهید او هم رایگان خواست به ما بدهد که البته قبول نکردم تخته ها را استفاده کردم و چند تایی اضافه ماند به دیوار زدیم و یک روش جدید شد، خلاصه با شک و تردید همسرمان آن را دید، گفتم از ژورنال انتخاب کردم (با خنده) بر روی تخته ها هم رنگ زدیم البته در او کرایی بدون مبل و تخت به دلیل رطوبت زمین نمی توان نشست چون باعث سرماخوردگی می شود بنابراین ما در همین منزل ۱۲۰ متری زندگی می کنیم

اوقات فراغت به ماهی گیری می روم

اوقات فراغتتان را چه کار می کنید؟*

البته من وقت کمی برای تفریح دارم ولی فراغت مورد علاقه ام را به ماهی گیری می پردازم چون عاری از کسی - است و خانواده هم راحت هستند چند کیلومتری از شهر دور می شویم بچه ها هم عادت کرده اند و به ماهی گیری علاقه دارند، خلاصه شب یک جایی چادر می زنیم و اطراق می کنیم. در او کرایی سیزده ماه زمستان داریم که البته. امسال دوازده ماه است ما هم که خیلی سرمای هستیم برایمان یک مقدار سخت است

اهل نوشتن هم هستید؟*

بله ولی خیلی وقت است که فرصت آن را ندارم البته اگر چیزی به ذهنم برسد هر جا که باشم باید قلم و کاغذ - بیاورم و بنویسم فردایش هم آن را ویرایش کرده و خوب در می آید اینها هم در موضوعات مختلفی است. صحبت پایانی اگر دارید بفرمایید و از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاری می کنیم*

نه عرضی نیست من هم متشکرم موفق باشید-

سیلوا متو از سوئد

استاد دانشگاه اقتصاد سوئد چگونه مسلمان و شیعه شد

با وجود اینکه تاکنون به حرم مطهر رضوی مشرف نشده بودم اما احساس نزدیکی زیادی با حضرت رضا(علیه السلام) داشتم و لقب امام رئوف که به ایشان نسبت می دهند بسیار برایم آرامش بخش شد لذا برای تشریف به دین اسلام این مکان ملکوتی را انتخاب کردم

به گزارش رهیافتگان

سیلوا متو، استاد دانشگاه اقتصاد سوئد با به زبان آوردن شهادتین همزمان با ماه مبارک رمضان و شبهای قدر، در حرم مطهر رضوی به دین مبین اسلام و مذهب تشیع مشرف شد. «سیلوا متو» که ۳۱ سال دارد، در مراسمی که با حضور کارشناسان دینی اداره ارتباطات اسلامی و امور زائرین غیرایرانی آستان قدس رضوی در رواق غدیر حرم مطهر نام «زینب» را برای خود انتخاب کرد. این استاد دانشگاه برگزار شد پس از تشریف از دین مسیحیت به دین مبیناسلام با اشاره به علت گرایش خود به اسلام و تشیع، گفت: اسلام دین کاملی است که می تواند همه نیازهای انسان را تأمین کند و دستورالعمل های جامعی را برای خوب زیستن دارد و با مطالعاتی که در این زمینه داشتم مذهب تشیع را تحقیق و پژوهش کرده است، خاطرنشان کرد: با برای خود انتخاب کردم. وی که ۱۸ ماه برای انتخاب دین اسلام مطالعه قرآن و مطالعه کتاب هایی از زندگی نامه ائمه اطهار(علیهم السلام) مذهب تشیع را کامل ترین دین انتخاب کردم که تمام دستوراتی که در آن آمده از مبانی علمی برخوردار است و باعث سعادت فرد می شود این تازه مسلمان با اشاره به اینکه از طریق دوستان خود در دانشگاه با دین اسلام آشنا شده است، افزود: با سفری که به سوریه داشتم و ارتباط با دوستانی که مسلمان بودم توانستم اطلاعات زیادی را در خصوص دین مبین اسلام کسب نه تنها مانعی برای **حجاب** :کنم. «سیلوا متو» با اشاره به ضرورت حجاب و پوشش مناسب اسلامی برای زن ها گفت حضور زن در جامعه ایجاد نمی کند، بلکه این پوشش و **حجاب**، موجب کامل شدن شخصیت وجودی او نیز خواهد مانند حصاری برای زن ها است که موجب امنیت و آرامش بیش تر آنها خواهد شد. وی **حجاب** :شد. وی افزود

تصریح کرد: با وجود اینکه تاکنون به حرم مطهر رضوی مشرف نشده بودم اما احساس نزدیکی زیادی با حضرت رضا(علیه السلام) داشتم و لقب امام رئوف که به ایشان نسبت می دهند بسیار برایم آرامش بخش شد لذا برای تشرف به دین اسلام این مکان ملکوتی را انتخاب کردم. این تازه مسلمان حرم مطهر رضوی با اشاره به علاقه ای که برای زیارت حضرت معصومه(سلام الله علیها) دارد، افزود: بعد از سفر ایران بلافاصله به کربلا می روم و مرقد مطهر امام حسین(علیه السلام) را زیارت خواهم کرد. از ابتدای امسال تاکنون چهار زائر غیرایرانی در حرم مطهر رضوی به دین مبین اسلام مشرف شدند و از سوی مدیریت امور زائران غیرایرانی آستان قدس رضوی یک جلد کلام الله مجید و مذهب تندیس سنگ مضجع شریف حضرت امام رضا(علیه السلام) و کتاب هایی درباره اصول اعتقادی اسلام شیعه و بسته های فرهنگی و متبرک به این تازه مسلمان اهداء شد.

گفتگو با مرسی بوک زن جوان امریکایی که از طریق اینترنت مسلمان شد



یک خانم ۲۵ ساله ی ساکن شهر کوچکی در کارولینای شمالی واقع در ایالات (Mercy Boeck) مرسی بوک متحده آمریکاست که در گذشته مسیحی کاتولیک بوده است.. تنها چند نفر از اعضای خانواده او می دانند که او مسلمان شده

/مترجم زهرا مودب شعار به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

دیدن انسان هایی با مهر و محبت و ایمان قوی، با مکان ها و پیشینه های مختلف، همیشه جالب است و دیدن نتیجه تغییر مذهب آنها و ایمانشان به “خداوند یگانه”، برای ما آموزنده خواهد بود. در صحبت کوتاهم با “مرسی بوک”، متوجه شدم که او دختر جوانی است که با مسائل غیرمنطقی و بیگانه ی زندگی می جنگد. افرادی مثل او هستند که ایمانت به انسانیت را دوباره قوت می بخشند. من او را دختری کوچک با قلبی بزرگ می نامم

یک خانم ۲۵ ساله ی ساکن شهر کوچکی در کارولینای شمالی واقع در ایالات (Mercy Boeck) مرسی بوک متحده آمریکاست که در گذشته مسیحی کاتولیک بوده است. او با همسر و چهار گربه اش زندگی می کند. تنها چند نفر از اعضای خانواده او می دانند که او مسلمان شده: همسر و مادرش! گرچه پدرش هم چیزهایی متوجه شده. ولی مرسی تا به حال مستقیماً در این زمینه با او صحبتی نکرده و از عکس العمل او نگران است. یاد آیه ای از قرآن می افتم: “گفتیم: همه از بهشت فرود آید، تا آن گاه که از جانب من راهنمایی برای شما آید؛ آنان که پیروی او کنند هرگز بیمناک و اندوهگین نخواهند شد.” (آیه ۳۸ سوره بقره)

در ادامه صحبت کوتاه من با مرسی را می خوانید

علاقه شما به اسلام چگونه شروع شد و چه چیزی شما را به سوی اسلام کشانید؟+

همه چیز از کلاس ششم شروع شد. یک همکلاسی مسلمان داشتم. با نماز آشنا شدم و ۵ بار نماز خواندن در روز را - قانع کننده تر و واقعی تر از کاری یافتم که تا آن زمان در مسیحیت انجام می دادم. ولی این علاقه به طور کامل شکوفا نشد تا اینکه چند سال پیش اتفاقی افتاد. یک نقاشی از یک خواهر مسلمان را دیدم که در آن یک خانم مسلمان و یک راهبه را کشیده بود که از غذا خوردن با هم لذت می بردند. این عکس لینکی داشت که مخاطب را به سایت دیگری هدایت میکرد و سپس به سایتی دیگر که آن هم به وب سایت یک مبلغ مسلمان به نام امام سهیب لینک می شد. مشغول خواندن پست ها شدم و از خواندن آن ها و گوش دادن به (Imam Suhaib Webb) وب بعضی سخنرانی ها لذت می بردم. احساس کردم نیاز دارم بیش از این در مورد اسلام یاد بگیرم، و یاد گرفتم

چه موقع بود که تصمیم گرفتید اسلام بیاورید؟+

وقتی که فهمیدم عقاید کنونی ام با آن چه که در مسیحیت شنیده بودم مثل اسلام هراسی و کینه و خشمی که در + این زمینه در کلیساها وعظ می کردند تطابق ندارد، به دنبال حل اختلافانی که میدیدم برآمدم

عکس العمل همسر شما چه بود؟-

همسر من از من حمایت می کند. اگرچه خودش مسلمان نشده اما عقایدش به عقاید من بسیار شبیه است. حس می کند اگر این مرا خوشحال می کند پس بهتر است دنبال آن باشم

با چه چالش هایی در محل کار یا جامعه یا در برخورد با مردم دیگر مواجه شدید؟-

من در حال حاضر اجازه ندارم در محل کار حجاب داشته باشم اما فکر میکنم اگر با مدیر کل صحبت کنم شاید +
را که دوست دارم بپوشم مسخره می کند * بتوانم این اجازه را بگیرم. پدرم هم گاهی اوقات حجاب یا شلوار قمیزی
البته رفتارش حس خواری به من نمی دهد

تا چه حد از حمایت جمعیت های مسلمان یا مسلمان هایی که با آن ها دیدار داشتید بهره مند - شدید؟

افراد کمی هستند که با آنها صحبت می کنم. توفیق حضور در مساجد در روزهای جمعه را هم ندارم چرا که آن +
زمان سر کار هستم و زمان کاری من خیلی قابل تغییر نیست. بنابراین تا آن جایی که بتوانم از فرصت ها استفاده می
کنم. می خواهم بیشتر به مسجد محلی مان بروم، ولی جمعیت ما مسلمانها خیلی زیاد و این مسجد خیلی کوچک
است و باعث شده که برای کمک به ساختن مسجدی بزرگتر، به دنبال راهی باشم

برنامه های آینده شما چیست یا اسلام و مسلمانان را در آینده چگونه می بینید؟-

موارد زیادی هست که باید روی آن ها کار شود، خصوصا در منطقه غرب آسیا که درگیر سلفی هایی هستند که +
سعی دارند مسائل را از آن چیزی که باید باشند، تغییر دهند. فکر میکنم آن ها (و ما) نیاز داریم که روی مسائلی مثل
فضاهایی برای نماز خانم ها و شاید مساجدی مختص خانم ها، کار کنیم

؛ نوعی پوشش بلند سنتی جنوب آسیا salwar kameez: شلوار قمیز *

خانم (تاتیانا آندریووا) اهل کشور روسیه

تشریف یک زن روسی در مازندران به دین مبین اسلام



خانم (تاتیانا آندریووا) اهل کشور روس امروز با حضور در دفتر امام جمعه شهرستان آمل به دین مبین اسلام مشرف ... شد. این زن روسی پس از مشرف به دین مبین اسلام نام فاطمه را برای خود برگزید

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)، خانم (تاتیانا آندریووا) اهل کشور روسیه امروز با حضور در دفتر امام جمعه شهرستان آمل به دین مبین اسلام مشرف شد. این زن روسی پس از مشرف به دین مبین اسلام نام فاطمه را برای خود برگزید. وی که به همراه خانواده و خانواده شوهرش در این مراسم شرکت کرده بود کلمه شهادتین را بر زبانش جاری کرد. این بانوی تازه مسلمان شده با اشاره به اینکه اسلام کامل ترین دین در میان ادیان جهان اسلام است، گفت: اسلام را به خاطر کامل بودنش و شناخت قلبی انتخاب کردم دین ختم همه ادیان است، گفت: همه ما زیر پرچم و لوای اسلام اسلام امام جمعه شهرستان آمل نیز با اشاره به اینکه دین هستیم. محمد علی رحمانی اسلام را دین برابری و برابری دانست و تصریح کرد: دین مسیحیت هم دین اسلام را بشارت داد. تاتیانا آندریووا که از این پس فاطمه قوامی است پیش از مسلمان شدن، مسیحی بوده است

کریمه سلاک رازی

روایتی خواندنی از اسلام آوردن یک بانوی غربی



هرچه بیشتر با مسلمانان رفت و آمد داشتم نه تنها جذب آرامش درونی شان بلکه جذب ایمان قویشان هم می شدم. در ابتدا فکر می کردم که اسلام دین خشونت و تبعیض جنسی است اما بعد از مدتی همه چیز تغییر کرد.

به گزارش رهیافتگان

به نقل از خبرگزاری میزان “کریمه سلاک رازی” بانویی غربی که اخیراً دلباخته به اسلام و دارای عطش آتشین به آشنایی با قرآن و معارف دین شده است می گوید: در بیستم سپتامبر ۱۹۹۱ (۲۹ شهریور ۱۳۷۰) به دین اسلام مشرف شدم. اگر کسی ۵ سال زودتر به من می گفت که اسلام خواهی آورد هیچ وقت باور نمی کردم. هدایت خداوند چنان دائمی و عجیب بود که حالا متوجه می شوم تمام زندگی ام در حال رفتن به سوی آن لحظه خاص بود. خیلی مشکل است که دقیقاً بگویم چه عاملی باعث مسلمان شدن من گردید.

کریمه ادامه می دهد: این سفر یک جریان مدام بود که سه سال طول کشید. آن سه سال هم سخت بود و هم لذت بخش بود. نظرم درباره خودم و دنیا خیلی تغییر کرد. یک سری از اعتقاداتم تحکیم شد و بعضی از آنها هم از بین رفت. گاهی احساس می کردم که دارم خودم را گم می کنم و گاهی هم با خودم می اندیشیدم که این راه راهی از پیش تعیین شده برای من است و بنابر این از آن استقبال کردم در تمام طول آن سال ها، یک سری از جنبه های اسلام توجه مرا به خود جلب کرد. مطالعاتم به صورتی آرام و منظم مرا به سوی روزی که شهادتین را به زبان آوردم، هدایت می کرد.

اولین تماس من با مسلمان ها و اسلام

برخی از زنان از لحاظ زیرکی و زبده گی از مردان هوشمند و فرهیخته اگر جلوتر نباشند عقب تر هم نیستند. کریمه می گوید: شریف اولین مسلمانی بود که مرا به مطالعات و پژوهش پیرامون اسلام تشویق می کرد. به نقل خانم کریمه

رازی او مردی میان سال بود که برای برنامه‌های آموزشی در یک شرکت کار می‌کرد. همان جایی که من حالا در آن کار می‌کنم.

شریف می‌گفت هر چند از کار کردن در آن شرکت درآمد چندانی ندارم اما در عوض از تعلیم بچه‌ها لذت بسیار می‌برم. خیلی نرم و آهسته صحبت می‌کرد. رفتارش بهتر از گفتارش مرا به خود جذب کرد و من همیشه با خود فکر کردم ای کاش من هم به آرامش روحی که او در آن بین دارد برسم.

هرچه بیشتر با مسلمانان رفت و آمد داشتم نه تنها جذب آرامش درونی‌شان بلکه جذب ایمان قوی‌شان هم می‌شدم. در ابتدا فکر می‌کردم که اسلام دین خشونت و تبعیض جنسی است. بعد از آشنایی با مسلمانان نظرم عوض شد. البته عدم آرامش درونی را در خود احساس می‌کردم.

یک خلأ درونی در من وجود داشت که به وسیله آن موفقیت‌های علمی یا ارتباطات انسانی پرشدنی نبود. در آن موقع هیچ وقت نگفته بودم که واقعاً به خاطر خودم جذب اسلام شده‌ام.

کوشش برای بدست آوردن هویت خویش

پس از آگاهی اجمالی از اسلام در اندیشه پیدا کردن هویت خود فرو رفتم. تا آن زمان مقالات خوبی را نوشتم. یاد گرفتم که چگونه تحقیق کنم و یا تزارائه دهم. در این وقت شخصیت من دیگر در خطر نبود. برای اولین بار متوجه شدم که همیشه برای خوشنودی دیگران می‌نوشتم اما حالا به خاطر خودم مطالعه می‌کنم و می‌نویسم. این چیز نادری بود.

اما آنها نمی‌توانستند برای سؤالات من پاسخی پیدا کنند. نمی‌خواستم دیگر به حمایت آنها وابسته باشم. حتی به عمران (که شیفته صداقت، دیانت، امانت، متانت... او بودم و قصد ازدواج با وی را داشتم وابستگی غیرمنطقی خود با او را قطع کردم) اما هیچگاه مطالعات خود را درباره اسلام، قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه واله) کنار نگذاشتم. همچنانکه درباره زندگی پیامبر مطالعه می‌کردم از خود این سؤال را می‌پرسیدم که آیا او صرفاً یک رهبر استثنایی بوده است. درستکاری‌اش قبل از بعثت، مهربانی، روشن بینی‌اش از زمان بعثت تا آینده همه اینها باعث شد که پیش داوری‌هایم را زیر سؤال ببرم.

صبر و استقامتش در مقابل دشمنان و تواضع و فروتنی‌اش در هنگام پیروزی او را شخصی ماورای انسانی جلوه داده بود. حتی در نهایت پیروزی‌ش زمانی که می‌توانست از مال دنیا لذت کامل ببرد این کار را نمی‌کرد و بیشتر از فقیرترین پیروانش از مال دنیا بهره نمی‌برد.

آرام آرام فهم عمیق‌تری از قرآن پیدا می‌کردم. از خود می‌پرسیدم آیا امکان دارد که یک انسان معمولی قادر به درک چنین کتاب عظیمی باشد.

مطالعه قرآن تا رسیدن به نتیجه

با وجود تمام اضطراب‌های درونی، نگرانی از هویت آینده انسانی، موقعیت‌های خانوادگی و اجتماعی و باورهای پیش ساخته از اندیشه‌های متفاوت و گاه متضاد خویش کم کم به قرآن بیشتر مجذوب و به آن روی می‌آوردم. این رویکرد من به قرآن از یک فعالیت ذهنی به یک سعی و کوشش مستمر شخصی خودم تبدیل می‌شد. در این هنگام ناگهان از درون خود احساس کردم یک قدرت معنوی مرا به سوی سپاسی الهی که بدین مرحله هدایت نمود سر به سجده او بسایم. سر را به سجده نهادم و از خداوند خواستم تا بیشتر کمک و هدایت نماید. اما هنوز وسوسه‌های ناخواسته آزارم می‌داد. ناگهان به عبارتی در قرآن برخورد کردم که انگار خطاب آن مستقیماً به ”من است.“ ”لایکلف الله، نفساً الا وسعها“ خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایش تکلیف نمی‌کند

بعد از آن واقعه، چند هفته هم گذشت شغل جدیدم را که تدریس در دبیرستان بود آغاز کردم

روزها خیلی سریع گذشت همچنانکه روزهای عمرم خیلی سریع می‌گذشت. با خود اندیشیدم که نمی‌خواهم بدون اعتقاد درست به خداوند از این دنیا بروم عقلاً به این نتیجه رسیدم که دلایل و شواهد حقیقت (ذات مقدس الهی) هم در قرآن و هم در زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) نهفته است و آن چنان قوی و مستدل است که نمی‌شود آن را انکار کرد.

در این لحظه حقیقت اسلام و معارف والای آن را به تمام و کمال در وجود خود احساس می‌کردم، و این درحالی است که در جستجوی حقیقی بودم که در آن قلب با ذهن، عمل با فکر و خرد با احساس همراه باشد و آن واقعیت را در اسلام یافته‌ام و با آن واقعیت بود که آزادی اندیشه و اعتماد به نفس را پیدا کردم، و در مجله مان (مجله درون تشکیلاتی مسلمانان) نوشتم که من بالاخره اعتبار و اعتماد درونی و فکری را در اسلام یافته‌ام و خداوند را سپاسگزارم که درب معنویت و آزادی اندیشه را به روی من باز کرد که من با آگاهی کامل و مطالعات جامع الاطراف به اسلام بگروم.

بدینگونه اگر کسی در یافتن راه هدایت کوشش کند و در آن مسیر گام بسپرد خداوند او را یاری رساند که خداوند همواره یاری‌رسان نیکوکاران است.

اسلام خواهی در جهان بویژه در غرب به یک موج تبدیل شده

ستاره های زن غربی، بسوی مسلمان شدن حرکت می کنند..



اسلام خواهی در جهان بویژه در غرب به یک موج تبدیل شده و اسلام به عنوان دین حق، صلح و رحمت، با شیوه های منحصر بفرد خود در قلب و جان مردم نفوذ می کند.

به گزارش رهیافتگان

اسلام خواهی در جهان بویژه در غرب به یک موج تبدیل شده و اسلام به عنوان دین حق، صلح و رحمت، با شیوه های منحصر بفرد خود در قلب و جان مردم نفوذ می کند.

در این میان آنچه این روند را شتاب بخشیده، پروژه اسلام هراسی و اسلام ستیزی در غرب است بطوری که به عاملی برای رویکرد روزافزون اندیشمندان و آزاد اندیشان و در مجموع غربی ها به اسلام شده است.

با وجود این که آمار دقیقی وجود ندارد، ولی کارشناسان مسایل مسلمانان ساکن در اروپا، تعداد تازه مسلمانان مرد و زن در اروپا را سالانه، چند هزار نفر محاسبه می کنند که البته سهم زنان بیش از مردان است.

ورزشکاران، سوپرستارها، خوانندگان، نوازندگان و مدل های زن با وجود آنکه موانع رسیدن شان به در این میان حقیقت بیش از سایرین است اما از این قاعده مستثنی نیستند.



دیامس با نام اصلی «میلانی جورجیادس» خواننده و نوازنده زن فرانسوی

بیشتر این افراد بویژه آنها که مشهور بوده اند

دارای یک زندگی پر از زرق و برق بوده اند ۱،

همه نوع امکاناتی داشته اند و در نهایت راحتی زندگی می کرده اند ۲،

دارای شهرت بودند ۳،

از موقعیت های اجتماعی فراوانی بهره جسته اند ۴،



جنیفر گراوت خواننده زن آمریکایی

اما با این حال دارای دردهای مشترکی بوده اند که عبارتند از

احساس پوچی، بی معنا شدن زندگی، نرسیدن به خوشبختی ۱،

احساس عدم رضایت واقعی ۲،

افسردگی شدید ۳،

سوالات بی جواب فراوان ۴،



تاتیانا تسیکیویچ هنرمند و بازیگر روس مقیم ترکیه در برنامه زنده مسلمان شد

این زنان برای رهایی خود برخی اقدامات زیر را نیز انجام داده اند

- ۱، پرداختن به موسیقی و شرکت در پارتی های مختلط
 - ۲، استفاده از مشروبات الکلی
 - ۳، استعمال مواد مخدر
 - ۴، غرق شدن در مد
 - ۵، عضویت در عرفان های نوظهور
 - ۶، مراجعه به روانشناسان و مبلغان دیگر ادیان مذهبی
- اما نتیجه دلخواه را نمی گیرند و مشکلات آنها از یک شکاف کوچک به یک دره عمیق تبدیل می شود زیرا موارد فوق را تنها یک مسکن در می یابند که به درمان واقعی منتهی نمی شود. حالا آنها سرخورده از همه جا به این نقطه می رسند که
- ۱، از گذشته خود و بی بندوباری های آن فرار کنند
 - ۲، از جلوه های کاذب بگریزند
 - ۳، دیگر سراغ شهرت کاذب را که آنها را دچار مشکلات روحی - روانی و عاطفی بسیار زیادی کرده، نروند
 - ۴، به فکر خودکشی می افتند
- در همین حال ناگهان دریچه ای گشوده می شود و نور اسلام به قلب آنها می تاباند. به آنها زندگی می بخشد و گمگشته های خود را با ورود در آن می یابند.

اما دلایل این زنان برای مسلمان شدن

- ۱، اهمیت فراوان اسلام به زن
- ۲، زنان در اسلام از امنیت زیادی برخوردارند
- ۳، احساس آرامش
- ۴، بدن دیگر وسیله سوء استفاده نیست
- ۵، اسلام در زمینه محبت انسان ها به یکدیگر بی نظیر است و ما نیز تشنه محبت واقعی بودیم
- ۶، یافتن زندگی معنوی و معانی والا
- ۷، خلاصه آنها اسلام را دینی بی پیرایش یافته اند که نگاه آن به هستی، زندگی، آفرینش، و ارتباط میان خالق و مخلوق آنها را به شگفتی آورده و کتاب آن یعنی قرآن که مملو از بصیرت و بینش برای قلب و روح است، بدون نیاز به هیچ مفسری، آنها را راهنمایی می کند. در واقع با اسلام به سرچشمه آرامش رسیدند

اما چرا زنان بیشتر از مردان

اشاره شد که در موج اسلام گرایی غرب، ورزشکاران، سوپرستارها، خوانندگان، نوازندگان و مدل های زن بسیاری به آن پیوسته اند.

دکتر «هیفاء جداد» استاد دانشگاه بیرمنگام انگلستان با تائید مطلب فوق می افزاید: «این پدیده نمایشگر عکس العمل بسیاری از زنان علیه ناهنجاری های اخلاقی جوامع غربی است. آنان نسبت به گرایش، پشتیبانی و مشارکتی که اسلام به آنان هدیه می کند، احساس خوشایندی دارند

از سوی دیگر، «کارین فان نیوک» کارشناس مسایل زنان تازه مسلمان هلندی می گوید: این گونه زنان به دیدگاهی که اسلام درباره رابطه زن و مرد ارایه می کند، جذب شده اند زیرا در اسلام فرصت بیشتری برای خانواده و مادر شدن به دست می آورند و زنان در اسلام تنها وسیله ای برای کامیابی جنسی نیستند

استفانو الیوی» استاد دانشگاه «بادوفا»ی ایتالیا معتقد است: برخی زنانی که اسلام را پذیرفته اند، به این تصمیم ابعاد سیاسی می دهند. از منظر الیوی، اسلام به آنان سیاستی معنوی هدیه می کند و اندیشه نظام مقدس را به تفکرشان می افزاید. حجاب اما نماد این سیاست معنوی است



سارا بوکر، هنر پیشه، مدل و مانکن سابق آمریکایی

آغاز سنگ اندازی ها و ایجاد مشکلات

زنان مشهوری که روزگاری اندام، صدا، شهرت و جاذبه های جنسی آنها در خدمت منافع سرمایه داری بود و هر روز تصاویر آنها در مجلات به چاپ می رسید ناگهان با گرایش به اسلام و انتخاب حجاب با مشکلات مختلفی مواجه می شوند. با بایکوت خبری سنگینی روبرو می شوند و با بی مهری سیستمی که مدعی آزادی ادیان و پوشش است.

تهدیدها از همه سو به طرف آنها سرازیر می شود، آنها ممکن است از شغل خود محروم، از محل کار خود اخراج و به تروریسم توصیف شوند. مشکلاتی که با خانواده های خود پیدا می کنند که جای خود دارد



کارلی والتز

چه اتفاقی افتاده است

ترویج مسایل جنسی و عرضه زیبایی های زن همسو با آن، منجر به انحراف انسان از مسیر اصلی زندگی اش می شود. در جوامع به اصطلاح آزاد که تبلیغات مداوم، زنان را به سوی عرضه و نمایش خویش می کشد و زیبایی های زن مرتب از طریق رسانه ها به جامعه عرضه می شود جامعه به انحراف کشیده شده و سلامت روانی جامعه و خانواده به مخاطره می افتد

از سویی اسلام به دلیل ساختارهای محکمی که دارد و کاربردی بودن قواعد آن، وارد میدان می شود. برنامه این دین در خصوص زنان به گونه ای است که آنها را در سایه حجاب به عرصه فعالیت های اجتماعی می آورد تا معلم عاطفه، رقت، لطف، تربیت و محبت و مانند آن باشد برخلاف دنیای غرب که عفاف را از زن می رباید، او را به شکل اسباب بازی راهی بازار می کند تا گزینه عده ای را تأمین کند. برایش هم مهم نیست که در این میان شخصیت زن را نابود سازد



خانم نیکل کوئین، عکاس ویژه چهره‌های معروف هنری، سینمایی و ورزشی در آمریکا از سویی می دانیم که زنان نیمی از پیکره یک جامعه را تشکیل می دهند و می توانند در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نقش آفرین باشند. اسلام با طرح پوشش زن در حقیقت جواز حضور او در اجتماع را صادر کرده است و با دستورات خردمندانه درباره اخلاق اجتماعی زن، جلوی گسترش فساد و ناهنجاری‌های ناشی از اختلاط زن و مرد را گرفته است.

بنابراین بیراه نیست که دشمنان اسلام اهمیت حجاب را بعنوان سلاح زنان مسلمان دریافته‌اند و بهمین منظور اولین اقدامی که در راستای جنگ فرهنگی سعی در انجام آن دارند از بین بردن این پوشش و عفاف در زنان است چون به روشنی می‌دانند که اگر این گوهر ارزشمند از زنان گرفته شود، منشاء فسادها و ناهنجاری‌های عظیمی در جامعه اسلامی خواهد شد.



کریستینا بکر از گویندگان پرطرفدار تلویزیون آلمان

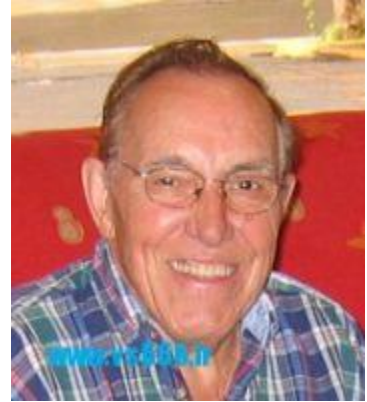
در همین راستا و در حالی که مسلمانان کشورهای مختلف غربی در سال‌های اخیر با محدودیت‌هایی از جمله محدودیت در پوشش اسلامی مواجه شده‌اند، رسانه‌های آنان به بهانه‌های مختلف از زنان ایرانی می‌خواهند حجاب خود را از سر بردارند به همین منظور آنها اخیراً صفحه‌ای در فیس بوک به راه انداخته‌اند که به دنبال حیازدایی از زنان جامعه ایران است گرچه برخلاف تمام تبلیغاتی که از سوی رسانه‌های غربی برای آن صورت پذیرفت نتوانست نیت ناپاک گردانندگان آن را برآورده سازد.

این صفحه از زنان ایرانی می خواهد تا تصاویر بدون حجاب خود را در آن به اشتراک بگذارند. در واقع آنها با طرح این موضوع آرزوی خود را به عنوان مطالبه زنان ایرانی مطرح می کنند! برای تاثیر گذاری بیشتر نیز از عوامل وطنی بهره می گیرند و مسیح علی نژاد روزنامه نگار فراری و خبرنگار بدسابقه برای انجام این ماموریت انتخاب می شود. این انتخاب مناسب به این دلیل است که به وی در این زمینه دارای عقده هایی روانی است عقده هایی که خود به آنها تصریح دارد.

آنها در این پروژه به زنان ایرانی مسلمان چنین القا می کنند که حجاب با آزادی در تضاد است و هر کسی در انتخاب پوشش آزاد است با این حال آنچه این دروغ را نمایان می سازد گرایش روزافزون زنان غربی به حجاب و اسلام است چرا که اگر شعارهای غرب پیرامون آزادی زنان حقیقت داشت و بانوان احساس آزادی کامل می کردند ضرورتی نداشت اسلام بیاورند و خود را محصور به حجاب کنند.

آنچه او در قرآن یافت، جلوتر از زمان آن بود

پروفسور کیت مور (جنین شناس مشهور) چگونه مجذوب آیات قرآن و احادیث پیامبر شد



چند سال پیش عده‌ای از اساتید دانشگاه جده آیات قرآنی مربوط به جنین شناسی را جمع‌آوری کردند اما با خود گفتند که آیا گفته‌های قرآن در این باره منطبق با واقع است؟ یکی از آنان اظهار داشت بر اساس فرموده قرآن: *كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا* (اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار [با واقع] می‌یافتند. اما جهان جنین همانطور که از نامش پیداست، جهانی است پوشیده و ناپیدا است، چگونه می‌توان آیات جنین شناسی را با واقعیات مورد بررسی قرار داد؟

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)، چند سال پیش عده‌ای از اساتید دانشگاه جده آیات قرآنی مربوط به جنین شناسی را جمع‌آوری کردند اما با خود گفتند که آیا گفته‌های قرآن در این باره منطبق با واقع است؟ یکی از آنان اظهار داشت بر اساس فرموده قرآن: *لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا* اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار [با واقع] می‌یافتند. اما جهان جنین همانطور که از نامش پیداست، جهانی است پوشیده و ناپیدا است، چگونه می‌توان آیات جنین شناسی را با واقعیات مورد بررسی قرار داد؟ بنا به توصیه قرآن: *فاسئلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون*. (از آنان که می‌دانند [و تخصص دارند] پرسید)، آنها از یکی از متخصصین جهانی در جنین شناسی بنام «کید مور»، استاد دانشگاه تورنتو کانادا و صاحب تألیفات متعدد در این باره دعوت کردند و به او گفتند: این تمامی آیاتی است که قرآن، کتاب آسمانی ما، در مورد رشته شما بیان داشته است. از شما می‌خواهیم که آنها را با واقعیات جنین‌شناسی (که از راه میکروسکوپ) به‌دست آمده و سایر تجربیات و آزمایش‌ها را مورد بررسی قرار دهید و به ما بگویید که این آیات تا چه اندازه با واقعیت‌های جنین‌شناسی منطبق است.

کیدمور ابتدا با بهت و حیرت گفت: چگونه ممکن است محمد (ص) ۱۴۰۰ سال قبل، جنین و مراحل آن را توصیف کند؛ کاری که دانشمندان تا سی سال قبل نتوانسته‌اند؟ اما پس از بررسی آیات، حیرتش تبدیل به شگفتی و تحسین

گشت و آن قدر تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن قرار گرفت که تصمیم گرفت کتاب جنین شناسی خود را با آیات قرآن و احادیث نبوی تکمیل کند.

وی در چاپ بعدی کتابش به نام «قبل از آنکه ما زاده شویم» در بخش مربوط به تاریخچه جنین شناسی، موادی را افزود که در چاپ اول نبود؛ زیرا آنچه او در قرآن یافت، جلوتر از زمان آن بود.

دکتر کیدمور یافته های خود را از قرآن که همگی مطابق با واقع و آزمایش های علمی بود و یا برایش تازگی داشت The Deveioing Human، Keith Moore ” به کتابش «انسان رشد کننده» افزود و چاپ دوم آن را به نام «و چاپ سوم آن را با مقدمه ای از یکی از علمای اسلام به نام شیخ عبدالمجید الزندانی، منتشر کرد» Moore و آن گاه تحت عنوان: «الانسان النامی مع زیادات اسلامیة» به زبان عربی ترجمه و چاپ شد. انتشار این کتاب جهان، پزشکی را شگفت زده کرد به طوری که برای توضیحات بیشتر، او را سه بار به مصاحبه تلویزیونی فرا خواندند.

دکتر گری میلر جریان دیدار و گفت و گوی تلویزیونیش با دکتر کیدمور را چنین گزارش می دهد: «من از دیدار و گفت و گو با دکتر کیدمور در یک برنامه تلویزیونی بسیار لذت بردم، او که یافته هایش را با اسلاید نمایش می داد، یادآور شد که برخی از چیزهایی که قرآن راجع به رشد جنین انسان بیان کرده. تا سی سال پیش ناشناخته بود بویژه توصیف قرآن از جنین به علقه (زالو و شبه لخته خون)، برای او جدید بود اما وقتی او آن را بررسی کرد، دریافت که «این مطلب درست است و آن را به کتابش افزود. او می گفت: «من قبل از این هرگز به این نکته فکر نکرده بودم».



او به بخش جانور شناسی رفت و به مطالعه و بررسی زالو پرداخت.

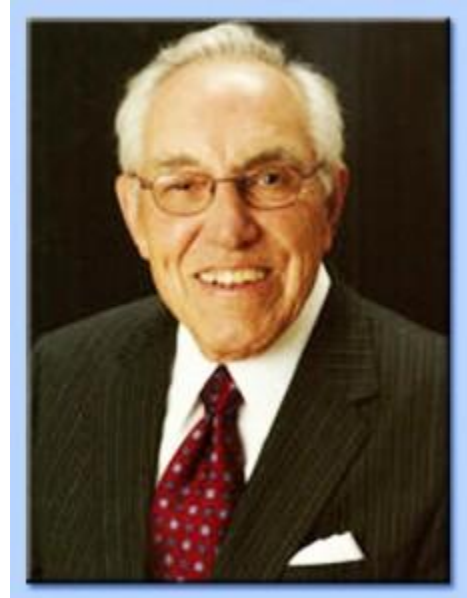
وقتی فهمید که زالو دقیقاً شبیه جنین است، تصمیم گرفت دو تصویر از آن ها را در کتابش درج کند.

دکتر گری میلر می افزاید: اگرچه مثال فوق از اطلاعات تحقیقاتی انسان که در قرآن آمده مربوط به یک غیر [مسلمان](#) است، اما به همان اندازه معتبر است چرا که این شخص (دکتر کیدمور) از کسانی است که در جنین شناسی خبره و صاحب نظرند.

در سال ۱۹۸۲ کتاب کیدمور که با معارف جدید از قرآن تجدید چاپ شده بود، جایزه بهترین کتاب پزشکی را دریافت کرد. این کتاب به هشت زبان ترجمه و به عنوان کتاب درسی جنین شناسی مورد استفاده قرار گرفت. دکتر:

مور در هشتمین کنفرانس پزشکی (۱۹۸۱) عربستان اظهار داشت

قرآن در مورد تکامل انسان داشته باشم. برای جای بسی خوشحالی است که بتوانم سهمی در روشن ساختن آیات «من کاملاً روشن است که این گفته‌ها از جانب خداوند برای حضرت محمد (ص) فرستاده شده است. زیرا تقریباً تمامی این علوم تا قرن‌ها بعد کشف نشده بود و برای من قطعی است که حضرت محمد (ص) حتماً پیامبر خداست».



پروفسور کیت مور مطالبی را که از قرآن و حدیث نبوی فرا گرفته بود به کتاب خود افزود و با آنها کتاب خود را تکمیل کرد و آن گاه از یکی از علمای حوزه و دانشگاه یمن بنام عبدالمجید الزندانی خواست که مقدمه‌ای بر کتابش بنویسد و چاپ سوم کتابش را با این اضافات اسلامی به انگلیسی و عربی چاپ کرد، و مایه شگفتی دانشمندان اروپا گردید و در سال ۱۹۸۲ جایزه بهترین کتاب پزشکی را به خود اختصاص داد. رئیس پیشین انجمن کالبدشناسی کانادا و نیز رئیس آناتومی بالینی امریکا که از طرف انجمن آناتومی کانادا مفتخر گردید و نیز در سال ۱۹۹۴ از طرف انجمن آناتومی بالینی به عضویت افتخاری J.C.B. به دریافت جایزه معتبر درآمد. وی می‌گوید: «من بسیار شگفت زده شدم هنگامی که به صحت اظهارات پزشکی قرآن پی بردم که در قرآن (هفتم میلادی) مطرح کرده یعنی زمانی که هنوز علم جنین شناسی به وجود نیامده بود وی در ادامه گفت: من از گذشته با عظمت علمی مسلمانان در قرن دهم میلادی مطلع بودم و می‌دانستم که خدمات ارزنده‌ای به علم پزشکی نموده‌اند ولی مطلب زیادی در مورد حقایق دینی و نیز ایده‌های علمی - پزشکی موجود در قرآن و احادیث نبوی نمی‌دانستم. دکتر مور در کنفرانس قاهره در مقاله تحقیقی که ارائه داد اظهار داشت: «مشخص نمودن آیات قرآن کریم در ارتباط با رشد انسان بسیار برای من مسرت بخش بوده است. وی گفت: که به وضوح برای من مشخص شده

است که چنین اظهار نظرهایی باید از طرف خدای متعال باشد؛ زیرا قسمت اعظم این سخنان تا قرن‌ها بعد مکشوف نشده و باقی ماند و این نظر ثابت می‌نماید که [حضرت] محمد (ص) فرستاده خداوند است. مراحل رشد جنین انسان پیچیده می‌باشد و رشد آن دربرگیرنده نوعی فرآیند دایمی تغییر که می‌توان از مفاهیم و اصطلاحات ساده موجود در قرآن کریم و احادیث، در یک سیستم طبقه‌بندی شده منظم استفاده کرد. این سیستم پیشنهادی بسیار ساده و جامع است و با علم جدید جنین شناسی بسیار هماهنگ و هم خوان می‌باشد. بررسی‌ها و مطالعات متراکم در چهار ساله گذشته در مورد قرآن و احادیث اسلامی یک سیستم طبقه‌بندی شده «منظمی را نشان داده است که نمی‌تواند برگرفته شده از علم و دانش تجربی باشند



کشفیات کید. ال. مور از قرآن و حدیث و تکمیل کردن کتابش با آن و تشریفش به اسلام، موجب گردید که چندین. پروفیسور جنین شناس و غیره به قرآن روی آورند و مسلمان شوند و در سمینارهای بعدی قرآن و علم شرکت کنند

منبع: <http://salehin.ir>

وارث مولتی میلیاردر مشهور ایتالیایی مسلمان شد ولی او را کشتند



مسلمان شدن ادواردو

ادواردو دانشجوی فلسفه ادیان در دانشگاه معروف "پرینستون" نیویورک بود. خودش هم متولد نیویورک بود. او انجیل و تورات را خوانده، اما این‌ها او را قانع نکرده بود. در 20 سالگی برحسب اتفاق در کتابخانه چشمش به قرآن افتاده و چند آیه از آن را می‌خواند و احساس می‌کند این نمی‌تواند کلام بشر باشد. قرآن را کامل می‌خواند و تصمیم می‌گیرد مسلمان شود؛ بدون این که نیاز به مشورت با کسی را احساس کند. به یک مرکز اسلامی در نیویورک می‌رود و آن‌جا می‌گوید من می‌خواهم مسلمان شوم، شهادتین را می‌گویم و آن‌جا نامش را "هشام عزیز" می‌گذارند. ادواردو پس از سفر به ایران شیعه شد و توانست با امام خمینی (ره) دیدار کند.

دکتر قدیری ابیانه درباره شیعه شدن و اولین سفر ادواردو به ایران می‌گوید: "بعد از شیعه شدن و ذکر شهادتین در نزد آقای فخرالدین حجازی، نام او را "مهدی" گذاشتیم. بار اول که به ایران آمد، خدمت حضرت امام (ره) رفت. در آن ملاقات، حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای، آقای هاشمی، سیداحمد خمینی و فخرالدین حجازی حضور داشتند و یک دوست ایرانی ما که الان در مشهد است و نمی‌خواهد اسمش را ببریم و دوست ادواردو نیز بود، کار ترجمه را بر عهده داشت. این دوست مشترک مان بعدها گفت که بعد از دیدار با امام به نماز جمعه رفتیم که ادواردو در صف

اول بود... . در این سفر او به مشهد، برای زیارت امام رضا (ع) رفت. در آنجا به شدت تحت تأثیر زیارت قرار گرفته بود و می گفت که من وجود امام رضا (ع) را حس می کردم. وقتی از او پرسیدم از امام رضا (ع) چه چیزی خواستی؟ گفت: خواستم که از خدا بخواهد که قلب پدرم را نسبت به من مهربان کند."

برداشت شهید ادواردو آنیلی از سوره کهف

Da questo è
ovvio che l'ultimo
profeta (Pace a Lui)
è Maometto perché sono
le ultime leggi che Allah
ha lasciato e lascerà sulla
terra prima del Giudizio
Universale. Perciò non
ci sarà una nuova religione
dopo l'Islam

Ester Arie

senza di Surah XV da 101 a 110

دستخط ادواردو به ایتالیایی

از این (آیات) واضح است که آخرین پیامبر (سلام بر او) محمد [ص] است، زیرا که آخرین قوانین الله است که به زمین قبل از روز جزا (قضاوت جهانی) نازل شده و خواهد شد.

بنابراین بعد از اسلام دین جدیدی نخواهد آمد.

هشام عزیز

فعالیت های ادواردو در ایتالیا

ادواردو با اعمال نفوذی که داشت، کانال یک تلویزیون ایتالیا را قانع کرد که یک فیلم مستند راجع به کشورهای اسلامی بسازد و تهیه کنندگی فیلم را نیز خودش بر عهده گرفت. در این راستا به ایران هم آمد و بعد هم این فیلم را در تلویزیون به نمایش گذاشت. بعد از نمایش آخرین قسمت با "ایگور من" خبرنگار روزنامه "لاستامپا" درباره اسلام به مناظره نشست. همچنین وقتی کتاب سلمان رشدی منتشر شد، یک ناشر ایتالیایی تصمیم گرفت آن را منتشر کند. ادواردو با شنیدن این خبر به دیدن او رفت و به او به خاطر انتشار این کتاب اعتراض کرد.

دکتر قدیری ایبانه درباره فعالیت های وی می گوید: "او می گفت که نمی توانم بینم به مقدسات من توهین شود و من هیچ حرفی نزدم. وی همچنین در برابر جنایات اسرائیل در فلسطین طاقت نمی آورد و به نخست وزیر و رئیس جمهوری و حتی سران کشورهای دیگر زنگ می زد و خواستار جلوگیری از این اقدامات می شد که من به او گفتم داری با این کارها شهادت رو جلو می اندازی. صهیونیست ها دست از سر تو بر نخواهند داشت، از این کارها پرهیز کن."

اعمال فشار به ادواردو برای بازگشت به مسیحیت

حسین عبداللهی و محمد اسحاق عبداللهی صمیمی ترین دوستان ایرانی ادواردو، فشارهای وارد شده به ادواردو از سوی خانواده اش را غیرقابل باور توصیف می کنند. حسین عبداللهی می گوید: "ادواردو تحت فشار اقتصادی بسیار زیادی قرار داشت. خانواده آنیلی وی را به صورت کامل از لحاظ اقتصادی تحریم اقتصادی کرده بودند. به گونه ای که وی حتی برای تاکسی سوار شدن پول نداشت." حسین می گوید: "یک روز با ادواردو به نمایندگی هواپیمایی ایران ایر در ایتالیا رفتیم تا برای ادواردو بلیط سفر به ایران تهیه کنیم. کارگزار ایتالیایی شرکت ایران ایر گفت که من نمی توانم برای ادواردو بلیط بخرم. پس از مشاجره بسیار با وی مشخص شد که منشی پدر ادواردو با آن کارمند تماس گرفته بود و به وی دستور داده بود، حق ندارد برای ادواردو بلیط صادر کند."

خانواده آنیلی برای آنکه ادواردو را از ارث محروم کنند، سعی زیادی در دیوانه جلوه دادن وی داشتند. به همین منظور وی را در یک بیمارستان روانی بستری کردند که به گفته خود ادواردو همه اعضای آن یهودی بودند.

ادواردو می ترسید که در آن تیمارستان وی را تحت درمان های شستشوی مغزی قرار دهند و حتی یک بار از آنجا فرار کرده بود.

شهادت یا خودکشی؟

در نوامبر سال 2000 جسد ادواردو آنیلی در بزرگراه تورینو-ساوانا در شمال ایتالیا و در نزدیکی شهر تورین پیدا شد. اتومبیل وی نیز که یک فیات کرومای خاکستری بود، بر روی پل رومانو و در حالی که چراغ های راهنمایش روشن بود و درهای آن باز بود، رها شده بود.

پلیس ایتالیا مرگ ادواردو را خودکشی تشخیص داد و علت آن را استفاده بیش از حد از مواد مخدر اعلام کرد. اما دلایل روشنی وجود دارد که حاکی از **قتل ادواردو** است. در ادامه به ذکر این دلایل می پردازیم:

1) نخست اینکه ادواردو به هیچ وجه معتاد نبود و حتی در مواردی مشاهده شده است که با دوستان و نزدیکانش که از مواد مخدر استفاده می کردند، ساعت ها گفت و گو می کرد تا آن ها را از این کار بازدارد. دکتر قدیری ایبانه در وبلاگ شخصی خودش درباره یک مورد از تلاش های اینچینی ادواردو می گوید: "در سفری که ادواردو به ایران داشت، با برادر یکی از دوستان ما که معتاد بود کلی صحبت کرد و خیلی تلاش کرد تا او را با منطق و استدلال از مصرف مواد مخدر منصرف کند." به هیچ وجه منطقی به نظر نمی رسد که چنین فردی به دلیل استفاده بیش از حد از مواد مخدر خودکشی کند."

2) در اسلام خودکشی به شدت منع شده است. ادواردو شخصی به شدت آرمان گرا بود که حتی مایل نبود برای کاستن از فشارها و تهدیدات، به صورت مصلحت آمیز اعلام کند که از اسلام روی برگردانده است. هدف وی شناساندن اسلام به مردم ایتالیا و غربی ها بود. چنین فردی چگونه می تواند خودکشی کند؟ خودکشی اقدامی است که افراد بی دین و کسانی که به آخر خط رسیده اند، انجام می دهند. این در حالی است که ادواردو به فردی کاملاً معتقد تبدیل شده بود و هنوز در ابتدای راه بود و کارهای زیادی برای انجام دادن داشت.

3) آشپز ادواردو می گوید صبح روزی که وی به قتل رسید، نوع غذای ناهارش را مشخص کرده بود. حال این سوال مطرح می شود کسی که قصد خودکشی داشته باشد، چرا باید برای دو یا سه ساعت بعدش سفارش غذا بدهد. همچنین ادواردو در صبح روز حادثه با دایی خود به صورت تلفنی مکالمه کرده بود و به گفته دایی ادواردو

هیچگونه مورد مشکوکی در میان صحبت های وی به چشم نمی خورد و وی کاملاً عادی صحبت می کرد. همچنین ادواردو هیچگونه یادداشتی مبنی بر تصمیمش برای خودکشی از خود به جای نگذاشته بود.

4) حسین عبداللهی با اشاره به برنامه های بلندمدت ادواردو می گوید: "ادواردو می گفت می خواهم به ایران بروم و پناهنده سیاسی شوم و در قم به تحصیلاتم ادامه دهم." محمد عبداللهی نیز می گوید: "یک هفته قبل از آنکه ادواردو فوت کند، با هم نشسته بودیم و سوره بنی اسرائیل را به زبان ایتالیایی می خواندیم. ادواردو به من گفت می خواهد زبان عربی را فراگیرد تا بتواند بهتر قرآن را درک کند. بدیهی است که فردی که برنامه های بلندمدت برای زندگی خود دارد و اهداف والایی را دنبال می کند به هیچ وجه دست به خودکشی نخواهد زد.

ت

5) مورد مشکوک دیگری که درباره شهادت ادواردو وجود دارد این است که هیچ گونه بررسی تکمیلی در مورد نحوه قتل او انجام نشد. جسد وی کالبد شکافی نشد و مرگ وی فوراً خودکشی جلوه داده شد. حتی قبل از آنکه پلیس مرگ وی را به صورت رسمی خودکشی اعلام کند، برخی روزنامه ها خبر خودکشی پسر رئیس کارخانه فیات را چاپ کردند و ذهن مردم را کاملاً به سمت گزینه خودکشی سوق دادند. جسد وی نیز تا ظهر فردای روز حادثه به خاک سپرده شد تا فرصت برای هیچ گونه تحقیقی مهیا نباشد.

6) پس از مرگ ادواردو سانسور مطلقى درباره مسلمان بودن، عقاید و حتی سفر وی به ایران انجام شد. اظهارنظرهای روزنامه های ایران به ویژه انجمن اسلامی فارغ التحصیلان ایتالیا درباره احتمال قتل وی به هیچ وجه بازتاب داده نمی شد. در حالی که خانواده آنیلی یکی از بزرگترین خانواده های ایتالیا است و کوچکترین اظهارنظری درباره این خانواده به سرعت منعکس می شود، به نحوی که نخست وزیر ایتالیا درگذشت ادواردو را به خانواده آنیلی تسلیت گفت و قبل از بازی ایتالیا و انگلستان، ورزشگاه یک دقیقه به احترام ادواردو سکوت کرد. همچنین پس از مرگ ادواردو تمامی اسناد و شواهد مربوط به فعالیت ها و زندگی وی جمع آوری شد و حتی فیلم مستندی که توسط وی ساخته شده بود و در آرشیو کانال 1 ایتالیا بود، از آرشیو این کانال خارج شد.

7) چند سال پس از قتل ادواردو، یکی از **دوستان بسیار نزدیک وی** به نام **لوکا کاتتانی لواتلی** نیز با همین سناریو به **قتل** رسید. او دوست ادواردو بود و با وی به ایران آمده و در ایران شیعه شده بود. لوکا نیز یکی از نجیب زادگان ایتالیایی بود. پدر لوکا به سلطان شراب ایتالیا معروف بود و خانواده اش از سرشناس ترین خانواده های این کشور به

حساب می آمدند. با توجه به سرنوشت مشابه او با ادواردو، به نظر می رسد تاکتیک "خودکشی سازی" یکی از تاکتیک های اصلی برای از بین بردن چنین جوانانی است که حاضر نیستند در جهالت باقی بمانند.



تصویر لوکا کاتتانی لواتلی که وی نیز به طرز مشکوکی کشته شد

8) دکتر مارکو باوا یکی از دوستان صمیمی ادواردو بود که به نحوه رسیدگی به پرونده ادواردو اعتراض کرد. وی در سال 2001 نامه ای به شورای عالی قضایی ایتالیا نوشت و در آن ضمن انتقاد از فرآیند رسیدگی به پرونده ادواردو، علت عدم استفاده از آدمک انسانی برای بازسازی صحنه خودکشی را جویا شد. به عقیده وی شواهد موجود درباره لباس ها و کفش ادواردو، خودکشی را تایید نمی کنند. وی همچنین عدم انجام کالبدشکافی را غیرقابل قبول خوانده بود.

دکتر مارکو دلایل دیگری نیز دارد که اثبات می کند ادواردو خودکشی نکرده است. وی اینگونه استدلال می کند: "زمان مرگ ادواردو بین ساعت های 9 تا 10:30 صبح روز پنجشنبه اعلام شده است. در این ساعت از روز به صورت میانگین هر 10 الی 15 ثانیه، یک ماشین از آن منطقه عبور می کند. امکان ندارد هیچ کس ادواردو را در حین خودکشی ندیده باشد. زیرا پارک کردن ماشین، بیرون آمدن از آن، بالا رفتن از حصار یک و نیم متری کنار بزرگراه و پریدن به پایین حداقل 2 دقیقه طول می کشد و قطعاً در این مدت می بایست افرادی وی را دیده باشند. در حالیکه هیچکس شاهد این اتفاقات نبوده است.

دکتر مارکو معتقد است که ادواردو کشته شده و سپس توسط ماشینش به محل کشف جسد منتقل شده است و برای آنکه قتل همچون خودکشی به نظر برسد، با وسیله ای به سر ادواردو ضربه وارد شده است تا جراحاتی همچون جراحات ناشی از پرش از ارتفاع بر روی سر وی ایجاد شود.

انگیزه قتل ادواردو

خانواده ادواردو بسیار پولدار و بانفوذ بودند. فقط سود دارایی های خانواده او 60 میلیارد دلار در سال برآورد شده است. کارخانه ماشین سازی فیات، فراری، اوبکو، لامبورگینی، لانچیا، آلفارمو، چندین کارخانه صنعتی، بانک های خصوصی، شرکت های طراحی مد و لباس، روزنامه های لاستامپا، کوریره، دلا سرا و باشگاه فوتبال یوونتوس تنها بخشی از اموال خانواده آنیلی است. چون بعدها ادواردو مسلمان شد، پدرش حاضر نشد که ارث و میراثش را به دست او بسپارد؛ لذا پسرعموی مسیحی اش را به عنوان جانشین تعیین کردند. اما ناگهان این خبر پیچید که او بر اثر سرطان ناشناخته ای فوت کرد. اگر زنده می ماند، مدیریت این اموال به یک مسیحی می رسید. بدین ترتیب آخرین مسیحی خانواده آنیلی نیز فوت شد و تنها ادواردو باقی مانده بود. این بدین معنی بود که تا رسیدن اموال این خانواده به دست یهودیان یک گام باقی مانده بود و آن مرگ ادواردو بود.

دکتر قدیری ابیانه در وبلاگ شخصی خود گفته است که ادواردو از خطری که جانش را تهدید کرده بود، آگاه بود. ابیانه که رابطه خوبی با ادواردو داشت، می گوید: "ادواردو به دوستان مسلمانش آقای الکان همسر اول خواهرش را منشاء خطر برای جان خود عنوان کرده بود، منتهی تصور می کرد چتر حمایت پدر مانع آن می شود که در زمان حیات پدر او را به قتل برسانند. من خود با او صحبت کرده بودم و به او هم در مورد امکان قتلش هشدار داده بودم، لیکن او ضمن تایید خطر جانی برای خود بویژه از سوی صهیونیست ها و بالاخص با هماهنگی الکان یهودی (همسر خواهرش) معتقد بود این خطر پس از مرگ پدر جدی خواهد شد."

بعد از شهادت ادواردو و مرگ پدر این ارث قانونا به خواهرش می رسید، اما با کمک مادر ادواردو حدود 500 میلیون دلار را که در مقابل ثروت خانواده ادواردو بسیار ناچیز است، به خواهرش دادند و با فریب از او امضا گرفتند و به نوعی او را از ارث محروم کردند که بعدها وی از دست مادر خود در دادگاه به خاطر این موضوع شکایت کرد، اما به هر حال مدیریت این سرمایه عظیم دست خواهرزاده های یهودی ادواردو افتاد.

رسوایی اخلاقی جان لاپو الکان، وارث یهودی خاندان آنیلی

چند سال پیش رسانه های ایتالیایی از رسوایی اخلاقی خواهرزاده یهودی ادواردو آنیلی وارث خانواده آنیلی در میان مردم ایتالیا پرده برداشتند. به گزارش نشریه اشپگل موناکو، مشکل پیش آمده برای الکان در نتیجه افراط در مصرف مخلوطی از قرص های اکستازی، کوکائین و مشروبات الکلی بوده و وی به خاطر این مسئله بخشی از توان ذهنی خود را از دست داده است. روزنامه *osservative romano* متعلق به واتیکان نیز در تاریخ 22 اکتبر اشاره ای تلویحی به مسئله اعتیاد وارث آنیلی ها و دیگر مفاسد وی داشته است.

سایت اطلاع رسانی *virgilio* نیز در خبری به شهره شدن این یهودی صهیونیست به فساد در میان مردم ایتالیا اشاره کرده و اظهار داشته است: "دانشجویان ایتالیایی در اعتراض به یک مصوبه پارلمان این کشور در تاریخ 25 اکتبر مقابل پارلمان ایتالیا تجمع کردند. این دانشجویان در اعتراض به اکثریت حاکم ایتالیا به صورت طعنه آمیز شعار می دادند: "همه شما مثل جان الکان هستید.""



جان لاپو الکان، وارث یهودی
خاندان آنیلی

سفرهای ادواردو به ایران

اولین آشنایی ادواردو با انقلاب اسلامی ایران در تاریخ 31 فروردین 1359 رخ داد؛ یک هفته پس از مناظره تلویزیونی دکتر قدیری ابیانه با خبرنگاران آمریکایی، عراقی و ایتالیایی که از شبکه تلویزیونی ایتالیا به طور زنده (در تاریخ 24 فروردین 1359) پخش می‌شد؛ مناظره‌ای که بخش‌هایی از آن در فیلم مستند ادواردو نیز گنجانده

شد. او که تنها 6 ماه از قدیری جوان تر بود، تصمیم به آشنایی و دوستی با قدیری می گیرد و به عنوان ناشناس به منزل او مراجعه می کند. دکتر قدیری ابیانه در مورد این دیدار می گوید: "یک هفته بعد از شرکت در میزگرد تلویزیونی که ادواردو آن را دیده بود، در روز یکشنبه در حالی که من در اقامت گاه سفارت بودم، دربان سفارت گفت که یک جوان ایتالیایی آمده و می خواهد شما را ببیند. من هم گفتم اگر می شود به او بگویید فردا برای ملاقات بیاید. ولی بعد از لحظاتی دربان سفارت دوباره زنگ زد که این جوان می گوید "خدا هر در بسته ای را می گشاید." من هم گفتم فوراً در را باز کنند و خود هم به استقبالش رفتم. جوان قد بلند لاغری بود که با یک موتور گازی کهنه آمده بود و خودش را ادواردو آنیلی معرفی کرد. من بدون این که انتظار جواب مثبتی از او داشته باشم، از او پرسیدم که شما با خانواده آنیلی معروف نسبتی دارید و او گفت که من پسرش هستم!"



ادواردو در ایران

ادواردو چند بار به ایران آمد. در سفر اولش به ایران به دیدار امام خمینی (ره) آمده بود و امام هم پیشانی او را بوسیده بود. که ادواردو در سفر خود به ایران در تاریخ جمعه 14 فروردین 1360 در صف اول نماز جمعه تهران به امامت حضرت آیت الله خامنه ای شرکت کرده بود. آیت الله هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود بدون ذکر نام می نویسد که پسر رئیس فیات که مسلمان شده است با امام دیدار کرد. در این ملاقات آیت الله خامنه ای هم حضور داشت. جالب است که این خاطرات قبل از قتل ادواردو در ایران منتشر شده است.



پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

نماز جمعه 14 فروردین 1360؛ ادواردو در گوشه راست تصویر مشخص است

خبری که ادواردو از دیدارش با حضرت امام (ره) تنظیم کرده بود

متن زیر دستخط ادواردو به زبان ایتالیایی است. متن زیر پیشنهاد ادواردو به عنوان متن خبر ملاقات او با حضرت امام (ره) می باشد. ملاقاتی که در 8 شهریور 1360 در حضور حضرت آیت الله خامنه ای - هاشمی رفسنجانی - مرحوم حاج احمد خمینی و آقای فخرالدین حجازی انجام شد. چون قرار نبود نام ادواردو ذکر شود این ملاقات جنبه خبری نداشت و لذا متن زیر تقدیم دفتر امام (ره) نگردید.

Nel nome di Allah
il Clemente il Misericordioso

Un cittadino della
Repubblica Italiana ha oggi
fatto visita all'Imam Khamenei.
Egli è venuto per porre
omaggio alla Repubblica Islamica e
agli Sciiti. Egli ha ringraziato
la guida della Rivoluzione per
quanto la Rivoluzione ha fatto
sin da oggi per l'avanzamento
della causa ed il nome di
Dio sulla Terra in questa epoca.

Shah Aziz.

دستخط ادواردو

به نام الله بخشنده و مهربان

یک شهروند از جمهوری ایتالیا امروز با امام خمینی دیدار کرد.

او برای ادای احترام به جمهور اسلامی و به شیعیان آمده است.

او بابت آنچه که انقلاب تا کنون برای پیشرفت آرمان و به نام خدا در روی زمین در این دوران انجام داده است از

رهبر انقلاب تشکر کرد.

هشام عزیز

شواهد موجود درباره مرگ شهید ادواردو آنیلی سوالات زیادی در ذهن ایجاد می کند. چرا آنچنان سانسور قوی ای در ایتالیا حاکم بوده که حاضر نبودند حقایق را حداقل در مورد مسلمان بودن او بنویسند؟ چرا رسانه های گروهی از چاپ عکس ادواردو در صف اول نماز جمعه و پخش فیلم نماز او در تهران خودداری کردند؟ چرا پرونده او را مختومه اعلام کردند و نگذاشتند در مورد این ماجرا بررسی شود؟ در ایتالیا یک کودتای بزرگ اقتصادی با مرگ پسر عموی مسیحی ادواردو و شهادت ادواردو مسلمان واقع شد و مدیریت و مالکیت این مجموعه عظیم اقتصادی از دست مسیحیان خارج و به دست یهودیان افتاد و دولت ایتالیا (در ظاهر) و صهیونیست ها در پشت پرده، همه تلاش خود را کردند که مرگ شهید ادواردو را خودکشی نشان دهند و کاری کنند که کسی متوجه این کودتای عظیم اقتصادی که طبیعتاً آثار سیاسی هم دارد نشود.

منابع و مآخذ:

- سخنرانی ها و دست نوشته های دکتر قدیری ابیانه 1)
- (مستند ادواردو آنیلی به کارگردانی سیاوش سرمدی (تهیه کننده: حبیب الله کاسه ساز 2)
- 3) <http://ghadiri.ir/>
- 4) Johnston, Bruce (19 June 2001). "Fiat chief's son dies in viaduct plunge". The Daily Telegraph (London). Retrieved 2008-04-04
- 5) www.ariannaeditrice.it/articolo.php?id_articolo
- 6) Farnham, Alan (10 September 1990). *"THE CHILDREN OF THE RICH & FAMOUS"*. CNN. Retrieved 2008-04-04

- 7) *"The curse of inheritance: Do wealthy dynasties always make for happy heirs?"*. *Belfast Telegraph*. 19 July 2007. Archived from *the original* on 2007-10-09. Retrieved 2008-04-04.
- 8) dAgneli *"Misticismo, francescanesimo, droga, buddismo, discorsi contro il capitale, elogio dei poveri, critiche alla conduzione Fiat"* *La Repubblica*, Nov, 2000
- 9) *"Fiat family's search for an heir."*. *Sunday Business*. 26 November 2000. Retrieved 2008-04-04.
- 10) *"Death of a family firm?"*. *The Sunday Business Post*. 3 December 2000. Retrieved 2009-03-01.
- 11) August, Melissa; Bower, Amanda; Cooper, Matthew; Frank, Steven; Keliher, MacAbe; Minhua, Ling; Martens, Ellin; Orecklin, Michele et al. (27 November 2000). *"Milestones"*. *Time*. Retrieved 2008-04-04.
- 12) *"Edoardo Agnelli was a Shiite Martyr"*. *Corriere della Sera*. 11 November 2005. Retrieved 2009-03-01

روایت تازه مسلمان برزیلی

سلام به اسلام، خدا حافظی با کابوس ها بود



جالب است بدانیم مادرم در همان روز ازدوایم مسلمان شد و گفت: چرا نباید به الله ایمان بیاورم در حالی که این همان خدایی است که همه عمر از او برای دخترم طلب آمرزش و سلامتی می کردم

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) اسلام محرک شفای من بود، اسلام امیدواری مطلق را در من زنده کرد، و باعث شد تا دلیل همه سختی هایی را که متحمل شدم، درک کنم، بعد از درک این حقیقت به صراحت می توانم بگویم شفا یافتم.

عائیشه» زن تازه مسلمان برزیلی که پیش از این «ناتالی» نام داشت و در فرانسه بزرگ شده است از قصه روی آوردن به اسلام روایت می کند، وی شش سال اول زندگی اش با مادرش زندگی می کرده و بعد از آن خانواده دیگری سرپرستی او را پذیرفتند و او را به فرانسه آوردند. داستان تحول دختر جوان اینگونه رقم خورد که می گوید ورود به اسلام خداحافظی با کابوس ها بود. وی ادامه می دهد: اسلام موتور شفای من بود، اسلام امیدواری مطلق را در من زنده کرد، و باعث شد تا دلیل همه سختی هایی را که متحمل شدم، درک کنم، بعد از درک این حقیقت به صراحت می توانم بگویم شفا یافتم. اسلام موجب شد تا زنده بمانم، و این درست زمانی بود که در برهه ای از زندگی ام یک هفته ای خود را مشغول دیدن فیلم های آخرزمان کرده بودم و به شدت افسرده بودم در حالی که آن روزها را روزهای آخر عمرم می پنداشتم راهی نورانی و بی پایان به رویم گشاده شد. ازدواج من را با اسلام آشنا کرد، همسرم را در آوریل ۲۰۰۹ دیدم، شخصی که به حضورش در زندگی ام نیاز داشتم و در دین اسلام بسیار جدی و مصمم بود، اما بدون درک نمی خواستم مسلمان شوم، شوهرم انگیزه نزدیکی به خدا را در من زنده کرد، جالب است بدانیم مادرم در همان روز ازدوایم مسلمان شد و گفت: چرا نباید به الله ایمان بیاورم در حالی که این همان خدایی است که همه عمر از او برای دخترم طلب آمرزش و سلامتی می کردم. مادرم بیمار بود و همه دکترها او را جواب کرده بودند با گرایش به اسلام او شفا پیدا کرد. دو هفته بعد از ازدوایم باردار شدم و به راز خلقت پی بردم و در آن کنجکاو شدم و همین امر من را به خدا نزدیک و نزدیک تر کرد. قلب من هنز هم شکننده است و آدم حساسی هستم اما با ورود به اسلام قلبم آهن ربایی شده که نیروی عجیبی را از پروردگار جذب می کند.

توماس مرکل شیعه شدن یک اقتصاددان آلمانی

یک اقتصاددان آلمانی در پی تشرف به بارگاه منور رضوی و براساس علاقه قبلی خود، پس از ادای شهادتین، به دین مبین اسلام مشرف شد.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

توماس مرکل که نام “علی” را برای خود برگزیده است، علت انتخاب این دین آسمانی را ارتباط و گفت و گو با مسلمانان آلمانی عنوان کرد و گفت: در این ارتباط علاقه من نسبت به این دین افزایش یافت و این امر انگیزه من را برای مطالعه و بررسی پیرامون ادیان مختلف الهی بیشتر کرد.

وی افزود: با مطالعه کتاب های دینی موجود و همچنین مطالعه قرآن، اسلام را کامل ترین دین الهی یافتم و تلاش کردم تا میزان شناخت خود را نسبت به آن افزایش دهم، بر همین اساس علاقه شدیدی به دین اسلام پیدا کردم و شیفته دستورات و احکام آن شدم.

علی مرکل، برابری، صلح و دوستی، عدالت، حق و حقیقت را از جمله مشخصه های اصلی این دین الهی ذکر کرد و ادامه داد: امروزه در اروپا تبلیغات غیرواقعی نسبت به اسلام وجود دارد که ترس و واهمه نسبت به اسلام و مسلمانان را در دل افراد جای داده است.

وی تاکید کرد: من به عنوان یک فرد مسلمان وظیفه دارم تا مردم کشورم را با این واقعیت آشنا کنم که پیام اسلام صلح و دوستی برای بشریت و ملت هاست و کسی را بر کسی برتر نمی داند.

این اقتصاددان آلمانی پس از ادای شهادتین و دریافت توضیحات لازم در خصوص مبانی و اصول دین اسلام از سوی کارشناسان مذهبی مدیریت زائران غیر ایرانی آستان علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، به دین مبین اسلام و مذهب تشیع مشرف شد و در پایان نیز از سوی این مدیریت هدایای ویژه ای از جمله قرآن مجید به زبان آلمانی، سنگ مضجع شریف رضوی و کتب شناخت اسلام به وی اهدا شد.

فاطمه دهدشت (ملودی بکر) از امریکا

تازه مسلمان امریکایی از شیعه شدنش می گوید: در مذهب کاتولیک خدا غایب است، برخلاف اسلام که خدا همیشه همراه شماست



پذیرش اسلام منطقی است چون در اسلام خدا، یکی است وقتی می توانیم این خدا را تعریف کنیم. اما در مسیحیت، شما باید حضرت مسیح را به عنوان خدا بپذیرید. یعنی مسیح شخصیتی است که هم یک انسان است و هم در جایگاه خدایی قرار دارد. در حالی که مسیح هم فقط یک بشر است و او می تواند فقط راهنمای شما باشد

(Melody Baker) ملودی باکر به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

، دختری از ایالات متحده آمریکا؛ علیرغم زندگی خوبی که در خانواده ای مذهبی داشت در سالهای جوانی با چالشی جدید روبرو شد. او که مدت ها به مذهب کاتولیک معتقد بود این بار با تعمق در اعتقادات مسیحیت دچار احساس عدم رضایت شد و نتوانست با عقاید این مذهب ارتباط قلبی و عقلی برقرار کند. در نتیجه به جستجوی حقیقت در سایر ادیان، در ابتدا به تحقیق درباره یهودیت و پس از آن اسلام پرداخت. ملودی که اکنون خود را با نام فاطمه دهدشت معرفی می کند با حضور در خبرگزاری نسیم به بیان دلایل خود برای پذیرش اسلام و ماجرای مسلمان شدنش پرداخت. او بزرگترین عنصر در پذیرش اسلام را منطقی می داند که در اسلام یافته

آنچه از نظر می گذرانید مشروح گفتگوی ما با این بانوی آمریکایی است

نسیم: چه طور شد که با اسلام آشنا شدید؟

دهدشت: ۲۵ سال پیش برای بار اول با اسلام آشنا شدم عامل این آشنایی، گروهی از مسلمانان ایرانی در دانشگاه محل تحصیل من در فلوریدا بودند. من در آن زمان تجارت می خواندم و اعضای این گروه دانشجویان رشته های مختلف بودند

از دین خودم رضایتی نداشتم و به دنبال دینی بودم که ثبات و منطق بیشتری داشته باشد

دوستان من که می دانستند به پژوهش درباره سایر ادیان مشغول و علاقه مند هستم، مرا با این گروه مسلمانان در دانشگاه آشنا کردند. از دین خود رضایتی نداشتم و به دنبال دینی بودم که از ثبات و منطق بیشتری برخوردار باشد. خانواده من کاتولیک بودند اما باورهای این مذهب زیاد منطقی نبودند، مثلاً هر فردی که در خانواده کاتولیک به دنیا می آید گناه اورجینال و اصلی آدم و حوا را نیز بر دوش دارد. یعنی می گویند در بدو تولد در روح ما نقطه سیاهی است؛ در آن زمان با خود می اندیشیدم که چطور من که هنگام وقوع آن گناه در آنجا حاضر نبودم و سبب را نخورده ام در این گناه شریک هستم؟ و بر همین اساس و به خاطر وجود این گناه در روح است که پیروان این دین (Baptize) به کلیسا می روند و تعمید داده می شوند.

یا مثلاً معتقدند که عیسی مسیح به خاطر گناهان ما کشته شده است، در حالی که برای من جای سؤال بود که چرا فرد دیگری باید به خاطر گناهان من بمیرد.

خدای سه گانه، پدر، پسر و روح القدس نیز یکی دیگر از اشکالات بود، مشخص نبود خدا کیست و تو چه کسی را می پرستی. اعتراف کردن هم از دیگر اشکالات بود، این که باید نزد کشیش بروی و به گناهان و اشتباهات خود اقرار کنی، این فرآیند بسیار تحقیرآمیز بود. و این که کشیش بگوید برای توبه و بخشیده شدن چکار باید بکنی. وقتی به کلیسا می رفتم، احساسات و حالت معنوی ام چندان پایدار نبود و این عوامل و نارضایتی ها باعث شد به تحقیق راجع به ادیان روی بیاورم.

نسیم: بسیاری افراد بعد از دلزدگی از آیین و دین خود به بی اعتقادی روی می آورند، چطور شد که شما هم چنان دنبال آیین و دین بودید؟

دهدشت: من در وجودم، در قلبم احساس خلأ می کردم، اغلب کسانی که به دین اسلام مشرف شدند نیز چنین خلأیی را درونشان حس می کردند و به دنبال چیزی بودند که این خلأ را پر کنند.

زمانی که اسلام را مطالعه می کردم، منطق بیشتری درونش یافتم

اولین دینی که به مطالعه آن پرداختم، یهودیت بود، اما چون پیروان این آئین به مسیح اعتقادی ندارند، فهمیدم که مسیر غلطی است. در خصوص اغلب دین هایی که به مطالعه شان پرداختم در همان ابتدای کار با ابهاماتی رو به رو شدم که به نظرم منطقی نبود ولی من به دنبال منطق و احساسات قلبی بودم و زمانی که اسلام را مطالعه می کردم، منطق بیشتری درونش یافتم و وقتی مسلمان شدم، کتاب های ساده و رساله های ساده مراجع را می خواندم که در خصوص مبانی و اساس دین اسلام بود و یکی از کتاب هایی که توسط پژوهشگر مسیحی در خصوص اسلام نوشته

شده بود و شامل پرسش مسیحیان درباره اسلام و پاسخ های روحانیون مسلمان بود، پاسخ سئوال هایی بود که من در ذهن داشتم. پاسخ ها ساده و منطقی بود و در انتهای کتاب هم آن پژوهشگر مسیحی به اسلام مشرف شد در همین زمان و دوران با هم سرم آشنا شدم و او باب آشنایی من را با افراد مطلع تری که پاسخگوی من بودند باز کرد.

پذیرش اسلام منطقی است چون در اسلام خدا، یکی است

پذیرش اسلام منطقی است چون در اسلام خدا، یکی است وقتی می توانیم این خدا را تعریف کنیم. اما در مسیحیت، شما باید حضرت مسیح را به عنوان خدا بپذیرید. یعنی مسیح شخصیتی است که هم یک انسان است و هم در جایگاه خدایی قرار دارد. در حالی که مسیح هم فقط یک بشر است و او می تواند فقط راهنمای شما باشد

در مذهب کاتولیک خدا غایب است، برخلاف اسلام که خدا همیشه همراه شماست

در اسلام اگر فردی خطا کند به راز و نیاز و نیایش با خدا می پردازد؛ فرد از او طلب مغفرت می کند؛ اما در مذهب کاتولیک پیروان هرگز با خدا راز و نیاز نمی کنند، خدا در این مذهب غایب است بر خلاف اسلام که خدا همیشه و همراه شماست

از طرف دیگر، در اسلام برخی دستورات زمینه علمی دارد و اکنون بسیاری از پژوهشگران مشغول بررسی آن هستند و ممکن است این قوانین تغییر کند؛ اما برخی از قواعد نظیر نمازهای یومیه و یا روزه داری نص صریح قرآن است و هرگز تغییر نخواهد کرد

اما در آیین کاتولیک برخی آموزه ها روزگاری خیلی مقدس تلقی می شد اما امروز دیگر این طور نیست. مثلاً وقتی (کودکان به سن خاصی می رسیدند، به گناهانشان اعتراف می کنند، به کلیسا می رفتند و در مراسم عشاء ربانی تکه ای نان که نماد بدن مسیح است توسط کشیش در دهان بچه ها گذاشته می شد چون خیلی (communion) مقدس بود. اما با گذر زمان از شدت تقدس آن کاسته شد و حالا کشیش آن تکه نان را درون دست کودک می گذارد تا کودک آن را بخورد

قوانین کلیسا با شکایت مردم و نارضایتی شان تغییر می کند

یا مثلاً وقتی من کودک بودم، باید برای ورود به کلیسا، کلاه روی سرمان می گذاشتیم؛ چرا که مریم مقدس روسری بر سر دارد و اگر برای ورود کلاه بر سر نمی گذاشتیم، فردی دستمال کاغذی را با سنجاق مو روی سرتان فیکس می کرد اما این قانون نیز امروز تغییر کرده است. یعنی به طور کلی قوانین کلیسا با شکایت مردم و نارضایتی شان تغییر می کند

یا مثلاً شیوه اعتراف به گناهان بدین صورت بود که وارد اتاق تاریکی می شدیم، پنجره کوچکی را باز می کردیم و در حالی که کشیش به طرف دیگری نگاه می کرد، تو برای او به گناهانت اعتراف می کردی؛ اما امروز می توانی

آنلاین و از طریق ارتباط اینترنتی نزد کشیش اعتراف کنی و آنچه که تو باید از آن شرم کنی؛ در ملا عام قرار می‌دهی و همه می‌توانند آن را بخوانند
یا مثلاً در کودکی به ما می‌گفتند که نمی‌توانیم جمعه‌ها گوشت بخوریم؛ و در خانه ما همیشه جمعه‌ها ماهی طبخ می‌شد. اما امروز دیگر این قانون وجود ندارد. یعنی نه تنها قوانین در این آیین و به مرور تغییر می‌کند، بلکه بسیاری از مواردی که مقدس محسوب می‌شده نیز دستخوش تغییر می‌شود

آشنایی من با اسلام نزدیک ماه رمضان اتفاق افتاد و این برای من فوق العاده بود

یکی از مهمترین عللی که مرا تحت تأثیر قرار داد رفتار فوق العاده و لبریز از احترامی بود که این گروه مسلمان نسبت به هم داشتند، شاید علل دیگری چون دوری از وطن و خانواده نیز در این نوع رفتارشان تأثیرگذار بود. از طرفی، زمانی که با این گروه آشنا شدم نزدیک ماه رمضان بود و این برای من فوق العاده بود
در آیین کاتولیک رسم بر آن است که فرد گاه برای ۴۰ روز یکی از چیزهای مورد علاقه‌اش را کنار می‌گذارد مثلاً ۴۰ روز شکلات نمی‌خوری؛ اما برای روزه گرفتن، شما در دین اسلام همه چیز را کنار می‌گذارید و این برای من خیلی جالب بود

نسیم: چه شد که با یک مرد مسلمان ازدواج کردید و نقش همسران در آشنایی شما با اسلام چه بود؟

دهدشت: زمانی که هنوز مسیحی بودم با همسرم ازدواج کردم و بعد از دو سال مسلمان شدم. طی این دو سال دیدن رفتارهای همسرم مشوق من به اسلام آوردن بود، مثلاً وقتی خسته از دانشگاه بر می‌گشت و گاه عصبی بود، به اتاق می‌رفت و دقایقی بعد با نشاط بر می‌گشت

اوایل ازدواجمان، همسرم همه اعمالی که به جا می‌آورد را به من نمی‌گفت، شاید چون می‌ترسید که من از اسلام زده شوم. وقتی از او پرسیدم که در خلوت چه کاری انجام می‌دهد، اعتراف کرد که نماز می‌خوانده است؛ از او خواستم این عبارت را که به او حس آرامش را انتقال می‌دهد به من نیز بیاموزد زیرا عبادت‌های ما در کلیسا چنین آرامشی به من نمی‌داد. حدود یک سال پس از آشنایی مان ازدواج کردیم و دو سال بعد، پس از تحقیق درباره اسلام و ابعاد آن مسلمان شدم. طی دو سال نخست، به عقد موقت درآمدیم و پس از تشرف من به اسلام، عقد دائم خواندیم

همسرم بعد از ازدواجمان مذهبی‌تر شد. فکر می‌کنم وقتی از رابطه و ازدواجمان اطمینان حاصل کرد، راحت‌تر توانست دین واقعی خود را بشناسد و بروز دهد

بهتر است کودکان و نوجوانان را قبل از آشنایی با نماز و روزه به ارتباط با خدا تشویق کرد

خیلی از مسائل مانند حرمت داشتن ماه صفر و... در اوایل تشریف به اسلام، برایم مطرح نبود. درست هم همین است که این مسائل را زمانی به افراد تازه مسلمان شده گفت که بنیان‌های اعتقادی‌شان راسخ‌تر شده باشد و توانسته باشند با خدا ارتباط بگیرند و شاید حتی بهتر است کودکان و نوجوانان را قبل از آشنایی احکامی چون نماز و روزه تشویق کرد که با خدا ارتباط برقرار کنند. زیرا زمانی که رابطه‌شان با خدا مستحکم شود، راحت‌تر فرامین الهی را می‌پذیرند.

نسیم: چطور شد که تشیع را انتخاب کردید؟

دوستان سنی بسیاری داشتم اما به این نتیجه رسیدم که تشیع مسیر درست است

دهدشت: فکر می‌کنم اول موهبت خدا بود که نخستین افرادی که سر راه من قرار گرفتند، شیعه بودند اما این موجب نشد که با چشمان بسته تشیع را انتخاب کنم من دوستان سنی بسیاری داشتم اما به این نتیجه رسیدم که تشیع مسیر درست است و برخی رفتارها و عوامل مرا به این نتیجه رساند.

اولین باری که به مسجد رفتیم، ایام محرم بود

در نخستین سال‌هایی که درباره اسلام مطالعه می‌کردم خیلی شکاف سنی و شیعه برایم مطرح نبود و اولین باری که به مسجد رفتیم، ایام محرم بود. عده‌ای را دیدم که بر سر و صورت خود می‌زنند و کمی ترسیدم هم همسرم مباحث را به تدریج و بر حسب آنچه روی می‌داد برایم توضیح می‌داد هم کتاب‌هایی که می‌خواندم در خصوص مبانی اعتقادی اسلام بود، لذا چندین سال طول کشید تا با مطالعه بسیار بتوانم با امام حسین ارتباط قلبی پیدا کنم، اما وقتی با امام آشنا شدم و ماجرای عاشورا و وقایع کربلا را می‌خواندم دیگر سئوالی برایم مطرح نبود از طرف دیگر گرچه اهل تسنن آمریکا خیلی به نماز جمعه پای‌بند بودند، اما در بسیاری مسائل چندان پای‌بند نبودند؛ مسائلی مثل وضو، گوشت حلال و یا حتی خواندن نماز چندان برایشان اهمیت نداشت.

نسیم: چطور ترس و چهره ترسناکی که از محرم برایتان ترسیم شد در ذهنتان تغییر می‌کرد؟

دهدشت: دوستانی داشتم که اهل لبنان بودند این افراد داستان را برایم بازگو کردند که تأثیر زیادی روی من داشت، کتاب‌های خوبی هم به من معرفی کردند وقتی با داستان آشنا می‌شوی و خود را در آن شرایط می‌گذاری داستان برایت باورپذیر می‌شود. تنها می‌توانم بگویم این‌ها همه‌اش لطف خداست برخی روزها با خودم می‌اندیشم که چطور به مفهوم شهدا و سالم ماندن اجسادشان اعتقاد دارم؟ شاید برای خیلی‌ها سخت باشد اما وقتی به درونم نگاه می‌کنم قلبم این مسائل را می‌پذیرد و مشکلی برای باور این مسائل ندارم.

اولین باری که که وارد حرم امام رضا شدم بی اختیار در ورودی را بوسیدم

مثلاً اولین باری که که وارد حرم امام رضا شدم و بی اختیار در ورودی را بوسیدم از خودم پرسیدم که چطور دارم در حرم را می‌بوسم؟ اما این احساس از قلبم جوشید بدون این که به آن فکر کرده باشم وقتی خدا مسیر را به شما نشان می‌دهد، باور کردن خیلی مسائل برای شما آسان‌تر می‌شود.

نسیم: چطور شد که به صحبت‌های همسران درباره اسلام اعتماد کردید؟

امروز به خاطر رسانه‌ها و هجمه رسانه‌ای، شاید پذیرش اسلام سخت باشد

دهدشت: یادتان باشد که همه این مسائل ۲۵ سال قبل اتفاق افتاد، پوشیدن حجاب سخت بود اما پذیرش اسلام آسان بود چون چندان شناخته شده نبود. امروز به خاطر رسانه‌ها و هجمه رسانه‌ای، شاید پذیرش اسلام سخت باشد. پوشیدن حجاب برای من سخت بود از همسر می‌پرسیدم، موهای من که خیلی زیبا نیستند چرا باید آن را بپوشانم؟ او در جواب می‌گفت: این دستور خداست و در قرآن آمده است. حدود ۵ یا ۶ سال طول کشید تا من بتوانم با خیال راحت بگویم که چرا حجاب دارم و آن را از صمیم قلب بپذیرم.

اولین روزی که حجاب سر کردم یکی از وحشتناک‌ترین روزهای زندگی‌ام بود

گرچه بلافاصله پس از گفتن شهادتین و مسلمان شدن محجبه شدم. دو سال بود که در بانکی مشغول بودم. اولین روزی که حجاب سر کردم یکی از وحشتناک‌ترین روزهای زندگی‌ام بود.

دقیقاً دوشنبه بود و قبل از این که وارد محل کار شوم حدود یک ساعت در پارکینگ محل کارم توی ماشین نشستم؛ وقتی داخل بانک شدم همکارانم با تعجب نگاهم کردند و پرسیدند. کچل شدی؟ موهایت را بد رنگ کردی؟ سرطان گرفتی؟ در این میان، فقط دوست نزدیکم میدانست همسر من مسلمان است و در حال پژوهش روی ادیان هستم و می‌خواهم دینم را عوض کنم ولی به بقیه نگفته بودم. البته حجاب روز اولم، بدین صورت بود که لباس آستین بلند و یقه بلندی پوشیدم و روسری‌ام را پشت سرم گره زدم و تمام موهایم پوشیده بود ولی خب تغییر ناگهانی و بزرگی بود.

پوشیدن حجاب در ابتدای امر برایم کار سختی بود

چون نیروی خوب و فعالی بودم مسئولین بانک واکنشی نداشتند از طرفی نمی‌توانستند من را بدون دلیل اخراج کنند و مسلمان شدن من را پذیرفتند. اما پوشیدن حجاب در ابتدای امر برایم کار سختی بود، چون خودم هم به درستی آن را نمی‌فهمیدم و چندین سال طول کشید تا از نظر قلبی به آن اعتقاد پیدا کنم.

نسیم: وقتی با اولین روز محرم در مسجد مواجه شدید که مردم به سر و سینه خود زدند، چه

اتفاقی افتاد؟ مسجد را ترک کردید؟

دهدشت: نه اتفاقاً کنجکاری ام را برانگیخت و دوستان نزدیکی که داشتم ماجرا را برای توضیح دادند و یادم می آید که به یکی از دوستانم که لبنانی بود گفتم “گریهام نمی گیرد چون آن احساساتی که شما دارید و آنچه حس ”می کنید را نمی توانم حس کنم

به من گفت ایرادی ندارد به یک مسأله غمگین درباره خودت فکر کن و سعی کن با توجه به مسأله خودت، با روایت کربلا همزاد پنداری کنی، و این راه حل به من کمک کرد. اما سال دوم و تجربه دوم من از محرم بود که دیگر نیاز نبود این طور با مسأله مواجه شوم. کتاب های زیادی خواندم، کتاب هایی که ترجمه خوبی دارند مانند دو کتاب فوق العاده هستند که اگر آنها را مطالعه کنید “tragedy of Karbala” و “tears of tribute” اطلاعات خوبی در زمینه محرم به دست می آورید.

نسیم: چطور امام حسین را شناختید؟

فکر می کنم با سفر به کربلا، داستان کربلا را بهتر می توان درک کرد

دهدشت: داستان های زیادی درباره عاشورا و امام حسین خواندم تا ایشان را بشناسم؛ اما در واقع سال ها طول کشید و وقتی به کربلا رفتم. امام حسین را شناختم به یادم می آید وقتی به کربلا رفتیم به همسرم گفتم نگرانم و می ترسم. و همسرم به من گفت امام حسین تو را دعوت کرده است

و این حرف همسرم باعث آرامش من شد. تجربه فوق العاده ای بود احساس کردم امام حسین همراه من است. فکر می کنم با سفر به کربلا، داستان کربلا را بهتر می توان درک کرد

نسیم: رابطه تان با امام حسین چطور است؟

دهدشت: فکر می کنم به خاطر تجربه سفرم به کربلا، احساس نزدیکی و قرابت بیشتری دارم. این که او می دانست در چنین شرایط وحشتناکی به شهادت می رسد و نمی ترسید و این که چنان مرتبه ای از ایمان رسیده بود که فقط از خدا می ترسید و از هیچ چیز وحشت نداشت، این ویژگی هایی است که از امام حسین بسیار دوست دارم

نسیم: از سفر کربلا، از احساس تان در بین الحرمین بگوئید

دهدشت: تمام مدت اشک می ریختم؛ مخصوصاً که سال قبل از سفرمان به کربلا قصد داشتیم به این سفر برویم اما درست زمانی که قصد رفتن داشتیم متوجه شدیم تاریخ پاسپورتم گذشته است و خیلی در تلاش و تقلا بودم تا پاسپورت جدیدم را بگیرم اما نشد

همسرم به من گفت که رفتن به کربلا نباید این قدر سخت باشد، تقدیر نیست که امسال برویم و سال بعد فرصت دیگری برای سفر به کربلا برایمان فراهم شد و عازم شدیم

در سفر کربلا احساس می کردم به طور ویژه ای دعوت شده ام

همسرم به من می گفت: دیدی امام حسین تو را دعوت کرده بود اما برای امسال نه سال قبل؛ و من احساس می کردم که به طور ویژه دعوت شده ام. وقتی در کربلا هستی و داستان ها را به یاد می آوری تنها اشک می ریزی؛ مثلاً وقتی داشتم وضو می گرفتم تمام مدت به یاد تلاش حضرت عباس برای رساندن آب به بچه ها بودم.

وقتی از سفر کربلا برگشتم به خودم گفتم آنطور که باید اشک نریخته ام

جای جای کربلا، احساسات مختلفی را درونم پدید می آورد؛ چرا که هر کدام داستان و روایت خودش را داشت این که من واقعه کربلا و داستان هایش را خوانده بودم خیلی خوب بود و به من کمک بزرگی می کرد، و این ده روز خیلی سریع سپری شد. جالب بود برایم که هرگز خسته نشدم از این که دیر وقت به رختخواب می روم و صبح زود از خواب بیدار می شدم. هرچند وقتی برگشتم به خودم گفتم آنطور که باید اشک نریخته ام و ای کاش عبادات و اعمال بیشتری را انجام می دادم.

نسیم: ابتدای امر، داستان کربلا برایتان سؤال برانگیز نبود؟

دهدشت: در ابتدای امر کاملاً تحت تأثیر واقعه عاشورا قرار گرفتم و کنجکاوی ام را بیشتر می کرد. اما سئوالات از این قبیل که چرا این اتفاق رخ داد، چرا اتفاق دیگری و به شکل دیگری نیفتاد طی چندین سال اخیر مطرح شده است. و در حال حاضر که در خانه مختار را با زیرنویس انگلیسی می بینم، سئوالات بیشتری درباره ماجرای کربلا برایم پیش می آید. شاید چون در ابتدای امر نمی دانی چه سئوالاتی پرسشی و وقتی اطلاعات بیشتری از ماجرا به دست می آوری، سئوالات متعددی در ذهنت نقش می بندد. به طور کلی، آدم چیزی را یا باور می کند و می پذیرد و یا نمی تواند آن را بپذیرد.

نسیم: خانواده شما با مسلمان شدنشان چگونه برخورد کردند؟

دهدشت: خانواده پدری ام و خانواده خودم بسیار مذهبی بودند. پدر و مادرم ما را وادار می کردند که یکشنبه ها به کلیسا و مدرسه برویم و می خواستند تا بنیان دین در وجودمان شکل بگیرد. مادرم قبل از آنکه من به اسلام مشرف شوم فوت کرد، اما پدرم که دو سال پیش فوت کرد خیلی مهربان و روشنفکر بود.

وقتی به پدرم خبر دادم که مسلمان شدم گفت: اگر این مسأله باعث خوشحالی توست، من هم خوشحالم

پای تلفن به او گفتم که دینم را عوض کرده ام و او گفت اگر این مسأله باعث خوشحالی توست، من هم برای تو خوشحالم. همه خانواده ام من را با حجاب پذیرفتند. از طرفی هم من زیاد با خانواده ام در ارتباط نبودم و فقط گاهی به دیدارشان می رفتم و برای همین خیلی برایشان مهم نبود که من حجاب دارم.

وقتی به دیدار پدر می‌رفتیم، او مقدار زیادی ماهی می‌خرید چون ما نمی‌توانستیم گوشت بخوریم و یا شیرین‌هایی می‌خرید که فاقد ترکیبات الکلی یا چربی خوک باشند. پدرم فرد با ملاحظه‌ای بود و یکی از خوشبختی‌های من این بود که خانواده‌ام مرا با حجاب پذیرفتند. دوستانی دارم که خانواده ایشان به خاطر حجاب طردشان کردند و این واقعاً ناراحت کننده است.

هیچ کس از خانواده من برادرانم، خواهرانم و پدر و مادرم مسلمان نشدند. اوایل خیلی ناراحت بودم اما بعدتر به خودم گفتم که اگر خدا بخواهد آن‌ها به اسلام هدایت می‌شوند و اوست که تصمیم می‌گیرد چه کسی به اسلام مشرف شود؛ نمیدانم چرا خدا من را انتخاب کرده است نه آن‌ها را؛ اما می‌دانم که اگر به دنبال چیزی و در جستجوی چیزی باشی، آن را به دست خواهی آورد.

شخصیت حر، مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد

نسیم: کدام یک از شخصیت‌های کربلا روی شما تأثیر بیشتری داشت از کدامیک از این شخصیت‌ها تأثیر بیشتری گرفتید؟

دهدشت: شخصیت حر یکی از افرادی بود که مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد. کسی که در جبهه شر بود اما در نهایت در کنار امام حسین به شهادت رسید این داستان به من نشان داد که حتی بدترین آدم می‌تواند تغییر کند. چون اغلب آدم‌ها فکر می‌کنند اگر کسی کار بدی انجام داده است هرگز تغییر نخواهد کرد، اما داستان حر، روایت دیگری است.

حضور در خیابان در ایام محرم و دیدن دسته‌های عزاداری و صدای مارش عزا تأثیر بسیار خوبی روی من دارد و دوست دارم که در این ایام به خیابان‌ها بروم و شاهد این عزاداری‌ها باشم و تأثیر زیادی دارد.

حادثه عاشورا باعث شد تا اسلام به مسیر خود ادامه دهد، و هیچ مذهب دیگری این خصلت را ندارد

حادثه عاشورا باعث شد تا اسلام به مسیر خود ادامه دهد، و هیچ مذهب دیگری این خصلت را ندارد. حتی وقتی پاپ به سایر کشورها و شهرها برود شاید جمعیتی هزاران نفری به استقبال او بروند اما احساسات مردمی نیست اما در اجتماعات محرم، مخصوصاً در یزد این عزاداری‌ها واقعاً آدم‌های خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شاید اگر محرم رخ نمی‌داد شاید اسلام امروز اینجا نبود و شاید اسلام بدون امام حسین گم می‌شد.

نسیم: آیا به کسی از ائمه ارادت خاصی دارید؟

به عنوان یک خارجی، تجربه خوشایندی از حرم امام رضا(ع) دارم

دهدشت: شاید چون زیاد مشهد رفته‌ام؛ علاقه خاصی به امام رضا (ع) دارم و این که از طریق امام هشتم با خدا بیشتر صحبت کرده‌ام. و به عنوان یک خارجی، تجربه خوشایندی هم از حرم امام رضا(ع) دارم. اولین باری که به حرم

رفتم و در کنار همسرم در یکی از صحن های بزرگ بودیم و به انگلیسی با هم صحبت می کردیم، خانمی نزد ما آمد و ما را به دفتر حرم برد و هدایا و مجله، کتاب، تصویرهای مختلفی به من داد. دفتری برای مهمانان خارجی در حرم رضوی هست، در آنجا فیلم هایی درباره حرم و امام رضا به زبان انگلیسی به من نشان دادند و بسیار مهمان نواز بودند. هر بار به حرم می روم حتماً به این دفتر سر می زنم. در حرم امام رضا (ع) احساس راحتی دارم، و من از افراد دیگر مثل لبنانی ها هم پرسیدم و فهمیدم آن ها نیز چنین احساسی دارند. شاید چون ما دور از وطن هستیم، امام رضا می خواهد در حرمش احساس راحتی و نزدیکی کنیم.

نسیم: بهترین تجربه شما از مسلمان بودن چیست؟

اسلام، زندگی مرا نجات داد

دهدشت: اسلام، زندگی مرا نجات داد. مسلمان شدن مرا از رفتن به دوزخ نجات داد چون به من مسیر درست و غلط را نشان داد. کارهای غلطی که مثلاً در مسیحیت اشتباه تلقی نمی شود مثل نوشیدن مشروبات الکلی. گرچه همه می دانند مصرف زیاد نوشیدنی های الکلی برای بدن مضر است ولی مقدار کم از نظرشان عادی است و ضرری برای بدن نخواهد داشت.

گاهی اوقات فرزندانم به من می گویند تو بیست سالگی مسلمان شدی و تغییراتی را داشته ای اما واقعیت این است که الان که مسلمان شده ام در نظرم، آنچه به نظر دیگران “تفریح” به نظر می آید، معضلات بودند. هرچند گذشته ام را نمی توانم انکار کنم، من والدین بسیار خوبی داشتم که مرا به خوبی تربیت کرده اند و برای همین توانستم اسلام را پیدا کنم. اما توضیح این مسأله خیلی سخت است. گاه به دخترم می گویم که ما می توانی هم تفریح کنیم و هم مسلمان خوبی باشیم. خدا را شکر فرزندان خوبی دارم. دخترم، رعایت حجاب و انجام فرائض دینی هیچ مشکلی ندارد.

من در سخنرانی هایم در مدارس و دانشگاه ها تلاش می کنم بگویم که این خوشگذرانی های غربی، وقار شما را از شما می گیرد و من به عنوان یک مسلمان تفریحات و خوشگذرانی داشته ام و وقار و شخصیت ام را از دست نداده ام.

چادر هم هیچ مشکل و محدودیتی برایم ایجاد نکرده

گاهی دانش آموزانم که فرزندان این نسل هستند شکایت می کنند که چادر باعث محدودیت می شود، برایشان می گویم که هر چه خواسته ام انجام داده ام و چادر هیچ مشکلی برایم نداشته است؛ الان معلم هستم قبلاً مجری

تلویزیون بودم و فعالیت های اجتماعی داشتم و حجاب هیچ وقت مرا محدود نکرده است. اما در غرب، زن به شیوه های بدی مورد سوء استفاده قرار می گیرد

یکی از راه های خوب تشویق نسل جوان به اسلام، بهره گیری از هنرهایی است که نسل جدید می پسندند مانند آهنگ های اسلامی

وقتی با همسرم آشنا شدم، همسرم بلا فاصله از حجاب صحبت نکرد. او ابتدا اساس دین اسلام را به من معرفی کرد. مفهوم بهشت و جهنم؛ وجود خدای واحد، صداقت و سایر صفات نیک آدمی و کمک به فقرا این موضوعات باعث جذب من به اسلام شد. شاید اگر همان ابتدای کار می خواست «نجاست» و «طهارت» را مطرح کند، احتمالاً از اسلام فرار می کردم زیرا این مسائل اصلاً در فرهنگ ما مطرح نیست. اما همسرم از مفاهیم ساده تری سخن گفت و وقتی من با اسلام آشنا و بدان علاقه مند شدم، این موارد را به من معرفی کرد. در خصوص نسل جوان نیز همین مسأله مطرح است، نباید باعث ترس و دلزدگی نسل جوان از اسلام شویم

مشکل نسل جوان ما این است که کمی تنبل هستند

وقتی که می خواهی اسلام را بپذیری در مورد خیلی مسائل به دنبال منطقی، اما وقتی اسلام را پذیرفتی درباره خیلی از مسائل فقط باید ایمان داشته باشی. اما مشکل نسل جوان ما این است که تنبل هستند و در مثلاً ادای فریضه نماز تنبلی می کنند

حتی اگر مسلمان به دنیا آمده اید؛ بروید و مطالعه کنید

مثلاً بسیاری از دانشجویانم در خصوص حجاب سؤال و شبهه داشتند به آن ها گفتم که اگر همین تحقیقاتی که من انجام دادم شما نیز انجام دهید به همین نتیجه می رسید حتی به دانشجویانم گفتم که بروید انجیل و تورات را بخوانید و مطمئن هستم شما به قرآن باز می گردید، حتی اگر مسلمان به دنیا آمده اید؛ بروید و مطالعه کنید زیرا پاسخ همه سؤال های شما وجود دارد، اما نسل جوان تنبل هستند و به جای پژوهش کردن به راحتی انکار می کنند

نسیم: چند فرزند دارید و چند ساله هستند؟

دهدشت: پسر هادی ۲۳ ساله و سارا دخترم ۲۱ سال سن دارد

نسیم: از چه زمانی به ایران آمدید و زندگی در ایران را چه طور ارزیابی می کنید؟

دهدشت: اولین بار ۲۰ سال پیش و وقتی بچه ها کوچک بودند به ایران آمدم و ۶ ماه در اهواز بودم، من در خانه از بچه ها مراقبت می کردم اما شرایط برای همسرم سخت بود و او پیشنهاد داد به آمریکا برگردیم. ۵ سال در آمریکا زندگی کردیم و دوباره برای سه سال به تهران بازگشتیم و من طی این مدت در دانشگاه امام صادق تدریس می کردم. چون فارسی بلد نیستم، خیلی از مشکلات زندگی در اینجا را حس نمی کنم، اما همسرم باید با فقدان سیستم در ایران سر و کله می زد و بار دیگر تصمیم گرفت به آمریکا باز گردیم و دو سال دیگر آنجا زندگی کردیم.

این بار وقتی همسرم می خواست به ایران برگردد من چندان تمایل نداشتم اما سرانجام پذیرفتم و حالا ده سال است که ایران زندگی می کنیم

من ایران را به خاطر مردمش دوست دارم

زندگی برای من به عنوان یک خارجی در ایران خوب است چون در محل کار شرایطم را می فهمند اما برای همسر و فرزندانم به مراتب سخت است و بچه ها ترجیح می دهند به آمریکا بروند. من ایران را به خاطر مردمش دوست دارم.

منبع: نسیم

شفا مصطفی « تازه مسلمان استرالیایی

شیلو؛ پیامبر ناشناخته

من فقط به واسطه ی لطف بی نهایت خدا به وادی تحقیق و تفکر درباره ی جایگاه پیامبر عزیزمان حضرت محمد (ص) پا گذاشتم. آشنایی من با اسلام از طریق برادرزاده ی همسرم، باب تحقیق درباره ی اسلام را به رویم گشود و می خواستم از این راه هم به او و هم به همسرم ثابت کنم که اسلام دینی کفرآمیز است. آن روزها اصلاً تصور نمی کردم که خودم هم روزی مسلمان شوم

:او می گوید

من از کودکی به شخصیت حضرت ابراهیم (ع) علاقه ی خاصی داشتم. با این حال، در همان دوران کودکی به خاطر مطالب کتاب مقدس درباره ی حضرت اسماعیل (ع) ناراحت می شدم. سرانجام، این معما با هدایت فراگیر خداوند برایم حل شد و به ویژه وقتی شگفت زده شدم که فهمیدم شیلو، بزرگ ترین پیامبر، از نسل حضرت

اسماعیل (ع)، همان پیامبر طرد شده در تورات، است. حضرت داود (ع) در مزامیر و حضرت عیسی (ع) کار خدا را «شگفت‌انگیز» خوانده بودند و حالا کار خدا در چشم من هم شگفت‌انگیز بود.

انتخاب

دیگر نمی‌توانستم خود را از این هدایت الهی محروم نگه دارم. باید هر چه زودتر وفاداری خود را به خدا و «پیامبر برگزیده» اش حضرت محمد (ص) نشان می‌دادم. با مطالعه‌ی بیشتر کتاب مقدس دیدم که پیشگویی این کتاب درباره‌ی نقاط مشترک آن پیامبر با حضرت موسی (ع) هم کاملاً درست است. آن زمان توانستم یازده شباهت مهم بین این دو پیامبر پیدا کنم و از این بابت به وجد آمدم. بعدها با مطالعه‌ی عمیق‌تر قرآن و سیره‌ی پیامبر (ص) محبتی عمیق به این پیامبر بزرگ الهی پیدا کردم. با این وجود، انتخاب اسلام از سوی من بی‌تردید بر پایه فهم من از عبارات شهادتین صورت گرفت. به این معنی که دریافتم محال است بدون پیروی از پیامبر اکرم (ص) بتوانم بندگی خدا را به جا آورم و به علاوه، محال بود که بدون رحمت و عنایت خداوند بتوانم نسبت به پیامبر (ص) معرفت پیدا کنم.

حمد و سپاس به درگاه خداوند بلند مرتبه و درود بر پیامبر اعظمش محمد (ص) و خاندان پاک او.

پیام آور امین

«معصومه (دایانا) بیتی»

تازه مسلمان آمریکایی سالم رسیدن دین به دست ما را مدیون مجاهدت‌های پیامبر خاتم (ص) می‌داند: «به نظر من همه‌ی تازه مسلمانان باید اعتراف کنند که پیامبر (ص) در هدایت آنها نقش داشته است. شاید برخی تازه مسلمانان همان اول کار این موضوع را درک نکنند، ولی بدون شک این هدایت را مدیون پیامبر (ص) هستند. هیچ یک از ما، چه مسلمان زاده باشیم و چه نباشیم، بدون نقش‌آفرینی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) در تبلیغ و «حفاظت از حق، نمی‌توانستیم به دین صحیح و دست‌نخورده دست پیدا کنیم و همه گمراه می‌شدیم».

معصومه رسالت پیامبر (ص) در جریان غدیر را از نمونه‌های نقش‌آفرینی ایشان در حفظ دین می‌داند: «پس از حجه‌الوداع این آیه بر پیامبر (ص) نازل شد: «ای پیامبر! آن‌چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد».

...» (مائدة: ۶۷) پیامبر (ص) دریافت که باید جایگاه امام علی (ع) پس از خود را به عنوان سرچشمه^۱ی هدایت و هادی امت برای مردم تبیین کند و این مأموریت را به خوبی انجام داد. به محض این - که پیامبر (ص) امام علی (ع) را به جانشینی خود منصوب و معرفی کرد، این آیه نازل شد: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم ...» (مائدة: ۳) به نظر من اگر پیامبر (ص) حضرت علی (ع) را به طور قاطع به جانشینی خود منصوب نمی^۲کرد، پیام خدا را درست ابلاغ نکرده بود. در آن صورت، مردم زمانه^۳ی ما به پیام الهی دسترسی نداشتند، چون راه - های ابلاغ پیام، یعنی اهل بیت (ع) بین ما و پیامبر مسدود شده بود. امروز هر کسی که اسلام را می^۴پذیرد فقط به این دلیل است که پیامبر (ص) توانست این پیام را بی کم و کاست به ما برساند. هر تازه مسلمانی توفیق شنیدن حداقل بخشی از این پیام را پیدا می^۵کند. در واقع، رسیدن این پیام به نسل^۶های امروز، تنها امید رستگاری و تنها مایه^۷ی هدایت حقیقی ماست. این همان ریسمانی است که قرآن می^۸گوید باید به آن چنگ بزنیم: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل^۹های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره^{۱۰}ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این^{۱۱} - چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد، شاید هدایت شوید.» (آل عمران: ۱۰۳) این آیه برای تازه مسلمانان معنای خاصی دارد، چون ما آن نعمت الهی را به طور خاص احساس می^{۱۲}کنیم که در میان اقیانوسی از مردمان گمراه، هدایت شده^{۱۳} - ایم. از این رو، ما تازه مسلمانان به طور خاص سپاسگزار خداوند، پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) هستیم. در واقع، این سپاسگزاری تنها مختص به تازه مسلمانان نیست، بلکه هر کسی که بهره^{۱۴} - ای از هدایت الهی دارد، باید سپاسگزار «... آنان باشد»

احمد عبدا... زاده مهنه

تازه مسلمان بهایی

رنجنامه دختر بهایی زاده ی مسلمان شده

این موضوع من را آزار می داد و حس می کردم که خودم را در معرض دید یک سری آدم بی ارزش قرار می دهم و این برایم آزار دهنده بود. ارتباطم با دوستان شیعه ام بیشتر شد و در واقع این خداوند بود که حال مرا دگرگون ساخت و مرا که دختر ۱۸ ساله ای بیش نبودم در راه نجات قرار داد. یکباره به دفتر امام جمعه رفتم و بعد از چند روز صحبت با ایشان، به دین اسلام مشرف شدم.

:یک معرفی کوتاه از خودتان بفرمایید :

(س.م) متولد ۱۳۶۴ در سال ۸۲ در دفتر امام جمعه در سن ۱۸ سالگی به دین مبین اسلام مشرف شدم. بهایی زاده هستم و در یک خانواده نسبتاً مرفه شیرازی زندگی می کردم. خانواده ام اکنون در خارج از کشور به سر می برند و خودم در شیراز ساکن هستم.

دوری از خانواده برای شما سخت نیست؟

چرا سخت نباشد! اوایل خیلی اذیت شدم! الان جوانها برای چند سال تحصیل یا سربازی هم دوری از خانواده برایشان سخت و دشوار است! خوب من هم سختم بود ولی به این فکر می کردم که حضرت علی (علیه السلام) می

تواند پدر من باشد، امام زمان (عجل الله تعالی) می تواند پدری کنند برایم و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برایم مادری می کند. اینطور می توانستم ادامه دهم و استقامت کنم

چه شد که به اسلام و تشیع رو آوردید؟

باید «تسجیل» شده و رسماً یک بهایی بشود، من به پدرم گفتم که نمی بهایی زاده در سن ۱۵ سالگی وقتی یک را در دانشگاه راه نمی دهند! بعلاوه یکی از خواهم و بهانه ام هم این بود که می خواهم ادامه تحصیل دهم و بهاییان تعالیم دوازده گانه بهاء «تحری حقیقت» است؛ یعنی یک نوجوان بهایی می تواند بدنبال حقیقت بگردد و اگر آن را پذیرفت و بهائیت را ارضا کننده روح خویش دید می پذیردش و گر نه اجباری در آن نیست اما در عمل اینگونه نبوده و نیست و هر نوجوان ۱۵ ساله مجبور است به «تسجیل» تن در بدهد و گر نه از خانواده طرد می شود و هر اتفاقی ممکن است برای او بیافتد!! هر اتفاقی! من که می خواستم «تحری حقیقت» کنم مورد شماتت پدر قرار گرفتم و حریف پدر نشدم و با وعده و وعید و تشویق و تنبیه، بالاخره «تسجیل» شدم

از آن زمان به طور پنهانی با دوستان شیعه ام ارتباط برقرار کردم و کتب نهج البلاغه و زندگانی امام حسین (علیه السلام)، زندگینامه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و واقعه عاشورا را مطالعه کردم و البته گاهی هم قرآن! چون من! عربی قرآن را نمی فهمیدم بیشتر معانی آنرا می خوندم تا ببینم چه می گوید

بهائیت اصلاً من را ارضا نمی کرد و اصلاً اختیاری از خودم نداشتم، هرکاری را باید با اجازه «محفل» انجام میدادم. مسئله بی حجابیش خیلی آزارم می داد؛ اینکه باید به هرکس و ناکسی که در خانه می آمد دست می دادم. عدم وجود حجاب هم یکی دیگر از تعالیم دوازده گانه بهاییان است که آنرا هم به حساب تساوی حقوق نساء و رجال گذاشته اند، در حالیکه در عمل ثابت کرده اند چنین نیست. در تمام این مدت که انتخابات بیت العدل انجام شده است، حتی یک زن هم در میان اعضای بیت العدل وجود نداشته و ندارد! بعلاوه نه تنها بین زن و مرد بلکه بین زنان هم تفاوت قایل می شوند، به عنوان مثال مهریه زن روستایی از زن شهری کمتر است! این اصطلاحاً تعالیم بهائیت، نه از باب تساوی حقوق است که برای ترویج بی بند و باری است و برای جذب کسانی که می خواهند از محدودیت های اسلام در مورد ارتباط با نامحرم فرار کنند

اما این موضوع من را آزار می داد و حس می کردم که خودم را در معرض دید یک سری آدم بی ارزش قرار می دهم و این برایم آزار دهنده بود. ارتباطاتم با دوستان شیعه ام بیشتر شد و در واقع این خداوند بود که حال مرا دگرگون ساخت و مرا که دختر ۱۸ ساله ای یش نبودم در راه نجات قرار داد. یکباره به دفتر امام جمعه رفتم و بعد از چند روز صحبت با ایشان، به دین اسلام مشرف شدم

به حقانیت اهل بیت چگونه پی بردید؟

از زمانی که من کتاب نهج البلاغه را خواندم با تمام علاقه ام به دیگر ائمه، امیرالمومنین برای من یک چیز دیگری

شد و احساس می کنم ایشان در این مدت برای من پدری کرده اند و خیلی مواقع حضورشان را حس کرده ام. امام عصر هم که یک چیز جدا هست و ایشان هم در خیلی مواقع همراه من بودند و اگر وجود ایشان را به طور ملموس حس نمی کردم و کمکهای ایشان را نمی دیدم، الان باید هیچی از من نمانده باشد

در مورد حضرت موعود (عجل الله تعالی) سخن گفتید؛ آیا در بهائیت سخنی از موعود آخر الزمان جود دارد؟

اینها اینطور عنوان می کنند که امام زمان ظهور کرده و **علی محمد باب** همان است که بشارت ظهورش را حضرت رسول داده اند. او ظهور کرده و دیگر امام زمان و عصر آخر زمانی وجود ندارد

هیچ وقت از توسل به بها، حاجتی گرفتید؟

واقعا خنده دار است! همیشه اینرا گفته ام: یک فرد عادی که هیچی ندارد، یک آدم دروغگو که ادعای خدایی و پیامبری میکند، چگونه باید از او حاجت بگیرم؟ متأسفانه این چیزی است که خودشان می گویند. آن وقتها، اینها عکس بهاء الله را به ما نشان نمی دادند و می گفتند بهاء الله آنقدر نورانی بوده که وقتی جلوی دوربین قرار می گرفته، لنز دوربین خرد می شده و می ریخته است! خوب! اگر کسی کمی به عقلش مراجعه کند متوجه می شود که !! این خیلی مسخره است

در میان آداب و رسوم بهائیت، کدام را جاذب جوانان می بینید؟

برای من جالب نبود چون من در خانواده بهایی بزرگ شده بودم. این چیزهایی که الان برای جوانانی که جذب می شوند جذاب است برای من عادی بود. اینکه می توانند بی حجاب باشند! اینکه می توانند راحت به همه جای جهان مسافرت کنند؛ این عادی شده بود ولی متأسفانه برای خیلی ها جذاب است

متأسفم که جوانان شیعه ای هستند که این بی بند و باری و زندگی در خارج از کشور را می پسندند. شاید کسی قلبا نخواهد بهایی بشود ولی برای زندگی در خارج از کشور یا فرار از محدودیت های ظاهری اسلام، به همین بهانه ها به بهائیت پیوندند و بهاییها به شدت مهربانانه و جذاب رفتار می کنند. کسی که به دین آنها پیوندد، به شدت حمایت می شود و لی امروز اگر یک دختر بهایی از من بپرسد که چه بکنم؟، به او خواهم

گفت که اصلا این کار را نکند. چون اگر من به او بگویم الان این کار را بکن، تا آخر عمر برای خودم نفرین خریده ام!! چون من همین بلا سرم آمد! اگر من یک مسلمان بوده و بهایی میشدم خیلی از مشکلاتم حل می شد ولی حالا که بهایی بوده و مسلمان شده ام، هیچ حمایت قضایی از من نمی شود. اگر از همان اول به من می گفتند که هیچ حمایتی از من انجام نخواهند داد، من با برنامه ریزی از خانه پدرم خارج می شدم و یا اگر مثل الان که دارند تقیه کردن را به من یاد می دهند، آن موقع به من تقیه کردن را می آموختند، همان وقت تقیه می کردم و به این مشکلات امروزی نمی افتادم. خیلی ظلم به من شد

جوانان ما اگر عاقل باشند هیچ وقت بدنبال بهائیت که اصلا سر و تهش معلوم نیست نمی روند ولی متاسفانه فقط به دنبال ظاهر گول زننده و زیبا و مهربانیها و احترامها و وعده ها و ... هستند

از کدام سنت شیعیان بیشتر خوششان آمد و جذب آن شدید؟

اگر کسی مثلا بخواهد من حس می کردم که در اسلام هرکسی بخواهد هر راهی برود آزاد است ولی در بهائیت حتی در یک برنامه ساده مثل جشن مدرسه شرکت کند، پدر و مادرش باید بروند و از «محفل» اجازه بگیرند که آیا بچه آنها اجازه دارد برود یا نه! در هر کاری «محفل» باید نظر می داد و نقش خیلی مستقیمی در زندگی ما داشت وقتی می دیدیم که جوانهای شیعه آزادانه فکر می کنند و کسی نیست که مدام به جایشان تصمیم گیری کند، به همکلاسیهای شیعه ام حسودی ام می شد! که راحت می توانند ابراز احساسات بکنند و اینکه ما می رسیدیم که بگوییم بهایی هستیم زیرا همه از آن منزجر بودند. من می اندیشیدم که امام حسین آنقدر شجاع بوده که خود و خانواده اش را در راه عقیده فدا کرده چقدر شجاعت داشته است؛ ولی وقتی علی محمد باب را برای اعدام می برند،!!چندین بار فرار می کند

نظر شما در مورد شیعیان چگونه است؟

من بخاطر اسلام و فقط بخاطر ائمه و پیامبر شیعه شدم من از دست شیعیان خیلی سختی کشیدم. که در این اتفاقات زندگی ام، بی تقصیر نیستند و اگر می خواستم بخاطر شیعیان به این دین فکر کنم باید تا بحال برگشته باشم و واقعا از شیعیان دل خوشی ندارم و فقط وقتی یاد گذشته می افتم به خودم می گویم: منکه بخاطر اینها شیعه نشدم. من توی یه خانواده بهایی بزرگ شدم ولی این چیزهایی که از شیعیان دیدم را در هیچ کجا ندیدم

وضعیت فعلی شما چگونه است؟

متاسفانه بعد از شیعه شدن من، بخاطر عدم همکاری و مساعدت و عمل نکردن به وعده های قبل از شیعه شدن، بعد از شیعه شدن مجبور شدم با آقای ازدواج کنم که ۳۰ سال از من بزرگتر است و از هیچ لحاظی بامن تناسب نداشت! ولی من آن زمان هیچ جا و مکانی نداشتم و مجبور شدم این کار را انجام دهم؛ آن موقع عقل الانم را نداشتم و بعد از ۷ سال زندگی متوجه شدم که خیلی کارهایم و ازدواجم اشتباه بوده و الان تقاضای طلاق دادم و در دادگاه پیگیر طلاق هستم

اگر حرف ناگفته ای دارید بفرمایید؟

فقط این را می گویم برای کسانی که این مطالب را می خوانند و در جامعه مسئولیت و نقشی دارند بدانند که کسانی که به اسلام می گروند باید مورد حمایت واقع بشوند. میدانم خیلی افراد هستند که دوست دارند به آغوش اسلام بیایند اما جامعه اسلامی چه جایی برای آنها فراهم کرده است؟ اگر یک دختر تنها در جامعه رها بشود خودتان می دانید چه مشکلاتی برایش ممکن است پیش بیاید! خدا خیلی من را دوست داشت که آن اتفاقها برام نیفتاد. به

من می گویند برو فلان دبیرستان سخنرانی کن ولی من نمی روم! بروم چه بگویم؟ اگر دختری بلند شد از من پرسید می خوام مسلمان بشوم چکار کنم، چه بگویم؟ چه امیدواری به او بدهم؟ این مسئله حتما باید ساماندهی بشود! نه فقط از نظر مالی که البته جای تامل دارد. پدر من وضع مالی عالی داشتند ولی من از یک جایگاه مرفه آمدم و یک دختر بودم و برای یک دختر خیلی این شرایط سخت است! و آنوقت ممکن است برای فرار از این شرایط به کاری دست بزنند که بد از بدتر می شود! یا یک ازواج ناموفق زندگی اش را تباه می کند. هم اکنون من کارم در دادگاه گیر کرده است و یک حمایت حقوقی از من نمی شود. قاضی به من می گوید: برای من مهم نیست که تو چه بودی . و الان چه هستی! مثل یک شهروند عادی با تو رفتار می کنیم

باید مسئولین بدانند که وقتی به یک دختری قول می دهند و وعده می دهند که تو بیا و ما حمایت می کنیم و حتی یک شب جای خواب برایش محیا نمی کنند چه اتفاقی ممکن است برایش بیافتد! من اگر کمی بی عقلی کرده بودم . معلوم نبود الان چه بودم

خدا را بابت اتفاقاتی بدی که می توانست بیافتد و نیافتاد شکر می کنم. من با این ازدواج فکر کردم این خیلی بهتر از اتفاقاتی بد دیگریست که می توانست بیافتد! البته شوهر من خودش را اینجوری نشان نداد البته از لحاظ مالی و !! فرهنگی سطح پایین بودند ولی خودش را اینطور نشان نداد تا بعد از یکسال بعضی وقتها خسته می شوم و می گویم: خدایا بس است ۷ سال امتحانم کردی و فکر می کنم خوب امتحان پس دادم!

سال پیش همین موقع ها قم آمدم و رادیو معارف برنامه داشتم و با مراجع تقلید دیدار داشتم، بزرگترین سعادت که نصیب من شد دیدار با مراجع بود و آرامش خوبی گرفتم و مخصوصا دیدار با آیت الله وحید خیلی برای من موثر بود اما توفیقی در حل مشکلاتم حاصل نشد

منبع: فرقه نیوز

نوی دلنشین اذان مرا مسلمان کرد

لیزا همیلتون، مهندس عمران از شهر «بورنموث» در لندن توضیح می‌دهد که چگونه پس از سفر به تونس به همراه همسرش، مسلمان شدند.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

این بانوی تازه‌مسلمان انگلیسی می‌گوید: من در یک خانواده معمولی انگلیسی با والدینی غیرموحد بزرگ شدم و دوران کودکی و جوانی من بدون اتفاق خاصی سپری شد. تا اینکه دو سال پیش برای دیدن دوستی به تونس رفتیم. لیزا ادامه می‌دهد: بازدید از قیروان، یکی از شهرهای مهم اسلامی جهان، بخشی از سفر ما بود. در این شهر برای نخستین بار بود که صدای اذان را شنیدم و نوی دلنشین آن زندگی مرا به یکباره تغییر داد. وی می‌گوید: یاد می‌آید که آخرین ساعات روز بود که به قیروان رسیدیم و تازه در هتل مستقر شده بودیم که در میان سکوت عصرگاهی ناگهان صدای اذان بلند شد.

لیزا همیلتون می‌افزاید: در سکون آن لحظات، این صدا و این نغمه تمامی فضا را پر کرده و همه‌چیز در سایه آن بی‌اهمیت جلوه می‌کرد. نمی‌دانم که آیا دیگر می‌توانم صدای نغمه امام آن مسجد برای دعوت مردم به نماز را بشنوم یا نه. چنین صدای زیبا و آرامش‌بخشی را در عمرم نشنیده بودم. در آن زمان حتی معنی کلمات را نمی‌دانستم اما قلبم زیبایی آن را درک کرد.

«روز بعد خودم را در مسجد قیروان، مشغول تحسین زیبایی و شکوه معماری اسلامی یافتم و تصمیم گرفتم که بعد از

بازگشت به انگلیس در مورد اسلام مطالعه کنم. آن زمان بود که دانستم که زیبایی و حقیقت آنچنان در اسلام موج می زند که نمی توانم آن را انکار کنم.»

لیسا ادامه می دهد: به محض اینکه به انگلیس بازگشتم شروع به تحقیق در مورد اسلام کردم. برای چند ماه هر شب قرآن را مطالعه می کردم از اول تا به آخر و سرانجام با پذیرش اسلام، شادی و آرامش خاطری را که سال ها به دنبال آن بودم یافتم.

این بانوی تازه مسلمان می گوید: اسلام همه چیز و همه ابعاد زندگی من را تحت تابش نور جدیدی قرار داد. اسلام به من قدرت و آرام خاطر داد که بدون آن برایم دست یافتنی نبود.

لیسا در پایان عنوان می کند که من اکنون یک مسلمان هستم و هیچ وقت تا به این اندازه خوشحال نبوده ام. و گرچه برخی مرا به خاطر مسلمان شدنم مورد تمسخر قرار می دهند، خانواده ام درک کرده اند که اسلام اکنون به بخشی جدانشدنی از من تبدیل شده است. اسلام مرا تعریف می کند، راه می برد و هدایت می کند.

عضو سابق تیم ملی فوتبال فرانسه

مربی مشهور فرانسوی مسلمان شد



فرانسوا براکی، مربی مشهور فرانسوی که هدایت تیم «الاعواط» الجزایر را بر عهده دارد، به دین اسلام گروید»

د.

بر اساس گزارش رسانه‌های الجزایر، فرانسوا براکی که از سال ۲۰۰۳ میلادی مربی‌گری تیم‌هایی در کشورهای اسلامی مراکش، تونس و الجزایر را بر عهده دارد، طی این سال‌ها با مسلمانان از نزدیک آشنا شده و پس از مطالعات فراوان درباره تعالیم اسلامی، دین اسلام را انتخاب کرده است.

این فوتبالیست فرانسوی با حضور در مسجد «امام حسین (ع)» شهر «الاغواط» تشریف خود به اسلام را به صورت رسمی اعلام کرد و مسجد بزرگ الجزایر با انتشار بیانیه‌ای از آمادگی خود برای برگزاری مراسمی با حضور این مربی فرانسوی خبر داد.

پیش از این، «کسر الحیران»، مربی مسیحی تیم «شباب» الجزایر نیز به دین اسلام مشرف شده بود.

گفتگو با توماس مک‌الوین

کشیش تازه مسلمان آمریکایی که کتاب انجیل وی را شیعه کرد



الآن هم فقط به این خاطر هنوز زنده‌ام که خیلی‌ها تفسیر من از مکاشفه یوحنا را نخوانده‌اند. من نه در بین مسیحیان جایی دارم، نه مسلمانان و نه یهود؛ چون می‌گویم کتاب مقدس از حضرت علی (ع) خبر داده است. امام علی (ع) را بیش از هر کسی در عالم دوست دارم.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

می (Thomas McElwain) «گفتگو از احمد عبدا...زاده مهنه / من هم همین سؤال را از «توماس مک الوین پرسم و او صادقانه می گوید: «گوش کن برادر احمد! من تازه مسلمان به دردبخوری نیستم، چون هنوز به کتاب مقدس اعتقاد دارم و مسلمانها از این مسأله خوششان نمی آید. از طرفی مسیحیان هم من را قبول ندارند، چون من «!محمد(ص) و علی(ع) را قبول دارم. از طرف دیگر به قرآن هم اعتقاد دارم

توماس مک الوین که حالالذت می برد، وقتی در چت و ایمیل او را «برادر علی حیدر» خطاب می کنم، از دانشگاه استکهلم دکتری ادیان تطبیقی دارد و سالهاست در دانشگاه های مختلف، از جمله همین دانشگاه و دانشگاه «تورکو» فنلاند به تدریس ادیان و نیز زبان های کتاب مقدس مشغول است. کشیش سابق فرقه تعمیدی (باپتیست) مسیحیت، کتابها و مقالات متعددی هم درباره ادیان بومیان آمریکا، مسیحیت، یهودیت و اسلام دارد. «اسلام در کتاب مقدس»، «عقاید شیعه در کتاب مقدس»، «اسرار معنوی نماز» و «مکه در سپیده دم» از جمله کتابهایی است که بعد از مسلمان شدن نوشته است.

اما پر حجم ترین کتابش مجموعه چندجلدی «من و محبوب» است؛ ترجمه و شرح منظوم کتابهای مقدس یهود، مسیحیت و اسلام به انگلیسی که همین چند هفته پیش، آخرین بخش آن یعنی ترجمه منظوم قرآن کریم هم رونمایی شده است.

خب، حاضرید درباره مسلمان شدنتان حرف بزنیم؟

من مبلغ فرقه مسیحی «باپتیست» یا «تعمیدی» بودم و آشنایی ام با اسلام از طریق مسلمانانی صورت گرفت که .بله - می خواستند با من درباره «کتاب مقدس» بحث کنند. آن ها درباره دیدگاه کتاب مقدس نسبت به خدا، توحید، حضرت عیسی (ع) و الوهیت او سؤالاتی می پرسیدند. من هم برای پاسخ دادن به این سؤالات، کتاب مقدس را با دقت بررسی می کردم. خودم به توحید اعتقاد داشتم، احکام حرام و حلال تورات را رعایت می کردم و شراب نمی نوشیدم، به همین دلیل آنها من را «مسلمان» می خواندند.

در آن روزهای دهه ۸۰ میلادی، مردم بیشتر به دنبال نقاط اشتراک بودند تا موارد اختلاف و نزاع. من درباره برخورد با مسلمانان با مادر بزرگ پدری ام مشورت کردم که تحت تأثیر پدر خودش، بسیار به اسلام و مسلمانان علاقه مند بود. مثلاً یادم می آید در جریان گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا در ایران، او آشکارا از ایران حمایت می کرد و سر همین موضوع با همه بحث و جدل داشت.

یا مثلاً از همان اول طرفدار آیت ا... خمینی بود. بنابراین من هم تحت تأثیر مادر بزرگم قرار گرفتم. وقتی دیدم تعالیم اسلام، و البته تشیع، با حرفهای مادر بزرگم جور درمی آید، شهادتین را گفتم.

کی و کجا؟

سال ۱۹۸۸ در لندن -

یعنی پدر مادر بزرگتان مسلمان بود؟

نه، او هم مسیحی تعمیدی بود، ولی ظاهراً پیرو شکلی خاص از اسلام هم بوده است -

بیشتر توضیح می دهید؟

او و مادر بزرگم اسم حضرت محمد (ص)، حضرت علی (ع) و سایر ائمه را بلد بودند و به نوعی به آنها اعتقاد - داشتند، ولی با قرآن سر و کاری نداشتند

اسم دوازده امام را از کجا می دانستند؟

نمی دانم. به کسی چیزی نمی گفتند، مثل اعضای یک گروه سری. ولی من از زمان افشای این اسرار با مشکلات - زیادی روبه رو شده ام. خیلی ها من را به دروغ و قصه پردازی متهم کرده اند. همفکران مادر بزرگم ادعا می کردند که پیرو آیین دیرینه ای هستند

از جزئیات تحقیقاتتان درباره اسلام بیشتر بگویید

داستان من چندان جالب نیست! تحقیقات من با یک مصری اهل سنت آغاز شد. او می گفت چون مسیحیان - گوشت خوک می خورند، پس باید کتاب مقدس خوردن آن را جایز بداند. من کتاب مقدس را با دقت بررسی کردم و اولین بار آن جا متوجه شدم که عقاید شیعه، بر خلاف اهل سنت، در کتاب مقدس آمده است. شیعیان دو عمل خاص دارند که با اهل سنت متفاوت است: سجده بر خاک و سینه زنی در عاشورا. کتاب مقدس هر دوی این ها را کاملاً تأیید می کند

می شود به چند نمونه اش اشاره کنید؟

کتاب مقدس، جز در دو مورد، حتی درباره همین سجده و سینه زنی، با عقاید و احکام شیعه تطبیق می کند - مثلاً در خروج ۳۴:۸ (باب ۸ آیه ۳۴)، یوشع ۱۴:۵، یوشع ۶:۷ و داوران ۲۰:۱۳ می توانید سجده بر خاک و عزاداری را **انتشارات «قاضی» قبول کرد که آن را منتشر کند**. ببینید. من همه این موارد را در «اسلام در کتاب مقدس» آورده ام **قرارداد هم امضا کردیم. ولی پس از مدتی آن را لغو کردند و گفتند این کتاب «بیش از حد شیعی» است! من هم حاضر نشدم مطالب مربوط به تشیع را حذف کنم**

پس بعد از دیدن رد پای عقاید شیعه در کتاب مقدس، مذهب تشیع را انتخاب کردید؟

بله. چون مقید بودم که عقاید و احکام کتاب مقدس را رعایت کنم و دیدم اتفاقاً چقدر شبیه احکام و عقاید شیعه - است. من تشیع را نتیجه منطقی پیروی از کتاب مقدس می دانم و کتاب مقدس را همان طور که هست، قبول دارم،

نه به صورتی که با سلیقه خودم جور دریاید. کتاب مقدس، تشیع را به ما می آموزد. سعی می کنم درست همان طور که قرآن گفته با کتاب مقدس برخورد کنم، یعنی در هنگام مطالعه آن، کلمه به کلمه قرآن را هم مد نظر داشته باشم. با به کارگیری همین روش، به این نتیجه رسیده ام که هر چند در این کتاب تحریفاتی صورت گرفته، اما استخوان بندی کلی کتاب مقدس با صدر اسلام تفاوت چندانی نکرده است و انسان با بررسی صادقانه کتاب مقدس، به قرآن ایمان می آورد، همان طور که خود قرآن هم اشاره کرده است. بنابراین قرآن، آخرین وحی حقیقی از جانب خداوند است.

پس چرا چندان تمایل ندارید خودتان را مسلمان معرفی کنید؟

من به هیچ کس نمی گویم مسلمانم. سال ها پیش برای نماز به مسجد رفتم. وقتی از مسجد بیرون می آمدم، یکی - حالا هم هر وقت کسی این را از من پرسد، «...! پرسید: «مسلمانی؟» من هم جواب مثبت دادم. او گفت: «ان شاء الله...! می گویم: «ان شاء الله»

در مسجدی در کویت از من پرسیدند که چرا همان اول شیعه شده ام. گفتم: «به خاطر اعتقاد شیعه به حالت میانه بین جبر و اختیار (امر بین الامرین). این را در کتاب «کافی» شیخ کلینی خوانده ام.» ولی شیخ مسجد گفت که این دلیل محکمی نیست و بنابراین، من مسلمان نیستم! من هم سعی می کنم که ادعای مسلمانی نکنم با کافی و کتب حدیث شیعه از کجا آشنایی داشتید؟

بیش از ۲۰ سال پیش، در لندن ترجمه انگلیسی هشت کتاب اول کافی را گیر آوردم که در ایران چاپ شده بود -

آشنایی بیشتر با ائمه شیعه چه طور؟

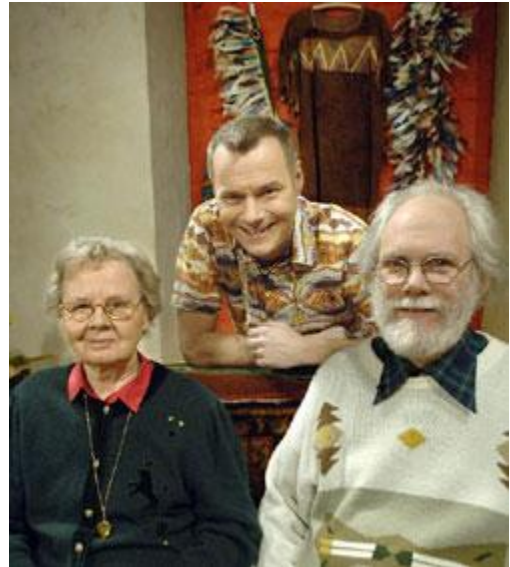
کتابی از علامه طباطبایی خواندم که سال ها پیش ترجمه شده است. همچنین در دهه ۸۰ کتاب «ارشاد» شیخ مفید - را هم به دست آوردم

در دوران تحقیق با علمای شیعه هم تماسی داشتید؟

نه. آن زمان در منطقه ما تقریباً هیچ شیعه ای زندگی نمی کرد و من فقط از استفتائات آیت ... خمینی استفاده می کردم

استفتائات را از کجا تهیه می کردید؟

ترجمه انگلیسی کتاب استفتائات ایشان را در کتابخانه دانشگاه پیدا کردم. آن زمان فقط همین یک رساله به زبان - انگلیسی پیدا می شد، ولی الآن خیلی زیاد شده است



از اعضای خانواده تان هم کسی مسلمان شده است؟

- دخترم که نسبت به مسیحیت خیلی متعصب است. همسرماً شهادتین را نگفته است، اما پنهانی به احکام اسلام عمل می کند. ظاهر کردن مسلمانی در فنلاند دردسر دارد و باید جانب احتیاط را رعایت کرد.

درباره امام علی (ع) هم نوشته اید؟

- بله. در «من و محبوب»، بویژه در بخش «مکاشفه یوحنا» یعنی در پایان جلد چهارم کتابم، مطالب پراکنده ای درباره امام علی (ع) نوشته ام.

دوست دارم درباره مظلومیت و غربت حضرت علی (ع) از زبان شما بشنوم. این موضوع که حرف و درد آن حضرت را، چه در زمان خودش و چه بعدها، نفهمیدند و آن جفاها را به ایشان کردند...

عجب! پس می خواهی من هم شهید شوم –

یعنی دوست ندارید شهید شوید؟

- **الآن هم فقط به این خاطر هنوز زنده ام که خیلی ها تفسیر من از مکاشفه یوحنا را نخوانده اند. من نه در بین مسیحیان جایی دارم، نه مسلمانان و نه یهود؛ چون می گویم کتاب مقدس از حضرت علی (ع) خبر داده است. امام علی (ع) را بیش از هر کسی در عالم دوست دارم.**

الماس بیگ اتامبایف

رئیس جمهور قرقیزستان از علت مسلمان شدنش گفت



در مورد قرآن کریم و انجیل مطالعات زیادی انجام دادم همینطور در باره کتاب هایی در مورد بودیسم هم مطالعه داشتم

Almazbek (الماس بیگ اتامبایف)

رئیس جمهور قرقیزستان در جریان دیدارش با روزنامه نگاران در ساحل رود ایسیک، در مورد (Atambayev) .ماجرای مسلمان شدن خود توضیحاتی داد وی به خبرنگاران گفت: یکی از دلایل مسلمان شدن من، احساس تنهایی بوده است، از کسانی که در اطرافم بودند، احساس امنیت نمی کردم و خواندن را خیلی دوست داشتم. در مورد قرآن کریم و انجیل مطالعات زیادی انجام دادم .همینطور در باره کتاب هایی در مورد بودیسم هم مطالعه داشتم قرآن کریم بسیاری از نظریه هایی که در زمان های قبل در موردشان جستجو می نمودم، را توضیح داد و به هنگام بازداشت، تمام قرآن کریم را به مدت ۲۵ سال خواندم به نظر رئیس جمهور قزاقستان : مسلمانان امروزی اسلام را می شناسند ولی متأسفانه آن را با زندگی شان تطبیق نمی دهند و مشکل اساسی آنان نیز همین است منبع: الألوکه

رواندا

کشیش آفریقایی با ۴۸۰ عضو کلیسایش مسلمان شد



یک کشیش که پس از گفت و گو با یک روحانی مسلمان شده بود، همه اعضای کلیسایش را مسلمان کرد.



[به گزارش رهیافتگان \(پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان\)،](#)

یک کشیش که تازه مسلمان شده بود، همه اعضای کلیسایش را مسلمان کرد. روز سه شنبه ۲۵ اوت مصادف با سوم شهریورماه، این کشیش همراه با ۴۸۰ اعضای کلیسایش برای برگزاری مراسم در کلیسا جمع شده بودند، ولی به جای برگزاری مراسم همگی به دین مبین اسلام گرویدند. این کشیش پس از گفت و گو با یک روحانی مسلمان اسلام آورد و به تبع او همه اعضای کلیسایش نیز به دین اسلام مشرف شدند. همچنین این کلیسا اکنون به مسجد تبدیل شده است. شایان ذکر است، جمهوری رواندا کشور کوچکی در مرکز قاره آفریقا است که پایتخت آن کیگالی است. کشور رواندا بسیار سرسبز است و آب و هوای استوایی دارد و در منطقه دریاچه‌های بزرگ آفریقا واقع شده است.

خانم طاهره لعلچه گران (چیکا کونا کاتا) تازه مسلمان ژاپنی در آن هنگام، اول خدا را شکر کردم که مسلمان شدم

خانم طاهره لعلچه گران (چیکا کونا کاتا) ۳۷ ساله از کشور ژاپن که قبلاً مسیحی بوده است، طی یک ملاقات با یک ایرانی که به ژاپن سفر کرده بود و پس از تقاضای ازدواج از طرف وی، شروع به مطالعه و تحقیق پیرامون اسلام کرد

به گزارش رهیافتگان: از آن روز که نام اسلام در گوشم طنین انداز شد و جرقه مسلمان شدن در وجودم زده شد، تولدی دوباره یافتم، تولدی توأم با افتخار حفظ حجاب، حیا و عفت، افتخار برگزیدن یک نام زیبا و یک عنوان زیبا و این گونه بود که اسلام آورد؛ خانم طاهره لعلچه گران (چیکا کونا کاتا) ۳۷ ساله از کشور ژاپن که قبلاً مسیحی بوده است، طی یک ملاقات با یک ایرانی که به ژاپن سفر کرده بود و پس از تقاضای ازدواج از طرف وی، شروع به مطالعه و تحقیق پیرامون اسلام کرد و با ۱ سال مطالعه و ۴ ماه سکونت در ایران بالاخره دین مبین اسلام را به عنوان آخرین و کامل ترین دین انتخاب کرد. آنچه می خوانید گفتگوی ما با این خواهر تازه مسلمان است:

- لطفاً برای خوانندگان ما خودتان را معرفی کنید و بگویید چگونه مسلمان شدید؟

طاهره (چیکا کونا کاتا) ژاپنی الاصل که در تاریخ ۲۵/۲/۱۳۷۵ مسلمان شدم. من زمانی که در ژاپن زندگی می کردم، در یک مغازه اتو شویی کار می کردم. در آنجا با همسرم آشنا شدم و ایشان از من خواست که پس از مسلمان شدنم با وی ازدواج کنم. از او وقت خواستم تا در مورد اسلام تحقیق کنم. حدود ۱ سال طول کشید تا با مطالعه کتاب هایی که خود ایشان از سفارت ایران در ژاپن برایم تهیه کرد به فلسفه اسلام به طور ابتدایی پی بردم و پس از ۴ ماه سفر به ایران دریافتم که اسلام دین کاملی است و آخرین دین است و دقیقاً در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۵ مسلمان شدم و با همسرم ازدواج کردم و از همان موقع ساکن ایران شدم و شناسنامه ایرانی گرفتم و از این بابت خیلی خوشحالم.

- به نظر شما تفاوت جایگاه زن در اسلام و مسیحیت چیست؟

در اسلام نقش مهمی را به زنان داده اند. یعنی آنان باید در مسایل مذهبی و سیاسی شرکت کنند اما در مسیحیت فقط روزهای یکشنبه است که مردم به کلیسا می روند و مابقی روزها کار خودشان را می کنند. کاری به سیاست و مذهب و ... ندارند. به عنوان مثال در انقلاب اسلامی ایران، زنان نقش مهمی را داشتند و پس از ۱۹ سال هنوز هم

سرد نشده اند. اما در ژاپن وقتی اتفاقی می افتد مردم زود سرد می شوند و بی تفاوتند. مثال دیگر، زنانی که مادر یا همسر شهید هستند و از این بابت افتخار می کنند. این خیلی مهم است که زنان نقش اصلی را داشته باشند

- آیا نشریات ویژه بانوان در ژاپن چاپ می شود یا نه؟

بله البته این گونه نشریات بیشتر به بافتنی، خیاطی، تزئینات و ... می پردازند

- پس در مورد مشکلات زنان صحبت نمی شود؟

فکر نمی کنم چنین چیزی در ژاپن باشد

- خانم طاهره، با گذشت یک سال از مسلمان شدن شما، به کدام مکان زیارتی سفر کرده اید؟

من به لبنان و سوریه رفته ام، همچنین به مشهد، قم، حرم حضرت عبدالعظیم، امامزاده داوود، مرقد امام(ره) و شاهچراغ نیز سفر کرده ام

- هنگام سفر به این مکانهای زیارتی و هنگام زیارت چه احساسی داشتید؟

- در آن هنگام، اول خدا را شکر کردم که مسلمان شدم و بعد هم عظمت و ابهت هر یک از حررها، آن قدر در من تأثیر گذاشت که متأثر شدم. به خصوص وقتی به سوریه رفتم همسر از ظلم و ستمهایی که به امام حسین(ع) و اهل بیتش شد توضیح داد و در لبنان هم آثار حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی را به مسلمانها دیدم. اینها همه بیانگر مظلومیت اسلام است. در مرقد امام هم به یاد تصاویری افتادم که در ژاپن از امام خمینی می دیدم. آن موقع فکر می کردم حضرت امام فردی اخمو است! اما وقتی تصاویر ایشان را از تلویزیون ایران دیدم و وقتی به مرقد امام وارد شدم، اوج مهربانی را در وجود او یافتم

- برای ما بگویید که آیا مایلید به ژاپن بروید؟

- خیر؛ اصلاً دوست ندارم. تازه به اینجا عادت کرده ام و دوست دارم برای همیشه در ایران و در کنار همسرم بمانم
!- دوست ندارید خانواده تان را ببینید؟

- نه برایم فرقی نمی کند. اینجا همسر، مادرشوهرم و همه به من محبت می کنند. در ژاپن پدرم که فوت کرد، با ازدواج مجدد مادرم، زندگی به من سخت بود و من مجبور شدم در کنار مادر بزرگ و خاله ام زندگی کنم. آنجا روابط خیلی قوی نیست بنابراین ترجیح می دهم اینجا بمانم

- شما پیش از اینکه به ایران بیایید چه تصور و چه شناختی از ایران داشتید؟

- چون رادیو و تلویزیون آمریکا، ایران را تروریست معرفی کرده بود، بالطبع من هم ایران را تروریست می دانستم به خصوص بعد از اینکه فیلم بتی محمودی را دیدم؛ اما بعد از آشنایی با همسر و سفر به ایران دیدم که آنان کاملاً اشتباه می کنند و از روی خصومتی که با اسلام دارند این حرف را می زنند. من فیلم بتی محمودی را کاملاً نفی می کنم و می دانم که همه اینها به دلیل دشمنی با اسلام مطرح شده است

- رابطه شما با مادرشوهرتان چگونه است؟ در ژاپن این رابطه ها در چه سطحی است؟

- من در حال حاضر با مادرشوهرم زندگی می کنم و خیلی راضی هستم. ایشان و پدرشوهرم به راحتی مرا که یک خارجی و غیر مسلمان بودم پذیرفتند و با راهنمایی هایشان مرا به سوی اسلام سوق دادند و الآن هم به من خیلی محبت می کنند. به عنوان مثال مرا مثل دختر خود می دانند و همه مسایل زندگی شان را با من در میان می گذارند و من هم همین طور هستم. مشکلاتم را با مادرشوهرم در میان می گذارم. به نظر من این رابطه خیلی خوب است و باید همه عروسها و مادرشوهرها این رابطه شان را حفظ کنند. البته در ژاپن چنین چیزی نیست. آنجا روابط سرد است

- خانم طاهره، چگونه شد که این نام را برای خود انتخاب کردید؟

- اول قرار بود که نام فاطمه را انتخاب کنم اما با آگاهی از مقام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دیدم که این نام در خور من نیست چرا که هنوز مقام والای ایشان را به طور کامل درک نکرده ام

- آیا با گذشت یک سال از مسلمان شدنتان مشکل خاصی دارید؟

- از نظر شخصی خیر. الآن کاملاً به این نوع حجاب عادت کرده ام و دوست دارم که همواره حجابم را به طور کامل رعایت کنم. به عنوان مثال دستهایم را تا پایین میچ کاملاً بپوشانم و جوراب کلفت بپوشم، چانه ام را بپوشانم و از این کار لذت می برم؛ لذتی که در زندگی ام کسب نکرده بودم. در ماه مبارک رمضان چند روز روزه گرفتم و تنها مشکل شخصی ام این است که چون هنوز به زبان فارسی مسلط نشده ام کتابی در مورد اسلام به زبان انگلیسی یا ژاپنی پیدا نکرده ام. تعدادی مجله به زبان ژاپنی در مورد اسلام گرفته ام اما برایم کافی نیست و دوست دارم مطالعه خودم را قوی تر کنم. و مشکل دوم این است که چرا با وجود این جامعه اسلامی و خوب در ایران برخی از زنان دانسته و ندانسته حجابشان را کامل رعایت نمی کنند. آنها باید فکر کنند که بسیاری از مردان دلشان نمی خواهد به نامحرم نگاه کنند اما با این وضعی که آنان بیرون می آیند و دست و پا و موهایشان بیرون است ناخودآگاه چشمان همه به اینها می افتد و مرتکب گناه می شوند

با این یادآوری که خانم طاهره در حال حاضر در کلاسهای آموزش زبان فارسی شرکت کرده و در کلاس دوم دبستان ویژه خارجیان مشغول تحصیل می باشد از ایشان به خاطر شرکتشان در این گفتگوی کوتاه سپاسگزاری می کنیم.

شهر پورت الیزابت آفریقای جنوبی یکی از علمای اهل سنت آفریقای جنوبی به همراه ۱۲۱ نفر به مذهب تشیع پیوست



عالم برجسته اهل سنت شهر پورت الیزابت آفریقای جنوبی که به مدت ۸ سال در دانشگاه الازهر مصر و یک سال در مکه مکرمه تحصیل کرده همراه با ۱۲۱ نفر به تشیع گروید

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

یکی از علمای اهل سنت آفریقای جنوبی به همراه ۱۲۱ نفر به مذهب حقه تشیع پیوست. براساس این گزارش، «ابراهیم محمد» عالم برجسته اهل سنت شهر پورت الیزابت آفریقای جنوبی که به مدت ۸ سال در دانشگاه الازهر مصر و یک سال در مکه مکرمه تحصیل کرده همراه با ۱۲۱ نفر به تشیع گروید

شیخ ابراهیم محمد به مدت ۲۰ سال امام جمعه و جماعت مسلمانان شهر پورت الیزابت آفریقای جنوبی بوده است. وی در مسجد امام حسین (ع) دوربان آفریقای جنوبی حضور یافته و پس از دیدار با حجت الاسلام حسین عباس ترابی در این مسجد به سخنرانی پرداخت

آتسوشی ناکانه» حالا نامش رضاست



سال پیش بود که عاشق امامی مهربان شد و تصمیم گرفت دین مقدس اسلام و مذهب تشیع را انتخاب کند. از ۷ وقتی نام «رضا» را برای خود برگزید زندگی اش دچار تحول عظیمی شد. «آتسوشی ناکانه» جوان ۲۷ ساله ژاپنی که در شهر «کیفو» زندگی می کند و مهندس رایانه است، ۸ ماه پیش در سفر به ایران مسلمان شد. او با شناخت ایران و مطالعات زیاد در مورد دین مبین اسلام با نگاهی منطقی مصمم شد به دین مبین اسلام مشرف شود و نامش را به رضا تغییر دهد. بخشی از حرف های او را می خوانید

سفر به مشهد حسی عجیب را درونم زنده کرد و همین سفر باعث تحول در زندگی ام شد. سال پیش که چشمم به حرم امام رضا (علیه السلام) افتاد دلم لرزید، با این که مسلمان نبودم و از هیچ دین و مذهبی ۷ پیروی نمی کردم اما دلم می خواست مسلمان شوم تا این که ۸ ماه پیش به ایران آمدم و با دوستم به مسجدی در آستارا رفتم و در آن جا به امام جماعت گفتم می خواهم مسلمان شوم و قرار شد ابتدا با دین مبین اسلام آشنا شوم، از امام جماعت مسجد مشاوره گرفتم که باید چه کارهایی برای مسلمان شدن انجام دهم. هر وقت دلم برای ایران و حرم امام رضا (علیه السلام) تنگ می شود قرآن می خوانم و چون زبان عربی ام کامل نیست قرآن را به زبان ژاپنی یا ترجمه فارسی آن را می خوانم. خواندن نهج البلاغه را دوست دارم و برای حل مشکلاتم از امام رضا (علیه السلام) کمک می خواهم. هر بار به ایران می آیم اول به مشهد می روم تا با امام رضا (علیه السلام) دیداری تازه کنم. وقتی در ژاپن هستم دلم برای امام رضا (علیه السلام) تنگ می شود، درد دل هایم را در نامه ای با امام رضا (علیه السلام) در میان می گذارم و نامه ای به او می نویسم. در نامه ای برای امام رضا (علیه السلام) نوشتم؛ وقتی چراغ های حرمت را می بینم خیلی آرام می شوم چرا که این چراغ ها یعنی نور و مهر تو. این نورها، نور مهربانی است و هر موقع نور امام رضا (علیه السلام) را می بینم حس می کنم دلم برای او تنگ می شود. این نامه برنده جشنواره بین المللی امام رضا (علیه السلام) شد.

در شهری که متولد شدم هیچ مسلمانی زندگی نمی کرد مصاحبه با دیوید فرگس تازه مسلمان کانادایی

هنگامی که ۱۸ یا ۱۹ ساله بودم از روی کنجکاوی علاقمند شدم در مورد اسلام مطالعه کنم. با اسلام بیشتر از طریق مطالعه آشنا شدم که شامل مطالعه ترجمه انگلیسی قرآن و کتاب تاریخ اسلام آکسفورد بود. همچنین ارتباط اینترنتی با مسلمانان در ابتدای کار موثر بود

به نقل از «پارس»، یک کاربر ایرانی شبکه های اجتماعی ساکن ایالات متحده نوشت

در یکی از مراسم عزاداری که شرکت کرده بودم فردی را دیدم که قیافه نژاد سفید داشت. از فامیل مون می پرسم که می شناسه؟ میگه دقیق نه ولی این پسر اول مسیحی بود و بعد سنی شد و یکسالی هم هست که شیعه شده. نزدیکش می رم و سلام می کنم و می گم شنیدم شما از مسیحیت به اسلام گرویده اید دوست داشتم باهاتون حرف بزنم میشه شماره تلفن یا ایمیلتون رو بدین؟ آخه وسط مراسم سیدالشهدا که نمی شد مصاحبه راه انداخت! ایمیل رو میده و اینطور این مصاحبه بعد انجام می شود

در ابتدای سوالات تعدادی سوال بود تا خودش و پس زمینه خودش رو معرفی کنه ولی اون ها رو جواب نداد. شاید هم دوست نداره که شناخته بشه. تا جایی که متوجه شدم دیوید در یک خانواده متوسط به دنیا اومده. جز طبقه ای هست که از نظر مالی مشکلی نداشته ولی ثروتمند هم نبوده. در ادامه توجهتون رو به اولین بخش پاسخ های او به سوالات جلب می کنم

۱. چگونه با اسلام آشنا شدید؟

در شهری که متولد شدم هیچ مسلمانی زندگی نمی کرد. هنگامی که ۱۸ یا ۱۹ ساله بودم از روی کنجکاوی علاقمند شدم در مورد اسلام مطالعه کنم. با اسلام بیشتر از طریق مطالعه آشنا شدم که شامل مطالعه ترجمه انگلیسی قرآن و کتاب تاریخ اسلام آکسفورد بود. همچنین ارتباط اینترنتی با مسلمانان در ابتدای کار موثر بود. بعدها یک مسجد سنی در شهری نزدیک شهر سکونت خود یافتم و به آن شهر نقل مکان کردم. اما در جامعه مسلمانان آن شهر برای یک تازه مسلمان فرصت چندانی برای ارتباط با مسلمین دیگر جهت کسب اطلاعات دینی وجود نداشت. در آن جا بیشتر افراد نظرات مختلفی در مورد اسلام بر مبنای نظر عالمی که به او علاقه داشتند اظهار می داشتند و خود

افراد مبنای علمی خوبی نداشتند. بنابراین می توانم بگویم مطالعه کتاب ها و سایت های اینترنتی بهترین منبع برای آشنایی علمی با اسلام بودند

۲، چه زمانی از مسیحیت به اسلام مشرف شدید؟

تشرف من به اسلام یک روند تدریجی و نه دفعی بود. زمان هایی بودند که جمعه ها قرآن می خواندم. شنبه ها تورات می خواندم و یک شنبه ها انجیل! همانطور که گفتم ۱۸ یا ۱۹ ساله بودم که به اسلام علاقمند شدم و نسخه انگلیسی قرآن را سفارش دادم. شروع روند با مطالعه قرآن بود

۳، چه زمانی شیعه شدید؟

شیعه شدنم نیز یک روند تدریجی بود. به مدت چند سال از اکثریت مسلمین تبعیت می نمودم. متأسفانه اکثریت هم دروغ هایی به شیعه نسبت می دادند که ابتدا قبول کردم. اما به مرور زمان با خود گفتم این غیر منصفانه است که تنها با شنیدن حرف های یک طرف قضاوت کنم و تصمیم گرفتم منابع هر دو فرقه را مطالعه کنم. به مرور متوجه شدم حرف های گفته شده در مورد شیعه اتهامات بی اساس و شایعات است. شروع به مطالعه اصول کافی و نهج البلاغه نمودم و از تصویری که اصول کافی درباره توحید و یگانگی خداوند و نهج البلاغه در مورد عدالت از دید امیرالمومنین ارائه می داد شگفت زده شدم. این کتب تصویر خردمندانه ای ارائه می نمودند

۴، مشکل شما با اسلام سنی چه بود؟

اسلام سنی مجموعه ای از اعمال و اعتقادات افیونی بود. اسلام عمر و ابوبکر و رژیم های حاکم شکل گیرنده بر مبنای آن منجر به قدرت رسیدن دیکتاتورهایی شده است که مردم متدین را با پاره ای اعتقادات افیونی تخدیر می کند و آنها را با چند حدیث جذاب مشغول اعتقادات فردی می کند ولی از ارائه مطالب بسیار مهمتر درباره اسلام و تاریخ اسلام جلوگیری می کند. در حالی که اسلام رسول اکرم و جانشینان او اسلامی انقلابی است که به دنبال عدالت است. اسلامی است که مردم را به تلاش و کوشش و جهاد برای بیداری جهت مبارزه با تبعیض با و برقرای توحید و رهایی از شیطان فرا می خواند

مشکل اصلی اسلام سنی این است که از روی تعصب و بدون دلیل از دیکتاتورهایی دفاع می کند که انقلاب پیامبر را با محروم کردن امیرالمومنین از حکومت زمین گیر نمود. از سنین کم به مسلمین سنی آموزش داده می شود بدون چون و چرا و بررسی شخصیت آن ها به این افراد احترام بگذارند. برای مثال چرا از خود سوال نمی کنند یا به آنها گفته نمی شود که عمر چه رفتارهای خشن و تبعیض آمیزی با زنان داشته است؟ یا چرا در مورد علاقه عثمان و خانواده او به ثروت و توزیع پست ها در دوره او بین خانواده عثمان صحبت نمی شود؟ چرا در مورد اعمال تروریستی افرادی چون خالد بن ولید که مردم عادی را هدف قرار داد سخن گفته نمی شود؟ تنها بخشی از شخصیت این افراد مورد بررسی قرار می گیرد که منطبق با پرهیزگاری است اما میزان تقوای این افراد و سطح آن در

مانند انقلاب علیه اسلام تمام رفتارهای آنان بررسی نمی شود. در نتیجه این بررسی های نا کامل اصول اساسی شرک و عدالت فراموش می شود و دین افراد بر مبنای شخصیت ریاکار و مزورانه این افراد تنظیم می شود در حالی که این مشکل در اسلام شیعه وجود ندارد. زیرا اولاً الگوها در اسلام شیعه توسط خود خداوند نصب شده اند. صحت این نصب با بررسی شخصیت همه جانبه آنان و وجود تقوا در تمام اعمال آنان تایید می شود. هر لحظه از زندگی آنان را انتخاب کنیم در خانه، مسجد، مدرسه، کار، سیاست و زندگی خصوصی یا حتی زندان متجلی تقوا در اعمال آنان است.

۵، واکنش خانواده شما پس از مسلمان شدن چه بود؟

متأسفانه به دلیل تبلیغات منفی رسانه اولین بار که مادرم متوجه شد مشغول خواندن قرآن هستم تصور کرد ممکن است تروریست شوم. البته از آن زمان نظرش بهتر شده و دید او تصحیح شده است اما هنوز نگران است که ممکن است در اثر تاثیرپذیری از تندروها افکار تروریستی پیدا کنم یا به عنوان هدف توسط این افراد استفاده شوم.

۶، مسلمان شدن چه تاثیری بر زندگی اجتماعی شما گذاشت؟

بعد از تشرف به اسلام زندگی اجتماعی برای من خیلی سخت شد. چون دوستان و بیشتر افرادی که می شناختم مسلمان نبودند و خیلی مواقع دعوت به انجام محرمات می کردند. از سوی دیگر اکثریت مسلمان آسیایی و عرب نیز به سختی با من ارتباط می گیرند. به دلیل رنگ پوست اکثر مواقع فکر می کنند مسلمان نیستم. شخصیت خجالتی خودم هم مزید بر علت شده است. در جمع های مسلمین کسانی که مرا نمی شناسند به همه سلام می گویند و به من می گویند. همچنین پیدا کردن کار سخت تر شد و مجبور هستم در بیشتر موارد دین خود را مخفی کنم "Hello" و به صورت هم زمان دلیلی بیارم که چرا روزهای جمعه می خواهم مرخصی داشته باشم. یا چرا در زمان هایی مرخصی می خواهم که در طول سال های مختلف تغییر می کنند (فکر کنم منظورشان مناسبت های مذهبی هست و این که تقویم قمری در طول زمان نسبت به تقویم میلادی گردش می کنه). یا این که توضیح بدهم چرا نباید با زنان دست بدهم و غیره. در بیشتر موارد کارفرمایان دوست ندارند افرادی با این خواسته ها رو استخدام کنند و در برخی می فرماید: "آیا انسان قرآن موارد به خاطر انجام ندادن کار در زمان نماز خواندن سرزنش شده ام. اما خداوند در فکر می کند همین که بگویند ایمان آوردیم کافی است و پس از آن رها می شود و مورد امتحان قرار نمی گیرد؟ ما قبل از آنها افراد دیگر را نیز آزمایش کردیم و مطمئناً خداوند افراد مدعی و راستگو را از یکدیگر تشخیص می دهد" (سوره عنکبوت آیه ۲ و ۳)

۷، به نظر شما زندگی غربی چه نقصی دارد؟

بسیاری بر این گمانند که سبک زندگی غربی عالی است زیرا کیفیت زندگی و رفاه خوب است. اگر موافق نیستید چه نشان هایی وجود دارد که زندگی غربی کامل نیست و زندگی فعلی شما بهتر است

من ترجیح می دهم هنگامی که در مورد دین الهی صحبت می کنیم از واژه های غرب یا شرق استفاده نکنیم. برای این که این واژه ها دین الهی را وابسته به یک منطقه جغرافیایی خاص و فرهنگ های آن مناطق می کند. در حالی که الله (تبارک و تعالی) پروردگار غرب و شرق و آنچه میان آن دوست است و دین او نیز جهانی است. مساله و مشکل اساسی سبک زندگی غربی یا شرقی نیست بلکه مساله مقایسه سبک زندگی دنیا محور و سبک زندگی آخرت محور است. مساله آن است که در سبک زندگی دنیا محور مردم برای عشق دلار و کسب لذت زندگی می کنند و به این شیوه معتاد شده اند. بیشتر آنها حقیقت "زندگی پس از مرگ" را فراموش کرده اند و این نکته که مال و اموالی که عمر خود را برای بدست آوردن آنها سپری می کنند و خود را برای آن خسته می کنند در قبور به درد آنها نخواهد خورد. مشکل اساسی این نکته است. (واقعاً راست می گه خیلی از ماها معمولاً می خواهیم وجهه دنیایی زندگی غربی رو ناقص نشون بدیم این نکته هم هست ولی نکته اساسی همین هست که دیوید اشاره کرده و اغلب همگی فراموش می کنیم)

گسترش اسلام در کانادا را چگونه می بینید؟ آیا افراد دیگری می شناسید که به اسلام تغییر مذهب داده باشند؟ ۸۰
 من شخصاً افراد محدودی را می شناسم. از طریق فیس بوک هم با افرادی آشنا هستم. گسترش اسلام در کانادا با مشکلاتی روبرو است

ا. (بخصوص مذهب اهل بیت) را قبول الف. بیشتر مردم دنیا را بیش از آخرت دوست دارند. هیچ کس اسلام نخواهد کرد مگر آن که حب دنیا در او کمتر از حب آخرت باشد.
 ب. بیشتر مسلمانانی که مهاجرت می کنند نسبت به دین خود آگاهی کامل ندارند و حساسیتی نسبت به تبلیغ ندارند. در واقع مشاهده می شود بسیاری از آنها رفتار خود را تغییر می دهند برای آن که آنها نیز دنیا را بیشتر دوست دارند.
 و. برای داشتن دنیای بهتر به کانادا مهاجرت کرده اند.
 ج. مراکز مذهبی مسلمانان معمولاً مراسم و تبلیغات خود را به زبانهای محلی برگزار می کنند که کانادایی ها متوجه نمی شوند.

افرادی که اسلام را بر می گزینند معمولاً شیعه می شوند یا سنی؟ ۹۰

بیشتر افرادی که از طریق فیسبوک با آنها آشنا هستم شیعه را برگزیده اند یا مشابه خودم ابتدا سنی بوده اند تا زمانی که از مذهب اهل بیت آگاه شده اند. البته مطمئن نیستم که آیا این مشاهده من در مورد همه جمعیتی که اسلام را برگزیده اند صحیح باشد. چرا که چند فردی که سنی هستند نیز می شناسم. به نظر می رسد تاثیر این که اغلب مسلمین مهاجر سنی هستند و این که عربستان سعودی از نظر مالی جمعیت های سنی را حمایت می کند نیز باید در نظر گرفته شود.

آیا تفاوت خاصی بین مذهب شیعه و اهل سنت حس می کنید؟ تفاوت ها چیستند؟ ۱۰

فکر می کنم نظرات و افکار خود را در این مورد شرح دادم. اما دوست دارم اضافه کنم احساس محبت و صمیمیت از آنچه در بین اهل سنت مشاهده کردم بیشتر است و اتحاد در بین شیعیان

وقتی با مسیحیان روبرو می شویم چگونه می توانیم آنها را به اسلام دعوت کنیم؟ چگونه می توان به آنها انگیزه ۱۱ مطالع داد؟

متأسفانه بسیاری از مسلمین وقتی با مسیحیان بحث می کنند دچار اشتباه می شوند و به اعتقادات مسیحیت حمله می کنند و گاهی تحقیر نیز می کنند این رفتار فقط ذهن این افراد را نسبت به اسلام بسته می کند و نسبت به مسلمین بدبین می شوند. در حالی که خداوند می فرماید: "نزدیک ترین افراد به مومنین افرادی هستند که می گویند ما مسیحی هستیم. در بین آنها راهبانی وجود دارد که مغرور نیستند" (قرآن کریم ۵:۸۲) همچنین می فرماید: "ای اهل کتاب بیایید حول محوری که بین ما و شما مشترک است زندگی کنیم. این که غیر از خداوند چیز دیگری را نپرستیم و به او شرک نوزیم و برخی از ما بر دیگران سروری نکند و فقط خدا سرور همه ما باشد" (۳:۶۴) با توجه به این آیه شریفه وقتی می خواهیم با اهل کتاب ارتباط برقرار کنیم به جای آن که دنبال نقاط ضعف و اثبات بطلان آنها باشیم باید بر نقاط مشترک تاکید کنیم و بحث کنیم تا همانند پادشاه حبشه متوجه حقیقت شوند. چرا که پادشاه حبشه بعد از شنیدن سخنان جعفر بن ابی طالب گفت: تعلیمات پیامبر اسلام و حضرت مسیح همانند دو شعاع نور نشأت گرفته از یک منبع نور هستند. بنابراین لزومی ندارم اعتقادات آن ها را مسخره کنیم. بلکه باید سعی کنیم آنها قبول کنند اسلام نسخه کامل شده مسیحیت است که توسط همان خدای فرستنده مسیح فرستاده شده است. البته در عمل این است که شخصیت امیرالمومنین را به مردم بشناسانیم و سبک شخصاً معتقدم بهترین کار برای تبلیغ اسلام. زندگی ایشان را تبلیغ کنیم

آیا بعد از اسلام اتفاقی افتاده که قلب شما را مطمئن کند که راه درست را انتخاب کرده اید؟ مثلاً یک رویا ۱۲

یک بار در خواب دیدم کره زمین آشفته است و همه چیز بهم ریخته است و در حال از بین رفتن است. در همین زمان حضور صاحب العصر و الزمان (عجل الله تعالی فی فرجه الشریف) را احساس کردم. وقتی از خواب بلند شدم احساس کردم این خواب به این معناست که نظم و پایداری دنیا به خاطر وجود مبارک حضرت است

منبع: پارس

بازیکنان و مربیان تیم کامرونی

اعضای یک تیم فوتبال کامرون مسلمان شدند



اعضای یک تیم فوتبال جوانان از کشور آفریقایی کامرون پس از گذراندن ۲ ماه در اردوی تمرینی در شهر دبی، از مسیحیت به اسلام مشرف شدند.

به گزارش رهیافتگان

دبی، مسلمان شدند هر ۲۳ بازیکن این تیم با اداى شهادتین در سازمان فعالیت‌های خیریه و امور اسلامی. این تیم فوتبال، متعلق به آکادمی فوتبال جوانان نیازمند، بی‌خانمان و یتیم کامرون است. جاوید خطیب، مشاور دینی سازمان فعالیت‌های خیریه و امور اسلامی دبی گفت: بسیار ستودنی است که در سنی که بیشتر جوانان به دنبال تفریح و سرگرمی هستند، این مردان جوان به جست‌وجوی دین و آگاهی می‌پردازند و مهربانی مردم بنابراین گزارش، بازیکنان و مربیان این تیم کامرونی به دلایل مختلف از جمله درک آرامش اسلام مسلمان تصمیم به تشریف به اسلام گرفتند.

خطیب گفت: آنها تحت تأثیر نحوه رفتار مسلمانان قرار گرفتند اما بیش از همه محبت و احترامی که دریافت می‌کردند، آنها را تحت تأثیر قرار داد. این فوتبالیست‌ها جوانان کم‌بضاعتی هستند که در اینجا با آنان مانند یک برادر رفتار می‌شد.

پیدا کرده باشند. بیشتر وی افزود: ما می‌خواستیم مطمئن شویم که آنها در این مدت درک درستی از اسلام سوالات آنان در مورد حرام و حلال، مشروبات الکلی و سیمای حضرت عیسی (علیه السلام) در دین اسلام بود که به آنها پاسخ داده می‌شد.

دبی یکی از سازمان‌های امارات است که در زمینه جذب افراد به سازمان فعالیت‌های خیریه و امور اسلامی

از طریق برگزاری برنامه‌های مختلف تلاش می‌کند دین اسلام

می‌شوند هر سال شمار زیادی از گردشگران در امارات مسلمان

ایکنا-«World Bulletin» منبع: پایگاه خبری

اسامی تعدادی از چهره های برجسته خارجی که مسلمان شدند:

پروفسور حامد الگار - استاد بازنشسته دانشگاه برکلی آمریکا و دارای دکترای مطالعات اسلامی از دانشگاه کمبریج انگلستان و مسلط به هشت زبان زنده دنیا و نویسنده نزدیک به 500 مقاله علمی و ده ها کتاب پژوهشی - با ترجمه کتاب های آیت الله سید مجتبی موسوی لاری مسلمان و شیعه شد

پروفسور محمد لگنهاوزن پس از این که به تشیع گروید به ایران آمد و پس از مراحل تحصیل در مراکز حوزوی و علمی در قم، هم اکنون در مجامع علمی ایران به تدریس اشتغال دارد و سال گذشته نیز در هشتمین همایش چهره ماندگار ایران اسلامی به عنوان چهره ماندگار شناخته شد

شان استون» پسر فیلمساز معروف آمریکایی «الیور استون» با حضور در ایران به دین اسلام روی آورد. 5-... 4- ... خانم بابایی که حدود 40 سال است به دین اسلام مشرف گردیده مفتخر است که مادر شهید و یکی از بانوان فعال در ایام پیروزی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس باشد

پروفسور اولیور گشتبرگ استاد برجسته حقوق بین الملل دانشگاه لیدز کشور انگلستان که به تازگی به دین مبین ... اسلام و مذهب تشیع مشرف شده، با حضور در بارگاه نورانی احمدی و محمدی (علیهما السلام) به زیارت حرمین مطهر حضرات احمد بن موسی و محمد بن موسی (علیهما السلام) نائل گشت 7

آگوستین زوالیوس سی و سه ساله و اهل آرژانتین است که قبلاً کاتولیک بوده است. وی 5 سال پیش و پس «...» - از اسلام آوردن نام زیبای «خلیل» را برای خود بر می گزیند. خلیل در آرژانتین لیسانس هنر و انسانشناسی گرفته و اکنون دو سال است در قم زندگی می کند و تسلط خوبی روی زبان فارسی دارد.

جاناتان یوسف علی یک پدیده است. زندگی وی اگر عجیتر از زندگی شان علی استون نباشد، کمتر نیست. ...» - تنها مورد تعجب آور در زندگی علی، آهنگ سازی دلنشین او و یا برجسب "یا حسین" بر روی گیتارش نیست بلکه از آن عجیتر، مسیر زندگی اوست که در پیچ و خم مکاتب، راه درازی را طی کرده است

مونیکا ویتز یکی از بانوان فعال جنبش وال استریت در آمریکاست که برای حضور در همایش «هالیوودیسم» ...» - و سینما» در حاشیه سی امین دوره جشنواره بین المللی فیلم فجر به ایران سفر کرد و به دین اسلام روی آورد، او که نام نرگس را برای خود برگزیده است برای زیارت امام رضا(ع) به مشهد آمد و با حضور در مجتمع فرهنگی هنری امام رضا(ع) درباره ماهیت جنبش وال استریت و فضای حاکم بر فیلم های هالیوودی سخنرانی کرد

ویکتوریا نوروزی که از اهالی مسکو و در یک خانواده مسیحی متولد شده است 36 سال سن دارد، او 12 سال - پیش مسلمان شده است و دو فرزند بنام "آناهیتا" و "دانیال" دارد که به زبان فارسی تکلم می کنند. وی هفت سالی است که به ایران آمده و هم اکنون ساکن روستای گنج از توابع بخش مرکزی حاجی آباد است و به طبابت مشغول است.

مارتیس وی هن با خانواده همسر خود در دفتر آیت الله سید محمد مهدی دستغیب متولی شاهچراغ حضور و «...» - پس از ادای شهادتین به اسلام تشرف یافت و نام مبارک زهرا را برای خود انتخاب کرد. وی در یکی از بیمارستان های سلطنتی منطقه چلسی لندن پرستار است و همسرش آقای زارع که یک ایرانی مسلمان است نیز در بخش تحقیقات و پژوهش دانشگاه لندن مشغول به فعالیت می باشد

ماشا الیلکینا نام مشهوری در روسیه و مناطق روسی زبان است. او حدود 2 سال پیش به عنوان یک هنرپیشه «...» - جذاب و یک مدل زیبا مطرح بود و شهرت و محبوبیتش با اوج گرفتن «گروه رقص و موسیقی فابریک» در روسیه، به بالاترین حد رسید. به گزارش ابنا، ماشا الیلکینا، ستاره سابق سینما، رقص و موسیقی، اینک حجاب اسلامی در بر دارد و به تدریس در مدارس مشغول است. وی می گوید از جلوه های کاذب سابق متنفر است و اکنون احساس خوشبختی می کند

دیامس خواننده فرانسوی با حضور در مسجد ژان فیلیپه پاریس اسلام آورد و خود را ملتزم به رعایت شئونات ... اسلامی از جمله حجاب و قطع ارتباط با مردان نامحرم کرد. وی دلیل گرویدنش به اسلام را دلایل شخصی پس از شناخت این دین و مطالعه قرآن کریم دانست.

آنتونیو اینوکی "بازیکن سرشناس کشتی کج آمریکا، به دین اسلام پیوست. آنتونیو اینوکی یک ژاپنی الاصل "... است که در آخرین سفر خود به پاکستان مسلمان شده و نام خود را به «محمد حسین» تغییر داده است.

مربی مسیحی فدراسیون شطرنج جمهوری اسلامی ایران در دفتر نماینده مقام معظم رهبری در مازندران مسلمان ... شد. به گزارش خبرگزاری مهر، **ویرجینوس گرا بلیا سکاس** که مربی شطرنج فدراسیون جمهوری اسلامی ایران است با مراجعه به دفتر نماینده مقام معظم رهبری در مازندران اعلام کرد: طی 4 سالی که در ایران بودم با مطالعات زیادی که از دین اسلام داشتم احساس کردم تنها اسلام است که می تواند مرا در دنیا و آخرت خوشبخت کند.

کریستیان بونو، یحیی علوی یا یحیی بونو در سال ۱۹۵۷ میلادی در شهر فرایبورگ آلمان در خانواده‌ای مسیحی ... و کاتولیک، دیده به جهان گشود. وی با آثار رنه گنون فیلسوف مسلمان فرانسوی آشنایی پیدا کرد و تحت تأثیر آثار او در سال ۱۹۷۹ به دین اسلام درآمد. پس از آن در رشته زبان و ادبیات عرب و اسلام شناسی به تحصیل پرداخت و آنجا بود که در دانشگاه با آثار هانری کربن که عرفان شیعی را به غرب شناسانده بود آشنا شد. او تحت راهنمایی‌های احمد حمپاته - عارف آفریقایی و از رؤسای سلسله تیجانیه - بود که به مذهب شیعه درآمد و نام خود را به یحیی علوی مبدل ساخت. بونو در سال ۱۹۸۷ مدرک پروفیسور اگرژه را اخذ نمود و در سال ۱۹۹۵ از رساله دکتری خود تحت عنوان الهیات در آثار فلسفی و عرفانی امام خمینی در دانشگاه سوربون دفاع کرد که در سال ۱۹۹۹ به عنوان پژوهش سال برگزیده شد. وی برای تدوین رساله خود از سال ۱۹۹۱ به ایران آمد و مدت هفت سال از جلسات سید جلال الدین آشتیانی در مشهد، در زمینه فلسفه و عرفان اسلامی استفاده برد.

آقای جعفر گونزالس : 56 سال دارم و اهل اسپانیا می‌باشم. نزدیک به بیست سال پیش، افتخار پوشیدن لباس مسلمانی را پیدا کردم. تا رسیدن به اینجا راهی طولانی طی کردم: "تحصیل دانشگاهی در رشته مهندسی الکترونیک" و "ادیتوری در سینما"، سپس کنار گذاشتن همه و "پناه بردن به کوه و طبیعت"، بعد از آن "نایل شدن به فهم توحید و اعتقاد به خدا" که نتیجه اش شد "دور شدن از کشور الحاد و مارکسیسم" و سرانجام "گردنبند". یگانگی بر سینه انداختن.

سارا بوکر، هنر پیشه، مدل و مانکن تازه مسلمان آمریکایی است...

جفری لانگ که در خانواده‌ای پروتستان در آمریکا به دنیا آمده است، در 18 سالگی ملحد می‌شود. او بعدها از ... طریق یکی از دانشجویهای مسلمانش نسخه‌ای ترجمه شده از قرآن کریم هدیه گرفت و پس از سه سال مطالعه آن، اسلام آورد.

فیلیپ دوفوس (امان الله) اندیشمند و نویسنده فرانسوی است که در سن بیست سالگی اسلام به گزارش مشرق نیوز آورده و در هنگام تحصیل فلسفه در دانشگاه سوربون، با امام خمینی (ره) آشنا شده است. او خود در این باره می‌گوید: هنری کورین در دانشگاه سوربون استاد من بود و فلسفه صدرالمتهین را که امام خمینی از پیشگامان آن بود، تدریس می‌کرد و از طریق آن کلاس‌ها، با فلسفه امام خمینی آشنا شدم.

شخصیت روحانی امام خمینی و پیام جهانی و دعوتش به وحدت میان مسلمانان از بارزترین ویژگی‌هایی است که "امان الله" تحت تاثیر آنها قرار گرفت. وی قبل از دیدار با امام در نوفل لوشاتو، شیفته وی شده بود.

امان الله در این خصوص می‌گوید: ساده بگویم، قلب من عمیقاً با ایشان درارتباط بود و در کنار ایشان احساس سادگی و عشق داشتم. امام بر اهمیت پیروزی انقلاب اسلامی ایران در تحولات سیاسی جهان امروز تاکید داشت.

وی چنین ادامه می‌دهد: امام خمینی برای تصحیح مفاهیم اسلامی که در طول سالهای اخیر دچار تحریف شده بود، آمد. ایشان از سیره رسول اکرم (ص) و مکتب امام صادق (ع) پیروی می‌کرد و انقلاب امام خمینی نسبت به انقلاب معنوی عظیم آتی، فقط بذری کوچک است.

همسر امان الله نیز عقیده دارد که پیروزی انقلاب اسلامی که امام طی اقامتش در فرانسه آن را هدایت کرد، نخستین نشانه‌های بیداری اسلامی در دلهای مسلمانان فرانسه را کاشت و هویت دینی آنها را مورد تاکید قرار داد.

حوریه دوفوس "روزنامه نگار و فعال فرانسوی، در گفتگو با العالم اظهار داشت: انقلاب ایران، یک بیداری اسلامی واقعی بود، زیرا ایران در صدر تمام اخبار و رسانه‌ها قرار داشت و این تاثیری عمیق بر اقلیتهای موجود در فرانسه داشت. به رغم تلاش‌های رسانه‌ای فرانسه و غرب برای خدشه دار کردن چهره امام خمینی، پیام ایشان به نقاط مختلف جهان رسیده است.

منبع: العالم

الکساندر جوریانی 'از ایتالیا'

در آستانه ماه مبارک رمضان، جوانی ایتالیایی اهل شهر میلان، روز دوشنبه با گفتن شهادتین در حرم مطهر رضوی - به دین اسلام گروید



الکساندر جوریانی 'که مهندسی جوان و ' به گزارش مشرق، کارآموده است، پس از سال ها تحقیق و پژوهش راجع به اسلام و با مانوس شدن با قرآن کریم، شناختش را نسبت به این کتاب آسمانی تکمیل کرده و دین اسلام را برای خود برگزید

این جوان ایتالیایی از سوی اداره زائران غیرایرانی آستان قدس

رضوی مورد پذیرایی قرار گرفت و در آیینی مسلمان شد و نام 'محمد' را برای خود انتخاب کرد

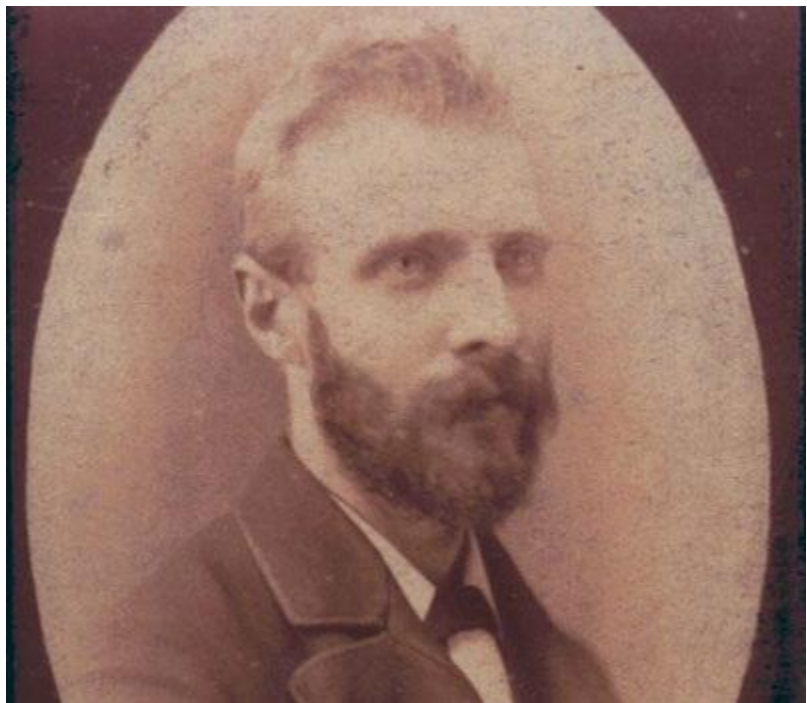
مدیریت امور زائران غیرایرانی آستان قدس رضوی از واحدهای راهنمای زائر، مراسم و محافل، آموزش و نشستهای تخصصی، کلاسهای آموزشی و کارگاههای تخصصی، همایشها، پاسخگویی به مسائل شرعی، بخش ادب و هنر، کاروانها، گردشگران و تشریف به اسلام تشکیل شده است

پارسال یک میلیون و 197 هزار و 788 زائر و گردشگر غیرایرانی به حرم مطهر حضرت امام رضا (ع) وارد شده بودند

ویلیام هنری کویلیام

ویلیام هنری کویلیام یا همان شیخ عبدالله کویلیام نخستین انگلیسی است که در سفرش به مراکش به دین مبین اسلام گرویده است.

کویلیام متولد 1856 در لیورپول، فرزند یک کشیش متدویست بود که در جوانی زندگی بسیار معمولی داشت تا اینکه در سن 17 سالگی به مراکش رفت تا دوران نقاهت خود را در پی بیماری در این کشور بگذراند و همین سفر، الهام بخش او در گرویدن به اسلام بود.



او در سن 31 سالگی در حالی به انگلستان بازگشت که نام خود را از ویلیام به عبدالله تغییر داده بود و در پی بازگشت خود به این کشور اولین مسجد را در خاک انگلستان بنا ساخت. با وجودی که ساختمان این مسجد تفاوتی

با دیگر خانه‌های لیورپول نداشت اما چیزی نگذشت که به نماد تغییر فرهنگی در انگلستان مبدل شده و به سرعت به مرکز کوچک اما قدرتمند اسلامی جامعه مبدل شد.

کویلیام و مسلمان شدن صدها نفر در انگلستان

عبدالله کویلیام در طول عمر خود در گرویدن نزدیک به 600 نفر به دین اسلام نقش داشت

کویلیام همچنین از نفوذ خود برای راه اندازی مراکزی برای کودکان یتیم استفاده کرد و از مسجد به عنوان مکانی برای انتشار نوشته‌های مربوط به آموزه‌های اسلامی استفاده کرد، تا آنجا که حتی ملکه انگلستان نیز به نوشته‌های او علاقه نشان داد و دستور داد کپی‌هایی از «ایمان در اسلام» برای خودش و نوه‌هایش آورده شود

کویلیام یک چهره برجسته و محترم در رسانه‌های اسلامی و انگلیسی در سرتاسر جهان شده بود. او به تدریج به رهبر محترم مسلمانان بریتانیا مبدل شده بود و اغلب به عنوان نماینده‌ای برای گروه‌های اسلامی در نظر گرفته می‌شد

نخستین نشانه‌های اسلام هراسی در غرب

متأسفانه در سال 1908 شغل خود را به عنوان مشاور حقوقی در انگلستان از دست داد که این حادثه را می‌توان از اولین نشانه‌های ظهور اسلام‌هراسی در غرب دانست، و به این ترتیب مجبور به ترک این کشور شد. با رفتن او موسسه اسلامی لیورپول تعطیل شد و جامعه اسلامی شکل گرفته به تدریج محو شد. با این حال او 6 سال بعد دوباره به سرزمین مادری اش بازگشت و در سال 1932 نیز در همان جا درگذشت

میراث او، جامعه اسلامی عبدالله کویلیام است که به هدف احیاء و بازسازی مسجد قدیمی و بازپس‌گیری افتخار از دست رفته جامعه اسلامی در سال 1996 راه‌اندازی شد و به عنوان یک مرکز آموزشی ارزشمند شناخته می‌شود

نوزده نفر از غیر مسلمانان چین طی مراسمی در مسجد «چانگ پینگ» چین به دین مبین اسلام مشرف شدند



سرویس دینی جام نیوز، رایزنی فرهنگی ایران در پکن اعلام کرد: مسجد چانگ پینگ یازدهمین مراسم به گزارش آموزش و تشریف تعدادی از افراد به دین اسلام را برگزار کرد

مسئولان چند مسجد در مناطق نزدیک و تعدادی دانشجویان علوم دینی و مردم مسلمان منطقه در این مراسم حضور داشتند

نفر در چین متقاضی تشریف به اسلام بوده اند که حدود یک ماه با مبانی اعتقادی و اصول دینی آشنا و سرانجام به ۱۹ این دین مبین مشرف شدند

آمریکا، توصیف ساده و زیبایی (ETSU) دانشجوی تازه مسلمان و رئیس انجمن اسلامی دانشگاه ایالتی تنسی-25
قرآن کریم از خداوند را عاملی برای تشریف خود به دین مبین اسلام عنوان کرد

ویلیام ریو تازه مسلمان امریکایی



ویلیام ریو، دانشجوی «college.usatoday» به نقل از پایگاه خبری **سرویس دینی جام نیوز** به گزارش ۲۱ ساله دانشگاه ایالتی «تنسی» که در سال ۲۰۱۲ به دین مبین اسلام گروید، داستان مسلمان شدن خود را اینگونه بیان کرد:

زمانیکه دانش آموز سال آخر دبیرستان در شهر «جانسون سیتی» بودم، سؤالات زیادی در مورد خدا ذهنم را درگیر کرده بود، اما در مسیحیت که دین خانواده و خودم بود، نتوانستم پاسخ قانع کننده‌ای در مورد خدا پیدا کنم و مجبور شدم خودم به تحقیق پردازم.

وی از طریق یکی از هم کلاسی‌های مسلمانش با «تنعیم عزیز»، امام مسجد «جانسون سیتی» آشنا شد.

ریو در این باره گفت: بیشتر آموزه‌های من در مورد اسلام به خاطر تنعیم عزیز است؛ زیرا وی منابع گرانبهائی از قبیل سایت‌ها و کتب اسلامی معرفی و مهم‌تر از اینها یک جلد قرآن به من اهدا کرد.

قرآن باعث جذب من به اسلام شد

ویلیام ریو در مورد قرآن کریم و یافتن پاسخ سؤالات خود در مورد خدا گفت: قرآن را بسیار زیبا یافتم و به واسطه توصیف ساده آن از خداوند جذب دین اسلام شدم

وی افزود: اسلام، شما را تشویق می کند نه تنها قلب و ذهن خود را از آلودگی ها پاک کنید بلکه ظاهر خود را نیز پاکیزه کرده و اعمال خود را نیک کنید

ریو اظهار کرد: قرآن تحریف نشده و کتابی و حیانی است که می توان سخنان خدا را در آن به همان گونه که نوشته شده است، یافت و به کار گرفت

وی پس از دو ماه تحقیق و مطالعه دین اسلام را پذیرفت که در این باره گفت: دو ماه شاید کمی زود باشد اما قبل از مسلمان شدن تلاش زیادی انجام دادم و بعد از تحقیق کافی آن را پذیرفتم

مانوریتز بالتزولا موسیقی دان ایتالیا



سرویس دینی جام نیوز، مانوریتز بالتزولا که پس از آشنایی با مفاهیم دینی، کتاب های اسلامی و به گزارش پژوهش درباره مکان های مقدس، در سفر به ایران تحت تأثیر معارف و آموزه های آسمانی اسلام قرار گرفت و این دین را به عنوان دین خود برگزید

وی با تشریف به حرم رضوی و با اقرار شهادتین و انتخاب آگاهانه مذهب تشیع در راه هدایت الهی قرار گرفت و مسیر جدید زندگی خود در مکتب علوی را پیدا کرد

مانوریتز بالتزولا در حاشیه مراسم تشریف به دین اسلام و مذهب تشیع به خبرنگار ما گفت: من به وسیله راهنمایی های پدرم که مسلمان هم نیست به دین اسلام گرویدم، چرا که پدر از دین اسلام به عنوان دین مستقل و آزاد یاد می - کرد و می گفت در دین اسلام انسان ارتباط مستقیم با خداوند دارد

این موسیقی دان تازه مسلمان که نام خود را رضا انتخاب کرده است، اظهار کرد: پذیرش اسلام از سوی انسان های آزاداندیش در صورت شناخت صحیح دین اسلام صورت می گیرد و به وسیله تفکر زمینه فکری و آمادگی روحی در قلب انسان فراهم می شود

این موسیقی دان ایتالیایی تصریح کرد: کتاب قرآن کاملترین نسخه زندگی برای بشریت است و توجه به معانی آیات قرآن درون انسان را روشن می کند

شیخ «علی یوسف»، ره یافته اهل نیجریه با شرح داستان تشرف خود از مسیحیت به اسلام و سپس تشیع، از خوابی یاد می کند که او را در راه تفقه در دین اهل بیت (ع) ثابت قدم و استوار کرد

شیخ علی یوسف از نیجریه



به نقل از شبکه فرهنگی الوادی، شیخ علی یوسف، از مستبصران نیجریه است **سرویس دینی جام نیوز** به گزارش که پس از مطالعه ادیان به دین اسلام و سپس به مذهب شیعه مشرف شد، وی داستان شیعه شدنش را اینگونه بیان می کند:

زمانی که مسیحی بودم توسط یکی از دوستان صمیمی ام به مطالعه مسیحیت پرداختم، دوستم کتاب های مختلفی درباره ادیان در کنار کتب مسیحیت می آورد تا مطالعه کنم. یکی از روزها از او پرسیدم آیا امکانش هست که یک قرآن به زبان فرانسه برایم بیاوری؟

دوستم گفت: بله و سپس یک جلد ترجمه قرآن به زبان فرانسه برایم آورد و شروع کردم به خواندن صفحه به صفحه قرآن؛ احساس کردم سخن این کتاب نمی تواند کلام کسی غیر از خدای عزوجل باشد، البته اطلاع داشتم که «انجیل، بعث پیامبری به نام «محمد(ص)» را بشارت داده است

بنابراین پس از مطالعه و تحقیق در قرآن به دین مبین اسلام مشرف شدم، از آنجا که من همیشه به دنبال حقیقت هستم و نمی توانم روزهایم را بدون مطالعه و تحقیق بگذرانم، به مطالعه عمیق تر و دقیق تر اسلام و مذاهب آن پرداختم، من در ابتدای مسلمان شدن، سنی بودم

در ادامه این مطالعات و عشق به حقیقت، به روستایی رفتم. در آنجا با برخی از دوستان برای تبیین برخی سؤالاتمان نزد شیخ سنی آنجا به نام «مبارک» رفتیم، از او خواستیم تا کمی درباره مذهب شیعه صحبت و ابهامات ما را برطرف کند.

علی یوسف در ادامه گفت: پس از اینکه درخواستمان را به شیخ مطرح کردیم، به ما گفت: من نمی خواهم در مورد این مذهب صحبت کنم؛ پیروان این مذهب کافرند و قرآن دیگری غیر از این قرآن دارند در همین اثنا، یکی از دوستان به او گفت: می توانی این قرآن را به ما نشان دهی، مبارک گفت: دفعه بعد که نزد من آمدید، قرآن شیعیان را به شما نشان می دهم. ما بار دیگر نزد او رفتیم ولی این شیخ ادعا کرد که قرآن در کتابخانه ام نیست و ظاهراً کسی آن را برداشته... من به حرف های او شک کردم و بعدها معلوم شد که نه قرآن دیگری وجود دارد و نه شیعیان کافرند این مستبصر نیجریه ای ادامه داد: بعد از این اتفاق از خدا خواستم، همانطور که مرا به سوی راه راست و به دین اسلام هدایت کرد، این بار هم مرا به سوی راه درست و مذهب حقیقی هدایت کند، اگر حق و حقیقت در مذهب سنی است مرا بر آن پایدار و ثابت قدم کند و اگر شیعه مذهب برحق است، مرا به سوی آن رهمون سازد.

وی افزود: همان شب که این دعا را کردم، خواب عجیبی دیدم، در خواب گویا من نزد همان شیخ سنی (مبارک) رفته و منتظرش بودم که بیاید. وقتی آمد سنگلاخی در دست داشت و وقتی نزدیکم شد، آن را به طرف من پرتاب کرد. در همین حین من از خواب بیدار شدم و همان لحظه اذان از مسجد شیعه پخش می شد... وضو گرفتم و به آن مسجد رفتم و نماز را خواندم و هنگام بازگشت به آن خواب فکر می کردم... همان روز به سوی کتابخانه اهل بیت (ع) رفتم و کتاب های گوناگونی را شروع به مطالعه کردم، و سپس به حمد و یاری خدا به مذهب حقه تشیع گرویدم.

یک بانوی ایتالیایی در حرم مطهر رضوی به دین مبین اسلام مشرف شد و مذهب تشیع را برای خود انتخاب کرد



سرویس دینی جام نیوز، یک بانوی ایتالیایی در حرم مطهر رضوی به دین مبین اسلام مشرف شد و به گزارش مذهب تشیع را برای خود انتخاب کرد.

این بانوی ایتالیایی با نام «رگسانا النانگرا» با تحقیق در دین اسلام، این دین آسمانی را به عنوان دین جدید خود برگزید.

وی درباره تشریف خویش به دین اسلام، گفت: من دانشجوی روانشناسی هستم و تلاش داشتم تا راهی را برای ایجاد آرامش و افزایش نزدیکی به خداوند و نیز درمان بسیاری از بیماران بیابم و در این میان دین اسلام را واجد تمام این ویژگی ها یافتم.

وی ادامه داد: من برای نخستین بار است که به حرم رضوی مشرف می شوم و زیارت امام رضا(ع) موجب شده تا این لحظات برای من بسیار خاطره انگیز و زیبا باشد.

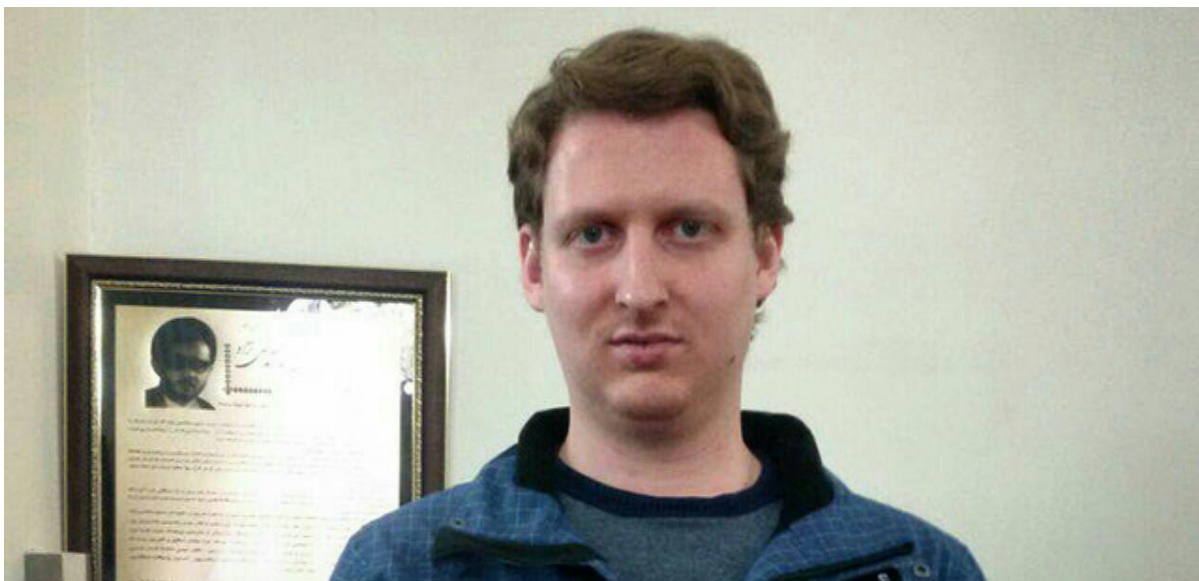
رگسانا النانگرا بیان کرد: من برای تشریف به اسلام قرآن را مطالعه کردم و هم اکنون به مطالعه نهج البلاغه و «کتاب های احادیث مشغولم، زیرا این کتب به خوبی می توانند من را به اصل این دین والا راهنمایی کنند.

وی عنوان کرد: بهترین راهکار برای تازه مسلمانان این است که آنان مطالعات فراوانی را انجام دهند، زیرا این مطالعات می تواند انسان ها را به حقیقت وجودی دین اسلام رهنمون کند.

این بانوی ایتالیایی افزود: آشنایی با خاندان ائمه اطهار(ع) زمینه ای را فراهم می سازد تا انسان بتواند در راستای دین اسلام گام بردارد و با معارف عمیق و والای این دین آشنا شود.

ارنه بنش از آلمان

- خبرگزاری ایسنا: ارنه بنش امروز اسفندماه در حاشیه مراسم تشریف خود به دین اسلام که در دفتر امور زائران - غیرایرانی حرم مطهر رضوی برگزار شد، درباره نحوه تشریف خویش به دین اسلام اظهار کرد: 5 سال پیش در شناسی را بر حسب علاقه انتخاب کردم، در آنجا برای اولین بار با دین اسلام دانشگاه گوتینگن آلمان، رشته ایران آشنا شدم سپس در طول 5 سال فعالیت دانشجویی در مورد ادیان مختلف به خصوص اسلام تحقیق های مفصلی را انجام دادم و نسبت به گذشته اطلاعات کامل و جامع تری درباره ادیان متعدد کسب کردم.



وی ادامه داد: من به دین مسیحیت احساس تعلق خاصی نداشتم، طبق تحقیقاتی که انجام دادم به کامل بودن دین اسلام نسبت به دیگر ادیان پی بردم و دین اسلام و مذهب تشیع را برای خود برگزیدم.

این دانشجوی آلمانی با بیان اینکه انتخاب دین اسلام و حضور در حرم مطهر امام رضا(ع) احساسی خوشایند همراه با آرامش را برایم پدید می آورد، عنوان کرد: حضور در حرم امام رضا(ع) احساس عجیبی دارد در این مکان مقدس نزدیک شدن به خداوند را حس می کنم، لذا تشریف به این مکان مقدس را دوست دارم

ارنه بنش نام "ابراهیم" برای خود انتخاب کرد و قرآنی به زبان آلمانی از سوی بخش زائران غیرایرانی حرم رضوی به او هدیه شد

دکتر یه مون ها مستبصر چینی با حضور در حرم امیر المؤمنین (ع) گفت: ایمان و یقین بنده به سادگی حاصل نشده است؛ بلکه بعد از مطالعه و پژوهش به شناخت و فهم مذهب شیعه رسیدم و پیرو مذهب حق شدم

بانوی مستبصر چینی دکتر "یه مون ها"



به گزارش **سرویس دینی جام نیوز**، مسئولین آستان مقدس علوی از بانوی مستبصر چینی دکتر "یه مون ها" استقبال کردند.

یکی از مسئولین آستان مقدس علوی گفت: دکتر "یه مون ها" مستبصر چینی امروز مهمان ما بود و بعد از بیان قصه مستبصر شدن وی متوجه عمق یقین و ایمانش به اهل البیت اطهار (علیهم السلام) شدیم به گونه ای که هنگامی از اهل بیت (ع) سخن می گفت اشک از چشمانش سرازیر می شد.

دکتر "مون ها" گفت: مسئله مهدویت موجب تشیع بنده شد و بعد از اینکه یقین پیدا کردم که زمین از حجت خدا خالی نیست و حجت خدا قطب هستی است، متوجه شدم که پیروی از اهل بیت (ع) راه نجات انسان است؛ چرا که زمین از وجود مبارک ایشان خالی نیست.

وی افزود: ایمان و یقین بنده به سادگی حاصل نشده است؛ بلکه بعد از مطالعه و پژوهش به شناخت و فهم مذهب شیعه رسیدم و پیرو مذهب حق شدم.

دلیل جالب مسلمان شدن پرفسور برلون

از زمان پیدایش اسلام تاکنون مسیحیان زیادی به دین اسلام مشرف شده‌اند. جالب اینکه بسیاری از این تازه مسلمانان از اندیشمندان و فرهیختگان جامعه‌ی خود محسوب می‌شوند. پرفسور برلون یکی از دانشمندان اروپایی است که با مقایسه‌ی رفتار آیت‌الله میلانی با اسقف اروپایی به دین اسلام مشرف شده است.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ از بعثت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکنون غیرمسلمانان زیادی به دین مبین اسلام مشرف شده‌اند. برخلاف مسلمانان مرتد که اکثراً از قشر مستضعف فکری جامعه اسلامی محسوب شده و به دلایل مادی و سیاسی به ادیان و مذهب منحرف روی می‌آورند، جالب این است که تازه‌مسلمانان عمدتاً از انسان‌های فرهیخته و متفکر جامعه دینی خود بود و بسیاری از تازه‌مسلمانان از دانشمندان بزرگ و نامی هستند. یکی از نومسلمانی که نحوه‌ی مسلمان شدن وی در نوع خود جالب است، پرفسور برلون نام دارد.

ماجرای مسلمان شدن پرفسور برلون از آنجا شروع می‌شود که آیت‌الله سید محمدهادی حسینی میلانی که از اندیشمندان بزرگ اسلامی و از علمای وارسته‌ی جهان تشیع است، به بیماری معده مبتلا شده و برای مداوای ایشان چاره‌ای جز آوردن پرفسور مشهور اروپایی یعنی آقای برلون به مشهد، باقی نمی‌ماند. این پرفسور نامی اروپایی پس از عمل طولانی که روی آیت‌الله میلانی انجام داده بر سر بالین وی، منتظر به هوش آمدنش می‌ایستند و ادامه ماجرا

از این قرار است: «زمانی که این پزشک بعد از عمل طولانی آیت الله میلانی منتظر به هوش آمدن ایشان است متوجه می شود که این عالم وارسته کلماتی را بر زبان می آورد؛ لذا می خواهد که همه آنها را ترجمه کنند و مشخص می شود که آیت الله میلانی فرازاها و عباراتی از دعای ابو حمزه ثمالی را می خواندند. بعد از این جریان است که پروفیسور برلون تقاضا می کند که شهادتین را به من بیاموزید چون می خواهم به اسلام روی آورده و پیرو این مکتب شوم.»

پرفیسور برلون بلافاصله بعد از به هوش آمدن آیت الله میلانی، تقاضا می کند که به وی شهادتین را آموزش داده و پس از آن مسلمان می شوند؛ اما شاید بیش از مسلمان شدن این پرفیسور نامی و پزشک حاذق، دلیل اسلام آوردن وی جالب باشد. پرفیسور برلون دلیل ایمان آوردن خود را به دین شریف اسلام چنین تبیین می کند: «تنها زمانی انسان شاکله وجودی خود را بدون نقش بازی کردن برای دیگران نشان می دهد که در حالت به هوش آمدن باشد، من خود دیدم که این آقا همه وجودش محو خدا بود. در آن لحظه به یاد اسقف کلیسای کانتربری افتادم که چندی پیش در همین حالت و پس از عمل در کنارش ایستاده بودم و دیدم که او ترانه های کوچه بازاری جوانان آن روزگار را زمزمه می کند، در آن لحظه بود که فهمیدم حقیقت، نزد کدام مکتب است.»

این اندیشمند مشهور اروپایی با مقایسه ی ایمان عملی بزرگان دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت، نتیجه می گیرد، اسلام برخلاف مسیحیت تحریفی و پولسی، از عمق و ژرفای بیشتری برخوردار بوده و با جان و روح آدمی در آمیخته می شود و در نتیجه با آغوش باز به استقبال پذیرش دین مبین اسلام می رود. بی شک هر اندیشمند منصفی اگر با دید منطقی به معارف اسلام و سایر ادیان و مذاهب نگاه کند، چاره ای جز پذیرفتن اسلام نخواهد داشت، مگر آنکه با تعصب کورکورانه و به خاطر منافع دنیوی خود چشم بر روی حقیقت ببندد.

منبع خبر: خبرگزاری بین المللی قرآن (ایکنا)، کد خبر: ۳۳۴۰۳۳۲.

تازه مسلمان کانادایی: توحید اسلامی ناب ترین معنای یکتاپرستی است

جرمی دیویدسان» اهل کاناداست. او در یک خانواده مسیحی به دنیا آمد و در مراسم های مسیحی شرکت می کرد. «در دبیرستان با چند همکلاسی مسلمان دوست می شود و اولین آشنایی با اسلام و عقاید اسلامی شکل می گیرد. در دانشگاه در دروس فلسفه با فلسفه اسلامی آشنا می شود. از اینجاست که به غیرعقلانی بودن تثلیث پی می برد و نمی تواند عقاید مسیحی را قبول کند



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب - «جرمی دیویدسان» (Jermy Davidson) اهل کاناداست. او در یک خانواده مسیحی به دنیا آمد و در مراسم های مسیحی شرکت می کرد. در دبیرستان با چند همکلاسی مسلمان دوست می شود و اولین آشنایی با اسلام و عقاید اسلامی شکل می گیرد. در دانشگاه در دروس فلسفه با فلسفه اسلامی آشنا می شود. از اینجاست که به غیرعقلانی بودن تثلیث پی می برد و نمی تواند عقاید مسیحی را قبول کند.

در جستجوی شناخت خداوند با توحید اسلامی آشنا می شود و آن را ناب ترین معنای یکتاپرستی می یابد. پدرش او را از اسلام می هراساند چراکه به زعم او اسلام یعنی تروریسم و خشونت علیه زنان! مادرش نیز اسلام را دین خطرناکی معرفی می کند که از وارد شدن به آن پرهیز می دهد؛ اما او به مطالعه بیشتر راجع به اسلام و فرق آن می پردازد. او شروع به خواندن نماز و گرفتن روزه می کند و به مساجد مختلف فرقه های اسلامی مراجعه می کند. بعد از شش ماه تحقیق مکتب اهل البیت را انتخاب می کند و شیعه می شود. شیعه شدن او برای دوستان سنی اش خیلی سنگین می آید چراکه آن ها او را با اسلام آشنا کرده بودند و او به جای مکتب اهل سنت، تشیع را انتخاب کرده است.

این تازه مسلمانان کانادایی تصمیم دارد برای معرفی بهتر تشیع به مردم جهان، بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه، به ایران بیاید و مطالعه دروس دینی را در قم دنبال کند.

برگرفته از: مصاحبه شبکه اهل البیت با «جرمی دیویدسان»

بانوی تازه مسلمان امریکایی: مطالعه سیره اهل البیت را دوست دارم

بانوی تازه مسلمان در شبکه اهل البیت از نحوه آشنایی خود با اسلام می گوید. «کلی کلاسون» اهل میشیگان آمریکاست. او در یک خانواده مسیحی کاتولیک به دنیا آمد. از همان آغاز کودکی برخی آموزه های مسیحی را قبول نداشت؛ مثلاً آموزه «گناه نخستین» برای او آزاردهنده بود. طبق این آموزه خطای آدم و حوا به نسل آنها منتقل شده است و همه انسان ها گناه آلود به دنیا می آیند!



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ بانوی تازه مسلمان در شبکه اهل البیت از نحوه آشنایی خود با اسلام می گوید. «کلی کلاسون» (Kelly Klasson) اهل میشیگان آمریکاست. او در یک خانواده مسیحی کاتولیک به دنیا آمد. از همان آغاز کودکی برخی آموزه های مسیحی را قبول نداشت؛ مثلاً آموزه «گناه نخستین» برای او آزاردهنده بود. طبق این آموزه خطای آدم و حوا به نسل آنها منتقل شده است و همه انسان ها گناه آلود به دنیا می آیند و تنها کسانی که به حضرت عیسی (علیه السلام) به عنوان پسر خدا ایمان بیاورند، ذات آنها پاک می شود.

خانم کلاسون در کودکی زیاد به کلیسا می‌رفت تا اینکه کشیش کلیسا به جرم آزار جنسی کودکان به زندان انداخته شد. او که کشیش را سخنگوی خداوند می‌دانست، در اثر این حادثه سالیان زیادی خدا را گم می‌کند. او به دنبال گمشده خود، خداوند، به مطالعه برخی ادیان و مکاتب عرفانی می‌پردازد ولی خدا را به‌طور شایسته در آنها نمی‌یابد؛ تا اینکه به یک سخنرانی اسلامی گوش می‌دهد و خداوند را در الهیات اسلامی منطقی می‌یابد. در آموزه‌های اسلامی حرفی از ذات گناه‌آلود، پسر خدا و تثلیث نیست. او گمشده خود را در اسلام می‌یابد. به مطالعه کتب اسلامی می‌پردازد و هرچه جلوتر می‌رود، اسلام برای او معنای بیشتری پیدا می‌کند و سرانجام مسلمان می‌شود. بانوی تازه‌مسلمان، ارتباط با خداوند را بعد از سال‌ها قطع ارتباط، بسیار زیبا و شگفت‌آور توصیف می‌کند. مطالعه قرآن کریم افق‌های تازه‌ای از معرفت و تهذیب نفس را به روی او می‌گشاید.

خانم کلاسون بعد از پذیرفتن اسلام به مطالعه مذاهب اسلامی می‌پردازد و سیره اهل‌البیت او را جذب مذهب شیعه می‌کند. او شرکت در جماعات مسلمین را دوست دارد و نماز را آرام‌بخش خود در مشکلات زندگی بیان می‌کند.

تازه مسلمان کانادایی: جریان حضرت عباس (ع) مرا متأثر کرد

بین اسلام و مسیحیت مشترکات زیادی وجود دارد و قاعدتاً برای مسیحیان جالب خواهد بود که حضرت عیسی جایگاه والایی در اسلام دارد. گفتگوی نیکو و موعظه حسنه راه و روش اسلام برای برخورد با دیگر اقوام و ادیان است. امیدوارم بتوانیم در سایه گفتگوی ادیان به جهانی مملو از صلح و آرامش دستیابی پیدا کنیم.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ اندرو سیوری تازه مسلمانی از کانادا در مصاحبه‌ای با تلویزیون اهل البیت از نحوه تشرفش به اسلام می‌گوید: اسم من اندرو سیوری (Andrew Savory) است و اهل ونکوور استان بریتیش کلمبیا از کشور کانادا هستم. پدرم انگلیکن بود و مادرم چندان مذهبی نبود. خانواده ما به معنویت اعتقاد داشت اما چندان پایبند به دین نبود. به کلیسا می‌رفتم اما با آموزه‌های کتاب مقدس مشکل داشتم. کتاب مقدس مؤلفین مختلفی دارد نه اینکه کتابی باشد که از طرف خداوند به یک نفر وحی شده باشد. تفاسیر متفاوتی از کتاب مقدس ارائه شده است. بخشی از مطالب کتاب گم شده است و بخشی از مجموعه‌های گذشته در کتاب مقدس جمع آوری شده است. بسیاری از مسیحیان نیز اعتقاد چندان به کتاب مقدس ندارند.

قبل از اینکه مسلمان شوم اصلاً راجع به اسلام چیزی نمی‌دانستم. در سفرهایی که داشتم با مسلمانان آشنا شدم و از آن‌ها سؤالات مختلفی را می‌پرسیدم. اسلام برایم جالب بود از این رو، بعد از مطالعه و تحقیق در سال ۲۰۰۰ مسلمان شدم. مسلمانان انسان‌های فداکار و خوش برخوردی بودند و از سؤالات من به خوبی استقبال می‌کردند. قرآن کریم برایم روح‌بخش بود و با کتاب مقدس تفاوت‌های زیادی دارد: مثلاً چند مؤلف ندارد و کتاب کامل و بی‌نقص و تناقضی است.

بامطالعه آیات الهی و جهان پیرامونم به این نتیجه رسیدم که جهان از روی تصادف و بی‌هدفی به وجود نیامده است و حتماً خالق دارد. در مسیر دینی به اسلام رسیدم. والدینم با تغییر دینم مشکلی نداشتند. مسلمان شدن نیز برایم مشکلی نداشت چون من معتاد به الکل نبودم و عادت‌های غلطی نداشتم که می‌بایستی با قبول اسلام آن‌ها را کنار بگذارم. من در فعالیت‌های داوطلبانه مسجد شرکت فعالی داشتم. کم‌کم با اهل‌بیت پیامبر (علیهم‌السلام) آشنا شدم، زندگی آن‌ها برایم خیلی جالب بود. زندگی اهل‌بیت برای کسانی که تازه مسلمان هستند جالب‌تر است تا کسانی که مسلمان‌زاده هستند. جریانات زیبایی از اهل‌بیت وجود دارد که انسان را به سمت اهل‌بیت جذب می‌کند.

فداکاری‌های حضرت عباس در کربلا برایم جالب بود. زندگی امام حسین (علیه‌السلام) از ابتدای تولد تا شهادت و دفاع آن حضرت از دین خدا برایم جذاب بود. هر یک از اصحاب امام حسین (علیه‌السلام) می‌توانند الگوی انسان

در زندگی باشند.

سفر حج برایم سفر عجیبی بود. به زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مکه و مدینه فکر می کردم. به شوق و ذوق مردم برای زیارت خانه خدا می اندیشیدم. سفر بسیار معنوی ای بود. هر دفعه که وارد بیت الله الحرام می شدم اشکم جاری می شد. ماه مبارک رمضان نیز برایم جالب بود. من روزه هایم را می گرفتم و تشنگی و گرسنگی برایم مشکلی نداشت.

ادیان به دنبال ایجاد صلح و آرامش هستند و توصیه می کنند که با دیگر ادیان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشیم. اسلام هرگز دیگران را به پذیرفتن اسلام مجبور نمی کند. در غرب اسلام هراسی زیاد است اما اگر مردم مطالعه دقیقی نسبت به اسلام داشته باشند می بینند که هراس آن ها بیهوده بوده است. من از مردم دعوت می کنم که به مساجد بیایند و سادگی و صداقت مسلمانان را مشاهده کنند. حداقل تجربه من این گونه بود که با افراد صادق و امانت داری مواجه شدم. چیزی که باعث جلب مردم به اسلام می شود اخلاق نیکو است و همین اخلاق نیکو پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علت جذب مردم به اسلام بود. من از مردم می خواهم به مسجد بیایند و به مطالعه قرآن کریم بپردازند و به سخنرانی های اسلامی گوش فرا دهند و با بعد معنوی انسان و جهان آشنا شوند. بین اسلام و مسیحیت مشترکات زیادی وجود دارد و قاعدتاً برای مسیحیان جالب خواهد بود که حضرت عیسی جایگاه والایی در اسلام دارد. گفتگوی نیکو و موعظه حسنه راه و روش اسلام برای برخورد با دیگر اقوام و ادیان است. امیدوارم بتوانیم در سایه گفتگوی ادیان به جهانی مملو از صلح و آرامش دستیابی پیدا کنیم.

شیعه شدن بانوی انگلیسی

مطالعه زندگی و سیره اهل البیت برایم جالب بود. یک محبت عجیبی نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش پیدا کردم. چگونه می توان پذیرفت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امتش را بدون معرفی یک جانشین ترک کرده است؟ پیامبری که برای سعادت امتش تلاش می کرد، گریه می کرد و از گمراه شدن بر حذر می داشت. حال چگونه خدا و رسولش امت مسلمانان را بدون رهبر رها کرده اند؟



REBORN

AMY HODGKIN

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ بانوی تازه مسلمان انگلیسی در شبکه اهل البیت از هدایتش به تشیع می گوید:

السلام علیکم

اسم من امی (Amy) است و اصالتاً اهل میدلند شرقی انگلستان هستم. خانواده من مسیحی هستند. من خیلی مطالب راجع به مسیحیت در مدرسه یاد گرفته‌ام. من همیشه به خداوند ایمان داشته‌ام و معتقد بوده‌ام که جهان پیرامون ما خالقی دارد؛ اما از دوران کودکی دوست نداشتم خداوند را عبادت کنم چون فکر می‌کردم خداوند می‌خواهد انسان را تنبیه کند یا اسباب ناراحتی او را فراهم کند؛ از این رو نمی‌خواستم خدا را پرستش کنم. مخصوصاً هنگامی که دوره متوسط (راهنمایی) بودم با اعتقادات مسیحی خیلی مشکل داشتم و قلبم نمی‌توانست آن‌ها را بپذیرد. من هرگز بر این مشکلات اعتقادی فائق نیامدم. هرگز احساس رضایت درونی نمی‌کردم. در دوران دبیرستان با رویکرد نقادی به مطالعه مسیحیت پرداختم. تثلیث را نمی‌توانستم بپذیرم. همچنین چگونه حضرت عیسی (علیه السلام) پسر خداست اما او نماز می‌خوانده است و غذا می‌خورده است و... آیا واقعاً گناه اولیه به ما ارث رسیده است و عیسی مسیح برای نجات ما قربانی شده است؟ آیا این عدالت است که کسی گناه دیگران را به دوش بکشد و قربانی شود؟ کتاب مقدس را مطالعه کردم و تفاوت‌های فاحشی را بین گفته‌های عیسی مسیح و پولس دیدم که نمی‌توانستم بین آن‌ها جمع کنم.

هنگامی که ۱۷ ساله بودم با یک پسر سنی آشنا شدم و از طریق او با اسلام آشنا شدم. حادثه ۱۱ سپتامبر باعث نشد که نسبت به مسلمانان نفرت داشته باشم. سادگی عقاید اسلامی و سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برایم جالب بود. به دوستم گفتم که خوشحال می‌شوم مسلمان شوم. عقاید اسلامی کاملاً عقلانی بود.

من به تدریج شریعت اسلامی را اجرا کردم. دوست سنی من خیلی به من ضربه زد و آرامش من را به هم زد اما این‌ها باعث نشد که اسلام را کنار بگذارم چون من حقیقت را یافته بودم. مسیر طولانی را طی کردم تا به اسلام رسیدم. قبل از پذیرفتن اسلام مذاهب دیگر مسیحی و همچنین ادیان دیگر را مطالعه کردم ولی هیچ کدام از آن‌ها مرا قانع نمی‌کرد و رضایت درونی مرا جلب نکرد. مذاهب مختلف اسلامی را نیز مطالعه کردم و با اهل سنت راجع به آن‌ها بحث می‌کردم. آن‌ها می‌گفتند که شیعیان کافر هستند و فلان عقیده باطل را دارند و...

شیعه شدن من شبیه یک معجزه بود، چون به سخنانی‌های اسلامی در اینترنت گوش می‌دادم و می‌دیدم که برخی از آن‌ها میان سخنانی بلند صلوات می‌فرستند بعداً متوجه شدم که این‌ها شیعه هستند ولی دیگر تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته بودم. به‌طور جدی و آکادمیک وارد مباحث شیعه و سنی شدم. مباحثی راجع به صحابه پیامبر اکرم

(صلی الله علیه و آله) مطرح شد. اهل سنت انتقاد نسبت به آن‌ها را تحمل نمی کردند. هنگامی که راجع به امام حسین (علیه السلام) و رشادت‌های آن حضرت شنیدم خیلی متأثر شدم و گریستم. کم کم بدفهمی‌های من نسبت به شیعه برطرف شد و متوجه شدم که شیعه طبق قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عمل می کند.

مطالعه زندگی و سیره اهل البیت برایم جالب بود. یک محبت عجیبی نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش پیدا کردم. چگونه می توان پذیرفت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امتش را بدون معرفی یک جانشین ترک کرده است؟ پیامبری که برای سعادت امتش تلاش می کرد، گریه می کرد و از گمراه شدن بر حذر می داشت. حال چگونه خدا و رسولش امت مسلمانان را بدون رهبر رها کرده اند؟

با مطالعه تاریخ متوجه شدم که خداوند از ابتدای رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) جانشینی حضرت علی (علیه السلام) را گوشزد کرده است. مطالعه حوادث بعد از وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) حقایق را روشن می کند. سرگذشت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) قلب مرا شکست. داستان امام حسین (علیه السلام) مرا خیلی متأثر کرد و مسلمانان حقیقی را به خوبی معرفی می کرد. چگونه می توانستم مسلمان باشم ولی پیرو اهل البیت نباشم؟ طرف دیگر امام حسین (علیه السلام) یزید است و من نمی توانم جریانی که به یزید ختم می شود، بپذیرم.

وقایع زندگی حضرت زینب (سلام الله علیها) به من قدرت صبر بر مشکلات را داد؛ چرا که آن حضرت با اینکه خانواده اش را در یک روز از دست داده بود و اسیر دست دشمن بود، هرگز گلایه ای به خداوند نکرد و حتی نماز شبش را ترک نکرد و این قدرت عجیبی به من داد. هدایت من به سمت اهل البیت (علیهم السلام) اراده الهی بود. خداوند همیشه همراه و پشتیبان من بوده و هست. من اسم زینب را برای خودم انتخاب کردم و امیدوارم که خداوند من را حامی امام عصرم حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار دهد ان شاء الله.

ماجرای مسلمان شدن دختر اصفهانی که در امریکا زیر دست راهبان کلیسا بزرگ شد!

تقریباً یک سال از مسلمان شدن فلور می گذرد، او می گوید؛ به آن آرامشی که سال‌ها دنبالش بوده رسیده، او مشروبات را ترک کرده همچنین ارتباطش را با آدم‌های منحرف اطرافش قطع کرد و بهترین لحظه زندگی اش را

زمانی که به نماز می ایستد می داند. فلور مدام خدا را شکرگزار است که اسباب هدایتش را فراهم کرد و آرزو دارد
زودتر به ایران پیش من بیاید



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ شش ساله بود که مادرش برای همیشه آن‌ها را ترک کرد و با همسر جدیدش به آمریکا رفت. فلور در خانواده مرفهی به دنیا آمد که نگاه به دین و مذهب در آن منفی بود. او دیپلمش را که از مدرسه ژاندارک تهران گرفت با اصرار پدر به عقد یکی از بستگان دربار پهلوی در آمد و با فاصله کمی صاحب دو فرزند شد و یک روز که در خانه نبود در اثر بی توجهی پرستار، یکی از پسرها از پله پرت شد و مرد.

مرگ فرزندش چنان ضربه مهلکی به او وارد کرد که روح و روانش را به هم ریخت و نهایتاً به جدایی او از همسرش منجر شد. بعد از آن ماجرا در سال ۱۳۴۷، فلور به فرانسه مهاجرت کرد. او مدت‌ها در پاریس سرگردان بود درحالی که خلأ بزرگی را در زندگی‌اش احساس می کرد، پس تصمیم گرفت به آمریکا رفته و به آغوش گرم مادرش پناه ببرد؛ ولی برخلاف تصورش، مادر که با کلیسا در ارتباط بود برخورد سردی با او کرد و دختر نیازمند محبتش را به راهبان مسیحی سپرد.

فلور در آمریکا با یک مرد دورگه ایرانی عرب تبار که اهل خوش گذرانی بود، ازدواج کرد و از او صاحب دو دختر و یک پسر شد. او می خواست با دین، خلأ زندگی‌اش را پر کند پس با انجام غسل تعمید، مسیحی شد. چند سال بعد فهمید دختر هشت ساله‌اش دزیره، سرطان خون گرفته است و ترس از دست دادن دوباره فرزند، فلور را شدیداً آشفته کرد. او روزها در بیمارستان‌های مختلف برای درمان، در رفت و آمد بود.

دزیره کوچک، روزبه‌روز ضعیف‌تر می شد و فلور که دل پاکی داشت و از درمان پزشکان ناامید شده بود برای شفای دخترش دست به دامان حضرت عیسی شد تا اینکه خواب حضرت مسیح را دید که دخترش را شفا داد. بعد از آن خواب، حال دزیره بهتر شد اما بعد از گذشت سه سال بیماری برگشت و دوباره دخترش را راهی بیمارستان

کرد. درمان‌ها ادامه داشت تا اینکه در سن ۲۱ سالگی، دزیره در آغوش پدر از دنیا رفت. مرگ دزیره فلور را به شدت افسرده کرد و او برای فرار از این واقعیت، به مشروب و سیگار پناه برد و از کلیسا و راهبانش که به دل پریشان او آرامشی نمی‌دادند، دل‌زده شد و دیگر پا به کلیسا نگذاشت. فلور احساس می‌کرد مسیحیت نقاط ابهام زیادی دارد که کسی پاسخی برای آن ندارد، او نمی‌توانست باور کند که عیسی پسر خداست و همیشه سه‌گانه پدر، پسر و روح‌القدس، برایش بی‌معنا بود. سال‌ها گذشت و برادرمان به یک بیماری سخت مبتلا شد، او هم بدون دین و ایمان در آمریکا زندگی می‌کرد، پس من برای دیدن برادرم، راهی آمریکا شدم و بعد از چهل سال من و فلور همدیگر را دیدیم و دیدار ما به وابستگی زیاد او به من منجر شد. برادرم که می‌دانست من از مسیحی شدن فلور می‌رنجم، در موردش چیزی به من نگفته بود.

فلور در بیمارستان مثل پروانه دور برادرمان که همسر و فرزندی نداشت می‌چرخید تا اینکه من برادرم را با خودم به ایران آوردم و او به واسطه بیماری‌اش با دین اسلام و اهل‌بیت بیشتر آشنا شد و از گناهانش توبه کرد. برادرم نمازخوان شد و بعد از گذشت یک سال، با پاکی و طهارت، شهادتین را گفت و درگذشت.

پس از آن ماجرا، فلور که ۶۰ سالگی را رد کرد بود؛ مدام با من در تماس بود. تا روزی که ماجرای مسیحی شدنش را برایم تعریف کرد و من تازه فهمیدم چرا برادرم از من خواست فلور را رها نکنم. من هم از پیامبری حضرت عیسی و اینکه ایشان وعده ظهور پیامبر اسلام را که در انجیل اصلی آمده، داده‌اند؛ را برایش گفتم و او فقط گوش می‌داد، باورش نمی‌شد که ما هم حضرت عیسی را قبول داریم. تا اینکه یک روز گفت: «می‌خوام مسلمان بشم! چیکار کنم؟!» خیلی خوشحال شدم، اما زمان لازم بود تا فلور عزیز من، در این سن و سال؛ تمام عادات و روش زندگی‌اش را اسلامی کند، اما فلور چنان مصمم و مشتاق بود که توانست علی‌رغم مخالفت‌های همسرش، طعم مسلمانی واقعی را بچشد.

و اکنون، تقریباً یک سال از مسلمان شدن فلور می‌گذرد، او می‌گوید؛ به آن آرامشی که سال‌ها دنبالش بوده رسیده، او مشروبات را ترک کرده همچنین ارتباطش را با آدم‌های منحرف اطرافش قطع کرد و بهترین لحظه زندگی‌اش را زمانی که به نماز می‌ایستد می‌داند. فلور مدام خدا را شکرگزار است که اسباب هدایتش را فراهم کرد و آرزو دارد زودتر به ایران پیش من بیاید، فلور مهربان و تشنه محبتی بود که هیچ‌کس حتی اعضای خانواده یا آیین مسیحیت نتوانست به او ببخشد و حالا من را با اینکه از او کوچک‌ترم، مانند فرزندی که به مادرش عشق می‌ورزد، دوست دارد و از خدا می‌خواهد که دخترش سرگشتگی‌های او را در زندگی تجربه نکند و مسلمان شود.

منبع: سایت رهیافته، تاریخ انتشار: ۰۵ مرداد ۱۳۹۵.

تازه مسلمان المانی

در جستجوی پدر به تشیع رسیدم

اسم اسلامی من یاسین رشید است. من در برلین آلمان متولد شدم. بیشتر زندگی ام با مادر بزرگ و خاله ام بوده است. من ارتباط خوبی با مادرم در دوران کودکی نداشتم. از این رو خیلی به مادر بزرگم وابسته بودم و بیشتر با او بودم. او کسی بود که شناخت خداوند و دین را به من از دوران طفولیت یعنی پنج شش سالگی آموخت



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ یاسین رشید در مصاحبه با شبکه تلویزیونی اهل البیت از سرگذشت خود از مسیحیت به اسلام می گوید:

اسم اسلامی من یاسین رشید است. من در برلین آلمان متولد شدم. بیشتر زندگی ام با مادر بزرگ و خاله ام بوده است. من ارتباط خوبی با مادرم در دوران کودکی نداشتم. از این رو خیلی به مادر بزرگم وابسته بودم و بیشتر با او بودم. او کسی بود که شناخت خداوند و دین را به من از دوران طفولیت یعنی پنج شش سالگی آموخت. یادم می آید هر شب قبل از خواب می گفت که به درگاه الهی دعا کن و عیسی پسر خدا را بخوان. مطلب جالب این بود که گرچه ما یک خانواده مسیحی بودیم و هر هفته به کلیسا می رفتیم اما احساس یک فضای سردی می کردم و چندان خوشایندم نبود. عقیده تثلیث را نپذیرفتم. در ذهنم نمی گنجید که سه خدایی داریم. خداوند سبحانه و تعالی در ما فطرت توحید

را قرار داده است و این را از بچگی می دانستم که خداوند یکی است. خداوند زمان ندارد، مکان ندارد. خداوند همه جا هست. همیشه احساس می کردم که کسی همیشه مرا مراقبت می کند. از ابتدای ارتباط با خداوند هرگاه ناراحت بودم می گفتم که خداوند ناظر ماست.

من عمدتاً با مادر بزرگم و بدون پدر، بزرگ شدم. خاله ام تا ۱۴ سالگی چیز دیگری می گفت. به من گفته شده بود که پدرم از دنیا رفته است. پدر و مادرم در برلین باهم ازدواج کرده بودند. پدرم دانشجوی معماری بود. مادرم اهل بوسنی بود ولی پدرم از عراق به آلمان آمده بود. در سال اول زندگی مادرم باردار شد و بعد از مدت کوتاهی از تولدم آن ها از یکدیگر جدا شدند؛ اما پدرم به مادر بزرگم زنگ می زد و احوال را می پرسید. مادرم می ترسید که حقیقت را بگوید و پدرم مرا از او بگیرد. از این رو به مادر بزرگم گفته بود: «دفعه بعد که زنگ زد بگو که بچه مرده است». مادر بزرگم نیز همین کار را کرده بود. پدرم نیز فکر می کرد که من مرده ام؛ اما بعداً یکی از دوستان پدرم به او گفته بود که آن ها دروغ گفته اند و پسر زنده است؛ اما چنان که می دانم پدرم می ترسید که به دنبال من بیاید. او نمی خواست که با پلیس درگیر شود، از این رو قضیه را رها کرده بود.

یادم می آید که در طول زندگی از مادرم راجع به پدرم می پرسیدم، چون می خواستم هویتم را بشناسم و نیمه دیگرم را بشناسم. گفتم: «اسم پدرم چیست؟ اهل کجا بوده است؟» او هم مختصر می گفت که مثلاً اسمش فاخر عادل رشید بوده است و اهل عراق و اطلاعاتی که اصلاً به درد نمی خورد. مادرم عکس عروسی اش را با پدرم داشت که بر روی بشقابی نقش بسته بود اما ناپدری ام حسادت کرد و آن را به زمین زد و شکست. خیلی محکم به زمین زد و در نتیجه همه بشقاب شکست به غیر از قطعه ای که صورت پدرم بر آن بود. مادر بزرگم همیشه می گفت که روزی بلیط بغداد را می گیرم و تو به جستجوی پدرت می روی. یادم می آید که کارتون سنباد را می دیدم. من می گفتم که سوار کشتی می شوم و به دنبال پدرم به بغداد می روم. خیلی بامزه بود؛ اما خانواده ام تا ۱۴ سالگی می گفتند که او مرده است و ما نمی دانیم که او کجاست؟ شاید هم به خاطر ناپدری ام بود که شخص بسیار بدی بود.

در ۱۴ سالگی خاله ام به من گفت: «پدرت ممکن است هنوز زنده باشد ولی ما نمی دانیم کجاست. آن ها در طول زندگی به تو دروغ گفته اند». این برایم خیلی شوک آور بود. از راه های مختلفی به دنبال پدرم بودم ولی هیچکدام ثمر بخش نبود. در جوانی با مسلمانان زیادی آشنا شدم و از آنها تاثیرات خوبی گرفتم. یکی از دوستان سنی مذهب می گفت: «ما به همه پیامبران ایمان داریم، به عیسی (علیه السلام)، به موسی (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام)». فکر می کردم که مسلمانان از مسیحیت متنفر هستند و به پیامبر آن ها بی احترامی می کنند. نمی دانستم که همه یکی

هستند. هنگامی که شروع کردم به دانستن، متوجه شدم که دین خدا یکی است و مردم از آن منحرف شده‌اند. همه ادیان راجع به یک حقیقت صحبت می‌کنند.

با خودم راجع به موضوع ساده‌ای فکر می‌کردم اما این کلید اصلی قبولی اسلام به عنوان حقیقت بود. گفتم: «در زمان عیسی نبی (علیه السلام) تمام حواریون چگونه دعا می‌خواندند؟ چون من به عنوان یک مسیحی شروع می‌کردم با نام خدا و پسر مقدس که خود را به صلیب کشید. آیا حواریون نیز چنین می‌کردند؟ چون حضرت عیسی (علیه السلام) ظاهراً طبق اعتقادات مسیحی به صلیب کشیده شد اما در زمانی که او زنده بود به صلیب کشیده نشده بود پس آن‌ها چگونه دعا می‌کردند؟ آن‌ها می‌بایست به طریق دیگری دعا می‌کرده‌اند. پس مسیحیان برخی امور را تغییر داده‌اند که در این صورت یک دین خالص باقی نمانده است و من یک دین غیر خالص را دارم پیروی می‌کنم». این نکته اصلی بود با امور دیگری که موجب شرح صدر من و دوست داشتن اسلام شد.

اطرافیانم می‌گفتند که با تغییر دین بسیاری از چیزها را باید قربانی کنی مانند دوستان، خانواده و عادت‌ها؛ اما این‌ها اشتباه بود چون خداوند عهده‌دار همه امور زندگی است و مراقب همه امور است مانند داستان حضرت ایوب (علیه‌السلام) که خداوند نعمت‌های او را گرفت اما بعد از بردباری دو برابر به او داد. نباید از قربانی کردن چیزی بترسیم. اگر ما توکل به خدا داشته باشیم همه چیز خوب خواهد بود.

روزی دوستم گفت: «امروز اول ماه مبارک رمضان است آیا می‌خواهی که با ما روزه بگیری؟» گفتم: «چگونه من مانند شما مسلمانان روزه بگیرم». آن‌ها گفتند: «ما می‌توانیم شما را الآن مسلمان کنیم». گفتم: «چگونه؟» چون فکر می‌کردم که باید غسل تعمید دید و غیره. آن‌ها گفتند: «نه نه خیلی ساده است؛ شما به الله به عنوان خدای یگانه اعتقاد دارید؟» گفتم: «بله». گفتند: «آیا شما به حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) به عنوان آخرین پیامبر ایمان داری؟» گفتم: «بله». گفتند: «پس تکرار کن». شهادتین را گفتند و من تکرار کردم و من در اولین روز ماه مبارک رمضان حدود ۱۴ سال پیش مسلمان شدم. زمانی که تغییر دین دادم نوری شبیه نور پدر را احساس کردم زیرا هنگامی که انسان مسلمان می‌شود تمام گناهانش بخشیده می‌شود.

در آن زمان اینترنت مانند الآن نبود از این رو همیشه ایمیل را چک نمی‌کردم. در بیست سالگی دختردایی‌ام که اهل سوئیس بود به من زنگ زد و گفت: «حالت چطور است؟ ایمیل مرا دریافت کرده‌ای؟» گفتم: «چه ایمیلی؟» گفت: «من مردی را در اینترنت ملاقات کردم که مدعی است پدرت است و به دنبال توست. آیا می‌خواهی که با او ارتباط برقرار کنی؟» گفتم: «البته چون از ۱۶ سالگی من به دنبال او هستم». کاملاً گیج شده بودم. احساس کردم که از آسمان فرود آمده است، چون یادم می‌آید که به درگاه الهی دعا می‌کردم که اگر قرار است بمیرم و آخرین روز

عمرم باشد می خواهد او را بینم و بدانم که پدرم کیست؟ می خواهم با او ارتباط برقرار کنم. می خواهم نیمه خود را بشناسم. هنگامی که پدرم را پیدا کردم به کانادا رفتم. دوستانم پرسیدند: «آنها عراقی هستند؟» گفتم: «بله». می گفتند: «احتمالاً آنها شیعه هستند پس مراقب باش. مراقب شیعیان باش آنها نسبت به خداوند کافر هستند» و داستان های عجیبی راجع به شیعه می گفتند. مرا بیم می دادند و می گفتند: «ان شاء الله آنها را سنی می کنی».

من به ونکوور رفتم و خانواده ام را یافتم. اولین چیزی که مشاهده کردم نماز شکر آنها بود. آنها مهر داشتند و قنوت گرفتند و گفتند الله اکبر. با خود گفتم وای این ها شیعه هستند من چه باید کنم؟ یادم می آید که به مسجد الزهرا برای نماز جمعه می رفتم و آن کاملاً با آنچه در آلمان دیده بودم متفاوت بود. آنها قنوت می گرفتند و من نمی فهمیدم. دیگر با پدرم به نماز جمعه نرفتم. او کمی نگران شد. او در ذهنش یک چیزهایی می گذشت که ممکن است پسر من یکی از تروریست ها باشد. می گفت: «تو سنی هستی و می خواهی همه ما را بکشی». گفتم: «نه نه من دوست دارم که به مسجد بیایم ولی نمی توانم مانند شما نماز بخوانم». اولین بار که عکس برادرم را دیدم نور خاصی را در صورتش دیدم. او مانند ماه بود ماشاء الله. به پدرم گفتم که او کیست؟ گفت که برادرت است. او خیلی معنوی بود، صبور و محب اهل البیت بود و تشیع را کم کم به من معرفی کرد. برادرم به من نماز شب یاد داد؛ و نماز شب ارتباط قوی ای بین انسان و خداست زمانی که همه مردم خوابند انسان با خداوند راز و نیاز می کند. یک شب که در اتاقم تنها بودم، آن موقع خیلی احساس تنهایی می کردم، صدایی در روحم شنیدم که گفت: «من با تو هستم» و من این را در قلبم احساس کردم و با تمام وجود لطف الهی را درک کردم. من به زمین افتادم و شروع به گریه کردن کردم و نمی توانستم متوقف شوم. من واقعاً خداوند را با تمام وجود احساس کردم. وقتی محرم شد آنالین به سخنرانی های ماه محرم گوش می کردم و به تفاوت بین شیعه و سنی گوش می دادم و آشنایی ام با مکتب اهل البیت کامل شد.

شیعه شدن آماندا اسمیت بانوی آمریکایی

اسم من آماندا اسمیت است و اهل ایالت یوتا در آمریکا هستم. خانواده من چند ملیتی هستند. مادرم اهل جورجیا در آمریکاست و پدرم اهل کاناداست. والدینم در دانشگاه بریگهام در ایالت یوتای آمریکا با یکدیگر آشنا شدند. این دانشگاه مربوط به مسیحیان هست و والدینم در آن زمان جزء فرقه مورمون‌ها بودند. متأسفانه والدینم از همدیگر جدا شدند و مادرم با مردی به نام سالوادور ازدواج مجدد کرد که مرا بزرگ کرد



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ آماندا اسمیت در مصاحبه‌ای با شبکه اهل البیت از نحوه آشنا شدن با اسلام و تشیع می‌گوید:

اسم من آماندا اسمیت (Amanda Smith) است و اهل ایالت یوتا (Utah) در آمریکا هستم. خانواده من چند ملیتی هستند. مادرم اهل جورجیا (Georgia) در آمریکاست و پدرم اهل کاناداست. والدینم در دانشگاه بریگهام (Brigham Young University) در ایالت یوتای آمریکا با یکدیگر آشنا شدند. این دانشگاه مربوط به مسیحیان هست و والدینم در آن زمان جزء فرقه مورمون‌ها بودند. متأسفانه والدینم از همدیگر جدا شدند و مادرم با مردی به نام سالوادور ازدواج مجدد کرد که مرا بزرگ کرد.

من مورمون بودم و اکثر مردم یوتا نیز مورمون یا جزء کلیسای قدیسن روز آخر (Latter-day Saints) هستند. در جوانی خیلی مذهبی بودم و در فعالیتهای دینی خیلی فعال بودم. در فعالیتهای آموزشی و تحقیقی کلیسای مورمون شرکت می‌کردم. علاوه بر کتاب مقدس، کتاب‌های مورمون‌ها را نیز مطالعه می‌کردم. «موعظه سرکوه» حضرت عیسی (علیه السلام) در کتاب مقدس برایم جالب بود و این جریان در کتاب مورمون‌ها نیز آمده است. به ترجمه‌های کتاب مقدس که نگاه می‌کردم می‌دیدم که دقیق نیست و به چندین زبان ترجمه شده تا به انگلیسی رسیده است. مورمون‌ها معتقدند که حضرت عیسی برادر داشته است و برای گناهان ما فدا شده است. برخی مسائل

برایم قابل حل نبود؛ مثلاً چرا شخصی باید برای گناهان دیگری فدا شود؟ چرا خداوند بدون فدا کردن نمی‌بخشد؟ پاسخ‌هایی که به سوالاتم داده می‌شد، قانع کننده نبود. گاه فکر می‌کردم علت شبهاتم راجع به ایمان مسیحی، بد بودنم است و روحم فاسد شده است. در شانزده سالگی به اردوگاهی جهت آموزش مسائل مذهبی رفتم. در متونی که به ما می‌دادند، آمده بود که شما لازم است که قلبتان را تغییر دهید تا همه مسائل ایمانی را باور کنید. من بسیار ناراحت بودم که چرا این قدر بد هستم و قلب و روحم مریض است که نمی‌توانم مسائل ایمان مسیحی را باور کنم. دچار بحران روحی عجیبی شده بودم. قدم می‌زدم و با خدای خودم صحبت می‌کردم؛ می‌گفتم اگر این مسائل ایمانی صحیح است در فهم آن به من کمک کن، با خودم می‌گفتم که باید صبور باشم تا بفهمم. به سجده رفتم و احساس آرامش کردم ولی باز هم نمی‌توانستم درستی ایمان مسیحی را باور کنم.

به مطالعه دیگر ادیان علاقه‌مند بودم. اولین برخورد من با اسلام متأسفانه حادثه ۱۱ سپتامبر بود. من در آن زمان فکر می‌کردم که تمام مسلمانان تروریست هستند و چهره خوبی از مسلمانان در ذهنم نبود. اما در سال نهم تحصیلی بودم که علاقه‌مند شدم اسلام را مطالعه کنم چون درسی راجع به تمدن‌های جهان داشتیم. ویدیوهایی که هم‌کلاسی‌ام راجع به اسلام از اینترنت جمع آوری کرده بود، خیلی وحشتناک بود و خیلی‌ها می‌ترسیدند که نگاه کنند اما من آن‌ها را نگاه کردم و علاقه‌مند شدم راجع به خاورمیانه، فلسطین و اسرائیل تحقیق کنم. عربی را از اینترنت یاد گرفتم و به مطالعه قرآن پرداختم اما هرگز به عنوان دینی که ممکن است روزی آن را قبول کنم، مطالعه نمی‌کردم.

وقتی به دانشگاه رفتم عربی را به عنوان زبان خارجی برای مطالعات بین‌المللی انتخاب کردم و با مسلمانان زیادی در کلاس برخورد کردم که خیلی خوب بودند و در برابر سوالاتم خیلی صبور. الحمد لله به سوی مسلمانان خیلی خوبی هدایت شدم که از سطح علمی و اخلاقی بالایی برخوردار بودند. قبل از اینکه مسلمان شوم سوره انشراح مرا به خود جذب کرد: «ان مع العسر یسر؛ همانا همراه با سختی راحتی است». در آن زمان با مشکلات زیادی در زندگی و دانشگاه مواجه بودم اما طبق این آیه در همان زمانی که با سختی‌ها مواجه هستیم، راحتی‌هایی نیز وجود دارد که ما باید به آن توجه کنیم و به اصطلاح باید به نیمه پر لیوان نگاه کنیم.

مطلب جالب برایم، قبل از اینکه حجاب را انتخاب کنم، این بود که زنان محجبه را زیبا می‌دیدم اما دلیل حجاب و زیبایی آن را نمی‌دانستم. هنگامی که سال سوم دانشگاه بودم، شروع به تغییر کردم و به سمت مسلمان شدن حرکت کردم. در صحن دانشگاه با یکی از دخترانی که در کلاس عربی هر روز با هم بودیم روبرو شدم. پوشش او خیلی ساده بود و چادری به تن داشت و سرش را پوشانده بود و اصلاً تجملاتی نبود. روزی که در صحن دانشگاه دیدم با خود گفتم که او شبیه شاهزاده‌هاست و من می‌خواهم مانند او باشم. احساس کردم تکان سختی خورده‌ام؛ ولی گفتم

نه نه من نمی توانم مانند او باشم من بی خدا هستم و نمی توانم مانند او باشم و چنین حجابی به سر داشته باشم. اما با خودم گفتم اگر برای تحقیق به خاور میانه رفتم باید حداقل نحوه پوشیدن چنین حجابی را بلد باشم از این رو در اینترنت نحوه پوشش حجاب را تماشا کردم و راجع به فلسفه حجاب مسلمانان تحقیق کردم و چیزی که یافتم مربوط به تجربه زیبایی زنانه بود. من نیز که طرفدار حقوق زنان بودم علاقه بیشتری پیدا کردم و حجاب را بهترین روش اظهار خودم به عنوان مدافع حقوق زنان یافتم. نگاه من به حجاب این گونه بود. در اصل مسیر اصلی فمینیست ها در حال حاضر مخصوصاً جنبش های ضد فرهنگ هتاکی، بر این باورند که زنان مالک بدن خود هستند و دیگران حق ندارند با زنان رفتارهای سکسی بدون رضایتش داشته باشند. چیزی که در علت حجاب زنان یافتم این بود که آنها مالک بدن خود هستند و نمی خواهند دیگران با آنها رفتار جنسی داشته باشند. اما تفاوت ایده مسلمانان و فمینیست ها در بروز بیرونی بود، در یک طرف شما می بینید که لباس کمی دارند و معتقدند که بدن خودم هست و می خواهم اینگونه لباس بپوشم و به خودم مربوط است و در طرف دیگر زنان مسلمان هستند که خود را می پوشانند ولی باید به مردان نیز توجه داشته باشیم که حق زنان را می گیرند و شما باید حق خود را به دست بگیرید چون ممکن است مردی بخواهد به زنی نگاه و رفتار سکسی داشته باشد اما حجاب مانع او می شود. بنابراین زنی که می خواهد مالک بدنش باشد و نگاه خوبی به او داشته باشند، باید حجاب داشته باشد. با اینکه من یک فمینیست بی خدا بودم اما حجاب را بهترین راه برای بروز خود به عنوان فمینیست می دانستم.

سبحان الله حجاب اثر قوی و سریعی بر من گذاشت که اصلاً انتظار نداشتم. فکر می کردم که با حجاب خیلی زشت می شوم و خیلی از غربی ها نیز چنین تفکری دارند؛ مخصوصاً که رسانه ها زنان آرایش کرده و با لباس تنگ را نشان می دهند و وانمود می کنند که زیبایی این است. من نیز فکر نمی کردم که حجاب زیباست. بدون حجاب، ظاهر من هر روز برای همه مردم بود و هیچ موقع احساس رضایت نمی کردم اما هنگامی که حجاب را انتخاب کردم، ظاهرم برای خودم بود و احساس خوبی داشتم و بدون آرایش جلوی آینه احساس بدی نداشتم. سبحان الله. من حجاب را نگاه داشتم و آن را از خود دور نکردم.

بعد از اینکه حجاب را انتخاب کردم برای مدتی به اردن رفتم. یک دوره انترنی در دانشگاه داشتم. در اردن نیز با مسلمانان با اخلاق و خوبی مواجه شدم و برای آموزش من خیلی وقت می گذاشتند و به سوالاتم جواب می دادند بعد از سه ماه که به آمریکا برگشتم از دانشگاه فارغ التحصیل شدم و به کالیفرنیا رفتم و همیشه لبخند به لب داشتم و احساس آرامش داشتم ولی می گفتم تو که بی خدا هستی نمی توانی مسلمان باشی. اما هر روز در اینترنت مطالعه داشتم و تلاش می کردم که پاسخ های بیشتری برای سوالاتم پیدا کنم. حدوداً شش ماه بعد، ساعت یک بامداد در

اپارتمانم مشغول مطالعه راجع به اسلام بودم که در آن لحظه هیچ احساس شک و دغدغه و ترسی نداشتم ایستادم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله.

دیگر به قبل بازنگشتم. مشکلات زیادی در طول مسیر بود ولی فوایدی که به من رسید، خیلی بیشتر از مشکلات آن بود. الحمد لله من خیلی خوش شانس بودم. خانواده‌ام خیلی پذیرا بودند؛ مادرم بزرگ‌ترین پشتیبانم بود. بهترین کارها را برایم انجام داد. به مادرم گفتم از زمانی که حجاب را انتخاب کرده‌ام دوست ندارم که عکسی سربرهنه در فیس بوک داشته باشم. مادرم خیلی مهربان بود و عکس‌های سربرهنه مرا از فیس بوکش حذف کرد. بعد از آن به خانه‌مان رفت و تمام عکس‌هایی که داشتم به اتاق شخصی منتقل کرد که در دید میهمانان نباشد. او عکس‌هایی محجبه از من را در صفحه فیس بوکش گذاشت. عکس محجبه من را زیر میز کارش گذاشت. همکاری که عکس مرا دیده بود خیلی شوکه شده بود که عکسی از یک مسلمان در دفتر ما باشد؟! مادرم عکسم را جلوی همکاری بلند کرده و گفته بود این عکس دخترم هست و شما باید به آن نگاه کنید. او همیشه حامی و طرفدار من بوده است. الحمد لله.

اولین سال مسلمانی من خیلی مشکل بود. اولین مشکلم این بود که اطلاعات دقیقی می‌بایست دریافت کنم؛ از این رو هنوز تشنه علم بودم. اصرار و تلاش می‌کردم که چیزهای بیشتری راجع به اسلام یاد بگیرم. با سلفی‌ها و وهابی‌های زیادی با ایدئولوژی‌های تنفرآمیز و زشت مواجه شدم و هرگز باور نمی‌کردم که عقاید آن‌ها دین الهی باشد.

هنگامی که بزرگ شدم ناپدری‌ام به آمریکا آمد و مرتب به من اهمیت احترام به دیگران از دیگر فرهنگ‌ها و ادیان را می‌آموخت و من حس قوی‌ای نسبت به حقوق انسانی داشتم اما هنگامی که راجع به ایدئولوژی وهابیون سلفی مطالعه می‌کردم، هیچ معنایی از حقوق بشر یا احترام به دیگران را نمی‌دیدم و در این کشمکش بودم که آیا این عقیده اسلام است؟ گرچه چنین احساسی نداشتم. چیزی که موجب تغییر در من شد یکی از برادران مقید و مهربانی بود به نام عبدالساده که متأسفانه بعد از چند هفته به عراق برگشت. من خیلی از او ممنونم. او با من راجع به کتاب نهج البلاغه صحبت کرد و راجع به امور دیگری مثل اینکه ما چگونه در نماز و دعا متحد می‌شویم و امور دیگری که ذهنم را به مطالعه شیعه کشاند.

سخنرانی‌هایش را در مراسم عزاداری در اینترنت یافتیم و با مکتب اهل البیت آشنا شدم و معنای اخلاق مرا به مباحث اهلالیت کشاند. معنای احترام به دیگران را یافتیم. داستان امام حسین (علیه السلام) به من این حس را داد که او در کربلا برای مسلمانان یا شیعیان قیام نکرد؛ بلکه او برای تمام بشریت قیام کرد و یک مسیحی با او بود که زن و بچه

داشت. هندوها امام حسین (علیه السلام) را دوست دارند. او الگویی است برای تمام بشریت و به همین دلیل است که افتخار می کنم شیعه امام حسین (علیه السلام) هستم.

ماجرای خواندنی اشراف زاده های مشهور انگلیسی که مسلمان شدند

هنگامی که مردم لندن صادق خان را به عنوان شهردار این شهر انتخاب کردند، بحث بر سر جایگاه اسلام و مسلمانان در بریتانیا بالا گرفت. صادق خان با کسب ۵۷ درصد آرا در انتخابات شهرداری لندن، در برابر رقیب محافظه کار

خود «زاک گلداسمیت»، به یکی از محبوب‌ترین سیاستمداران مسلمان اروپا تبدیل شد. اکنون بریتانیا با ۷/۲ میلیون مسلمان ساکن در انگلستان و ولز، میزبان جمعیتی عظیم و متنوع از مسلمانان است.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ هنگامی که مردم لندن صادق خان را به عنوان شهردار این شهر انتخاب کردند، بحث بر سر جایگاه اسلام و مسلمانان در بریتانیا بالا گرفت. صادق خان با کسب ۵۷ درصد آرا در انتخابات شهرداری لندن، در برابر رقیب محافظه کار خود «زاک گلداسمیت»، به یکی از محبوب‌ترین سیاستمداران مسلمان اروپا تبدیل شد. اکنون بریتانیا با ۷/۲ میلیون مسلمان ساکن در انگلستان و ولز، میزبان جمعیتی عظیم و متنوع از مسلمانان است.

در اواخر عصر ویکتوریا، میلیون‌ها مسلمان در امپراتوری بریتانیا که شامل مناطقی وسیع در شرق می‌شد، زندگی می‌کردند. هنگامی که تعدادی از عالی‌رتبه‌ترین فرزندان خاندان سلطنتی این امپراتوری به اسلام گرویدند، این اقدام آنان بیش از آن که با خشونت روبرو شود، با کنجکاوی و سردرگمی روبرو شد. در سال ۱۹۱۳ روزنامه دیلی میرر به خبر مسلمان شدن لرد هدلی چنین واکنش نشان داد: «اشراف‌زاده ایرلندی مسلمان می‌شود». در این مقاله آمده بود: «این موضوع که وسوسه مذاهب شرقی در میان اروپاییان رو به افزایش است، بار دیگر با خبر مسلمان شدن لرد هدلی، اشراف‌زاده ایرلندی که سال‌ها در هند زندگی کرده بود، نمایان شد». همچون لرد هدلی، بسیاری از نخستین

نومسلمانان بریتانیا، اشراف‌زادگان و یا فرزندان تجار عالی‌رتبه بودند. برخی کاشف و برخی نیز متفکران و یا مقامات عالی‌رتبه امپراتوری بریتانیا بودند که در سرزمین‌های اسلامی کار و زندگی کرده بودند. همایون انصاری، استاد دانشگاه رویال هالووی لندن می‌گوید که داستان این تغییر مذاهب نشانگر دوران پر آشوب زندگی این افراد و نیز گسترش سؤالات عمیق درباره مذهب و نیز ماهیت و ریشه‌های بشریت است. انصاری می‌گوید: «آنها شاهد کشتارها و هرج و مرج جنگ جهانی اول بودند. همچنین جنبش حق رای زنان، پرسش درباره امپریالیسم و نیز حق بریتانیا و سایر امپراتوری‌های غربی برای حکومت بر توده عظیمی از انسان‌ها. به دلایل مختلف، این افراد در دنیایی بحرانی می‌زیستند. در جنگ‌های بریتانیا در سودان و افغانستان و بعدها در اروپا، آنها شاهد کشتارهای وحشتناکی بودند که در آنها هر ارتش و دولتی از هر طرف ادعا می‌کرد خدا را در کنار خود دارد.» وی می‌افزاید: «آنان صلح، معنویت و سادگی جوامع اسلامی را تجربه کردند و این بر آنها تأثیر عمیقی گذاشت.»

این داستان‌ها مربوط به زمانی است که نگاه غرب به اسلام بسیار متفاوت از نگاه کنونی بود. این دانشمندان، سیاحان و جویندگان معنویت، در دوران تحولات و چالش‌های شگرف، توانستند به سوی شرق بنگرند و در اسلام، مذهبی را ببینند که لرد هدلی آن را «صلح، برادری و ارزش‌های جهانی» توصیف کرد. گرچه آنان اکنون از ما بسیار دورند، اما سفرهای شخصی آنان و جستجوهای آنان برای فهم اسلام و شرق نشانگر آن است که سؤالات و چالش‌هایی که ما امروزه آنها را نمی‌پنداریم، بیش از یک قرن پیش ایجاد شده بودند.

ویلیام کویلیام (۱۸۵۶-۱۹۳۲)

یکی از نخستین اشراف‌زادگان نومسلمان، ویلیام کویلیام (بعدها عبدالله)، پسر یک کشیش متدیست برجسته، در لیورپول بود. او در سال ۱۸۵۶ متولد شد و در اوایل دهه ۱۸۸۰ به اسلام گروید. وی در ۱۷ سالگی بیمار شد و برای بهبودی در هوای گرم، به مراکش، تونس و الجزایر سفر کرد.



در آنجا شیفته اسلام شد و غرق مطالعه این دین گردید. در مراکش مسلمان شد، به لیورپول بازگشت و با نام عبدالله کویلیام ایمان خویش را تقویت می کرد. در ۲۰ سالگی و کیلی قابل بود و بنیان گذار نخستین مسجد در بریتانیا گردید که در روز کریسمس ۱۸۸۹ در لیورپول افتتاح گردید. در ۱۸۹۴ سلطان عبدالحمید دوم، سلطان عثمانی او را به عنوان رهبر مسلمانان بریتانیا منصوب کرد. کویلیام کتاب هایی در جهت معرفی اسلام به مردم بریتانیا نوشت و حتی رونوشتی از آن را برای ملکه ویکتوریا فرستاد. این نسخه مورد توجه ملکه واقع شد و وی درخواست چندین نسخه دیگر برای فرزندانش نیز نمود. کویلیام در سال ۱۹۳۲ در لندن درگذشت و در گورستان بروک وود به خاک سپرده شد.

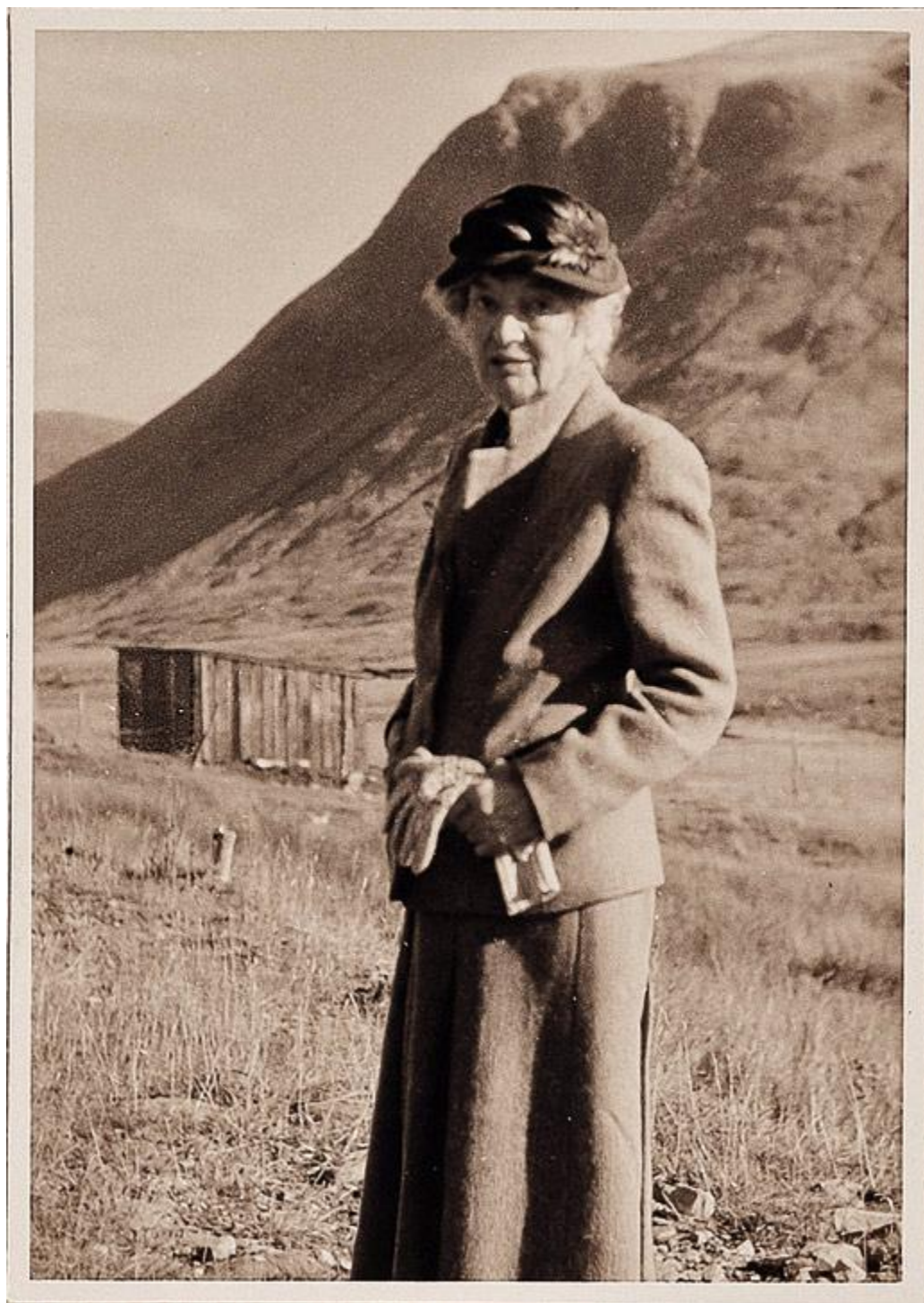
اولاین کوبولد (۱۸۶۷-۱۹۶۳)

لیدی اولاین کوبولد (بعدها زینب) یکی از آخرین اشراف زادگان ویکتوریایی بود که مسلمان شد. در ۱۸۶۷ در ادینبورگ در اسکاتلند به دنیا آمد. او دختر یک اشراف زاده عالی رتبه بود و نیز بانویی ورزشکار بود.



در ۱۹۳۳ و در سن ۶۵ سالگی تغییر مذهبش را اعلام کرد و نخستین زن غربی بود که اعمال حج را به جا آورد. او تجربه سفرش به مکه را در کتابی پرفروش به نام «زیارت مکه» به رشته تحریر درآورد. هنگامی که در سال ۱۹۶۳ در سن ۹۶ سالگی درگذشت، بنا بر وصیتش او را در اسکاتلند به خاک سپردند. روی سنگ قبرش نوشته شده بود: «الله نور السماوات والارض».

او بیشتر دوران کودکی اش را در الجزیره و قاهره گذراند و با دایه های مسلمان بزرگ شد. بعدها نوشت که چگونه از زمانی که به یاد می آورد احساس مسلمانی می کرده است، اما نخستین بار تصمیم گرفت که این عقیده را در دیداری شخصی با پاپ علنی کند. او این ماجرا در کتاب خود، زیارت مکه، بازگو کرده است: «چندین سال گذشت تا اینکه یک بار بر حسب تصادف با چندین دوست ایتالیایی در رم بودم. میزبان از من پرسید که آیا مایلم با پاپ دیدار کنم. من هیجان زده شده بودم. هنگامی که پاپ خطاب به من پرسید که آیا من کاتولیک هستم، برای لحظاتی جا خوردم و سپس جواب دادم که من یک مسلمانم. نمی دانم چه نیرویی بر من غلبه کرده بود، زیرا سال ها بود که به اسلام فکر نکرده بودم. کبریتی کشیده بود و من مصمم شدم تا درباره ایمان و مذهب مطالعه کنم».



رولاند آلانسون وین-بارون هدلی پنجم (۱۸۵۵-۱۹۳۵)

رولاند آلانسون وین، که بیشتر با عنوان لرد هدلی شناخته شده است، نخستین مسلمان عضو مجلس اعیان بریتانیا بود. او در سال ۱۹۱۳ هنگامی که عنوان بارون هدلی پنجم را دریافت کرد، به این مقام رسید. در همان سال به اسلام

گروید و نام خود را شیخ رحمت الله الفاروق نهاد. یک سال بعد در ۱۹۱۴، لرد هدلی رهبر جامعه مسلمانان بریتانیا گردید.

مس هایی که طلا شدند!



لرد هدلی در سال ۱۸۵۵ در لندن متولد شد و در مدرسه وست مینستر و کالج ترینیتی کمبریج تحصیل کرد. او به عنوان یک مسیحی پروتستان رشد یافت، گرچه بعدها هنگامی که در املاک خانوادگی اش در ایرلند بود مذهب کاتولیک را نیز مطالعه کرد. لرد هدلی علاوه بر مهندسی، جهانگرد و روزنامه‌نگار نیز بود و با هنرهای رزمی نیز آشنایی داشت. نخستین بار در دهه ۱۸۹۰ در کشمیر با اسلام آشنا شد.

او اسلام را آیین تحمل یافت. در انگلستان روی این دین مطالعه کرد و در این راه از مشاور خود، حقوقدان هندی و مدرس مذهبی، خواجه کمال‌الدین نیز کمک گرفت. لرد هدلی شخصیتی چند جانبه داشت. مجله تایمز در معرفی او نوشت: «قهرمان میان وزن بوکس، جهانگرد حرفه‌ای، ویراستار و نیز قصه‌گویی زبردست». او همچنین یکی از پیشگامان هنرهای رزمی نوین بود. در ۱۸۹۰، لرد هدلی در نگارش یکی از نخستین جزوات آموزش دفاع شخصی مشارکت کرد. لرد هدلی در سال ۱۹۲۳ به زیارت مکه رفت. آخرین وصیت او که در نامه‌ای به پسرش نوشته بود این بود که در گورستان مسلمانان دفن شود. او در ۱۹۳۵ در انگلستان درگذشت.

مارمادوک پیکتهال (۱۸۷۵-۱۹۳۹)

محمد مarmادوک پیکتهال، دانشمند انگلیسی بود که پیش از مسلمان شدن سفرها و مطالعات زیادی در هندوستان و خاورمیانه انجام داده بود. پیکتهال رمان‌نویسی موفق بود. به حدی که نویسندگان مطرحی چون دی. ایچ. لارنس، هربرت جورج ولز و ام. فورستر آثار وی را تحسین می‌کردند. او در سال ۱۹۱۷ مسلمان شد و ترجمه‌ای انگلیسی از قرآن ارائه داد که مورد تأیید دانشگاه الازهر نیز قرار گرفت و تا به امروز نیز مورد استفاده است. ضمیمه ادبی نشریه تایمز این ترجمه را «موفقیت ادبی بزرگ» دانست.



پیکتهال در مقدمه خود بر ترجمه قرآن نوشت: «قرآن قابل ترجمه نیست... با این حال این ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از قرآن است و تلاش شده تا زبانی درخور و شایسته به کار گرفته شود. البته نتیجه کار، قرآن مجید نیست. کتابی که هر صدای سمفونی تقلید ناشدنی‌اش، مردان را به گریه و شوق درمی‌آورد. این تنها تلاشی برای ارائه مفهوم و شاید چیزی از جذبه قرآن به زبان انگلیسی است. این کتاب هرگز جایگزین قرآن به زبان عربی نیست و چنین قصدی نیز نداشته است».

پیکتهال در دوران تحصیل همکلاس وینستون چرچیل بود. او که زبانشناسی برجسته بود، به چندین زبان از جمله عربی تسلط داشت و به گفته خودش به تدریج خود را نه یک انگلیسی که «مسلمانی شرقی» می‌دید. پیکتهال در ۱۹۳۶ در کورن‌وال درگذشت و در گورستان مسلمانان در بروک وود به خاک سپرده شد.

منبع: سایت رهیافته، تاریخ انتشار: 14 تیر ۱۳۹۵ - ۰۱:۰۴.

کشیش مسیحی پروتستان که مسلمان شد

من تنها کشیشی نیستم که مسلمان شده است بسیاری از رهبران، معلمان و افراد باسواد، ادیان دیگر هستند که با مطالعه و شناخت اسلام آن را دین خود قرار داده‌اند؛ مانند هندوها، یهودیان، کاتولیک، پروتستان‌ها، شاهدان یهوه، یونانی و روسی ارتدوکس، مسیحیان قبطی از مصر، کلیساها مذهبی و حتی دانشمندانی که دین نداشته‌اند



یوسف استس الأمريكي

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ در جنگ علیه اسلام، آمریکا می‌خواهد به ابرقدرتی شکست‌ناپذیر نمایان شود که با قدرت ایمان و ارزش‌های فرهنگی مسیحیت موفق شده است. یوسف استس، واعظ سابق مسیحی است. او در یک خانواده مسیحی بسیار محافظه‌کار در تگزاس متولد شده است که با وجود اطلاعات غلط، دروغ و توهین‌های زیادی که علیه اسلام و پیامبر اسلام و همچنین قرآن روا می‌داشتند، وی به اسلام گروید و مسلمان شد. دین اسلام امروز در شمال آمریکا به سرعت در حال رشد و گسترش است. در اینجا فرصتی دست داد تا با یوسف استس در مورد چگونگی مسلمان شدنش گفتگو داشته باشیم.

صحبت‌های ایشان را می‌خوانید: «نام من یوسف استس است، روحانی مسلمانان آمریکایی هستم، با تعدادی از مسلمانان در واشنگتن دی سی فعالیت می‌کنم. من به سفرهای زیادی در کشورهای مختلف جهان می‌روم تا برای همه پیام مسیح را که در قرآن کریم آمده است، انتشار بدهم. ما سعی می‌کنیم تا فضای خوبی برای گفتگو و تعامل ادیان ایجاد کنیم و با واعظان ادیان یهود و مسیحیت ارتباط برقرار می‌کنیم. یکسری آموزش‌هایی هم برای دانشجویان، زندانیان مراکز نظامی و سازمانی داریم. هدف اصلی ما این است که با آموزش و ارتباط صحیح، پیام درست اسلام و مسلمانان را نشر بدهیم. دین اسلام کامل‌تر و وسیع‌تر از مسیحیت است که باید به‌طور صحیح ارائه شود.»

خانواده من: «من در یک خانواده مسیحی متعصب به دنیا آمدم. خانواده و اجداد ما از جمله کسانی هستند که برای مسیحیان سراسر کشور مدرسه و کلیسا می‌سازند. ما از خانواده‌های مهاجری هستیم که در سال ۱۹۴۹ به تگزاس نقل مکان کردیم. ما به‌طور منظم روزهای یکشنبه به کلیسا می‌رفتیم. به عنوان یک نوجوان همیشه می‌خواستیم دیگر

کلیساها را هم بینم و اطلاعات بیشتری کسب کنم. باپتیست، متدیست‌ها، جنبش کاریزماتیک، ناصری، کلیسای مسیح، کلیسای خدا، کلیسای خدا در مسیح، کامل انجیل، کاتولیک‌ها، مشایخی از دیگران شاخه‌های مسیحیت هستند و من تشنه واقعیت در «انجیل» بودم، درحالی که به ما می‌گفتند تحقیقاتی درباره مسیحیت نداشته باشید. من به دنبال شناخت سایر ادیان بودم؛ مثل: آیین هندو، یهودیت، بودیسم، متافیزیک، باورهای بومی آمریکا که همه بخشی از مطالعات من بود.»

«در سی سال گذشته، به همراه پدرم در پروژه‌های زیاد کسب و کار، فعالیت کرده‌ایم. برنامه‌های سرگرم‌کننده و جذاب داشتیم و میلیون‌ها دلار هزینه این کارها می‌شد اما با این وجود احساس آرامش نداشتم و به دنبال گمشده‌ای بودم. مدام از این سؤالات در ذهنم مرور می‌شد که چرا خدا مرا خلق کرده است؟ خدا چه انتظاری از من دارد؟ دقیقاً خدا کیست؟ یا چیست؟ کم‌کم تناقضاتی در دین خودم دیدم اینکه چطور با وجود خدا، مسئله تثلیث مطرح است. چرا انسان گناهکار به دنیا می‌آید و...»

آشنایی اولیه با مسلمانان: «در سال ۱۹۹۱ بود که تازه متوجه شدم مسلمانان هم به کتاب مقدس ما اعتقاد دارند، بسیار متعجب شده بودم از اینکه آن‌ها هم حضرت عیسی را به عنوان پیامبر قبول دارند، برایم عجیب بود؛ تا قبل از آن از مسلمانان و اسلام متفر بودم و آن را دینی ترسناک و وحشی می‌دانستم. پدر من در کلیسا فعالیت می‌کرد؛ او یک کشیش قدیمی بود و مادرم هم به عنوان مبلغ انجیل در برنامه‌های تلویزیونی حضور می‌یافت. آن‌ها در ساخت و ساز کلیسا، مدرسه، بیمارستان، خانه‌های سالمندان بسیار فعالیت داشتند. از زبان پدرم شنیده بودم که مسلمانان تروریست و آدم‌ربا هستند، عامل بمب‌گذاری و کشتار مردم، مسلمانان هستند. آن‌ها خدا را قبول دارند و تنها پنج بار زمین را بوسه می‌زنند برای همین من هیچ وقت نمی‌خواستم مسلمان باشم و از آن‌ها بدم می‌آمد.»

سفر به مصر: «ولی یک‌بار که به مصر رفته بودم، پدرم اصرار داشت تا مسلمانی مصری را ملاقات کنم، به من اطمینان داد او انسان خوبی است. او را ملاقات کردم اولین ارتباطم با یک مسلمان بود. من کلاه عیسوی بر سر داشتم، صلیبی به گردن و کتاب مقدس در زیر بغل گذاشتم، روز یکشنبه بود به همراه همسر و دو دختر جوانم برای دیدن آن مسلمان رفتم. وقتی او را دیدم تعجب کردم به هیچ وجه شبیه تروریست‌ها نبود؛ لباس بلند و سفیدی به تن داشت و عمامه بر سرش و ریش بلندی داشت به گرمی به استقبال من آمد و دست داد؛ برایم عجیب بود. بلافاصله از او پرسیدم: شما به خدا اعتقاد داری؟ گفت: بله. گفتم: شما به آدم و حوا اعتقاد داری؟ گفت: بله. شما به ابراهیم اعتقاد دارید که می‌خواست پسرش را بری خدا قربانی کند؟ گفت: بله.»

سؤال کردم موسی چطور، ده فرمان موسی را قبول دارید و اینکه دریای سرخ برایش باز شد؟ باز پاسخ داد: بله. بعد از آن پرسیدم به سایر پیامبران چطور مانند داوود، سلیمان؟ باز گفت: بله.

سؤال کردم شما کتاب مقدس را قبول داری؟ گفت: بله.

پس از آن زمان سؤال واقعی در ذهنم بود پرسیدم: آیا شما به عیسی مسیح اعتقاد داری؟ دوباره گفت: بله.

این بار راحت تر فکر می کردم و این ابتدای راهی بود که از مسیحیت به اسلام گرویدم؛ از او پرسیدم چای می خوری؟ پاسخ مثبت داد و باهم به سمت یک قهوه خانه کوچک در بازار رفتیم تا بنشینیم و ضمن چای خوردن درباره باورهایمان حرف بزنیم. در حین گفتگو او را فردی آرام، متین و کمی ترسو دیدم، برای همین با خودم فکر کردم پتانسیل خوبی است تا با او حرف بزنم و مسیحی شود چون خودم واعظ مسیحی بودم.

بعد از آن در طول سفر خیلی با او رفت و آمد داشتم و درباره اعتقاداتمان حرف می زدیم؛ بعد از بازگشت به تگزاس با او همچنان ارتباط داشتم و سعی می کردم ایده های کاری و تجاری خود را در اختیارش قرار بدهم، از پدرم خواستم تا او را به تگزاس دعوت کند تا بیشتر مرتبط باشیم. او پذیرفت و محمد به تگزاس آمد. با محمد برای بازدید به کلیساها و جلسات واعظان می رفتم. من مدام با محمد حرف می زدم و به این امید بودم که او را مسیحی کنم، ولی هیچ وقت تحت تأثیر قرار نمی گرفت.»

آشنایی با یک کشیش کاتولیک: «یک بار مردی بیمار روی صندلی چرخ دار نشسته بود، برای وعظ پیش او رفتم، بسیار افسرده و غمگین بود، برایش از کتاب عهد عتیق خواندم و از خداوند حرف زدم؛ داستان یونس نبی را برایش تعریف کردم. او آرام شد و گفت کاتولیک است. من گفتم کشیش کاتولیک نیستی و نمی توانی برایم اعتراف کنی و او خوب می دانست من خیلی ناراحت شده بودم. او گفت: کشیش کاتولیکی هستم که به مدت ۱۲ سال در امریکای جنوبی و مکزیک حتی نیویورک مبلغ هستم. وقتی از بیمارستان مرخص شد از او دعوت کردیم تا همراه ما شود در طول مسیر با او صحبت می کردم از اسلام برایش گفتم؛ جالب بود که می گفت در خیلی از امور شبیه کاتولیک بود. او به من گفت کشیش های کاتولیک در برخی امور حتی دکتری الهیات اسلامی هم درباره اسلام مطالعه دارند، این مسئله من را خیلی شگفت زده کرد. بعد از اقامت هر شب بعد از صرف شام ساعت ها می نشستیم و درباره دین باهم صحبت می کردیم من و کشیش کاتولیک و محمد؛ ولی درعین حال سعی داشتیم تا محمد را متقاعد به مسیحیت کنیم. به او گفتم از کتاب مقدس کاتولیک و پروتستان چند نسخه وجود دارد، چطور است که می گوید قرآن بعد از ۱۴۰۰ سال تنها یک نسخه دارد و هرگز تغییری نکرده است او گفت: از همان ابتدای اسلام، صدها مسلمان قرآن را از حفظ می شدند و به هم منتقل می کردند. به نظر می رسید این دیدگاه غیرممکن باشد آخر چطور است که بعد از قرن های زیاد هنوز قرآن دست نخورده باقی مانده است و تنها یک نسخه دارد؟!»

خانوادگی مسلمان شدیم: «یک روز کشیش کاتولیک از محمد سؤال کرد آیا می‌تواند همراه او به مسجد برود تا آنجا را ببیند و چند روز بعد باز از محمد درخواست کرد و به مسجد رفتیم. من به همراه همسرم طبقه بالای مسجد رفتم. همسرم گفت: می‌خواهد مسلمان شود، برایم تعجب‌آور بود شوکه شده بودم آن شب تا صبح با او بحث می‌کردم ولی حقیقت داشت، محمد او را بیدار کرده بود. فردا صبح همراه محمد به مسجد رفتیم، وقت نماز صبح بود دیدم مسلمانان نماز می‌خوانند؛ آن‌ها سر به زمین می‌گذاشتند من به همراه آن‌ها سرم را به زمین گذاشتم وقتی بلند کردم احساس کردم صدای موسیقی و ریتم زیبایی می‌آید؛ احساس خاصی در من ایجاد شد، من آن زمان آگاه‌تر و بیدارتر از همیشه شده بودم، گویی فرشتگان و پرندگان هم هم‌نوا خدا را صدا می‌کنند. در حال حاضر من وارد زندگی جدیدی شده‌ام، زندگی که بر اساس دروغ و تقلب و ریا نیست، بلکه از روی حقیقت و درستی است و شهادتین را گفتم. چند دقیقه بعد هم همسرم در حضور سه شاهد، شهادتین را گفت و مسلمان شد؛ فرزندانمان را از مسیحیت به اسلام آوردیم در حال حاضر ده سال از آن زمان می‌گذرد و آموزه‌های قرآن و اسلام را با تمام وجودم دنبال کرده‌ام، دیگر می‌دانم عیسی پسر خدا نیست بلکه پیامبر و فرستاده خدا مانند سایر پیامبران است. فکر می‌کنم یک کشیش کاتولیک یا واعظی مثل من و یا کشیشی که مدارس مسیحی می‌سازد همه تحت رحمت خدا هستند ولی از دیدن حقیقت اسلام خود را محروم کرده و چشم روی حقیقت بسته‌اند.»

من تنها کشیشی نیستم که مسلمان شده است: در همان سال، زمانی که من در گراند دشت، تگزاس (در نزدیکی دالاس) بودم یک طلبه باپتیست از تنسی به نام جو بود او هم از شخصیت‌های برجسته کالج باپتیست بود که بعد از خواندن قرآن مسلمان شد. خیلی‌ها هستند به اسلام روی می‌آوردند. سال گذشته با یک کشیش کاتولیک که به مدت ۸ سال در آفریقا بوده است دیدار داشتم. او هم مسلمان شده بود و به دالاس، تگزاس نقل مکان کرده بود یا زمانی که در سن آنتونیو، تگزاس بودم. با یک اسقف اعظم سابق کلیسای ارتدوکس روسیه مواجه شدم که اسلام را مطالعه کرده بود و در آخر مسلمان شده بود. من تنها کشیشی نیستم که مسلمان شده است بسیاری از رهبران، معلمان و افراد باسواد، ادیان دیگر هستند که با مطالعه و شناخت اسلام آن را دین خود قرار داده‌اند؛ مانند هندوها، یهودیان، کاتولیک، پروتستان‌ها، شاهدان یهوه، یونانی و روسی ارتدکس، مسیحیان قبطی از مصر، کلیساها مذهبی و حتی دانشمندانی که دین نداشته‌اند.

توصیه یوسف استیس به جویندگان حقیقت: «من به کسانی که به دنبال حقیقت هستند، توصیه می‌کنم اول ذهن خود را تصفیه و خالی از پیش‌داوری کنند. با باز کردن قفل ذهن خود، قلب و روح خود را به راه راست هدایت کنند. فارغ از تعصبات و پیش‌داوری شوند، قرآن را بخوانند، زمان به خود بدهند، فکر کنند و دعا، به این فکر کنند که از

ابتدا حقیقت را طی کرده اند یا نه؟ چند ماه به خود فرصت بدهند و سپس دوباره تحقیق کنند و در آخر اجازه ندهند دیگران با افکار مسموم خود شما را تحت تأثیر قرار بدهند تا دوباره روح شما متولد شود.»

منبع: سایت رهیافته، 23 در 1394،

دختر کاستاریکایی در حرم امام رضا (ع) مسلمان شد

مراسم عقد یک دختر کاستاریکایی که در شب میلاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) به ایران آمده بود با تشریف به اسلام در برنامه زنده «شهر عزیز» شبکه پنج سیما برپا شد. این دختر جوان درباره شیوه مسلمان شدنش گفت: «من در کره جنوبی زندگی می کنم و در آنجا با جوانی ایرانی آشنا شدم که با وی در مورد مسائل دینی بحث می کردم و من به عنوان یک مسیحی سعی می کردم او را قانع کنم ولی او مرا با اسلام آشنا کرد و من با مطالعه پذیرفتم که اسلام دین «کامل است».



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ مراسم عقد یک دختر کاستاریکایی که در شب میلاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) به ایران آمده بود با تشریف به اسلام در برنامه زنده «شهر عزیز» شبکه پنج سیما برپا شد. این دختر جوان درباره شیوه مسلمان شدنش گفت: «من در کره جنوبی زندگی می کنم و در آنجا با جوانی ایرانی آشنا شدم که با وی در مورد مسائل دینی بحث می کردم و من به عنوان یک مسیحی سعی می کردم او را قانع کنم ولی او مرا با اسلام آشنا کرد و من با مطالعه پذیرفتم که اسلام دین کامل است». پس از مراسم تشریف اسلام همان پسر که مسبب مسلمان شدن دختر کاستاریکایی بود، حضور پیدا کرد و مراسم عقد دختر و پسر جوان در برنامه و با حضور خانواده هایشان رخ داد و این دو زندگی مشترک را در حرم امام مهربانی ها آغاز کردند.

دختر کاستاریکایی که در شب میلاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) وارد ایران شده بود در روز میلاد این امام کریم مصادف با اول تیرماه با حضور در حرم امام رضا (علیه السلام) و در برنامه «شهر عزیز» به دین اسلام مشرف شد.

منبع: سایت ره یافته، 02/04/1395

دختر سیاستمدار ایتالیایی مسلمان شد

روزنامه ایتالیایی «ایل جورناله»، به نقل از این دختر بیست‌ساله می‌نویسد: «حجاب، همان راهی است که خدا برای من انتخاب کرده است، من به تزکیه روحم افتخار می‌کنم. این قانون خداست. من که باشم که با قانون خدا مخالفت کنم؟» بانوی تازه‌مسلمان، همچنین، با تأکید بر اینکه پس از پوشیدن حجاب به آرامش رسیده است، آن را «قانونی آسمانی» و اسلام را «راهی برای تزکیه روح» توصیف کرد.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ روزنامه «ایل جورناله» (ilgiornale) ایتالیا از اسلام آوردن دختر یکی از سیاستمداران ایتالیایی خبر داد. «مانوئلا» (Manuela) دختر «فرانکو بارتو»، عضو سابق پارلمان ایتالیا از حزب «ایتالیای ارزشمند» است. او در زمانی که دوران دانشجویی را طی می کرد مسلمان شد. او هم اکنون با همسر و دو فرزند خود در هند زندگی می کند.

روزنامه ایتالیایی «ایل جورناله»، به نقل از این دختر بیست ساله می نویسد: «حجاب، همان راهی است که خدا برای من انتخاب کرده است، من به تزکیه روحم افتخار می کنم. این قانون خداست. من که باشم که با قانون خدا مخالفت کنم؟» بانوی تازه مسلمان، همچنین، با تأکید بر اینکه پس از پوشیدن حجاب به آرامش رسیده است، آن را «قانونی آسمانی» و اسلام را «راهی برای تزکیه روح» توصیف کرد.

او در صفحه فیس بوک خود تصاویر خود باحجاب اسلامی را منتشر کرده است. ایتالیا حدود یک میلیون و هفت صد هزار مسلمان دارد که از این تعداد حدود بیست هزار نفر تازه مسلمان هستند.

منبع: سایت آیل جورناله

نحوه‌ی تابیدن نور قرآن در قلب دکتر مسیحی

- 1 در حالی که مسیحیت با تمام قوا به مسلمانان مستضعف هجوم آورده و با اعطای پناهندگی و حمایت مادی سعی در مسیحی کردن مسلمانان دارند، نور قرآن و اسلام مسافت‌های بسیار طولانی را درنوردیده و در دل یک استاد دانشگاه مسیحی رسوخ می کند. فرناندو سوتو (جعفر سوتو) یک استاد تاریخ آرژانتینی است که در حال حاضر در بوینس آیرس زندگی می کند و پیش تر مدت زمانی را در شهر قم گذرانده است

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ یک استاد تاریخ از امریکای جنوبی که به اسلام و مذهب تشیع گرویده است، در گفتگو با مهر از گرویدن خویش به تشیع می گوید. فرناندو سوتو (جعفر سوتو) یک استاد تاریخ آرژانتینی است که در حال حاضر در بوینس آیرس زندگی می کند و پیش تر مدت زمانی را در شهر قم گذرانده است.

دکتر سوتو! لطفاً دلایل جذب شدنتان به اسلام را بفرمایید؟

- مسیری که من به سوی اسلام طی کردم نتیجه تحقیقات آکادمیک و دانشگاهی بود. خانواده من کاتولیک مسیحی بودند اما آنچه شخصاً بدان رسیدم این است که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خاتم تمام انبیا الهی است. ارتباط ویژه ای بین ایشان و پیامبر پیش از وی حضرت مسیح (علیه السلام) وجود دارد؛ برای مثال هر دوی این پیامبران پیام های مشابهی برای بشریت به ارمغان آوردند.

آیا شخصیتی برجسته و علمی در سوق دادن شما به سوی اسلام و ایمان آوردن به مذهب تشیع نقش داشته است؟
- بله! رنه گونه نویسنده فرانسوی تأثیر بسیاری در شناخت من از اسلام داشت. این متفکر غربی به من نشان داد که چگونه فلسفه غربی از پروردگار و انبیاء تهی است و چطور این فلسفه بدون خالق، جهانی وحشتناک را خلق می کند.

اکنون به عنوان یک مسلمان شیعه برای ما بگویید چه خصوصیتی در دین اسلام و مذهب تشیع وجود دارد که به زندگانی شما ارزش های جدیدی بخشیده است؟
- برای من اسلام راه و رسم بهتر زیستن و انسان بهتری بودن است. تفکر اسلامی ارزش های بااهمیتی برای انسانیت به ارمغان آورده که مانند درمانی برای دنیای بیمار کنونی است. غایت ارزش های مدرنیته جز ثروتمند یا مشهور شدن نیست و امروزه ماحصل این فرایند طولانی دنیای مدرنیته الحاد و بی خدایی است.

از ارزش های بااهمیت اسلام سخن گفتید، لطف می کنید بعضی از این ارزش های بااهمیت را برای ما نام برده و یا با ارزش های مدرنیته مقایسه نمایید؟

- از زمانی که مدرنیته وارد زندگانی بشر شده تاکنون ایده پیشرفت برای تکنولوژی های بیشتر و صنعت بهتر و غیره همگی با پارادوکسی همراه بوده، هرچه انسان بیشتر به سمت مدرنیته حرکت کرده جنگ های بزرگ تر و خونین تری میان بشریت به وقوع پیوسته است. دقت کنید بدترین نزاع های بشری در دوره مدرنیته بشر رخ داده اند و این جنگ ها در دوره به اصطلاح تاریک تاریخ زندگانی بشر رخ نداده اند. پس قطعاً یک مشکل در ایده مدرنیته وجود دارد. متفکرین مدرنیته خدا را فراموش کرده و بدترین و تیره ترین دنیای ممکن را برای بشر ساخته اند. سیستم کاپیتالیست هم در دوره تیره و تاریک گذشته وجود نداشت بلکه در همین دوره مدرنیته شکل گرفته است. امروزه برده داری بسیار

وسیع تر از گذشته دیده می شود. مادی گرایی، لیبرالیسم، کاپیتالیسم همه و همه فرزندان متفکرین مدرن اروپایی هستند. تمام این مشکلات و انحرافات از فراموشی خالق و آفریدگار توسط انسان امروزی ناشی می شود.

بعد از گرویدن به اسلام و تشیع حتماً همانند بسیاری از تازه مسلمانان دیگر مورد حمله و انتقاد قرار گرفته اید، چطور یک مسلمان می تواند با چنین حمله هایی مقابله کند؟

- مهم ترین دلایل منتقدین اسلام از تفکرات غربی و رسانه های جمعی نشأت گرفته و منتشر می شود و من شخصاً معتقدم انتشار وسیع چنین حمله هایی با استفاده از ابزارهای رسانه ای، سلاحی در دست دشمنان اسلام و امپریالیسم است برای تخریب این دین؛ درعین حال مهم ترین ابزار دست مسلمانان سراسر جهان، گفتگو و اتحاد است. برای دستیابی به اتحاد و در مسیر صحیح قرار گرفتن باید از بهترین نمونه های مسلمانی الگوبرداری کنیم. به عقیده من امام خمینی (ره) بهترین الگو برای مسلمانان جهان است. امام همیشه سعی داشت اتحاد میان امت اسلام را تقویت کرده و من قویاً به مسلمانان پیشنهاد می کنم با گفتگو سعی در دستیابی به این اتحاد داشته و در مقابل حمله های دشمنان خویش را تقویت کنند.

منبع: شیعه نیوز، کد خبر: 70842

کشتن فرزند به جرم مسلمان شدن

در حالی که مسیحیان ادعای حقوق بشر و آزادی عقیده را در دین مسیحیت با بزرگ نمایی فراوانی تبلیغ می کنند، پلیس مصر دختر تازه مسلمان شده ی مسیحی را از کشته شدن توسط خانواده اش، نجات داد. این دختر پس از فاش

شدن موضوع مسلمان شدن خود، اعتراف کرد که در یکی از مساجد شهر نصر و با رضایت و تمایل کامل اسلام آورده و این اقدام را به دلیل علاقه به دین اسلام انجام داده است.

به گزارش پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب، به نقل از پایگاه شفقنا، نیروهای پلیس مصر توانستند یک دختر مسیحی را که به تازگی مسلمان شده است از مرگی که خانواده‌اش برای او رقم زده بودند، نجات دهند. مادر این دختر سه روز پس از اسلام آوردن وی او را در اتاقش در حال نماز دید و متوجه شد که وی مسلمان شده است. این دختر پس از فاش شدن موضوع مسلمان شدن خود، اعتراف کرد که در یکی از مساجد شهر نصر و با رضایت و تمایل کامل اسلام آورده و این اقدام را به دلیل علاقه به دین اسلام انجام داده است؛ اما خانواده او شامل پدر و مادر و یک خواهر و برادر به نام نبیل پس از پی بردن به این موضوع او را تحت فشار و آزار و اذیت قراردادند تا بار دیگر به مسیحیت بازگردد؛ اما او مخالفت کرده و همچنان بر مسلمان ماندن خود تأکید کرد و به این ترتیب به استقبال آزار و اذیت‌های خانواده خود رفت.

بر اساس گزارش روزنامه المصریون چاپ مصر، این آزارها تا آنجا پیش رفت که خانواده این دختر در صدد پرت کردن وی از بالکن و کشتن او برآمدند اما فریاد و درخواست کمک او از عابران منجر شد که مردم به کمک او رفته و از نیروهای امداد و پلیس کمک بخواهند. خانواده این دختر مسلمان پس از نجات وی از سوی نیروهای پلیس و امداد در پاسخ به این اقدام گفتند که فرزندشان معلولیت ذهنی دارد و به همین دلیل در تلاش برای خودکشی بود؛ اما این دختر در حضور پلیس اعلام کرد که مسلمان شده است و از آن‌ها خواست که از وی در برابر سنگدلی خانواده‌اش حمایت کنند.

مسلمان شدن جوان اکرایی در راهپیمایی روز اربعین

جوان اوکرایی به نام رومان در حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) مسلمان و شیعه شد و گفت تحت تاثیر شخصیت عظیم امام حسین (علیه السلام) قرار گرفته و از دیدن صحنه‌های همبستگی شیعیان و پذیرایی آنها از عزاداران شگفت

زده شده است. رومان افزود: «درباره اسلام مطالبی از دوستم در اوکراین شنیده بودم و او بود که مرا با مؤسسه (اهل بیت علیهم السلام) آشنا کرد و سپس از



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ جوان اوکراینی به نام رومان در حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) مسلمان و شیعه شد و گفت تحت تاثیر شخصیت عظیم امام حسین (علیه السلام) قرار گرفته و از دیدن صحنه های همبستگی شیعیان و پذیرایی آنها از عزاداران شگفت زده شده است.

رومان افزود: «درباره اسلام مطالبی از دوستم در اوکراین شنیده بودم و او بود که مرا با مؤسسه (اهل بیت علیهم السلام) آشنا کرد و سپس از طریق آشنایی با این مؤسسه در ایام اربعین به عراق سفر کردم و با اینکه هنوز مسیحی بودم دوست داشتم آنها را همراهی کنم و با این حال به خاطر خبرهای بدی که درباره عراق شنیده بودم بسیار محتاط بودم.»

وی ادامه داد: «هنگامی که به فرودگاه بغداد رسیدم مضطرب شدم، اما در مسیر بغداد به کربلا نگرانی ام برطرف شد به ویژه هنگامی که میلیون ها نفر از مردم را دیدم که با پای پیاده راهی کربلا بودند و آن صحنه باعث شد به دنبال چیزی بگردم که این افراد را به این راهپیمایی کشانده است.»

این جوان اوکراینی اظهار داشت: «بیشترین چیزی که مرا شگفت زده کرد مهربانی و کرم و بخشش ملت مسلمان عراق بود و سفرم به عتبات مقدسه دیدگاه مرا نسبت به شیعیان تغییر داد. آنان درست برعکس آنچه رسانه های غربی از شیعیان می گویند، انسان هایی مهربان و به دور از جنگ و دشمنی هستند.»

رومان در خاتمه گفت: «در این سفر به یقین رسیدم که اسلام ناب محمدی دین گذشت و ایثار است و تصمیم گرفتم اسلام خودم را در حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) اعلام کنم.»

منبع: سایت آستان قدس حسینی، 15/12/2015

مسلمان شدن یک دختر مسیحی مجارستانی

به یقین اگر معارف ناب و اصیل شیعی و اسلامی به گوش هر انسان آزاده و دور از تعصبی برسد، تأثیر خود را گذاشته و وی را با عقل و منطق مجبور به پذیرش اسلام شیعی خواهد کرد. نوشته زیر حکایت دختری است که در کشوری مسیحی نشین و از پدر و مادر مسیحی متولد شده است، وی باوجود اینکه تمام اطرافیان خود مسیحی بوده و ... در کشور مسیحی رشد و نمو یافته و مقید به



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ به یقین اگر معارف ناب و اصیل شیعی و اسلامی به گوش هر انسان آزاده و دور از تعصبی برسد، تأثیر خود را گذاشته و وی را با عقل و منطق مجبور به پذیرش اسلام شیعی خواهد کرد. نوشته زیر حکایت دختری است که در کشوری مسیحی نشین و از پدر و مادر مسیحی متولد شده است، وی باوجود اینکه تمام اطرافیان خود مسیحی بوده و در کشور مسیحی رشد و نمو یافته و مقید به آیین و تشریفات مسیحیان بود، پس از

رسیدن به سن بلوغ با مطالعه منطقی و عقلانی اسلام شیعی را بر ادیان دیگر از جمله مسیحیت ترجیح داده و مشرف به دین اسلام شده است.

وی در مورد دوران کودکی، محل تولد و زندگی خود چنین می گوید: «من «BALOGH KATA» در سال ۱۹۹۳ در مجارستان متولد و در یک شهر کوچک واقع در جنوب شرق مجارستان بزرگ شدم. در آنجا اکثریت مسیحی هستند و این مذهب نفوذ بیشتری میان مردم دارد. با این وجود نمی توانم بگویم که در دوران رشد و تربیت من خدا و مذهب نقش خاصی داشته است. در واقع آموزش دینی و مذهبی خاصی نداشته‌ام؛ بنابراین من بدون تربیت دینی و آشنایی با اصول مذهبی یا اخلاقی بزرگ شدم و البته بیشتر به این دلیل بود که والدینم هیچ کدام پیرو دین خاصی نبودند و از دستورات مذهبی خاصی اطاعت نمی کردند و تا آنجا که من به یاد دارم ایمان و عقیده هرگز موضوع مهم و قابل بحثی در خانواده ما نبوده است».

چه زمانی متوجه ضرورت دین در زندگی تان شدید و چه چیز باعث شد نظرتان را در موردش عوض کنید و به عنوان یک چالش در ذهنتان آغاز شد؟

وی در پاسخ به این سؤال چنین گفته است: «در سال ۲۰۰۸ من با تعدادی مسلمان آشنا شدم و آن‌ها از من سؤال مهمی پرسیدند؛ اینکه چگونه می شود آیین و تشریفات دینی را انجام دهیم که آن را باور نداریم؟ و این سؤال برایم تلنگری بود تا به مطالعه‌ی مباحث اعتقادی و دینی پردازم و از آن موقع به بعد شروع که بدانم باید چه چیزی را باور داشت و احساس کنم که به کجا تعلق دارم و از کجا آمده‌ام. ابتدا از عقاید دوستان مسلمانم شروع کردم و از دینشان پرسیدم. آن روزها فکر نمی کردم اسلام به عنوان یک دین کامل و بی نقص مرا به شگفت آورد و موجب تغییر مسیر زندگی‌ام شود».

وی در پایان چنین می گوید: «به هر صورت بعد از مدتی دیگر نمی خواستم وقت را از دست بدهم؛ می خواستم راهم را مشخص کنم و در جهت آن زندگی کنم؛ بنابراین به روش خودم تحقیق و تلاش برای شناخت مکتب تشیع را ادامه دادم. گاهی اوقات گیج و سردرگم می شدم و پاسخ سؤالم را پیدا نمی کردم؛ خیلی چیزها را با هم اشتباه می گرفتم و احساس می کردم درست متوجه نمی شوم. با این وجود بعد از تمام سردرگمی‌ها بالاخره به آنچه می خواستم رسیدم. راه و مقصدم را پیدا کردم؛ من به آغوش تشیع رفتم؛ زیرا دستورات راستین پیامبر آن قدر واضح و روشن است جای هیچ شک و تردیدی را باقی نمی گذارد».

منبع: پایگاه اطلاع رسانی رهیافته، کد خبر: ۱۸۴۱۰

مسلمان شدن کابوی «تگزاس» با صدای دلنشین «اذان»

چکمه‌ها و کلاه کابویی، چشم‌های رنگی و موهای خاکستری، «ری آلن» را متفاوت از دیگر ساکنان کوه‌های از برف پوشیده شده «سلیمانیه» در کردستان عراق کرده است. خودش می‌گوید: «هیچ کس در عراق باور نمی‌کند که من یک مسلمان هستم». او یک کابوی تازه مسلمان از شهر تگزاس است که برای حفظ دین تازه خود مجبور شده ... به سلیمانیه مهاجرت کند. آلن سوره فاتحه را حفظ کرده تا وقتی عراقی‌ها از او می‌خواهند مسلمان بودنش



به گزارش پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب، به نقل از پایگاه اطلاع رسانی رُحَمَاء، چکمه‌ها و کلاه کابویی، چشم‌های رنگی و موهای خاکستری، «ری آلن» را متفاوت از دیگر ساکنان کوه‌های از برف پوشیده شده «سلیمانیه» در کردستان عراق کرده است. خودش می‌گوید: «هیچ کس در عراق باور نمی‌کند که من یک مسلمان هستم». او یک کابوی تازه مسلمان از شهر تگزاس است که برای حفظ دین تازه خود مجبور شده به سلیمانیه مهاجرت کند. آلن سوره فاتحه را حفظ کرده تا وقتی عراقی‌ها از او می‌خواهند مسلمان بودنش را ثابت کند این سوره را برای آن‌ها قرائت کند. کابوی آمریکایی مدت‌ها پس از اینکه به دین اسلام روی آورد در دهکده‌ای در خارج از «دالاس» زندگی می‌کرد و تنها همدم او در این تنهایی قرآن بود. اولین برخورد او با اسلام به دوران جنگ اول خلیجی برمی‌گردد که او در نیروی نظامی آمریکا در عربستان خدمت می‌کرد. آلن در این باره می‌گوید: «من در آن زمان سربازی ۱۹ ساله در «طائف» بودم که برای اولین بار صدای اذان را از یک مسجد شنیدم؛ این صدا حس ویژه‌ای را در درون من به وجود آورد و باعث شد که به طرف مسجد حرکت کنم».

تازه مسلمان اهل تگزاس در ادامه داستان مسلمان شدنش می گوید: «با اینکه سلاح در دست داشتم به چای دعوت شدم و مورد مهمان نوازی مسلمانان قرار گرفتم؛ این اتفاق را هیچ وقت فراموش نمی کنم». این ماجرا موجب شد تا آلن شروع به تحقیق درباره اسلام و قرآن کند اما تا زمانی که پدر و مادرش زنده بودند مسلمان بودنش را اعلام نکرد.

خودش در این باره می گوید: «تا وقتی پدر و مادرم که هر دو کاتولیک بودند در قید حیات به سر می بردند، من نمی توانستم بگویم که مسلمان هستم، چون فکر می کردم این مسئله آن ها را به شدت ناراحت می کند». کابوی آمریکایی که روزی از پدر و مادرش مؤدب بودن، احترام به بزرگ ترها، انجام آنچه درست است و هرگز دروغ نگفتن را آموخته می گوید که من همه این ها را در اسلام یافته ام ضمن اینکه فهمیدم زیبایی های بیشتری هم در این دین وجود دارد که انسان را به خدا نزدیک تر می کند.

«ری آلن» می گوید: «من نمی توانستم در دالاس آن طور که می خواهم مسلمان باشم چون مشکلات زیادی داشتم بنابراین به عراق آمدم؛ حالا در اینجا هرگاه صدای اذان را می شنوم احساس می کنم که دری از بهشت به سوی من باز شده است. اذان عاملی بود که مرا به دین اسلام آشنا کرد و حالا خوشحالم که اگر هیچ چیزی در دنیای مادی ندارم آرامشی دارم که آن را مرهون اسلام و قرآن هستم».

دختر استرالیایی از مسلمان شدنش چه می گوید؟

سوزان کارلاندر، در منطقه فیرمونت استرالیا متولد شد. در 12 سالگی به سوی موسیقی کشیده شد و دروس مذهبی را کنار گذاشت؛ ولی در 14 سالگی دوباره به کلیسا پیوست، کلیسایی که به گفته خود او افرادش ادعا می کردند که شب ها خدا با آن ها صحبت می کند او دیگر نمی توانست این چیزها را تحمل کند و برخلاف سابق همانند دیگر... نوجوانان هم سن و سال خود به جشن های شبانه و مسافرت های طولانی نمی رفت. در سن 17 سالگی تصمیم



به گزارش پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب، به نقل از پایگاه اطلاع رسانی رهیافته، سوزان کارلاند، در منطقه فیرمونت اُسترالیا متولد شد. در 12 سالگی به سوی موسیقی کشیده شد و دروس مذهبی را کنار گذاشت؛ ولی در 14 سالگی دوباره به کلیسا پیوست، کلیسایی که به گفته خود او افرادش ادعا می کردند که شب‌ها خدا با آنها صحبت می کند او دیگر نمی توانست این چیزها را تحمل کند و برخلاف سابق همانند دیگر نوجوانان هم سن و سال خود به جشن های شبانه و مسافرت های طولانی نمی رفت. در سن 17 سالگی تصمیم گرفت که در مورد ادیان تحقیق کند که صد البته اسلام شامل این لیست نبود. به گفته او دین اسلام طوری برایش ترسیم شده بود که نشان می داد دینی خشونت طلب است.

او در این باره می گوید: «دین اسلام توجه مرا به خود جلب کرد که در تلویزیون برنامه های مستندی را در مورد دین اسلام می دیدم و یا مقالاتی را راجع به دین اسلام در روزنامه ها می خواندم؛ تصمیم گرفتم در این مورد نیز به تحقیق بپردازم. اسلام ما را به رحمت و مودت بین همدیگر دعوت می کرد و از همه مهم تر مسئله ای که مرا به خود جذب کرد مسئله عقل و جسد و روح است که در مسیحیت هر کدام به مانند یکی از ارکان است اما در اسلام این سه عامل از هم جدا نیست. یادم می آید هنگامی که می خواستم مسلمان شوم تمام دوستان و خانواده ام را از این اتفاق باخبر ساختم علی الخصوص مادرم که بر حسب اتفاق شبی که من مسلمان شدم مادرم گوشت خوک سرخ کرده بود تا برای شام مصرف کنیم اما وقتی مادرم متوجه شد که من دیگر مسلمان هستم و نمی توانم دست پخت او را بخورم (چون در اسلام، خوردن گوشت خوک حرام است)، به گریه افتاد و مرا در آغوش کشید. بعد از چند روز من محجبه شدم».

وی در مورد حجاب چنین گفته است: «به نظر من در مورد مسئله حجاب کمی بزرگنمایی شده است؛ حجاب برای من مانند این است که به خدا نزدیک شده ام و سمبلی برای زن مسلمان به شمار می رود و یک زن به این طریق اعلام

می‌کند که او نماینده دینش است. متأسفانه بعد از اینکه حجاب را انتخاب کردم، در خیابان‌ها با تنگ‌نظری مواجه شدم و بعضی از دوستانم با من قطع رابطه کردند اما اینکه که بعد از پنج سال از اسلام من گذشته است و من به سن بیست و چهار سالگی رسیدم دوستان زیادی اعم از مسلمان و غیرمسلمان دارم. شوهرم نیز مسلمان است که در استرالیا به دنیا آمده است».

خانم سوزان کارلاند در ادامه در مورد زندگی کنونی خود چنین می‌نویسد: «من اکنون عضو فعالی در جامعه هستم که به اسم اسلام در کلیساها و مدارس غیر اسلامی به سخنرانی می‌پردازم کما اینکه به کمک پناهندگان نیز می‌پردازم. من به عنوان مسلمان نمونه سال در استرالیا انتخاب شدم، جایزه‌ام را که بالغ بر 2000 دلار بود را به این شرط تحویل گرفتم که بتوانم آن را در استرالیا بر سازمان‌های اسلامی و غیر اسلامی بشردوستانه توزیع کنم».

مسلمان شدن مورخ انگلیسی مستر ولز

مورخ مشهور انگلیسی «مستر ولز» می‌گوید: «هر دینی که با مدنیت در تمام شئونات زندگی همراهی نداشته باشد، آن را بر دیوار زده و هرگز در آن تأمل نکنید؛ زیرا دینی که همپای مدنیت و جامعه و در کنار آن نباشد، شری است بر اصحاب آن که آن‌ها را به هلاکت خواهد کشاند. تنها دیانت حقی که من مشاهده کردم با مدنیت همراهی دارد، ... همان دیانت اسلامی است».

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ مورخ مشهور انگلیسی «مستر ولز» می‌گوید: «هر دینی که با مدنیت در تمام شئونات زندگی همراهی نداشته باشد، آن را بر دیوار زده و هرگز در آن تأمل نکنید؛ زیرا دینی که همپای مدنیت و جامعه و در کنار آن نباشد، شری است بر اصحاب آن که آن‌ها را به هلاکت خواهد کشاند. تنها دیانت حقی که من

مشاهده کردم با مدنیت همراهی دارد، همان دیانت اسلامی است. هرگاه کسی خواست از این مطلب آگاهی پیدا نماید باید قرآن را مطالعه کند و در آنچه از نظریات علمی و قوانین و نظام‌های مربوط به مجتمع آمده، تأمل نماید؛ ادامه صحبت‌های مستر ولز: زیرا قرآن کتاب دینی، علمی، اجتماعی، تهذیب اخلاقی و تاریخی است و بسیاری از نظام‌ها و قوانینش، حتی در این زمان قابل استعمال و پیاده شدن است، چنان‌که تا روز قیامت نیز قابل اجرا خواهد بود؛ و اگر کسی از خوانندگان از من طلب کند تا برای او دین اسلام را تعریف کنم، آن را این‌گونه توضیح می‌دهم: اسلام دین مدنیت است. آیا در توان کسی هست تا برای من موقعیتی را ذکر کند که دین اسلام مغایر با مدنیت و پیشرفت ظهور پیدا کرده است؟ محمد پیامبر (صلی‌الله علیه و آله)، شخصی زراعت کار و طبیب و قانون دان و رهبر بود؛ و اگر آنچه را که در احادیثش آمده مطالعه نمایی، به صدق گفتار من واقف خواهی شد. تو را بس است از آنچه از او رسیده که فرمود: «نحن قوم لانا کل حتی نجوع و إذا اکلنا لانشبع، ما قومی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمی‌خوریم و هنگامی که غذا می‌خوریم به حد سیری نمی‌خوریم». این کلام اساسی است که علم صحت و طب بر آن استوار است؛ و طبیبان با کثرت و مهارتی که دارند، تاکنون نتوانسته‌اند نصیحتی بهتر از این را بیاورند...» [2] جناب ولز در بیان علت مسلمان شدن خود به سنت‌های حضرت پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) و قوانین اسلام استناد می‌کند و برای تأیید سخنان ایشان چند نمونه ذکر می‌کنیم:

1. در بیان اینکه اسلام دین اجتماعی است چند نمونه ذکر می‌کنیم، این آیه قرآن کریم حاکی از این است که قرآن اسلام به همه جهات زندگی اجتماعی توجه دارد، حتی مسائل ریز زندگی: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ، الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ. [مطففین: 1-3]؛ وای بر کم‌فروشان، کسانی که وقتی از مردم پیمانه می‌گیرند تمام می‌گیرند و چون پیمانه به مردم دهند یا برای ایشان وزن کنند بکاهند.» همچنین در تأیید اینکه گفتند اسلام دین اجتماعی است، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خطاب به خوارج فرمودند: «إِن يَدِ اللّٰهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفِرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ؛ [3] ای مردم، خداوند با جماعت همراه است، از تفرقه پرهیزید زیرا انسان‌های تنها اسیر شیطان می‌شوند همچنان که گوسفند تنها شکار گرگ می‌شود». و یکی دیگر از مسائل مهم در زندگی اجتماعی انسان‌ها این است که اصلاح یک نفر برای همه مردم اهمیت داشته باشد و به اصطلاح مردم سر در لاک خود نبرده و نسبت به اخلاق دیگران بی‌تفاوت نباشند، امام رضا (علیه‌السلام) نقل نمود رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) که فرمودند: «هنگامی که امت من امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، باید آماده جنگ باخدای متعال باشند.» [4]

2. یکی از بیانات مستر ولز این است که حضرت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) یک قانون‌گذار بوده، این مطلب قابل ذکر است که در دین اسلام اصل بر برابری همه مردم در اجرای قانون است، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در امر حکومت‌داری می‌فرمایند: «به خدا سوگند، بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیایم به صاحبان اصلی آن

بازمی گردانم، گر چه با آن ازدواج کرده، زیرا در عدالت گشایش برای عموم است».[5] عدالت محور اصلی در دین اسلام است به طوری که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حتی از سوی غیر مسلمین، مظهر عدالت در تمام اعصار شمرده شده است، ایشان خطاب به شخصی چنین فرمودند: «سه چیز است که اگر آن ها را در نظر داشته باشی و به آن ها عمل کنی، تو را از پرداختن به چیزهای دیگر بی نیاز می کنند و اگر آن ها را فروگذاری، چیز دیگری برای تو سودی نخواهد داشت. برپاداشتن حدود بر کسان دور و نزدیک و حکم کردن طبق کتاب خدا در حال خرسندی و خشمناکی و تقسیم کردن عادلانه اموال میان سرخ و سیاه».[6]

3. مستر ولز به علم طبابت در اسلام نیز اشاره کرد، قرآن کریم می فرماید: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» [اعراف: 31]؛ بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید» که طبق روایات فراوان منشأ بسیاری از بیماری ها، پرخوری است.

4. و در بیان زراعت حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله): «علی بن ابی حمزه بطائنی، روزی از کنار مزرعه ای می گذشت. حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را دید که مشغول به کار کردن در مزرعه بودند و از پاهایشان عرق می ریخت. جلو رفت و عرض کرد: یا ابن رسول الله! فدایت شوم، کارکنان و کارگران شما کجایند؟ فرمود: ای علی! کسانی که از من و پدرم بالاتر بودند، در زمین خود با دست خود کار می کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین و همه پدرانم (علیهم السلام)».[7]

پی نوشت:

- [1]. طب النبى (صلی الله علیه و آله و سلم) ص 4، مستغفری، نشر مکتبه الحیدریه، نجف، 1385 ق
- [2]. مجله «المرشد»، ج 3، بغداد، 1928
- [3]. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: 33، نشر هجرت، قم، 1414 ق
- [4]. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابویه، ترجمه بندر ریگی، ص 553، انتشارات اخلاق، قم، 1379 ش
- [5]. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص 61، نشر مشهور، قم، 1379
- [6]. الحیاء، ترجمه احمد آرام، ج 2، ص 715، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1380
- [7]. گلچین صدوق، ج 2، ص 55، صفا خواه محمدحسین، نشر فیض کاشانی، تهران، 1376 ش

گفتگو با مبلغ تازه مسلمان آرژانتینی دکتر ادگار

دکتر ادگاردو (سهیل) اسعد جوان خوشگذران و کارگردان تئاتر دیروزی آرژانتینی که تمام وقت خود را به لذت‌های مادی و دنیایی صرف کرده بود، امروز در سن چهل سالگی به یک استاد دانشگاه، طلبه حوزه علمیه قم و مبلغ و مؤسس مراکز اسلامی در جهان تبدیل شده است. خود می‌گوید: «جوانی‌ام در آرژانتین به فعالیت هنری... گذشت. در هنر تئاتر مشغول فعالیت بودم؛ هم نویسندگی و هم کارگردانی



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ دکتر ادگاردو (سهیل) اسعد جوان خوشگذران و کارگردان تئاتر دیروزی آرژانتینی که تمام وقت خود را به لذت‌های مادی و دنیایی صرف کرده بود، امروز در سن چهل سالگی به یک استاد دانشگاه، طلبه حوزه علمیه قم و مبلغ و مؤسس مراکز اسلامی در جهان تبدیل شده است. خود می‌گوید: «جوانی‌ام در آرژانتین به فعالیت هنری گذشت. در هنر تئاتر مشغول فعالیت بودم؛ هم نویسندگی و هم کارگردانی می‌کردم. مدتی هم به عنوان بازیگر مشغول به فعالیت شدم. در ایام جوانی یک زندگی کاملاً مادی و دور از معنویت و اخلاق داشتم و بیشتر به دنبال لذت‌های دنیایی بودم.» او پس از آنکه به دین اسلام تشریف پیدا می‌کند در طی ۱۵ سال گذشته در ۲۰ کشور اسپانیولی زبان به ترویج مکتب اهل بیت پرداخته و در تأسیس هفت مرکز اسلامی و فرهنگی در منطقه آمریکای لاتین نقش اساسی داشته است. تاکنون صدها نفر در اثر فعالیت‌های تبلیغی سهیل اسعد به دین اسلام مشرف شده و به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) گرویده‌اند.

سفارت آمریکا در مکزیک در گزارشی به وزارت امور خارجه آمریکا از فعالیت‌های سهیل اسعد در آمریکای لاتین ابراز نگرانی کرده و اقبال مسلمانان شیعه و سنی مکزیک به او را بی‌سابقه توصیف کردند. دولت مکزیک به دلیل فشار دولت آمریکا ورود سهیل اسعد را به خاک مکزیک ممنوع کرده است.

در ادامه بخشی از گفتگویی که ماهنامه «جریان امروز» با او اخیراً انجام داده است را می‌خوانید:

* دکتر ادگاردو اسعد الان دقیقاً چه مسئولیتی دارد و چه می‌کند؟

- در حال حاضر در کشورهای آمریکای لاتین و اروپا مبلغ هستم و حدود 15 سال است در مناطق اسپانیایی زبان فعالیت می کنم. اصل فعالیت ما تأسیس مراکز اسلامی در کشورهای آمریکای لاتین است؛ هم فعالیت تبلیغی در بین مسلمانان روحانی و هم در خود جامعه آمریکای لاتین. در فعالیت های تبلیغی هم تا به حال به عنوان استاد دانشگاه در بیش از 80 دانشگاه جهان حضور داشته و در سمینارها و اجلاس ها و جوامع مختلف به تبلیغ دین اسلام پرداخته ام. به طور کلی 6 ماه از سال را ایران هستم و 6 ماه دیگر در کشورهای مختلف فعالیت می کنم.

* اولین کار جدی ای را که به خاطر آن به عنوان یک مبلغ انقلابی موفق شناخته شدید، کی شروع کردید؟
- قبل از اینکه وارد حوزه علمیه بشوم، به عنوان مترجم روحانی در شیلی مشغول فعالیت بودم؛ در واقع کار تبلیغی من از آنجا شروع شد و به خاطر همین تجربه، تصمیم گرفتم طلبه شوم و به شهر مقدس قم سفر کنم. سال 1996 میلادی در سانتیاگو و در یک مرکز اسلامی به عنوان مترجم شروع به فعالیت کردم اما فعالیت مؤثر در این حوزه که بتوان گفت کار مهمی بوده است، در بولیوی و تقریباً سال 2000 انجام شد. بنده بیشتر با اهل سنت در ارتباط بودم و همین فعالیت های تبلیغی باعث شیعه شدن 20 گروه اهل تسنن شد. آنجا یک مرکز اسلامی تأسیس کردیم که همان شروع کار جدی و مؤثر ما در حوزه تبلیغ دین به حساب می آمد.

* ما شما را به عنوان یک مبلغ انقلابی متعهد و معتقد می شناسیم. بزرگ ترین تجربه ای که در مسیر فعالیت هایتان به دست آوردید، چه بوده است؟

- وقتی فردی با شنیدن یک حدیث از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شیعه می شود یا با خواندن نهج البلاغه، رهبر بزرگی از میان سرخ پوستان پرو، اسلام را انتخاب می کند و توسط او 80 نفر دیگر به اسلام و تشیع گرایش پیدا می کنند وقتی یک دکتر فلسفه با گوش دادن به یک کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسلام را انتخاب می کند، آنجاست که متوجه می شویم مکتبی بسیار بزرگ، عمیق و متعالی داریم. برای من در این تجربه ها ثابت شده است که بالاترین ارزش ما همان معارفی است که در قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و معارف اهل بیت (علیه السلام) وجود دارد. این موضوع مهمی است که مبلغ به مکتب خودش معتقد باشد. بنده این موضوع را خودم تجربه کرده ام و عامل موفقیت خود را این اعتقاد قوی به احادیث اهل بیت و کلام قرآن می دانم. بزرگ ترین تجربه بنده که ضمن فعالیت تبلیغی کسب کرده ام، مشاهده تحولات مردم با شنیدن احادیث و آیات قرآن و کلام اهل بیت بوده است.

* همه افراد متخصص پس از طی یک مسیر کاری، وقتی دوباره به آن نگاه می کنند، «ای کاش این کار را انجام داده بودم» و... شما هم از این دست «ای کاش» ها دارید؟

- بعد از این 20 سال فعالیت تبلیغی در دو زمینه «ای کاش» دارم. یکی تربیت نیرو و کادر سازی است. متأسفانه فعالیت های ما شخص محور بوده است که با این روش، به مرور زمان و با کناره گیری افراد کارها عقب می افتد و تعطیل می شود. خیلی دوست داشتم که همان 20 سال پیش که برای کسب معارف اهل بیت وارد حوزه علمیه شدم،

20 نفر را پیدا می‌کرد که همین مسیر را طی کنند؛ طلبه شوند و علوم اهل بیت را فراگیرند اما متأسفانه این اتفاق نیفتاد. به نظرم در حال حاضر در این زمینه ضعف داریم. الآن در 25 کشور دنیا با 600 میلیون جمعیت فقط 2 یا 3 روحانی مبلغ مشغول به فعالیت هستند. ای کاش در هر کشوری، یک روحانی مستقر می‌شد و 20 سال کار تبلیغ می‌کرد. استقرار طلبه و روحانی خیلی مهم است اما متأسفانه کار، مقطعی پیش می‌رود. یکی دیگر از «ای کاش»‌های من مربوط به امکانات و اقتصاد است. اگر در زمان شروع فعالیت، به هزینه‌های اقتصادی فکر می‌کردیم و به دنبال راهی می‌بودیم، در حال حاضر استقلال مالی داشتیم و به هیچ ارگان و سازمانی وابستگی پیدا نمی‌کردیم.

* چه چیزهایی موانع کار شما بودند؟ موفق شدید موانع را بردارید یا نه؟ اگر موفق شدید، چطور این کار را کردید؟ - یکی از موانعی که با آن روبه‌رو شدیم، کمبود نیروی انسانی است. اینکه الآن نیروهای فرهنگی، تعدادشان اندک است، در کار فرهنگی و جمعی، یک مانع به شمار می‌رود. ما به نیروهای بیشتری نیازمندیم. مانع دوم، نبود امکانات غنی است که برای کار فرهنگی ضرورت دارد. درواقع کمبود در امکانات و تأخیر در اجرای برنامه‌ها یکی دیگر از موانع کار ماست. مانع سوم که به همان عنصر انسانی برمی‌گردد، ناشی از این است که مردم، افکار مختلف و متفاوتی دارند. در این مسیر مشاهده کرده‌ایم که بسیاری از طلبه‌ها فکر خودشان را منتقل می‌کنند، نه فکر اسلام را. آرزوی من این است که طلبه‌ها و مبلغانی که می‌خواهند در سطح بین‌الملل فعالیت کنند و مؤثر باشند، از تفکرات شخصی، مجرد شوند و اسلام را محور قرار دهند و فقط مجری باشند. در کار تبلیغ، عنصر فداکاری بسیار مهم است اما در محیطی که ما قرار داریم، متأسفانه فداکاری‌ها خیلی کم‌رنگ شده است. برخی موانع خارجی هم وجود دارد که در حوزه اختیارات ما نیست؛ مثل مشکل امنیتی که برای ما ایجاد می‌کنند یا کشورهایی که مانع از ورود و فعالیت ما در کشور خودشان شده‌اند.

* به کسانی که می‌خواهند مسیر شمارا طی کنند، چه توصیه‌ای دارید؟ به نخبگان فرهنگی چه میانبرها و کدام کلیدهای طلایی را پیشنهاد می‌کنید تا کارهای اثرگذارتری انجام دهند؟ - سه نکته وجود دارد که بسیار مهم است. اول اینکه انسان در این راه، تنها راه نرود و از تجربیات دیگران استفاده کند؛ متأسفانه احساس استقلال‌طلبی‌ای که در ما طلبه‌ها وجود دارد، علیه ما کار می‌کند. در اینکه انسان، موجودی مستقل است، شکی نیست ولیکن باید در این مسیر حتماً از تجربیات دیگران استفاده کنند تا موفق باشند. بحث دوم، این است که هیچ چیز همانند تجربه زنده در میدان کار، مؤثر نیست. طلاب و فعالان فرهنگی سعی کنند وسط میدان بایند و بین مردم کار کنند و حضور داشته باشند و با آن‌ها ارتباط مستقیم برقرار کنند. درواقع روش تحقیق، میدانی باشد. برای مثال وقتی می‌خواهند در حوزه بین‌الملل کار کنند، در اینترنت جستجو می‌کنند، دایره المعارف مطالعه می‌کنند و دوره می‌بینند. این خوب است ولی فعالان فرهنگی باید وسط میدان باشند، با مردم ارتباط داشته و از تجربه مستقیم استفاده کنند تا غنی شوند. نمی‌شود که فقط کتاب خواند و کار کرد؛ باید در وسط میدان و در بطن

جامعه حضور داشت. بحث سوم صبر است. این کار فقط با صبر و حوصله پیش می‌رود؛ صبر خانوادگی، صبر در غربت، صبر در مسافرت و... باید صبر کرد تا به نتیجه نهایی رسید.

* چه شد که از آن فضای مادی به دوراز معنویت به سمت اسلام گرایش پیدا کردید و یک مبلغ فرهنگی شدید؟

- چند عامل مهم در انتخاب دین اسلام و مبلغ شدنم، تأثیر داشت. اولین عامل، این بود که لذت‌های دنیوی و مادی هیچ‌وقت مرا سیراب نمی‌کرد و همیشه به دنبال لذت‌های عمیق‌تر می‌گشتم. دومین عامل، اینکه آن الگوی بشری که جامعه آرژانتین برای زندگی ارائه کرده بود، برای من جالب نبود. هیچ‌وقت نمی‌خواستم مثل آرژانتینی‌ها زندگی کنم و به دنبال یک مدل جدید از انسان بودم؛ یک شروع جدید برای شروع یک زندگی دوباره. سومین عامل، این بود که به دنبال معنای عمیق‌تری از زندگی می‌گشتم. درواقع چارچوب مادی زندگی برای من خیلی واقعیت نداشت. احساساتی در درونم وجود داشت که به من می‌گفت حقیقت دیگری باید باشد، یک معنای جدید که باید آن را پیدا کنم. بعدها با مطالعه و تحقیقات گسترده، این معنای عمیق را در اسلام پیدا کردم. ابتدا اسلام را برای خودم می‌خواستم. ورودم به حوزه علمیه برای خودسازی شخصی بود. در ادامه توانی در خودم دیدم و احساس کردم که با استفاده از ابزارهای هنری که قبلاً آموخته بودم، می‌توانم تأثیرگذار باشم. در شرایطی که هم‌توان داشتم و هم تبلیغ دین برایم یک تکلیف شد، مبلغ شدم.

منبع: قاصد نیوز، ۱۳۹۴/۰۷/۱۴، کد خبر: 6715

امانوئل آدبایور فوتبالیست مطرح دنیا مسلمان شد

بازیکن سیاه‌پوست آفریقایی در متمر، موناکو، آرسنال، رئال مادرید و منچستر سیتی بازی کرده و الآن یک ماهی است که مسلمان شده است. امانوئل آدبایور بازیکن توگویی تیم تاتنهام انگلیس به دین اسلام گروید و می‌گوید ، او پس از مدتی اکنون فاش می‌کند که چرا اسلام onislam مسیح او را به دین مبین فراخوانده است. به گزارش ...را انتخاب کرده است. آدبایور می‌گوید شباهت‌های بسیاری



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ بازیکن سیاه پوست آفریقایی در متمر، موناکو، آرسنال، رئال مادرید و منچستر سیتی بازی کرده و الآن یک ماهی است که مسلمان شده است. امانوئل آدبایور بازیکن توگویی تیم تاتنهام انگلیس به دین اسلام گروید و می گوید مسیح او را به دین مبین فراخوانده است.

به گزارش onislam، او پس از مدتی اکنون فاش می کند که چرا اسلام را انتخاب کرده است. آدبایور می گوید شباهت های بسیاری بین اسلام و مسیحیت یافته و خود مسیح وی را برای مسلمان شدن هدایت کرده است. آدبایور به هرالد تریبون گفته مسیح هم می گوید خداوند یکی است و مردم تنها باید او را پرستش کنند؛ این همان چیزی است که اسلام هم می گوید. این بازیکن سیه چرده فوتبال ماه پیش نیز با انتشار یک فیلم در یوتیوب 13 دلیل برای مسلمان شدن خود عنوان کرده بود. او حجاب و حیای مادر مکرمه حضرت مسیح (علیه السلام) را مشابه حجاب زنان مسلمان می داند. آدبایور همچنین می گوید مسیح نیز مانند مسلمانان پیش از نیایش، دست ها و صورت خود را می شست و آماده نماز می شد. آدبایور با برشمردن برخی نقاط مشترک میان مسیح و پیامبر گرامی اسلام خود را پیرو واقعی این دو پیامبر بزرگ الهی می داند. آدبایور بهترین گلزن تاریخ کشور توگو محسوب می شود.

منبع: onislam، ترجمه شفقنا

تازه مسلمان تانزانیایی ربیعه، از اسلام چه می گوید؟

ربیعه، بانوی تازه مسلمان تانزانیایی در حاشیه برگزاری جشن «حجاب و عفاف» از ویژه برنامه های «شب های شیدایی» سازمان رفاهی تفریحی شهرداری کاشان با اظهار خرسندی از مسلمان شدن خود به خبرنگار خبرگزاری شبستان در اصفهان گفت: بعد از روی آوردن به اسلام و خواندن آیه های نورانی قرآن احساس کامل شدن پیدا کردم. وی با ... تأکید بر اینکه افراد معتقد و مؤمن به دین های



به گزارش پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب، به نقل از خبرنگار خبرگزاری شبستان، ربیعه علی، بانوی تازه مسلمان تانزانیایی در حاشیه برگزاری جشن «حجاب و عفاف» از ویژه برنامه های «شب های شیدایی» سازمان رفاهی تفریحی شهرداری کاشان با اظهار خرسندی از مسلمان شدن خود به خبرنگار خبرگزاری شبستان در اصفهان گفت: بعد از روی آوردن به اسلام و خواندن آیه های نورانی قرآن احساس کامل شدن پیدا کردم. وی با تأکید بر اینکه افراد معتقد و مؤمن به دین های دیگر از نظر وی کامل نیستند، افزود: تنها اسلام است که فرد را کامل می کند.

به گفته وی، قبول و درک این دو مقوله که برخی مسیحی ها می گویند حضرت عیسی (علیه السلام) خدا و برخی دیگر از آن ها حضرت عیسی (علیه السلام) را پسر خدا می دانند، برایش خیلی مشکل بوده است. این بانوی تازه مسلمان شده تانزانیایی، با تأکید بر اینکه در خانواده ای مسیحی مذهب متولد شده و پرورش یافته است، افزود:

«پوشش زنان راهبه در کلیسا برایش جذاب و جالب بوده و همیشه دوست داشته مانند آن ها لباس بپوشد. ربیعه علی، پوشش راهبه های مسیحی و مطالعات و پیگیری هایی متعدد برای رسیدن به سؤالات درباره حضرت عیسی (علیه السلام) را از عوامل اصلی خود در زمینه روی آوردن به دین اسلام عنوان کرد و گفت: طی این مدت با

مخالفت سرسخت مادرش نسبت به گرایش به دین اسلام مواجه بوده است». وی، مسلمان شدن با تأثیرپذیری از یک مشوق با اجازه قطعی و رضایت کامل پدر و مادرش را در روی آوردن به دین اسلام یادآور شد و گفت: «همیشه برای یادگیری قرآن به صورت مخفیانه به مسجد می‌رفته است تا مادرش از وی ناراحت و یا عصبانی نشود. به گفته وی، اجازه مادر با توجه به توصیه مؤکد برای احترام به پدر و مادر در رضایت به پذیرش اسلام بسیار برایش حائز اهمیت بوده است». ربیع، قدردانی از موقعیت و شرایط زندگی در ایران توسط بانوان ایرانی را خواستار شد و گفت: «رعایت نعمت حجاب، حرمت و عفت در این کشور اسلامی توسط بانوان آن ضروری است چراکه بدحجابی یا بی‌حجابی آن‌ها تأثیر بسیاری در خارج از ایران دارد و باعث خوشحالی دشمنان آن‌هاست». به گفته وی، رعایت حجاب توسط بانوان ایرانی تأثیرگذاری و سازندگی مثبتی بر دیگر بانوان جهان در کشورهای غربی و اروپایی دارد. ربیع از سال 1999 میلادی مسلمان شده است و تنها فرد مسلمان در خانواده پدری خود است که حدود هفت سال است با همسر مسلمانش در شهر مقدس قم زندگی می‌کند. جشن «حجاب و عفاف» کاشان از ویژه‌برنامه‌های «شب‌های شیدایی» در آستانه روز ملی عفاف و حجاب به همت سازمان رفاهی تفریحی و شهرداری کاشان با اجرای گروه تئاتر، تواشیح، موسیقی، پخش کلیپ، اهدای کارت قرعه‌کشی به بانوان محجبه و مسابقه حضوری با استقبال بسیار خوب شهروندان کاشانی جمعه‌شب (20 تیر) در پارک بزرگ این شهر برگزار شد.

سفر از هندوئیسم و مسیحیت به اسلام و تشیع

محمد علی مهدی، تازه مسلمان انگلیسی از سفر معنوی خود به اسلام می‌گوید: السلام علیکم. اسم من محمدعلی مهدی است. ساکن بیرمنگام انگلستان هستم. وقتی اسلام را پذیرفتم به صراحت شیعه را اسلام حقیقی یافتم. شیعه یعنی محب اهل البیت. امیدوارم این مطلب باعث رنجش خاطر کسی نشود ولی من یافته خودم را بیان می‌کنم. ...امیدوارم کسانی که گوش می‌دهند برداشت غلطی از شیعه و اهل البیت



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ محمد علی مهدی، تازه مسلمان انگلیسی از سفر معنوی خود به اسلام می گوید:
السلام علیکم. اسم من محمد علی مهدی است. ساکن بیرمنگام انگلستان هستم. وقتی اسلام را پذیرفتم به صراحت شیعه را اسلام حقیقی یافتم. شیعه یعنی محب اهل البیت. امیدوارم این مطلب باعث رنجش خاطر کسی نشود ولی من یافته خودم را بیان می کنم. امیدوارم کسانی که گوش می دهند برداشت غلطی از شیعه و اهل البیت نداشته باشند. من زیبایی هایی را یافتم که می خواهم به شما نیز بگویم تا محبت شما نیز افزون گردد و درک بالاتری از اسلام و آنچه خداوند برای شما ذخیره کرده است، داشته باشید.

من در شهر بیرمنگام متولد شدم. مادرم در سه ماهگی مرا به غرب هند فرستاد تا با پدر بزرگ و مادر بزرگم زندگی کنم. آنها هندو بودند و من در خانواده هندوها بزرگ شدم و به ویشنو دعا می کردم و کتاب هندوها را می خواندم. پدر بزرگ و مادر بزرگم سال ها پیش مسیحی شدند و من هم به تبع آنها مسیحی شدم. این دو دین قبلی من بود. من چیزی راجع به اسلام نمی دانستم و به هیچ ایدئولوژی نیز پایبند نبودم. اطلاعاتم راجع به اسلام این بود که آنها شمشیر دارند و عمامه به سر می گیرند و خیلی جنگ طلبند. اینها اطلاعاتی بود که توسط رسانه ها و برخی مردم دریافت کرده بودم. از این رو اسلام به گونه خوب و شگفت انگیز برای من ارائه نشده بود. اسلام دینی بود که همیشه از آن و پیروانش دوری می کردم. در 23 سالگی که به انگلستان باز گشتم، از مغازه ای عبور کردم که روی آن نوشته شده بود مرکز اطلاعات اسلامی شیعی. من با مرکز اطلاعات اسلامی آشنا بودم اما راجع به شیعه چیزی نشنیده بودم. چون به عنوان یک جوان دنبال عقاید عقلانی بودم و از فکر کردن و به چالش کشیدن خود نمی هراسیدم و مطمئن بودم که فریب دیگران را نمی خورم، داخل مغازه شدم و راجع به برخی کتب سؤال کردم. گفتم راجع به اسلام چیزی نمی دانم و می خواهم مطالعه کنم و راجع به عقاید و اعمال اسلامی بدانم. سه ماه بعد از مطالعه و بررسی به همان جا برگشتم و گفتم دوست دارم مسلمان شوم. گفتم من دینی جز اسلام نمی شناسم که راجع به خدای حقیقی

و آنچه خداوند از انسان می خواهد، صحبت کرده باشد. اسلام یاد می دهد که چگونه نماز بخوانیم و چگونه خداوند را ستایش کنیم و خدا از ما در زندگی چه می خواهد. خوشحالم که اینجا شرح اسلام آوردنم را با شما به اشتراک می گذارم و امیدوارم به گونه ای بیان کنم که برای شما قابل قبول باشد.

مادرم پرستار کودک بود از این رو به خاطر مشغله زیاد مرا نزد پدر بزرگ و مادر بزرگم فرستاد. افتخار می کنم که در غرب هندوستان بزرگ شدم. پدر بزرگم شرایط خوبی را برای تحصیل و زندگی برایم فراهم کرده بود. روحیه تلاش و تفکر را از آنجا یاد گرفتم و شاید اگر من در انگلستان بزرگ می شدم چنین روحیه ای نداشتم و الان مسلمان نبودم. خداوند اراده کرد که من به سوی اسلام هدایت شوم. وقتی همراه پدر بزرگم به کلیسا می رفتم، اصلی ترین سوالی که من داشتم و نمی توانستم آن را حل کنم، مسئله تثلیث بود. هر چند اساتیدم راجع به تثلیث صحبت می کردند و مثال های مختلفی برای فهمیدن آن می زدند ولی من نمی توانستم قبول کنم که هم خداوند خداست و هم عیسی خداست و هم روح القدس خداست ولی یک خدا بیشتر نداریم. من نمی توانستم چیزی را که عقلم نمی پذیرد، به آن ایمان داشته باشم ولی کشیش می گفت شک کردن در این مسئله گناه است و تو فقط باید ایمان بیاوری و بیش از این سؤال نکنی. من همیشه به خداوند اعتقاد داشته ام و از خداوند می خواستم که دانش صحیحی راجع به خودش به من عطا کند. از این رو خداوند به من ذهنی منطقی عنایت کرد. من از دین هندو به دین مسیحیت آمده بودم و این خودش قدم خوبی بود ولی باز عقاید مسیحی را نمی توانستم قبول کنم و مرتب سؤال می کردم. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «پرسش کلید دانش است».

در انگلستان با فرهنگ آن بیگانه بودم، همین طور با مادرم نیز احساس خوبی نداشتم چون با او بزرگ نشده بودم. از این رو بیشتر در خیابان ها می گشتم و دوران معنوی خوبی نداشتم. روزی از کنار مغازه ای رد شدم که روی آن نوشته شده بود: مرکز اطلاعات اسلامی شیعی. چیزی راجع به شیعه نشنیده بودم از این رو وارد مغازه شدم و سؤالاتی از صاحب آن راجع به شیعه پرسیدم. او جزوه ای به من داد و مرا دعوت به مطالعه آن کرد. جزوه از امام خمینی (رحمه الله علیه) بود. اسم امام خمینی را شنیده بودم ولی تا به حال از او مطلبی دینی نخوانده بودم. جزوه برایم بسیار جالب بود، امام خمینی راجع به مسلمانان تنها صحبت نمی کرد بلکه خطاب او به همه انسان ها بود و مطالبش عمومی و بین المللی بود. خیلی شوکه شدم چون اصلاً ذهنیت خوبی راجع به اسلام نداشتم و اکنون با مطالبی بسیار عالی و انسانی مواجه شده بودم. به مغازه باز گشتم و درخواست کتاب های بیشتری کردم. فکر می کنم کتابی که به من دادند کتاب جرج جرداق مسیحی بود با عنوان «امام علی صدای عدالت انسانی». بعد از آن نهج البلاغه را مطالعه کردم. بسیار برایم جالب بود و من از مردم می خواهم نهج البلاغه و سیره امام علی (علیه السلام) را مطالعه کنند. راجع به اهل البیت و 14 معصوم مطالعه کنند. تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها) بسیار با ارزش است. تقاضای من این است که اسلام را از کتاب های اسلامی موجود در کتابخانه ها و اینترنت مطالعه کنند. راجع به امام خمینی و بزرگان دین

مطالعه داشته باشند.

من موضوعات مختلفی را از دیدگاه‌های اسلام و مسیحیت مطالعه می‌کردم. در حجیت کتاب مقدس مسیحیان سندی وجود ندارد. نویسندگان مختلفی این کتاب را نوشته‌اند و ترجمه‌های آن دقیق نیست. باید به برادران و خواهران مسیحی عرض کنم که عیسایی که شما به آن باور دارید، آن عیسای تاریخی نیست. عیسی تاریخی یک بشر بود نه خدا. شک مقدمه یقین است، این احتمال را بدهید که ممکن است عیسی را خوب نشناخته باشید، پس به مطالعه دقیق راجع به مسیحیت بپردازید. اسلام شک را از من دور کرد و الان به خدای واحد یقین دارم. خدایی که به همه امور ما آگاهی دارد و تنها اوست که ما را مورد بخشش و غفران خود قرار می‌دهد. الحمد لله رب العالمین

مسلمان شدن وکیل آمریکایی

نلسون (Tom Nelson)

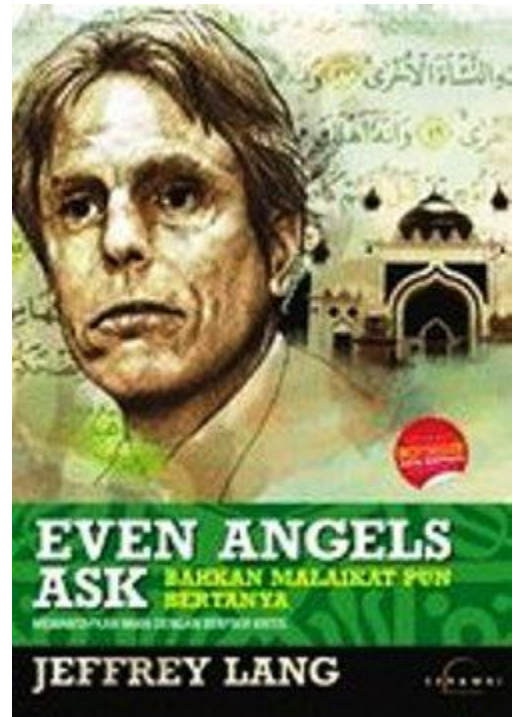
تام وکیل معروف آمریکایی مسلمان شد. او در مصاحبه‌ای از سفر معنوی خود به اسلام می‌گوید: من در خانواده مسیحی بزرگ شدم. پدر و پدر خانم مسیحی بودند ولی هرگز عقاید مسیحی مرا قانع نمی‌کرد. 4 سال در ایران زندگی کردم، و در آنجا احساس امنیت می‌کردم و به طور کلی نسبت به دین علاقه‌مند شدم. چون با مسلمانان در ... ارتباط بودم، نسبت به قرآن کریم کنجکاو



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ تام نلسون (Tom Nelson) وکیل معروف آمریکایی مسلمان شد. او در مصاحبه‌ای از سفر معنوی خود به اسلام می‌گوید: من در خانواده مسیحی بزرگ شدم. پدر و پدر خانمم مسیحی بودند ولی هرگز عقاید مسیحی مرا قانع نمی‌کرد. 4 سال در ایران زندگی کردم، و در آنجا احساس امنیت می‌کردم و به طور کلی نسبت به دین علاقه‌مند شدم. چون با مسلمانان در ارتباط بودم، نسبت به قرآن کریم کنجکاو شدم و به مطالعه آن پرداختم. در تفاوت‌های بین عقاید مسیحی و اسلامی خیلی دقیق بودم و سعی می‌کردم عقیده صحیح را پیدا کنم. به اسلام ایمان آوردم اما جایی رسماً شهادتین را اعلام نکردم چون معتقدم که ایمان امری قلبی است و لزومی به اعلام رسمی آن نیست. بعد از حوادث 11 سپتامبر با مسلمانان بیشتر ارتباط برقرار کردم و حتی توسط FBI نیز دستگیر شدم ولی بی‌گناهی من ثابت شد. من نسبت به مسلمانان فلسطین حساس شدم و در تجمعاتی در حمایت از آنها شرکت کردم. سؤالی که معمولاً از من می‌پرسند این است که چه تفاوتی بین خدا در اسلام با خدا در مسیحیت است؟ خوب در اسلام با توحید مواجه هستیم ولی در مسیحیت با تثلیث. مسیحیان خیلی تلاش می‌کنند که تثلیث را به توحید برگردانند اما موفق نیستند. طبق کتاب مقدس عیسی مسیح خدا نیست و از کلمات عیسی مسیح در کتاب مقدس نیز ثابت است که حضرت عیسی همیشه خود را فرستاده خداوند معرفی می‌کرده است اما مسیحیان معتقدند که عیسی خداست.

دکتر جفری لانگ از سفرش به اسلام می‌گوید

دانشیار ریاضیات در دانشگاه کانزاس، یکی از بزرگترین دانشگاه‌ها در (Jeffrey Lang) دکتر جفری لانگ ایالات متحده آمریکا است. او در سال 1954 در یک خانواده کاتولیک در بریچپورت، کانکتیکات متولد شد. 18 سال اول زندگی‌اش را در مذهب کاتولیک سپری کرد اما (Bridgeport, Connecticut) ...بعد از آن مذهب کاتولیک را به دلیل سؤالات بی‌جواب راجع به خدا و دین مسیحیت ترک کرد



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ دکتر جفری لانگ (Jeffrey Lang) دانشیار ریاضیات در دانشگاه کانزاس، یکی از بزرگترین دانشگاه‌ها در ایالات متحده آمریکاست. او در سال 1954 در یک خانواده کاتولیک در بریچپورت، کانکتیکات (Bridgeport, Connecticut) متولد شد. 18 سال اول زندگی‌اش را در مذهب کاتولیک سپری کرد اما بعد از آن مذهب کاتولیک را به دلیل سؤالات بی‌جواب راجع به خدا و دین مسیحیت ترک کرد. او می‌گوید: «مانند بسیاری از بچه‌های دهه 60 و 70 میلادی، شروع کردم به سؤالاتی راجع به ارزش‌های سیاسی، اجتماعی مذهبی آن زمان. و بعد از آن تمام مقدسات از جمله کلیسای کاتولیک را کنار گذاشتم».

لانگ در 18 سالگی یک ملحد تمام عیار می‌شود. او می‌گوید: «در آن روزها با خودم می‌گفتم اگر خداوند مهربان و بخشنده مطلق است، چرا بر روی زمین رنج برد؟ چرا ما را به بهشت نبرد؟ چرا مردم را خلق کرد تا رنج ببرند؟» این مدرس جوان در دانشگاه سان فرانسیسکو، هنگامی که با دانشجویان مسلمانانش مواجه می‌شود، سؤالاتش را از آنها می‌پرسد و متعجب می‌شود که چگونه آنها با یقین و به درستی به سؤالاتش جواب می‌دهند. دانشجویان مسلمان به او قرآن کریم و برخی کتب اسلامی را هدیه می‌دهند. استاد لانگ نیز بی‌درنگ شروع می‌کند به مطالعه برخی از این کتب. قرآن قلب او را فتح می‌کند و خیلی زود اسلام را می‌پذیرد. دکتر لانگ با خواندن قرآن کریم، خود را مخاطب کلمات الهی می‌بیند و احساس می‌کند که این کتاب نازل شده است تا سؤالات اساسی زندگی‌اش را پاسخ دهد. دکتر لانگ با خواندن نمازهای روزانه به ویژه نماز صبح، آرامش معنوی عجیبی را احساس می‌کند. دکتر لانگ در پاسخ به این سوال که «چگونه با اینکه زبان قرآن کریم عربی است و تو نسبت به آن بیگانه بودی، از آن

لذت می بردی؟» اظهار می دارد: «مانند کودکی که از صدای مادرش احساس آرامش می کند ولو اینکه متوجه نشود مادرش دقیقاً چه می گوید». او می گوید که خواندن قرآن کریم در شرایط سخت زندگی به او آرامش می دهد. دکتر لانگ بیان می دارد: «چون من استاد ریاضیات هستم، عادت کرده ام که برای سؤالاتم، پاسخی بیابم. در امور دینی نیز من نمی توانم از روی ایمان اصول دین را بپذیرم بلکه باید با عقل خود به آن برسم. اسلام برخلاف بسیاری از ادیان، از انسان می خواهد اصول دین را از روی دلیل و برهان بپذیرد نه از روی ایمان صرف». دکتر لانگ از دانشگاه خود فرصت هایی را برای سخنرانی راجع به اسلام گرفته است. او همچنین کتاب هایی راجع به اسلام نوشته است که مورد استقبال مسلمانان در آمریکا واقع شده است. یکی از کتاب های او به نام «حتی فرشتگان می پرسند: سفر به اسلام در آمریکا» (Even Angels ask; A Journey to Islam in America) به بررسی نحوه آشنایی دکتر لانگ با اسلام و یافته هایش در دین اسلام پرداخته است.

پیرامون اسلام آوردنِ پرفسور یحیی بونو

، مفسر قرآن و اسلام شناس، دکترای الهیات (YAHYA CHRISTIAN BONO) پرفسور کریستین یحیی بونو و فلسفه، نویسنده، اندیشمند، استاد دانشگاه و عضو هیات مدیره فرانسوی زبان انجمن علمی عرفان اسلامی، سال 1957 میلادی در شهر فرایبورگ آلمان در خانواده ای کاتولیک به دنیا آمد. تا 10 سالگی در آلمان زندگی کرد... و پس از آن به استراسبورگ فرانسه رفت. در نوجوانی به مکتب هیپی ها پیوست



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ پرفسور کریستین یحیی بونو (YAHYA CHRISTIAN BONO)، مفسر قرآن و اسلام شناس، دکترای الهیات و فلسفه، نویسنده، اندیشمند، استاد دانشگاه و عضو هیات مدیره فرانسوی زبان انجمن علمی عرفان اسلامی، سال 1957 میلادی در شهر فرایبورگ آلمان در خانواده‌ای کاتولیک به دنیا آمد. تا 10 سالگی در آلمان زندگی کرد و پس از آن به استراسبورگ فرانسه رفت. در نوجوانی به مکتب هیپی‌ها پیوست و به دیدگاه‌های شرق دور، هند و تبت گرایش داشت و حتی خود را به سرخ‌پوستان آمریکای لاتین نزدیک می‌کرد. علاقه به آشنایی با ادیان شرقی باعث شد که بونو به کشورهای بسیاری مانند اسپانیا، مراکش، ایتالیا، بلژیک و هلند سفر کند. او طی همین سفرها با کتاب‌های «رنه گنون» فیلسوف مسلمان فرانسوی آشنا شد و در 20 سالگی مسلمان شد. مدتی از مسلمان شدنش نمی‌گذشت که تحصیل در رشته زبان و ادبیات عرب و اسلام‌شناسی را آغاز کرد و علاوه بر دروس تخصصی با آثار هانری کربن و عرفان شیعی آشنا شد. مطالعات او در زمینه دیدگاه‌ها و اندیشه‌های شیعیان ادامه یافت تا اینکه در 22 سالگی با راهنمایی‌های احمد حمپاته عارف آفریقایی و از روسای سلسله تیجانیه، شیعه شد.

پرفسور بونو همزمان با نوشتن رساله دکترایش با دو کتاب «شرح دعای سحر» و «مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه» از امام خمینی آشنا شد. اگرچه تا آن زمان او هیچ شناخت روشنی از امام خمینی نداشت، اما با مطالعه این دو اثر تصمیم گرفت تز دکترایش را درباره آثار فلسفی و عرفانی امام بنویسد. بنابراین عنوان رساله خو را «الهیات در آثار فلسفی و عرفانی امام خمینی» گذاشت و برای تدوین آن، در سال 1991 عازم ایران شد. بونو در سفر به ایران با آیت الله جوادی آملی دیدار داشت و او سیدجلال‌الدین آشتیانی را به عنوان استاد راهنما به بونو معرفی کرد. بونو به مشهد رفت و هفت سال در محضر سید جلال‌الدین آشتیانی، فلسفه و عرفان اسلامی آموخت و پس از تکمیل

رساله‌اش، در سال 1995 به فرانسه بازگشت و در دانشگاه سوربن از آن دفاع کرد. رساله بونو در سال 1997 با عنوان «عارف ناشناخته قرن بیستم» منتشر شد و این کتاب توانست در سال 1999 عنوان پژوهش برگزیده سال را به خود اختصاص دهد. بونو پس از دفاع از رساله‌اش مجدداً به ایران بازگشت و 15 سال در مشهد اقامت کرد. به دنبال مطالعات تخصصی‌اش در حوزه فلسفه و عرفان، به تحقیق در زمینه «حکمت متعالیه ملاصدرا، پاسخی به انتظارات صدرالدین قونوی» پرداخت و وارد مقطع فوق دکترا در دانشگاه فرانسه شد. بونو در حال حاضر به ترجمه و تفسیر قرآن به زبان فرانسه می‌پردازد و علاوه بر آن، آثار امام خمینی را نیز به فرانسه ترجمه می‌کند. «تصوف و عرفان اسلامی به زبان فرانسه» (1991)، «امام خمینی عارف ناشناخته قرن بیستم به زبان فرانسه» (1997)، «آیین انقلاب اسلامی» (2003)، «مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، اثر امام خمینی» (2006) از جمله آثار او به‌شمار می‌رود.

«کریستین یحیی بونو» فیلسوف و الهی‌دان فرانسوی در گفت و گو با خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس با اشاره به اینکه از دوران نوجوانی در جست‌وجوی حقیقت و معنویت بوده و ابتدا خود مسیحی بوده و سپس به دین اسلام روی آورده است، اظهار داشت: در ادیان دیگر به استثنای اسلام روح آرامش پیدا نمی‌کرد چرا که تناقضات زیادی را در بین ادیان و روحیه و رفتار مردم می‌دیدم.

وی با اشاره به اینکه این مطلوب را بنده در دین اسلام پیدا کردم با اینکه معتقدم همه پیغمبران به دنبال حقیقت و آموزش آن به مردم بوده‌اند، افزود: بنده این‌ها را بر این اساس می‌گویم که درباره سایر ادیان مطالعه و کار کرده‌ام و به این نتیجه رسیدم که خیلی از مسائلی که خیلی جاها مطرح می‌شود، پاسخگوی ما نیست. این مترجم قرآن به زبان فرانسوی درباره اهمیت قرآن کریم گفت: این کتاب با عظمت و بسیار عجیب است و خداوند خود می‌فرماید که اگر آن را نازل کرده و به انسان سپرده به هر موجود زنده دیگری می‌سپرد، قدرت تحمل و نگهداری آن را نداشت. بونو با اشاره به تضادهای ذهنی خود و معنویتی که در اسلام وجود دارد، گفت: در این تضادها یک جا باید به وحدت دست یابیم.

منبع: خبرگزاری فارس، 21/06/94، شماره: 13940618001010

تازه مسلمان مسیحی که مبلغ شیعه شد

نور اسلام، نوری است که در دل هر کس در هر کجای دنیا که باشد رسوخ می کند و فطرت خفته افراد را بیدار می سازد؛ به خصوص آن که حقیقت طلبی در جست وجوی حقیقت باشد، اینجا دیگر زمان و مکان و مرزها بی معنا می شود و نور اسلام در دل این افراد تا آنجا نفوذ می کند که آن ها را سیراب کند. مسیحی مسلمان شده ای که اکنون ...امام جمعه شیعیان آرژانتین محسوب می شود از آن جمله



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ نور اسلام، نوری است که در دل هر کس در هر کجای دنیا که باشد رسوخ می کند و فطرت خفته افراد را بیدار می سازد؛ به خصوص آن که حقیقت طلبی در جست وجوی حقیقت باشد، اینجا دیگر زمان و مکان و مرزها بی معنا می شود و نور اسلام در دل این افراد تا آنجا نفوذ می کند که آن ها را سیراب کند. مسیحی مسلمان شده ای که اکنون امام جمعه شیعیان آرژانتین محسوب می شود از آن جمله است؛ کسی که خدمت به مسلمانان جهت تقویت ایمان و اسلام را سی سال گذشته، هنگام ملاقات با حضرت امام خمینی (ره) اخذ کرد. فرصتی دست داد تا با حجت الاسلام (عبدالکریم) فیلیپ ریکاردو باز گفت و گو داشته باشیم.

در ابتدا بفرمایید در اسلام چه جذابیتی داشت که مجذوب آن شدید؟ من سی سال پیش شیعه شدم؛ چون رشته تحصیلی من فلسفه بود، روی ادیان و فلسفه های مختلف تحقیق و مطالعه زیادی داشتم. در ۱۸ سالگی به اروپا رفتم و با اسلام آشنا شدم؛ آن زمان در کشورهای شرقی مثل هند عرفان هایی بود که عده ای را جذب می کرد، عده

دیگری هم به دنبال انقلاب مسلح و نظام سوسیالیستی بودند، از طرفی مسئله صوفی گری هم مطرح بود، لذا شروع به مطالعه درباره ادیان کردم. بعد از چهار سال تحقیقات به یک نقطه مشترک رسیدم و آن این که همه ادیان از گذشته صحبت می کنند و برای زمان کنونی اثری و حرف تازه ای ندارند تا این که کنفرانسی درباره اسلام برگزار شد، رفتم بینم چه خبر است، خیلی خوشم آمد؛ موضوع درباره زندگی پیامبر اسلام بود؛ دیدم که اسلام رسانه ای زنده و پویاست آن را دینی استوار و منطقی دیدم که ادامه دهنده توحید و از نسل ابراهیم نبی است و به شکلی گسترده تر و جامع تر است.

در طول ۱۴۰۰ سال تحریف و تغییری نداشته و از سویی رفتار مسلمانان برایم جالب بود؛ آن ها در زندگی به تکالیف دینی خود مقید بودند؛ این ها همه روی من اثر گذار بود. اسلام را دینی زنده و پویا دیدم که زمانش تمام نشده است با اینکه مسیحی معتقد به کاتولیک بودم اما وابستگی به کلیسا نداشتم و به اسلام روی آوردم. در عرض یک هفته اسلام را قبول کردم؛ دو سه ماه بعد به مسجد توحید دعوت شدم که مربوط به ایرانی ها بود و الان هم مدیر آن مسجد هستم؛ آنجا فیلم ها و عکس هایی از انقلاب ایران، امام خمینی و سخنرانی های ایشان برای ما نشان می دادند اولین بار بود که این چیزها را می دیدم؛ جریانی جامع و کامل از توحید در کنار رفتار خوب مسلمانان و عقایدی که داشتند مرا مجذوب کرد و تحت تأثیر قرار داد.

آرژانتین کشور آزادیخواهان که سابقه مبارزاتی علیه استکبار دارد، با توجه به این که دین اسلام دین آزادیخواهی است آیا به نظر شما می توان به شخصیت هایی چون مارادونا که شهرت هم دارند، اسلام را عرضه کرد؟ اگر اسلام را خوب عرضه کنیم دیگر با خودشان است که حرف های اسلامی را از غیر اسلام تشخیص دهند و بپذیرند. با مارادونا تجربه ای داشتیم، آنجا شایعه شده بود که وقتی او در فلسطین بوده گفته اگر انگشترم فلسطینی باشد، انگشتم را قطع می کنم. حتی در لبنان این شایعه به قدری زیاد بود که هیچ کس مارادونا را دوست نداشت و همه می گفتند ما از او خوشمان نمی آید.

از طریق واسطه ای با مارادونا مرتبط شدم و از ماجرا سؤال کردم. با ناراحتی همه را تکذیب کرد و گفت من با مردم فلسطین و مبارزان آن ها همراه هستم. خیلی هم دوست داشت به ایران بیاید می گفت با افرادی مثل چاوز و فیدل کاسترو عکس گرفته و دوست دارد به ایران هم بیاید، البته زمینه خوبی برای عرضه اسلام را هم دارد اما نمی تواند به همین خاطر پیراهن ورزشی اش را امضا کرد و به سفیر ایران هدیه کرد. می گفت با مردم ایران هستم خیلی دوست دارم روزی به ایران بیایم به همین دلیل رسانه های غربی و صهیونیستی علیه او خبرسازی زیادی کردند، معتقدم به چنین افرادی با این روحیه مبارزاتی اگر اسلام شیعی عرضه شود حتماً مؤثر خواهد بود.

نظر شما مشکلات تبلیغ شیعه در دنیا به خصوص آمریکای لاتین چیست؟ رسانه های غربی با قدرت تمام علیه اسلام و مرکز آن ایران، فعالیت منفی دارند. البته چند سالی است رسانه های آمریکای لاتین هم فعال شده اند و ایران هم شبکه

هیسپان. تی. وی را راه اندازی نموده و مخاطبان زیادی را سمت خود کشانده است که هرچند حرکت خوبی است اما نیاز به تقویت بیشتری دارد؛ زیرا آنها با رسانه های خودشان مردم را نسبت به اسلام بدبین می کنند اما به نظرم جهان اسلام متوجه اهمیت رسانه ها شده و خوشبختانه همین می تواند تا حدود زیادی موانع را از سر راه بردارد به خصوص در حوزه فضای مجازی که تأثیرات زیادی دارد.
منبع: پایگاه اطلاع رسانی رهیافته، کد خبری: 16241

دکتر تازه مسلمان لیزا (زینب) کیلینگر، از حقوق زنان در اسلام می گوید

... لیزا (زینب) کیلینگر (Lisa Zaynab Killinger) پزشک بخش رادیولوژی در دونپورت یکی از شهرهای آیووا (Davenport, Iowa) در کشور آمریکاست. هنگامی که او در رستوران با افرادی مواجه می شود که از خوردن گوشت خوک خودداری می کنند، کنجکاو می شود که آنها چه دینی دارند. در گفتگوی با آنها با اسلام آشنا می شود. بسیار مشتاق می شود که نظر اسلام را در زمینه های مختلف بداند. بعد از یکسال مطالعه راجع به اسلام و رفت و آمد به مسجد و کلیسا، بالاخره.....



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ لیزا (زینب) کیلینگر (Lisa Zaynab Killinger) پزشک بخش رادیولوژی در دونپورت یکی از شهرهای آیووا (Davenport, Iowa) در کشور آمریکاست. هنگامی که او در رستوران با افرادی مواجه می شود که از خوردن گوشت خوک خودداری می کنند، کنجکاو می شود که آنها چه دینی دارند. در گفتگوی با آنها با اسلام آشنا می شود. بسیار مشتاق می شود که نظر اسلام را در زمینه های مختلف بداند. بعد از یکسال مطالعه راجع به اسلام و رفت و آمد به مسجد و کلیسا، بالاخره در اول ماه مبارک رمضان

1979 میلادی رسماً مسلمان شدن خود را اعلام می کند و مقید به آداب اسلامی می شود. او در حال حاضر یکی از مدافعین اسلام است که در سمینارهای مختلف راجع به اسلام سخن می گوید و به شبهات اسلام ستیزان پاسخ می دهد.

خانم کیلینگر در سمیناری راجع به حقوق زن در اسلام اینگونه سخن می گوید:

«بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام دین عقل و خرد است. زنانی مسلمان می شوند که می خواهند عقیف باشند. می خواهند به دنبال تحصیلات عالیه باشند، می خواهند فعالیت اجتماعی و اقتصادی داشته باشند و می خوانند با خدا رابطه عاشقانه داشته باشند. 1400 سال پیش مردم دختران خود را زنده به گور می کردند. اسلام به مخالفت با آنان برخاست. آیا در جوامع امروزی هنوز این رسم غلط وجود دارد؟ بله در برخی کشورها زنان تنها حق دارند یک فرزند داشته باشند و برای اینکه نام خانوادگی آنها حفظ شود، فرزندان دختر را می کشند و فقط به پسر اجازه بقا می دهند. سقط جنین های گسترده و بی رویه نمونه دیگر قتل کودکان است. با زنان مانند حیوانات برخورد می شد و به عنوان کالای اقتصادی در دست مردان رد و بدل می شد، آنها حق انتخاب همسر و ارث بردن نداشتند. اسلام پیام جدیدی را برای بشریت آورد؛ پیام حق و عدالت. در اسلام مردان حق هیچ گونه ظلم و ستمی به زنان ندارند. مردان و زنان در اسلام خواهر و برادر دینی هم هستند و هیچ تفاوتی بین انسان ها در رنگ و نژاد نیست. اگر در برخی جوامع به زنان ظلم می شود، به دلیل عدم آگاهی است و باید زنان راجع به حقوق خود آگاهی پیدا کنند.

برخی مردم از خدای مسلمانان وحشت دارند چرا که از طریق رسانه ها، دیده اند هنگامی که برخی مسلمانان جاهل انسان ها را می خواهند سر ببرند و یا عملیات انتحاری داشته باشند، می گویند الله اکبر. در حالی که الله یک لفظ عربی است برای خدای مشترک بین ادیان ابراهیمی؛ الله خدای ابراهیم است، خدای موسی است، خدای عیسی مسیح و خدای محمد (صلی الله علیه و آله). ما به خدای مهر و محبتی اعتقاد داریم که هرگز حقوق نصف جامعه یعنی زنان را نادیده نگرفته است. اسلام به زنان حق رأی داده است در حالی که در همین آمریکا تا قرن 19 زنان حق رأی نداشته اند. در این کشور حتی تا چندی پیش زنان از حق ارث محروم بوده اند. زنان در برخی شرایط حق طلاق دارند. در اسلام کسب دانش نه تنها از حقوق زنان است بلکه از وظایف زنان است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: طلب علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است. اولین مدرسه کودکان، آغوش پر مهر و محبت مادران است. اسلام با «اقرأ» خواندن آغاز شد: اقرأ باسم ربك الذي خلق. آیا کسی راجع به «اسلمیه» شنیده است؟ او اولین پزشک زن در اسلام است او از پدرش پزشکی را یاد گرفت. در زمان پیامبر اکرم از آن حضرت سوال کرد که آیا می تواند به مداوای زخمی های جنگی بپردازد؟ پیامبر اکرم فرمود: بله. اسلمیه حتی گروهی از زنان را در خدمت گرفت و به آنها آموزش پزشکی داد. زنان جامعه ما باید به فکر تحصیلات عالیه باشند تا بتوانند به جامعه

خدمت کنند. یکی از اموری که سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام بر آن تأکید دارند، عقیف بودن است. شما زنان ارتدوکس و یهودی را در خاورمیانه مشاهده می کنید که روسری می پوشند. کتاب مقدس از زنان می خواهد تا سر خود را بپوشانند. خداوند از زنان خواسته است که پوشش عقیف داشته باشند. پس زنان مسلمان متفاوت از دیگر زنان نیستند و این روسری مخصوص مسلمانان نیست.

هم مرد باید عقیف باشد و هم زن. عقیف بودن هم در پوشش است و هم در رفتار. مردان نیز باید لباس مناسب داشته باشند. قرآن کریم ما را به عقیف بودن راهنمایی کرده است و انسان باید قلباً این مطلب را بپذیرد و به آن پایبند باشد. باید فواید حجاب را به زنان آموخت تا آنها با اختیار خود حجاب را بپذیرند. برخی از زنان فمینیست در کالیفرنیا وقتی مرا با این حجاب دیدند، گفتند که این نوع پوشش، پرابهت است. برخی فکر می کنند که عفاف و حجاب ظلم به زنان است و آزادی را با غیر عقیف بودن برابر می دانند. اما آزادی زنان در اینجا یعنی زن عامل تبلیغات کالاهای گوناگون در تلویزیون و جامع باشد. این آزادی است؟

در اسلام تجارت برای زنان اشکالی ندارد همانطور که حضرت خدیجه (سلام الله علیها) همسر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بازرگان بود. حتی او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درخواست کرد با او ازدواج کند. صحبت کردن زن در جامعه و داشتن فعالیت اقتصادی از نظر اسلام اشکالی ندارد. حتی زنان پیامبر در مورد احادیث نظر می دادند که مثلاً فلان حدیث درست نیست و احادیث را تصحیح می کردند. مطلب دیگر اینکه اسلام الکل را حرام کرده است. در جامعه آمریکا حدود 75 درصد جرایم به خاطر مصرف الکل است. اسلام الکل را حرام کرده است چون برای انسان ضرر دارد. قمار نیز حرام است. در آمریکا ثروتمندان بیشتر قمار می کنند یا فقرا؟ فقرا، چون می خواهند در یک شب پولدار شوند ولی هر روز فقیرتر می شوند. الکل و قمار بنیان خانواده را خراب می کند از این رو در اسلام حرام شمرده شده است. بسیاری راجع به چند همسری در اسلام سوال می کنند. ولی اسلام در شرایط خاصی به مردان اجازه ازدواج مجدد می دهد. قرآن کریم می فرماید اگر می ترسید که عدالت را رعایت نکنید، اجازه ازدواج مجدد ندارید و این موضوع بیشتر به شرایط جوامع و فرهنگها برمی گردد. در شرایط امروز که طلاق زیاد شده است، چند همسری راه حلی برای جلوگیری از ارتکاب حرام است.

ما باید سطح معلومات خود را راجع به اسلام بالا ببریم و با زنان غیر مسلمان راجع به حقوق زن در اسلام صحبت کنیم. چرا در آمریکا زنان بیشتر از مردان مسلمان می شوند؟ چون اسلام دینی است که مدافع حقوق زنان است. بعد از حادثه 11 سپتامبر شرایط برای من خیلی سخت شد آنها همه اطلاعات مرا در اختیار داشتند؛ ایمیل، محل کارم و حتی تعداد فرزندانم را می دانستند اما الحمد لله آسیبی به من نرسید و من از این فرصت برای گفتگو با غیرمسلمانان استفاده کردم. باید به سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایبند باشیم که فرمودند به دیگران لبخند هدیه کنید.

نمی گویم که زنان به مردان لبخند بزنند اما زنان در مواجهه با دیگر زنان باید همیشه با روی باز و لبخند برخورد کنند. گفتگوی عاقلانه و حکیمانه با غیر مسلمانان بهترین روش معرفی و تبلیغ اسلام است. الحمد لله رب العالمین».

شیعه شدن زهرا نیما از کانادا

(Whitefish) زهرا نیما، از نحوه تشریفش به تشیع می گوید: «اسم من زهرا است و اهل یکی از مناطق کانادا هستم. زهرا به معنای گل است. فاطمه زهرا اسم دختر حضرت محمد (صلی الله علیه و (River First Nation) آله) است. من با 4 خواهر و یک برادر بزرگ شدم. تا هفت سالگی در محل سکونت بودم اما بعد از آن به جای... دیگری منتقل شدم و آخر هفته ها برای دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگم



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ زهرا نیما، از نحوه تشریفش به تشیع می گوید: «اسم من زهرا است و اهل یکی از مناطق کانادا (Whitefish River First Nation) هستم. زهرا به معنای گل است. فاطمه زهرا اسم دختر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است. من با 4 خواهر و یک برادر بزرگ شدم. تا هفت سالگی در محل سکونت بودم اما بعد از آن به جای دیگری منتقل شدم و آخر هفته ها برای دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگم به وطنم برمی گشتم. من مسیحی بودم و به مدرسه کاتولیک ها می رفتم. کریسمس را جشن می گرفتم و خانه را تمیز می کردم و منتظر ظهور عیسی مسیح بودم. مجبور بودم با پدر بزرگم به کلیسا بروم اما گاهی اوقات دوست نداشتم در کلیسا شرکت کنم چون برخی نظرات کلیسا برایم مضحک بود و نمی پسندیدم. مقامات کلیسا از مردم سوء استفاده فیزیکی، احساسی و جنسی می کردند و گاه مقامات دولتی به خاطر سوء استفاده های کلیسا عذرخواهی می کردند.

در مدارس مسیحی که شرکت می کردم همیشه سوالاتی داشتم که به آنها پاسخ قانع کننده داده نمی شد. چرا کشیش ها نباید ازدواج کنند؟ چگونه عیسی می تواند پسر خدا باشد؟ و من همیشه او را پیامبر خدا می دانستم. وقتی که دیدم اسلام می گوید که حضرت عیسی، پیامبر خدا بوده است، خوشحال شدم و گفتم اسلام حقیقت را می گوید.

در هیجده سالگی عاشق اسلام شدم. عاشق حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) شدم. و یک سال بعد مسلمان شدم. حجاب برای من امر سختی نبود چون مادر بزرگم روسری بر سر داشت. اما عکس العمل مردم برایم سخت بود چون آنها مرا مسخره می کردند و مرا دیوانه خطاب می کردند و می گفتند: «برو سوار شتر شو و به کشورت برگرد». می دانستم که عکس العمل مردم از روی جهالت است از این رو آنها را تحمل می کردم. وقتی مردم می فهمیدند که من اهل همین کشور هستم، انگشت به دهان می ماندند. جواب مسخره های آنها را به خوبی می دادم و سختی های را برای خداوند تحمل می کردم. وقتی سختی های پیامبر اکرم و توهین هایی که به آن حضرت می کردند و او را دیوانه خطاب می کردند را یاد می آوردم، سختی ها را راحت تر تحمل می کردم.

با قرآن کریم آشنا شدم و به نظرم، قرآن کریم بهترین هدیه به انسان است. کم کم نماز و روزه را یاد گرفتم و به انجام آنها پایبند شدم. حضرت زهرا (سلام الله علیها) یکی از چهار زن برگزیده دنیا است. زندگی آن حضرت الهام بخش من در تمام زندگی است؛ زندگی ساده او، تحمل سختی ها در راه دین، کمک به فقرا، تربیت فرزندان نمونه و ...

یکی دیگر از کسانی که الهام بخش من در امور زندگی است، حضرت زینب (سلام الله علیها) است. یاد می آید وقتی به زیارت آن حضرت رفتم، مرتب دعا می کردم که به من صبر بدهید و نمی دانستم که علتش چیست؟ وقتی به کانادا برگشتم، خواهرم را از دست دادم. بعد از مدتی عمویم از دنیا رفت و اندکی بعد پسر علی را از دست دادم. آنگاه بود که سر این همه التماس صبر از حضرت زینب (سلام الله علیها) را فهمیدم. اگر حضرت به من صبر نداده بود، ادامه زندگی برایم ممکن نبود.

با یاسین و دعای توسل خود را تسکین می دادم. پسر حسین نیز هفت سال بعد دقیقاً در همان روزی که پسر علی از دنیا رفته بود، از دنیا رفت. پسر علی بسیار زیارت عاشورا می خواند و بالاخره در ایام فاطمیه از دنیا رفت. من معتقدم که او جزء محبین اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) بوده است. دو مرتبه به زیارت حضرت رضا (علیه السلام) مشرف شدم. اولین بار در سال 2004 بود. آرامشی که از حضرت رضا (علیه السلام) دریافت کردم، باعث شد بتوانم داغ عزیزانم را راحت تر تحمل کنم. الحمد لله رب العالمین»

ترجمه از پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب.

داستانی تکان دهنده از شیعه شدن یک دختر مسیحی

فاطمه فلاحی» که ۱۶ سال دارد در شهر سن خوزه آمریکا زندگی می کند و با تعالیم اسلام آشناست. وی «سرگذشت خود و دوستش را برای خانم «نیره شکرانی» مبلغ و مدرس دانشگاه که برای تبلیغ به شهر سن خوزه رفته ... بود، ایمیل کرده و ایشان نیز جهت استفاده دختران جوان از این ماجرا، آن را منتشر کرده است. در ادامه



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ «فاطمه فلاحی» که ۱۶ سال دارد در شهر سن خوزه آمریکا زندگی می کند و با تعالیم اسلام آشناست. وی سرگذشت خود و دوستش را برای خانم «نیره شکرانی» مبلغ و مدرس دانشگاه که برای تبلیغ به شهر سن خوزه رفته بود، ایمیل کرده و ایشان نیز جهت استفاده دختران جوان از این ماجرا، آن را منتشر کرده است. در ادامه سرنوشت یک دختر آمریکایی را از زبان دختری ایرانی الاصل می خوانید:

یک سال پیش در مهمانی دخترانه ای، ناخواسته توجه دختری را به خود جلب کردم، دختری که از حقیقت دور بود

و ناآگاهانه تشنه فساد و فحشا. وی که ۲۰ سال بیشتر نداشت هم جنس بازی را آزاد می دانست و از عواقب آن بی‌می نداشت. بغض گلویم را گرفته بود. دلم می خواست ناپدید شوم. نمی توانستم باور کنم که چطور با وجود حجابی که داشتم نتوانسته بودم ارزش واقعی خودم را نشان دهم.

کریستینا در خانواده‌ای بسیار ثروتمند و مذهبی به دنیا آمده بود، اما بر خلاف خانواده‌اش توجهی به دین مسیحیت نداشت. وی با نیت پلید خود هر روز در مدرسه تعقیب می کرد و مرا با حرف‌ها و حرکاتش آزار می داد. تا اینکه یک روز به شدت گریه کردم و از خدا کمک خواستم. گریه ام نه تنها برای خودم و ناراحتی روحی ام و رفت و آمد او بود، بلکه به حال جامعه آمریکا و جوانان افسوس می خوردم.

از کودکی شعری می دانستم با این آهنگ که:

قرآن که کلام آسمانی است

روشنگر راه زندگانست

قرآن که نشان دهد ره راست

برنامه زندگانی ماست

دو رکعتی نماز خواندم. می دانستم همان طور که در نماز من با خدا حرف می زنم، در قرآن نیز او با من سخن می گوید پس به قرآن رجوع کردم. آیه قرآن مرا بر آن داشت که به آن دختر کمک کنم. آیه دستور هدایت به دیگران را می داد. من که همیشه می ترسیدم مبادا فسادهای آمریکا مرا در خود غرق کند، از خدا خواستم که بتوانم با فهم اندک خودم به کریستینا کمک کنم طوری که او نتواند بر من تأثیری بگذارد. ابتدا از طریق ایمیل شروع به ایجاد ارتباط با وی کردم اما او نه تنها حاضر نبود حرف‌هایم را گوش کند بلکه به دین نیز ناسزا می گفت طوری که مرا هم ناامیدتر از همیشه می کرد. اما چون قبلاً در جایی خوانده بودم «هر چند شخصی گناهکار باشد، در قلبش روزنه ای از پاکی وجود دارد. بایستی آن را پیدا کرد و رشدش داد تا میوه دهد» پس روزها و روزها سعی کردم تا با آسان‌ترین نصیحت‌ها بتوانم قلب کریستینا را روشن کنم. پس از سه و ماه و اندی که از طریق ایمیل با کریستینا در ارتباط بودم شاهد تغییراتی کوچک در وی شدم و فهمیدم که همه و همه حاصل دعا‌های من و کمک پروردگار بوده است. آن شعله کوچک در اعماق دل تاریک او داشت روشن و روشن تر می شد.

برای کریستینا داستان اسکندر مقدونی را تعریف کرده بودم. شخصی که سعی داشت دنیا را به سلطه خود در بیاورد. قصه این بود که روزی اسکندر [۱۹] در بیابانی به ارتش خود دستور توقف داد و گفت هر کس سنگ‌های بیابان را بردارد پشیمان می شود و هر کس هم که بر ندارد باز پشیمان می شود. عده ای کمی سنگ برداشتند و عده ای برنداشتند. از صحرا که خارج شدند سنگ‌ها طلا شد. آنها که سنگ برداشته بودند پشیمان بودند که چرا بیشتر برنداشته‌اند و آنهایی که سنگ نداشتند پشیمان بودند که چرا سنگ‌ها را جمع نکرده‌اند که اسکندر گفت دنیا همین

است هر چه سود کنی کم کرده‌ای و اگر هیچ نکنی پشیمان می‌شوی.

گویا این قصه خیلی روی کریستینا تأثیر گذاشته بود طوری که روز بعدش در مدرسه سخت متعجب و خوشحال شدم چون او گفت متوجه کارهای بدش شده و تصمیم دارد آن‌ها را کنار بگذارد و من باید کمکش کنم که الکل را هم ترک کند. من هم گفتم کسی نیستم جز بنده خدا و او باید از پروردگار کمک بخواند. چند روز بعد ایمیلی از او به دستم رسید که خانواده‌اش از تغییر رفتار او بسیار خوشحال هستند و هر چند ترک آن اعمال برایش بسیار سخت و دشوار و کشنده است ولی او تصمیمش را گرفته است. من که خود شاهد رنج و تلاش کریستینا در ترک مواد مخدر بودم به او گفتم شعری از زبان خدا هست که:

اگر عمری گنه کردی مشو نومید از رحمت

تو نامه توبه را بنویس امضا کردنش با من

به کریستینا گفتم من به وسیله اطلاعاتم از قرآن و زندگی ائمه اطهار (علیهم السلام) و کتاب‌های دینی کم کم توانستم به او کمک کنم. حتی سؤال‌هایی هم برای خودم پیش می‌آمد که با مطالعه آن‌ها را برطرف می‌کردم. حرف‌های کریستینا هم هرگز از یادم نمی‌رود که می‌گفت: «اسلام منطق است، قرآن منطق است، برای همین قابل قبول و قابل فهم بود...».

هر روز به وسیله ایمیل و با کلی تحقیق به سؤالات وی جواب می‌دادم، حتی وقتی دیدم علاقه‌مند به خواندن قرآن است برایش قرآنی با ترجمه انگلیسی گرفتم. او در آن زمان مشروب را هم ترک کرده بود. تا اینکه روزی او به من گفت: «می‌خواهم مسلمان شوم. فاطمه کمک کن». باورش غیرممکن بود. اشک‌هایم سرازیر بود. طوفانی از عشق به اسلام بدنم را سرد کرده بود و مرا می‌لرزاند. سرگیجه داشتم. انگار در دنیا نبودم. احساس می‌کردم تمام سلول‌های بدنم گریه می‌کنند؛ گریه‌ای از عشق، از زیبایی ایمان. تمام سختی‌های آن چند ماه برایم خاطره‌ای زیبا شد. در آن لحظه یکی از زیباترین و بزرگ‌ترین هدیه‌ها را از خداوند گرفته بودم، خبر مسلمان شدن کریستینا. او که از گذشته‌اش خجالت می‌کشید مخفیانه توسط یک روحانی قرآن خواندن را یاد گرفت تا کسی از گذشته‌اش مطلع نشود. وقتی کریستینا مسلمان شد، یک کارت پستال و کتاب «چرا و چگونه نماز می‌خوانیم» به زبان انگلیسی، به او هدیه دادم و برای اولین بار همدیگر را در آغوش گرفتیم. این در نظر من یک معجزه بود. او از نمازش غافل نمی‌شد و روز به روز آرام‌تر و نورانی‌تر می‌شد.

یک روز در کتابخانه مدرسه با هم نماز خواندیم و او به من گفت در ظلمات بودم و به نور دعوت شدم. پس از مدتی شروع به صحبت در مورد امامان کردم. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و خانم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برایش گفتم و از دیگر امامان. به او گفتم حضرت فاطمه باید الگوی ما مسلمانان باشد و او قبول کرد. حتی بعدها به من گفت که با شنیدن داستان ائمه آن‌ها را باور می‌کند ولی نمی‌داند چرا دیگران

مثل او با این داستان‌های دینی و ائمه، ایمان نمی‌آورند.

بعد از مدتی کریستینا برای اولین بار با روسری و لباس پوشیده به دیدنم آمد. او حجاب را برگزیده بود. به خودش می‌بالید و همین امر مرا هم خوشحال می‌کرد. چون که بالاخره فهمیدم حجاب من توانسته روی او تأثیر بگذارد. او درک کرده بود که هیچ خوشی لذت‌بخش تر از عشق به خدا نیست و بقیه عشق‌ها کاذب و فانی است. او هم قبول داشت که ما کاسه‌های کوچک خود را زیر آبخار الهی می‌گیریم ولی چون این آبخار بسیار قوی است و ما ناتوان از پر کردن کاسه‌هایمان، لذا ائمه (علیهم السلام) نعمت را در خود جمع می‌کنند و ما از آب آن آبخار توسط آن‌ها که واسطه بین ما و خدا هستند سیراب می‌شویم.

کریستینا به واسطه علاقه‌ای که به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پیدا کرده بود گفت که می‌خواهد اسمش را عوض کند. از من پرسید معنی اسم چيست و من گفتم: «بریده از آتش» و او که شدیداً منقلب شده بود گفت می‌خواهد اسمش را بگذارد فاطمه. آن روز از خوشحالی دست مادرم را بوسیدم که چنین اسم زیبایی را برایم انتخاب کرده بود هر چند لایقش نبودم. کریستینا حتی در شناسنامه هم اسمش را به فاطمه تغییر داد و به من ثابت شد که دانه دل او میوه داده است. تقریباً یک سالی از اول آشنایی ما می‌گذشت که کریستینا خبر بدی به من داد. او مدت‌ها مبتلا به سرطان خون بود ولی خودش نمی‌دانست. یک دکتر و پرستار خصوصی در خانه از او مراقبت می‌کردند ولی می‌گفتند وی چند ماه بیشتر زنده نمی‌ماند. خانواده فاطمه از اینکه دخترشان به واسطه من مسلمان شده بود روی خوشی به من نشان نمی‌دادند و من نمی‌توانستم او را ببینم تا اینکه روز اول ماه محرم خبر دادند که فاطمه مرد. هر چند نمی‌دانم او را کجا دفن کرده‌اند اما خاطره‌اش برای من زنده است.

فاطمه نه تنها خودش رشد کرد بلکه باعث رشد من هم شد تا اینکه بعد از مدتی یک ایمیل از برادر سی و چند ساله‌اش به اسم مایک به دستم رسید. «دلیل اینکه تصمیم گرفتم برای شما ایمیل بفرستم به خاطر خواهرم است. ابتدا از رفتار بد مادرم از شما معذرت می‌خواهم. از وقتی خواهرم مرده، او حال خوبی ندارد. شما کی هستید؟ از کجا آمده‌اید؟ ائمه چه کسانی هستند؟ آنان فرشته هستند و یا انسان، شاید هم هر چیزی دیگر. درباره خانم فاطمه به من بگویید. او چه کسی است؟ من دارم گریه می‌کنم تا نشان دهم چقدر خوشحال هستم. خواهرم را به عنوان یک مسلمان در جایی که نمی‌خواست کسی از آن مطلع شود دفن کردیم. او می‌گفت فاطمه، فرشته نجات من است از طرف خدا. دیشب خوابش را دیدم. خوشحال بود. من صدایش کردم کریستینا و او گفت: «نام من فاطمه است، همان خانمی که دست مرا گرفت». او به من گفت شما روز قیامت از ائمه پاداش می‌گیرید و استحقاق نام خانم فاطمه زهرا را دارید. خواهرم گفت که ایمان بیاورم. وقتی بیدار شدم می‌لرزیدم ولی احساس خوبی داشتم. وقتی زنده بود به من می‌گفت شما فرشته هستید هر چند شما به او التماس می‌کنید که به شما فرشته نگویید چون فرد کاملی نیستید و ناراحت می‌شوید. تصمیم گرفته‌ام که به میشیگان بروم و در آنجا دور از خانواده‌ام مسلمان شوم. شما

یک نسل را تغییر دادید چون بعد از من همسر و بچه‌هایم حتماً مسلمان می‌شوند و نوه‌هایم مسلمان زاده به دنیا می‌آیند...».

پس بیایید همه با آجرهایی که خداوند به ما داده قصری برای دنیا نسازیم بلکه پلکانی بسازیم به سوی او. بیایید همه دست به دست هم بدهیم و به سهم خود در نجات دنیا تلاش کنیم.

منبع: سایت رهیافته، 25 مرداد 1394، کد خبر: 18842

خدیدجه رشید مسیحی تازه مسلمان دویی

اینگونه (AHLULBAYT) خدیدجه رشید، بانوی تازه مسلمان، ماجرای مسلمان شدنش را برای شبکه اهل البیت توضیح می دهد: «سلام. اسم اسلامی من خدیدجه رشید است. من در دویی متولد شدم. پدر و مادرم بسیار مذهبی و مسیحی کاتولیک هستند. خداوند در خانه ما حضور داشت؛ هنگام خوردن غذا دعا می کردیم، صبح و شب دعا... می کردیم و به کلیسا می رفتیم



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ خدیدجه رشید، بانوی تازه مسلمان، ماجرای مسلمان شدنش را برای شبکه اهل البیت (AHLULBAYT) اینگونه توضیح می دهد: «سلام. اسم اسلامی من خدیدجه رشید است. من در دویی متولد شدم. پدر و مادرم بسیار مذهبی و مسیحی کاتولیک هستند. خداوند در خانه ما حضور داشت؛ هنگام خوردن غذا دعا می کردیم، صبح و شب دعا می کردیم و به کلیسا می رفتیم. کریسمس در خانواده ما خیلی مهم بود نه به صورت امروزی که آذین بندی می کنند و فقط جشن می گیرند، بلکه اهمیت آن به خاطر تولد حضرت عیسی بود. ما به کلیسا می رفتیم و در منزل جشن ساده ای همراه با توجه به عیسی مسیح می گرفتیم. مسلمانان نیز به خانه ما برای تبریک کریسمس می آمدند و با هم شیرینی می خوردیم. همیشه به این فکر بودیم که به دیگران محبت و کمک کنیم. در دوران کودکی مادرم کتاب مقدس مخصوص کودکان را به من داد؛ کتابی پر از داستان های زیبای کتاب مقدس با زبان کودکی و همراه با تصاویر زیبا. بسیار مسیحیت را دوست داشتم ولی وقتی بزرگ شدم نمی توانستم عقاید

مسیحی را قبول کنم. همیشه سوالات زیادی راجع به عقاید مسیحی داشتم، تثلیث را نمی توانستم بپذیرم، عیسی چگونه خدا بوده است؟ ... ولی هر موقع از دیگران این سوالات را می پرسیدم، آنها می گفتند که باید ایمان بیاوری و راجع به آن فکر نکنی. ایمان مسیحیان کورکورانه و تقلیدی است. کسی نتوانسته است تثلیث را بفهمد که خدا یکی است اما سه شخصیت دارد، یعنی چی؟

با مسلمانان رفت و آمد داشتم. با آداب آنها آشنا شده بودم. روزه و افطاری آنها برایم جالب بود. حتی گاهی اوقات برای اینکه بفهمم مسلمانان چه احساسی دارند، روزه می گرفتم. بسیار برایم جالب بود. زندگی در دبی، باعث آشنایی من با زبان عربی شد. شنیدن قرآن کریم برایم بسیار جذاب بود و احساس می کردم که کسی می گوید: بیا! پذیرش حجاب برای من بسیار آسان بود چون حضرت مریم نیز در تصاویر اولیه همیشه با حجاب است. برخی فکر می کنند که زنان در حجاب تحت فشار هستند ولی برعکس است، ما در حجاب احساس آرامش و آزادی بیشتری می کنیم، احساس می کنیم که مورد احترام حقیقی دیگران هستیم. می توانیم آزادانه تصمیم بگیریم. این پوشش برای من یک دنیای جدیدی را ترسیم کرد. من خیلی خوشحالم و فکر می کنم زنان دیگر نیز می توانند حجاب را بپوشند و بهترین پوشش برای زنان حجاب است.

در دانشگاه با فرق اسلامی آشنا شدم. از امام حسین (علیه السلام) چیزی نمی دانستم. نظر بسیاری راجع به شیعه منفی بود. آنها شیعه را یک مذهب اهل ماتم می دانستند. هنگامی که داستان عاشورا را شنیدم، بسیار بسیار گریه کردم و نمی توانستم راجع به آن فکر نکنم. سه چهار سال طول کشید تا مسلمان شوم چون خانواده من بسیار مسیحی سخت گیری بودند. گرچه می دیدند که من با دوستان مسلمان بسیار رفت و آمد دارم، ولی فکر نمی کردند که من مسلمان شوم. من به دلیل اینکه اجازه نداشتم مسلمان شوم، بسیار ناراحت و غمگین بودم و والدینم نمی توانستند غمگینی مرا ببینند. بالاخره مرا در انتخاب دین آزاد گذاشتند و من مسلمان شدم. والدینم مرا درک می کردند و حتی هنگامی که به هند برگشتیم والدینم برایم غذای حلال تهیه می کردند.

اسلام و مسیحیت نقاط مشترک زیادی دارند و می توانند در کنار یکدیگر به خوبی زندگی کنند. من در دویی تحت تأثیر رسانه های غربی نسبت به اسلام نبودم چون مسلمانان را می دیدم که چه انسان های شریفی هستند. اما چیزی که تغییر عقیده آن برایم سخت بود این بود که عیسی مسیح بر روی صلیب به خاطر گناهان ما کشته نشده است چون همیشه صلیب جلوی رویم بوده است و معتقد بودیم که عیسی مسیح به خاطر گناهان ما رنج برد و به صلیب کشیده شد. اما بعد از مدتی از مسلمان شدنم متوجه شدم که هیچ ضرورتی برای قربانی شدن عیسی وجود ندارد. ذات انسان ها با گناه نخستین آلوده نشده است که نیاز به نجاتی باشد که ذات انسان را از گناه موروثنی نخستین نجات دهد. مسلمانان خیلی مرا حمایت کردند. آنها به من احکام دین را آموزش دادند و مرا به مجالس اسلامی دعوت می کردند و توانستم عقاید اسلامی را به خوبی فرا بگیرم.

اهل بیت برای من انسان‌های کاملی هستند که برای خداوند زحمت کشیدند و در راه او به شهادت رسیدند. با وجود اهل بیت ما نیاز به هیچ الگوی دیگری در زندگی نداریم. بدون هیچ شک و تردیدی می‌توانیم از آنها پیروی کنیم و به آنها تمسک بجوییم. دلیل اینکه من اسم خدیجه را انتخاب کردم این بود که حضرت خدیجه (سلام الله علیها) در حمایت از دین بسیار فداکاری کرد و بسیار رنج کشید و من نیز برای مسلمان شدن هزینه‌های زیادی دادم و سختی‌های زیادی را تحمل کردم.

ایمان به اهل بیت، زیباترین تجربه زندگی من بود. اولین سفر زیارتی من به شام و زیارت حضرت زینب کبری (علیها السلام) بود. در حرم حضرت زینب، هنگامی که داستان سختی‌های حضرت زینب در راه اسلام را یادآوری می‌کردم، نمی‌توانستم حرکت کنم. بسیار آرام‌بخش بود. سفر بعدی من به عمره و زیارت حرم نبوی بود، حرم نبوی پر از آرامش و صفا بود. نگاه به گنبد سبز نبوی بسیار حیرت‌انگیز بود. امیدوارم بتوانم دوباره به زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مشرف شوم. اولین محرم زندگی‌ام، بسیار جالب بود. می‌دیدم که مسلمانان با محبت قلبی‌ای که نسبت به امام حسین (علیه السلام) دارند، چگونه فعالیت می‌کنند. به قدری برایم محرم فوق العاده بود که همیشه انتظار محرم سال آینده را می‌کشم.

اولین درسی که من از کربلا گرفتم، ایمان و توکل به خداوند است. کسی که ایمان به خداوند و قضا و قدر الهی داشته باشد، مطمئن است که خداوند بهترین سرنوشت‌ها را برایش رقم می‌زند و از قدم گذاشتن در راه خداوند هیچ ترس و واهمه‌ای ندارد. یزید که اینگونه جنایات علیه خانواده پیامبر انجام داده است، یقیناً هیچ اعتقادی به خداوند نداشته است. [ترجمه از پایگاه فرق،

ادیان و مذاهب]

حضرت مریم در قرآن، الهام بخش سفر من به اسلام بود.

، بانوی تازه مسلمان، سرگذشت خود از مسیحیت به اسلام را اینگونه شرح (Sabrina Bucci) صبرینا بوکی می‌دهد: اسم من صبرینا بوکی است. من در یک خانواده مذهبی پرورش یافتم. مادر بزرگم بسیار مذهبی بود و من با او بسیار رفت و آمد داشتم. او همیشه یکشنبه‌ها به کلیسای کاتولیک می‌رفت و زیاد دعا می‌خواند. خاطرات زیادی... از دوران کودکی‌ام و شرکت در مراسم‌های مسیحی



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ صبرینا بوکی (Sabrina Bucci)، بانوی تازه مسلمان، سرگذشت خود از مسیحیت به اسلام را اینگونه شرح می‌دهد:

اسم من صبرینا بوکی است. من در یک خانواده مذهبی پرورش یافتم. مادر بزرگم بسیار مذهبی بود و من با او بسیار رفت و آمد داشتم. او همیشه یکشنبه‌ها به کلیسای کاتولیک می‌رفت و زیاد دعا می‌خواند. خاطرات زیادی از دوران کودکی‌ام و شرکت در مراسم‌های مسیحی مثل عید کریسمس دارم. با مادر بزرگم برای فامیل و درگذشتگان دعا می‌کردم. من به عنوان یک مسیحی کتاب مقدس را مطالعه می‌کردم و در آخر هفته در مراسم کلیسا شرکت می‌کردم. از اینکه یک مسیحی کاتولیک بودم و با حضرت عیسی (علیه السلام) ارتباط داشتم، خوشحال بودم. دعاهای روزانه را می‌خواندم و اگر دعا نمی‌کردم وجدانم راحت نبود و احساس گناه می‌کردم. در دوران نوجوانی قبل از اینکه مسلمان شوم، دیدگاهم نسبت به اسلام خوب نبود و این به دلیل تبلیغات رسانه‌ها و برخی حوادث تروریستی مثل 11 سپتامبر بود. هنگامی که مادر بزرگم از دنیا رفت، تحقیقاتم راجع به اسلام شروع

شد. چرا که این حادثه تأثیر عجیبی در من داشت و این سوال در ذهن من خطور کرد که «هدف از زندگی چیست؟» و «حیات بعد از مرگ چگونه است؟» مرگ مادر بزرگم مرا واداشت تا از بیرون به زندگی نگاه کنم و در جستجوی معنا و حقیقت زندگی باشم. از نحوه زندگی خود خجالت می کشیدم. به مطالعه ادیان مختلف به ویژه اسلام پرداختم. قرآن کریم را از اینترنت مطالعه کردم. در جستجوی خوب و بد بودم. اولین چیزی که در قرآن کریم نظر مرا جلب کرد، زندگی حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت مریم (سلام الله علیها) بود؛ چرا که با زندگی آنها در کاتولیک آشنا بودم و نقاط مشترک زیادی بین قرآن کریم و کتاب مقدس در این زمینه وجود داشت. حجاب زنان مسلمان برایم عجیب بود. فکر می کردم که این حجاب باعث محرومیت زنان از حقوقشان می شود؛ همانطور که افراد زیادی چنین تفکری دارند. ولی بعداً متوجه شدم که حجاب باعث مصونیت زنان از بسیاری از آسیب ها می شود و آزادی آنها را از هوس های آلوده دیگران در پی دارد. حجاب یکی از دستورات قرآن کریم است.

به نظر من بسیاری از مردم به دلیل تبلیغات سوء رسانه ها از اصل اسلام مطلع نیستند. اگر کسی اسلام را به خوبی بشناسد، متوجه می شود که بسیاری از این بی رحمی ها و کشتارها که به اسم اسلام انجام می گیرد، از نظر اسلام محکوم است و هرگز اسلام اجازه چنین جنایاتی را نداده است. تفاسیر مختلفی از قوانین اسلامی وجود دارد که گیج کننده است؛ مثلاً برخی از این تفاسیر قائلند که خداوند دستور قتل کفار را داده است اما وقتی به اصل قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم که حقیقت چیز دیگری است. من در روز میلاد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شهادتین را گفتم و رسماً مسلمان شدم. هنگام ادای شهادتین شروع کردم به اشک ریختن، این اشک به دلیل ترس و یا ناراحتی نبود، بلکه اشک شوق برای حیات مجدد بود. تجربه هیجان انگیزی بود و از این به بعد من دیگر رسماً یک زن مسلمان بودم. به خانه رفتم و به یکی از دوستانم این خبر را با هیجان به او گفتم. من دیگر علاوه بر اینکه در اجتماع دوستانی داشتم، در دین نیز خواهران و برادرانی داشتم که با آنها در رفت و آمد بودم.

عکس العمل خانواده ام نسبت به تغییر دین مثبت بود، چرا که آنها می دیدند من به خدا نزدیک تر شده ام و رفتارهایم تغییر کرده و بهتر شده است. من به پوشیدن لباس های مناسب و حجاب اسلامی مقید شدم و از رفتن به پارتی های شبانه خودداری کردم. نوع تغذیه من نیز متفاوت شد و بسیاری از غذاها دیگر برایم حلال نبود. الحمدلله خانواده ام شرایط مرا درک می کردند و از من حمایت می کردند. یکی از عقایدی که تغییر آن برایم سخت بود این بود که عیسی مسیح، برخلاف اعتقاد مسیحیت، خدا نیست بلکه او یک پیامبر برگزیده خداوند است که دارای معجزاتی از طرف خداوند بوده است. من با رفتن به مسجد، احکام و آداب اسلامی را فرا گرفتم؛ نماز خواندن به عربی را یاد گرفتم و آموختم که احکام روزه در اسلام چیست و حدود ارتباط با نامحرم کدام است. الحمدلله رب العالمین.

[ترجمه از پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب]

معجزه قرآن کریم سبب اسلام آوردن دانشمند آمریکایی

سبب اسلام آوردن دانشمند آمریکایی ویلیام براون چیست؟ به واقع سبب آن موج و نوسان لفظ جلاله «الله» بود که *Journal of Plant Molecular Biology* توسط بعضی از گیاهان صادر می شود. در یک تحقیق علمی که در مجله ی علمی مشهور منتشر شد، گروهی از دانشمندان آمریکایی کشف کردند که بعضی از گیاهان استوایی *Molecular Biology* ...موج ها و حرکات نوسانی مافوق صوت



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ سبب اسلام آوردن دانشمند آمریکایی ویلیام براون چیست؟ به واقع سبب آن موج و نوسان لفظ جلاله «الله» بود که توسط بعضی از گیاهان صادر می شود. در یک تحقیق علمی که در مجله ی علمی مشهور *Journal of Plant Molecular Biology* منتشر شد، گروهی از دانشمندان آمریکایی کشف کردند که بعضی از گیاهان استوایی موج ها و حرکات نوسانی مافوق صوت از خود صادر می کنند که ثبت و ضبط آن ها با جدیدترین تجهیزات علمی و تخصصی صورت گرفته است. دانشمندی که حدود سه سال به پی گیری و بحث این پدیده حیرت انگیز پرداخته بودند، به تفکیک این امواج و نوسانات به شکل فتوالکتریک به

واسطه‌ی دستگاه رصد الکترونی (Oscilloscope) مشغول شدند و مشاهده کردند که این نوسانات فتوالکتریکی بیش از ۱۰۰ بار در ثانیه تکرار می‌شوند.

پروفسور ویلیام براون (William Brown) و کسی که رهبری گروهی از دانشمندان که تحقیق آن پدیده را بر عهده داشتند، اشاره کردند که بعد از نتایجی که به دست آورده‌اند هیچ توجیه و تفسیری علمی برای این پدیده پیش رویمان نداریم و نتایج تحقیقات خود را به تعدادی از دانشگاه‌های ایالات متحده و اروپا و مراکز علمی تخصصی عرضه داشتیم، ولی همه‌ی آن‌ها از تفسیر این پدیده عاجز شده و همگی شگفت‌زده شده‌اند. آخرین بار این تجربه در حضور گروهی علمی از انگلستان به اجرا گذاشته شد که در میان آنان دانشمند مسلمانی هندی الاصل حضور داشت. پس از پنج روز که در طی آن تجارب آزمایشگاهی عرضه شد و باعث حیرت دانشمندان انگلیسی شد، دانشمند مسلمان ایستاد و گفت: «توجیه و تفسیر این پدیده از ۱۴۰۰ سال پیش نزد ما مسلمانان موجود بوده است».

دانشمندان با شنیدن این سخن شگفت‌زده شدند و با اصرار از او خواستند تا آن‌چه را می‌خواهد، بگوید و برای آنان شرح دهد. او این آیه از قرآن را برای آنان تلاوت کرد: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» [الإسراء/44] آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید به راستی که او همواره بردبار و آمرزنده است». و این نوسانات فتوالکتریکی که بر صفحه‌ی دستگاه نیز ظاهر شده است، چیزی جز لفظ جلاله الله نیست. سکوت و سرگشتگی بر حاضران در سالی که دانشمند مسلمان در آن سخنرانی می‌کرد، حکم‌فرما شد. در این جا مسئول گروه تحقیقاتی دکتر ویلیام براون با دانشمند مسلمان به گفت‌وگو پرداخت، تا با این دین بزرگ که پیامبر درس نخوانده‌ی اسلام، ۱۴۰۰ سال قبل به این معجزه خبر داده است بیش‌تر آشنا شود. دانشمند مسلمان توضیحاتی درباره‌ی اسلام به او داد و بعد از آن، قرآن کریم با ترجمه‌ی انگلیسی را به او هدیه نمود.

پس از گذشت چند روز، پروفسور ویلیام براون در دانشگاه میلون (Mellon University) کنفرانسی ترتیب داد و گفت: «در طول زندگی‌ام تا اکنون که ۳۰ سال از عمر کاری من می‌گذرد، چنین پدیده‌ای را مشاهده نکرده‌ام و هیچ یک از دانشمندان گروه تحقیقاتی نیز تفسیری برای آن ارائه نکرد و هیچ پدیده طبیعی هم وجود ندارد که آن را شرح و توضیح دهد و تنها توضیح و تفسیرش را در قرآن یافتیم. در این میان چیزی جز این نمی‌توانم بگویم: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله».

منبع: سایت رهیافته،

دنیل دایراز انگلیس

پس از خواندن شعری از مولانا مسلمان شدم...

ویژه (The 99 Names of Allah) «»، نویسنده انگلیسی کتاب «99 نام خدا» (Daniel Dyer) دنیل دایر کودکان و ناشر کتاب‌های دینی برای کودکان در معرفی خود گفت: «در نزدیکی منچستر در انگلیس زندگی می‌کنم. من پس از خواندن شعری زیبا از مولانا جلال‌الدین رومی مسلمان شدم. با همسر «سمیه» ازدواج کردم و هر... دو با هم «چیک پی پرس» را که ناشر کتاب‌های



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ دنیل دایر (Daniel Dyer)، نویسنده انگلیسی کتاب «99 نام خدا» (The 99 Names of Allah) ویژه کودکان و ناشر کتاب‌های دینی برای کودکان در معرفی خود گفت: «در نزدیکی منچستر در انگلیس زندگی می‌کنم. من پس از خواندن شعری زیبا از مولانا جلال‌الدین رومی مسلمان شدم. با همسر «سمیه» ازدواج کردم و هر دو با هم «چیک پی پرس» را که ناشر کتاب‌های بین‌المللی کودکان است، اداره

می‌کنیم.» دایر که سال‌ها به کودکان و بزرگسالان در انگلیس و دیگر کشورها تدریس کرده و بیش از 16 سال در زمینه انتشار کتاب‌های آموزشی و کتاب‌های کودکان فعالیت داشته است، افزود: «من در حال حاضر در حال نوشتن و تصویرنگاری کتاب «99 نام خدا» هستم که با هدف معرفی اسم‌های الهی به کودکان نوشته می‌شود».

وی افزود: «این کتاب به زبان انگلیسی است و مانند راهنمایی خوانندگان را با شیوه‌ای جدید و جذاب با نام‌های خداوند آشنا و آیات قرآنی و متون مقدسی را که به این نام‌ها اشاره دارند، عنوان می‌کند».

دلیل دایر افزود: «در هر بخش این کتاب یکی از نام‌های خداوند آورده شده و توضیح زیبایی در مورد آن نوشته شده است. همچنین آیات قرآنی، احادیث قدسی و اشعار مولانا و دیگر اشعار عرفانی مرتبط با آن نام ذکر شده و در پایان خواننده به انجام چند فعالیت برای تعمق بیشتر در مفهوم آن نام ترغیب می‌شود. فرایند تفکر و نگارش کتاب 99 نام خدا تأثیراتی زیادی بر خود من داشته است. نوشتن این کتاب بهترین آموزشی بوده که من می‌توانستم آرزوی آن را داشته باشم. در حالی که این کتاب را می‌نویسم، خودم هم ارتباط تازه‌ای با این اسامی پیدا می‌کنم و اگر خدا بخواهد زندگی خود را بر مبنای آن‌ها جهت خواهم داد. من خالصانه معتقدم که با نام‌های خدا می‌توانیم حقیقت و زیبایی را کشف کنیم. شناخت درست و عمیق اسماء الله بهترین دانشی است که انسان می‌تواند به دست آورد».

دایر گفت: «این کتاب محبت و بردباری نهفته در اسلام را نشان می‌دهد و کودکان را به تکریم زن و مرد به صورت برابر و احساس وظیفه در برابر جهان طبیعت تشویق می‌کند. این کتاب همچنین شیوه آموزش قلبی به کودکان را ترغیب و تفکر و خلاقیت آن‌ها را تغذیه می‌کند. این‌ها اصول مهم ما هستند و امیدواریم که ان شاء الله آثار ما به کودکان هم کمک کند تا به این موارد اهمیت دهند. معرفی هر نام با فعالیت‌های فکری و عملی همراه است که به کودکان و نیز بزرگ‌ترها کمک می‌کند که در مورد اهمیت هر نام الهی و تأثیرات آن‌ها بر زندگی‌شان تفکر کنند. ما قصد داریم که کارگاه آموزشی «99 نام خدا» را نیز در مدارس و مراکز آموزشی برگزار کنیم. همچنین تهیه یک کتاب الکترونیک و نرم‌افزار آموزشی از محتوای این کتاب را در برنامه کاری آینده خود داریم. ما قصد داریم در آینده کتاب‌های بسیار بیشتری در مورد اسلام منتشر کنیم. شرکت ما به عنوان یک ناشر بین‌المللی امیدوار است که بتواند با انتشار این کتاب‌ها، زیبایی سنت‌های معنوی را نشان دهیم».

دایر ادامه داد: «با توجه به افزایش اسلام‌هراسی و تصورات منفی که در مورد اسلام و مسلمانان به وجود آمده، امیدواریم این کتاب نقشی در معرفی اسلام به عنوان دین صلح و وحدت داشته باشد. اسلام تهدیدی برای نظام‌های کشورهای غربی نیست، بلکه به عکس می‌تواند برای آن‌ها بسیار کمک‌کننده باشد. بسیاری از شخصیت‌های بزرگ

غربی تحسین کننده اسلام و پیامبر آن، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بوده‌اند که از جمله آنان می‌توان به «رالف والدو امرسون»، پدر ادبیات آمریکا اشاره کرد.

این نویسنده انگلیسی ادامه داد: «مسلمانان جهان چه آن‌ها که در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و چه آنان که مقیم کشورهای غیر اسلامی هستند، می‌توانند در راستای جایگزین کردن این احساسات منفی با محبت و خوبی که جوهر همه ادیان است نقش مؤثری داشته باشند. این مهم در صورتی ممکن می‌شود که به هنگام مواجهه با تعصب و تصورات نادرست، ناامید نشویم، بلکه بهترین شیوه بدی را با خوبی و منفی را با مثبت پاسخ گوئیم و با اینکه بی‌عدالتی را تشخیص می‌دهیم و مقابله می‌کنیم، در آن ساکن نشویم. به رغم همه هراس‌ها و آشفتگی‌ها که هر روز شاهد آن هستیم، من معتقدم که امید زیادی وجود دارد. این حوادث سبب شده که عده زیادی از مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان آگاه‌تر، هوشیارتر و مهربان‌تر شوند. بسیار مهم است که در موضع ترس نباشیم و از روی نفس واکنش نشان ندهیم. ما باید از وجود متعالی خود و با محبت و عشق پاسخ دهیم. برقراری ارتباط با اسماء الله یکی از راه‌هایی است که می‌توان با آن این ظرفیت را در خود افزایش داد. اما تنها فهرست کردن و تلفظ نام‌ها تأثیری نخواهد داشت بلکه ما باید در مورد آن‌ها تعمق کرده و آن‌ها را مبنای همه کارهای خود قرار دهیم».

منبع: ایکنا، 1 اردیبهشت 1394، شماره خبر: 3172254

جعفر گنزالس تازه مسلمان اسپانیایی

پس از مطالعه کتابی درباره اسلام که یکی از دوستانش به وی هدیه کرده بود تمایل وی به اسلام شدت یافت، تا اینکه برای آشنایی عمیق‌تر با اسلام و آیین آن، محل انزوا را ترک گفته به گرانادا رفت و در ۱۱ فوریه ۱۹۸۳ به دین اسلام مشرف شد. مدت یک سال را در گرانادا گذراند. در خلال این مدت متوجه شد تسنن از جنبه‌هایی کامل... نیست از این رو به جستجوی خود



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ رائل گترالس بورنز در نهم ژانویه ۱۹۵۰ در شهر مادرید، پایتخت اسپانیا در خانواده ای انقلابی متولد شد. پدرش در زمان حکومت دیکتاتوری ژنرال فرانکو به دلیل فعالیت های آزادی خواهانه چند سال به زندان افتاد. چون پدرش تحت تأثیر افکار مارکسیسم بود خود او نیز در محیطی با گرایشات مارکسیستی پرورش یافت و پیوسته تا هنگام مسلمان شدنش تحت تأثیر آن افکار بود. پس از دو سال تحصیل در رشته مهندسی الکترونیک در دانشگاه دولتی مادرید در سال ۱۹۶۹ به دلیل فعالیت های انقلابی مجبور به ترک تحصیل شد و به رشته سینما و فیلم برداری روی آورد و حدود ده سال در این رشته فعالیت می کرد. در خلال این سال ها در سال ۱۹۷۲ برای یک سال به خدمت سربازی رفت. سپس به دلیل فعالیت های انقلابی به شش سال زندان محکوم شد که پس از سپری شدن یک سال دوره محکومیت خود، آزاد شد.

پس از سقوط نظام دیکتاتوری در سال ۱۹۷۵ گمشده خود را در نظام های کمونیستی و دموکراسی غربی نیافت و با قطع امید از آن ها به گفته خود وارد یک دوره بحران عمیق شد. برای التیام این بحران بود که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ به جنوب اسپانیا رفته به همراه جوانان دیگری که مانند او از شهر و خانواده و شرایط سیاسی جدید فرار کرده بودند، در دهکده های جنوب به کشاورزی مشغول شد. به گفته خودش، در خلال این چهار سال دوره انزوا بود که در اثر ارتباط با طبیعت افکار الهی و توحیدی در او برای اولین بار ظهور کرد. پس از آن بود که به مطالعه کتاب های گوناگون درباره هندوئیسم و بودیسم و مسیحیت روی آورد که در اثر آن شوق نزدیکی به خداوند متعال در او روز به روز افزایش پیدا کرد. در این هنگام بود که با شنیدن ندایی درونی که می گفت: «روزه بگیر» مبادرت به روزه گرفتن کرد به طوری که به گفته خود به مدت ۲۳ روز فقط آب می خورد.

پس از مطالعه کتابی درباره اسلام که یکی از دوستانش به وی هدیه کرده بود تمایل وی به اسلام شدت یافت، تا اینکه برای آشنایی عمیق تر با اسلام و آیین آن، محل انزوا را ترک گفته به گرانا رفت و در ۱۱ فوریه ۱۹۸۳ به دین

اسلام مشرف شد. مدت یک سال را در گرانا‌دا گذراند. در خلال این مدت متوجه شد تسنن از جنبه‌هایی کامل نیست از این رو به جستجوی خود ادامه داد تا اینکه پس از مدتی تحقیق و مطالعه کتبی که درباره عقاید شیعه و سرگذشت اهل البیت (علیهم السلام) نوشته شده بود سرانجام در سال ۱۹۸۶ مذهب تشیع اثنا عشری را برگزیده و نام خود را به جعفر تغییر داد. از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۶ در مدرسه حجتیه حوزه علمیه قم مشغول تحصیلات اسلامی گردید و از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۳ به عنوان سردبیر مجله کوثر اسپانیایی فعالیت نمود. وی پس از مراجعت از اسپانیا در سال ۲۰۰۶، در قم اقامت داشته و مشغول تکمیل دروس فلسفه، عرفان و تفسیر است.

برخی از آثار و تألیفات:

ترجمه رساله لب اللباب در سیروسلوک اولی الألباب تألیف علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی.

ترجمه کتاب اقتصادنا تألیف مرحوم آیت الله محمد باقر صدر

ترجمه قرآن مجید به زبان اسپانیایی، موسسه فرهنگی ترجمان وحی.

ملاقات بانوی تازه مسلمان غربی با امام زمان (عج)

من وقتی مسلمان شدم، همه چیز این دین را پذیرفتم، به خصوص این که به شوهرم خیلی اطمینان داشتم و می دانستم بی جهت به دین دیگری رو نمی آورد. نماز و روزه و تمام برنامه‌ها و اعمال اسلام را پذیرفتم و دیگر هیچ شکی نداشتم. فقط در یک چیز شک داشتم و هر چه می کردم دلم آرام نمی گرفت و آن مسئله آخرین امام و منجی این ... دین مقدس بود که

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ یکی از هم وطنان ایرانی یک سال در ایام محرم به انگلستان سفر کرده بود. یک روز که به منزل یکی از دوستان دعوت شده بود وقتی وارد حیاط منزل شد، با تعجب دید که آنجا نیز بساط دیگ و آتش و نذری امام حسین (علیه السلام) برپاست، همه پیراهن مشکی بر تن کرده و شال عزا به گردن آویخته و عزادار حضرت سید الشهداء اباعبدالله الحسین (علیه السلام) هستند. در این میان متوجه یک زوج جوان که خیلی عاشقانه در

مجلس امام حسین (علیه السلام) فعالیت می کردند، شد و وقتی از حال آن‌ها جویا شد، متوجه شد که آن دو مسیحی بوده‌اند و مسلمان شده‌اند و هر دو پزشک هستند. مرد متخصص قلب و عروق و زن هم فوق تخصص زنان.

برایش جالب بود که در انگلستان، برخی از مردم این طور عاشق اهل بیت (علیه السلام) باشند و مخصوصاً دو پزشک مسیحی، مسلمان شوند و با این شور و حال و با کمال تواضع در مجلس امام حسین (علیه السلام) نوکری کنند. کمی نزدیک تر رفت، با آن زن تازه مسلمان شروع به صحبت کردن نمود و از او پرسید که به چه علت مسلمان شده و علت این همه شور و هیجان و عشق و محبت چیست؟

او گفت: «درست است، شاید عادی نباشد، اما من دلم ربوده شده، عاشق شدم و این شور و حال هم که می بینی به خاطر محبت قلبی من است.»

از او پرسید: «دلربای تو کیست؟ چه عشقی و چه محبتی؟!»

پاسخ داد: «من وقتی مسلمان شدم، همه چیز این دین را پذیرفتم، به خصوص این که به شوهرم خیلی اطمینان داشتم و می دانستم بی جهت به دین دیگری رو نمی آورد. نماز و روزه و تمام برنامه‌ها و اعمال اسلام را پذیرفتم و دیگر هیچ شکی نداشتم. فقط در یک چیز شک داشتم و هر چه می کردم دلم آرام نمی گرفت و آن مسئله آخرین امام و منجی این دین مقدس بود که هر چه فکر می کردم برایم قابل هضم نبود که شخصی بیش از هزار سال عمر کرده باشد و باز در همان طراوت و جوانی ظهور کند و اصلاً پیر نشود. در همین سرگردانی به سر می بردم تا اینکه ایام حج رسید و ما هم رهسپار خانه خدا شدیم. شاید شما حج را به اندازه ما قدر ندانید. چون ما تازه مسلمانی و برای یک تازه مسلمان خیلی جالب و دیدنی است که باشکوه ترین مظاهر دین جدیدش را از نزدیک ببیند.

وقتی اولین بار خانه کعبه را دیدم، به طوری متحول شدم که تا به آن موقع این طور منقلب نشده بودم. تمام وجودم می لرزید و بی اختیار اشک می ریختم و گریه می کردم. روز عرفه که به صحرای عرفات رفتیم، تراکم جمعیت آن چنان بود که گویا قیامت برپا شده و مردم در صحرای محشر جمع شده بودند. ناگهان در آن شلوغی جمعیت متوجه شدم که کاروانم را گم کرده‌ام، هوا خیلی گرم بود و من طاقت آن همه گرما را نداشتم، سیل جمعیت مرا به این سو و آن سو می برد، حیران و سرگردان، کسی هم زبانم را نمی فهمید، از دور چادرهایی را شبیه به چادرهای کاروان لندن می دیدم، با سرعت به طرف آن‌ها می رفتم، ولی وقتی نزدیک می شدم متوجه می شدم که اشتباه کرده‌ام. خیلی خسته شدم، واقعاً نمی دانستم چه کنم. دیگر نزدیک غروب بود که گوشه ای نشستم و شروع کردم به گریه کردن، گفتم خدایا خودت به فریادم برس! در همین لحظه دیدم جوانی خوش سیما به طرف من می آید. جمعیت را کنار زد

و به من رسید. چهره‌اش چنان جذاب و دلربا بود که تمام غم و ناراحتی خود را فراموش کردم. وقتی به من رسید با جملاتی شمرده و با لهجه انگلیسی فصیح به من گفت: «راه را گم کرده‌ای؟ بیا تا من قافله‌ات را به تو نشان دهم.» او مرا راهنمایی کرد و چند قدمی بر نداشته بودیم که با چشم خود «کاروان لندن» را دیدم! خیلی تعجب کردم که به این زودی مرا به کاروانم رسانده است. از او حسایی تشکر کردم و موقع خداحافظی به من گفت: «به شوهرت سلام مرا برسان». من بی اختیار پرسیدم: «بگویم چه کسی سلام رسانده؟» او گفت: «بگو آن آخرین امام و آن منجی آخرالزمان که تو در رمز و راز عمر بلندش سرگردانی! من همانم که تو سرگشته او شده‌ای!» تا به خودم آمدم دیگر آن آقا را ندیدم و هر چه جستجو کردم، پیدایش نکردم. آنجا بود که متوجه شدم امام زمان عزیزم را ملاقات کرده‌ام و به این وسیله طول عمر حضرت نیز برایم یقینی شد.

از آن سال به بعد ایام محرم، روز عرفه، نیمه شعبان و یا هر مناسبت دیگری که می‌رسید من و شوهرم عاشقانه و به عشق آن حضرت خدمتش را می‌کنیم و آرزوی ما دیدن دوباره اوست.»

منبع: کتاب ملاقات با امام زمان در عصر حاضر، ابوالفضل سبزی، قم، عصر رهایی، 1385، ص 88.

گفت‌وگو با روبرت سلمان رایکو، تازه مسلمان ایتالیایی

ما کاتولیک بودیم و خانواده من خیلی هم پایبند به اصول دینی بودند، اما خودم از تعلیمات مسیحیت قانع نمی‌شدم. همیشه ابهاماتی در ذهن داشتم که در مسیحیت جوابی برای آن نبود؛ البته من ابتدا به سراغ ادیان شرقی و بودایی و هندو رفتم. در زمان مدرسه درباره دین همواره مطالعه داشتم. تصمیم گرفتم تا درباره ادیان بزرگ و الهی تحقیق ...کنم؛ زیرا می‌دانستم دارای پیامبر



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ مدتی است اسلام‌هراسی در غرب باب شده است؛ به خصوص بعد از قضیه شارلی ابدو. اما حقیقت آن است که اسلام‌گرایی در غرب آن قدر زیاد شده است که سیاست‌مداران غربی برای مهار این روند دست به کارهای شیطانی همچون ۱۱ سپتامبر و ماجرای شارلی ابدو می‌زنند. هرچند سهم شیعه‌شدگان به دلیل کم‌کاری‌های تبلیغی ما در میان تازه مسلمانان غربی که به دنبال حقیقت به اسلام گرویده‌اند کم است، اما این موج همگام با اسلام‌گرایی در غرب روبه رشد است. روبرت رایکو جوانی از کشور ایتالیا بعد از تشرف به اسلام شیعی نام سلمان را برای خود نهاد. وی هم اکنون کارشناس فلسفه و عرفان است و به عنوان مترجم، مقالات متعددی را به زبان ایتالیایی ترجمه کرده است. گفتگوی پایگاه بصیرت با وی را مرور می‌کنیم:

- شما مسیحی و کاتولیک بودید چرا از دین خود برگشتید و تغییر دین دادید؟

بله ما کاتولیک بودیم و خانواده من خیلی هم پایبند به اصول دینی بودند، اما خودم از تعلیمات مسیحیت قانع نمی‌شدم. همیشه ابهاماتی در ذهن داشتم که در مسیحیت جوابی برای آن نبود؛ البته من ابتدا به سراغ ادیان شرقی و بودایی و هندو رفتم. در زمان مدرسه درباره دین همواره مطالعه داشتم. تصمیم گرفتم تا درباره ادیان بزرگ و الهی تحقیق کنم؛ زیرا می‌دانستم دارای پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند و حقیقت دارند؛ یعنی اسلام، مسیحیت و یهود ادیانی ساختگی نیستند و جای تأمل دارند.

- چه چیز تشیع شما را جذب کرد؟

خوب، دلایل مختلفی داشت. اول این که دیدم در میان اهل سنت اختلاف است و هماهنگ نیستند، اما در مذهب تشیع و سیره ائمه اطهار این گونه نیست، بلکه برعکس بین ظاهر و باطنشان هماهنگی وجود دارد. دوم آن که در مذهب تشیع به حضور و وجود امام زمان (عج) روی زمین اعتقاد دارد، درحالی که سایر ادیان معتقدند روزی منجی می آید. مثلاً مسیحیان می گویند مسیح می آید. یهودیان هم در انتظار منجی هستند. همچنین هندوها و بودایی ها هم معتقد به منجی هستند، اما در میان شیعیان منجی همین جاست و قرار نیست روزی بیاید؛ تنها ما ایشان را نمی بینیم مانند خورشید پشت ابر از نورش استفاده می کنیم. برای همین باید چشمانمان به دیدارشان بینا شود. این استدلال خوبی برای من بود که تشیع دارای چنین امتیازی است؛ بنابراین هرچه بیشتر می خواندم بهتر و بیشتر متقاعد می شدم که مذهب تشیع کامل تراست.

- پس مستقیم شیعه شدید؟

بله تا زمانی که درباره ادیان مطالعه می کردم گرایش به ادیان شرق داشتم ولی بعد از دیدن خوابی که در آن احساس می کردم کسی من را به ایران و اسلام راهنمایی می کند. مطالعاتی درباره تشیع کردم و به خواست خدا جذب اسلام و مذهب تشیع شدم.

- در این مسیر فرد یا منبع خاصی هم بر شما تأثیر گذار بوده است؟

روحانی یا کسی را نمی شناختم تا راهنمایم باشد، اما قبل از تماس با ایرانی ها و آمدن به ایران، یکی از دوستانم کتاب های پروفیسور هانری کربن را به من معرفی کرد. کربن شخصیتی عالم و آشنا به اهل بیت (علیهم السلام) بود. حقیقتاً از نوشته های کتاب های او به خوبی می شد همه چیز را لمس کرد و به حقیقت اسلام پی برد. به نظر من ایشان کار بزرگی برای ترویج تشیع در جهان کرده اند که غیر قابل انکار است.

- بعد از تشرف به اسلام عکس العمل خانواده شما چگونه بود؟

مادرم و برادرم زیاد دخالت نمی کردند و کاری به این مسئله نداشتند، ولی پدرم خیلی ناراحت شد و مخالفت کرد، زیرا ما کاتولیک بودیم خودش از جوانی دوست داشت کشیش بشود که با وقوع جنگ جهانی و مشکلات ناشی از آن نتوانسته بود به خواسته خود برسد؛ برای همین هم همیشه می خواست حداقل یکی از پسرانش کشیش بشوند. وقتی من مسلمان شدم، با ناراحتی گفت: «من و اجدادم همه مسیحی هستیم، تو هم باید مسیحی باشی و قرار نیست از دین و مسلکمان بگذری، اما خدا خواست و کم کم بعد از این که ایران آمدم، نظرشان نسبت به اسلام برگشت به

طوری که پدرم در اواخر عمر گفته بود: «من هم می‌خواهم مسلمان شوم ولی متأسفانه عمرش کفاف نداد تا شهادتین بگوید.»

- تغییر دین به زبان ساده است و در عمل مشکلاتی به همراه دارد شما چگونه با این مشکلات کنار آمدید؟

نه اتفاقاً مشکل نیست؛ حداقل برای من مشکل نبود زیرا با مطالعه وارد کار شدم و وقتی از جهت عقلی و منطقی اصول دینی را می‌پذیرد، کم‌کم فهمش هم بالا می‌رود و می‌داند دنبال چیست در نتیجه برای او سخت نیست.

- شما شهید ادواردو آنیلی را می‌شناسید؟

نه! با این که هم وطن من است چیزی از او نمی‌دانستم؛ شاید باورتان نشود اولین باری که ایران آمدم تازه درباره او مطالبی شنیدم و به خصوص زمانی که مستند ادواردو از تلویزیون ایران دیدم، خیلی ناراحت شدم. مظلومانه به شهادت رسید. متأسفانه رسانه‌های ایتالیا از ایشان هیچ صحبتی نمی‌کنند و بایکوت خبری وجود دارد.

- موج اسلام هراسی در ایتالیا به چه صورت است؟

وضعیت ایتالیا نسبت به کشورهای دیگر مثل فرانسه بهتر است. مردم معمولاً تحمل می‌کنند و صبور هستند. خانم من ایرانی است. چون حجاب دارد، برای خیلی‌ها باعث کنجکاوی می‌شود. مدام از او درباره حجابش سؤال می‌کنند که قبل از این در تلویزیون زنان باحجاب دیده بودند و کنجکاوانه با او برخورد دارند. البته برخوردها متفاوت است؛ هم خوب است و هم بد.

- فرهنگ مردم ایتالیا به ایران نزدیک است؟

جنوب ایتالیا چون مدتی عرب‌ها و مسلمانان سکونت داشته‌اند، تقریباً به فرهنگ ایرانی و اسلامی نزدیک است و البته به دلیل سوابق تاریخی هم می‌باشد؛ اما در شمال چون به کشورهای اروپایی نزدیک است به فرهنگ غربی تمایل بیشتری دارند.

- روحانیون ایرانی در ایتالیا چقدر حضور دارند و فعال هستند؟

تعدادی از روحانیون ایرانی را می‌شناسم، ولی اطلاع چندانی از فعالیت آن‌ها ندارم. بعضی را در کنسولگری ایران دیده بودم.

- فعالیت تبلیغی وهابیون در ایتالیا به چه صورت است؟

خیلی فعال هستند زیرا از طرف عربستان حمایت مالی و معنوی زیادی می‌شوند. آن‌ها مسجد بزرگی هم دارند، کتاب‌ها و دفترچه‌های زیادی هم منتشر می‌کنند و تبلیغات مستقیم و غیرمستقیم زیادی دارند؛ اما چون فضای ایتالیا خشونت را نمی‌پذیرد و مردم صلح‌جویی هستند، وهابیون بسیار با سیاست و آرامش وارد شده‌اند. تنها مشکلی که برای آن‌ها هست این است که زبانشان عربی است و کنفرانس‌ها و جلساتشان به عربی می‌باشد که مردم متوجه نمی‌شوند.

- پس با این وجود رسالت شما مسلمانان در ایتالیا خیلی سنگین‌تر می‌شود؟

بله قطعاً برای همین باید از نظر رفتاری و گفتاری خیلی دقت داشته باشیم و هر کاری که انجام می‌دهیم علتش را برایشان بازگو کنیم تا کنجکاوی‌ها برطرف شود. مثلاً بحث جهاد که به میان می‌آید بلافاصله می‌گویند این اتفاقات اخیر در دنیا توسط داعش مربوط به شما مسلمانان است، در حالی باید تشریح کنیم این جهاد، جهادی اسلامی نیست؛ بنابراین اخلاق و برخورد خوب اهمیت زیادی دارد تا نسبت به دین بد بین نشوند. یکی از استادان می‌گفت: حالا که در ایتالیا کار می‌کنید، چیزی که مهم است اخلاق، اخلاق، اخلاق است؛ زیرا شما نماینده اسلام در ایتالیا هستید و مردم از روی اخلاق و منش شما اسلام شیعی را می‌شناسند.

- شما کار تبلیغ هم انجام می‌دهید؟

کار من عمدتاً ترجمه آثار دینی به زبان ایتالیایی است. در ایتالیا هم مردم کنجکاو می‌شوند که چطور یک ایتالیایی مسلمان شده است. در نمایشگاه تورینو خیلی‌ها به همین بهانه از من سؤال داشتند و درباره فرهنگ اسلامی و ایرانی سؤال می‌کردند.

- شما به عنوان یک مسلمان خارجی در ایران چه مشکلاتی دارید؟

خدا را شکر همه چیز خوب است. ایرانی‌ها مردمانی خوب و مهمان‌نواز هستند. حتی همسر من هم یک ایرانی است و به همین خاطر خودم هم ایرانی شده‌ام.

- در شهر ترسیمه زادگاه شما مسلمانان چه وضعیتی دارند؟

مشکل کمبود مالی است. اگر حمایت‌های مالی بیشتر بود، قطعاً می‌توانستند بهتر و بیشتر کارهای فرهنگی و دینی انجام دهند.

- از طرف کنسولگری ایران حمایت می‌شوید؟

زمانی یک دستگاه فتوکپی به ما دادند که کمک خوبی برای ما بود؛ ولی قطعاً نیاز به حمایت مالی بیشتری است تا مسلمانان بتوانند روی پای خود بایستند.

- به عنوان تازه مسلمان خارجی گرایش جوانان ایرانی را به جذب اسلام چگونه می‌بینید؟

چیزی که برای من عجیب بوده این است بچه‌های ایرانی نسبت به اسلام ایرانی و فرهنگ معنوی زیاد آشنا نیستند؛ درحالی‌که آن‌ها روی گنج نشسته‌اند گنج با ارزش و پنهانی که ظاهراً برای جوانان ایرانی مغفول و ناشناخته است. نگاهشان به غرب است و فکر می‌کنند آنجا خبری است که از آن محروم و غافل مانده‌اند.

- رسانه‌ها مدام تبلیغ آزادی در غرب رامی‌کنند و این افراد هم تحت تأثیر قرار می‌گیرند؛ درحالی‌که هیچ جای دنیا آزادی مطلق نیست. مقایسه آزادی اسلام و غرب را باید برایشان بگوییم. آنجا هم ممنوعیت و قوانینی حاکم است که باید در چارچوب آن باشند و به آن احترام بگذارند.

- خاطره ای از اسلام آوردن دارید؟

چند هفته قبل از مسلمان شدن هر جا می‌رفتم احساس می‌کردم امام زمان با من است، همراه من است. حضور ایشان را حس می‌کردم و خوشحال بودم، حس خوبی بود اما بعد از آن که مسلمان شدم، فهمیدم این ارتباط معنوی بین امام زمان و مسلمانان است پس آن حس برای من خیلی زیبا و دلنشین بود. از آن چیزهایی که باید ماندگار شود، همواره به امام زمان متوسل می‌شوم زیرا حجت حی و حاضر خدا بر روی زمان است و طبق احادیث و روایات ائمه باید با ایشان ارتباط داشت و توسل کرد.

منبع: سایت بصیرت، چهارشنبه 06 اسفند 1393، شناسه مطلب: 273056.

می خواستند کشیش شوم اما شیعه شدم!

مادرم خیلی ناراحت بود چون همیشه آرزو داشت که از بین چند فرزندی که دارد یکی از آنها کشیش بزرگی بشود و به آن افتخار کند بیشتر از همه هم روی من حساب باز کرده بود دعا می کرد کشیش بشوم و در راه خدا خدمت کنم، ولی بعد از تغییر دین و مسلمان شدن خیلی از من هم ناامید شد و نگران بود اما پدرم اهل گفت و گو ... بود می خواست مطمئن شود که من از روی احساس دین تازه را انتخاب کرده ام یا عقلانیت و

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ این روزها اسلام هراسی در جهان به واسطه رسانه های صهیونیستی و غربی و تروریست های دست نشانده آنها قوت و حدت بسیاری یافته است، اما با این وجود وقتی از دیدگاه یک حقیقت جو وارد دنیای اسلام می شویم راحت تر می توانیم بفهمیم که دلیل این هجمه چیست. اسلام آخرین و کامل ترین دین الهی است که بدون تردید تمام حقیقت جویانی را که با آن آشنا شده اند را به خوب جذب می کند. قدرت بالای جذب نخبگان در اسلام شاید مهم ترین علت هراس ابرقدرت ها از آن است. آنچه که در زیر می خوانید گفت و گوی ما با یکی از شخصیت های مشهور مسیحی است که با تحقیق و مطالعه اسلام گرویده و مکتب اهل بیت را برگزیده است. کتاب های وی به زبان فرانسه از جمله کتاب های مرجع برای حقیقت جویان محسوب می شود. دکتر محمدباقر مونتوبوتو اهل کنگو است که قرار بود روزی کشیش شود اما اتفاقاتی باعث شد مسیر زندگی اش تغییر پیدا کند و مسلمان شود؛ چنانچه امروز او از جمله مبلغان و فعالان تشیع در کشور کنگو می باشد که بارها از سوی مخالفان مورد تهدید و هم قرار گرفته است. این شخصیت برجسته رئیس دانشگاه اسلام در کشور کنگو است و چندین بار از طرف مسیحیان افراطی و وهابیون تهدید شده اند و از درج عکس وی معذوریم.

- شما از یک خانواده متعصب به مسیحیت هستید چطور شد که مسلمان شدید و تغییر دین دادید؟

بله خانواده ما کاتولیک است که بسیار هم به اصول مسیحیت نقید دارند اما از همان سنین کم وقتی انجیل را می خواندم می دیدم در مقام مقایسه با اسلام به عنوان دینی که هردو الهی هستند خیلی تفاوت دارد مثلاً در انجیل به مسئله روح القدس اشاره کرده بود من درباره آن ابهام داشتم و خدا کمک کرد توانستم آن را حل کنم. در انجیل می خواندیم که حضرت عیسی در روزهای آخر زندگی خود به شاگردانش سفارش می کرد یک نفر از طرف خدا می آید و شما را به حقیقت می رساند قبل از آن هم این را پیامبران گفته بودند ولی چون ظرفیت و تحمل آن را

نداشتید آن فرد بعد از من می آید شما را به حقیقت می رساند این بود که در نظر انجیل مردم تحمل شنیدن حقیقت را از زبان حضرت عیسی نداشتند و باید فرد دیگری می آمد تا حقیقت را منتقل کند اما آنچه مهم است این بود که عیسی گفته بود بهتر است من بروم تا او بیاید. اینجا برایم سؤال بود که چه کسی قرار است بیاید بر اساس تعالیم مسیحیت او روح القدس بود؛ درحالی که قبل از این روح القدس آمده بود و حالا قرار است باز هم بیاید با خود گفتم چرا باز می گویند روح القدس باید بیاید آیا ما یک زوج روح القدس داریم یا تک است و این ابهام برای من بود و به این نتیجه رسیدم که ما تنها یک روح القدس داریم من کم کم دچار تردید شدم و رفتم به دنبال حقیقت تا این که اسلام به سؤالاتم پاسخ داد بعد از مطالعه و تحقیق زیاد متوجه شخصیت برجسته پیامبر اسلام شدم و به ایشان علاقه پیدا کردم؛ در واقع نقطه عطف گرایش من به اسلام ایشان بود

- از طریق کتاب یا فرد خاصی با اسلام آشنا شدید؟

قبل از این در مدرسه ما تنها کشیشان تدریس می کردند ولی بعد از دولتی شدن مدارس، رهبران سایر ادیان هم توانستند درس بدهند برای همین تعدادی مسلمان در مدرسه ما بودند یکی از همکلاسی هایم مسلمان بود روزی بعد از تمام شدن کلاس با هم درباره ادیان صحبت می کردیم چون چیزی از اسلامی نمی دانستم برایم جالب بود حرف هایش به دلم نشست از آن به بعد هر وقت با او مباحثه می کردم کم می آوردم و شکست می خوردم. یک بار هم کنجکاو شدم ببینم مسجد کجاست و چگونه جایی است با او به مسجد رفتم تا از نزدیک مسجد را ببینم

- چگونه جایی بود؟

با کلیسا خیلی فرق داشت آنجا همه نماز خواندند بعد از نماز، امام جماعت با روی خوش با همه برخورد می کرد و از همه حتی غیر مسلمانان هم پذیرایی کردند با ایشان صحبت کردم به خوبی سؤالاتم را پاسخ داد این بود که تصمیم گرفتم مسلمان شوم زیرا وقتی مسیحی بودم می گفتند خدا یکی است و حضرت عیسی فرزند خداست اما وقتی مسلمان شدم فهمیدم این شرک است و خدا فرزندی ندارد و حضرت مسیح هم یکی از بندگان و مخلوقات خداست فرزند خدا نیست

- شما زمانی که مسلمان شدید با شیعیان هم ارتباطی داشتید؟

وقتی مسلمان شدم نمی دانستم شیعه یا سنی بودن چیست چون در اطراف ما هر کس مسلمان می شود سنی شافعی است کمتر شیعیان فعالیت دارند البته خارجی های لبنانی و پاکستانی شیعه بودند ولی نمی گفتند ما شیعه هستیم.

- چرا تقيه می کردند!؟

نه تبلیغ نداشتند مراسم دینی خودشان را جداگانه برپا می کردند و کاری به سایرین نداشتند برای همین شناختی نسبت به آن‌ها نبود که بدانیم تشیع چه تفکری و منشی دارد

- چطور شیعه شدید؟

من وقتی کاتولیک بودم بسیار به اصول دین اعتقاد داشتم. ما یک خانواده کاتولیک عرفانی و معتقد بودیم اما از آنجا که همیشه به دنبال حقیقت بودم و روحیه کنجکاوی داشتم یک بار کتاب چهارده معصوم را به زبان فرانسوی دیدم و خواندم برایم جالب بود مثلاً حدیثی از یکی از امامان خواندم که یادم نیست کدام امام بود اما نوشته بود روزی این امام صبح به مکه مشرف شدند بعد از نماز به کوفه رفتند و بعد دوباره به مدینه برگشتند. این توانایی در دین کاتولیک فقط به حضرت مسیح نسبت داده می شود پس من دیدم که باید آن فرد قدرت الهی داشته باشند و یک انسان معمولی نیست کنجکاو شدم تا بیشتر بدانم و حقیقت مطلب را درک کنم و دیدم مذهب تشیع به دلیل وجود اهل بیت کامل تر است و بلافاصله تردید را کنار گذاشتم و شیعه شدم.

- برخورد خانواده چگونه بود به راحتی پذیرفتند؟

مادرم خیلی ناراحت بود چون همیشه آرزو داشت که از بین چند فرزندی که دارد یکی از آن‌ها کشیش بزرگی بشود و به آن افتخار کند بیشتر از همه هم روی من حساب باز کرده بود دعا می کرد کشیش بشوم و در راه خدا خدمت کنم، ولی بعد از تغییر دین و مسلمان شدن خیلی از من هم ناامید شد و نگران بود اما پدرم اهل گفت و گو بود می خواست مطمئن شود که من از روی احساس دین تازه را انتخاب کرده ام یا عقلانیت و تدبر و یا این که متأثر از دوستان و اطرافیان بوده ام. مدام از من سؤال می کرد و من یکی یکی همه را با دلیل جواب می دادم؛ وقتی متوجه شد از روی تحقیق و مطالعه اسلام را پذیرفته ام قبول کرد حتی زمانی که شیعه شدم به من گفت شما مسیحی واقعی شدید از آن زمان پدرم با لطف و مهربانی بیشتر با من برخورد می کرد تا از دنیا رفت، ولی متأسفانه مسلمان نشد.

- مادر را چگونه متقاعد کردید؟

خیلی سخت. در منطقه ما یک کشیش بسیار معتبر و معنوی است که برای همه قابل احترام و تأیید است و کشیش‌ها زیر نظر او هستند مادرم آرزو داشت روزی مثل او شوم؛ وقتی تغییر دین من را متوجه شد سراغ آن کشیش رفت و از او خواست تا کمک کند پسر منحرف شده اش را نجات بدهد و به نوعی از او کمک بگیرد. او تقریباً هفته ای

یک بار به خانه ما می آمد با من حرف می زد و از اسلام و دوستانم و کارهایی که می کنم می پرسید و به کارهایم و حرف هایم خوب نگاه می کرد من هم همه را آرام جواب می دادم حدود یک ماه همین طور گذشت من به همه سؤالات او جواب دادم بعد از آن پیش مادرم رفت و گفت خیالت راحت باشد پسران منحرف نشده، بلکه به دینی راستین و راه درست رفته است نگران نباشید زیرا دو اسلام داریم اسلام منحرف و خشن و اسلام حقیقی و آسمانی پسر شما به اسلام حقیقی پیوسته است و چون حرف های او برای مادرم سند بود خیالش راحت شد که من منحرف از راه خدا نشده ام

- وضعیت شیعیان در کنگو به چه صورت است؟

کنگو کشوری لائیک است همه ادیان می توانند آزادانه فعالیت داشته باشند و مانعی وجود ندارد شیعیان هم مانند بقیه اگر در چارچوب نظام عمل کنند و ضربه ای وارد نسازند می توانند تبلیغات دینی داشته باشند اما به نسبت مسیحیان کم هستند؛ البته 4 تا 5 سال پیش روز قدس می خواستند راهپیمایی داشته باشند دولت اجازه نداد بیشتر نسبت به شیعیان شناخت کمی است و آنها در خانه یا حسینیه های خود مراسم می گیرند.

- رسانه ای هم دارند؟

نه از رسانه های دیگر استفاده می کنند مستقل نیستند الآن تقریباً از رسانه های مجازی بیشتر بهره می برند و می توانند در تلویزیون برنامه هایی به زبان فرانسه و عربی دارند فقط در چارچوب قانون باید باشد و باعث رنجش سایر ادیان نشوند.

- مسیحیان چطور؟

آنها تعدادشان زیاد است زیرا اغلب مردم کنگو مسیحی هستند مانند خانواده خود من که کاتولیک گرایش دارند مذهبی که بدون خشونت است برای همین به شیعه نزدیک است و می توان با تبلیغات خوب آنها را جذب اسلام شیعی کرد در کاتولیک مراسم عبادی جمعی وجود دارد و به اخلاق و رفتار توجه زیادی می شود

- پس وظیفه مبلغانی چون شما سنگین است؟

بله باید رفتار و گفتارمان یکی باشد، زیرا اگر کسی کار تبلیغی می کند اما در عمل به گونه دیگر باشد این باعث گریز و بدبینی می شود. کاتولیک ها به مسائل اخلاقی و رفتار خیلی اهمیت می دهند مثلاً در میان کشیشان ازدواج

معنایی ندارد و آن را نقص می‌دانند زیرا نمی‌گذارد به خدا نزدیک شوند ولی با این وجود به اخلاق اهمیت می‌دهند. یک مبلغ باید رفتار و گفتارش یکی باشد تا تأثیرگذاری داشته باشد

- وهابیون در کنگو چقدر فعالیت دارند؟

آن‌ها به عنوان مبلغان اسلامی خیلی کار می‌کنند و اکثر افرادی که وهابی می‌شوند را برای تحصیلات بالاتر به عربستان می‌فرستند تا تعالیم وهابیت را بهتر یاد بگیرند بعد از تحصیلات همان افراد مبلغ وهابیت شده و به کشور برمی‌گردند، ولی چیزی که هست با وجود تمام این فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها به دلیل خشونت و تندروی که دارند برای مردم جذاب نیستند.

- کنگو را بیشتر به آزادیخواه و انقلابی معروفش پاتریس لومومبو می‌شناسند آیا هنوز این شخصیت بین مردم کنگو به خصوص جوانان مطرح است؟

بله بسیار زیاد. مردم به این قهرمان ملی علاقه دارند و او را می‌شناسند و به داشتنش افتخار می‌کنند کتاب‌های درسی از او مطالب زیادی می‌خوانیم، زیرا استقلال کنونی مردم کنگو در نتیجه تلاش‌های او بود پس امکان ندارد فراموشش کنند.

- کنگو از جمله کشورهایی است که مدت زمان زیادی تحت استعمار غربی‌ها بوده امروز هم غیرمستقیم بر آن تسلط دارند آیا برای جلوگیری از ترویج اسلام میان مردم به خصوص جوانان فعالیت خاصی انجام می‌دهند؟

مشکل ما هم همین است که تمام مدارس تا دانشگاه‌ها مسیحی است که آموزه‌های مسیحیت را دارند و مردم مجبورند تا فرزندان خود را به این مدارس بفرستند مسلماً خواه ناخواه فرهنگ غربی به آن‌ها القا و آموزش داده می‌شود؛ البته ما سعی کرده‌ایم تا فرهنگ اسلامی و بومی کنگویی را بیشتر ترویج دهیم ولی فرهنگ اسلامی فضایی برای گسترش در مقابل فرهنگ غربی ندارد.

- به عنوان یک شخصیت برجسته علمی و دینی که فعالیت تبلیغی هم دارید آینده اسلام را چگونه می‌بینید؟

آینده روشنی برای اسلام است این را من نمی‌گویم و شعار نمی‌دهم بلکه خود خداوند در قرآن فرموده است که آینده اسلام روشن است. ما به عنوان مسلمان باید نمود دین اسلام و مذهب تشیع در حرف و عمل باشیم به همگان نشان بدهیم که چه دینی داریم، زیرا مردم دنیا تشنه حقیقت هستند حقیقتی که تنها و تنها در اسلام است.

- اولین باری که به ایران و قم آمدید، چه چیزهایی توجه شما را به خود جلب کردند؟

اولین بار که به ایران آمدم، امنیت و ثبات موجود در ایران توجه مرا به خود جلب کرد؛ چرا که من تصور دیگری از ایران در ذهن داشتم. در بسیاری از نقاط جهان، مردم اخبار یا تصاویر بدی در مورد ایران ارائه می کنند؛ مثلاً، اگر به کنگو یا بلژیک یا سایر کشورها بروید، هر روز دیدگاه‌ها، اطلاعات و تصاویر بد و نادرستی در مورد ایران می شنوید. در کنگو هیچ کس نیست که بگوید این اطلاعات اشتباه است. وقتی تبلیغات آمریکا و سایر کشورها علیه ایران هستند، شما به خود می گوید که حتماً ایران چنین است. اما زمانی که فردی به ایران سفر می کند، می بیند که واقعاً این طور نیست. وقتی با مردم صحبت می کنید، مردم درباره انقلاب و جنگ هشت ساله ایران و عراق تعریف می کنند. دست حمایت امام زمان (عج) در این کشور، قابل مشاهده است و می توان چنین نتیجه گرفت که این انقلاب، انقلاب حضرت مهدی (عج) است. وقتی به قم می آید، تازه می فهمید که چرا امام خمینی رحمه الله فرمودند: قم، مدینه البرکة است. همه امور مهم مانند انقلاب اسلامی ایران از قم شروع شده و می شوند. امام خمینی رحمه الله نیز پرورش یافته قم است. اگر کسی بخواهد امر مهمی را آغاز کند، باید به قم بیاید. روایاتی وجود دارند که می گویند هنگامی که امام زمان (عج) ظهور می کند، همه امور از قم آغاز می شوند. وقتی شما در قم ماندگار می شوید، دلیل این را خواهید فهمید.

منبع: سایت بصیریت، شناسه مطلب: 272972، چهارشنبه 29 بهمن 1393.

مسلمان شدن ستاره موسیقی روسی آلیسا حسینووا

مدتهاست که زنان با پوشش اسلامی (روسی) در جای جای شهر «قازان» پایتخت جمهوری تاتارستان (از جمهوری های خودمختار کشور روسیه) دیده می شوند. آن ها را در مغازه ها، دانشگاه ها، مترو و در تمام خیابان های خواننده مشهور سابق را در یکی از مکان های بسیار «(Alisa Husainova)» شهر می توان دید. «آلیسا حسینووا... آرام و تماشایی در مرکز قدیمی و تاریخی قازان یعنی باغ آرمیتاژ ملاقات نمودیم. او از جهاتی



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ مدت‌هاست که زنان با پوشش اسلامی (روسی) در جای جای شهر «قازان» پایتخت جمهوری تاتارستان (از جمهوری‌های خودمختار کشور روسیه) دیده می‌شوند. آن‌ها را در مغازه‌ها، دانشگاه‌ها، مترو و در تمام خیابان‌های شهر می‌توان دید. «آلیسا حسینووا» (Alisa Husainova) خواننده مشهور سابق را در یکی از مکان‌های بسیار آرام و تماشایی در مرکز قدیمی و تاریخی قازان یعنی باغ آرمیتاژ ملاقات نمودیم. او از جهاتی شبیه به دیگر خواهران مسلمان خود که اغلب سعی می‌کنند لباس‌های سنتی و محلی تاتار بر تن کنند، نیست. ظاهر او با زندگی‌نامه بسیار جالبش تطابق دارد.

این ستاره سابق باشگاه مسکو، در آغاز سال 2000 میلادی با خلاقیت و استعداد خود مورد توجه هنرمندان روسی و اروپایی واقع شد. تا جایی که نویسنده معروفی در روسیه بنام «آرتمی تروایتسکی» (Artemi teroitski) راجع به او نوشت که منتقدین، او را سلطان خواننده‌های تاتار می‌نامند. او در سال 2004 آلبومی تولید نمود که در رده بهترین‌های موسیقی روسیه جای گرفت. وی تنها در روسیه شهرت پیدا نکرد، او را به فستیوال‌های موسیقی مهم خارجی دعوت می‌نمودند. موفقیت‌های بسیاری در انتظار این ستاره روس بود، اما او ناگهان از همه آن‌ها دست کشیده و صحنه نمایش را به کلی ترک گفت.

همه اعضای خانواده آلیسا به دین اسلام مشرف شده‌اند: شوهر او «احمد»، برادر کوچک‌تر او «بولات» (Bulat) و مادرش که در مدرسه عالی قازان به نام «محمدیه» درس می‌خواند. او می‌گوید: «متولد شدن دخترم در جهان‌بینی من

تأثیر بسزایی گذاشت. در گذشته، من می خواستم هر دو نقش مادری و خوانندگی را با هم ایفا کنم؛ اما پس از چندی متوجه شدم که چنین کاری به دلیل گرفتاری های زیاد کار خوانندگی امکان پذیر نیست. پرستار گرفتن برای کودک هم اصلاً در خصوصیات یک تاتار نیست. حتی در زبان تاتاری نیز لغتی بنام پرستار دیده نمی شود. چون ملت تاتار به هیچ کس اعتماد ندارد تا فرزند خود را به او بسپارد. تاتاری ها خود شخصاً به فرزندانشان رسیدگی می کنند و این شایسته ترین کار برای زنان تاتاری است. من هم تمام وقت آزادم را وقف دختر سه ساله ام «مریم» می کنم. من فرزند خود را به طور سنتی تربیت می کنم و یاد می گیرم که با فرهنگ عمومی تاتاری، جهیزیه تهیه نموده و ذخیره نمایم. در این زمان من متدین تر نیز شده ام و خلاقیت های گذشته ی من، برایم کهنه شده است. به طور کلی از طریق فرهنگ تاتاری خصوصیات یک زن مسلمان برای من آشکار شده و احساس زن بودن و مادر بودن را واقعاً درک نمودم».

آلیسا دین اسلام را نیز مطالعه می کند و با تاریخچه مردم تاتار و هنرهای آن ها نیز آشنا می شود. او از دوران گذشته زندگی خود بیزاری می جوید و از آن با بی میلی یاد کرده و می گوید: «می دانی! من دیگر نمی خواهم در مقابل جمعیت قرار بگیرم. من از موسیقی مأیوس شده ام و دیگر نمی خواهم برای جلب رضایت افراد معتاد به موسیقی، آواز بخوانم؛ و همچنین نمی خواهم سعی کنم که آن ها خوششان بیاید. آن ها مرا به بسیاری از جشنواره ها و کنسرت ها دعوت نمودند؛ مثلاً به فستیوال هایی در سوئیس، استونی و...، اما من دعوت آن ها را رد کردم.»

آلیسا پنج سال پیش با یک کارگردان تاتاری ازدواج نمود. آن موقع بود که او با اسلام آشنا شده و شهادتین را بر زبان آورد. شوهر آلیسا که در یک خانواده مذهبی تربیت و بزرگ شده است در این دگرگونی، نقش قابل توجهی ایفا کرد. آلیسا می گوید: «به نظر من، هر انسانی باید آرزوی رفتن به بهشت را داشته باشد. من نمی دانم چه چیزی می تواند بهتر از این باشد؟!» چندی پیش وی تصمیم گرفت تا از مسکو به زادگاهش تاتارستان برگردد. زیرا او در آنجا احساس راحتی می کند: «در گذشته آرزو می کردم که به مسکو بروم، اما اکنون احساس می کنم که زندگی در قازان برای من راحت تر است. اگر در مسکو یا سن پترزبورگ به دلیل ظاهر خود و حجابی که دارم باید واهمه درگیری و پرخاشگری داشته باشم، در قازان خود را آرام حس می کنم. در اینجا برای شخص مسلمان همه چیز خوب و باب میل است. مثلاً در گذشته برای پیدا نمودن کتاب های اسلامی باید تمام مسکو را زیر پا می نهادم، ولی در اینجا به راحتی به مغازه های اسلامی مراجعه کرده و آن را خریداری می نمایم.»

آلیسا می افزاید: «اینجا بین مسلمانان رابطه خوبی برقرار است و مساجد و قهوه خانه های اسلامی، مکان هایی هستند که من به راحتی می توانم در آن با مسلمانان به گفتگو بنشینم. من عاشق روستای «استارو تاتارسکی»

(Starotatarsky) در قازان می‌باشم و از قدم زدن در آنجا لذت می‌برم. هم‌اکنون وقت خود را صرف دخترم «مریم» می‌نمایم و به او یاد می‌دهم که آفریدگار خود را فراموش نکند. آنچه برای من اهمیت دارد این است که هم‌اینک عضو یک خانواده با ارزش و پولادین هستم و در سایه شوهرم احساس آرامش و رضایت می‌کنم و همانند یک زن حقیقی تاتار، به فرزند خود رسیدگی می‌کنم. من همچنین قصد دارم در اینجا به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی بپردازم تا برای جامعه مسلمان خود مفید باشم.»

منبع: سایت ابنا، خبرگزاری اهل بیت (علیهم‌السلام)، کلیک کنید...

مسلمان شدن دکتر ربکا از لندن

دکتر ربکا از نحوه تشریفش به اسلام می‌گوید. «ربکا» روایت زندگی‌اش را این‌گونه شروع می‌کند: «من در شهری کوچک در سواحل جنوب انگلستان به دنیا آمده‌ام. در نتیجه من در حالی بزرگ شدم که هیچ چیز از اسلام نمی‌دانستم اما همیشه فکر می‌کردم عالم دیگری وجود دارد که من باید درباره آن بدانم. خانواده من به صورت... شناسنامه‌ای، مسیحی پروتستان هستند»



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ دکتر ربکا از نحوه تشریفش به اسلام می گوید. «ربکا» روایت زندگی اش را این گونه شروع می کند: «من در شهری کوچک در سواحل جنوب انگلستان به دنیا آمده‌ام. در نتیجه من در حالی بزرگ شدم که هیچ چیز از اسلام نمی دانستم اما همیشه فکر می کردم عالم دیگری وجود دارد که من باید درباره آن بدانم. خانواده من به صورت شناسنامه‌ای، مسیحی پروتستان هستند. مادرم تا سن هفت سالگی مرا همراه خودش به کلیسا می برد اما از آن پس دیگر ادامه نداد، من یاد نمی آید اما مادرم می گوید آن زمان بیش از اندازه تحت تأثیر توصیف‌های کشیش از جهنم قرار گرفته بودم.

وقتی دو ساله بودم پدرم خانواده را ترک کرد. من فقط تا پنج سالگی او را می دیدم از پنج سالگی تا الآن فقط یک بار او را دیده‌ام او مذهبی نیست، شغل او نویسندگی است. تا آنجایی که از کتاب‌هایش می توانم بفهمم فردی غیر مذهبی است. از نگاه بیرونی ظاهر خانواده ما خیلی خوب و کاملاً بی نقص به نظر می رسید. برخی از دوستانم که به دیدن خانواده‌ام می آمدند می گفتند برای چه اینجا را رها کرده‌ای و به لندن آمده‌ای؟ واقعیت این بود که ظاهرش خیلی خوب به نظر می آمد. اما از نظر من پشت آن ظاهر زیبا چیزی وجود نداشت. از خودم می پرسیدم که این همه برای چیست؟ ما زندگی به اصطلاح خوبی داریم هدف ما در زندگی فقط این است که زندگی خوبی داشته و مؤدب باشیم؟ برای همین بود که من احساس خفگی می کردم.»

مدتی را در ایران درس خوانده و حدود 6 ماه در آنجا زندگی کرده‌ام و چند قاب عکس از آنجا با خود آورده‌ام. «هر هفته مجری سه برنامه زنده هستم که شب‌ها پخش می شوند. یکی دو برنامه ضبط شده هم دارم که در قالب مجموعه‌ای به نام the Awaited پخش می شود و درباره‌ی امام زمان (عج) است چون شبکه ما یک شبکه شیعه است باید خیلی مراقب باشیم تا سیاسی نشود در غیر این صورت پخش شبکه را قطع می کنند. خصوصاً اینجا خیلی مراقب باشیم. یک بار یکی از همکارانمان توسط یکی از وهابی‌ها؛ مورد ضرب و شتم قرار گرفت و او را به بیمارستان بردند.»

ربکا با توجه به سال‌های دانشجویی‌اش می‌گوید: «به لندن آمدم و در محله‌ی لدبروک گرو که محله‌ی مجللی است ساکن شدم. با دوستانی که همه‌شان علاقه داشتند هنرمند، هنرپیشه و یا مدل بشوند رفت و آمد داشتم. آن زمان حدوداً نوزده یا بیست ساله بودم. دوباره وارد فضایی شدم که همه‌اش در مورد تصویر، ظاهر، قیافه گرفتن و نمایش دادن بود و من احساس می‌کردم که مسئله‌ی انسان بودن اینجا مفقود شده است. ولی آن زمان نمی‌توانستم حال خودم را در کلمات بگنجانم چون آن زمان هنوز با اسلام آشنا نشده بودم؛ هیچ الگوی دیگری نداشتم که زندگی خودم را با آن مقایسه کنم فقط این را می‌فهمیدم که به شدت از این طرز زندگی ناراضی‌ام.»

او با بیان اینکه شاید بیش از اندازه قضاوت کرده باشد، اظهار داشت: «خیلی وقت‌ها به این جمله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمودند: «آن کس که به یاد خدا باشد در میان درختان خشکیده، مانند درخت زنده‌ای است» می‌اندیشم. وقتی دفتر خاطراتم را ورق می‌زنم و حتی الآن وقتی سوار مترو می‌شوم به یاد این جمله می‌افتم. قبل از مسلمان شدن هم گاهی این احساس را داشتم که مردم بیدار نیستند. احساس می‌کردم نوعی مرگ روحی و روانی زندگی‌های ما را فرا گرفته است بدون اینکه آگاهانه بدانیم چه می‌کنیم و نکته‌ی دیگر این است که در این نوع زندگی تصنعی بودن همه چیز را احساس می‌کردم.»

ربکا در توصیفات سفرش به ژاپن چنین می‌گوید: «ژاپن هنوز به فرهنگ خود بسیار افتخار می‌کند ولی وقتی نگاه می‌کردم احساس می‌کردم خیلی چیزها را از دست داده است. همه ژاپن را به خاطر پیشرفت‌های اقتصادی‌اش، پرکاری مردمش، نظمی که در فرهنگ کار برقرار است؛ تحسین کرده‌اند. اما ژاپن هم شبیه دیگر کشورهای صنعتی شده است که معنویت خود را از دست داده‌اند.» او با بیان اینکه آنجا مهمان یک خانواده ژاپنی بوده است، افزود: «رابطه خیلی خوبی با مادر آن خانواده برقرار کردم با هم خیلی دوست شدیم به خاطر این که او هم به فرهنگ قدیم ژاپن علاقه داشت. او یک خانم خانه‌دار بود شوهرش در کار تبلیغات و اغلب بیرون از خانه بود. من به همراه آن خانم به موزه‌ها می‌رفتم البته او خیلی انگلیسی بلد نبود. با هم به معابد بودایی هم می‌رفتیم ولی باز احساس می‌کردم خیلی سطحی است. در عمق وجود آدم اثری نمی‌گذاشت حتی مدتی مدیتیشن ذن انجام می‌دادیم اما احساس می‌کردم هیچ زمینه، مبنا، اساس و بنیاد اخلاقی نداشت. این چیزها برای من کافی نبود اما خیلی خوشحال بودم از اینکه در حال مسافرت هستم. وقتی از روی دریای چین می‌گذشتم و از داخل هواپیما به جزیره‌های آن پایین نگاه می‌کردم. در راه بازگشت از ژاپن بود که به مالزی رفتم.»

ربکا با تأکید بر اینکه برای اولین بار در مالزی با اسلام آشنا شد، توضیح داد: «در آن سفر تفاوت چشم‌گیری بین ژاپن و مالزی احساس کردم. تفاوت کشوری صنعتی که ارتباط با بنیان‌های معنوی خود را از دست داده و هنوز

قواعد اخلاقی و معنوی در آن جاری است. خیلی زود این تفاوت را احساس کردم. در مالزی بیشتر احساس راحتی و رضایت می کردم.»

ربکا در ادامه صحبت هایش افزود: «صاحب آن مهمان خانه ای که در آن ساکن بودم احساس وظیفه می کرد که به من نماز خواندن را آموزش بدهد هنگام نماز مرا به مسجد می برد. داخل نمی رفتم مرا می برد که از کنار دیواره های مسجد تماشا کنم. با این که زمان کوتاهی در مالزی بودم ولی احساس خوبی داشتم. احساس رضایت و آرامشی که سال ها آن را از دست داده بودم. مجدد که به انگلستان برگشتم و به زندگی معمولی خودم مشغول شدم این گونه نبود که ناگهان یک تحول اساسی پیدا کرده باشم البته یک قرآن به من داده شده بود و بعد وقتی 21 ساله بودم با یک خانم مراکشی همخانه شدم. او شاید یک سال و نیم یا دو سال از من بزرگ تر بود. من دنبال جای آرامی بودم که درس بخوانم. برای همین از این خانم یک اتاق اجاره کردم ولی خیلی همدیگر را نمی دیدیم چون من همیشه درس می خواندم و در اتاقم بسته بود. دوستی ما خیلی آرام آرام شکل گرفت، مثلاً یک بار گفت: «می آیی با هم قدمی بزنیم؟ گفتم برویم. کم کم او چیزهایی درباره ی اسلام می گفت و البته خیلی هم مذهبی نبود.»

ربکا در توصیف هم خانه اش چنین گفت: «او در انگلستان بزرگ شده و به مدرسه ای شبیه مدرسه ای که من رفته بودم، رفته بود و بعد کنجکاو شده بود در مورد ریشه هایش مطالعه کند. خیلی پرسش ها در مورد هویت برایش مطرح بود. او هم در مسیر جستجو و شناخت بود هر دویمان این گونه بودیم. وجه اشتراک ما همین طی کردن مسیر کشف و شناخت بود گاهی به خانه والدینش می رفتیم و می دیدم که پدرش نماز می خواند، در ماه رمضان به خانه شان می رفتم و با اینکه روزه نبودم با آن ها افطاری می خوردم.» ربکا در راستای تدریس برای دانشجویان خاطر نشان کرد: «در رشته «مطالعات اسلامی» و «مقدمه ای بر عرفان اسلامی» درس می دهم. برای دانشجویان رشته ی «فرهنگ و تمدن اسلامی» درس تأثیرات اجتماعی تصوف در دنیای اسلام را ارائه می دهم در مقطع کارشناسی ارشد هم به شیوه ی آموزش از راه دور تدریس می کنم.»

او با تأکید بر اینکه آزادی بدون معرفت ارزشی ندارد، ادامه داد: «همه چیز به معرفت باز می گردد. مشکل یک زندگی خوب و مرفه هم به همین باز می گردد. می توانی یک زندگی راحت و مرفه داشته باشی اما اگر معرفتی پشت آن نباشد، بی معنی است مثلاً خود من آزاد بودم که هر وقت دلم می خواست بیرون رفته و هر گاه که خواستم برمی گشتم، هر جایی که می خواستم می رفتم هر چیزی که می خواستم می گفتم و هر کاری که دوست داشتم انجام می دادم اما واقعاً غمگین بودم. این آزادی؛ یک جور آزادی محدود است شاید مردم فکر کنند نامحدود است چون هر کاری می توانی انجام بدهی اما در واقع خیلی محدود است چون با این آزادی تنها یک مسیر محدودی را می توان

پیمود. تنها کاری که می شود کرد این است که به بیرون بروی و خوش بگذرانی. چقدر می توان این راه را ادامه داد؟ بعد از مدتی دیگر آن کارها مزه اش را از دست می دهد. دیگر ایجاد رضایت نمی کند و آدم دائماً فکر می کند این شیوه زندگی یک مشکلی دارد. اما دیگران نمی فهمند تو از چه سخن می گویی. وقتی درباره اسلام تحقیق می کردم، دیدم بله! پس این راه خروج است.»

ربکا در توصیف اسلام برای خویش اضافه کرد: «اسلام مانند دری بود که به روی من گشوده می شد و راه خروج را نشان می داد. آن زمان با اینکه شغل خوبی داشتم اما از وضع زندگی ام راضی نبودم. نیاز به فرصتی داشتم که بتوانم از آن محیط دور باشم و فکر کنم که چگونه باید زندگی ام را ادامه بدهم. واقعاً آن موقع انتظار بزرگی نداشتم. تنها چیزی که می دانستم این بود که باید مدتی از این جامعه دور بشوم این کار را هم انجام دادم به اتفاق آن دوست مراکشی به مصر رفتم. در ابتدا فکر نمی کردم که بتوانم شش ماه آنجا بمانم. ولی وقتی رفتم دیگر دلم نمی خواست برگردم.» وی افزود: «وقتی ما به چنین جامعه ای یا چنین کشوری سفر می کنیم نکته اول این است که از یک فرهنگ بسیار فردگرا و با روابط اجتماعی سرد آمده ایم و وارد فرهنگی می شویم که در آن مردم زنده تر به نظر می رسند که به نظرم این به دلیل همان یاد خداست. وقتی از مصر برگشتم، احساس کردم لندن یک شهر مرده است. در مصر رابطه عمیق جمعی بین افراد، شنیدن صدای قرآن قبل از اذان صبح و شنیدن صدای تلاوت قرآن در شب؛ توجه مرا خیلی جلب کرد چون ماه رمضان آنجا بودم. واقعاً اگر آدم تحت تأثیر آن قرار نگیرد، باید قلبی از سنگ داشته باشد. حتی قبل از این که خودآگاهانه به این نتیجه برسم بارها گفته بودم که می خواهم مسلمان بشوم.»

دو سال تحقیق کردم، البته قبل از اینکه شهادتین بگویم مدت ها نماز می خواندم، روزه می گرفتم، قرآن می خواندم، عامل به احکام بودم. دلیلی که دوره تحقیق من خیلی طولانی شد این بود که شنیده بودم برخی افراد زود مسلمان شده و زود هم اسلام را ترک کرده اند ضمن اینکه این تصمیمی بود که زندگی مرا عوض می کرد. نمی دانستم چه می شود؟ این تغییر چگونه بر من زندگی من اثر خواهد گذاشت؟ نمی دانستم که آیا می توانم این شیوه جدید زندگی را ادامه بدهم. حتی مطمئن نبودم که آیا می توانم هر روز پنج بار نماز بخوانم یا نه. آن موقع نماز می خواندم اما هنوز حجاب نداشتم در نهایت در سال 1999 به مسجد رفتم و گفتم می خواهم مسلمان شوم.» ربکا در ادامه نحوه مسلمان شدنش چنین گفت: «دیگر نمی توانستم تحمل کنم که همچنان غیر مسلمان باشم. من را به دفتر مسجد بردند. از من پرسیدند چرا می خواهم مسلمان شوم؟ و من فقط زیر گریه زدم... گفتند خیلی خوب. لازم نیست توضیح بدهی. شهادتین را گفتم و یک کاغذی را امضا کردم.»

او با اشاره به اینکه مادرش در ابتدا بسیار ناراحت شده است، تصریح کرد: «مادرم فکر می کرد قرار است من به شخص دیگری تبدیل شوم. شخصی که با خانواده اش قطع ارتباط می کند. به همین خاطر خیلی تلاش کردم که ارتباطم را با او حفظ کنم و نشان دهم که قصد ترک کردنش را ندارم. فکر می کنم در این سال ها رفته رفته او متوجه شده است که بین اصول اخلاقی اسلام و اصول مورد قبول او، شباهت هایی وجود دارد. بنابراین در مورد برخی موضوعات می توانیم به توافق برسیم. اکنون هم بعد از دوازده سال که من به آرامش فکری رسیده ام؛ دیگر این واقعیت را پذیرفته است.»

او سفر حجش را این گونه روایت می کند: «زمانی که به سفر حج رفتم، هنوز به مکتب اهل بیت (علیه السلام) نپیوسته بودم، در عرفات می توانستم صدای قرائت دعا های امام حسین (علیه السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام) را از چادرهای اطراف بشنوم. ما خودمان مقداری دعا می خواندیم بعد می پرسیدیم که دیگر چه باید بکنیم؟ دیگر کاری نبود که انجام بدهیم دوباره احساس کردم انگار هنوز یک چیزی کم دارم. انگار هنوز چیزی مفقود است. آن سفر عربستان از جهت دیگری بر من فوق العاده تأثیر گذار بود؛ اینکه پیام اسلام از این سرزمین، از این بیابان ها و کوه ها بیرون آمده است. آن موقع است که واقعاً درک می کنی که این یک معجزه است. وقتی با اتوبوس از آن بیابان های خالی رد می شدیم، کوه های قرمز و سیاه را در اطراف می دیدیم، درست همان طور که در قرآن توصیف شده اند و فکر می کردم که چطور ما با اتوبوس در حال مسافرت هستیم و آن زمان پیاده، یا با اسب و شتر سفر می کردند. به راستی این پیام چطور از این سرزمین بیرون رفت و جهانی شد؟» ربکا با ذکر سفرهای معنوی اش، از این تجربه ها می گوید: «از میان تجربه هایم، سفری به حرم حضرت زینب (سلام الله علیها) داشتم، به کاظمین، سامرا، کربلا و مشهد نیز رفته ام. احساس می کنم که با امام رضا (علیه السلام) رابطه نزدیک تری داشتم. سفر کربلا نسبت به مشهد برای من تجربه کاملاً متفاوت تری بود؛ طبعاً به خاطر واقعهای بود که در کربلا اتفاق افتاده است. در مشهد گویی یک نور لطیف شما را در برمی گیرد اما در کربلا احساس می کنید که نور بسیار شدیدتری وجود دارد که حق و باطل را کاملاً از هم جدا می کند.»

او بر آرزویی که دارد تأکید کرده و با توجه به اینکه علاقه دارد تحقق یابد؛ افزود: «آرزویم این است که روزی بتوانم در مشهد زندگی کنم. شاید وقتی یک زن پیر شدم بتوانم، ولی خدا می داند که عاقبت در کجا خواهم بود. رویای من این است که یک باغ آنجا داشته باشم. اینجا در انگلستان احساس نمی کنم که در وطنم هستم. حتی اگر اینجا یک باغ داشتم احساس نمی کردم که در وطن خود هستم. منتظر آن روزی هستم که بالاخره بتوانم وطن خود را پیدا کنم شاید آن روز هرگز نرسد.» ربکا با زبان و کلمات فارسی گفتگوش را به این شکل پایان می دهد: «این زندگی کوتاه است و باید دوباره ی آینده مان فکر کنیم و باید درس هایی را که از اهل بیت می گیریم، به خاطر

بسپاریم. اگر آزادی وجود داشته باشد اما علم نباشد جهان باز هم مثل زندان خواهد بود.» در کلیبی دیگر دکتر ربکا از نحوه آشنایی اش با تشیع سخن می گوید. او از سفرش به سوریه می گوید. در سفر به سوریه می بیند که برخی سیاه پوشیده اند و در حرم حضرت زینب (سلام الله علیها) عزاداری می کنند. او تا قبل از این از زینب کبری چیزی نشنیده بوده است. با پرس و جو متوجه جایگاه حضرت زینب (سلام الله علیها) می شود. در بازگشت به لندن کتابی راجع به امام حسین (علیه السلام) مطالعه می کند. کنجکاو می شود تا بیشتر راجع به تشیع بداند در سفری به ایران پاسخ شبهات و ابهامات خود را می یابد. مراسم عاشورای حسینی در ایران بسیار برایش تأثیر گذار می شود. او در بازگشت به لندن در مراسم های شیعیان شرکت می کند و خاطر نشان می کند که سخنرانی دو شب یکی از سخنران، او را مصمم می کند که مکتب حقیقی تشیع را بپذیرد.

برگرفته از سایت آپارات، ویدیوهای «ربکا تازه مسلمانی از انگلستان» و «نحوه تشرف دکتر ربکا به تشیع».

اسلام آوردن نظامی آمریکایی با شنیدن صوت اذان

پس از اتمام نماز امام نزد من آمد و در مورد اسلام برایم سخن گفت و آن قدر شگفتی اسلام بر من تأثیر گذاشته بود که چاره ای جز گفتن کلمه ی طیبه ی «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله» نداشتم، و خداوند با این دین ...سینه ام را فراخ نمود با هدایت کردنم به من لطف نمود و مرا نجات داد و من هم اسلامم را اعلام کردم



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ به گزارش شفقنا، «مایک کلپاتریک» نظامی آمریکایی بر اثر شنیدن صدای اذان مسلمان شد. مایک می گوید: «دعوت دوست فلسطینی مسلمان خود را در یکی از دانشگاه های آمریکا پذیرفتم و نمی دانستم این دعوت که در افطار یکی از روزهای ماه رمضان بر سر سفره ی افطاری تشکیل شده از نان و قهوه و چای بود، آغاز هدایتم به دین اسلام خواهد بود.

روزها طبق معمول سپری می شد تا این که روزی به محض اینکه صدای اذان عشاء بلند شد ضربان قلبم افزایش پیدا کرد و احساس کردم یک چیزی گلویم را می فشارد و اندوه شدیدی در دلم پدیدار گشته است. ابتدا فکر کردم فشار خونم بالا رفته است. این حالت ها آن قدر طول کشید که دیگر داشتم نگران می شدم تا جایی که قادر نبودم حتی بخوابم. در عصر روز بعد احساس کردم نیرویی مرا به سمت یکی از مساجد می کشاند و هرچه خودم را قانع می کردم که آنجا جای تو نیست باز دلم کشش خاصی داشت. تا اینکه دوستم متوجه این مسئله شد و آن را با امام مسجد در میان گذاشت. امام از من پرسید آیا می دانی اذان چه می گوید؟ گفتم نه. گفت: فردا عصر دوباره بیا. من هم رفتم.»

او می گوید: «عشق خاصی به شنیدن آیات قرآن دارد و هنگامی که آن را شنیده بود دوباره همان حالات پیشین بر او عارض شده بود و بلکه خیلی شدیدتر تا جایی که اشکش را درآورده و وی از ته دل گریسته است.»

او ادامه می دهد: «پس از اتمام نماز امام نزد من آمد و در مورد اسلام برایم سخن گفت و آن قدر شگفتی اسلام بر من تأثیر گذاشته بود که چاره ای جز گفتن کلمه ی طیبه ی «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله» نداشتم، و خداوند با این دین سینه ام را فراخ نمود با هدایت کردنم به من لطف نمود و مرا نجات داد و من هم اسلامم را اعلام کردم.»

مسلمان شدن دختری از آمریکا بعد از 11 سپتامبر

دختری اهل ایالات متحده آمریکا، با وجود تبلیغات منفی علیه مسلمانان حقیقت را می‌یابد و مسلمان می‌شود. گرچه دشمنان اسلام خواستند از حادثه 11 سپتامبر علیه مسلمانان استفاده کنند اما همین حادثه باعث کنجاوی مردم جهان نسبت به اسلام شد و بسیاری مسلمان شده‌اند. این دختر امریکایی می‌گوید: «من در یک خانواده اصیل رشد کردم. ... هر سؤالی که داشتم می‌توانستم



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ تازه مسلمانی از آمریکا نحوه آشنایی‌اش با اسلام را بازگو می‌کند: «من در یک خانواده اصیل رشد کردم. هر سؤالی که داشتم می‌توانستم بپرسم. هنوز هم والدین خیلی خوبی دارم. من هنگامی که جوان‌تر بودم، به کلیسا می‌رفتم. مردم معمولاً می‌گفتند که ما روح‌القدس را احساس می‌کنیم، یک رابطه خوبی را با خدا داریم، حس می‌کنیم که خدا وجود دارد. من هم به خدا اعتقاد داشتم و مسیحی بودم ولی چیزی را احساس نمی‌کردم. شبی با خدا صحبت کردم و گریه کردم که خدایا به من اجازه ده تا تو را بشناسم. به من اجازه ده تا تو را احساس کنم و با تو رابطه داشته باشم. اما گویا با چهار دیواری اتاقم صحبت می‌کردم که کسی آن را نمی‌شنود. من هرگز خدا را نشناختم تا اینکه اسلام را یافتم. منظورم این است که زندگی الآن من خیلی بهتر از قبل است. هنوز هم در تلاش و کوشش هستم اما الآن خدا را می‌شناسم و می‌دانم قوانینی را برای هدایت خودم به سعادت و زندگی برتر دارم».

مادرش می گوید: «او مانند دیگر بچه ها رشد کرد، او تک فرزند بود. او تنها یک دوست داشت و کمی لوس بود!»

بانوی تازه مسلمان می گوید: «هنگامی که وارد دبیرستان شدم، خیلی چیزها عوض شد زیرا من دوستان جدیدی پیدا کردم که آن ها به مسیحیت پایبند نبودند. آن ها در پارتی ها شرکت می کردند و آخر هفته ها الکل می خوردند. والدینشان به آن ها اجازه هر کاری را می دادند. من هم می خواستم که مانند آن ها رفتار کنم اما والدینم به من اجازه نمی دادند. از این رو همیشه با آن ها دعوا داشتم. من شبانه دزدکی از خانه خارج می شدم و به گشت و گذار می پرداختم و این تمام شدنی نبود. هنگامی که از دبیرستان فارغ التحصیل شدم، تقریباً منکر خدا بودم. 18 سالم بود و زیاد با پدر و مادرم بحث می کردم. یک آپارتمان با دوست پسرهایم گرفتم. با افراد ناهنجار رفت و آمد داشتم. این اولین دفعه بود که من مستقل شده بودم و دور از والدینم بودم. واقعاً احساس کردم که خداوند مرا طرد کرده است. خیلی تلاش می کردم تا خودم را بشناسم، با زندگی ام چگونه رفتار خواهم کرد، آیا موفق خواهم بود؟ اما رفتارها و کارهایم مرا به مسیر درست رهنمود نمی کرد. پشیمان بودم. دلم می خواست اشتباهات گذشته را نداشته باشم و بتوانم در دانشگاه موفق باشم. ولی فایده ای نداشت و من همانی بودم که بودم. من هیچ چیزی در مورد اسلام نمی دانستم. حادثه 11 سپتامبر که اتفاق افتاد من دبیرستان بودم. آنچه از اخبار و رسانه ها در مورد اسلام می شنیدم همه منفی بود. حرف هایی مثل این که مسلمانان تروریست و افراطی هستند، و بسیار خشن با دیگران رفتار می کنند. من تصور غلطی نسبت به اسلام داشتم و هیچ اطلاع صحیحی نسبت به آن نداشتم. در دانشگاه با دو دوست عرب آشنا شدم. آن ها اولین مسلمانان دانشگاه ما از خاورمیانه بودند. من پیش داوری هایی نسبت به آن ها داشتم که آن ها با زنان بد رفتار می کنند اما هنگامی با آن ها ملاقات کردم، چیزهایی را مشاهده کردم که کاملاً متفاوت بود. آن ها خوب ترین کسانی بودند که تا به حال من با آن ها ملاقات کرده بودم. بسیار صلح طلب بودند. آن ها به گونه ای از من مراقبت می کردند که گویا من از خانواده آن ها هستم. آن ها تصویر کاملاً متفاوتی از اسلام را به من نشان دادند، تصویری کاملاً متفاوت از آنچه از تلویزیون مشاهده کرده بودم. خیلی گیج شده بودم. آن ها رفتارشان با دوستان مسیحی ام کاملاً متفاوت بود و اموری که بین ما رایج بود از قبیل الکل، پارتی و... آن ها حرام می دانستند. کم کم به اسلام نزدیک شدم. نقطه چرخش من هنگامی بود که من در دبی بودم. دسامبر 2011 به دبی رفتم و در آنجا با دوستانم ملاقات کردم و علاقه خود به اسلام را ابراز کردم. سؤالاتی راجع به اسلام داشتم آن ها مرا به یک از برادران مسلمان راهنمایی کردند. او به سؤالات من بسیار زیباتر از دیگران جواب می گفت و خودش نیز از تازه مسلمانان بود. او اهل تگزاس بود. من گفتم متقاعد شدم و اسلام را پذیرفتم. به مادرم زنگ زدم، مادرم گفت از دبی چه خبر؟ گفتم می خواهم مطلبی را بگویم ولی می ترسم».

مادر ادامه داد و گفت: «دخترم گفت من این مطلب را می خواستم وقتی آمدم خانه رو در رو به شما بگویم. اما چون سؤال کردی، می گویم که من مسلمان شده‌ام».

بانوی تازه مسلمان: «مادرم گفت من خیلی خوشحال شدم زیرا می دانستم که تو به دنبال حقیقت هستی و مسیحیت نیازهای تو را برآورده نمی کند. تو 25 سال هست و باید خود راه خود را انتخاب کنی». اکنون باید یاد بگیرم که چگونه نماز بخوانم و روزه بگیرم و می دانم که روزه گرفتن سخت است. فهم قرآن کریم برایم سخت است. اما الحمد لله وبسایت‌ها و افراد قابل اعتمادی را یافته‌ام که می توانم به مطالعه و تفسیر قرآن کریم بپردازم. فعالیت‌های گذشته‌ام را دارم ضمن اینکه وضعیت تحصیل من نیز بهتر شده است و بهترین نمره‌ها را داشته‌ام».

بانویی تازه مسلمان از شیکاگو

بانوی تازه مسلمان از شیکاگو از نحوه تشریفش به اسلام می گوید: «من در خانواده مسیحی بزرگ شدم. در جوانی تحت فشار روانی شدیدی قرار گرفتم و یک نیاز شدید درونی به معنویت و دین را احساس کردم. از این رو به کلیساهای مختلف رفتم و در جستجوی ایمان و معرفت بودم. کتاب مقدس مسیحیت را مطالعه کردم اما تناقض‌هایی... را در آن مشاهده کردم



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ بانوی تازه مسلمان از شیکاگو از نحوه تشرفش به اسلام می گوید: «من در خانواده مسیحی بزرگ شدم. در جوانی تحت فشار روانی شدیدی قرار گرفتم و یک نیاز شدید درونی به معنویت و دین را احساس کردم. از این رو به کلیساهای مختلف رفتم و در جستجوی ایمان و معرفت بودم. با مسیحیان مختلف ارتباط برقرار کردم. کتاب مقدس را مطالعه کردم اما تناقض هایی را در آن مشاهده کردم که نمی توانستم برای آن راه حلی پیدا کنم. اینکه حضرت عیسی (علیه السلام) خداست اما متولد شده است، راه می رود، غذا می خورد. هرچه بیشتر مطالعه می کردم به تناقض ها و سردرگمی های بیشتری می رسیدم. تا اینکه از طریق برخی صفحات اجتماعی با مسلمانان آشنا شدم. از عقاید مسلمانان نسبت به حضرت عیسی (علیه السلام) جويا شدم. دیدم آن ها برای حضرت عیسی خیلی احترام قائلند، اما او را خدا نمی خوانند بلکه یکی از بزرگ ترین انبیای الهی می دانند. کم کم ارتباطات مجازی با علمای اسلامی به ارتباطات در فضای حقیقی تبدیل شد و برای تحقیقات بیشتر و جستجوی معنویت به مسجد رفتم و مجذوب اخلاق و نظام اعتقادی اسلامی شدم. بالاخره بعد از ماه ها تحقیق و پرس جو اسلام را پذیرفتم و به آرامش حقیقی دست یافتم. الحمد لله رب العالمین».

تشریف دامیانو (عباس) دی پالما به اسلام

دامیانو(عباس) دی پالما از نحوه تشرفش به اسلام سخن می گوید: «یادم می آید اولین باری که قرآن خواندم، خیلی مرا مجذوب کرد. در عین سادگی به سؤالات اصلی زندگی جواب می داد. قرآن کریم برخلاف کتاب های دیگر... برای همه مردم مفید و دارای برنامه است. در عین سادگی پیام عمیقی را به انسان منتقل می کند و بسیار



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ دامیانو(عباس) دی پالما از نحوه تشریف به اسلام سخن می گوید: «یادم می آید اولین باری که قرآن خواندم، خیلی مرا مجذوب کرد. در عین سادگی به سؤالات اصلی زندگی جواب می داد. قرآن کریم برخلاف کتاب های دیگر برای همه مردم مفید و دارای برنامه است. در عین سادگی پیام عمیقی را به انسان منتقل می کند و بسیار جذاب است و در زندگی انسان خود به خود تأثیر بسیار خوبی دارد. برای من این موضوع بسیار مهم بود».

مادر دامیانو می گوید: «دامیانو از ابتدا پسر کنجکاو و علاقمندی بود. علاقه خاصی به تاریخ داشت و کتب مختلف را مطالعه می کرد. به موسیقی علاقه داشت و با دوستانش به کلاس موسیقی می رفت. علاقه زیادی ورزش داشت و در آن موفق بود. از میان این علایق شخصی، او راه زندگی خود را انتخاب کرد». دامیانو می گوید: «اسم من دامیانو بود اما بعد از مسلمان شدن، اسمم را به عباس تغییر دادم چون حادثه کربلا و شخصیت حضرت عباس خیلی مرا تحت تأثیر قرار داد. چه عالی است که من بتوانم ذره ای مانند حضرت عباس باشم».

حرف های شیخ عباس بسیار ساده است. جان کلام او این است که روزه(سلمان) فارسی، نور ایمان به قلبش تابید و از زمره «منا اهل البیت» شد اما ابولهب قریشی، عموی پیامبر مشمول آیه «تبت یدا». او می داند که حقیقت شیعه شدن «منا اهل البیت» شدن است و ملیت و قوم در این مکتب مهم نیست. باید به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) که بری از هر گونه آلودگی هستند، متوسل شد و به سعادت حقیقی دست یافت.

چرا دختر آمریکایی شیعه شد؟

دختر تازه مسلمان از نحوه تشریفش به اسلام می گوید: «من در شهر سیاتل در ایالت واشنگتن به دنیا آمدم. در واشنگتن مشغول تحصیل شدم ولی از سن 21 سالگی رفت و آمدم به کلیسا آغاز شد. رابطه خوبی با خدا داشتم. ... کتاب مقدس را مطالعه می کردم. تا اینکه با برخی مسلمانان آشنا شدم ولی فکر می کردم که این ها همه



به گزارش پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ دختر تازه مسلمان از نحوه تشریفش به اسلام می گوید: «من در شهر سیاتل در ایالت واشنگتن به دنیا آمدم. در واشنگتن مشغول تحصیل شدم ولی از سن 21 سالگی رفت و آمدم به کلیسا آغاز شد. رابطه خوبی با خدا داشتم. کتاب مقدس را مطالعه می کردم. تا اینکه با برخی مسلمانان آشنا شدم ولی فکر می کردم که این ها همه تروریست هستند. اما عموی من مسلمان شد و از آن پس به مطالعه دقیق اسلام پرداختم. به مطالعه تطبیقی پیامبران الهی در کتاب مقدس و قرآن کریم پرداختم و قرآن را کامل ترین کتاب الهی و خالی از عیب و نقص یافتم. برای من نظر قرآن کریم راجع به حضرت عیسی (علیه السلام) و مریم مقدس خیلی جالب بود. کم کم اسلام را انتخاب کردم و پوشش اسلامی را پذیرفتم گرچه برای من خیلی سخت بود که از پوشش گذشته ام بگذرم. برای خانواده ام سخت بود که من سرم را می پوشانم.

دوستم از کتاب مقدس بشارت های آمدن حضرت محمد (صلی الله و علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) را نشان داد؛ و با مطالعه تاریخ اسلام به حقانیت تشیع پی بردم و تشیع را به عنوان مذهب خود انتخاب کردم. پیام اسلام به جهان صلح و دوستی و عدالت است. الحمد لله رب العالمین.

چند نکته:

بشارت به آمدن حضرت محمد (صلی الله و علیه و آله) در جاهای مختلف کتاب مقدس آمده است و قبلاً از آن سخن گفته ایم، اما بشارت به آمدن دوازده امام در کجای کتاب مقدس آمده است؟ در سفر پیدایش فصل 17 فقره 20 آمده است: «من شنیدم که تو درباره اسماعیل درخواست نمودی، بنابراین من او را برکت می دهم و به او فرزندان بسیار و نسل های زیاد خواهم داد. او پدر دوازده امیر خواهد بود. من امت بزرگی از نسل او به وجود خواهم آورد». پس در این آیه به پیدایش «امتی بزرگ» و «دوازده امیر» بشارت داده شده است. ویژگی این «امت عظیم» در

فصل 22 همین سفر پیدایش فقره 18 آمده است: «از ذریت تو، جمیع امت های زمین برکت خواهند یافت، چون که قول مرا شنیدی».

این امت بزرگ از نسل ابراهیم که مایه برکت جمیع امت هاست، امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است، چنانکه در قرآن کریم به صراحت نیز چنین آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ [انبیاء / 107]، ما تو را جز رحمت برای عالمیان نفرستادیم».

«دوازده رئیس/سرور/امیر» نیز دوازده امام معصوم از امت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند. دوازدهمین امام نیز با این ویژگی ها در کتاب مقدس آمده است: «امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده [قائم] است، خواهد برخاست. و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده، و در آن زمان هر یک از قوم تو، که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد. و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی. و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید، و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابد الآباد. اما تو ای دانیال! کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مَهر کن. بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید... خوشا به حال آن که انتظار کشد».[1]

در این بشارت نکات چندی وجود دارد که برخی از آن ها را به طور اختصار توضیح می دهیم. شخص مورد بشارت که در نخستین فراز بشارت مزبور به عنوان «ایستاده» از او تعبیر شده است، قائم آل محمد (عج الله تعالی فرجه) است که بزرگترین نماینده انبیای الهی است، و دعوت تمام پیامبران خدا را یک جا در حکومت حق خود آشکار ساخته، آیین الهی را بر سرتاسر کره خاکی حکم فرما می نماید. همچنین منظور از «زمان تنگی»، زمان بیدادگری ها، سختی ها، فشارها، ظلم و ستم هایی است که قبل از ظهور آن حضرت در سراسر جهان پیدا می شود، چنان که در روایات اسلامی آمده است: «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً».[2] منظور از «آنانی که در خاک زمین خوابیده اند»، گروهی از اموات می باشند که در دولت حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) زنده می شوند، و برخی از آنان از یاران آن حضرت می گردند و در رکاب حضرتش می جنگند و برخی دیگر به سزای اعمال ناشایست خود می رسند.

در این زمینه، روایات بسیاری از ائمه معصومین (علیهم السلام) رسیده است که ما به جهت اختصار از ذکر آن ها خودداری می نمایم، و علاقمندان می توانند به کتاب هایی که درباره «رجعت» نگاشته شده، مراجعه فرمایند.

پی نوشت:

[1]. دانیال 12: 1-12.

[2]. کلینی، الکافی، ج 1، ص 338

تشریف متفکری دیگر به اسلام

پدر گارودی فردی لائیک بود؛ وی مادری کاتولیک داشت اما پس از کسب مدارج عالی علمی در سال 1982 در مرکز اسلامی ژنو به اسلام روی آورد و از آن پس فعالیت‌های خود را در مخالفت با صهیونیسم جهانی و اشغال فلسطین آغاز کرد. روزه گارودی در سال‌های جنگ جهانی دوم به نیروهای مقاومت فرانسه پیوست و برای مدتی نزدیک به سه سال در الجزایر که آن زمان مستعمره فرانسه بود، به دلیل عضویت در مقاومت زندانی شد.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_روژه گارودی در سال ۱۹۱۳ در شهر مارسی در جنوب فرانسه در خانواده ای کاتولیک به دنیا آمد و بعداً در جوانی مذهب پروتستان را اختیار کرد.

روژه گارودی در سال های جنگ جهانی دوم به نیروهای مقاومت فرانسه پیوست و برای مدتی نزدیک به سه سال در الجزایر که آن زمان مستعمره فرانسه بود، به دلیل عضویت در مقاومت زندانی شد.

او پس از جنگ به حزب کمونیست فرانسه پیوست و به عنوان کاندیدای این حزب به مجلس ملی و سپس مجلس سنای فرانسه راه یافت.

او مدتی پس از حمله نظامیان اتحاد جماهیر شوروی به چک اسلواکی در سال ۱۹۶۸ برای سرکوب 'بهار پراگ' به دلیل انتقادهای تندش از شوروی، در سال ۱۹۷۰ از حزب کمونیست فرانسه اخراج شد.

آنچه باعث خشم حزب کمونیست فرانسه از آقای گارودی شد، این بود که او گفته بود شوروی دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست.

گارودی که در طول دوران عضویت در حزب کمونیست یک مسیحی متعهد مانده بود در سال ۱۹۸۲ مسلمان شد. در این دوره از عمرش بوده که به عنوان فیلسوفی صاحب نام گفت بزرگ ترین افتخارش این است که به روایای دوران جوانی خود وفادار مانده است؛ یعنی به وحدت سه دین یهود، مسیحیت و اسلام.

او در یک دوره طولانی به دلیل کارهای فلسفی و شهادت سیاسی خود در میان رسانه ها و حلقه های روشنفکری فرانسه نفوذ بسیاری داشت.

گارودی در سال ۱۹۸۲ و پیش از مسلمان شدن، به اتفاق یک کشیش مسیحی کاتولیک مذهب و یک کشیش مسیحی پروتستان مقاله ای نوشت که در آن گفته شده بود قتل عام های لبنان کاملاً با منطق درونی صهیونیسم سیاسی مطابقت دارد. او پس از انتشار این مقاله چندین بار تهدید به مرگ شد.

در میان کتب متعدد او که عمدتاً در خصوص فلسفه سیاسی و یا مارکسیسم نوشته شده اند، کتاب افسانه های بنیادین سیاسی اسرائیلی که در سال ۱۹۹۶ منتشر شد، کتابی بحث برانگیز بوده است.

او به دلیل این که گفته است کشتار گروهی از یهودیان در جنگ جهانی دوم مصداق «نسل کشی» نبوده است مورد حمله گروهی از یهودیان صهیونیست قرار گرفت.

دادگاهی فرانسوی او را در سال ۱۹۹۸ به جرم «انکار کشتار یهودیان» به پرداخت ۱۲۰ هزار فرانک جریمه محکوم کرد. طبق قوانین کیفری فرانسه تشکیک در کشتار تعداد شش میلیون نفر یهودی در جنگ جهانی دوم جرم محسوب می شود.

گارودی در جریان محاکمه خود باز تهدید شد و در یک مورد هم مورد تعرض فیزیکی یک فرد یهودی قرار گرفت.

با این که دولت فرانسه انتشار مجدد کتاب افسانه های بنیادین سیاسی اسرائیلی را ممنوع کرد، این کتاب به زبان های مختلفی ترجمه و منتشر شده است.

کمونیست ها، کولی ها و گروه های دیگر اجتماعی در کنار یهودیان در اردوگاه های کار اجباری آلمان نازی در دوره جنگ جهانی دوم زندانی بودند و برخی مورخان تعداد شش میلیون نفر را از نظر آماری زیر سؤال برده اند.

محکومیت روزه گارودی در فرانسه چیزی از محبوبیت او در میان کشورهای مسلمان و مورخان «تجدید نظر طلب» در اروپا کم نکرد. رهبران بسیاری از کشورهای اسلامی از او به عنوان یکی از بزرگ ترین فیلسوفان معاصر اروپا نام برده اند.

روژه گارودی، اندیشمند و فیلسوف فرانسوی، مبارز پس از ۹۶ سال زندگی همراه با تلاش و کوشش و مبارزه و فعالیت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، سرانجام در روز چهارشنبه ۲۴ خرداد ۹۱ در محل زندگی خود - پاریس - درگذشت.

منبع:سایت بی بی سی فارسی

www.bbc.co.uk/persian/world/2012/06/120615_008-garaudy-obit.shtml

بازیگر زن اهل نیجریه به اسلام گروید

لیزی تنها نمونه ای نیست که گرویدن وی به اسلام سروصدای زیادی در نیجریه به پا کرده است. جولای گذشته چریتی اوزوچینا که فرزند یک کشیش بود نیز با گرویدن خود به اسلام، باعث مباحث تنیدی میان گروه های مسلمان و مسیحی در این کشور شد.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ سایت خبری آن اسلام در خبری نوشت یک بازیگر اهل نیجریه به نام لیزی آنجورین به طور رسمی اعلام کرده است که به دین اسلام گرویده است. این بازیگر زن اهل کشور آفریقایی نیجریه به پایگاه خبری آن اسلام گفته است به دینی گرویده است که از کودکی عاشق آن بوده است اما به خاطر پدرش که یک مسیحی بود نمی توانست این کار را انجام دهد.

آنجورین گفته است که چون مادرش مسلمان بوده او نیز از بچگی و از اعماق قلبش یک مسلمان بوده است. لیزی آنجورین یکی از مطرح ترین بازیگران و تهیه کنندگان صنعت سینمای نیجریه یا نالیوود است و اعلام کرده است: نام مسلمانی خود را عایشه برگزیده است. با اینکه میلیونها هوادار آنجورین از گرویدن او به اسلام غافلگیر شده اند اما وی اعلام کرده است او از صمیم قلب به آرزویش رسیده است اما بسیاری از طرفداران مسلمان لیزی از اینکه او بالاخره راه خود را پیدا کرده است خوشحال هستند.

لیزی تنها نمونه ای نیست که گرویدن وی به اسلام سروصدای زیادی در نیجریه به پا کرده است. جولای گذشته چریتی اوزوچینا که فرزند یک کشیش بود نیز با گرویدن خود به اسلام، باعث مباحث تندی میان گروه های مسلمان و مسیحی در این کشور شد.

مسلمانان نیجریه که با ۵۵ درصد در شمال و مسیحیان این کشور با ۴۵ درصد در جنوب ترکیب جمعیتی را تشکیل داده اند که در بیشتر نقاط آن بدون درگیری و در آرامش کامل زندگی می کنند. تنها در برخی نقاط این کشور درگیری های و خشونت های مذهبی روی می دهد.

مسلمان شدن کشیش ادریس توفیق

وقتی به زندگی گذشته‌ام باز می‌گردم، خط مستقیمی را مشاهده می‌کنم. هنگامی که برای کنفرانسم در خانه های رم نشسته بودم و درباره توماس آکوئیناس مقدس، کتاب مقدس و تاریخ کلیسا مطالعه می‌کردم؛ آن موقع می‌توانستم احساس کنم که من برای کشیش شدن آموزش نمی‌بینم. آموزش می‌دیدم که امروز بتوانم به عنوان یک مسلمان با شما سخن بگویم. اکنون می‌فهمم که آن برنامه خداوند (برای من) بود که کارم را شروع کنم، مسلمان شوم و امروز در مقابل شما به گفتگو درباره اسلام بنشینم.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ کشیش سابق مسیحی از چگونگی مسلمان شدنش می‌گوید. متن زیر پیاده شده کلیپی است که می‌توانید از اینجا مشاهده کنید.

من پیش اسقف رفتم و به او گفتم که می‌خواهم گام‌هایی به جلو بردارم و یک کشیش شوم.

ادریس توفیق: کشیش سابق

پس از اینکه تقریباً آموزش‌هایم تمام شد و به بریتانیا بازگشتم، در مقام یک کشیش در کلیسای منطقه ای مشغول به فعالیت شدم. هرگز چنین امتیازی نداشتم که با انسان‌های خوب کار کنم. من با مناسبت‌های ممتازی روبرو بودم؛ چرا که با زندگی‌هایشان وارد می‌شدند؛ هنگامی که فرزندی به دنیا می‌آمد آن‌ها را تعمید می‌دادم، مردم را با هم پیوند زناشویی می‌بستم، با اعتراف آن‌ها مواجه بودم، برگزاری مراسم عشای ربانی، تدهین دادن و نیز پاسخ به

تلفن‌ها در نیمه های شب. اینکه کسی برای تدهین مادر در حال احتضارش مرا فرا می‌خواند. کشیش بودن فرصت‌های بسیار ممتازی پیش رویم می‌گذاشت؛ و برای همین وقتی به زمان گذشته‌ام که در کلیسا سپری کردم، نگاه می‌کنم احساس شکرگذاری پیش خداوند بزرگ می‌کنم.

مردم از من سؤالاتی می‌پرسیدند؛ مثلاً اینکه از من می‌پرسند چگونه زندگی‌ات را تغییر دادی؟ شما در چنین مسیری حرکت می‌کردید و ناگهان تغییر کردید. اما من در واقع تغییری نمی‌یابم. وقتی به زندگی گذشته‌ام باز می‌گردم، خط مستقیمی را مشاهده می‌کنم. هنگامی که برای کنفرانسم در خانه‌های رم نشسته بودم و درباره توماس آکوئیناس مقدس، کتاب مقدس و تاریخ کلیسا مطالعه می‌کردم؛ آن موقع می‌توانستم احساس کنم که من برای کشیش شدن آموزش نمی‌بینم. آموزش می‌دیدم که امروز بتوانم به عنوان یک مسلمان با شما سخن بگویم. اکنون می‌فهمم که آن برنامه خداوند (برای من) بود که کارم را شروع کنم، مسلمان شوم و امروز در مقابل شما به گفتگو درباره اسلام بنشینم. اما اینکه چگونه این امر اتفاق افتاد؟

من کشیش بودن را ترک گفتم نه به خاطر اینکه در کلیسا مشکلاتی وجود داشت، اصلاً این‌طور نبود. از اینکه کاتولیک بودم، بسیار خوشحال بودم. هیچ طرح و برنامه‌ای برای ترک دینم نداشتم. اما این نکته بسیار مهم است که خدای بزرگ و قادر به شیوه‌های مختلفی سخن می‌گوید و می‌خواهد که بدین وسیله ما را به سوی خود بکشاند. با برخی از آن‌ها با ورزش سخن می‌گوید، یا با برخی از طریق طلوع زیبای خورشید و برخی با آیات قرآن. با برخی با علم. او با من از طریق قلبم سخن گفت. به دلیل اینکه من به عنوان کشیشی که نباید ازدواج کند، انسانی بسیار تنها بودم و من تصمیم واقعاً سختی گرفتم و نمی‌خواستم که کلیسای کاتولیک را ترک کنم. ولی می‌دانستم با این کار، فعالیتیم به عنوان یک کشیش را از دست خواهم داد. به هر حال کلیسا و کشیش بودن را ترک کردم. ترک شغل کشیشی مثل مرگ و طلاق با خانه و حرکت به سوی کاری کم اهمیت است. بنابراین نیاز به چیزی داشتم که مرا بالا بکشد. چرا که دیگر کشیش نبودم. پس تصمیم گرفتم که به تعطیلات بروم. ولی پولی نداشتم. برای همین به اینترنت مراجعه کردم، ارزان‌ترین چیزی که یافت می‌شد. ارزان‌ترین راه رفتن به مصر بود. من تا آن زمان درباره مصر چیزی نمی‌دانستم. ماسه‌ها، شترها و اهرام مصر. تنها یک مسئله ذهنم را مشغول کرد و آن مسلمانان بود. من تاکنون با مسلمانی ملاقات نداشتم. تنها چیزهایی که از مسلمانان می‌دانستم، اطلاعاتی بود که تلویزیون به من داده بود، اینکه آن‌ها دست‌ها را قطع می‌کنند، ... و زنان را کتک می‌زنند. با خود گفتم این کار خطرناکی است که تعطیلات را در مصر بگذرانم. ممکن است من ربوده شوم یا اینکه این مسلمانان با دیدن من گردنم را بزنند. به هر حال از آنجا که پولی نداشتم، انتخابی بهتر از این نتوانستم بکنم.

یک هفته زندگی در مصر زندگی ام را تغییر داد. زیرا برای اولین بار بود که با اسلام مواجه می شدم. اولین مسلمانی که ملاقات کردم از شیخ های مهم نبود. نیل من به اسلام از طریق مطالعه کتاب در مورد اسلام یا از طریق برنامه های تلویزیونی یا گوش دادن وعظ یک سخنگوی مسلمان، نبود. ملاقات من با اسلام از طریق یک کودک کوچک در خیابان شروع شد. من همین طور که قدم می زدم از او گذشتم و وقتی او پوست سفید من را دید در حالی که یک پلاستیک روی پاهای خود گذاشته بود، به من گفت: السلام علیکم. درود بر تو باد. او منظور داشت. این کودک کوچک منظوری داشت که گفت: درود بر تو. من در هفته ای که در قاهره سپری کردم از این کودک می گذشتم و کلماتی عربی یاد گرفتم تا با او صحبت کنم. وقتی حالش را می پرسیدم می گفت: الحمد لله. ستایش خدا را.

پس من از طریق یک بچه به اسلام معرفی شدم. از طریق کلماتی چون «السلام علیکم» و «تمام سپاس ها از آن خداست (الحمد لله)». وقتی از مصر بازگشتم دیدم چیزی از اسلام نمی دانم. ولی این را فهمیدم مسلمانان آن چیزی نیستند که تلویزیون به من می گوید. به سر کار رفتم. نیاز به کار داشتم. کارم رفتن به مدارس و وعظ کردن بود. کاری را در یک مدرسه دولتی -مدرسه جمهوری کاتولیک امریکا- پیدا کردم. جالب توجه بود که بچه های این مدرسه بسیار متوجه بودند. همچنین در بین آنها چند دانش آموز عرب وجود داشت که اکثر مسلمان بودند. شغل من در مدرسه این بود که به بچه ها شش دین مهم جهان را آموزش دهم: بودا، هندو، سیک، مسیحیت، یهودیت و اسلام. خوب. من در مورد مسیحیت به اندازه کافی و اندکی در مورد یهودیت می دانستم. اما در مورد چهار تای دیگر چیزی بلد نبودم. پس برای آموزش اسلام به این کودکان مسلمان برای آزمون عمومی می بایست کتاب هایی را بگیرم، و در مورد اسلام مطالعاتی کنم تا بتوانم به آنها درس بدهم. بیشتر و بیشتر مطالعه کردم. هر چه بیشتر می خواندم علاقه ام نسبت به آن بیشتر می شد. حدوداً چهار ماه از این سفر می گذشت. هنگامی که در مورد حضرت محمد (ص) برای کودکان درس می دادم اشکم سرازیر می شد یا بغض گلویم را می گرفت و من مجبور بودم سریع خودم را کنترل کنم تا برای کودکان دشوار نیاید.

رمضان از راه رسید. آنها از من خواستند که نماز بخوانند؛ و گفتند کلاس تو تنها کلاسی است که فرش دارد. با تداخل اینکه اتاق من تنها اتاق دارای فرش و یک حوض بود. به حوضچه نیز برای وضو گرفتن پیش از نماز نیاز بود. برای همین گفتند که به کلاس تو برای نماز نیاز داریم. دوباره این بخش از مسافرت که چندان از آن نگذشته بود مرا از رمضان بهره مند ساخت. آنها نماز می خواندند و من پشت سر می ایستادم و به کتاب هایم نگاه می کردم تا درس هایم را آماده کنم. پس از چند روز شروع کردم به نگاه کردن به شیوه نماز گذاردن آنها. به آنها نگرستم و دیدم که دستانشان را بالا می آورند و رکوع می کنند. من مجذوب شدم و به اینترنت مراجعه کردم؛ و بدون آنکه به آنها بگویم کلمات عربی که می گفتند را از بر کردم. در پایان رمضان توسط این کودکان یاد گرفتم که چگونه

باید نماز خواند. هنگامی که گفتند که می‌خواهند از اتاق من استفاده کنند به آن‌ها گفتم که اگرچه من مسلمان نیستم ولی می‌خواهم که با آن‌ها در طول رمضان روزه بگیرم. در پایان رمضان من نماز را بلد بودم و روزه می‌شدم. برای تقرب به خدا روزه نمی‌گرفتم، بلکه هدفم تشویق ایمان کودکان بود. ماه‌ها گذشت و من چیزهایی آموختم و فهمیدم که مسلمانان چگونه‌اند. با انسان‌های خوبی ملاقات کردم و با مسلمانان احساس راحتی می‌کردم.

شروع کردم که به مسجد لندن بروم و برای خودم نه برای تدریس در مورد اسلام چیزهایی بیاموزم. فقط برای ذهن و دل خودم. آخرین چیزی که می‌خواهم بگویم ارائه سخنرانی یوسف اسلام^[1]، خواننده مشهور (کت استیونس سابق) است. در پایان سخن او من پیش او رفتم و به او گفتم که برادر برای اینکه مسلمان باشید چه می‌کنید؟ گفتم می‌خواهم که مسلمان شوم اما برای آنکه مسلمان شوم چه باید بکنم؟ او گفت اولین چیز باور به خدای یکتاست. گفتم: که من همیشه به خدای واحد باور داشته‌ام. گفت: مسلمانان روزانه پنج بار نماز می‌خوانند. گفتم: که من به خوبی می‌دانم که چگونه عربی بخوانم. او نگاه مبهمی به من کرد و گفت: مسلمانان در طول ماه رمضان روزه می‌گیرند. من گفتم: من هم کل ماه رمضان را روزه گرفتم. او مستقیماً به چشمانم نگاه کرد و گفت: برادر تو هم اکنون هم مسلمان هستی. می‌خواهی چه کسی را گول بزنی؟ وقتی این جمله را به من گفت ناگهان صدای مؤذن مسجد بلند شد که الله اکبر. چهار بار. همه برای نماز به پا خاستند و من مانند یک مرد گیج بودم. همین جور در ذهنم داشتم به این جمله او می‌اندیشیدم که برادر تو هم اکنون هم مسلمانی و می‌خواهی چه کسی را گول بزنی؟ آن‌ها الله اکبر گفتند و ما برای نماز بیرون رفتم. برادران در صحن و خواهران در ایوان بالا مشغول نماز شدند. من پشت سر در صحن ایستادم. هنگامی که نماز شروع شد گویی ملائک در مسجد نزول می‌کردند. واقعاً چیز زیبایی بود که همزمان با اینکه تلاوت قرآن شروع شد، من شروع به اشک ریختن کردم و اشک ریختم و گریستم. مثل یک کودک.

قلبا دانستم که تمام سفر من برای رسیدن به چنین لحظه‌ای بود. وقتی نماز تمام شد پیش او رفتم و گفتم برادر می‌خواهم مسلمان شوم. به من بگو چه کنم؟ گفت: به دنبال من این کلمات را تکرار کن. اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله. من شهادت دادم که هیچ معبودی جز خداوند شایسته پرستش نیست و حضرت محمد (ص) پیامبر اوست؛ و البته تمام برادران دینی به من خوشامد گفتند و من احساس عجیبی داشتم.

[1] - Cat Stevens هنرمند برجسته موسیقی پاپ در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی که در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی به اسلام گروید، نام‌اش را به «یوسف اسلام» تغییر داد و بیشتر به فعالیت‌های دینی و انتشار آلبوم‌های مذهبی پرداخته است. (ویکی پدیا)

چگونه به خانواده بیش از یک و نیم میلیارد نفری مسلمانان پیوستم

من با پرسش هایی روبرو بودم؛ هنگامی که مسیحی بودم، واقعاً به تمام آنچه که به من گفته می شد باور نداشتم. همیشه به قدرت برتری به نام خدا باور داشتم اما همیشه از این مسئله سرگردان بودم که چرا دیگرانی در قدرت های او شریک بودند. خدا باید یکتا باشد، درست است؟



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_هنگامی که انسان‌ها یک تمدن تشکیل می‌دهند من از خود می‌پرسم که هدف من از زندگی چیست و چرا اینجام. آیا این‌ها فقط بازیچه است. آیا هدف فقط رفتن به کلوپ‌های شبانه، گردش آخر هفته، پول درآوردن، خوش بودن است تا اینکه سرانجام مرگ من فرا رسد؟ یا اینکه چیزی فراتر از آن وجود دارد؟ اینکه ما درباره چنین چیزهایی می‌اندیشیم بسیار حایز اهمیت است. این مرد هم اکنون در این باره سخن می‌گوید؛ کسی که درباره اهداف انسانی تحقیق کرده است.

خطاب به ادی: من با پرسش‌هایی روبرو بودم؛ هنگامی که مسیحی بودم، واقعاً به تمام آنچه که به من گفته می‌شد باور نداشتم. همیشه به قدرت برتری به نام خدا باور داشتم اما همیشه از این مسئله سرگردان بودم که چرا دیگرانی در قدرت‌های او شریک بودند. خدا باید یکتا باشد، درست است؟ برای همین کوشیدم تا بدن، ذهن و روحم را تغییر دهم. پس از پشت سر گذراندن سختی‌هایی اخیراً موفق شده‌ام. بدون وقفه بر بدن و ذهنم کار می‌کنم... به کتابخانه رفتم و تعدادی از متون دینی مختلف را گرفتم تا بینم آیا آن متون به من کمکی می‌کنند. یکی از آن کتب ترجمه انگلیسی قرآن بود. پس از آنکه تمام آن را خواندم و ویدیوهایی را دیدم، احساس کردم که بالاخره دینی را یافته‌ام که متناسب با من است و همه آنچه در قرآن است نسبت به آنچه واقعاً درون من بود، صادق و حق است. اما هنوز مردد بودم که برای اینکه اسلام را به زندگی‌ام بیاورم چه باید بکنم.... «نیثان»

همه پیامبران الهی خدای واحد را می‌پرستیدند و مشابه هم عبادت می‌کردند؛ بنابراین اسلام دین جدیدی نیست که خود محمد (ص) ابداع کرده باشد؛ بلکه در راستای ادیان آسمانی دیگر و به دنبال موسی، عیسی، داوود، ابراهیم و

آدم و ... بوده است. آنها هم اگر بودند چنین می کردند. بنابراین ما نباید خود آنها را پرستیم؛ بلکه باید آن کسی را که همه آنها می پرستیدند، پرستیم. ما نمی بایست مخلوقات را پرستش کنیم؛ بلکه باید خود خالق را پرستیم. هدف این خلقت خوردن و خوابیدن و ازدواج کردن و ... نیست؛ بلکه هدف نهایی برتری یعنی خدای یکتا دارد.

در ادامه ویدیو این نو کیش به کمک راهنما شهادتین خود را اعلام می دارد. به یگانگی خداوند و نبوت حضرت محمد (ص) به دو زبان انگلیسی و عربی اقرار می کند و از خداوند می خواهد گذشته او را ببخشد. و سپس برادران دینی خود را در آغوش می کشد.

داستان مسلمان شدن کتیا

پس از حادثه 11 سپتامبر که من در دوران دبیرستان بودم، همه انگشت های اتهام به سوی مسلمانان بود. برای همین این مرا برانگیخت که به درون اسلام بنگرم. چرا که من دوستان مسلمانی داشتم که هرگز آن گونه که آنها می گفتند، نبودند. پیرامون اسلام تحقیق کردم، جزوه ای را دیدم که درباره حجاب و دلیل آن بود. گفته شده بود که حجاب برای انسان عفتی خالص (محض) به ارمغان می آورد



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_سلام علیکم. نام من کتیاست. قبل از آنکه مسلمان شوم پیرو کلیسای ارتودوکس روسیه بودم. متولد روسیه هم هستم. حدود یک سال و نیم است که مسلمان شده‌ام. من شاخه های دیگر مسیحیت را آزمودم تا دین مناسبی را بیابم. در این میان انسان‌های مختلفی با شخصیت‌های متفاوتی دیدم که می‌کوشیدند مرا به گروه دینی خود سوق دهند. اما به جز اسلام، مابقی آن‌ها با پرسش‌هایی مواجه بودند که بی پاسخ باقی می‌ماند.

من دوستی در دبیرستان داشتم و او تنها دختری بود که در دبیرستان حجاب داشت و سر خود را می‌پوشاند. و همیشه به این کار مفتخر بود و می‌گفت که خدا این را دوست دارد. این برایم جالب بود. اولین چیزی که در تحقیق درباره اسلام پی بردم این بود که اسلام را با مسلمانان قضاوت نکنم. چرا که اسلام یک چیز پاک و خالص است در حالی که مسلمانان بسیار متفاوت و با رنگ و نژاد و فرهنگ مختلف هستند. هر کدام سنت خود را دارند. برخی از آن‌ها چهره را (با برقع) مشکی می‌پوشانند.

پس از حادثه 11 سپتامبر که من در دوران دبیرستان بودم، همه انگشت‌های اتهام به سوی مسلمانان بود. برای همین این مرا برانگیخت که به درون اسلام بنگرم. چرا که من دوستان مسلمانی داشتم که هرگز آن گونه که آن‌ها

می گفتند، نبودند. پیرامون اسلام تحقیق کردم، جزوه ای را دیدم که درباره حجاب و دلیل آن بود. گفته شده بود که حجاب برای انسان عفتی خالص (محض) به ارمغان می آورد.....

دوستی داشتم که مرا به مسجد آورد و گفت برو و با مردم اینجا صحبت کن. یکی از خانم های امریکایی که اسلام آورده بود به من گفت که فکر نکن که اسلام دین خیلی سختی است و تو باید چیزهایی زیادی یاد بگیری و چه بکنی. او گفت همه چیز را به منزله یک آزمایش حساب کن. چرا که همه چیز به این بستگی دارد که تو چگونه واکنش نشان دهی.

واکنش دوستانم به گونه ای بود که در اوایل اسلام آوردن برایم سخت بود. دوستی داشتم که به این کار مظنون بود. چرا که من می گفتم که دیگر به کلپ نمی آیم. برخی دوستانم را از دست دادم ولی دریافتم که به ازای هر یک دوستی که از دست دادم، ده دوست دیگر یافتم. این خود یکی از آزمایش ها بود. اما خانواده ام بسیار نگران و متحیر بودند، اما می گفتند بگذارید برای خودش باشد. گاهی مادرم می گفت چرا نمی توانی با من برای خرید بیایی؟

اما پیام من به دیگران این است که هر کس به دنبال چیزی می گردد که به واسطه آن پاک و پیراسته شود و به او بصیرت بخشد. همه ما در اینجا آزادی، حقوق خود و همه چیز را داریم. همه ما درون خود خلایی داریم که باید آن را پر کنیم و قلب خود را آرامش بخشیم. اسلام چیزی است که تاکنون من پیش از آن مثل آن را ندیده ام. مانند پازل بزرگی است که بخش های کاملی دارد و برای تمام پرسش های شما پاسخ دارد.

یهودی اسرائیلی مسلمان شد

دکتر اوری دیویس فعال حقوق بشر، که اغلب اسرائیل را «دولت نفاق» نامیده بود، اکنون به اسلام گرویده است. او در آخر این کلیپ به اسلام آوردن خود اشاره می کند. دیویس پس از مسلمان شدن به گروه فتح (جنبش آزادی بخش میهنی فلسطین) پیوسته و با یکی از بانوان فعال آن گروه ازدواج کرده است.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ دکتر اوری دیویس فعال حقوق بشر، که اغلب اسرائیل را «دولت نفاق» نامیده بود، اکنون به اسلام گرویده است. او در آخر این کلیپ به اسلام آوردن خود اشاره می کند. دیویس پس از مسلمان شدن به گروه فتح (جنبش آزادی بخش میهنی فلسطین) پیوسته و با یکی از بانوان فعال آن گروه ازدواج کرده است. او در مراسم ازدواج، الله را خدای خود خوانده و به نبوت حضرت محمد (ص) گواهی داده است.[1] دکتر دیویس می گوید او برای دنبال کردن حقوق اسلام برنامه دارد. مراسم تغییر کیش او در دادگاه مسلمانان شهر باقه الغریبه انجام پذیرفته است.

مراسم جشن ازدواج با سادگی هر چه تمام تر به روشی فلسطینی در شهر "رام الله" برگزار شد و به دلیل اهمیت و جایگاه این فعال تازه مسلمان شده، تعدادی از مقامات جنبش فتح نیز با حضور در مراسم ازدواج، به سخنرانی پرداختند. گفتنی است "اوری دیفیس" که دارای اندیشه های ترقی خواهانه بوده و سال ها برای مسئله فلسطین و دفاع از آن تلاش و کوشش کرده است. وی همچنین سال ها در برابر ساخت شهرک صهیونیستی "کرمئیل" توسط رژیم اشغالگر در شهر فلسطینی الجلیل مقاومت کرد و حتی چند روزی نیز مقابل ساختمان نخست وزیری رژیم صهیونیستی به اعتصاب غذایی دست زد.

ناگفته نماند دیفیس از دوستان قدیمی شهید خلیل الوزير (أبو جهاد) معاون یاسر عرفات، رئیس سابق تشکیلات خودگردان فلسطین بود. اوری دیفیس همچنین رئیس جمعیت «البیت» برای دفاع از حقوق اعراب و فلسطینیان است و چندین کتاب در این زمینه نگاشته که مهم ترین و سرشناس ترین آن «آپارتاید اسرائیلی» (نژادپرستی صهیونیستی) نام دارد.[2]

- [1] - <http://www.israelnationalnews.com/News/News.aspx/127310> (link is external)
- [2] - <http://zioncon.blogspot.com/2008/08/post-zionist-academic-uri-davis.html> (link is external)
- <http://kelisa-masjed.blogfa.com/post-509.aspx>

تشریف جوان بریتانیایی به تشیع

تضادهای در مسیحیت، جوان بریتانیایی را وادار به مطالعه ادیان کرد و بعد از سیری در ادیان و مذاهب راه حق را در تشیع یافت.



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _

دایی ام کشیش بود. تا آنجا که به خاطر می آورم همراه خانواده به کلیسا می رفتم. و آموزه های مسیحی می آموختم. تضادهایی ذهن مرا مشغول کرده بود. به دنبال حقیقت معنوی زندگی ام بودم و برای همین مطالعه می کردم. البته گذشته آزادی داشتم. گفتگوهایی با مادرم کردم. و او نسبت به من نگران بود. دوستانی داشتم که به کلیسای ما

می آمدند و در مدرسه های سکولار درس خوانده بودند. و من خارج از آئین کاتولیک بودم، یعنی آنچه مطالبات کاتولیک بود و مانند سابق الکل می خوردم.

هرگز برای والدینم درد سر نبودم. ولی همیشه می کوشیدم آن طور که می فهمم رفتار کنم و تحت تسلط و دیکتاتوری دیگران نباشم. تا اینکه سفر روحانی ام رخ داد. به مطالعه مصر باستان و خطوط باستانی آنها مشغول شدم. موضوعی که کاملاً جالب بود. به مطالعه دیوارها، دیاگرام ها و ... پرداختم. سپس به مطالعات کتابخانه ای درباره کاتولیک پرداختم. تثلیث و دیگر اصول را بررسی کردم تا به قرآن رسیدم و آن را مطالعه کردم؛ کتابی که مسایل زیادی به من آموخت، کتابی استثنایی بود، فراتر از معانی عادی بود. نمی توانست کتابی باشد که توسط انسان ارائه شده باشد. مبانی عقلانی زندگی کردن را در آن کتاب یافتم. در سخن گفتن هیچ خجالتی از چیزی ندارد و از هیچ چیزی نمی ترسد.

مدتی بعد تصمیم گرفتم به مسجد بروم. به یک مسجد وهابی رفتم. بر اساس مطالعاتم دیگر به مساجد وهابیت نرفتم چرا که با برخی از کارهایشان مخالف هستم. سپس به یک مسجد شیعی رفتم. چیزهای بیشتری در آن یافتم. مساجدی که فریب و ... در آن به سختی یافت می شود.

باید به وسیله اسلام گرایشات متعالی بشر جدی گرفته شود

من در شرایط روحی سختی بسیار بدی قرار داشتم. وضعیتی که روزانه مرا به مرگ فرا می خواند. و این مقابل وضعیت مسلمانان بود. آنها توانایی تحمل درد و رنج دارند. کوشیدم قرآن را بخوانم تا بفهمم آنها چگونه می اندیشند



پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_

من در شرایط روحی سختی بسیار بدی قرار داشتم. وضعیتی که روزانه مرا به مرگ فرا می خواند. و این مقابل وضعیت مسلمانان بود. آنها توانایی تحمل درد و رنج دارند. کوشیدم قرآن را بخوانم تا بفهمم آنها چگونه می اندیشند. قرآن برای من به منزله یک انقلاب بود؛ چرا که به تمام شک هایی که من پیرامون مسیحیت داشتم، منطقاً و عقلاً پاسخ می داد. شبهه من پیرامون گناه ذاتی و اصلی بشر، تجسد خداوند، قربانی شدن مسیح، تثلیث و ... تمام این شبهات مانع از زندگی ام می شد؛ زیرا با ذهن من مقابله می کرد. اما هنگامی که قرآن را خواندم مسیح چهره ای باور کردنی داشت.

وقتی مسلمان شدم، احساس کردم به خانه بازگشته ام. شما در مکه به آرامش آن همه انسانی که باهم هستند، پی می برید. همه یک تجربه واحدی انجام می دهند. اما در جای دیگری وقتی به خانه برمی گشتم، دیدم که توده مردم مانند آدمکش ها هستند. ماشینم را تکان داده و می کوبیدند. اما وقتی در سال 1992 به حج رفتم، در یک ماشین دولتی بودم و به سوی مسجدالنبی در مدینه در حرکت بودم. جایی که 400 هزار نفر انسان در آنجا بود. اما همه آرام و هیچ کس سخنی [آزاردهنده] نمی گفت. کسی به خودرویمان تعرض نمی کرد. این یعنی اسلام می تواند واقعاً قوانین اجتماعی و منطقی را تغییر دهد.

چیزی که می خواهم بگویم این است که ما قرن هجدهم را داریم که جهان پر است از نژاد پرستی. همچنین قرن نوزدهم را داریم که جهان خدا ناباور است. در قرن بیستم جهان ایدئولوژیکی می شود. شاید زمان آن فرا رسیده باشد که جهان در این قرن دین ورز شود. دلیل آن اینست که بسیاری از دانشمندان قرون نوزدهم به شدت خدا ناباور و

تجربه گرا بودند. بیشتر دانشمندان قرن بیستم ایدئالیست شدند و به سمت گرایشات عرفانی رفتن؛ ماکس بلانک، هایزنبرگ و حتی اینشتین. در این قرن وقت آنست که گرایشات متعالی بشر دوباره جدی گرفته شود و این اسلام است که به پرسش ها پاسخ می گوید.

علت مسلمان شدن بانوی 75 ساله آمریکایی

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ اینکه انسان هایی با سنین 70 و 80 سال به اسلام روی می آورند، خود نشانه حقیقت پیام اسلام است



بانوی تازه مسلمان: اسلام آوردم، چون خدا می خواست. این تنها دلیلی است که می شناسم. دیگرانی نیز بودند که برای من در این مسیر بسیار کارآمد بودند. کتاب های انگلیسی زیادی در این زمینه وجود داشت. اکنون نیز شروع به یادگیری زبان عربی کرده ام. دوستی به نام ماهر دارم که به من آموزش می دهد. او مانند پسر من است و حتی مرا مادر صدا می کند.

گزارشگر: چه سوء تفاهم هایی درباره اسلام وجود دارد؟

- اسلام ربطی به مسئله تروریسم ندارد. خداوند آرامش دهنده اوست. آرامشی که واقعاً از سخن گفتن با او حاصل می شود.

به اعتقاد گزارشگر، اینکه انسان هایی با سنین 70 و 80 سال به اسلام روی می آورند، خود نشانه حقیقت پیام اسلام است. جایی که مردم فراغت می یابند تا چشمانشان را باز کنند، ببینند و بفهمند و سپس انتخاب کنند.

وکیل مدافع مایکل جکسون مسلمان شد

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ میلیونر آمریکایی و وکیل مدافع معروف شهر لس آنجلس آمریکا «مارک شیفر» پس از بازدیدش از عربستان سعودی مسلمان شد. مارک می گوید: «احساس می کنم که دوباره متولد شده‌ام و «زندگی را سر از نو آغاز نموده‌ام».



میلیونر معروف آمریکایی مارک شیفر در 17 اکتبر 2009 پس از سفر ده روزه ای که به عربستان سعودی داشت مسلمان شدن خود را اعلان کرد. آقای مارک شیفر وکیل مدافع و میلیونر مشهور و شخصیت بارز شهر لس آنجلس با عنوان یکی از وکلای معروف در مسایل مربوط به جبران خسارت به شمار می رود. آخرین قضیهٔ مربوط به جبران خسارت را که آقای مارک پیگیری کرده و برندهٔ آن شده بود، دعوای متعلق به جبران خسارت علیه آواز خوان معروف آمریکایی مایکل جکسون بود که یک هفته قبل از وفات وی صورت گرفته بود. استاد ضاوی بن ناصر آل شریف راهنمای توریستی عربستان سعودی داستان مسلمان شدن مارک شیفر را چنین بیان می کند:

از لحظه ای که مارک وارد سرزمین عربستان سعودی شد شروع به پرسش و کاوش در مورد دین اسلام، نماز و سایر عبادات نمود، پس از گذشت دو روز در شهر ریاض پایتخت عربستان به منطقه نجران و ابها و العلا رفتیم و در طول این سفر مارک دربارهٔ اسلام معلومات می خواست. علاقهٔ مارک زمانی به اسلام افزایش یافت وقتی که سه جوان سعودی را که همراه ما بودند مشاهده نمود که بر روی زمین به سادگی و بی آلاشی نماز خود را ادا می نمودند. پس از گذشت دو روز در منطقه العلا راهی منطقه جوف شدیم. آقای مارک در جوف از من خواست تا کتابی درباره اسلام به وی بیاورم. من هم کتاب کوچکی را که در مورد اسلام بود به وی دادم و شروع به مطالعه آن نمود، وقتی صبح شد از من خواست تا چگونگی نماز را به او بیاموزم، من وضو و نماز را به وی آموختم و وقتی برای ادای نماز ایستادم مارک نیز در پهلویم به نماز خواندن شروع نمود، سپس مارک بمن گفت: با خواندن نماز دلم آرام گرفت و احساس راحتی نمودم. شب جمعه بود که رهسپار شهر جده شدیم و در مسیر راه برخی از کتاب‌های را که درباره اسلام بود مطالعه می نمود، صبح روز جمعه ساعتی در بازار قدیم جده گشت و گذار نمودیم سپس به هتل برگشتیم، هنگامی که خواستم برای ادای نماز جمعه از هتل بیرون بروم مارک از من تقاضا کرد که وی را نیز با خود ببرم تا

نماز جمعه را از نزدیک مشاهده نماید، چون مسجد بسیار ازدحام بود در خارج از مسجد نماز جمعه را ادا نمودیم. پس از آنکه نماز جمعه به پایان رسید نمازگزاران با هم سلام و احوال پرستی نمودند و همه را شاد و مسرور دید، مارک با دیدن این صحنه های جالب در حیرت افتاده بود و توجه وی را سخت جلب نموده بود، وقتی به هتل برگشتیم به من گفت: می خواهم مسلمان شوم، گفتم: باید غسل کنی، وی بلافاصله غسل نمود و کلمه شهادتین را به وی تلقین نمودم و بعد از نطق شهادتین دو رکعت نماز خواند سپس به من گفت: قبل از اینکه عربستان سعودی را ترک کنم می خواهم به مکه مکرمه رفته نماز بخوانم، سپس به دفتر دعوت و ارشاد منطقه حمرای جده مراجعه نمودیم و آقای مارک شیفر رسماً مسلمان شدن خود را اعلان نمود. استاد محمد امین ترکستانی در مورد رفتن مارک به حرم مکی می گوید: وقتی مارک وارد مسجدالحرام گردید در چهره اش شادی و سرور و بهجت ظاهر گردید، و وقتی چشمش به کعبه مشرفه افتاد خوشی و سعادت مارک دو چندان گردید طوری که توصیف آن صحنه برایم مشکل است، بعد از طواف نماز خواندیم و وقتی قصد بیرون رفتن از حرم شریف را نمودیم مارک از خوشی بسیار نمی خواست بیرون برود. پس از آنکه آقای مارک مسلمان شدنش را اعلان نمود در مصاحبه ای با روزنامه ریاض مسرت و سعادت خود را چنین بیان نمود: نمی توانم احساسات درونی خود را توصیف نمایم اما احساس می کنم که دوباره به دنیا آمده ام و زندگی را سر از نو آغاز نموده ام. وقتی حرم شریف را در مکه مکرمه دیدم احساسی به من دست داد که نمی توانم آن را به زبانم تعبیر نمایم.

کریستانا بکر، روزنامه نگار و مجری شبکه MTV مسلمان شد

آلمان، در گفتگویی تلویزیونی از MTV پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ «کریستانا بکر» از مجریان شبکه خودش می گوید؛ از نحوه آشنایی با اسلام، از زیبایی های اسلام، از سختی های تازه مسلمانان و از آرامش درونی خودش بعد از پذیرفتن اسلام



بانوی تازه مسلمان می گوید: پیش از اینکه دین مبین اسلام را انتخاب کنم، هر آنچه که یک زن غربی آرزوی آن را دارد، در اختیار داشتم. معروف بودم، ثروت داشتم، زیبا بودم، مردان را جذب خود می کردم اما در مجموع به هیچ وجه احساس خوشبخت بودن نمی کردم تا اینکه مسلمان شدم.

خانم بکر که به موسیقی علاقه داشته، تحت تأثیر ترانه های اسلامی راجع به خدا و پیامبر اسلام، به اسلام علاقه مند می شود و پس از مدتی دوستی با «عمران خان» ورزشکار پاکستانی اسلام خود را اعلام می کند.

او برخلاف آنچه رسانه های غربی از خشونت و نادیده گرفتن حقوق زنان در اسلام می گویند، اسلام را دین مهر و محبت و حامی حقوق زنان می داند.

خانم بکر خود را مقید به احکام و شریعت اسلامی می داند و از تجربه فوق العاده سفر حج می گوید؛ از حالات معنوی در مکه و مدینه.

خانواده بکر، در ابتدا از تغییر دین او ناراضی بودند اما بعد از بحث و گفتگوهای زیاد و مشاهده تغییر رفتارش به سوی خوبی و متانت، احساس رضایت کردند.

خانم بکر که نردبان ترقی حرفهای را سریع طی کرده بود و به معروفیت زیادی نیز رسیده بود، می گوید: اکنون از زندگی آرام و با حیای خود راضی تر و شادترم و هیچگاه و هیچگاه از این کار خود پشیمان نیستم اگرچه از کار اخراج شدم و حتی برنامه های که من تدوین کننده و مجری آن نیز بودم متوقف شد و از نظر مالی و شهرت زیان قابل توجهی متحمل شدم.

او در جواب کسانی که اسلام را دین خشونت و ترور معرفی می کنند، کتابی به نام *Der Islam als Weg des Herzens: Warum ich Muslima bin* منتشر کرد و از زیبایی های اسلام و حقوق زن در اسلام و مهر و محبت اسلامی نوشت.

توصیه او به پیروان تمام ادیان این است که قرآن را مطالعه کنند و قلب خود را برای گرفتن انوار الهی باز کنند. او خود را بعد از مطالعه قرآن تازه و نو می بیند که حیات جدیدی دریافت کرده است. توصیه می کند به خواندن قرآن کریم و کتب احادیث و اسلامی تا خود به واقعیت اسلام پی ببرند و اکتفا به شنیده ها راجع به اسلام نکنند.

مسلمان شدن یکی از مصیبت دیدگان حادثه 11 سپتامبر

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ صفیه با اینکه هشت نفر از بستگانش را در حادثه 11 سپتامبر از دست داده است، ولی اسلام را دین حقیقی می داند و آن را پذیرفته است.



شبکه الجزیره با دو تن از کسانی که بعد از 11 سپتامبر مسلمان شده‌اند، گفتگویی دارد. یکی از این تازه مسلمانان خانمی است به نام صفیه. او بعد از مسلمان شدن این اسم را انتخاب کرده است. او با اینکه 8 نفر از بستگانش را در یازده سپتامبر از دست داده، معتقد است اعمال تروریست‌ها هیچ ارتباطی با تعالیم اسلامی ندارد. صفیه هنگامی که به مطالعه قرآن می‌پردازد، اسلام را دین رحمت و صلح می‌یابد و علی‌رغم مخالفت برخی نزدیکانش مسلمان می‌شود و به اسلام افتخار می‌کند.

آنجلا، خانم دیگری است که بعد از حادثه 11 سپتامبر مسلمان شده است. او ترجیح می‌دهد اسم غربی خود را حفظ کند تا به دیگران بفهماند که اسلام مخصوص قوم عرب نیست و در غرب نیز مسلمانان زیادی وجود دارند و در اسلام اجباری بر برگزیدن اسم اسلامی نیست. او اولین بار در ترکیه صدای اذان را می‌شنود و علاقه‌مند به مطالعه اسلام می‌شود. او بعد از حادثه یازده سپتامبر مطالعاتش را گسترش می‌دهد تا اینکه اسلام را با آغوش باز می‌پذیرد.

توصیه این دو تازه مسلمان این است که مردم اسلام را مطالعه کنند و به حقایق آن پی ببرند و اکتفا به تصاویر رسانه‌های غربی در شناخت اسلام نکنند.

قاضی بریتانیایی مسلمان شد

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ او اسلام را دین محبت و آرامش یافت و آن را در آغوش گرفت



مارلین مورینجتون، قاضی بریتانیایی، که به خشونت های مسلمانان علیه زنان رسیدگی می کرد، تصمیم گرفت به مطالعه اسلام و قرآن کریم پردازد. بعد از مطالعه متوجه شد که خشونت های اعمال شده علیه زنان ارتباطی با اسلام ندارد. او اسلام را دین محبت و آرامش یافت و آن را در آغوش گرفت و خود را مقید به پوشش و حجاب اسلامی کرد.

مسلمان شدن دو دختر یهودی

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ علت مخالفت غرب با حجاب اسلامی چیست؟ چرا دختران محجبه حق تحصیل در مدارس فرانسه ندارند؟



تلویزیون فرانسه چندی پیش میزبان دو تازه مسلمان بود. لیلی و آلمان دو دختر یهودی هستند که تازه مسلمان شده و تاکید بر حجاب اسلامی دارند. پدر آنها که یک یهودی غیر معتقد است، امیدوار است که دین جدید دخترانش، باعث مذهبی شدن آنها شود. او گرچه با حجاب موافق نیست اما امیدوار است که حجاب اسلامی باعث متانت و حجب و حیای بیشتر دخترانش شود. آلمان می گوید التزام به اسلام، تاثیر مثبتی در او داشته است زیرا او قبلاً آشوب گر بوده است که دوست داشته دعوا کند و شاهد آن سه بار شکسته شدن بینی اش ذکر می کند.

پدر او مخالف منع حجاب در فرانسه است. سوال او این است که حجاب چه مانعی برای آموزش محسوب می شود؟ چرا دختران او را به جرم حجاب از مدرسه بیرون کرده اند؟

دختر یک شبان مسیحی از تجربه مسلمان شدنش می گوید

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ توصیه من به تمام ایمانداران و کسانی که در جستجوی آرامش هستند، این است . که پرستش خدای یگانه در اسلام را تجربه کنند و ببینند چه آرامشی وارد قلب های آنها می شود



آیا اولین ماه مبارک رمضان را به یاد می آورید؟ اولین ماه مبارک رمضانم را به یاد می آورم؛ سال 2009 بود. همان زمان بود که من نماز را یاد گرفتم با اینکه قبل از رمضان مسلمان شده بودم. تصمیم نهایی خود را برای مسلمان ماندن گرفتم.

خانواده تو چه عکس العملی نسبت به تغییر دینت نشان دادند؟ زمان برد تا خانواده من اسلام آوردنم را بپذیرند. پدر و مادرم از هم جدا شده بودند و پدر یک شبان مسیحی در فلوریدا بود. سال ها ایمانم را مخفی کردم چون از عکس العمل پدرم می ترسیدم تا اینکه کم کم ایمانم را اظهار کردم و دیگر در مراسم های کلیسا شرکت نکردم. برادرم ناراحت بود زیرا می گفت که دیگر در کریسمس تو را نخواهم داشت. اما با مطالعه اسلام برایش تغییر دینم قابل قبول بود به علاوه اینکه من قول دادم که جمع خانوادگی را ترک نکنم و همیشه باهم باشیم. برای مادرم قبول دین جدیدم راحت تر بود؛ من فرزند بزرگ او بودم و می دانست که من خوب و بد را تشخیص می دهم. پس او از من حمایت کرد.

توصیه شما به کسانی که هنوز به دنبال حقیقت هستند، چیست؟

توصیه من به تمام ایمانداران و کسانی که در جستجوی آرامش هستند، این است که پرستش خدای یگانه در اسلام را تجربه کنند و ببینند چه آرامشی وارد قلب های آنها می شود.

جبرئیل از رومانی چگونه مسلمان شد

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ قبل از اینکه مسلمان بشوم، سؤالات زیادی راجع به کلیسا و کتاب مقدس داشتم. از کشیشان مختلفی سؤال می کردم اما جواب قانع کننده دریافت نمی کردم. آنها می گفتند کتاب مقدس این را گفته است و باید ایمان آورد. کتاب مقدس را مطالعه کردم ولی باز جوابی برای سؤالاتم پیدا نکردم. سرانجام دین حق را در اسلام یافتم و نمادهای مسیحی در منزلم را شکستم



یکی دیگر از رهیافتگان به اسلام، از نحوه تشریفش می گوید:

اسم من جبرئیل است. در یک خانواده مسیحی کاتولیک در رومانی به دنیا آمدم. مذهبی بودم و به کلیسا می رفتم و به قدری اشتیاق مذهبی داشتم که گاه می خواستم به صلیب کشیده شوم. از طریق برخی دوستان ترکیه ای با اسلام آشنا شدم. متوجه شدم که آنها الله را می پرستند و عقاید و فرهنگی متفاوت با ما دارند. در سال 1998 در کانادا مسلمان شدم. متوجه شدم که مسلمانان، انسان هایی شرور نیستند بلکه بسیار مهربان و خوب هستند. آنها در جستجوی تقرب به خداوند هستند. الحمد لله هدایت الهی شامل من شد. قبل از مسلمان شدن، رفتارهای خوبی نداشتم چون پدر و مادر از هم جدا شده بودند، به مشروبات الکلی اعتیاد داشتم ولی بعد از پذیرفتن اسلام رفتارم را تغییر دادم. الآن احساس شادی بیشتری دارم نسبت به قبل که به دنبال خوشی های دنیوی بودم. واقعاً هدف از زندگی چیست؟ همین لذایذ دنیوی و غرق شدن در شهوات؟ نه این گونه نیست.

قبل از اینکه مسلمان بشوم، سؤالات زیادی راجع به کلیسا و کتاب مقدس داشتم. از کشیشان مختلفی سؤال می کردم اما جواب قانع کننده دریافت نمی کردم. آنها می گفتند کتاب مقدس این را گفته است و باید ایمان آورد. کتاب مقدس را مطالعه کردم ولی باز جوابی برای سؤالاتم پیدا نکردم. سرانجام دین حق را در اسلام یافتم و نمادهای مسیحی در منزلم را شکستم.

قرآن کریم معجزه پیامبر اسلام و کلام وحی است و آهنگ خاصی دارد. سعی می‌کنم آن را به ذهن بسپارم. یکی از مهم‌ترین عقاید اسلامی که من را به خود جذب کرد، توحید بود. خدا یکی است و حس خداجویی انسان به سوی او متمایل است تا او را جستجو و پرستش کند. خدای حقیقی را در اسلام یافتیم. شهادتین را ادا کردم و به جمع میلیاردهای مسلمانان پیوستم.

از زیبایی‌های اسلام شریعت اسلامی است؛ ملتزم شدن به شریعت اسلامی انسان را از اسارت هواهای نفسانی می‌رهاند و آزادی واقعی را برای انسان به ارمغان می‌آورد. نمازهای یومیه در اوقات مختلف، نظم را به زندگی انسان می‌آورد. اسلام دینی است برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها.

فیلیپ چگونه شیعه شد؟

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ سوالی که برایم پیش آمد این بود که چگونه ممکن است حضرت علی (ع) با معاویه بجنگد ولی هر دو چون صحابه پیامبر (ص) هستند، بر حق باشند. بعد از آن هم معاویه پادشاهی کند و فرزند او یزید پسر امام علی (ع) را به شهادت برساند. از این رو تشیع را انتخاب کردم



اسم من فیلیپ است. در سال 1999 مسلمان شدم. قبل از آن در یک خانواده مسیحی کاتولیک رشد کرده بودم. یک مسیحی معتقد بودم تا سن 25 سالگی به کلیسا می‌رفتم و تلاشم این بود که متوجه شوم خدا از من چه می‌خواهد تا انجام دهم. سؤالاتی راجع به کلیسا و کتاب مقدس برایم پیش آمد. اساس اعتقادات فرق مختلف مسیحی از قرن چهارم و از کاتولیک بود. به مطالعه کلیسا کاتولیک و عقاید آن پرداختم. در آن زمان با چند مسلمان

دوست شدم. آنها انسان هایی دوست داشتنی و محترمی بودند. آنها سوالاتی راجع به عقاید و رفتار مسیحیان از من کردند و جوابی نداشتم.

کتاب مقدس نویسندگان مختلفی دارد و برخی از آنها رویاها و مکاشفات شخصی افراد است؛ اما در مقابل قرآن کریم روشن و واضح است، پیامش آشکار است و قابل فهم برای همه. به مطالعه قرآن کریم پرداختم اما به آن اکتفا نکردم بلکه به کتب احادیث از جمله صحاح سته نیز مراجعه کردم. برخی از احادیث برایم قابل قبول نبود. بیشتر مطالعه کردم. به خلیفه چهارم حضرت علی (ع) رسیدم. سوالی که برایم پیش آمد این بود که چگونه ممکن است حضرت علی (ع) با معاویه بجنگد ولی هر دو چون صحابه پیامبر (ص) هستند، بر حق باشند. بعد از آن هم معاویه پادشاهی کند و فرزند او یزید پسر امام علی (ع) را به شهادت برساند. از این رو تشیع را انتخاب کردم و الحمد لله الآن شیعه جعفری هستم. الحمد لله.

تازه مسلمان آمریکایی از اسلام و حجاب می گوید

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ در مورد پوشش اسلامی زنان باید بگویم که ما روسری و لباس بلند می پوشیم و این به معنای عقب افتادگی ما نیست بلکه این از حریت و آزادگی ماست. در حجاب اسلامی وقتی دیگران با من صحبت می کنند، با خودم صحبت می کنند نه به مو و لباس من



تینا دار عیاد (Tina dar ayad)

قبل از اسلام از دینم راضی نبودم. سؤالی که من در مسیحیت داشتم این بود که چرا ما باید از عیسی بخواهیم و نه از خود خدا؟ وقتی از مادرم می پرسیدم، می گفت چون انجیل به ما گفته است و ما باید بپذیریم. از مادر بزرگم نیز که می پرسیدم همین جواب را می داد. ولی من نمی خواستم برای عیسی دعا بخوانم بلکه فقط می خواستم در درگاه الهی دعا و نماز کنم. سؤالات دیگری نیز که داشتم همین جواب را داشت: چون انجیل گفته و باید قبول کنیم. به سردرد مبتلا شدم و نمی توانستم بخوابم. برای جستجوی جواب سؤالاتم به مطالعه کتاب مقدس پرداختم ولی هرگاه مطالعه می کردم، سردرد می گرفتم و نمی توانستم بینم. کتاب مقدس را کنار می گذاشتم و می گفتم که در فرصت دیگر مطالعه می کنم ولی این اتفاق سه مرتبه افتاد تا اینکه متوجه شدم نباید کتاب مقدس بخوانم.

قبل از اینکه ازدواج کنم و اسلام بیاورم، با همسر در مجتمع تجاری شیکاگو ملاقات کردم. او از دین خود به من گفت و اینکه در دین اسلام حضرت عیسی (ع) پیامبر است نه خدا. با خودم گفتم این همان دینی است که به دنبال آن هستم؛ چون می توانم خدا را بخوانم و عیسی را نیز به عنوان پیامبر قبول داشته باشم. از این رو مسلمان شدم و شهادتین را ادا کردم.

در مورد اسلام باید بگویم که اسلام دین سلم و صلح است، دین جنگ و خشونت و اجبار نیست. اسلام روش زندگی است ما با اسلام هر روز زندگی می کنیم. اسلام راه و روش نماز ماست، روش خوردن ما، روش تفکر ما درباره دیگران. در تمام شئون زندگی ما به اسلام نگاه می کنیم.

در مورد پوشش اسلامی زنان باید بگویم که ما روسری و لباس بلند می پوشیم و این به معنای عقب افتادگی ما نیست بلکه این از حریت و آزادگی ماست. در حجاب اسلامی وقتی دیگران با من صحبت می کنند، با خودم صحبت می کنند نه به مو و لباس من.

تازه مسلمانی که در سجده روحش به سوی خدا پر گشود

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ حضرت عیسی (ع) به شخص جویای حقیقت دستور می دهد: محمدی شو

یک جوان آمریکایی اسپانیایی الاصل، در مرکز اسلامی در بروکلین مسلمان شد. او می گفت: من می خواهم محمدی شوم یعنی از پیروان حضرت محمد (ص) بشوم. از او سؤال کردند که تو کی هستی و داستان تو چیست؟ گفت: مرا راهنمایی کنید ولی از من نپرسید. به او گفتند غسل کن و او انجام داد. به او گفتند که شهادتین بگو و او گفت: به او نماز را یاد دادند و او نماز خواند. او روز اول و دوم و سوم را نماز خواند. او در نمازها بسیار خاشع و گریان بود و در سجده های طولانی گریه می کرد. او سجده می کرد و نمی خواست از سجده سر بردارد. سجده می کرد به همراه گریه های طولانی. قرآن گوش می کرد و گریه می کرد. در روز سوم بعد از نماز مغرب یکی از برادران مسلمان کنارش نشست و گفت من خشوع تو را احساس می کنم. نشد که من به تو نگاه کنم و تو را گریان نبینم. وقتی سجده می کنی نمی خواهی سر از سجده برداری. تو کی هستی و داستان تو چیست؟ جواب داد من مسیحی بودم و به دنبال حقیقت برخوایم و به مطالعه ادیان مختلف برخوایم و از خداوند خواستم که حق را به من نشان دهد. شب قبل که من به مرکز شما بیایم خوابیده بودم و گریه می کردم و از خدا می خواستم که حق را به من نشان دهد. به خواب رفتم و حضرت عیسی (ع) را دیدم او با انگشت اشاره دست راست به من اشاره کرد و گفت: محمدی شو. از خانه خارج شدم و به شما وارد شدم.

برادران مسلمان به خدا قسم می خوردند که هنگام اذان عشاء بود، او به نماز ایستاد و سر به سجده گذاشت و برنداشت. فکر کردند که به خواب رفته است. وقتی امام جماعت سلام داد، دوستان او را صدا کردند اما جواب نداد. یکی از برادران او را تکان داد ولی ناگهان نقش زمین شد. متوجه شدند که روح او به سوی پروردگار پر گشوده است.

يا ايتها النفس المطمئنه ارجعي الي ربك راضيه مرضيه فادخلي في عبادي فادخلي في جنتي.

شین، از نحوه شیعه شدنش می گوید

مسیحی بوده است، اما مانند بسیاری تازه مسلمانان از (Shane) پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ آقای شین .مسیحیت، اشکالاتی در کتاب مقدس می بینید و بعد از تحقیق به تشیع راه می یابد



آقای شین (Shane) تا 4 سال پیش مسیحی بوده است، اما مانند بسیاری تازه مسلمانان از مسیحیت، اشکالاتی در کتاب مقدس می بینید. از الوهیت عیسی، تثلیث، مساله فدا، جایگاه انبیاء در کتاب مقدس و او به مطالعه راجع به ادیان مختلف می پردازد و سرانجام اسلام را کاملترین و آخرین دین خداوند می یابد. دینی که به تمام انبیا از آدم تا خاتم ایمان دارد، یکی از ادیان ابراهیمی و کاملترین پیام الهی به انسان هاست، دینی برای تمام انسان ها در تمام زمان ها و مکان ها، دین صلح و آرامش و صفا. اسلام دینی است که همه انسان ها را به پرستش خدای واحد دعوت می کند و اختصاص به قوم خاصی ندارد. در میان فرق مختلف اسلامی، بعد از تحقیق به شیعه هدایت می شود و برای او غیر باور است که پیامبر کسی را برای جانشینی خود انتخاب نکرده باشد. او دیگران را دعوت به مطالعه راجع به تشیع می کند و حداقل فایده آن را شناخت صحیح از این مکتب اهل بیت می داند.

نابینای تازه مسلمان، از خدا می گوید

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ هنگامی که این آیه از قرآن را شنیدم، مسلمان شدم؛ چرا که قرآن می گوید که این چشم ها نیستند که نابینا می شوند بلکه قلوب مردم است که نابینا می شوند. ممکن است کسی چشم ظاهرش نابینا باشد، اما او روشن ضمیر باشد



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج / 46)

چرا در این سرزمین ها سیر نمی کنند تا دل هایی داشته باشند که با آن بفهمند یا گوش هایی که با آن بشوند. آری، دیدگان کور نمی شود بلکه دل هایی که در سینه ها است کور می شود.

هنگامی که این آیه از قرآن را شنیدم، مسلمان شدم؛ چرا که قرآن می گوید که این چشم ها نیستند که نابینا می شوند بلکه قلوب مردم است که نابینا می شوند. ممکن است کسی چشم ظاهرش نابینا باشد اما او روشن ضمیر باشد.

قرآن می فرماید:

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءٌ وَنِدَاءٌ صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (بقره/ 117)

مثل کسانی که کافر شدند مثل آن چوپانی است که بر گوسفندان خود نهیب می‌زند و چیزهایی می‌گوید که گوسفندان نمی‌فهمند تنها صدایی و ندایی از او می‌شنوند، کر و گنگ و کورند و در نتیجه راهی برای تعقل ندارند.

خدا در قلوب انسان‌هاست و می‌شنود صدای انسان‌ها را. خداوند در مورد کسانی که مصیبتی دیده‌اند می‌فرماید:

وَلَبَلُّوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (بقره/ 155-157)

ما بطور حتم و بدون استثناء همگی شما را یا با خوف و یا گرسنگی و یا نقص اموال و جانها و میوه‌ها می‌آزمائیم، و تو ای پیامبر صابران را بشارت ده. یعنی آنهایی را که وقتی مصیبتی بایشان می‌رسد می‌گویند: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ما ملک خدائیم و بسوی او باز خواهیم گشت. اینان مشمول صلواتی از پروردگارشان هستند و تنها ایشان راه یافته‌گاند.

یک مسلمان هرگز ضعیف نیست چون خداوند قادر متعال را دارد و توکلش به اوست. خداوند حافظ مومنین است و این دنیا برای مومنان جهنم است و برای کافران بهشت.

قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آل عمران/ 200)

ای اهل ایمان در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید.

در جایی دیگر می‌فرماید:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (زمر/ 53)

بگو ای بندگانم که بر نفس خود ستم و اسراف کردید از رحمت خدا نومید مشوید که خدا تمامی گناهان را می آمرزد، زیرا او آمرزنده رحیم است.

ما باید کلام خدا را بخوانیم و در آن تامل کرده و به آن عمل کنیم. خداوند راه را به ما از طریق کلامش نشان داده است:

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (مزل / 19)

این آیات، پند و تذکری است تا هر که بخواهد راهی به سوی خدای خود پیش گیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (بروج / 11)

کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته می کنند باغهایی در پیش دارند که نهرها از زیر درختانش جاری است و این خود رستگاری بزرگ است.

رستگاری در اطاعت از خدا و رسولش است:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (آل عمران / 32)

خدا و رسول را اطاعت کنید اگر قبول نکردند بدانند که خدا کافران را دوست نمی دارد.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِيمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (حشر / 22-24).

او الله است که هیچ معبودی به جز او نیست عالم به غیب و آشکار است او رحمان و رحیم است. او الله است که هیچ معبودی جز او نیست ملک و منزّه است، سلام و ایمنی دهنده است مسلط و مقتدر است جبار و متکبر است،

آری الله منزّه است از آن شرک‌ها که برایش می‌ورزند. او الله است که آفریننده و پدید آورنده و صورتگر است او اسمایی حسنی دارد آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح گوی اویند و او عزیزی است حکیم.

نگهبان زندان گوانتانامو مسلمان شد

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ نگهبان زندان گوانتانامو در گفتگو با زندانیانش اسلام را روش و نظم زندگی می‌یابد و شهادتین را ادا می‌کند



تری هولدبروکس (Terry Holdbrooks) در ایالت آریزونا متولد شد. پدر و مادر او معتاد بودند و در سن هفت سالگی او را پیش پدر بزرگ و مادر بزرگش ترک کردند. او بی‌خدا و عاشق مشروبات الکلی و موسیقی راک بود. در سن 19 سالگی وارد ارتش آمریکا شد و بعد از آن نگهبان زندان گوانتانامو شد. فیلم حوادث 11 سپتامبر را نمایش داده بودند و به او گفته بودند که زندانیان از بدترین انسان‌های روی زمین و طرفداران بن لادن هستند. در حالی که نگهبانان غرق در الکل و انحرافات جنسی بودند، برای هولدبروکس سؤالاتی راجع به هدف زندگی مطرح بود و اینکه چگونه زندانیان با این همه زجر و آزار و اذیت باز بر لبانشان لبخند وجود دارد. او تا قبل از گوانتانامو چیزی راجع به اسلام نمی‌دانست. با زندانیان مشغول صحبت راجع به سیاست، اخلاق و تفاوت‌های فرهنگی شد. او کنجکاو می‌شود هرچه بیشتر راجع به اسلام بداند؛ از این رو روزی یک ساعت به مطالعه و بررسی اسلام از طریق کتب اسلامی و چت آنلاین با مسلمانان می‌پردازد. او بالاخره در گفتگو با زندانی بی‌گناهی که بعداً آزاد شد، اسلام را می‌پذیرد و شهادتین را ادا می‌کند.

او موسیقی و مشروبات الکلی را کنار می‌گذارد ولی جرأت ندارد که در حضور دیگر نگهبانان نماز بخواند از این رو در حمام نماز می‌خواند و به دوستانش می‌گوید من زیاد به حمام احتیاج پیدا می‌کنم.

این تازه مسلمان از کار خود ناراضی بود و مجبور بود هر آنچه که دستور می‌دهند را انجام دهد. اما سرانجام او از گوانتانامو بیرون آمد و تحت عنوان «اختلال شخصیت عمومی» از ارتش اخراج شد. سه سال کوشید تا تصاویر وحشتناک از زندان گوانتانامو را از ذهن خود بیرون کند. در مصاحبه‌هایی گوشه‌ای از آزارها و جنایات در حال وقوع در زندان گوانتانامو را بازگو کرد و معتقد است که بوش در حادثه 11 سپتامبر دست داشته است.

هولدبروکس اکنون یک مسلمان متعهد است و بیان می‌دارد همیشه به دنبال نظم و انضباط در زندگی بودم و از این رو وارد ارتش شدم اما مرا قانع نکرد. در مقابل اسلام را دینی یافتم که سراسرش نظم و برنامه است، برای همه چیز برنامه و قانون دارد؛ از این رو اسلام را پذیرفتم.

تازه مسلمانی از دانمارک

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ لوئیس از نحوه تشریف خود به اسلام و مشکلات در این راه می‌گوید



لوئیس از نحوه اسلام خود می‌گوید. مسیحی زاده ای که هم دوستان مسیحی داشته و هم مسلمان. در ابتدا دید خوبی نسبت به اسلام نداشته است. او تحت تأثیر رسانه های غربی، اسلام را دین خشونت و بی توجه به حقوق زنان و ... می‌دانسته است اما در اثر مطالعه و تحقیق می‌یابد که نه تنها نقطه ضعف و زشتی در اسلام وجود ندارد بلکه زیبایی های زیادی در آن وجود دارد. بالاخره دین اسلام را کامل ترین و بی نظیرترین دین می‌یابد و آن را در آغوش می‌گیرد.

لوئیس از مشکلاتش می‌گوید؛ از مخالفت خانواده اش، از شریعتی که به آن عادت نداشته است، از زبان عربی که با آن غریبه بوده است. اما او مصمم می‌شود که اسلام را کامل بپذیرد. او حجاب را برمی‌گزیند، روزه را می‌گیرد و سعی می‌کند تا هرچه سریع تر نماز را به صورت عربی اقامه کند و به اطرافیان اثبات کند که اسلام دین صلح و صفا و آرامش است.

شیعه شدن بانوی یهودی

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ بانوی یهودی هفت ماه به مطالعه و بررسی اسلام و زندگی اهل بیت رسول خدا علیهم السلام می پردازد و شیعه را اسلام حقیقی می یابد و این در حالی است که از بسیاری می شنود عقاید شیعه .خارج از عقاید اسلامی است



بانویی یهودی به مطالعه قرآن می پردازد؛ مطالعه ای که در سرزمین اسرائیل ممنوع است. او از طریق اینترنت به تحقیق در مورد اسلام و مذاهب آن می پردازد؛ مطالعه راجع به زندگی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع). او می یابد که پیامبر الگوی کامل انسانیت است. او هفت ماه به مطالعه و بررسی اسلام می پردازد و شیعه را اسلام حقیقی می یابد و این در حالی است که از بسیاری می شنود عقاید شیعه خارج از عقاید اسلامی است. او به مسجد الاقصی می رود و شهادتین خود را ادا می کند؛ البته چون او روز سه شنبه به مسجد الاقصی می رود و در آن روز ورود یهودیان به مسجد ممنوع است او شهادتین را بیرون از مسجد ادا می کند.

او به فرانسه محل سکونتشان برمی گردد اما خانواده اش از تغییر دین او بسیار ناراحت می شوند و بحث و جدل ها بالا می گیرد. با او مخالفت می کنند با عقایدش و با پوشش اسلامی اش. عواقب اسلام آوردنش را گوشزد می کنند: مخالفت فامیل، عدم امکان پیدا کردن شغل خوب و...

برای اینکه احساس امنیت کند به منطقه مسلمانان سفر می کند اما بعد از بیست ماه چون شغلی پیدا نمی کند به منطقه پدری بازمی گردد و در نهایت شغلی مناسبی پیدا می کند و بخشی از نگرانی های زندگی اش برطرف می شود. او در فرانسه با اهل سنت به بحث و گفتگو می پردازد اما هرگز عقاید اهل سنت او را متقاعد نمی سازد. او نمی تواند بپذیرد که پیامبر اسلام (ص) امت خود را بدون معرفی جانشین ترک کرده باشد.

او الآن بسیار خوشحال است که راه حقیقت را یافته است و به آرامش درونی دست یافته است.

مسلمان شدن یک مسیحی پروتستان

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ صلاح الدین تازه مسلمان آلمانی از تناقضات کتاب مقدس به تحقیق راجع به ادیان دیگر روی می آورد و سرانجام اسلام را دین حقیقی می یابد.



در ویدیویی که لینک آن در ذیل آمده است، صلاح الدین تازه مسلمانی از آلمان از نحوه اسلام آوردن خود می گوید:

اسم من صلاح الدین است در سال 2002 اسلام آورده ام. من قبل از اسلام، مسیحی پروتستان بودم. من به مدرسه پروتستان رفتم و سؤالاتی راجع به تناقض های کتاب مقدس داشتم که از کشیشان می پرسیدم. متوجه شدم که کشیشان جواب قانع کننده ای ندارند. در مورد هدف زندگی به مطالعه در ادیان دیگر پرداختم. تحقیق در بودایی شروع کردم اما مرا راضی نکرد. برخی از کشیشان مسیحی خیلی راجع به اسلام بد می گفتند من تصمیم گرفتم که

اسلام را از اهل آن پرسم؛ از مسلمانان ترکی سؤال کردم و در مورد قرآن کریم تحقیق کردم و متوجه شدم که قرآن تنها کتاب الهی دست نخورده است که هدف زندگی در آن به وضوح مشخص شده و برای آن برنامه دارد. باز به مطالعه دقیق عهد قدیم و عهد جدید پرداختم اما اصلاً مرا قانع نمی کرد و تناقض ها و مشکلات زیادی در آن می دیدم. در مطالعه کتب عهد قدیم و جدید متوجه بشارت هایی به پیامبر اسلام شدم. در مسیحیت معتقدند که یک نفر گناه کرد و گناه او به همه بشریت سرایت کرد از این رو طبیعت و سرشت همه انسان ها گناه آلود است و خودش نمی تواند نجات پیدا کند مگر به قربانی شدن حضرت عیسی. اما اسلام نجات را در ایمان و عمل صالح می داند و سرشت انسانی را پاک می داند که هم قادر است بر کارهای نیک و هم بر کارهای بد. از این رو اسلام یک دین عقلانی و علمی است.

قرآن کریم در سوره آل عمران می فرماید: **وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** (85) هر کس بخواهد غیر از اسلام را به عنوان دین بپذیرد، از او قبول نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

از مسیحیت تا اسلام

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ صدای اذان مسلمانان جرقه ای در او برای تحقیق در دین اسلام پدید می آورد و در نهایت به اسلام راه پیدا می کند



جوان نیویورکی درباره نحوه اسلام آوردن خود مطالبی می گوید. او به تفاوت بین مسلمان زاده ها و تازه مسلمانان می پردازد و خاطر نشان می شود که مسلمان زاده ها چون در محیط اسلامی بزرگ شده اند و والدین آنها مسلمان بوده اند تا حدودی در انتخاب دین خود نقشی نداشته اند و دغدغه های غیر مسلمانان و خلاء هایی که آنها احساس می کنند را نداشته اند، اما یک تازه مسلمان در خود نیازها و سوالاتی می بیند که به دنبال یافتن جواب آنها برمی آید و در نهایت اسلام را کاملترین دین و پاسخگو ترین مکتب به نیازهای اساسی بشر می یابد. صدای اذان مسلمانان جرقه ای در او برای تحقیق در دین اسلام پدید می آورد و در نهایت به اسلام راه پیدا می کند. او از اثرات مسلمان شدنش به پرهیز از افکار و عقاید باطل، پرهیز از مشروبات الکلی و ترک دخانیات اشاره می کند.

مسلمان شدن خانمی از کانادا

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ بعد از مسلمان شدن احساس آرامش و شادی بیشتری کردم



خانمی که به تازگی اسلام را پذیرفته است، از نحوه آشنایی خود با اسلام اینگونه می گوید:

شنیدم دینی است به نام اسلام که برای حضرت عیسی (ع) احترام ویژه ای قائل است. قرآن را گرفتم و به مطالعه آن پرداختم. سوره اول قرآن را که مطالعه کردم، متوجه شدم اسلام یک دین حقیقی است.

قبل از مسلمان شدن، همه توجهم به مادیات بود به خانه، ماشین و همیشه در زندگی خود احساس خلأ می کردم اما از زمانی که اسلام را پذیرفتم احساس شادی و آرامش خاصی در زندگی دارم.

اطرافیانم نسبت به اسلام خوش بین نبودند؛ آنها می گفتند که اسلام زنان را تحت فشار قرار می دهد و حقوق آنان را رعایت نمی کند اما سعی کرده ام دید آنها نسبت به اسلام را بهبود بخشم.

توصیه من بی دینان این است که اسلام را مطالعه کنند و ببینند که خلأ درونی آنها با اسلام پر می شود. اگر این احساس را ندارند آنها از مهمترین رمز شادکامی در زندگی بی خبرند. توصیه ام به مسلمان زاده ها نیز این است که قدر اسلام را بدانند و از این بابت خدا را شاکر باشند. بدانند که خداوند در مورد آنها قضاوت خواهد کرد از این رو باید به احکام اسلامی احترام بگذارند.

تشریف یک خانواده نروژی به اسلام پس از شنیدن تلاوت قرآن

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب - تمامی اعضای یک خانواده نروژی که برای مسافرت به شهری در ترکیه مسافرت کرده بودند پس از شنیدن تلاوت قرآن در مسجد جامع این شهر مسلمان شدند.



به گزارش خبرگزاری رسا به نقل از پایگاه خبری "Islam.ru"، تمامی اعضای یک خانواده نروژی پس از شنیدن تلاوت قرآن در مسجد جامع یکی از شهرهای ترکیه مسلمانان شدند.

این خانواده غیرمذهبی برای مسافرت در ایام تعطیلات به شهر مارماریس ترکیه مسافرت کرده بودند که در دیدار از مسجد جامع این شهر و شنیدن تلاوت بیست دقیقه ای قرآن در این مسجد تحت تاثیر قرار گرفتند.

زمانی که تلاوت قرآن به اتمام رسید تمامی اعضای این خانواده نروژی در حالی که گریه می کردند از قاری قرآن درخواست کردند که اطلاعات بیشتری در مورد اسلام داده و آنان را مسلمان کند.

"لیندا نایمن" و "فروده سیگوارستن" به همراه دو فرزند کودک خود همگی مسلمان شدند.

لیندا نایمن، با بیان خاطرات خود در این زمینه می گوید: ما به مسجد رفتیم و به مدت بیست دقیقه به تلاوت قرآن گوش کردیم، آن زمان بود که قطرات اشک از چشمان ما جاری شد.

وی افزود: زمانی که به قرآن گوش می کردم احساس سبکی داشته و واقعا احساس آزادی می کردم. واقعا خوشحال هستم که اسلام را به عنوان دین خود انتخاب کردم.

مسلمان شدن لورنس براون

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ دکتر براون 14 سال پیش مسلمان شد و ده سالی پیش کتابی راجع به اسلام نوشت. او قبل از اینکه مسلمان شود، مسیحی پروتستان بود اما به دین اعتقادی نداشت



فارغ التحصیل از دانشگاهی در واشنگتن، افسر بازنشسته نیروی هوایی آمریکا، مدیر دارویی یک مرکز بزرگ چشم و نویسنده کتب مختلف.

دکتر براون 14 سال پیش مسلمان شد و ده سالی پیش کتابی راجع به اسلام نوشت. او قبل از اینکه مسلمان شود، مسیحی پروتستان بود اما به دین اعتقادی نداشت.

او نوزده سال پیش شروع به تحقیق دینی کرد و منشأ آن را بیماری دخترش می‌داند. دختر او به خاطر بیماری‌ای در شرف مرگ بود و به این نتیجه رسید که او کاره‌ای نیست. او می‌گوید:

قبل از بیماری دخترم به نیروهای خود متکی بودم اما بعد از این حادثه او احساس کرد که به یک نیروی قدرتمند نیاز دارم. در بیمارستان متخصصین را دیدم که مشغول دعا و نیایش هستند. گفتم: خدایا اگر وجود داری روح مرا نجات بده. اگر زندگی مرا نجات دادی، قول می‌دهم دین تو را پیروی کنم. حدود پانزده دقیقه با خدای خود صحبت می‌کردم. برگشتم به سوی دخترم دیدم شفا یافته است. بعد از شفای دخترم شروع به تحقیق راجع به دین کردم. یهودیت را تحقیق کردم، مسیحیت را با انواع فرقه‌های آن مطالعه کردم تا اینکه به مطالعه اسلام پرداختم و اسلام را پذیرفتم. در موضوعات مختلف تحقیق کردم در مورد عدالت، تثلیث و الوهیت عیسی ...

در تحقیقاتم مشاهده کردم که کتاب مقدس از جانب خدا نیست و دلیلی بر صحت آن و مضامین آن وجود ندارد. چگونه عیسی می‌تواند خدا باشد. در جایی از کتاب مقدس نیامده بود که عیسی خداست. عیسی و پولس دو چیز متناقض می‌گویند. عیسی از توحید صحبت می‌کند و پولس از تثلیث صحبت می‌کند. پولس روی نجات از طریق

ایمان تاکید می کند اما عیسی بر شریعت تاکید دارد. عیسی عهد قدیم را قبول دارد اما پولس آن را منسوخ اعلام می کند.

می بینیم که حضرت موسی و عیسی (ع) به آمدن پیامبری بشارت می دهند. من عیسی را پیامبر خدا می دانم. به پیامبری حضرت محمد (ص) معتقدم.

در هر جایی افراد شروری وجود دارند اما اینکه رسانه های غربی بخواهند هر نوع شر و تروری را به اسلام نسبت بدهند، این اشتباه است. مسلمانان دارای قلبی رقیق و مهربان هستند اهل تمدن، صداقت، بخشش و عدالت هستند.

دکتر پروان بعد از مسلمان شدن، کتبی در موضوعات اسلامی، از جمله خدای گمشده، اسلام آخرین دین و ... را به رشته تحریر درآورد.

یازده سپتامبر روزی بود که مسلمان شدم

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب_ من سرباز نیروی دریایی بودم و می خواستم جانم را برای اهداف ارتش آمریکا فداکنم، اما اکنون این ارتش را طرفدار صلح و آزادی نمی بینم و به همین دلیل باعث شد تا یازده سپتامبر مسلمان بشوم.



"رابرت سلام" تازه مسلمان آمریکایی است که در ارتش آمریکا خدمت می کرد و به دلایلی روز یازده سپتامبر مسلمان شد. وی در این باره گفت: تا قبل از اینکه مسلمان شوم فکر می کردم اسلام دین صلح نیست و حامی خشونت است، اما حقیقت این است که تنها دینی که به شکل واقعی از صلح حمایت می کند، اسلام است. تازه مسلمان آمریکایی معتقد است: وقتی در سال 1988 به نیروی دریایی ارتش آمریکا پیوستم، حاضر بودم جانم را فدای آرمانهای این ارتش کنم، اما بعدها فهمیدم اشتباه می کنم، زیرا ارتش آمریکا هیچگاه حامی صلح و آزادی نبوده است. "رابرت سلام" در ادامه افزود: وقتی یازده سپتامبر رخ داد، دانستم که عاملین اصلی این حادثه آنهايي نبودند که آمریکا مطرح می کرد و با آموزه های اسلامی این اقدام تروریستی همخوانی ندارد، بنابراین قاتلین دروغین به مردم دنیا معرفی شدند و قاتلین حقیقی هنوز هم آزادانه در آمریکا فعالیت می کنند.

وی همچنین یادآور شد: بیش از 14 ساعت آمریکا در شوک این حادثه تروریستی فرو رفته بود، بعدها که رهبران آمریکا و رسانه های این کشور مسلمانان را متهم به این اقدام دردناک کردند، قرآن را مطالعه کردم و در هیچ جای آن ندیدم که مسلمانان را به خشونت و تهاجم دعوت کرده باشد، بنابراین به گفته های رهبران کشورم شک کردم. سرباز سابق نیروی دریایی آمریکا ادامه داد: تنها راه کشف حقیقت تحقیق و مطالعه آموزه های اسلامی است و البته اینکار هم چندان آسان نیست و راه دیگری وجود ندارد. وی در پایان گفت: اسلام دین صلح و آزادی است و برای اثبات این اعتقاد، یازده سپتامبر را برای مسلمان شدن انتخاب کردم.

من مسیحی بودم؛ با حسین (ع) شیعه شدم

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ «دیانا ترانکو» در خانواده ای مسیحی در ایالت تگزاس به دنیا آمد به کار تبلیغ دین مسیحیت در کلیسا مشغول بوده است که ناگهان با دین اسلام آشنا می شود و پس از مطالعه و تحقیق در سن بیست سالگی اسلام را به عنوان دین خود بر می گزیند



«دیانا ترانکو» در خانواده ای مسیحی در ایالت تگزاس به دنیا آمد به کار تبلیغ دین مسیحیت در کلیسا مشغول بوده است که ناگهان با دین اسلام آشنا می شود و پس از مطالعه و تحقیق در سن بیست سالگی اسلام را به عنوان دین خود بر می گزیند.

او در امریکا فوق لیسانس ارتباطات می خوانده که با اوج گیری انقلاب اسلامی در ایران، امریکا را به قصد اروپا ترک می کند و پس از آن برای ادامه مطالعاتش درباره اسلام راهی ایران می شود و در شهر قم زندگی خود را آغاز می کند و سپس برای ادامه تحصیلات و تحقیقات راهی تهران می شود. امروز نام او «هاجر حسینی» است. مسیحی مسلمان شده ای که می گوید: در مسیر تحقیقات خود، با شخصیت امام حسین (ع) آشنا می شود و به گفته خود این نقطه اوج تحولات فکری و روحی او بوده است.

وی درباره خودش می گوید: من در یک خانواده کاتولیک به دنیا آمدم. خانواده ای که برای اصول دینی اهمیت فراوانی قائل بود. همیشه دغدغه آشنایی با ادیان مختلف را در سر داشتم و به دنبال حقیقت معنویت بودم. در سن هجده سالگی تصمیم گرفتم از امریکا به اروپا سفر کنم تا در اروپا خواسته هایم را دنبال نمایم.

اما در آن سفر متوجه شدم که تفاوتی بین امریکا و اروپا وجود ندارد و همه غرق در مادیات هستند. زمان حضورم در اروپا مصادف با انقلاب اسلامی در ایران بود. آن زمان تازه با اسلام آشنا شده بودم اما زمینه تحقیقات جدی تر و عمیق تری را پیدا نمی کردم.

خانم حسینی می افزاید: همان زمان انقلاب ایران باعث شده بود تا پیروان مسیحیان و بخصوص پاپ در گفت و گو با مسلمانان و بخصوص آیت الله خمینی باشند. در اروپا پاپ چند جلسه توجیهی را با چند تن از شیعیان ایرانی ترتیب داد. به لطف خدا من هم در آن جلسات شرکت کردم.

از پیامبر اسلام و راه او و راه پیامبران گذشته و اصول دینی به شکل مقایسه ای در اسلام و مسیحیت بحث ها را ادامه دادیم و حتی بحث ما به موضوع انقلاب ایران هم رسید. یادم هست آنجا مطرح شد که امام خمینی در ایران یک انقلاب مسلحانه نکرده بلکه این انقلاب از درون آدم ها و مردم شروع شده و ادامه پیدا کرده است.

او در پاسخ به مسیر تحقیقش و رویاروی با موضوع امام حسین می گوید: من در ایران سعی کردم در خیلی از مراسم مذهبی شرکت کنم و به طور جدی خودم را با هر مراسمی که برای امام حسین بود آشنا کردم. در کنار این مراسم آنچه برای من خیلی مهم بود، شناخت شخصیتی از امام حسین بود که نقش جهانی دارد.

حرکت و اراده امام حسین برای احیا حقیقت بود. او همه چیز را فدا کرد تا اصل دین و حقیقت انسانیت بماند. در این موضوع ابعاد فکری و عقلی عجیبی نهفته است. مهم ترین دلیل مسلمان شدن من هم همین بود. الگوها و راه هایی که در اسلام وجود دارد در مسیحیت نیست. مسیحیان معتقدند که مسیح، پسر خدا، آمد و برای بخشوده شدن گناهان آنها کشته شد. موضوعاتی که در مسیحیت حل نشده است اسلام آنها را حل کرده است.

دیانای دیروز و هاجر امروز به عنوان یک مسیحی ای که شیعه امام حسین (ع) شده است درباره احساسش از سید الشهداء می گوید: راستش نمی توانم به این سؤال پاسخ بدهم. آیا شما می توانید اوج حقیقت را تعریف کنید؟ امام حسین (علیه السلام) اوج حقیقت است.

مسلمان شدن یک فعال ضد اسلام در فرانسه

، عضو سابق شورای مرکزی جبهه ملی (Marc George) «پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب»_ «مارک ژورژ فرانسه، پس از سال‌ها فعالیت سیاسی علیه اسلام، با جدایی از حزب، تشریف خود به دین مبین اسلام را به صورت رسمی اعلام کرد.

مارک ژورژ، دبیرکل سابق سازمان «برادری و آشتی ملی» فرانسه و مدیر وبسایت «www.medialibre.eu» (link is external)، با انتشار بیانیه‌ای در این پایگاه اینترنتی، تشریف خود به دین اسلام را اعلام کرد.

وی پس از سال‌ها فعالیت سیاسی در حزب جبهه ملی فرانسه به عنوان حزب راست‌گرای افراطی و ضداسلامی به ریاست «ماری لوپن»، از این حزب جدا شد و پایگاه اطلاع‌رسانی «www.medialibre.eu» (link is external) را راه‌اندازی کرد. این پایگاه اطلاع‌رسانی، اخبار جهان به‌ویژه حوادث فلسطین را به‌طور مداوم دنبال می‌کرد و به‌نظر می‌رسد، فعالیت ژورژ در حوزه جهان اسلام باعث آشنایی بیشتر او با حقانیت این دین مبین شده است.

مسلمان شدن پسر رئیس جمهور سودان جنوبی

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ پسر رئیس جمهور کشور تازه تاسیس سودان جنوبی همزمان با جشن های اعلام تشکیل این کشور به دین مبین اسلام گروید



به گزارش رحماء همزمان با آغاز جشنهای اعلام تشکیل کشور مستقل سودان جنوبی یکی از فرزندان رئیس جمهور این کشور که مسیحی است، به اسلام روی آورد.

بر این اساس، "جان سالوا" روز گذشته در مسجدی بزرگ در شهر خارطوم (پایتخت سودان) مسلمان شد و تاکید کرد: از جنوب به خارطوم آمده ام تا مسلمان شوم و از پدرم نیز می خواهم به اسلام رو آورد.

پسر "سالوا کر" رئیس جمهور سودان جنوبی پس از اسلام آوردن نام خود را به "محمد" تغییر داد و گفت: به جنوب باز می گردم تا در آنجا اسلام را به همراه برادران مسلمانم ترویج دهم. بنابر این گزارش محمد سالوا ازدواج کرده و در منطقه "کیج" در جنوب سودان زندگی می کند.

مسلمان شدن کریستینا بکر از آلمان

کریستینا بکر» که از گویندگان پرطرفدار تلویزیون آلمان بود، ناگهان با پذیرش دین اسلام و انتخاب حجاب «اسلامی، جامعه آلمان را به شوک برد



او دقت در هنر اسلامی و آزادی‌های انسان در عرصه اجتماع را قوی‌ترین انگیزه برای پذیرش اسلام عنوان کرده و می‌افزاید: اسلام در زمینه محبت انسان‌ها به یکدیگر بی‌نظیر است و از این نظر دین اسلام ممتاز است.

به گزارش شیعه آنلاین به نقل از تابناک، سال 1995 جمهوری آلمان شاهد رویدادی عجیب بود که رسانه‌های وقت آن را «زلزله مذهبی» در آلمان خواندند.

«کریستینا بکر» که از گویندگان پرطرفدار تلویزیون آلمان بود، ناگهان با پذیرش دین اسلام و انتخاب حجاب اسلامی، جامعه آلمان را به شوک برد و اکنون «بکر» از اینکه آن انتخاب را کرده می‌گوید: هیچگاه و هیچگاه از این کار خود پشیمان نیستم اگرچه از کار اخراج شدم و حتی برنامه‌های که من تدوین کننده و مجری آن نیز بودم متوقف شد و از نظر مالی و شهرت زیان قابل توجهی متحمل شدم.

او دقت در هنر اسلامی و آزادی‌های انسان در عرصه اجتماع را قوی‌ترین انگیزه برای پذیرش اسلام عنوان کرده و می‌افزاید: اسلام در زمینه محبت انسان‌ها به یکدیگر بی‌نظیر است و از این نظر دین اسلام ممتاز است.

«بکر» خانواده خود را نیز به پذیرش اسلام دعوت کرده و از اینکه خانواده نیز با او مهربان هستند، اظهارخشنودی می‌کند.

او وحشت جهان غرب از اسلام را به دلیل ناآگاهی عمومی جامعه غرب از اسلام دانست و افزود: سطح تبلیغات اسلامی در جهان غرب عمیق نیست؛ به همین خاطر مردم آگاهی کافی از اسلام و دین مهربانی ندارند.

او که با الجزیره گفت و گو می کرد، معتقد است نگرش اسلام به زنان و امور سیاسی در جهان غرب محدود به برخی روابط سطحی است و تنها احکام جنگ و مبارزه با ظلم در تبلیغ سیاسی اسلام در جهان غرب تبلیغ می شود و نتیجه آن اسلام هراسی است و از این نظر مسئولیت مبلغان اسلامی دوچندان است تا چهره واقعی حقوق زن در اسلام و اسلام درخشان به جهان غرب معرفی شود.

آرامش درونی را در اسلام یافتیم

من تا آن زمان زندگی خود را بدون هیچ هدف و بدون داشتن هیچ جهت و سمت و سویی سپری کرده بودم اما اکنون این جهت را پیدا کرده بودم و آن چیزی نبود جز اسلام



دختر جوان تازه مسلمان کانادایی که خود را «تانی» معرفی کرده است در گفتگو با «onislam» درباره نحوه گرایش خود به اسلام و احساسش پس از روی آوردن به این دین آسمانی می گوید:

زندگی به عنوان یک غیر مسلمان برایم همراه با بی هویتی بود. پیش از انتخاب دین اسلام احساس انزوا می کردم و فکر می کردم ریشه و بنیانی ندارم اما بعد از اینکه مسلمان شدم زندگی ام رنگ و بوی دیگری به خود گرفته و دیگر احساس تنهایی و بی هویتی نمی کنم.

احساس انزوا و تنهایی از دوران کودکی با من بود و مادر و پدرم که مسیحیان چندان معتقدی نبودند نمی توانستند به هیچ یک از پرسش های من درباره زندگی و هدف از آن پاسخ دهند. آنها مرا با تنهایی هایم رها کردند تا اینکه وارد دبیرستان شدم و با یکی از هم کلاسی های مسلمانم رابطه نزدیکی پیدا کردم.

من سعی می کردم تا به دوست مسلمان خود از مسیحیت بگویم و او نیز در مقابل سعی می کرد تا از اسلام برای من سخن بگوید. در آن زمان من تمایل نداشتم تحت تأثیر عقاید هیچ کس قرار بگیرم و سعی می کردم تا عقاید خود را به او بقبولانم اما بعد از بحث های بسیار من تصمیم گرفتم تا به کتابخانه بروم درباره همه ادیان از جمله اسلام و مسیحیت و یهودیت به مطالعه و تحقیق بپردازم و در آنجا بود که درهای جدیدی در زندگی به روی من گشوده شد. آنچه مرا جذب اسلام کرد زیبایی ها و ارزش هایی بود که من در این دین یافتیم. وقتی شروع به مطالعه کتاب ها و آثار

اسلامی کردم متوجه شدم که پاسخ هر آنچه از دوران کودکی با آن کلنجار می رفتم و برایم به مسائل حل نشدنی تبدیل شده بود را پیدا کردم.

من تا آن زمان زندگی خود را بدون هیچ هدف و بدون داشتن هیچ جهت و سمت و سویی سپری کرده بودم اما اکنون این جهت را پیدا کرده بودم و آن چیزی نبود جز اسلام.

روح من دچار یک شوک شده بود. نمی توانستم بخورم یا بخوابم یا فکر کنم فقط دلم می خواست کسی درباره خدا با من صحبت کند تا بفهمم که خدا کیست زیرا تا آن زمان از خدا تنها همین اسم را می دانستم و خدا در قلب من زنده نبود.

پس از دو روز صدا کردن مکرر خداوند بالاخره او پاسخم را داد. ناگهان احساس آرامش غریبی به من دست داد که تا کنون در زندگی آن را تجربه نکرده بودم. چشمانم پر از اشک شد و گویی ندایی درونی به من می گفت که باید مسلمان شوم. به سرعت از کلاس بیرون دویدم و در بیرون از کلاس به یکی از دخترها که حجاب داشت برخورد کردم و به او گفتم: آیا تو مسلمانی؟ و پس از گرفتن پاسخ مثبت به او گفتم که من نیاز دارم با شما صحبت کنم چون من هم فکر می کنم یک مسلمانم.

این دختر مسلمان مرا با خود به خانه برد و با خانواده اش آشنا کرد. آنها رسم مهمان نوازی را به خوبی به جای آوردند و مرا با خود به مسجد بردند و من در مسجد با گفتن شهادتین مسلمان شدم. از آن به بعد زندگی من به کلی تغییر کرد. اکنون من احساس می کنم که چیزی دارم که به خاطر آن می توانم به آینده فکر کنم و به سوی آن حرکت کنم. اکنون من می دانم که چرا در اینجا، در این دنیا هستم و به کجا خواهم رفت.

قرائت قرآن آرامش زیادی به من می دهد و با داشتن اسلام آرامشی درونی دارم که احساس می کنم هیچ عاملی نمی تواند آن را از من بگیرد، آرامشی که پیش از روی آوردن به اسلام هرگز آن را تجربه نکرده بودم و اکنون به همه دوستان غیر مسلمان خود توصیه می کنم که اگر می خواهند آرامش واقعی را در زندگی درک کنند دین اسلام را برای خود برگزینند زیرا این دین در ذات و ماهیت خود که دارد دارای آرامشی است که در هیچ جای دیگری نمی توان آن را یافت.

تجربه های یک تازه مسلمان آمریکایی

کولار درباره زندگی خود پس از روی آوردن به اسلام چنین می گوید: اسلام به من احساس شخصیت و هویت داد و من احساس کردم که به فرد دیگری تبدیل شده‌ام. پیش از این زندگی برایم بی هدف بود و نمی دانستم به چه دلیل زندگی می کنم.



گینا کولار، دانشجوی 24 ساله رشته روان شناسی که به تازگی به اسلام روی آورده است در مقابل کتابخانه ام پی فا در منطقه منتون سان برناردینو در ایالت کالیفرنیا ایستاده و منتظر دوست خود برای انجام تحقیق بر روی یک پروژه است، بسیاری از زنان جوان با چکمه ها و شلوار جین های آبی از کنار او رد می شوند اما او به عنوان یک تازه مسلمان یک روسری صورتی به عنوان حجاب که برایش دارای اهمیت بسیاری داشت بر سر داشت.

کولار درباره حجاب خود می گوید: احساس می کنم وقتی روسری خود را به عنوان حجاب به سر می کنم خداوند مرا نگاه می کند و رحمت خود را بر من نازل می کند.

مادر کولار یک آمریکایی-مکزیکایی بود که وقتی کولار 11 ساله دار فانی را وداع گفت و پدرش نیز یک قفقازی بود.

به گفته رهبران اسلامی در آمریکا منطقه منتون منطقه ای است که در آن بسیاری از زنان به اسلام روی می آورند.

احمد رهاب، مدیر روابط رسانه ای شورای روابط اسلامی آمریکا در واشنگتن در این باره می گوید: سرعت گرایش زنان منطقه منتون به اسلام به ویژه آنهایی که اهل آمریکای لاتین هستند به سرعت در حال افزایش است.

دنی دوایری، مدیر برنامه‌های زبان عربی در سان برناردینو و یکی از پایه‌گذاران سایت اسلامی سیتی می‌گوید: حدود 60 درصد از مراجعه‌کنندگان به این وب‌سایت از کانادا و آمریکا هستند و در سه سال گذشته بیش از یک‌هزار بازدیدکننده با این وب‌سایت تماس گرفته تا درباره چگونگی گرایش به دین اسلام اطلاعاتی به دست آورند.

به گفته دوایری، در آمریکا افرادی که به اسلام روی می‌آورند عمدتاً زنان اهل آمریکای لاتین یا گاهی اوقات سفیدپوستانی هستند که بین 17 تا 33 سال سن دارند.

گینا کولار زنی است که در یک خانواده مسیحی بزرگ شده اما می‌گوید که هیچ‌گاه در کلیسا احساس راحتی نکرده است.

کولار می‌گوید: هنگامی که مسیحی بودم سؤال‌های بسیاری در ذهن داشتم که هیچ‌گاه پاسخ داده نمی‌شدند، آنها فقط به من می‌گفتند که باید به برخی چیزها اعتقاد داشته باشم و این جواب کافی برای من نبود.

سرانجام کولار با یک معلم ریاضیات در دانشکده کرافتون هیل که خود نیز یک تازه‌مسلمان بود آشنا می‌شود و پس از آشنایی بیشتر با دین اسلام با این فرد ازدواج می‌کند.

کولار درباره زندگی خود پس از روی آوردن به اسلام چنین می‌گوید: اسلام به من احساس شخصیت و هویت داد و من احساس کردم که به فرد دیگری تبدیل شده‌ام. پیش از این زندگی برایم بی‌هدف بود و نمی‌دانستم به چه دلیل زندگی می‌کنم.

وی می‌گوید: دین اسلام زندگی جدیدی به من بخشید و شانس دوباره‌ای برای زندگی کردن به من داد.

کولار اسلام را دینی فوق‌العاده تأثیرگذار بر روی رفتار انسان می‌داند و می‌گوید: از آموزه‌های اسلامی یاد گرفتم که باید صبور باشم و به همین دلیل پس از روی آوردن به اسلام صبورتر و آرام‌تر شدم.

او پس از روی آوردن به اسلام بسیاری از دوستان خود را از دست داده زیرا دوستانش او را تروریست می‌دانند اما کولار که با تمام وجود دین اسلام را پیام‌آور صلح برای همه بشریت می‌داند بدون توجه به همه این انتقادات با افتخار دین خود را حفظ کرده است.

کولار خوشحال است از یک زندگی که به شرکت در مهمانی‌های گوناگون و نوشیدن شراب و شادی‌های کاذب خلاصه شده بود به نوعی دیگر از زندگی روی آورده است که برایش دارای معنا و مفهومی معنوی است.

او می‌گوید اگرچه با داشتن دین اسلام بسیار مورد تبعیض واقع می‌شوم اما همه اینها برایم دارای ارزش است زیرا اکنون که یک مسلمان هستم آرامشی را تجربه می‌کنم که هیچ‌گاه پیش از این تجربه نکرده بودم.

بنا بر گزارش آن اسلام، کولار می‌گوید خوشحال است که می‌تواند با رفتار اسلامی و ارزش‌هایی که در دین اسلام بر آنها تأکید شده الگویی برای دیگر دوستان آمریکایی خود باشد تا آنها را نیز به سوی داشتن یک زندگی جدید و تولدی دوباره دعوت کند.

من یک تازه مسلمان هستم . اجداد من پیروان مذهب کاتولیک بودند اما من در سن 14 سالگی از پذیرش مفهوم تثلیث (پدر ، پسر ، روح القدس) امتناع کردم و به بیان داستان پیچیده « سه نفر در یک نفر » که در ذهن خودم بود . پرداختم



آنجلا ، دختری که درست چند هفته پس از حادثه 11 سپتامبر به اسلام گرویده است درباره روی آوردن خود به دین اسلام می گوید : با اطمینان کامل می گویم که اگر خداوند اسلام را به روح من ندیده بود هیچ گاه نمی توانستم آنجلا را پیدا کنم.

آنجلا می گوید : خداوند اسلام را به من هدیه داد و با این کار دریچه قلب مرا به سوی زیبایی ها گشود . اسلام راه درست زندگی را به من نشان داد و حالا من در این دنیا زندگی می کنم تا آنچه را پروردگارم از من درخواست کرده برای فراهم کردن زندگی آرام و شاد برای خود و هموعانم در این دنیا و در آخرت به انجام برسانم و از راهنمایی های برای رسیدن به سعادت استفاده کنم.

به گفته این دختر تازه مسلمان آمریکایی هر دینی که منبعی برای آرامش روحی انسان باشد و به او کمک کند تا رفتاری خوب و متناسب با شأن انسانی داشته باشد دینی کامل تلقی می شود و هیچ گونه پیش شرطی را نمی توان برای کامل بودن آن تعیین کرد.

او ادامه می دهد : من یک تازه مسلمان هستم . اجداد من پیروان مذهب کاتولیک بودند اما من در سن 14 سالگی از پذیرش مفهوم تثلیث (پدر ، پسر ، روح القدس) امتناع کردم و به بیان داستان پیچیده « سه نفر در یک نفر » که در ذهن خودم بود پرداختم.

تثلیث یکی از اعتقادات بنیادین مسیحیت است که بر اساس آن خدای یگانه در سه شخص خدای پدر، خدای پسر (که در عیسی مسیح تجسم پیدا کرد) و خدای روح القدس می باشند. این سه ذات یکسانی داشته ولی از هم متمایز می باشند.

بحث های مربوط به تثلیث تا قرن چهارم ادامه داشت تا اینکه اعتقاد به آن به عنوان عقیده رسمی مسیحیان بیان و به تصویب رسید. بحث ها بر سر جزئیات تثلیث بین مسیحیان ادامه یافت. یکی از موضوعات مورد اختلاف بین مسیحیان که منجر به انشقاق بزرگ کلیسای شرقی و غربی شد اختلاف نظر در مورد ماهیت روح القدس بود. عقیده کلیسای شرقی این بود که روح القدس نشأت گرفته یا برخاسته از پدر از طریق پسر می باشد ولی کلیسای غربی معتقد بود که روح القدس برخاسته از پدر و پسر می باشد.

آنجلا می گوید: من در تمام دوران زندگی خود برای فهم بیشتر همه مسائل به جستجو پرداختم اما وقتی نوبت به دین و ایمان رسید به خاطر این پیچیدگی ها که در دین من وجود داشت کاملاً گیج شده بودم. از خود می پرسیدم که چگونه بر اساس اعتقادات کاتولیک خداوند در جایگاه یک انسان قرار گرفته است. من این اعتقادات درباره خداوند را غیر واقعی و اغراق آمیز می دانستم بنابراین شک و تردی خود را با کشیش ها و دانشمندان مذهبی در میان گذاشتم اما آن ها سعی داشتند تا به هر وسیله ای اعتقادات مسیحیت را در افکار من حک کنند.

من از خود سؤال می کردم که چرا باید مذهب من چنین پیچیده باشد؟ وقتی به سن بلوغ رسیدم تصمیم گرفتم مسئله را برای خودم ساده کنم. به اعتقاد من تنها یک خدا وجود داشت و آن هم کسی بود که ما را آفریده بود و هیچ توضیح دیگری برای من منطقی و قانع کننده نبود.

پس از آن اسلام به عنوان دینی برای تبیین اشتباهات انسان هایی که مفهوم اصلی کلمه خدا را به نفع خودشان تغیر داده بودند وارد زندگی من شد.

اسلام بسیار ساده است: خداوند خداوند است. او ما را آفریده و ما خدا و تنها یک خدا که واحد است را پرستش می کنیم.

خداوند پیامبرانی مانند موسی و عیسی و محمد را فرستاده است تا پیام خود را برای راهنمایی همه انسان ها به گوش آن ها برسانند.

در اسلام ، مسیح تنها پیامبری است که هرگز نمرده است و به همین دلیل است که او تنها پیام آور خداوند است که در آخر زمان قبل از وقوع قیامت برخواهد گشت تا مردم اهل کتاب را رهبری کند.

آنجلا ادامه می دهد : از میان همه کتاب های آسمانی قرآن تنها کتابی است که هرگز تغییری بر روی آن به خاطر تناسب پیدا کردن با منافع در حال تغییر انسان ها در طول تاریخ انجام نشده است.

اسلام می گوید که فکر نکنید صرف اینکه مسلمان هستید بهشت به شما ارزانی خواهد شد. شما تنها به خاطر نیت و عملکردهای خود که بر اساس آموزه های مذهبی باشد وارد بهشت می شوید.

دختر تازه مسلمان آمریکایی می افزاید : بر اساس آموزه های اسلام بهشت جای کسانی نیست که از دین پدران و اجداد خود تقلید می کنند بلکه این مسئولیتی بر گردن انسان هاست تا به دنبال حقیقت باشند.

وی می گوید : من بعد از دو بار خواندن هر سوره از قرآن و یادداشت کردن مطالب مهم آن به این نتیجه رسیدم که این کتاب هرگز نمی تواند از سوی هیچ کس غیر از آفریننده انسان ها برای ما فرستاده شده باشد و شکی نیست که نویسنده این کتاب آسمانی بیشتر از آنچه من درباره خود می دانم مرا می شناسد.

به گفته آنجلا بر هیچ کس پوشیده نیست که اسلام از سوی بسیاری از افراد مغرض مورد سوء تعبیر قرار گرفته و بسیاری در اینجا یعنی ایالات متحده آمریکا از این دین انزجار دارند.

بنا بر گزارش آن اسلام ، این تازه مسلمان آمریکایی خاطرنشان می کند که به اعتقاد وی اسلام یک دین چند فرهنگی است که در هر محیطی و در هر نقطه از زمان می توان به آن دست پیدا کرد و قوانین آن را برای داشتن زندگی سعادت مند به کار گرفت.

او می گوید : اکنون من ، آنجلا ، یک آمریکایی مسلمان هستم ، روحی که در گذشته خود همواره در جستجوی خدا بود و اکنون او را که آفریننده همه جان و ماورای آن است در اسلام پیدا کرده است.

مسلمان شدن یک بازیگر انگلیسی

فهمیدم که در راهی که به سوی اسلام برگزیدم عدالت اجتماعی در شخصیت مسلمانان پایه گذاری شده و نیروی عظیم این عدالت نیز جزوی از وجود من شد



مریم فرانسوا کراح که به امیلی فرانسوا نیز مشهور است، بازیگر انگلیسی است که در سال 1983 متولد شد و در سال 2003 و در سن 21 سالگی مسلمان شد. در سال 1990، یعنی در سن 7 سالگی به خاطر ظاهر زیبایش در فیلم «در حس و حساسیت»، نقش ایفا کرد اما هم اکنون نماینده دانشگاه اسلامی آکسفورد است و با حجاب اسلامی در برنامه های مختلف تلویزیونی که درباره جایگاه زنان مسلمان در جامعه است، آشکار می شود.

اندکی در مورد مسلمان شدن او:

این بازیگر انگلیسی تازه مسلمان، علت گرویدن خود به دین اسلام را درخشش عدالت اجتماعی در دین اسلام می داند. او در این باره می گوید: فهمیدم که در راهی که به سوی اسلام برگزیدم عدالت اجتماعی در شخصیت مسلمانان پایه گذاری شده و نیروی عظیم این عدالت نیز جزوی از وجود من شد.

مریم فرانسوا کراح در یک برنامه تلویزیونی که از شبکه فاکس نیوز پخش شد گفت: عوامل بسیاری باعث شد تا این تغییر را در خود ایجاد کنم و یکی از آن ها کشش من به مطالعه زندگی پیامبر اکرم (ص) حضرت محمد (ص) بود و باور دارم او یکی از مظاهر درک نشدنی تاریخ است.

وی ادامه داد: از طریق مطالعه تفکرات رسول خدا (ص) دریافتم که ایشان مظهر عدالت و برابری در میان جامعه مسلمانان بوده اند. خداوند عدالت را دوست دارد و همه مسلمانان اعمالشان را بایستی به سمت احترام به عدالت محوریت بخشند.

وی در اشاره به برخی از احکام و دستورات اسلام اشاره کرد: در بخشش کسی که به تو بدی کرده، معلق شدن به کسی که تو را ترک کرد و نیکی طلب کردن برای کسی که برای تو بدی خواستی و گفتن حقیقت حتی اگر به ضرر تو باشد از جمله نکات برجسته اسلام است.

مسلمان شدن سوپر مدل آمریکایی بعد از 11 سپتامبر

یازده سپتامبر ۲۰۰۱، زمانی که من شاهد رگبار پی در پی اسلام، ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی، و اعلام شرم آور جنگ صلیبی جدید بودم، توجه‌ام به چیزی بنام اسلام آغاز شد. تا آن زمان، تمام چیزهایی که برای من با اسلام تداعی می‌گردید عبارت بودند از: زنان پوشیده در چادر، کتک زندگان زنان (همسران)، حرام‌ها، و یک دنیا ترور و وحشت.



اخیراً سارا بوکر، هنر پیشه، مدل و مانکن تازه مسلمان آمریکایی، توضیحاتی را درباره خود ارائه داده است. او در گفتگویی خود را این گونه معرفی و علت مسلمان شدنش را این گونه بیان می کند:

من یک زن امریکائی هستم که در مرکز امریکا به دنیا آمده‌ام. من مانند هر دختر دیگری بزرگ شدم. با علاقه و تعلق خاطر شدید به زرق و برق زندگی در گران شهرها. در نهایت من به فلوریدا و از آنجا به ساحل جنوبی میامی نقل مکان کردم. یک منطقه پرشور برای آن‌هایی که در جستجوی زندگی پر زرق و برق هستند. طبیعتاً، من آنچه که یک دختر معمولی غربی انجام می دهد را انجام می دادم. بر اساس ارزیابی ارزش خودم بر مبنای میزان جلب توجه دیگران من به ظاهر و جذابیت و گیرایی خودم توجه داشتم. من مرتباً ورزش می کردم و یک مربی شخصی شدم. یک خانه شیک لب دریا خریدم و توانستم یک سبک زندگی با کلاس برای خود فراهم کنم.

سال‌ها گذشت تا متوجه شوم که هر چه بیشتر در جذابیت زنانگی‌ام پیشرفت می کنم درجه رضایت شخصی و خوشبختی‌ام افت می کند. من برده مد بودم. من گروگان ظاهرمد بودم.

به علت افزایش مستمر فاصله میان رضایت شخصی من و سبک زندگی‌ام، من در فرار از الکل و مهمانی‌ها (پارتی‌ها) به مراقبه (مدیتیشن) و مذاهب غیر متعارف پناه می بردم. اما یک فاصله کوچک به یک دره تبدیل گشت. و در نهایت متوجه شدم که تمامی آن‌ها فقط یک مسکن هستند و نه یک درمان موثر.

یازده سپتامبر ۲۰۰۱، زمانی که من شاهد رگبار پی در پی اسلام، ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی، و اعلام شرم آور جنگ صلیبی جدید بودم، توجه‌ام به چیزی بنام اسلام آغاز شد. تا آن زمان، تمام چیزهایی که برای من با اسلام تداومی می گردید عبارت بودند از: زنان پوشیده در چادر، کتک زندگان زنان (همسران)، حرام‌ها، و یک دنیا ترور و وحشت.

یک روز من با قرآن، کتابی که در غرب به طور منفی کلیشه ای معرفی شده است برخورد کردم. در ابتدا سبک و نحوه برخورد قرآن مرا تحت تأثیر قرار داد، و سپس نگاه آن به هستی، زندگی، آفرینش، و ارتباط میان خالق و مخلوق مرا به شگفتی آورد. من قرآن را خطابه ای مملو از بصیرت و بینش برای قلب و روح، بدون نیاز به هیچ مترجم (مفسر) و کشیشی یافتم.

سرانجام من حقیقت را دریافتم: فعالیت ارضاء کننده جدید من چیزی جز قبول مذهبی بنام اسلام، که می‌تواند سرچشمه آرامش برای من به عنوان یک مسلمان فعال باشد، نبود. من یک ردای زیبای بلند و یک پوشش سر که شبیه لباس عرفی زنان مسلمان است خریداری کردم و در خیابان‌ها و محله‌هایی که روزهای پیشین با شلوار کوتاه، بیکینی، و یا با لباس کار شیک سبک غربی در آن‌ها راه می‌رفتم، ظاهر شدم. اگر چه مردم، چهره‌ها، و مغازه‌ها همه همان‌ها بودند، اما یک چیز به طرزی چشمگیر و استثنائی متفاوت بود، من همان نبودم و نه آرامشی که من برای اولین بار در زن بودن تجربه کردم.

من احساس کردم که همه زنجیرها پاره شده‌اند و من بالاخره آزاد شده‌ام. من از چهره‌های حیرت زده جدید مردم، در مکانی که زمانی چهره‌هایی که پر از نگاه‌های شکارچی برشکار بود را تجربه کرده بودم، لذت می‌بردم. ناگهان یک بار از دوش من برداشته شد. من دیگر تمامی وقت‌ام را صرف خرید، آرایش، درست کردن موهایم، و تمرین بدنی برای خوش اندام شدن نمی‌کردم. سرانجام، من آزاد شدم. من از حجاب رضایت داشتم، اما دیدن رو به افزایش زنان مسلمانی که از نقاب استفاده می‌کنند کنجکاوی مرا درباره نقاب برانگیخت. من نظر همسر مسلمانم را، که پس از اسلام آوردن با او ازدواج کردم، درباره گذاشتن نقاب و یا بسنده کردن به حجاب را جویا شدم. به نظر او حجاب در اسلام امری واجب است، در حالی که نقاب نیست. در آن زمان، حجاب من شامل پوشش سری که تمامی سر مرا بجز صورتم رامی پوشاند، و یک ردای سیاه بلند گشاد بنام عبا که تمامی بدن مرا از گردن تا نوک پا را می‌پوشاند، بود. هیچ چیز مرا از تعویض بیکینی‌ام در ساحل جنوبی و زندگی پر زرق و برق سبک غربی‌ام با زندگی کردن در آرامش با خالقم و لذت بردن از زندگی در میان هموعانم به عنوان یک شخص با ارزش، خوشحال نمی‌کند. بدین دلیل است که من استفاده از نقاب را انتخاب کرده‌ام، و تا پای مرگ از حق لاینفک‌ام برای پوشیدن اش دفاع خواهم نمود.

مدل فرانسوی مسلمان شد.

شرکت‌های مدل پس از اینکه از مسلمان شدن من با خبر شدند، سعی کردند مرا به راه قبلی باز گردانند از همین رو هدایای بسیار زیادی برایم فرستادند و پیشنهاد دستمزد سه برابری نسبت به قبل را به من دادند اما من که تازه راه اصلی را یافته بودم، هدایا را پس فرستاده و همه پیشنهادات آنان را رد کردم و اکنون احساس می‌کنم که در خوشبختی کامل به سر می‌برم.



«فایان» دختر ۲۸ ساله فرانسوی است تا چندی قبل مدل لباس بسیار معروفی بود که شرکت‌های بزرگ به خاطر زیبایی‌اش با او قراردادهای کلان می‌بستند.

عکس او در مجله‌ها و شبکه‌های مختلف تلویزیونی به نمایش در می‌آمد ولی حالا در روستاهای دور دست افغانستان به درمان بیماران می‌پردازد و از زندگی خودش بسیار راضی و خوشحال است چرا که او حالا اسلام را پذیرفته و یک مسلمان است.

فایان با اعتماد به نفس کامل گفت: «اگر لطف و رحمت خداوند شامل من نمی‌شد، هیچ گاه نمی‌توانستم مسلمان شوم و تا آخر عمرم مانند یک حیوان زندگی می‌کردم. من در آن زندگی فقط به دنبال سیراب کردن هوس و شهوت‌های خود بودم و هیچ اصول و ارزشی برای خود نداشتم. از کودکی آرزو داشتم پرستار شوم، اکنون که مسلمان شده‌ام به آرزوی خود رسیده‌ام.»

بله او به آرزوهای خودش رسیده است و حالا راه هدایت را پیدا کرده است. او تا دیروز همه خواسته‌های دنیایی را داشت، ثروت و شهرت و ... اما حالا حقیقت را داشت، آرامش را داشت، اعتماد به نفس را داشته چیزی را داشت که قبلاً هیچ‌گاه نداشته، «ایمان».

او گفت: «در حال و هوای کودکی همواره خودم را در حالت کمک به کودکان بیمار تخیل می‌کردم اما وقتی بزرگ‌تر شدم، به دلیل زیبایی ظاهری که دارم ناخودآگاه به سمت دنیای مدل کشیده شدم و از شکل من استفاده ابزاری می‌شد، دقیقاً مانند یک وسیله مدت دار که بویی از انسانیت در آن نبود.»

این دختر تازه مسلمان شده، همچنین گفت: «تا اینکه برای شرکت در یکی از برنامه‌ها به بیروت پایتخت لبنان دعوت شدم. وقتی به آنجا سفر کردم، صحنه‌هایی دیدم که در همه عمرم مانند آن را ندیده بودم. در آنجا پیش از گذشته از خودم منفور شدم و کم‌کم به سمت متحول شدن حرکت کردم تا اینکه در نهایت به اسلام که انسانیت واقعی در آن وجود دارد، رسیدم. پس از مسلمان شدن در بیروت به پاکستان سفر کردم و از مرز این کشور به افغانستان رفتم و با کمک به کودکان و مجروحان یکی از آرزوهای دیرینه و کودکی خود را محقق ساختم.»

وقتی فایان مسلمان شد خیلی‌ها تلاش کردند او را از راهی که انتخاب کرده بود منصرف کنند. «فایان» در این باره گفت: «شرکت‌های مدل پس از اینکه از مسلمان شدن من با خبر شدند، سعی کردند مرا به راه قبلی باز گردانند از همین رو هدایای بسیار زیادی برایم فرستادند و پیشنهاد دستمزد سه برابری نسبت به قبل را به من دادند اما من که تازه راه اصلی را یافته بودم، هدایا را پس فرستاده و همه پیشنهادات آنان را رد کردم و اکنون احساس می‌کنم که در خوشبختی کامل به سر می‌برم.»

خانواده او هم تلاش زیادی کردند جلوی کار او را بگیرند و اما فایان برای راهی که انتخاب کرده بود مصمم بود. حالا او زندگی‌اش را صرف کمک به دیگران می‌کند تا به ما هم یاد بدهد که مهم‌ترین داشته یک انسان ایمان اوست، به خاطر ایمان حتی می‌شود از ثروت و شهرت هم گذشت.

منبع: مشرق نیوز

مجری تلویزیون روسیه مسلمان شد.

تنها مجری باحجاب تلویزیون روسیه، بانویی تاتار است که در نتیجه علاقه و تحقیق، دین اسلام را پذیرفته است.



دیناره صدرالدینف تنها مجری محجبه تلویزیون روسیه در مقاله ای که در روزنامه **Moskovskiy Komsomoleç** منتشر کرده، به بیان گوشه هایی از زندگی خصوصی خود پرداخته است.

او در این مقاله می گوید از این که اسلام را انتخاب کرده پشیمان نیست؛ دیناره که مجری یک برنامه دینی در تلویزیون روسیه است از شغل خویش راضی است.

او می نویسد: پیش از برنامه فعلی، مجری برنامه دینی دیگری در یکی از شبکه های ماهواره ای بودم. به تازگی فارغ التحصیل شده بودم و دامن کوتاه می پوشیدم. برخی اوقات در اثنای برنامه لازم بودم روسری به سر کنم. دامنم دیده نمی شد. یک بار خود را با دامن کوتاه و روسری در آینه دیدم. از این که موجب می شدم بینندگان مرا باحجاب بدانند احساس عذاب وجدان کردم. بعد از گذشت مدت کمی توبه و استغفار کردم.

دیناره ادامه می دهد: به مرور زمان شروع به استفاده از حجاب به معنای واقعی کردم. پیش از من خواهرم نائله رو به سوی آموزه های دینی آورده بود. در دهه ۹۰ میلادی دین دوباره جایگاه پیشین خود در حیات خانوادگی و اجتماعی را می یافت و به عنوان عنصری تعیین کننده شناخته می شد. اسلام در میان تاتارها به عنوان یک سنت کهن

همچنان زنده بود. مردم برای به یاد آوردن مردگان خود دور هم جمع می شدند و قرآن می خواندند. بزرگان مان کمک می کردند تا با دین مان آشنا شویم. پدر و مادرم دین را قبول داشتند اما آن ها هم مانند من در دوره ای واجبات دینی را به جا نمی آوردند. خواهرم تصمیم گرفته بود باحجاب شود و این برای مادرم عجیب بود؛ عکس العمل نشان داد ولی در هر صورت با من که پس از خواهرم باحجاب شدم مخالفتی نکردند.

به گزارش ایربا این مجری تلویزیون در ادامه بیان مراحل تحول فکری خود و تبعات آن می گوید: من به اطرافیانم هم توصیه می کنم از حجاب استفاده کنند. البته گاه شاهد برخوردهای منفی هم هستم اما توجه زیادی به آن ها نمی کنم.

دیناره با این که با یک الجزایری ازدواج کرده و به تعدادی از کشورهای اسلامی نیز سفر نموده اما ترجیح می دهد همچنان در مسکو زندگی کند و در این شهر پروژه های شغلی دیگری را محقق سازد.

مسلمان شدن دختر 19 ساله یهودی

روزنامه آلموندو چاپ اسپانیا از مسلمان شدن یک دختر 19 ساله یهودی در شهرک کرمئیل در شمال سرزمین های اشغالی خبر داد.



روزنامه آلموندو چاپ اسپانیا از مسلمان شدن یک دختر 19 ساله یهودی در شهرک کرمئیل در شمال سرزمین های اشغالی خبر داد.

روزنامه آلموندو در ادامه این مطلب خبر نوشت: این دختر یهودی تبار که "مارو داویدیو بیچی" نام دارد اعلام کرده که در پذیرفتن دین مبین اسلام کاملاً به طور آزادانه تصمیم گرفته و پس از آن حجاب بر سر کرده است.

این روزنامه اسپانیایی همچنین به نقل از این تازه مسلمان شده نوشت: من به خوبی می دانم و اعتراف می کنم که مسلمان شدنم خشم بسیار زیاد یهودیان را بر می انگیزد و آنان را غمگین و ناراحت خواهد کرد.

"مارو داویدیو بیچی" در ادامه افزود: من یهودی به دنیا آمدم از همین رو با مسلمان شدنم، خیلی ها مرا خائن می دانند و معتقدند کاری که من کردم، دیوانگی است. برخی نیز می پرسند که چگونه این کار را کردی؟! و چگونه توانستی اجداد یهودی خود را فراموش کنی؟!

او در ادامه گفت: از سن 13 سالگی نظرم به قرآن کریم جلب شد و از همین رو به آن اهمیت می دادم. از همان زمان پرسش هایی بسیاری برایم به وجود آمد که به دنبال پاسخی برای آنها می گشتم اما این پاسخ ها را در دین یهودیت نمی یافتم. اولین باری که به مسجد رفتم، بعد از خارج شدنم، احساس کردم که قلبم پاک و تمیز و صاف شده از همین رو احساس راحتی بسیار زیادی به من دست داد. فهمیدم که می توانم تمام پاسخ هایی را که می خواهم در دین اسلام بیابم.

روزنامه آلموندو همچنین نوشت: "مارو داویدو بیچی" اکنون تمام اعمال و واجبات دین مبین اسلام را انجام می دهد و دین یهودیت را به طور کامل رها کرده است. او حجاب می پوشد، قرآن کریم تلاوت می کند و این چنین کارهایی که او می کند به مثابه زلزله ای در خانواده او بوده است.

این روزنامه اسپانیایی در ادامه افزود: "مارو داویدو بیچی" تلاش کرد که پدر و مادر خود را نیز به دین اسلام دعوت کند اما آنان گفته اند که در دین یهودیت راحت هستند و تمایلی به تغییر دین ندارند.

در همین راستا منابع آگاه رسانه ای اعلام کردند که نیروهای امنیتی رژیم صهیونیستی با روش های مختلف در حال شناسایی و ریزنی با جوانان یهودی در خارج از سرزمین های اشغالی هستند تا آنان را از ازدواج با دختران غیر یهودی منع کنند، زیرا مسئولان صهیونیستی معتقدند با ازدواج افراد یهودی با غیریهودیان، دین یهودیت به خطر می افتد.

منبع: شیعه نیوز

تشریف یک بانوی یونانی به اسلام

لاریسا، زن یونانی پس از تشریف به دین اسلام گفت: یک احساس درونی و قلبی مرا هشدار می داد، تا توفیق تشریف به مذهب جعفری اسلام را پیدا کردم.



لاریسا، زن یونانی پس از تشرف به دین اسلام گفت: یک احساس درونی و قلبی مرا هشدار می داد، تا توفیق تشرف به مذهب جعفری اسلام را پیدا کردم.

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از اداره کل روابط عمومی و اطلاع رسانی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، این زن یونانی در عید قربان و در آستانه عید ولایت، پس از کسب اطلاعات لازم از دین مبین اسلام و بویژه شیعه، در راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در آتن، توفیق تشرف به مذهب جعفری اسلام را پیدا کرد. این بانوی تازه مسلمان 28 ساله که دارای یک دختر 8 ساله است، در پاسخ سؤال کرمانی، راین فرهنگی کشورمان مبنی بر اینکه به چه دلیل اسلام و تشیع را برگزیده اید، گفت: اولاً یک احساس درونی و قلبی مرا هشدار می داد و کمک و راهنمایی های راین فرهنگی ایران در آتن و سپس مطالعات شخصی، علت و سبب این انتخاب بود.

این بانوی مسلمان که هم اکنون به پیشنهاد راین فرهنگی، نام زینب بر خود گرفته اظهار داشت: امیدوار است شایسته چنین نامی باشد.

وی افزود: امیدوارم در خصوص مذهب شیعه و اسلام چنان اطلاعات کسب کنم که بتوانم راهنمای دیگران باشم و روزی به ایران خانه ولایت سفر کنم.

لاریسا در برابر بیان فلسفه عید قربان و قربانی کردن حضرت اسماعیل و سعی بین صفا و مروه و نماز پشت مقام ابراهیم توسط راین فرهنگی، به شدت می گریست و از اینکه در چنین روزی به دین مبین اسلام پیوسته، بسیار اظهار خشنودی کرد.

شیعه شدن یک بانوی ژاپنی

خدا را شاکرم که به آروزی قلبی و دیرینه خود رسیدم و دیشب را در مسجد جمکران گذراندم و در آنجا به راز و نیاز و تلاوت قرآن پرداختم



«خانم شمس آفا» از توکیوی ژاپن، در حاشیه دیدار از کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در گفتگو با مرکز خبر حوزه، اظهار داشت: در باور من نمی گنجد که چگونه یک نفر چنین توفیقی دارد که بتواند این کتابخانه بزرگ را پدید بیاورد، این کتابخانه نشان از همت آن بزرگوار دارد.

وی به علاقه مندی خود از علوم اسلامی اشاره کرد و اذعان نمود: ده ساله بودم که به اسلام علاقه مند شدم و در بزرگسالی به آرزوی دوران کودکی خود تحقق بخشیدم، اکنون به مدت پانزده سال است که به دین اسلام گردویدم.

خانم شمس آفا، با اشاره به دوران کودکی خود و حضور در مهد کودک مسیحیان، خاطرنشان کرد: در آن مهد کودک، کتاب ها و عکس هایی از عبادات مسلمان ها مشاهده کردم، عکس مسلمانی را در حال سجده دیدم و در عالم کودکی آن حالت را بسیار روحانی و معنوی یافتم و بسیار در من تأثیر گذار شد به گونه ای که در بزرگسالی تصمیم خود را عملی ساختم و به دین اسلام گرویده و شیعه شدم.

این بانوی ژاپنی در حالی که اشک از چشمهایش جاری بود، عنوان کرد: اکنون که این مصاحبه را انجام می دهم، دوباره همان حس ده سالگی و لحظه مشاهده عکس سجده آن مسلمان در ذهنم تداعی شد و لذت آن را احساس می کنم.

خانم شمس آفا، با ابراز این که برای بار نخست است که به ایران مسافرت می کند، ادامه داد: پس از مشاهده تهران و شهر مقدس قم، همان چیزهایی را که در ذهن خود از ایران داشتم را به عیان مشاهده کردم، هرچند در سفارت ایران نیز عکس ها و کتاب هایی از ایران دیده بودم و آشنایی اجمالی با ایران و فرهنگ آن داشتم.

وی موقعیت علمی شهر مقدس قم را مورد توجه قرار داد و افزود: قم، می تواند به عنوان شهر محوری جهان اسلام تبدیل شود، مکان ها و شخصیت های بزرگی را در قم دیدم، اما معتقدم که تبلیغات این شهر و ذخایر در آن باید بیشتر باشد، تا جهانیان با آن آشنا شوند.

شمس آفا با بیان اینکه در ایران برخوردهای مناسبی از شخصیت های ایرانی داشتم از همه آنها تشکر می کنم، اضافه ساخت: خدا را شاکرم که به آروزی قلبی و دیرینه خود رسیدم و دیشب را در مسجد جمکران گذراندم و در آنجا به راز و نیاز و تلاوت قرآن پرداختم.

«نیکول کوئین» چگونه مسلمان شد؟

- 1391 نیکول کوئین اهل دالاس آمریکا است که در می ۲۰۰۷ از مسیحیت به اسلام گروید. وی همانند سایر زنان آمریکا مشروب می خورد، در کلوب های شبانه شرکت می کرد و عکاسی می کرد



نیکول کوئین اهل دالاس آمریکا است که در می ۲۰۰۷ از مسیحیت به اسلام گروید. وی همانند سایر زنان آمریکا مشروب می خورد، در کلوب های شبانه شرکت می کرد و عکاسی می کرد. اما زمانی پیش آمد که وی با سوالهای بی جواب فراوانی روبرو شد. دوستانش وی را تشویق کردند تا جواب سوالاتش را از مسلمانان بپرسد. پس از آن نیکول چنان مجذوب شد که تا صبح مشغول تماشای ویدیوهای یوتیوب و افراد تازه مسلمان شده آمریکایی بیدار ماند.

نیکول اسلام را به عنوان راهنما برگزید و مقصد خود را بر اساس آن انتخاب نمود. مادر وی می گوید: «نیکول کتاب های زیادی راجع به اسلام خوانده بود اما هیچگاه فکر نمی کردیم که وی مسلمان شود. دوستان وی نیز از این عمل وی حیرت زده شدند. اما نیکول شک به دل خود راه نداد.»

اندکی در مورد مسلمان شدن او:

وی در رابطه با اسلام آوردنش می گوید: «پانزده ساله بودم که برای اولین بار شروع به کسب اطلاعات درباره ی اسلام کردم. یک خانواده ی عرب به همسایگی ما نقل مکان کرده بود و من شیفته ی رفتار آنها، لباس پوشیدن، زبان و مذهبشان شده بودم. خانم خانه و من خیلی با هم دوست شدیم اما چهار سال طول کشید تا مسلمان شدم. آنها هرگز اصراری برای مسلمان کردن من نداشتند، فقط پاسخ سوالات مرا می دادند آن هم با مهربانی و مهمان نوازی بسیار زیاد. در تمام دوران دبیرستان، گرچه مسلمان نبودم، خود را از همه ی حرکات منفی و غیر اخلاقی دور نگاه داشته بودم و این به واسطه ی همسایگی با آن دوستان تأثیر اخلاقی آنها بر من بود. بنابراین وقتی مسلمان شدم تنها چیز واقعی که در من تغییر کرد نحوه ی پوشش من و فعالیتهای اوقات فراغتم یعنی رفتن به کنسرت، سینما و ورزش بود.»

احمد حنیف مسیحی شیعه شده

شاید احمد حنیف - مسلمان سیاه پوست آمریکایی - را نشناسیم؛ اما او ما را می شناسد. وی که در جنوب آمریکا متولد شد. مسیحیت را در یاری رساندن به مظلومان و سیاهانی که در دام تبعیض گرفتار آمده بودند، ناتوان دید. او «فرهنگ مبارزه با ظلم» و «تلاش برای عدالت» را در هیچ مکتبی به اندازه اسلام ندید



من احمد حنیف هستم. در جنوب امریکا به وجود آمدم. مسیحی بودم. چشمم بر دنیا گشوده شد و 20 سال پیش مسلمان شدم. یک سال سنی بودم؛ بعد شیعه شدم ...

زندگی من خیلی رنگارنگ است. برای دستیابی به حقوق سیاه پوستان آمریکایی در مبارزات سابقه دارم. در خود آمریکا مبارزه می کردید؟
بله و در کانادا.

در جریان همین مبارزه ها به اسلام رسیدم.

آقای دکتر حنیف! چه جوری شد که به اسلام گرایش پیدا کردید؟

من دکتر نیستم؛ من برادر شما هستم. برادر دینی شما.

خب، برادر حنیف چطور شد که اسلام را برتر دیدید و مسلمان شدید؟

جریان مسلمان شدن ما به اوضاع زندگی سیاه پوستان آمریکایی برمی گردد. زندگی و تاریخ زندگی ما خیلی تلخ است. در زندگی ما خیلی ستم دیدگی هست. ما یک جوری از تمدن غرب دور شدیم. ما غربی هستیم اما به ناچار غربی هستیم. چاره دیگری نداریم.

مسیحیها در ایجاد این تاریخ تلخ برای ما سیاه پوستان نقش مهمی داشتند. یعنی دین مسیحیت به دلیل اینکه سیاسی نیست و انقلابی هم نیست ما را در برابر سیستم ستم نرم کرده است. برای همین از دین مسیحی دور شدیم و مجبور

بودیم که یک دین دیگر پیدا کنیم.

همراه با این واقعیت ما در یک بحران هویت بودیم. ما سیاه‌پوستان آمریکا دیگر آفریقایی نماندیم. اما اروپایی واقعی هم نشدیم؛ پس کی هستیم.

تمام هویت آفریقایی ما پاک شده بوده و تکه‌تکه‌ای از آن باقی مانده است. در همین شرایط در دین اسلام یک هویت جدید برای خود پیدا کردیم. پس برای من نسبتاً راحت بود که دین مسیحی را ترک کنم و مسلمان بشوم. هنگام ورود به اسلام چه احساسی داشتید؟

یادم می‌آید که وقتی تصمیم گرفتم مسلمان بشوم حالت شادی و هیجان پیدا کردم. خیلی خوشحال شدم؛ مثل پیدا کردن گنج.

از آن روز به بعد خیلی از اسلام لذت می‌برم. هر روز که بیدار می‌شوم از اسلام لذت می‌برم. اسلام برای هر کاری دلیل دارد. بحث دارد. یک برهان قاطع دارد. ما در اسلام احساس می‌کنیم که صاحب دین خود هستیم. در مسیحیت این جور نیست؛ مسیحیها صاحب دین نیستند. روحانیون آنها صاحب دین آنها هستند. ما یک اصطلاح در زبان انگلیسی داریم. می‌گویند: «هر مسلمان یک متکلم است». اسلام دین رهایی و پاکی است. هر مسلمان خود یک روحانی است. ما در اسلام حس قدرت داشتن داریم.

به نظر شما شرایط حاکم بر دنیای اسلام چگونه است؟ بخشی از دنیای اسلام در جنوب شرق آسیا به پیشرفتهای نسبی در تکنولوژی دست پیدا کرده است. بخشی از دنیای اسلام به‌طور مشخص در مرکز آفریقا درک بسیار کمی از مفاهیم والای اسلامی دارند زیرا از جریانی که بتواند مفاهیم اسلامی را به آنها برساند دور مانده‌اند. بخشی از دنیای اسلام رنگ غربزدگی به خود گرفته‌اند و از اسلام تنها یک عنوان شناسنامه‌ای دارند؛ به نظر شما چه عواملی باعث شد این فضا بر دنیای اسلام حاکم شود؟

من فکر می‌کنم که این فضا در دوران تسلط غرب بر دنیا ایجاد شد. تقریباً از دویست سال پیش که قدرت غرب اوجمی گرفت. بخشی از جاهایی که اسم بردید محل تولید مواد خام برای موتورهای تولیدی غرب بودند. برای همین مسلمانان خیلی عقب ماندند. در کشورهایی که خیلی فقیر بودند این عقب‌ماندگی خیلی بیشتر بود. بعضی قسمت‌های آفریقا خیلی عقب ماندند.

کشورهایی که موقعیت استراتژیک داشتند حداقل پیشرفت بیشتری دارند؛ مثل ترکیه. این کشور هرچند به اروپا نزدیک‌تر بود پیشرفت بیشتری کرد. درست در همین کشور جریان این جور است که دین ضعیف‌تر بشود. دین ناکارایی داشته باشد. در عربستان دین فنی، منجمد شده، خشک شده و خشن برای مردم باقی ماند. عربستان چون مرکز اسلام است و مکه آنجاست نمی‌تواند سکولار باشد. اما در این کشور هم دین خیلی بد عرضه می‌شود. کنار آن هم یک سیستم اقتصادی این کشور را به نحوی مثل غرب کرده است. اسلام عربستان؛ اسلام پاسخ‌گو

بهمشکلات امروز نیست. اسلام زنده نیست. تنها اسلام رسم و رسوم است. می خواستند در ایران هم همین جوری بشود. نفت ایران برای غرب خیلی مهم بود. می خواستند دولت ایران مثل دولت ترکیه بشود و دین در ایران مثل دین در عربستان باشد.

چرا در ایران نتوانستند دین را وابسته به رسم و رسوم و خشن معرفی کنند. چرا نتوانستند در ایران مثل ترکیه دین را از جامعه دور کنند.

چون در ایران شیعه مثل تسنن نیست. جایگاه علما در شیعه خیلی قوی است اما در تسنن خیلی ضعیف است. سیستم مراجع تقلید و اجتهاد مستقل از دولت بود و این سیستم توانست برخلاف دولت بکوشد و به انقلاب برسدیم. اما امروز روزگار خطرناکی است. غرب هر روز از نظر تکنولوژی جلو می رود و مسلمانان به ایران به عنوان الگوشان نگاه می کنند.

ما (سیاهان آمریکایی) که در شکم خود کفار زندگی می کنیم می بینیم این تکنولوژی برای مسلمانان خیلی ضرر دارد. خیلی سخت است. آخرین اثر این تکنولوژی اینترنت است. 95 درصد اینترنت موضوعهای زشتی دارد. مردم ایران فکر می کنند می توانند مانع همه این 95 درصد زشتی باشند. اما نمی توانند. اینترنت مرزها را شکسته است. کامپیوتر جوری است که از هر مانعی رد بشود من از نفوذ این تکنولوژی برای این کشور می ترسم.

مخصوصاً برای جوانان و نوجوانان ایرانی می ترسم. همین الان آثار زشتی اینترنت شروع شده است. من نوجوانی را دیدم در شهر قم؛ شهر مقدس قم. یک پیراهن سفید پوشیده بود که عکس یک زن بی حجاب روی پیراهنش بود. عکس هم عکس زیبایی بود. توجه همه را جلب می کرد. اما این عکس یک فرهنگ؛ یک بی حجابی؛ یک نوع آرایش بد را به مردم آموزش می دهد. چون که این پسر جوان توی خیابانها راه می رود. این جوان تحت تأثیر خطر است. تکنولوژی او را اسیر کرده است که یک فرهنگ غربی را در بین مسلمانها رایج کند.

ما یک ضرب المثلی در ایران داریم که 5 انگشت دست اصلاً یک جور نیستند. حالا یک جوان هم مثل بقیه جوانها نباشد؛ مگر چه ایرادی دارد؟

می خواهیم بدانیم پاسخ شما در برابر این شبهه چیست؟

درست است. ضرب المثل خوبی است. خیلی خوب است. 5 انگشت دست مثل هم نیستند. اما انگشت دست هر چه باشد انگشت دست است. حق ندارد که انگشت پا باشد. اگر انگشت پا بشود خاصیت خود را از دست می دهد. جوان مسلمان می تواند با بقیه جوانها فرق داشته باشد اما هر چه باشد باید یک جوان مسلمان باشد والا خاصیت مسلمان بودن خودش را از دست می دهد. تکنولوژی در خدمت غرب قرار گرفته است که برای ما مسلمانان خطر ایجاد کند. آقای احمد حنیف؛ نمی توان به بهانه خطرناک بودن تکنولوژی چشمها را به پیشرفت دنیا بست. بالاخره باید از تکنولوژی بهره جست؟!

شاید نتوانیم بدون تکنولوژی زندگی کنیم؛ شاید. مثل ماشین. ما مجبوریم از ماشین استفاده کنیم. اما ماشین برای محیط زیست خیلی ضرر دارد. آلودگیهای ماشین آینده بچه‌های ما را خراب می‌کند. اما اگر همین اتومبیل در تهران نباشد وحدت و زندگی مردم خراب می‌شود. ما مجبوریم از ماشین استفاده کنیم. من فکر می‌کنم اگر ماسیستم ارزشی غرب را بفهمیم آینده ما روشن است. اگر خوب این سیستم را نفهمیم و تکنولوژی آن را بپذیریم در همان دنیای غرب غرق می‌شویم.

اکنون غرب «جهانی شدن» را مطرح می‌کند. آمریکا به عنوان مدعی جهانی شدن سعی می‌کند تمام کشورها را تابع یک فرهنگ، یک رفتار اجتماعی و یک شیوه زندگی بکند. آمریکا دهکده جهانی را محل سکونت بشر و چهره آینده دنیا می‌داند.

در این دنیا ما به عنوان مسلمان مدعی هستیم که نه تنها می‌توانیم بدون پذیرش ملزومات زندگی غربی به حیات خود ادامه بدهیم؛ بلکه ادعا می‌کنیم می‌توانیم بر غرب هم تأثیر گذار هم باشیم.

هنگامی که حافظه تاریخی مسلمانها را مرور می‌کنیم؛ می‌بینیم از هنگام جنگهای صلیبی تا پایان این جنگها دنیای اسلام توانسته است فرهنگ خود را به عنوان فرهنگ برتر در غرب تعمیم بدهد.

در دنیای امروزی که غرب بر تمام ابزار ارتباطی تسلط دارد آیا باز هم ممکن است که دنیای اسلام بتواند نقش قابل توجهی در گردش روزگار بازی کند؟

آمریکا و دنیای مدرن در تکنولوژی ارتباطی خیلی قوی تر از روزگار سابق ظاهر شده است. اما ما می‌بینیم در جنگ ویتنام؛ ویت کنگها جنگ پارتیزانی استفاده می‌کنند و اتفاقاً بر آمریکا هم پیروز می‌شوند.

ما باید در جنگ فرهنگی با غرب استراتژی جنگ پارتیزانی را اجرا کنیم. یعنی بین مردم کار کنیم و مردم را برای مبارزه فرهنگی با غرب بسیج کنیم.

ما نمی‌توانیم با «اینترنت» و «ماهواره» آن قدر پیشرفت کنیم که بر غرب هم پیروز بشویم. باید قانون رقابت فرهنگی با غرب را عوض کنیم. باید نوعی رقابت با غرب ایجاد کنیم که تولید خودمان است. خود ما مدیریت و اجرای این رقابت را بر عهده داریم. قانون این رقابت را خودمان بنویسیم و پیش از اینکه غرب از این نوع رقابت باخبر بشود آن را پیاده کنیم.

خودمان نقش ایفا بکنیم تا غرب وارد انفعال بشود و واکنش به ما نشان بدهد. این کار چگونه ممکن است؟

من فکر می‌کنم ارتباط با مردم راه مهمی است. باید اجرای این رقابت و جنگ فرهنگی را به خود مردم بسپاریم. اما این کار را نمی‌کنیم. مثلاً طلبه آمریکایی آمده است اینجا و بعد از درس خواندن به غرب برمی‌گردد. باید سیستمی برای ارتباط با او درست کنیم تا وقتی به غرب برگشت بتواند در این مبارزه فرهنگی نقش ایفا کند. خیلیها از آمریکا

آمدند. اما وقتی برگشتند به حال خود رها شدند و در یک گوشه‌ای تنهایی و با کمترین ارتباطات دین خود را تبلیغ می‌کنند.

هیچ پشتیبانی؛ از طلبه‌هایی که به آمریکا برمی‌گردند نشد. آنها در آنجا تنهای تنها ماندند. آقای احمد حنیف! مادر جنگ تحمیلی چنین شیوه‌ای را تمرین کردیم و موفق شدیم. اما مبارزه فرهنگی مثل مبارزه نظامی ملموس نیست. شفاف نیست. لطیف و پنهان است. جنگ پارتیزانی فرهنگی چگونه ممکن خواهد بود؟ روش جنگهای پارتیزانی این است که فضای آزاد و خلاء برای دشمن ایجاد نکنند. دشمن روز حمله می‌کند اما وقتی به مقصد می‌رسد می‌بیند هیچ کس آنجا نیست! برعکس هم هست. پارتیزانها شب به‌طور ناگهان در دل دشمن ظاهر می‌شوند. دشمن نمی‌داند او از کجا آمد و پدرش را درآورد.

ما باید در مبارزه فرهنگی هم محیطهای آزاد درست کنیم. مردم در کفرستان از کفر خسته شده‌اند اما نمی‌دانند وقتی از کفر فرار کردند کجا بروند. ایران برای خیلی از مسلمانهای دنیا این جوری بود که بعد از انقلاب آن الگوی آزاد و رها از کفر را به تصویر می‌کشید. خیلی هم دوست داشتند ببینند در ایران زندگی کنند. اما نتوانستند. چون ایران هنوز ناسیونالیسم هست. خیلی از مسلمانها سعی می‌کردند پدیده انقلاب اسلامی را در کشور خود به وجود بیاورند. ما باید اول اسلام را خوب تبلیغ کنیم. بعد شهرکهای درست کنیم که امنیت و پیشرفت در آن باشد تا کافر به ایران می‌آید در این شهرک بماند و با اسلام آشنا شود بدون اینکه کفر آنها برای کسی مشکل ایجاد کند. الان غرب اشباع شده است. از کفر خود پر شده است. دیگر ظرفیت کفر را ندارد؛ اگر تبلیغ خوبی از اسلام بشود مردم مسلمان می‌شوند. چرا که برای پیدا کردن راه بهتر آماده هستند. اگر آرزوی خود را در اسلام ببینند زود مسلمان می‌شوند. اینترنت هم نمی‌تواند مزاحم مسلمان شدن آنها باشد.

اینترنت یک ارتباطات کانالیزه شده و فقط از صفحه کامپیوتر به مخاطب خود می‌دهد. او خیلی دوست دارد که از کانال دیگری هم اطلاعات را بگیرد. ما باید کانال دیگری پیدا کنیم؛ تا اطلاعاتی غیر از اینترنت به او بدهیم. من نمی‌گویم از اینترنت و تکنولوژی استفاده نکنیم؛ نه. ولی نباید بر اینترنت و تکنولوژی تمرکز کنیم. ما باید در برابر تکنولوژی الکترونیکی تکنولوژی انسانی و ذهنی را جدی بگیریم. باید بر قلبها و با مفاهیم عالیه‌ساز بگوییم. الان مردم از کفر و تکنیکهای شیطانی خسته شده‌اند. خیلی راحت زبان انسانی و عالی را می‌پذیرند. بشریت تشنه مفاهیم عالی است. اگر ما بتوانیم این مفاهیم را به آنها منتقل کنیم.

شیعه شدن فیلیپ سندروس بازیکن آرسنال

با وجود تبلیغات منفی زیاد و اسلام هراسی موجود، گرایش به اسلام، نسبت و وضعیت خوبی دارد



فیلیپ سندروس، اگر فوتبالیست نمی شد حتما روحانی کلیسا می شد اما حالا در روزهای اوج شهرت و عضویت در تیم ملی سوئیس و توپ زدن در فولهام انگلیس، تحصیلاتش را در رشته ادیان به پایان رسانده و با دختری از ایران آشنا شده که دریچه ای جدید را به رویش گشوده است. همسر فعلی فیلیپ سندروس، دختری تهرانی و از سادات است که فیلیپ، اسلام شیعی او را دینی دوست داشتنی یافته و به شیعه گرویده است. امام مرکز اسلامی منچستر، فردی است که به فیلیپ در درک اسلام و تشیع کمک کرده است. او نقش همسر فیلیپ را در شیعه شدنش مهم می

داند و معتقد است، غیرمسلمانان در ابتدا می خواهند اسلام بیاورند و خیلی تفاوت شیعه و سنی را نمی دانند و مذهب آنها به آشنا شدن و مواجهه آنها با اولین مسلمان بستگی دارد.

علت گرایش بیشتر به اهل سنت

امام مرکز اسلامی منچستر، اولین مواجهه غیرمسلمانان با مسلمانان را در آشنایی آنها با اسلام و انتخاب گرایش و مذاهب آنها مهم می داند و معتقد است که بیشتر تازه مسلمانها اسلام را به همان شکلی یاد می گیرند که اولین بار با آن مواجه شده اند بنابراین شیعه یا سنی بودن اولین مسلمانی که از او تاثیر می پذیرند در گرایش افراد به این مذاهب نقش دارد.

امام مرکز اسلامی منچستر درباره دامنه تبلیغات اهل تسنن نسبت به تبلیغات تشیع در غرب بیان می کند: از نظر جمعیت، تعداد اهل تسنن در غرب بیشتر هستند و سابقه مهاجرت آنها و مراکز اسلامی آنها هم بیشتر است بنابراین به دلیل سابقه حضور در غرب و کثرت مراکز اسلامی شان، سازماندهی بیشتری دارند و در بحث تبلیغ گسترده تر عمل می کنند.

او می گوید: با وجود تبلیغات منفی زیاد و اسلام هراسی موجود، گرایش به اسلام، نسبت و وضعیت خوبی دارد.

او با بیان اینکه قریب یکصد تن از افراد رشته های مختلف در منچستر به مذهب تشیع گرویده اند، این آمار را در شرایط تبلیغات منفی و فشارهای مختلف در غرب علیه مسلمانان خوب می داند و می گوید: پایین ترین میزان تحصیلات در میان مسلمانان جدید منچستر، جوانی است که هنوز در کالج تحصیل می کند.

بدیعی با وجود اینکه کارهای انجام شده را بسیار خوب توصیف می کند اما تاسیس مرکزی برای تازه مسلمانان را ضروری می داند.

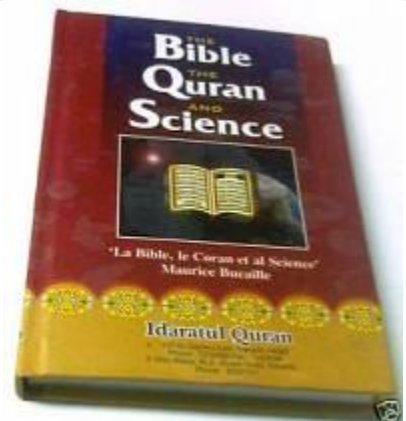
بدیعی همچنین به مشکلات موجود در انتشار کتاب های مورد نیاز این افراد اشاره می کند و از این مشکلات با عنوان فقر در انتشار کتب لازم تعبیر می کند.

امام مرکز اسلامی منچستر به موضوع گرویدن مخفی به اسلام نیز اشاره می کند و می گوید: افراد و شخصیت هایی مهم و مشهور به تشیع روی می آورند اما علاقه ای به اعلام شدن آن ندارند و در این زمینه ملاحظاتی دارند که بخشی از این ملاحظات خانوادگی است و بخشی ملاحظات، مباحث دیگر را شامل می شود.

بدیعی معتقد است که در راه تبلیغ تشیع هنوز در ابتدای راه هستیم.

مسلمان شدن دانشمندی مسیحی بعد از مطالعه بدن مومیایی شده فرعون

او بعد از اینکه مطمئن شد که قرآن این مطلب را قبلاً خبر داده است، با صدای بلند فریاد زد: من به اسلام داخل شدم.
و به این قرآن ایمان آوردم



در سال 1981 م بدن مومیایی شده فرعون را از مصر به فرانسه، جهت برخی تحقیقات منتقل کردند. پروفیسور موریس بوکای (Maurice Bucaille) نتیجه تحقیقاتش را اینگونه بیان کرد که بدن در دریا غرق شده و بعد از آن مومیایی شده است. اطرافیان از انتشار چنین خبری او را منع کردند زیرا این نتیجه مطابق نظر قرآن بود:

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (یونس: 92)

امروز فقط بدن تو را نجات می‌دهیم تا برای افراد پس از خودت درسی باشد. هر چند خیلی از مردم از آیات ما غافلند....

اما در کتاب مقدس، از غرق شدن فرعون سخن به میان آمده است اما اشاره‌ای به سالم بودن بدن او نکرده است.

او از خود سوال می‌کرد که چگونه این امر ممکن است با توجه به اینکه این مومیایی در سال 1898م و تقریباً در حدود دویست سال قبل کشف شده است، در حالی که قرآن مسلمانان قبل از 1400 سال پیدا شده است؟ چگونه با عقل جور در می‌آید در حالی که نه عرب و نه هیچ انسان دیگری از مومیایی شدن فراعنه توسط مصریان قدیم آگاهی نداشته و زمان زیادی از کشف این مسئله نمی‌گذرد؟

او بعد از اینکه مطمئن شد که قرآن این مطلب را قبلاً خبر داده است، با صدای بلند فریاد زد: من به اسلام داخل شدم و به این قرآن ایمان آوردم.

موریس بوکای با تغییرات بسیاری در فکر و اندیشه و آیین به فرانسه بازگشت و ده‌ها سال پیرامون تطابق حقائق علمی کشف شده در عصر جدید با آیه‌های قرآن، تحقیق کرد و حتی یک مورد از آیات قرآن را نیافت که با حقایق ثابت علمی تناقض داشته باشد. و بر ایمان او به کلام الله جل جلاله افزوده شد (لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید)

او تحقیقات خود را در کتابی بنام «کتاب مقدس و قرآن و علم» جمع‌آوری کرد. متن کتاب را می‌توانید از این آدرس دانلود کنید.

گفتگو با علی الشیخ، مسیحی شیعه شده

متأسفانه مسیحیت بیش تر به ایمان گروهی گرایش دارد. آنان معتقدند که هیچ رابطه ای بین عقل و دین نیست؛ اصلاً ایمان، مسأله ای غیبی است و عقل در آن راه ندارد؛ زیرا اگر عقل باشد، دیگر غیبی نیست



بنده علی الشیخ، متولد بغداد هستم. پیش از این مسیحی (کاتولیک) بودم و در سال 1370 به دین مبین اسلام مشرف شدم. در بغداد با مسلمانان، بسیار رفت و آمد میکردم؛ اما متأسفانه از دین اسلام اطلاع چندانی نداشتم. پس از این که در ایران انقلاب شد و حضرت امام (ره) به ایران آمدند، بسیاری از مسیحیان از جمله بنده، به ایران آمدیم.

مدتی پس از ورود به ایران، برخی از دوستان رفتند و من و چند نفر دیگر در تهران ماندیم؛ چون جو فرهنگی این جا با عراق متفاوت بود.

درباره مسیحیت بحث هایی پیش می آمد، از کودکی به ما القا شده بود که مسلمانان خیلی به مسیح (ع) و حضرت مریم (س) بد می گویند و من نیز این اعتقاد در دلم بود. روزی با یکی از دوستان مسلمان، مشغول بحث بودیم که ایشان گفتند ما به حضرت مسیح (ع) و مریم (س) علاقه زیادی داریم. ایشان به من قرآن داد و از من خواست تا سوره مریم را مطالعه کنم. زمانی که من سوره مریم را خواندم، باور نمی کردم که قرآن چنین سخنان زیبایی راجع به حضرت مریم (س) گفته باشد. از آن پس، به مسایلی که در دلم بود شک کردم. این موضوع باعث شد تا به مطالعه و بحث در این زمینه ادامه دهم و سرانجام خداوند این توفیق را به من داد تا به دین اسلام مشرف شوم. من کتابی به نام «هبه السماء» (هدیه آسمانی) دارم که در آن مختصری از زندگی نامه خود را که پانزده صفحه است نوشته ام.

در سال 1374 به حوزه آمدم. دو سال در مدرسه دارالحکمه شهید محراب، محمد باقر حکیم بودم. پس از آن به مدرسه امام خمینی (ره) رفتم و در آن جا مقطع اول و دوم را تمام کردم. چند تالیف دارم: یکی همان است که در سال 78 چاپ شد؛ دیگری «الصحیح فی انجیل المسیح» است که امسال چاپ گردید. کتاب بزرگی به نام «المسیحیه فی المیزان» دارم که ان شاء الله پس از پایان نامه به اتمام میرسانم. پایان نامه ام نیز در رشته فلسفه و کلام است و «حقیقه المسیح (ع)» نام دارد. این مجموعه شامل بحث مقارنه می باشد که تقریباً تمام شده است. هم اکنون در مدرسه امام خمینی (ره) مشغول تدریس تاریخ فلسفه غرب، ادیان و فلسفه تمهیدی هستم.

پژوهه: درباره آنچه در پایان نامه تان، حقیقت مسیح (ع) در اسلام و مسیحیت، بررسی کردید و نتایج آن سخن بگویید.

علی شیخ: ابتدا مقدمه مختصری عرض می کنم: ما در کلام جدید درباره عقل و اعتقاد دینی چیز هایی می خوانیم. اینها با هم چه رابطه ای دارند؟ متأسفانه مسیحیت بیش تر به ایمان گروی گرایش دارد. آنان معتقدند که هیچ رابطه ای بین عقل و دین نیست؛ اصلاً ایمان، مساله ای غیبی است و عقل در آن راه ندارد؛ زیرا اگر عقل باشد، دیگر غیبی نیست و اصل دین زیر سؤال می رود. این دیدگاه به زمان کنونی مربوط نیست و از قرن دوم و سوم شروع شده است و روی این مساله تأکید می کنند (به خاطر توجیه بعضی اعتقادات که مخالف با عقل است). در مورد بحث لاهوت مسیح (ع) به این نتیجه رسیدیم که تفکر خدا یا پسر خدا بودن مسیح (ع) هیچ وقت در تعالیم حضرت مسیح (ع) نبود. برای نمونه اگر یک مورد بیاورند که حضرت مسیح (ع) فرموده که من خدا یا پسر خدا هستم، من قبول

می کنم، در حالی که نزدیک به 73 بار می گوید: من پسر انسان هستم. این تاکید حضرت مسیح (ع) برای این است که بگوید پسر خدا نیست. از طرفی من گمان کردم شاید حواریون چنین سخنی گفته اند. برای همین بررسی کردم، دیدم هیچ یک از آنها چنین جمله ای را نگفته اند. طبق بررسی های من، این تفکر از «بولس» شروع شده است. در انجیل یوحنا (البته با یوحنا ی حواریون فرق میکند) که به سال صدم میلادی، یعنی حدود هفتاد سال پس از میلاد بر می گردد، متأسفانه درباره مساله تجسد اشاراتی وجود داشت. در قرن اول چون بولس به وثنی ها تبشیر می کرد، خیلی از وثنی ها داخل مسیحیت شدند. این ها با عقاید خودشان آمدند. کم کم این تفکر در مسیحیت رواج پیدا کرد که حضرت مسیح (ع) خدایی مانند خدای بقیه بوده است. این بحث تا قرن سوم ادامه پیدا می کند. در این قرن حضرت آریوس و جناب اثنا سیوسی آرای متضادی در این زمینه داشتند؛ آریوس میگفت که مسیح (ع) فقط پیامبر است؛ اگر چه از فرشته بهتر است و اصلاً بهترین خلق خدا است؛ اما بالاخره مخلوق بوده و خدا نیست، اما اثنا سیوسی می گفت که مسیح (ع) خدا و پسر خدا است و باید الوهیت داشته باشد. پس از آن در سال 325 م مجمع نقیه تشکیل شد. در آن مجمع ثابت گشت که حضرت مسیح (ع) خدا و پسر خدا است. قرار شد که هر کس با این موضوع مخالفت کند، کشته یا زندانی شود. بدین ترتیب، بسیاری از علما و اسقف هایی که با این نظریه مخالف بودند، کشته یا زندانی شدند. این جریانات ظاهراً در زمانی بود که کلیسا با دولت پیوند خورد و قسطنطین مسیحی شد. من بعضی مواقع با کشیشان صحبت می کنم و به آنان می گویم که این سخن شما با بسیاری از جملات حضرت مسیح (ع) هم خوانی ندارد؛ شما می گوید: طبیعت مسیح (ع) از طبیعت خداست و پسر و پدر در جوهر مساوی هستند؛ پس حضرت مسیح (ع) پسر خدا است. در حالی که حضرت مسیح (ع) به صراحت می گوید که پدر من از من بزرگتر و عظیم تر است و من هیچ کاری را نمی توانم انجام دهم؛ مگر پدرم به من اجازه دهد. شما چگونه این تناقضات را حل می کنید؟ در جواب من می گویند: این ظاهرش بوده و ما تاویل می کنیم. من در کتاب دوم اشاره کرده ام که این تناقضات قابل حل نیست. در ضمن، بحث فلسفی اش را هم مطرح کردم که مساله تساوی در جوهر لاهوت مسیح (ع) و خدا، مردود است.

در حال حاضر مسیحی ها تثلیث را، با این که مخالفت عقل است، قبول دارند، و می گویند: خیلی از مسایل دینی را مانند تثلیث نمی توان از لحاظ عقلی توضیح داد. ما می گوئیم سه مطلب داریم؛ گاهی مطلب دینی با عقل سازگار است؛ گاهی وقت ها از عقل بالاتر است که مشکل ندارد؛ اما هیچ وقت اعتقاد دینی نباید مخالف ضرورت عقل باشد. یعنی اگر دین به من بگوید $1+1=3$ ، من قبول ندارم؛ چون با ضرورت عقلی مخالف است. درست است که عقل گرایی آقای توماس آکویناس بیش تر بوده، با این حال خودش می گفت که برخی از مسایل مسیحیت با عقل جور در نمی آید. توماس آکویناس مکتب بسیار قوی ای داشت، و بیش تر متفکران مسیحی از قرن یازدهم و دوازدهم به بعد متأثر از تفکر او هستند. با این حال، وی می خواهد ایمان را با مساله تثلیث یا تجسد توضیح دهد. با

این که مثال هم می‌زند، آخرش می‌گوید ما نمی‌توانیم و عقلمان نمی‌فهمد. اگر مساله دینی ثابت، مخالف عقل باشد، باید قبول کنیم.

پژوهه: امروزه مسیحیت چه آموزه هایی دارد؟ با این همه گرایش های غیر معقول، باز میبینم رشد می‌کند و تفکرش در جهان مطرح است. از طرف دیگر همه می‌گویند دین از دولت جداست، اما دین در بسیاری از آموزه ها به دولت کمک می‌نماید، هر چند این موضوع رسماً اعلام نمی‌شود.

علی شیخ: در مسیحیت سه مکتب وجود دارد: کاتولیک، ارتدکس و پروتستان. از ابتدا کاتولیک و کلیسا روم وجود داشت. پس از آن در سال 1054 م بین کلیسای شرق و غرب انشقاق کبیر ایجاد شد. سپس در قرن شانزدهم مارتن لوتر مکتب پروتستان انجلیین را به وجود آورد. حال چگونه مردم، آموزه‌های مخالف عقل او را قبول می‌کنند، بحث جداگانه ای است.

هنگامی که در شهرهای شمال عراق مشغول تبلیغ بودم، دیدم چند نفر مسیحی شدند. البته برخی به خاطر مسایل مادی مسیحی شده بودند و اعتقاد داشتند. یادم می‌آید سه چهار سال پیش به خرمشهر رفته بودم. دو سه روز با آقای صالح الوردانی، متفکر مسلمان، بودم. چند سخنرانی داشتم و خیلی از دانشجویان جوان حضور پیدا می‌کردند. پس از جلسه به من می‌گفتند شما از مسلمانان چه دیدید که اسلام آوردید؟ اخلاق تئوری و سلوک علمی مسیحیت، از اخلاق اسلام خیلی بهتر است. با این حال برای آنها تشریح کردم که چنین نیست. توجه داشته باشید که یکی از شیوه‌هایی که نشان می‌دهند دین مسیح جذاب می‌باشد، همین اخلاق است؛ خیلی روی مسایل اخلاقی و روحی تاکید دارند، در حالی که اسلام را «دین ظاهر گرا» معرفی می‌کنند. برخی می‌گویند: حداکثری فقه باعث می‌شود آزادی انسان کم می‌شود. می‌گویند: اگر شما، خدا و مردم را دوست داشته باشید، مطابق با مسیحیت است؛ در حالی که من می‌دانم این، صددرصد مسیحیت نیست. از طرف دیگر، مبشران کمک‌های مادی فراوانی به مسیحیان می‌کنند. یک خانم هفتاد ساله آمریکایی در سلیمانیه عراق سرمایه گذاری کرده و به کودکان، زبان انگلیسی درس می‌داد و ضمن تدریس، آموزه‌های خود را نیز به آنان یاد می‌کرد. این گونه مسایل باعث شده که مسیحیت گسترش پیدا کند. همراهی دولت با مسیحیت به این نحو است. پروتستان، تفکری دارد به نام «هزاره سعیده» (الفیه السعیده). این روش فکری می‌گوید: با آمدن حضرت مسیح (ع)، مردم دنیا به مدت هزار سال، زندگی راحتی دارند. پروتستان، دو قسم معمولی و افراطی دارد. آقای بوش از افراطی‌ها است. طبق این اعتقاد، جنگ بسیار بزرگی پیش می‌آید. و طی آن، نزدیک به یک سوم مردم دنیا نابود می‌شوند. (هرمجدون نام منطقه‌ای است که در آن جنگ رخ

می دهد.) من فکر می کنم جنگ اسرائیل در فلسطین و جنگ آمریکا در افغانستان و عراق، بر اساس همین تفکر می باشد. حتی بوش گفته بود که جنگ اسلام و مسیحیت است. هر چند پس از آن، حرف خود را پس گرفت.

زیباترین لحظه زندگی ام این است که چادر نماز بر سر می گذارم

در غرب برخی مردم به حال مسلمانان به ویژه زنانشان غصه می خورند و فکر می کنند که حجاب محدودیت است. در حالی که من آرامش درونی را با حجاب به دست آوردم و غرب درک درستی از وضعیت مسلمانان ندارد.



مریم فاضلی ورونیکا در همایش یاوران نماز و بررسی نقش نماز در پیشگیری از وقوع جرم در دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت با بیان اینکه دین اسلام و شیعی تمام خلأهای نهاد آدمی را پر می کند اظهار کرد: در گذشته خلأهایی در وجود مرا ناآرام کرده بود که این بی قراری حتی با جابه جایی و تغییر مکان زندگی ام برطرف نمی شد.

وی پذیرش دین اسلام را نیازمند آمادگی و حضور قلبی دانست و اذعان کرد: هنگام ازدواج با مردی مسلمان ابتدا به صورت شناسنامه ای مسلمان شدم اما با گذشت زمان به شناخت و معنویت عمیقی رسیدم که در هیچ جای دیگر تجربه نکرده بودم.

این بانوی تازه مسلمان شده آلمانی، اقامه نماز، گرفتن روزه و رعایت حجاب و آشنایی با سنت رسول اکرم (ص) و امام زمان (عج) را از جمله شیرینی های دین مبین اسلام خواند و گفت: زیباترین لحظه زندگی ام این است که چادر نماز بر سر می گذارم و در مقابل درگاه خداوند دست نیاز دراز می کنم.

وی خاطرنشان کرد: در دین گذشته ام آموخته بودم که باید تنها به خودم تکیه کنم و این امر موجب شده بود که سنگینی خود را روی پاهایم حس کنم و به زمین چسبیده شوم اما با اسلام آوردن و گفتن شهادتین روح من الهی شد و پرواز کرد.

فاضلی شنیدن صدای صوت قرآن و اذان را از دیگر زیبایی های اسلام برشمرد و خاطرنشان کرد: زمانی که برای نخستین بار از آلمان به همراه همسر و فرزندانم به ایران آمدم در فرودگاه صدای اذان شنیدم که بسیار برایم جالب بود.

وی تصریح کرد: زمانی که در کلام از معرفت صحبت می کنیم و عمق آن را در اسلام می یابیم مانند فراگیری علم دنیایی از دانش فرا روی ما قرار می گیرد که البته معرفت چیزی فراتر از هر مبحث دیگری است.

این بانوی تازه مسلمان شده آلمانی، اضافه کرد: در غرب برخی مردم به حال مسلمانان به ویژه زنان شان غصه می خورند و فکر می کنند که حجاب محدودیت است در حالی که من آرامش درونی را با حجاب به دست آوردم و غرب درک درستی از وضعیت مسلمانان ندارد.

تشریف پرفسور هانری کربن به تشیع

هانری کربن در سال 1945 به ایران آمد و شاگرد علامه سید محمد حسین طباطبایی، فیلسوف صدرایی معاصر شد.



پروفسور هانری کربن شرق شناس مشهور فرانسوی از جمله اروپائینی است که در طی زندگی خود با حکمت شرقی آشنا شد، و به دنبال مطالعات و تحقیقات چند ساله خود به اسلام و ائمه اطهار (علیهم السلام) تمایل قلبی و یقین عینی و عقلانی پیدا کرد.

وی پس از چندی که با حکمت اشراق سهروردی آشنا شد توجه ویژه ای به ایران شیعی پیدا نمود چنان که از غرب و هایدیگر و استاد خود لویی ماسینیون دور شد. هانری کربن در سال 1945 به ایران آمد و شاگرد علامه سید محمد حسین طباطبایی، فیلسوف صدرایی معاصر شد.

او به علت علاقه وافر خود به حکمت و عرفان ایرانی به تأسیس بخش ایرانشناسی فرانسه در مرکز انجمن ایران و فرانسه پرداخت، هدف وی از ایجاد چنین مرکزی انتقال میراث عرفانی ایرانی به تمام علاقه مندان در غرب بود، وی در طی سالهایی که در ایران به سر می برد با اندیشمندان شیعه به بحث و تبادل آراء و نظرات پرداخت و در 1324 هـ ش به دین مبین اسلام گرویده، شیعه اثنی عشری را پذیرفته و از جمله نجات یافتگان شد.

زن راهبه مسیحی، مسلمان شد

در دوران تبلیغ مسیحیت در بین مسلمانان فهمیدم افرادی که به آنها تروریست می گویند هیچ ارتباطی با تروریسم ندارند.



یک راهبه مسیحی در حالی که مشغول تبلیغ مسیحیت میان مسلمانان فیلیپین بود، به اسلام روی آورد. به گزارش مرکز خبر حوزه، خانم مارسیدتا دی ویرا در حالی که مشغول تبلیغ مسیحیت میان مسلمانان فیلیپین بود، به اسلام روی آورد و اکنون در شهر کولو به همراه دوست مسلمان خود زندگی می کند.

وی در بیان علت گرایش خود به اسلام گفت: هدف زندگی را در این دین یافته است.

دی ویرا اظهار داشت: من آرامش فکری خود و معنای زندگی را در اسلام یافته ام و این فقط به انتخاب من نبوده، بلکه رحمت الهی بوده که من را به راه درست هدایت نموده است. حال که خدا این راه را برای بندگانش پسندیده من نیز باید از خواست آفریدگار تبعیت کنم. گرایش من به اسلام بزرگ ترین اتفاق زندگی من است.

خانم دی ویرا افزود: بیش از ۱۰ سال در صومعه زندگی کرده و آموزش های دینی را در ایتالیا و اسپانیا فراگرفته و برای دعوت مسلمانان فیلیپین به مسیحیت به جزیره مینداناو سفر کرده است.

خانم دی ویرا گفت: در دوران تبلیغ مسیحیت در بین مسلمانان فهمیدم افرادی که به آنها تروریست می گویند هیچ ارتباطی با تروریسم ندارند و این مساله را در زندگی با آنها با چشمان خودش دیدم.

تشریف بانوی 90 ساله بلژیکی به اسلام

این بانوی ۹۰ ساله دلیل روی اسلام آوردنش را رفتار بسیار شایسته اطرافیان مسلمان، به ویژه همسایگانش می داند.



بانوی ۹۰ ساله بلژیکی پس از تحقیقاتی که در مورد دین اسلام انجام داد، به این دین مبین مشرف شد.

به گزارش خبرگزاری تقریب، "جورجت لوپال" بانوی ۹۰ ساله ای ست که به تازگی به دین اسلام مشرف شده است، در منطقه "فلاندری" بلژیک زندگی می کند و پس از تشرف به اسلام، نام خود را به "نور" تغییر داده است. وی در حال حاضر سالخورده ترین فرد تازه مسلمان جهان اسلام می باشد.

این بانوی ۹۰ ساله دلیل روی اسلام آوردنش را رفتار بسیار شایسته اطرافیان مسلمان، به ویژه همسایگانش می داند و می گوید: همیشه می دیدم همسایگان مسلمانم با هم به خوبی رفتار می کنند، باهم به عبادت و نیایش می پردازند و به اصول و اعتقادات خاصی پایبند هستند که باعث استحکام روابط خانوادگی شان شده است؛ اما در خانواده من حتی دخترم مدت ها ست که به دیدنم نمی آید.

وی می افزاید: من همیشه مایل بودم تا از اعتقادات همسایگانم با خبر شوم و به دین آنان درآیم.

نور برای مدتی با خانواده ای مسلمان زندگی کرد و پس از سفر به کشور مراکش در ماه مبارک رمضان، عزمش را برای تشرف به دین اسلام جزم کرد و به این دین آسمانی مشرف شد. او در حال حاضر هم برای شناخت بیشتر اسلام، در کلاس های مرکز اسلامی - فرهنگی بلژیک شرکت می کند تا از حقیقت دین اسلام بیشتر آگاه شود.

مصاحبه با بازیگر زن مشهور هالیوودی که تازه مسلمان شده

خانم ملیسا کارتر و همسرش بهرام حیدری از مدیران هالیوود، حرف های جالبی برای گفتن دارند، مشروح گفت و گو با خانم کارتر در ادامه تقدیم حضورتان می شود



خدا به من هدیه ای داده که باید از آن استفاده کنم. یکی این که پدر خوبی داشتم و دیگری اینکه با اسلام آشنا شدم که باید قدرش را بدانم و مسئولیت خود را در قبالش انجام دهم و انجام خواهم داد.

خانم ملیسا کارتر و همسرش بهرام حیدری از مدیران هالیوود، حرف های جالبی برای گفتن داشتند. مشروح گفت و گو با خانم کارتر در ادامه تقدیم حضورتان می شود:

من عاشق ایران هستم؛ هم ادبیاتش، هم تاریخش و هم مردمش. پدر من کشیش بود و وقتی ایران آمدم با مردمشان راحت بودم حتی راحت تر از همکارانم در هالیوود. بنده در ایالت اوهایو زندگی می کنم. در امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر فشارهای زیادی علیه مسلمانان بوجود آوردند. بنده یک هدف دارم؛ که تا زمان مرگم بتوانم با شوهرم و شریکمان که یک کارگردان پولدار پاکستانی است فیلم هایی برای گسترش و شناساندن اسلام بسازم تا آرام باشم.

مهم ترین کار برای مقابله با تفکرات هالیوودی این است که بتوانیم فیلم هایی با تفکر برتر خودمان (اسلام) به صورت تصویری و سینمایی تولید کنیم؛ به عنوان مثال ساخت فیلم های فردوسی و غیره.

بنده با خواندن زبان فارسی کم کم با عرفان اسلامی آشنا شدم و با حافظ، مولوی و ... آشنا شدم. بعد شروع به خواندن تفاسیر قرآن کردم و کتاب فصوص را خواندم و برایم بسیار جذاب و ماورائی بود؛ چنین چیزی را ما در آمریکا نداشتیم که اینقدر کامل باشد و انسان را به شور بیاورد و روح انسان را جلا بدهد. در ایران آمدم و با قم آشنا شدم و حرف ها و کتاب هایی که بود بسیار برایم جدید و جالب بود، البته بسیاری را متوجه نمی شدم ولی افرادی بودند که چندین ساعت و خیلی خوب برای من توضیح دادند. ایران را یک عظمت از معانی و علما یافتم، چیزی که در آمریکا نیست.

در حال حاضر اسلام شدیداً در حال رشد است. به عنوان مثال از بین بازیکنان معروف تیم بارسلونا ۹ نفر مسلمان اند. البته همه افرادی که اهل علم و دانش اند؛ شیفته این دین می شوند، چون اسلام و مسلمانان هم دین را معرفی می کند و هم علم را، و می گوید تضادی بین اینها نیست و این عکس چیزی است که غرب و تمدن آن می گوید. آمریکایی ها هر وقت در مورد خصایل و ویژگی های حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) صحبت می شود اشک می ریزند. فکر برتر از آن مسلمانان ایرانی است و عرفانی که در اسلام و ایران وجود دارد؛ تنها راه رشد اسلام و اشاعه آن، و بهترین راه نفوذ و تبلیغ است.

در آمریکا به محض رسیدن حداقل اطلاعات از اسلام جذب این دین می شوند. آمریکایی ها با ساده ترین دانسته ها از تاریخ کنجکاو به اسلام می شوند. البته آنها با مطالعه تاریخ مخصوصاً تاریخ اروپا، و آمدن مسلمانان به اروپا و رفتارهای آنان و پی بردن به تحریفات و دروغ هایی که قبلاً شنیده اند هم به این سو کشیده می شوند.

هالیوود یک تولید است و برای رسیدن به هدف خود که عوض شدن دید حقیقی نسبت به اسلام و ادیان است، سرمایه گذاری می کند.

در آمریکا به طور ماهیانه صدهزار جلد کتاب از مولوی به فروش می رسد و این عرفان بهترین راه نشر اسلام است. من یک دوستی داشتم که دید بسیار بدی نسبت به اسلام داشت و همیشه با نفرت از اسلام سخن می گفت تا اینکه من یک بار نهج البلاغه را به او دادم و ایشان خواند و پس از یک مدت آمد پیش من و یک جمله گفت و آن این بود که: علی بزرگ ترین مردی است که هیچ کس مثل او نیست و نداریم.

در آمریکا به خاطر تبلیغات شدیدی که نسبت به اسلام وجود دارد، به سختی می شود از اسلام حرف زد؛ ولی با هر کسی که بتوانی حرف بزنی و با احترام بتوانی رابطه ای ایجاد بکنی خیلی راحت مسلمان می شود.

ما در پی آن هستیم که بتوانیم در کنار هالیوود و بالیوود یک سینمای دیگر نیز به نام سینمای هولی وود بسازیم، سینمایی با بن مایه روحانی و معنویت اسلامی، این کار را می توان با استفاده از پتانسیل فراوان کشورهای دین مدار و مسلمان، ساخت.

ما یک پروژه در مورد مولانا داشتیم ولی متأسفانه ایران رفتار سلیقه ای کرده و تا حالا و فعلاً پروژه بلا تکلیف مانده است، در صورتی که ترکیه قول ۱۵ میلیون دلار برای این کار داد و ما نپذیرفتیم چون می خواستیم به نام ایران باشد، ولی حیف که نمی گذارند؛ در صورتی که این فیلم قرار بود، روزانه در ۱۰ هزار سینمای دنیا اکران شود.

متأسفانه قضیه ایران شده قضیه آن جُک ملانصرالدین که سفارش دوخت لباس به کسی داد و گفت کی آماده می شود و خیاط گفت فردا انشاءالله! فردای آن روز هم گفت فردا انشاءالله! و به همین منوال! و این وضعیت رفتاری بود که پس از سه سال پیگیری با ما می شود. در ضمن ما پروژه عاشورا را هم در هالیوود در کار داریم که متأسفانه با وضعیت برخورد ایران بلا تکلیف است.

در مورد شان علی استون این نکته را بگویم که ایشان همیشه می گوید سرباز مهدی هستم و دو هفته پیش در ویرجینیا یک سخنرانی بزرگ در مورد اسلام و تشیع کردند. ایشان می گوید من با اسلام آوردن خودم را گسترش دادم، پدرم یهودی بود و مادرشان مسیحی هستند و من همه آن ها را می دانستم و قبولشان داشتم و با اسلام آنها را گسترش دادم. آقای شان علی استون می گوید در قرآن نام حضرت موسی ۱۲۷ بار آمده و این من را مجذوب کرد که بتوانم خودم را با این دین گسترش دهم.

امیدوارم که بتوانیم با نسل جوان ایران اسلامی به این هدف برسیم. باید مثل امام که به جوانان اعتماد و ایمان داشتند بتوانیم به جوانان اعتماد کنیم و به این مهم برسیم.

وی در ادامه صحبت هایش تاکید کرد، ایرانیان نمی دانند دشمنشان کیست. دشمن زیر پرده است و دشمن اصلی، التقاط است. ایرانیان در مورد هنر چیزی کم ندارند. امام خمینی (ره) را می شناختم و برایم محترم بودند و وقتی اشعار ایشان را خواندم عاشقشان شدم و حتی وقتی که خاطراتی از ایشان می خواندم این شیفتگی ام دوچندان می شد؛ ولی باید اینها را به خارجی ها معرفی کرد، اینها بسیار تاثیر می گذارد؛ چون امام را نمی شناسند. مردم ایران باید بتوانند شخصیت و زندگی امام را تبلیغ بکنند.

هدف هالیوود نفوذ و تاثیر به شرق است ما هم باید بتوانیم راه نفوذ به غرب را بیابیم که آن رسیدن به صنعت سینما و تکنیک های استاندارد آن است و باید بتوانیم به آن جایگاه برسیم. این تفکر که می گویم هالیوود دشمن است، اشتباه است، هالیوود وظیفه اش را انجام می دهد؛ چون الان در کل دنیا ایران دشمن معرفی می شود و هالیوود هم برای پول اینگونه عمل می کند، چون پول حرف اول را می زند و هر کسی پول بیاورد فیلمش ساخته می شود بدون هیچ مشکلی. مثلاً ما ۵۲ مستند با نام «عرفان، قلب اسلام» را ساختیم و در آمریکا بدون مشکلی پخش کردیم و حتی برنامه ما که پخشش در ساعت ۱۱ شب بود به خاطر استقبال بالا پخشش به ساعت ۸ شب رسید. رسانه ها همیشه دشمن، دشمن می کنند و این صحیح نیست و باعث منحرف شدن از مشکل اصلی و رسیدن به پاسخ صحیح می شود همچنین باعث جلوگیری از ترویج دین عزت بخش اسلام می شود، چون فقط ذهن مردم در تقابل با یک دشمن است.

در جنبش ۹۹ درصدی امریکا مشکل مردم این است که رهبر ندارند و همین سبب به پیروزی نرسیدن آن می شود و این تقصیر خود آمریکایی هاست به خاطر این که تفکر داشتن رهبر را ندارند و فعالیتشان بیهوده می شود. امیدوارم که در کشور من این تفکر داشتن رهبر را یاد بگیرند و با ارتباط با ایرانیان از تفکرات آن ها کمک گرفته تا به پیروزی برسند.

عبدالرحیم گرین، مسیحی دیروز، مبلغ اسلامی امروز

محققانی که به قصد درک حقیقت به تحقیق و جستجوی دین حق برخاسته اند، اسلام را دین متعالی و برتر یافته اند.



عبدالرحیم گرین (Abdur Rahim Green)، از یک پدر و مادر بریتانیایی، در تانزانیا در سال 1964 به دنیا آمد. او در یک مدرسه رهبانی کاتولیکی معروف بنام کالج ampleforth تحصیل کرد. او برای مطالعه تاریخ به دانشگاه لندن رفت اما تحصیلات خود را ناتمام رها کرد.

او از سن هشت سالگی میانه خوبی با مسیحیت نداشت. او حدود سه سال اعمال بودائیان را انجام می داد گرچه هرگز او رسماً بودایی را نپذیرفت.

مطالعه او راجع به قرآن کریم، او را جذب کرد و در سال 1988 رسماً اسلام را پذیرفت. او از آن زمان به بعد از مبلغین اسلامی در لندن است. سخنرانی های او راجع به اسلام معروف است.

زن بازیگر روس مقیم ترکیه مسلمان شد

بانو «تاتینا تسیکیویچ» هنرمند و بازیگر روس مقیم ترکیه به دین مبین اسلام روی آورد



به گزارش ایکن، این بازیگر روز شنبه، 14 بهمن ماه، با حضور در برنامه دینی «به سوی دوست» که به صورت زنده از یکی از شبکه های تلویزیون این کشور پخش می شود، شهادتین را ادا کرد و مسلمان شد و از نهاد خطیب اوغلو، مجری این برنامه برای تولید و پخش آن قدردانی کرد.

وی در ادامه اظهار کرد: برنامه به سوی دوست را به طور مداوم دنبال می کردم؛ چراکه از طریق این برنامه به دین اسلام علاقه مند و اطلاعات کاملی درباره آن کسب کردم.

در پایان این مراسم نهاد خطیب اوغلو، ضمن عرض تبریک و شادباش به بانو تاتینا تسیکیویچ، تصریح کرد: تمام انسان ها مسلمان به دنیا می آیند، ولی والدین شان، آنان را بر اساس اعتقادات و باورهای یهودی، مسیحی یا دیگر ادیان تربیت می کنند.

ماجرای جالب یک نیت خوب و مسلمان شدن چند مسیحی

یک روز زن و شوهری مسیحی به مغازه آمدند. سکه ۲ریالی خواستند. پدرم بدون اینکه از دین آنها اطلاعی داشته باشد ۲ریالی به آنها داد. وقتی می خواستند پول بدهند پدرم گفت: «پولی نیست. یک صلوات بفرستی کافی است.» آن زن و مرد نگاهی به هم کردند

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

چند کوچه پایین تر از مغازه ما کلانتری هست. مردمی که برای کار به اینجا می آمدند هر روز دنبال سکه ۲ریالی می گشتند. آن موقع سکه ۲ریالی مورد نیاز مردم برای تلفن زدن کم بود. پدرم از طریق دوستانش در بانک تعدادی از این سکه ها را خریده بود و صلواتی به مردم می داد

یک روز زن و شوهری مسیحی به مغازه آمدند. سکه ۲ریالی خواستند. پدرم بدون اینکه از دین آنها اطلاعی داشته باشد ۲ریالی به آنها داد. وقتی می خواستند پول بدهند پدرم گفت: «پولی نیست. یک صلوات بفرستی کافی است.» آن زن و مرد نگاهی به هم کردند و سکه را برگرداندند و به پدرم گفتند: «ما مسیحی هستیم و نمی توانیم صلوات بفرستیم.» پدرم لبخندی زد و گفت: «دین ما پیامبر(ص) شما را قبول دارد. پس به حضرت مسیح درود بفرستید.» آن ۲ نفر بعد از آن با پدرم دوست شدند. گاهی هم برای خرید به مغازه می آمدند؛ گاهی هم همین طوری سر می زدند. تا اینکه توسط پدرم با اسلام آشنا شدند و دینشان را تغییر دادند. به نقل از فرزند مرحوم داود رضا برقی کاشانی از کاسبان خوشنام تهران

ساره بای سای بانوی مسیحی تازه مسلمان: شیفته آزادی اسلام شدم

اشتیاق دیدار با رهبر محبوب کشورمان حضرت آیت الله خامنه ای توسط تازه مسلمان شده ای از مسیحیان شهرک مارلیک تا اندازه ای است که ساره بای سای به عنوان یکی از آرزوهای خود از آن سخن می راند



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، مسیحی شیفته آزادی در اسلام، خانم ساره بای سای از فارغ التحصیلان رشته هنر و زنی از مسیحیان پروتستان است که شیفته و مجذوب دین و آئین اسلام ناب محمدی شده است، پس از هماهنگی های صورت گرفته با دفتر امام جمعه شهرستان ملارد و کمک مسئولین این دفتر موفق به یافتن روحانی از جنس طرح هجرت، مهاجر از استان طلبه پرور قم که در راستای نشر و توسعه معارف دین تمام تلاش خود را به کار بسته است، رسیدیم به مسجدی با حال و هوای خاص، مسجدی که اکنون مصلی موقتی نماز جمعه شهرستان ملارد است.

خانم ساره بای سای برای مصاحبه مسجد محل تشریف به آئین اسلام را برگزیده بود، مسجدی که به سبب برخی مشکلات در عدم ساخت مصلی بزرگ شهر هر هفته میزبان نمازگزاران در روز جمعه است و گوش به سخنان تازه مسلمان شده ای که یکی از دلایل گرایشش را فضای معنوی مسجد حاضر عنوان می کرد لذت خاصی را تداعی گر بود.

ساره بای سای در توصیف شرح حال زندگی خود از آغاز تولد تا تشرف به دین اسلام و قرائت شهادتین این چنین سرگذشت خود را بازگو کرد: ”من در منطقه امیریه تهران و از پدر و مادری مسیحی متولد شدم و پس از فوت پدر در زمان کودکی مادرم در ازدواجی که با فرد مسلمانی داشت، علنا باعث شد من در خانواده ای مسلمان تربیت شوم و در این خانواده من از پیروان سرسخت انجیل و حضرت مسیح (علیه السلام) بودم و هیچ گاه فکر پذیرفتن اسلام را در سر نداشتم، اما همواره خود و خانواده ام احترامی وصف ناشدنی و خاص برای امام حسین (علیه السلام) در ”نظرمان بود“.

شفای مریضی من در کودکی و توسل به آقا امام حسین (علیه السلام) جهت دفع مرض و نذر مادرم برای من اولین جرقه های ورود تفکر اسلامی در زندگی شخصی من بود که پس از شفای بیماری به دلیل نداری که مادرم کرده بود، هر ساله با پای برهنه در مراسم عزاداری آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) حضور پیدا می کردم و با وجود تقید خود به انجیل و حضرت عیسی مسیح (علیه السلام)، هر ساله این نذر را ادا می کردم.

بای سای درباره علل گرایش خود به دین اسلام گفت: پس از مطالعات فراوان در حوزه ادیان الهی که اغلب کتاب های این ادیان را شامل می شد و به سبب علاقه و تمایل شخصی برای کسب اطلاع از ادیان و عقاید گوناگون به قرآنی رسیدم که سراسر آیاتش نور بود و نوید بخش آزادی و عدالت و عدم جنگ و خونریزی برای مردم سراسر جهان است که امت واحد اسلام را نوید بخش است که از آموزه های علاقمندان مسیحیت نیز است.

با مطالعه بیش از پیش قرآن این کتاب آسمانی، به این نتیجه رسیدم که تصویر ذهنی خود را باید از اسلام اصلاح کرده و آن واقعی را که بدون شناخت، برخی از هم کیشان من در ارتباط با قرآن کریم در ذهن من حک کرده بودند با واقعیت موجود و شناخته شده برای من، تفاوت و فاصله ای بسیار داشت و هرچه گذشت من بیشتر در این وادی ورود پیدا کردم و انس با قرآن برای من بیشتر و بیشتر شد، تا جایی که در سختی ها و مشکلات قرآن و انجیل را در کنار یکدیگر به عنوان راهگشا انتخاب می کردم و با این دو کتاب آسمانی از ایزد منان، طلب رحمت و مغفرت داشتم. وی خاطر نشان کرد،

بعد از ۱۵ سال مطالعه در حوزه ادیان به گمشده ای رسیدم که از حضرت ابراهیم (علیه السلام) تا حضرت مسیح (علیه السلام) را با کلامی زیبا و دلنشین روایت کرده بود و سراسر محبت و انس و الفت بود که سردمدار آزادی، آزادی، عبودیت و بندگی در برابر قدرت لایتناهی معبود بود و احترام به کلیه ادیان الهی را در خود گنجانده بود و هیچ گونه عنادی با ادیان پیشین در آن مشاهده نمی شد. بای سای اظهار داشت، در نهایت به این درک و شهود رسیدم که کاملترین و هموارترین راه برای رسیدن به معبود، خواسته ای دیرینه که همیشه در طول سالیان متمادی زندگی آمال و آرزوی من بود و مصداق دعای همیشگی من که همانا ”پیدا کردن بهترین مسیر برای هدایت خود را از خداوند همیشه طلب می کردم“ راه قرآن و اسلام است و با حضور در این مسجد ”مصلی موقت نماز جمعه

مارلیک "شهادتین خود را در حضور حجت الاسلام میرزاده قرائت کردم و سپس با حضور در دفتر نمایندگی ولی فقیه شهرستان ملارد «جناب حجت الاسلام والمسلمین سید حسین حسینی نوری» رسماً به دین مبین اسلام مشرف شدم. وی در ادامه ضمن تشکر و قدردانی از راهنمایی های حجت الاسلام میرزاده (روحانی طرح هجرت شهرستان ملارد) گفت: پس از حضور در این مکان (مصلی موقتی نماز جمعه مارلیک) که حال و هوای خاصی را برای من رقم زد و فضای معنوی بسیار قوی ای برای من در پی دارد که پس راهنمایی های این روحانی در زدودن غبار شبهات باقی مانده در در ذهن من که با شرح حکایاتی از ائمه و معصومین همراه بود و با استناد به آیات و روایات و تفسیر برخی از سوره ها، تاثیری بسیار شگرف در من به وجود آمد و مصمم تر پای در آئین اسلام گذاشتم.

ساره بای سای در مورد دلیل گرایش به دین مبین اسلام افزود: پذیرش این دین الهی نه به خاطر کسب شهرت و محبوبیت، بلکه به دلیل حقانیت اثبات شده ای است که در تمامی آیات و روایت آن به چشم می خورد و یکی از اهداف زندگی آینده من تشویق و ترغیب دیگران به این آئین پاک و مقدس است.

وی گفت: دوست دارم همه مسلمانان و پیروان ادیان برای یکدیگر دعا کنند و پیوندی ناگسستنی بین تمام ادیان شکل بگیرد و آنانی که به خدای واحد ایمان قلبی دارند در صلح و آرامش به سر ببرند.

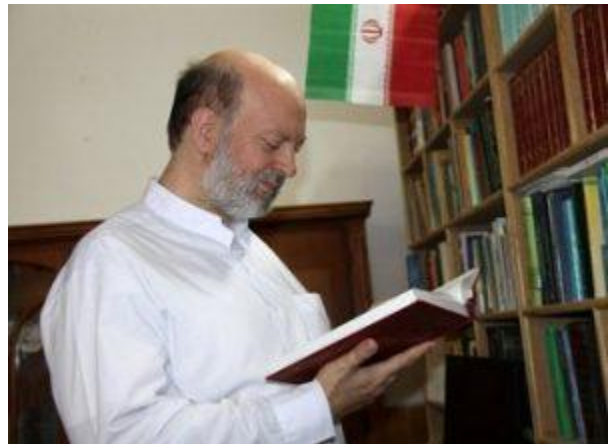
ساره بای شاید در پایان یکی از آمال و آرزوهای خود را تشرف به حضور مقام معظم رهبری عنوان کرد و خاطر نشان کرد: با اشتیاق وصف ناشدنی، شیفته دیدار با رهبر فرزانه ام حضرت آیت الله العظمی خامنه ای هستم و امید آن دارم شرایطی فراهم شود تا بتوانم به توفیق و افتخار ملاقات حضوری با این عالم و رهبر عظیم الشان و گرانقدر دست یابم.

اقتدار ملارد

www.estesbar.ir استبصار

روبرت سلمان رایکو: نخستین زیارت برای من بزرگ‌ترین آرزوی زندگی‌ام بود

پیش از مهاجرت به ایران در کشورم یک مشکلی برایم پیش آمده بود و روی دلم سنگینی می‌کرد. هیچ راهی برای رفع آن نداشتم. همان‌جا تصمیم گرفتم امام رضا (علیه‌السلام) را زیارت کنم. آن تصمیم و نذر زیارت سبب شد بار روانی آن مشکل از بین برود.



به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی استبصار، از سرزمین مسیح آمده، آن‌هم درست به شهری که حرم اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) نامیده می‌شود. سرنوشت روزگارش را از ایتالیا به ایران و «حوض سلطون» پیوند زده و حالا او در قلب حوزه‌های علمیه شیعه به تحصیل، پژوهش و ترجمه متون دینی مشغول است. «روبرت سلمان رایکو» فرزند یک تاجر است، تجارت را رها کرده و حالا در قم به پژوهش و ترجمه متون دینی می‌پردازد. روبرت سلمان می‌گوید: نخستین باری که امام رضا (علیه‌السلام) را زیارت کردم ۲۰ سال پیش بود.

تازه مسلمان ایتالیایی با بیان اینکه نخستین زیارت برای من بزرگ‌ترین آرزوی زندگی‌ام بود، می‌افزاید: پیش از مهاجرت به ایران در کشورم یک مشکلی برایم پیش آمده بود و روی دلم سنگینی می‌کرد. هیچ راهی برای رفع آن نداشتم. همان‌جا تصمیم گرفتم امام رضا (علیه‌السلام) را زیارت کنم. آن تصمیم و نذر زیارت سبب شد بار روانی آن مشکل از بین برود. «روبرت سلمان رایکو» که در دوره تحقیق درباره اسلام و تشیع به حقانیت اهل بیت (علیهم‌السلام) پی برده بود، می‌گوید: قبل از زیارت امام هشتم (علیه‌السلام) با مطالعه به شناخت درباره امام رسیده بودم. وی در ادامه اظهار می‌دارد: من معتقدم هر فردی در هر جای دنیا باشد وقتی دلش نزد امام رضا (علیه‌السلام) و روحش در حرم باشد، بی‌گمان به آرامش می‌رسد.

این تازه مسلمان ایتالیایی درباره حس و حال اولین زیارتش می گوید: وقتی وارد حرم شدم، تنها چیزی که دیدم عشق بود. زیارت اولم برابر بود با تجربه همه احساس های خوب دنیا در یک لحظه؛ عشق امام در دلم می جوشید و از طرفی ابهت مقام امامت همه وجودم را گرفته بود. احساس احترام، صمیمیت، خوف و رجاء در وجودم جاری شده بود.

روبرت سلمان سعی می کند هر ساله به زیارت امام رضا(علیه السلام) بیاید، او درباره زیارت های بیست ساله گذشته اش می گوید: هرچند هیچ زیارتی مانند نخستین دیدار نمی شود، اما هر مرتبه به زیارت می آیم هنوز همان حس آرامش را دارم. برای رسیدن به حال و مقام معنوی باید تلاش کرد و این کار هم مبارزه با نفس می خواهد. این پژوهشگر و مترجم متون دینی ادامه می دهد: سال هاست به ترجمه متون دینی می پردازم و امیدوارم این دهه کرامت به کارم برکتی بدهد تا بتوانم متون امام رضا(علیه السلام) را ترجمه کنم.

اسکات جان ویتکوویچ مستبصر اهل چک، ساکن آمریکا

وقتی جنایات آمریکا در برابر بشریت را دیدم، با خودم گفتم فردای قیامت چگونه باید محشور شوم! و پاسخگو باشم؟!



آقای “اسکات جان ویتکوویچ مسیحی شیعه شده اهل جمهوری چک می به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، باشد. ایشان در دانشگاه هاروارد در رشته پزشکی تحصیل می کرده و از دانشجویان برتر این دانشگاه و نیز مشاور ترهای پی اچ دی در همین دانشگاه بوده است... که شخصا اقدام به تحقیق و مطالعه در مورد اسلام تشیع و انقلاب اسلامی می کند و... و در نتیجه این تحقیقات به حقانیت تشیع و انقلاب اسلامی پی برده و علاقه و عشقی عجیب نسبت به امام خمینی و رهبر انقلاب در خود حس می کند..... ایشان تسلیم شکنجه ها و فشارها و تهدیدهای نهادهای امنیتی و اطلاعاتی نشده به طوری که هفت سال و نیم زندانی و شکنجه های مرگبار و وحشتناک در زندانهای آمریکا را تحمل می کند... و سرانجام دولت آمریکا در مقابل مقاومت اسکات جان ویتکوویچ شکست خورده و تمام مدارک او را باطل و او را از آمریکا اخراج می کند او اکنون در ایران است

..در ادامه توجه شما رو به مصاحبه علی اسکات ویتکوویچ جلب می کنم

۱۰ ماه پیش که به ایران آمدم با دانشجویان زیادی برخورد داشتم که علاقه مند بودند راهی آمریکا شوند!، در حالی که امروز تمام ملل دنیا حتی در غرب و آمریکا ملت ایران را بخاطر مبارزه با استکبار و دفاع از مظلومین دنیا تحسین می کنند و با احترام از شهدا و امام خمینی یاد می کنند

این سخن دانشجویان باعث تعجب و شگفتی من شد! و نمی توانستم درک کنم چرا جوانانی که در چنین کشور قدرتمند و با عظمتی زندگی می کنند چرا آرزوی رفتن به آمریکا را دارند؟! آنها می گفتند ما می خواهیم به آمریکا

برویم چون در آنجا آزادی وجود دارد. اما من به آنها گفتم آزادی به معنای واقعی دقیقا همانجایی است، که شما هستید؛ آزادی در جمهوری اسلامی ایران است

وقتی آنها بر سخن خود اصرار می کردند من به آنها می گفتم این سخن شما بر چه مبنایی هست؟ آیا شما در آمریکا زندگی و کار کرده اید؟! اگر پاسختان منفی است چگونه می گوید در آمریکا آزادی بیشتر هست؟

آنها برای اثبات ادعای خود می گفتند ما فیلم های متعددی از آمریکا دیدیم و در پی ارتباط با ایرانیان مقیم آمریکا در شبکه های اجتماعی تصاویر و نظریات آنها را مشاهده نمودیم که در آمریکا آزادی بیشتری وجود دارد

من همیشه به آنها می گفتم این فیلم ها ساخته می شود برای فریب شما و تصاویری که در شبکه های اجتماعی دریافت می کنید همه واقعیت آمریکا نیست. واقعیت آمریکا را از من بشنوید؛ من در دانشگاه هاروارد تحصیل کردم و به عنوان استاد تدریس نمودم

وقتی خداوند من را مورد لطف خود قرار داد و دریچه قلبم را به اسلام همه انبیاء و اولیاء و اسلام امام خمینی و امام خامنه ای و اسلام واقعی گشود، دیدگاه من وسعت پیدا کرد و ماهیت واقعی آمریکا را درک کردم

سیاست آمریکا مبتنی بر نظام سرمایه داری است و برای بدست آوردن ثروت از هیچ جنایتی فروگذاری نمی کنند و انواع سلاح ها و بمب ها را برای قتل عام مردم دنیا می سازد و منابع آنها را غارت می کند

در داخل آمریکا اگر فردی شغل خود را از دست بدهد، تمام دارایی خودش را از دست می دهد و خانواده او در شرایط بسیار سختی قرار می گیرند که منجر به انحراف فروپاشی خانواده می گردد. در آمریکا بنیاد خانواده بسیار سست هست و فامیل معنا و مفهومی که در ایران دارد را دارا نیست. در ایران اگر برای یکی از اعضای فامیل بیماری رخ دهد همه متاثر میشوند و هر کس کمکی در حد توانش انجام میدهد ولی در آمریکا چنین چیزی وجود ندارد شما چگونه مسلمان و شیعه شدید؟ _

وقتی جنایات آمریکا در برابر بشریت را دیدم، با خودم گفتم فردای قیامت چگونه باید محشور شوم! و پاسخگو باشم؟

در ابتدا برخی از کتب امام خمینی که چهره شناخته شده ضد استکباری بود را مطالعه نمودم. از این طریق فرصت پیدا کردم بقیه اندیشمندان مانند علامه طباطبایی و شهید مطهری را بشناسم

مدام از خود می پرسیدم در روز قیامت با چه کسی محشور خواهم شد و در محضر خدا قرار خواهم گرفت؟

مطالعاتم را از کتب ترجمه شده شروع کردم چون من چیزی از فارسی و عربی نمی دانستم. با مطالعاتم دریافتم که اسلام یک خدا دارد، یک پیامبر دارد، و یک کتاب دارد. همچنین دریافتم که مسلمانان در امام اختلاف دارند و در این میان امام علی توجه من را به خود جلب کرد.

در مورد مسائل سیاسی دنیا مطالعه کردم و دو سوال در ذهن من وجود داشت. اولین سوال این بود که چرا آمریکا به کشورهای که اکثریت جمعیت آنها مسلمان هستند حمله می کند؟ سوال دوم این بود که هر مذهبی مدعی است که کاملترین و بهترین است، اما چطور باید مطمئن شد که کدام مذهب بهترین است؟ بنابراین من سعی کردم تا با مطالعه در مورد قوانین مختلف در اسلام آگاهی به دست بیاورم و زمانی که نتوانستم پاسخ را به دست بیاورم چرا که مجبور شدم متون ترجمه شده از زبان انگلیسی را بخوانم به مسجدی در نزدیکی هاروارد رفتم و از امام جماعت مسجد پرسیدم چرا آمریکا به مردم بیگناه در سراسر دنیا فقط به خاطر اینکه مسلمان هستند حمله می کند و آنها را می کشد؟ او گفت چون آمریکا فکر می کند آنها تروریست هستند. من به او گفتم من از طریق اینترنت راجع به آنها اطلاعاتی به دست آوردم. اینها کودک و زن هستند لطفاً راجع به این افراد بی گناه به من بگو! این کودکان و زنان و افراد مسن چه اقدام تروریستی انجام دادند؟ او خیلی از دست من عصبانی شد و گفت بحث ما در این مورد به اتمام رسیده و گفت اسلام دین صلح طلبی است و اینکه او از صلح حمایت می کند و گفتم اگر از صلح حمایت می کنی چرا برای دولت آمریکا که این افراد بیگناه را می کشد کار می کنی؟

همانطور که شما می دانید هر مسجد رسمی در آمریکا مستقیماً توسط دولت آمریکا اداره می شود. این اسلام "آمریکایی است که من در آن زمان اطلاعی از آن نداشتم". زمانی که من فکر می کردم این شخص به سوالات من در مورد اسلام پاسخ خواهد داد، نمی دانستم هدف اصلی او گسترش اسلام نیست؛ بلکه او می خواست اسلام را نابود کند و در نهایت او به من گفت من تهدیدی برای آمریکا هستم و او در مورد من به دولت اطلاع خواهد داد و من هم به او گفتم بسم الله این تلفن من لطفاً تماس بگیرد. ولی او این کار رو نکرد، او خیلی ترسیده بود و تماس بی آی تماس بگیرد و به آنها اطلاع بدهد که من یک تروریست نگرفت و از یک زن در آنجا خواست که با اف هستم،

شش ماه پس از سوالات من از امام جماعت مسجدی در آمریکا تعدادی از مامورین امنیتی آمریکا بدون اجازه وارد خانه من شدند و مرا به زندان بردند. وقتی از آنها دلیل و جرم خود را پرسیدم، گفتند که ما مستندات داریم که ثابت می کند شما تروریست هستی! گفتم بسیار خب پس لطفاً ثابت کنید! آنها یک خانمی را به من نشان دادند و گفتند ایشون به اف بی ای زنگ زده گفته شما یک تروریست هستی! من از آن خانم پرسیدم شما به چه دلیل من را تروریست می دانید؟

!گفت من اصلا تا کنون تو را ندیدم و اصلا نمی شناسم-

!گفتم پس چطور فهمیدی که من یک تروریست هستم؟ -

!...گفت یک نفر اینطور به من گفته -

به او گفتم شغل شما چیست؟ -

.گفت یکی از وظایفم رفتن به مساجد و تظاهر به اسلام هست تا اطلاعات آنها را به دولت آمریکا بدهم -

آن امام جمعه آنقدر مرد نبود که برای به در دسر انداختن من خودش با اف بی ای تماس بگیرد و برای این کار !دست به دامن یک زن شده بود

در تمام کشورها مدرک و سند برای دادگاه مهم است در حالی که در آمریکا چنین نیست آنها اگر بگویند سیاه !سفید است شما باید بپذیری

هفت سال و نیم بدون هیچ مدرک و دلیلی من را زندانی کردند! و تمام اموال و دایی و جایگاه اجتماعی که به عنوان .استاد دانشگاه و خلبان جنگنده و...داشتم از من گرفتند

بعد از این مدت سراغم آمدند و گفتند تو آزادی و ما می توانیم تمام اموال و ثروت و جایگاه تو را بازگردانیم بشرطی .که پیشنهاد ما را بپذیری. آنها گفتند باید از دین اسلام بازگردی و اظهار پشیمانی کنی

من گفتم اسلام دین من هست و به آن اعتقاد دارم و هرگز چنین نخواهم کرد، این شماست که دارید اشتباه می - کنید. من بدون گناه زندانی شدم ، نیمه شب به خانه ام هجوم آوردید و من را به زندان بردید، من هیچ کجا نمی روم شما باید بروید در تلویزیون و اعلام کنید به خانه من هجوم آوردید و ضمن وارد آوردن خسارت مرا از اتاق شخصی بدون لباس خارج کردید و به زندان انداختید. به آنها گفتم ماندن در این زندانی که شما برایم درست کردید بهتر از زندانی هست که خودم برای خودم بسازم و شرط شما را بپذیرم و در تلویزیون بگویم اشتباه کردم. ...آنها از این برخورد جسورانه من خیلی عصبانی شدند و گفتند همینجا می مانی تا بمیری

آنها وقتی از من نا امید شدند تصمیم گرفتند از کشور آمریکا اخراج کنند و با دستبند و زنجیر مرا به کشور .چکسلواکی فرستادند که بعد از آزادی تصمیم گرفتم به ایران بیایم

رهیافته

www.estebars.ir استیصار

بانوی مستبصر آمریکایی: به نظر من عقاید شیعه از مفهوم توحید بهتر پاسداری کرده است

یک بار یکی از خواهرانی که در اینترنت با او آشنا شده بودم به من گفت که از شیعیان بر حذر باشم و با آنها ارتباط برقرار نکنم. من هم هر چه می توانستم درباره ی شیعه تحقیق کردم و پس از چند ماه مطالعه، دیدم که تشیع با عقلم بیشتر جور درمی آید.



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، مادر مریم(س) نذر کرده بود که آنچه را در بطن خود دارد، وقف خدا کند. مریم عذراء(س) به دنیا آمد، نذر مادر ادا شد و دختر، بانوی زنان زمان خودش گردید.

شاید «امّ مریم» آمریکایی هم شبی نذر کرده که خانه ی دلش را وقف خدا کند و خدا نذرش را قبول کرده و دلش را خانه ی حضور خود ساخته است. بانوی تازه مسلمان آمریکایی که خود را «حنّه» – همان نام مادر حضرت

مریم(س) – هم می خواند، شیفته ی علی(ع) و نهج البلاغه ی اوست و نور ایمان را در ماه رمضان یافته است؛ ماه خدا؛ ماه پیامبر(ص)؛ ماه علی(ع)

دلتان کی و کجا به سوی اسلام پر کشید؟

سال ۲۰۰۰ در دانشگاه درس می خواندم. آن سال ماه رمضان در سال ۱۹۹۹ شروع شده بود. به نظرم ماه رمضان سال ۱۴۲۱ یا ۱۴۲۲ قمری بود. هم اتاقی ام چند دوست مسلمان داشت که با آن ها نشست و برخاست می کرد. یک روز به شوخی به دوستانش گفت: «من هم می توانم با شما روزه بگیرم؟» آن ها هم با خنده جواب مثبت دادند. پرسیدم: «من هم می توانم با شما روزه بگیرم؟» به نظرم دوستان مسلمان لحن جدی من را تشخیص دادند، چون واکنشان نسبت به درخواست من کاملاً متفاوت بود. آن ها در پاسخ من نخندیدند و توصیه کردند درباره ی اسلام مطالعه کنم تا بفهمم که می خواهم در چه راهی قدم بگذارم. من هم روزه گرفتن و مطالعات اسلامی ام را هم زمان با هم شروع کردم. آن سال ماه رمضان با ایام تعطیل هم زمان شده بود و این فرصت خوبی بود که من راحت تر به تحقیقاتم برسم. هر کتابی را که در کتابخانه درباره ی اسلام می دیدم، مطالعه می کردم. از اینترنت هم مطالب زیادی پرینت می گرفتم. و در خوابگاه می خواندم

تحقیقتان را از چه منابعی شروع کردید؟

به نظرم اول سراغ اینترنت رفتم. بعضی از گروه های یاهو مطالب خیلی مفیدی داشتند. اعضای این گروه ها لینک ها و اطلاعات دیگری در اختیارم می گذاشتند. آن ترم دانشگاه که به پایان رسید، به کتابخانه رفتم و تقریباً همه ی کتاب های درباره ی اسلام را مطالعه کردم

اولین بار با قرآن چه طور آشنا شدید؟

قرآنی که به دست من رسید، همان ترجمه ی سلفی بود که سفارت عربستان و دیگر گروه های طرفدار سلفی ها به دیگران می دادند. ولی آن روزها که هنوز فرقه های اسلامی را نمی شناختم، برایم چندان فرقی نمی کرد که چه کسی قرآن را ترجمه کرده باشد. هنوز داشتم مطالب پایه را یاد می گرفتم و بحث فرقه ها بعداً به میان آمد

بسیار خوب. قرآن از چه لحاظ شما را تحت تأثیر قرار داد؟

اولین بار وقتی کلاس هشتم بودم قرآن را دیدم. آن زمان حدود ۱۴ سال داشتم. من از کودکی به ادیان، فرهنگ ها و زبان های دیگر علاقه مند بودم. بعدها در یکی از برنامه های «هفته ی اسلام شناسی» که «انجمن دانشجویان مسلمان» منطقه مان برگزار کرده بود، به پوستر اشاره کردم و گفتم: «این اسم خدا به زبان عربی است.» دانشجویان حاضر سر از پا نمی شناختند و می خواستند بدانند من کجا عربی یاد گرفته ام و درباره ی اسلام دیگر چه می دانم. قضیه از این

قرار بود که مبلغان مسیحی به بچه‌ها انجیل کوچکی می‌دادند که در صفحات پایانی آن ترجمه‌ی یکی از آیات انجیل به چند زبان مختلف نوشته شده بود. من با مقایسه‌ی ترجمه‌ها به این نتیجه رسیدم که کلمه‌ی «الله» ترجمه‌ی «خدا» به زبان عربی است. البته آن موقع تلفظ آن را نمی‌دانستم

جالب است... پس اولین بار کی قرآن را به طور جدی خواندید؟

خیلی تلاش کردم قرآنی را که در آن نمایشگاه به من داده بودند بخوانم. آن قرآن ترجمه‌ی «پیکتال» بود. نمی‌فهمیدم که چه طور قرآن و کتاب مقدس این قدر با هم شباهت، و در عین حال این قدر تفاوت، دارند. بنابراین آن را کنار گذاشتم و قرآن چند سال در میان وسایلم خاک می‌خورد. وقتی در سال ۱۹۹۹ تحقیق درباره‌ی اسلام را شروع کردم، قرآنی حاوی متن عربی آیات و ترجمه‌ی سلفی آن را داشتم و از همان ترجمه برای یاد گرفتن معنی کلمات متعدد عربی در قرآن استفاده می‌کردم. در اینترنت هم آموزش الفبای عربی را پیدا کردم و خواندن، نوشتن و تلفظ عربی را خودم یاد گرفتم. هیچ کدام از دانشجویان مسلمان کمکم نمی‌کردند. آن‌ها گمان می‌کردند که دارم شوخی می‌کنم.

یادگیری زبان عربی در شناخت شما از اسلام هم تأثیری داشت؟

بله، خیلی مؤثر بود. احساس می‌کردم به این طریق به جای دریافت اطلاعات، خودم صاحب آن‌ها هستم. سرانجام در آن ماه رمضان آن قدر مطالعه کردم که قبل از عید فطر، شهادتین را روی کاغذی نوشتم و آن را روی تابلوی اعلانات خوابگاه، کنار تلفن، نصب کردم. آن موقع احساس می‌کردم که اسلام در دل آدم قرار دارد و نیازی نیست که رسماً آن را به زبان بیاوریم. به نظرم در اولین نماز بود که شهادتین را بر زبان جاری کردم دانشجویان مسلمان زیادی به ساختمان ما رفت و آمد می‌کردند و خیلی زود همه فهمیدند که مسلمان شده‌ام. ولی باز! هم تصور می‌کردند که دارم شوخی می‌کنم

از این طرز نگاه احساس دلسردی نکردید؟

نه. آن‌ها همه چیز را شوخی می‌گرفتند. اولین بار آن‌جا بود که فهمیدم بعضی مسلمانان فقط اسم اسلام را یدک می‌کشند، یعنی فقط به خاطر جو خانواده مسلمان شده‌اند و در عین حال شراب می‌خورند، محرم و نامحرم را رعایت نمی‌کنند، گوشت ذبح غیر شرعی می‌خورند و... عده‌ای هم واقعاً به مسائل دین پای‌بند هستند این مسائل من را آزار می‌داد. مثلاً دوست داشتم با آن‌ها به نماز جمعه بروم، ولی چون در خانواده‌هایی مردسالار و زن‌گرایز بزرگ شده بودند، گمان می‌کردند که زن حق ندارد در نماز جمعه شرکت کند. حتی برخی از آن‌ها

روزهای جمعه مدتی با من در فضای دانشگاه راه می آمدند و وانمود می کردند که دارند من را به نماز جمعه می برند،
!در حالی که دروغ می گفتند و فقط می خواستند من به نماز نرسم

این افراد پشت سرم هم حرف می زدند و آشکارا می گفتند که منتظرند ببینند کی از «تظاهر» به اسلام دست برخواهم داشت. هر وقت که من به عادت های دوران جاهلیت ام برمی گشتم – که در آن روزها نسبتاً زیاد اتفاق می افتاد – از فرصت استفاده می کردند که من را مسخره کنند و پشت سرم حرف بزنند

این دانشجویان از تازه مسلمانان خیلی تعریف و تمجید می کردند، ولی وقتی من چیزی برای پوشاندن سر یا لباس پوشیده تری نیاز داشتم، یا مطلبی دینی برای مطالعه می خواستم، یا می خواستم نماز را یاد بگیرم، یا سئوالاتی درباره ی احکام و عقاید داشتم یا چیزهایی مانند این ها، ناگهان غیشان می زد

خانواده چه برخوردی با مسلمان شدنشان داشت؟

من عمل به احکام اسلام را آن قدر آرام آرام شروع کردم که بیشتر اعضای خانواده ام با روندی تدریجی روبه رو شدند و رفته رفته تغییر و تحول من را پذیرفتند. یکی از اعضای خانواده منتظر بود که پایان این مرحله ی گذرا و دست برداشتن من از اسلام را ببیند که بعید می دانم هنوز منتظر باشد. یکی دیگر از اعضای خانواده هم از طریق تجربه ی زندگی خودش با اسلام و مسلمانان بیشتر آشنا شد و الآن می داند که من ابدأ قصد ندارم چیزی را خراب کنم.

بیشتر بستگانم هنوز کورسوی امیدی دارند که از اسلام دست بردارم و به مسیحیت برگردم، اما هیچ کدام من را از خانواده طرد نکرده اند. حتی پدرم که اوایل می خواست با من قطع رابطه کند، حالا ساعت ها با من تلفنی حرف می زند. خدا در حق من لطف های زیادی کرده است. خانواده ی من نسبت به خانواده ی دیگر تازه مسلمانان رفتار بسیار بهتری دارند.

با تشیع چه طور آشنا شدید؟

یک بار یکی از خواهرانی که در اینترنت با او آشنا شده بودم به من گفت که از شیعیان بر حذر باشم و با آنها ارتباط برقرار نکنم. من هم هر چه می توانستم درباره ی شیعه تحقیق کردم و پس از چند ماه مطالعه، دیدم که تشیع با عقلم بیشتر جور درمی آید

چگونه پی بردید که تشیع بیشتر با عقل جور درمی آید؟

بیشتر، به نظرم نقل‌های تاریخی حق را به شیعه می‌داد. من همیشه آدم سرکشی بودم، ولی این موضوع که بعد از وفات پیامبر(ص) جامعه به فساد کشیده شده است، برایم منطقی به نظر می‌رسید. همچنین وقتی که مطالعه‌ی عقاید شیعه را با دقت بیشتری آغاز کردم، آن‌ها را نسبت به عقاید اهل سنت منطقی‌تر بافتم. به نظر من عقاید شیعه از مفهوم توحید بهتر پاسداری کرده است

رهیافته نقل از روزنامه قدس

شیعه شدن یک یهودی بخاطر برخورد گرم یکی از مراجع تقلید

بواسطه‌ی این حسن برخورد شما و هم چنین حقانیت دین اسلام، می‌خواهم بدست شما مسلمان شوم



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، من سالهای طولانی شب های جمعه (سالهای ۵۱ به بعد) به جهت تبلیغ از قم به تهران می رفتم؛ در مسیری که به طرف مکان بر گزارى جلسه بود، افرادی بسیاری از کسبه بودند، هر هفته به آنان سلام گرمی می کردم

یک روز شخصی به نام آقای نجات زهاویدان پیش من آمد و گفت: "من از جمله کسبه ای بوده ام که هر هفته بر من سلام می کردید، اما من مسلمان نبوده ام بلکه اعتقاد به آیین یهودیت داشته ام اما بواسطه ی این حسن بر خورد شما و هم چنین حقانیت دین اسلام ، می خواهم بدست شما مسلمان شوم

این شخص مسلمان شد و نامش را به محمد علی احمدی تغییر داد و از آن جا که اولاد نداشت تمام اموالش را هم به بنده بخشید. و بعد از یکی دو ماه که مسلمان شد ، از دنیا رفت

من هم منزل این شخص را صندوق قرض الحسنه وحدت فاطمیه قرار دادم که تاکنون پابرجاست

به نقل از مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیت الله علوی گرگانی

بهائی که مسلمان شد

مستبصر ایرانی: من مسلمان شده بودم و این تازه آغاز امتحانات بود

جذب همسرم که از خانواده شهید هم بود، برای من یک امتیاز محسوب می شد زیرا در کل، جذب افراد به بهائیت برای بهائی ها امتیاز به حساب می آید



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، من تا سن ۲۰ سالگی در محیطی بهائی رشد کرده بودم و تصور می کردم این محیط، کامل است اما به طور مخفیانه به سخنان مقام معظم رهبری نیز گوش می دادم زیرا تشکیلات، بهائیان را از این کار منع می کند

در سفری که مقام معظم رهبری به کرمان داشتند، من هم مانند سایر مردم به استقبال ایشان رفتم و به صحبت های ایشان گوش دادم و در همین مراسم بود که یکسری سؤالات برایم پیش آمد و مرا به تحقیق واداشت. پس از آن سراغ قرآن رفتم و متوجه شدم که در قرآن برخلاف انجیل، حرفی از آمدن دین جدید مطرح نشده است. در این مسیر، یکی از دوستان مسلمانم هم کمک زیادی به من کرد

بعد از مدتی از او درخواست کردم تا اجازه دهند برای خواستگاری از خواهرش، قدم جلو بگذارم. هرچند من واقعاً قصد ازدواج داشتم و در آن زمان بر عقاید بهائیت بسیار مردد بودم اما باز هم در ابتدا تمایل داشتم همسرم و خانواده اش را به سمت بهائیت جذب کنم

جذب همسرم که از خانواده شهید هم بود، برای من یک امتیاز محسوب می شد زیرا در کل، جذب افراد به بهائیت برای بهائی ها امتیاز به حساب می آید

من بر اثر مطالعه و رفت و آمد با خانواده همسرم نسبت به بهائیت دچار تردید شده بودم اما ۲۰ سال زندگی کردن با اعتقاد بهائیت و در یک خانواده بهائی، باعث می شد تا نتوانم به راحتی از آن دست بکشم. در هر حال، یک سال به

کمک برادر همسرم و خانواده اش مشغول تحقیق و جستجوی حقیقت بودم و در نهایت، توفیق یافتم به دین شریف اسلام و مذهب حقه شیعه مشرف شوم

پس از آنکه نزد امام جمعه رفتم و شهادتین را بر زبان جاری ساختم، به خانه آمدم و نامه شیعه شدنم را به پدر و مادرم نشان دادم و از آن زمان بود که موج فتنه آغاز شد؛ پدرم، مرا از خانه بیرون کرد و گفت من فرزند بی دین و ایمان نمی خواهم زیرا از نظر پدرم من دیگر دین نداشتم

من مسلمان شده بودم و این تازه آغاز امتحانات بود و اینگونه نبود که با مسلمان شدنم، به یکباره همه درها باز شود و همین فشارها باعث می شد که گاهی به راه خود شک کنم، تا اینکه به امام زمان (عج) توسل کردم و از حضرت خواستم با کرامت خویش حق را به من بنمایاند. پس از آن، با عنایت امام زمان (عج) تمام درهای بسته به روی من باز شد و من قلباً شیعه شدم

تشکیلات برای بازگرداندن و منصرف کردن من کارهای زیادی انجام داد. آنها با تهدید از من خواستند همسرم را طلاق داده و به خانواده خود بازگردم. آنها می گفتند: اگر پدر و مادرت، نفرینت کنند فلان بلا سرت می آید، اگر از بهاء... برگردی، خیری در دنیا نمی بینی، اگر بهاء... نفرینت کند سیاه بخت می شوی و اگر اینطور ادامه پیدا کند حتی از ارث محروم می شوی. تشکیلات حتی خانواده ام را هم تحت تأثیر قرار داد. به طوری که خانه ام را گرفتند و از ارث، محروم ساختند. اما با لطف حق توانستم تمام این دشواری ها را پشت سر بگذارم

به طور کلی، مهم ترین مشکل متبریان بعد از بحث معنویت، مسئله مالی است. البته خوشبختانه در جامعه اسلامی خیرین بزرگی هستند که در این راه کمک زیادی می کنند. باید از این خانواده ها حمایت شود و حمایت هم می شود

کمک های روحی هم اهمیت دارند. ممکن است فرد یا افرادی که مسلمان شده اند باز هم در دل تردید داشته باشند بنابراین، باید روی آنها کار کرد. باید شناسایی شوند و از نظر معنویت آنها را به اوج رساند تا قلباً خیالشان راحت شود که این راه، درست است و این هم بیشتر از قشر روحانی ما برمی آید که با آنها ارتباط برقرار کنند، دوستی و محبت کنند و اصل مطلب را به آنها بفهمانند. کسی که سال های زیادی از عمر خود را تحت مبانی تشکیلات گذرانده و به صورت همه جانبه از سوی آن تأمین می شده، اکنون با مشکلات بسیاری مواجه شده است که او را سردرگم می سازد؛ قرار گرفتن در تنگدستی بیش از حد، محرومیت از همه چیز و از همه مهم تر، فشارهای عاطفی به سبب قطع روابط و طرد فرد، همه و همه دست به دست هم می دهند تا فرد را دچار یأس کنند اما اینها همه اسباب امتحان الهی است که با توکل بر خدا و حمایت و یاری جامعه، می توان از آن سربلند بیرون آمد

ماجرای مسلمان شدن ژاکلین دختر مسیحی توسط شهید مجتبی علمدار

در عالم رؤیا دیدم در بیابانی ایستاده‌ام دم غروب بود، مردی به طرفم آمد و گفت: «زهرآ، بیا بیا می‌خواهم چیزی نشانت بدهم». با تعجب گفتم: «آقا ببخشید من زهرآ نیستم اسمم ژاکلین است». ولی هرچه می‌گفتم گوشش بدهکار نبود مرتب زهرآ خطابم می‌کرد



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، در میان شهدای هشت سال دفاع مقدس شهدای سادات نیز فراوان بودند. فقط ۲۵۰۰ شهید سادات در تهران داریم که بیش از ۲۰۰۰ نفر آن‌ها در بهشت زهرا(س) به خاک سپرده شده‌اند. «سید مجتبی علمدار» نیز یکی از شهدایی است که نامش در لیست ذریه زهرا(س) به ثبت رسیده. سید مجتبی در دی ماه سال ۱۳۷۰ با سیده فاطمه موسوی ازدواج کرد که ثمره آن زهرآ سادات علمدار است. شهید علمدار بعد از اتمام جنگ در واحد طرح و مسیحی‌عملیات لشکر ۲۵ کربلا در ساری مشغول خدمت شد. او که از جانبازان شیمیایی جنگ تحمیلی بود چندین سال پس از جنگ و در سال ۱۳۷۵ بر اثر جراحات‌های شیمیایی به

یاران شهیدش پیوست. «ژاکلین زکریا» خاطره‌ای در رابطه با این شهید را در «علمدار» نقل می‌کند که نشان دهنده تاثیرگذاری این شهید حتی پس از شهادتش است. این خاطره در یکی از شماره‌های ماهنامه فکه نیز منتشر شده است. خاطره به قرار زیر است

خیلی دوست داشتم با مریم به این سفر معنوی بروم اما مشکل پدر و مادرم بودند به پدر و مادرم نگفتم که به سفر زیارتی فرهنگی می‌رویم بلکه گفتم به یک سفر سیاحتی که از طرف مدرسه است می‌رویم اما باز مخالفت کردند دو روز قهر کردم لب به غذا نزدم ضعف بدنی شدیدی پیدا کردم ۲۸ اسفند ساعت ۳ نیمه شب بود هیچ روشی برای راضی کردن پدر و مادرم به ذهنم نرسید با خودم گفتم خوب است دعای توسل بخوانم

کتاب دعا را برداشتم و شروع کردم خواندن هرچه بیشتر در دعا غرق می‌شدم احساس می‌کردم حالم بهتر می‌شود نمی‌دانم در کدام قسمت از دعا بود که خوابم برد. در عالم رؤیا دیدم در بیابان برهوتی ایستاده‌ام دم غروب بود، مردی به طرفم آمد و به من گفت: «زهرآ، بیا بیا». بعد ادامه داد: «می‌خواهم چیزی نشانت بدهم». با تعجب گفتم: «آقا ببخشید من زهرآ نیستم اسمم ژاکلین است». ولی هرچه می‌گفتم گوشش بدهکار نبود مرتب مرا زهرآ خطاب می‌کرد

راه افتادم به دنبال آن مرد رفتم در نقطه‌ای از زمین چاله‌ای بود اشاره کرد به آنجا و گفت «داخل شو». گفتم این چاله کوچک است گفت دست را بر زمین بگذار تا داخل شوی به خودم جرئت دادم و اینکار را کردم آن پایین جای عجیبی بود یک سالن خیلی بزرگ که از دیوارهای بلند و سفیدش نور آبی رنگی پخش می‌شد. آن نور از عکس شهدا بود که بر دیوارها آویخته بود. انتهای آن عکس‌ها عکس رهبر انقلاب آقا سیدعلی خامنه‌ای قرار داشت به عکس‌ها که نگاه کردم می‌دیدم که انگار با من حرف می‌زنند ولی من چیزی نمی‌فهمیدم تا اینکه رسیدم به عکس آقا

آقا شروع کرد با من حرف زدن خوب یادم است که ایشان گفتند: «شهدا یک سوزی داشتند که همین سوزشان آن‌ها را به مقام شهادت رساند مانند شهید جهان‌آرا، شهدی همت، شهید باکری، شهید علمدار و...» همین که آقا اسم شهید علمدار را آورد پرسیدم ایشان کیست؟ چون اسم بقیه را شنیده بودم ولی اسم علمدار به گوشم نخورده بود. آقا نگاهی به من انداختند و فرمودند «علمدار همانی است که پیش شما بود همانی که ضمانت شما را کرد تا...» «بتوانی به جنوب بیایی»

به یک باره از خواب پرسیدم خیلی آشفته بودم نمی‌دانستم چکار کنم هنگام صبحانه به پدرم گفتم که فقط به این شرط صبحانه می‌خورم که بگذاری به جنوب بروم. او هم شرطی گذاشت و گفت به این شرط که بار اول و آخرت باشد. باورم نمی‌شد پدرم به همین راحتی قبول کرد. خیلی خوشحال شدم به مریم زنگ زدم و این مژده را به او

دادم. اینگونه بود که به خاطر شهید علمدار رفتم برای ثبت نام موقع ثبت نام وقتی اسم مرا پرسید مکث کردم و گفتم زهرا من زهرا علمدار هستم. بالاخره اول فروردین ۱۳۷۸ بعد از نماز مغرب و عشاء با بسیجی ها و مریم عازم جنوب شدیم کسی نمی دانست که من مسیحی هستم به جز مریم. در راه به خوابم خیلی فکر کردم

از بچه ها درباره شهید علمدار پرسیدم اما کسی چیزی نمی دانست وقتی به حرم امام خمینی رسیدیم در نوار فروشی آنجا متوجه نوارهای مداحی شهید علمدار شدم کم مانده بود از خوشحالی بال در بیاورم. چند نوار مداحی خریدم در راه هرچه بیشتر نوارهای او را گوش می دادم بیشتر متوجه می شدم که آقا چه فرمودند. در طی چند روزی که جنوب بودیم فهمیدم اسلام چه دین شیرینی است و چقدر زیباست. وقتی بچه ها نماز جماعت می خوانند من کناری می نشستم زانوهایم را بغل می گرفتم و گریه می کردم گریه به حال خودم که بان آن ها زمین تا آسمان فرق داشتم

شلمچه خیلی باصفا بود، حس غریبی داشتم احساس می کردم خاک آنجا با من حرف می زند با مریم دعا می خواندیم یک آن احساس کردم شهدا دور ما جمع شده اند و زیارت عاشورا می خوانند منقلب شدم و از هوش رفتم در بیمارستان خرمشهر به هوش آمدم. صبح روز بعد هنگام اذان مسئول کاروان خبر عجیبی داد تازه معنای خواب آن شبم را فهمیدم. آن خبر این بود که امروز دوباره به شلمچه می رویم چون قرار است امام خامنه ای به شلمچه بیایند. و نماز عید قربان را به امامت ایشان بخوانیم. از خوشحالی بال در آورده بودم به همه چیز در خوابم رسیده بودم.

بعد که از جنوب برگشتیم تمام شک هایم به یقین بدل گشت آن موقع بود که از مریم خواستم راه اسلام آوردن را به من یاد دهد. او هم خیلی خوشحال شد وقتی شهادتین را می گفتم. احساس می کردم مثل مریم و دوستانش من هم مسلمان شده ام.

تسنیم

آنا تولی میرزایی شهید ایرانی که پیش از شهادت مسلمان شده بود

شهید «آنا تولی میرزایی» پیش از شهادت مسلمان شده بود اما خانواده وی از این موضوع اطلاع نداشتند از این رو درخواست نبش قبر برای انتقال به گورستان ارامنه را داشتند



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، نماینده بنیاد شهید در گلستان شهدای اصفهان در خاطره خود که در کتاب «لحظه های آسمانی» (دفتر اول) درج شده است، می گوید: در بمباران مسجد سید اصفهان در سال ۱۳۶۵، شهیدی را به گلستان آوردند که «آنا تولی میرزایی» نام داشت

کسانی که جسد این شهید را آوردند، اظهار داشتند: این شهید غریب است و قوم و خویشی در اصفهان ندارد، بعداً متوجه شدیم این شهید قبلاً مسیحی بوده است

پس از مدتی از دفن این شهید، چند نفر مسیحی از تهران به ما مراجعه کرده و گفتند، چون این شهید از خانواده ماست، می خواهیم از دادستانی حکم بگیریم تا قبر این شهید را نبش کرده و جسد او را برای دفن در گورستان ارامنه به تهران ببریم

گفتم: اشکالی ندارد اگر حکم دادستانی را آوردید، در خدمت شما هستیم

آنها دو روز بعد حکم را گرفتند و به گلستان شهدا مراجعه کردند

به دستور بنیاد شهید اصفهان قرار شد، صبح روز بعد نبش قبر کنیم و جسد آن شهید را برای انتقال به تهران تحویل دهیم

همان شب که صبح روز بعد از آن قرار بود، نبش قبر انجام شود، شهید به خوابم آمد و گفت: من چند سال است مسلمان شده ام و دیگر مسیحی نیستم، شما نگذارید مرا از دیگر شهدا جدا کنند

صبح که از خواب برخاستم، از خدا کمک خواستم که دلیلی برای این خواب و گفته آن شهید به من نشان دهد از این رو چند روزی آن افراد را معطل کردم و گفتم، به دلیل رعایت مسایل بهداشتی باید چند روز صبر کرد و با بهانه های مختلف از انجام این کار امتناع کردم

در چند روزی که منتظر بودم صحت آن خواب بر من نمایان شود، یک نفر از اهالی «خمینی شهر» اصفهان به گلستان شهدا آمد، وقتی قضیه را از من شنید، گفت: اتفاقاً این شهید ۲۰ سال راننده کامیون من بود، چند سال پیش مسلمان شد و نماز می خواند

آن شخص را با افراد آن خانواده مسیحی روبرو کردم، آنها هم قبول کردند و رفتند

بدین ترتیب جسد شهید آناتولی میرزایی در قطعه شهدای کربلای چهار شماره ۱۱ ردیف ۳ گلستان شهدای اصفهان باقی ماند

منبع: کتاب لحظه های آسمانی

www.estebzar.ir استبصار

ماجرای خواندنی خواهران سه قلوبی آمریکایی که دو قل آنها مسلمان شدند

چون خودم اعتقاد قلبی به اسلام دارم و ارزان آن را بدست نیاوردم، برای همین به خانم های مسلمان می گویم که به یاد داشته باشند که ارزش های اسلامی مثل حجاب را راحت به دست نیاورده اند و بالأخره فداکاری هایی بوده که توانسته اند امروز آنها را داشته باشند



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، خود را از قبل برای هر برخوردی از طرف پدر و مادرش آماده کرده بود. می دانست آن ها با مسلمان شدن اش مخالف هستند اما نیروی که او را به سوی حقیقت سوق می داد قوی تر از آن بود که حتی سرزنش های اطرافیان بتواند آن را تحت تأثیر قرار دهد. با گام های محکم وارد خانه شد. کمی در دل اضطراب داشت. اولین بار بود که با حجاب با خانواده اش مواجه می شد. وقتی مادرش او را دید. لحظه ای مکث کرد. کمی قد و بالایش را ورننداز کرد و گفت چقدر زیبا شدی! تمام وجودش را شادی در بر گرفت. خانم ارول که پس از مسلمان شدن نامش را به سمیه رنجبر تغییر داد در او کلاهامای امریکا متولد شد. به گفته همسرش تأثیر شگرفی در وی گذاشته بود. از آنجا که شنیدن زندگی خانم رنجبر خالی از لطف نیست، به امام خمینی^{ره} گفت و گویی صمیمانه با وی نشستیم تا برگی از خاطرات زندگی اش را ورق بزنیم و از پس آن ها به انگیزه های وی برای گرایش به اسلام باخبر شویم

چه زمانی به ایران آمدید؟

خرداد سال ۶۵ بود که به ایران آمدم. آن موقع ۲۴ سال داشتم

چه وقت مسلمان شدید؟

در ۱۸ سالگی مسلمان شدم

چطور شد که دین اسلام را انتخاب نمودید؟

دورانی بعد از دبیرستان بود و در آن موقع در ایران انقلاب در حال شکل گرفتن بود و خبرهایش همه جا پخش می شد خصوصا در دانشکده که بودم. پیام های امام خمینی^{ره} توسط بچه های ایرانی در دانشگاه پخش می شد. از این طریق بود که با بچه های مسلمان آشنا شدم و هم بعد با انقلاب ایران آشنا شدم. دوران گروگان گیری بود و از بچه ها

دائما می پرسیدیم که چرا مردم شما انقلاب می خواهند بکنند و صدایشان می آید که می گویند شاهشان را نمی خواهند

از چه منابعی برای آشنایی با اسلام استفاده کردید؟

آن موقع که با دکتر رنجبر در دانشکده آشنا شدم، یکسری کتاب را به من معرفی کردند تا مطالعه کنم. اولین کتابی که خواندم درباره دیدگاه اسلام نسبت به حضرت مسیح بود. کتابچه ای کوچک بود که آیات قرآن و آیات انجیل در آن بود. من کاتولیک به دنیا آمده بودم و در چنین خانواده ای بزرگ شدم، پدرم هم جزء رهبران کلیسا بود یعنی مقام دوم در کلیسا را داشت برای همین با انجیل و این ها آشنایی داشتم. اول که مطالعاتم را بر روی مسیحیت شروع کردم پدرم خوشحال شد اما بعد که فهمید درباره اسلام و یک دین دیگر دارم مطالعه می کنم و سؤال می کنم مخالفت کرد و گفت اگر شکی در دین خودت بیاوری به جهنم می روی. اما همان موقع از دکتر رنجبر درباره اسلام پرسیده بودم و ایشان گفته بود که اسلام می گوید درباره همه چیز سؤال کنید و برای اعتقاد پیدا کردن مطمئن شوید. ولی خانواده ام می گفتند اینطوری کافر می شوی

خانواده تان راضی نبودند چطور بعدا راضی شدند؟

در اصل راضی نشدند. برای اینکه می گفتند هم می خواهی مسلمان شوی و هم با یک ایرانی ازدواج کنی. ایران دور است و اگر تو بروی تو را نمی بینم. از این لحاظ راضی نمی شدند

چند تا خواهر و برادر هستید؟

ما ۷ دختر و یک پسر هستیم که من با دو خواهر دیگر سه قلو هستیم. یک خواهر دیگرم که یکی از قل هایم هم هست مسلمان شده است. ۵ سال هم ایران زندگی کرد ولی برگشت به آمریکا

بعد از چه مدت از آمدنتان به ایران به کشورتان بازگشتید؟

فکر کنم بعد از ۱۲-۱۳ سال بود. دخترم راهنمایی بود

در این مدت با خانوادتان ارتباط داشتید؟

بله، به صورت ارسال نامه و این ها با هم ارتباط داشتیم البته بیشتر زمانی که مادرم زنده بود

تجربه مسلمان شد چطور بود؟

درست زمانی که قصد داشتم از کلیسا کم کم بیرون بیایم، با مسلمانان آشنا و مسلمان شدم. چون کلیسا دیگر برایم جذاب نبود. سؤالاتی داشتم و چون وقتی آن سؤالات را از کلیسا می پرسیدم می گفتند نباید پرسشی و کافر می شوی و

به جهنم می‌روی و باید باور کنی که عیسی پسر خداست و اصلاً عیسی خداست که به صورت انسان به روی زمین آمده است شنیدم، کاملاً از آن‌ها بریدم و فکر کردم که این منطقی نیست به هیچ وجه که خدا بخواهد خودش را بیافریند.

چند فرزند دارید؟

یک دختر دارم به نام هما که ۲۷ ساله است که ازدواج کرده و الان دانشجوی دکترای فلسفه اسلامی است و در دانشگاه تربیت مدرس درس می‌خواند.

چطور آموزه‌های اسلامی و آنچه را که یاد گرفتید از اسلام به دخترتان آموزش دادید؟

سعی کردم از کتاب‌های که خواندم و چیزهایی که وقتی به ایران آمدم یاد گرفتم به دخترم هم یاد بدهم.

اوایل که مسلمان شده بودید برخورد اطرافیان با شما چطور بود؟

برادرم که کلاً قطع رابطه با من کرد و تا امروز هم با ایشان ارتباطی ندارم، دوستانم هم که خیلی کم بودند و همان‌هایی هم که بودند از زمان دبیرستان کم‌کم از آن‌ها بریده بودم و زیاد رفت‌وآمد با هم نداشتم. بعد از اینکه آن دوسه نفر هم ازدواج کردند و از دبیرستان رفتند دیگر دوستی نداشتم. برخورد خانواده‌ام هم زمانی که آقای رنجبر به خواستگاری‌ام آمد طوری بود که پدرم با تفنگ او را بدرقه کرد. چون خانواده با شرایط مسلمان شدن من همچنان کنار نیامده بودند.

این وضعیت تا امروز هم ادامه دارد؟

بله، خب از وقتی که ازدواج کردم اوضاع همین طوری تقریباً ادامه داشته البته کمی بهتر شده است.

آیا تلاش کردید اسلام را همانطور که واقعا هست به آن‌ها بشناسانید؟

نه، راستش چون وقتی به ایران آمدم خیلی از آن‌ها دور شدم و تقریباً کاملاً رابطه‌ام بریده شد. خودشان هم سعی نکردند که از طریق نامه حتی به من نزدیک شوند.

در حال حاضر چه می‌کنید؟

در مؤسسه آموزش رفاه تدریس می‌کنم و در گروه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام به عنوان مترجم چکیده مقالات هم فعالیت دارم. فوق لیسانسم را در رشته مطالعات بریتانیا از دانشگاه تهران گرفتم. برای دکترا هم مشغول درس خواندن هستم.

چطور شد به این رشته گرایش پیدا کردید؟

راستش وقتی امریکا بودم یکسری اتفاقات برایم افتاد که مجبور شدم به ایران بیایم. همسرم می خواست فرزندمان در ایران به دنیا بیاید. می خواستم در امریکا پرستاری بخوانم ولی به خاطر حجابم از این مسأله کردند. این در حالی بود که هم دانشجویان با من برخورد داشتند و هم مسئولان کالج. بنابراین وقتی به دانشگاه رفتم نتوانستم در رشته پرستاری پذیرش بگیرم. دلیل مسئولین آموزش هم این بود که می گفتند باعث ناراحتی بیماران می شوم. به خاطر حجاب سر کار زیاد تعیض دیدم. در رفت و آمد و در خیابان هم مشکل پیدا می کردم و من را به عنوان یک خارجی می دیدند. یک خارجی مسلمان و گاهی حرف های زشت به من می زدند.

چه چیز باعث می شد که وقتی می دیدید دیگران برخورد خوبی با شما ندارند، همچنان روحیه تان را حفظ کنید و محکم بر عقیده تان بمانید؟

آن موقع ها کتاب حجاب شهید مطهری را خوانده بودم و آیات قرآن را درباره حجاب را هم مطالعه کرده بودم و همین طور کتاب های دیگری را در این مورد دیده بودم. دیدگاه های امام خمینی^{ره} را هم درباره حجاب می دانستم. اولش خیلی می ترسیدم وقتی **حجاب** گذاشتم. پارچه ای تهیه کرده بودم و برای خودم مانتو دوخته بودم و با روسری به خانه مان رفتم. مادرم با دیدن من گفت چقدر زیبا شدی. این باعث شد که روی حجاب بیشتر حساس باشم و محکم باشم. این حرف مادرم خیلی روی من تأثیر گذاشت با اینکه او مخالف مسلمان شدن من بود.

چه ویژگی را در همسر تان دیدید که او را برای زندگی مشترک انتخاب کردید؟

آن موقع که ما کوچک بودیم و با خواهرهایم صحبت می کردیم می گفتند اگر کسی مذهبی باشد و اخلاق خوبی داشته باشد و حرف های ناسزا نزند و اگر انسان با خدایی باشد او برای زندگی خوب است. خب من این ها را در آقای رنجبر دیدم و هیچ وقت ندیدم که با دوستانش حتی حرف سبک بزنند. همه چیز را رعایت می کرد.

بعد از ازدواج چند سال در امریکا زندگی کردید؟

ما تقریباً ۶ سال آنجا بودیم و بعد به ایران آمدیم و دخترم در ایران متولد شد.

در مدتی که با هم ازدواج کردید و در امریکا ساکن بودید رابطه خانواده تان با آقای رنجبر همچنان رابطه خوبی نبود؟

نه کم کم خوب شدند و مادرم وقتی رفتار ایشان را نسبت به من دید نرم شد و پدرم هم دیگر با وی مخالفتی نداشت. و تقریباً او را قبول کردند. الان هم آن خواهرهای سه قلویم رابطه خوبی با ایشان دارند.

وقتی به ایران آمدید با فرهنگ ایرانی چطور روبرو شدید و آن را چطور دیدید؟

در امریکا کلاس های قرآن می رفتم و حتی یکی از دوستان همسرم کلاس زبان فارسی برایم گذاشت. عاقد عقدمان هم در واقع معلم قرآن من بود. وقتی به ایران آمدم خیلی برایم سخت نبود چون پدر و مادر همسرم با اینکه فقط عکس مرا دیده بودند ولی با آغوش باز من را پذیرفتند. الان هم می گویند که مثل دخترشان هستم و فرقی با دخترشان ندارم. این را همیشه مادر همسرم می گوید

آیا برای دخترتان این سؤال پیش آمده بود که چرا شما مسلمان شده اید؟

بعضی موقع ها می پرسید و برایش سؤال بود

در حال حاضر به جز تدریس و ترجمه چه می کنید؟

به تازگی سلسه کتاب هایی را درباره ائمه معصومین علیهم السلام را ویرایش کرده ام و مترجم افتخاری حرم حضرت رضا علیه السلام هم هستم

مشهد رفته اید؟ حال و هوای آنجا را چطور دیدید؟

بله چند بار رفته ام. آقای رنجبر یک مادر بزرگ داشت به نام خدیجه خانم و هر وقت ایشان آقای رنجبر را می دید بار اولزمانی که در دانشگاه الزهرا سلام الله علیها زبان انگلیسی می گفت که آیا من را برده است زیارت امام رضا علیه السلام تدریس می کردم با دانشگاه به مشهد رفتم و دخترم را هم بردم. عجیب بود. وقتی دفعه اول به حرم رفتم نمی دانم چرا ولی همانجا از خدا خواستم که هر چه گناه دارم ببخشد. امام رضا علیه السلام را دوست دارم و همیشه دعا می کردم که اگر یک روز از عمرم باقی مانده باشد خادم افتخاری ایشان باشم و این دعایم مستجاب شد و من مترجم حرم ایشان شدم.

اولین بار که با حجاب به ایران به عنوان یک کشور اسلامی آمدید چه حسی داشتید؟

وقتی به ایران آمدم، هم با برخورد مثبت بعضی از خانم ها روبرو بودم و هم با برخورد منفی شان. در امریکا که بودم با حرف مادرم وقتی مرا با حجاب دیده بود، محکم تر شده بودم. در ایران خیلی ها به من می گفتند چقدر حجابم خوب است ولی کسانی هم بودند که می گفتند شما متولد غرب هستید چرا چادر سر می کنید و با مانتو و روسری بیرون نمی آید. من هم می گفتم من اینطور خیلی راحتم و حتی در امریکا هم که بودم چادر سر می کردم. خواهر آقای رنجبر برایم چادر دوخته بود. می گفتند چرا این قدر حجاب دارید در حالی که بعضی از خانم های ایرانی حجاب کامل نداشتند. حتی شخصی به من گفت که چرا بهشت اینجا را برای خودت جهنم کرده ای. به او گفتم که نه آن جهنم است و نه این بهشت. این برای من بهشت است و می خواستم دخترم در کشور اسلامی رشد کند و

نمی خواستم مشکلاتی که بعضی از خانواده های ایرانی در امریکا با فرزندانشان حتی سر داشتن حجاب داشتند، داشته باشم.

برای شاگردان شما سؤال پیش می آید که بخواهند درباره انگیزه شما برای مسلمان شدن بدانند؟

بله، معمولاً در جلسه اول و دوم سؤالاتی را درباره اینکه چطور و چرا مسلمان شده ام از من می پرسند و کنجکاو می شوند که بدانند.

بهترین و خاص ترین عاملی که باعث شد به اسلام روی بیاورید چه بوده است؟

فکر کنم از اینکه دیدم اسلام دیدگاه متفاوتی درباره زن دارد جذب آن شدم. حتی آیه حجاب را که خواندم برایم جالب آمد. در کشور امریکا وقتی به زنی تجاوز می شود در دادگاه ها فقط زن را مقصر می دانند و او را متهم می کنند ولی وقتی در مورد حجاب در اسلام خواندم دیدم که خدا خطاب به مرد گفته باید او هم حجاب را حفظ کند، چشم و گوش و... و بعد زن را خداوند برای رعایت حجاب در قرآن خطاب قرار داده. این فقط در پوشش نیست و حجاب بدن و چشم و... را هم در بر می گیرد.

چه میزان تفاوت میان فرهنگ ایرانی و فرهنگ امریکایی وجود دارد؟

در امریکا رابطه سردتر است و طلاق زیاد صورت می گیرد و خانواده ها از هم دور هستند ولی در ایران خانواده ها رابطه هایشان خیلی محکم تر است و با هم صمیمی هستند و نگران هم می شوند. بر عکس در امریکا بی خانمان زیاد است و توجهی هم به آن ها نمی شود ولی در ایران اگر کسی دچار این مشکل شود فامیلی یا کسی نگران آن طرف هست که کمکش کند تا بی خانمان نماند.

دلیل عدم استحکام خانواده در امریکا به نظر تان چیست؟

در آنجا در دادگاه ها هم قاضی سعی نمی کند زوجها را با هم آشتی بدهد و زود حکم طلاق را می دهد. به محض درخواست ناسازگاری حکم طلاق می دهند و این مورد خیلی زیاد اتفاق می افتد. اینجا حداقل ریش سفیدی هست که سعی می کند اختلاف آن زوج جوان را حل کند برای همین طلاق کمتر می شود. بودن خانواده در ایران اهمیت زیادی دارد.

آیا میان آموزه هایی که اسلام یاد می گرفتید و آنچه در جریان انقلاب در ایران اتفاق می افتاد مطابقت وجود داشت؟

بله، این مطابقت به نظرم بود. چون امام هر چه می گفت خودش عمل می کرد و چون مردم عمل امام را می دیدند مثلا ساده زیستی که امام می گفتند و همانطور هم زندگی می کردند، انقلاب را هم قبول کردند. رفتار امام در این رابطه خیلی مهم بود.

فکر می کنید چقدر در پیاده کردن آموزه ها و ارزش های اسلامی در زندگی شخصی تان موفق بوده اید؟

فکر می کنم توانسته ام به حجاب و اعتقاداتی که دارم پایبند بمانم.

یک صحبت برای خانم های مسلمان داشته باشید؟

چون خودم اعتقاد قلبی به اسلام دارم و ارزان آن را بدست نیاوردم، برای همین به خانم های مسلمان می گویم که به یاد داشته باشند که ارزش های اسلامی مثل حجاب را راحت به دست نیاورده اند و بالأخره فداکاری هایی بوده که توانسته اند امروز آن ها را داشته باشند. شهید داده اند و الان در ایران با آسایش زندگی می کنند. گاهی حرص می خورم وقتی بعضی حرکت ها و بی حجابی ها را می بینم اینکه جوان هایی رفته و شهید شده اند تا اسلام پا برجا بماند. ولی عده ای از خانم ها رفتار درستی ندارند.

غذای ایرانی درست می کنید؟

بله هم غذای ایرانی و هم غذای کشور خودم را درست می کنم ولی غذای ایرانی به خاطر چاشنی که دارد طعمش برایم بهتر است و به غذاهای ایرانی عادت کرده ام.

با آداب و رسوم ایرانی ها ارتباط برقرار کرده اید؟

بله، در اینجا تعارف زیاد است و این به خاطر این است که نسبت به هم محبت دارند. در امریکا اینطوری نیست مثلا اگر یکبار به شما چیزی را تعارف کنند که بخورید بگویید نمی خورم دیگر دوباره تعارف نمی کنند به شما ولی اینجا نه هم بگویی باز تعارف می کنند و چیزی جلویت می گذارند. خودم به رسم ایرانی ها تعارف هم می کنم.

از اینکه در ایران زندگی می کنید چه حسی دارید؟

حس خوبی دارم. توانستم به تحصیلات عالی ام برسم. مردم ایران هم خوب هستند و از سر خون شهدا در آرامش زندگی می کنند و رفت و آمد می کنند.

ماه رمضان برایتان اولین بار چطور گذشت؟

این ماه را خیلی دوست دارم. همینطور ماه محرم و صفر را. اولین ماه رمضان در امریکا بودم و تقریباً اواخر ماه رمضان بود و هوا گرم بود. آنقدر گرم که اصطلاحاً می گفتند تخم مرغ در کف خیابان از گرما می پزد. چند روز اول خیلی تشنه ام می شد، اما حس خوبی داشتم. البته در مسجیت هم روزه هست ولی من از آن روزه داری چیزی نفهمیدم. تا زمانی که با اسلام آشنا شدم و روزه داری منظم را یاد گرفتم و به عینه چشیدم

زمان افطار برایتان چطور بود؟

برایم دوست داشتنی بود. وقتی صدای ربنا را می شنیدم حال خوبی داشتم. این موارد در امریکا نیست ولی اینجا از مسجدها صدای اذان پخش می شود

زندگی در کشور اسلامی چطور است؟

دوری خانواده و دلتنگی هست اما زندگی در کشور اسلامی خوب است چون راحت تر می توانم فرامین اسلام را اجرا کنم

تصویری که از امام در ذهن دارید چه طور است؟

با شنیدن اسم امام فوراً عکس خوابم در ذهنم مجسم می شود. همان تصویری که امام در ایوان راه می روند لحظه ای برمی گردند و من را نگاه می کنند. این تصویر برایم دلنشین است. ایشان مقتدر و مهربان و دلسوز بود

کدام سوره از قرآن را بیشتر می خوانید و با محتوایش ارتباط برقرار می کنید؟

سوره توحید و حمد. چون وقتی که مسلمان شدم، آقای رنجبر با من تمرین می کرد تا نماز خواندن را یاد بگیرم. جلو می ایستاد و بلند بلند نماز را می خواند و من هم تکرار می کردم. وقتی عربی می خواندم ترجمه انگلیسی این سوره ها را هم می خواندم. هنوز این ها در ذهنم هست و آن را می خوانم

از ایمان آوردنتان به اسلام تا ازدواجتان چقدر طول کشید؟

اعتقاد قلبی به اسلام قبل از ازدواج شکل گرفته بود. بحث ها درباره اسلام جالب بود و گاهی ساعت ها در حیاط دانشکده می نشستیم و با هم بحث می کردیم. در دوران نامزدی هم همین طور بودیم. ایشان سؤالات من را جواب می دادند. من در دانشکده میکروبی شناسی می خواندم به این قصد که وقتی به دانشگاه رفتم پرستاری بخوانم که نشد. آقای رنجبر هم آن موقع برق می خواندند

حرف آخر؟

از مردم ایران تشکر می کنم که خیلی مهمان نواز هستند و من راحت تر در اینجا زندگی می کنم

آقای رنجبر درباره همسرش می گوید؛

درباره همسران و روحیاتشان بگوئید و اینکه چطور با ایشان آشنا شدید؟

دوران انقلاب بود بالاخره امام هم که در پاریس بودند تأثیر خوبی روی جامعه آمریکا گذاشته بودند به خصوص آمریکایی های معمولی. در آن موقع غربی ها درباره اسلام و حقوق زنان و... سؤالاتی می پرسیدند. جواب های امام خیلی در این رابطه تأثیرگذار بود. همسر من تحت تأثیر افکار امام قرار گرفتند. ما در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا - کانادا بودیم و با آن ها همکاری می کردیم. در آن برهه گاهی تبلیغ هم می کردیم و چون انقلاب گل سر سبد اخبار بود آمریکایی ها می آمدند از ما می پرسیدند برای دانستن حقیقت اطلاعاتی که در روزنامه ها و مطبوعات بود. یادم هست برای جریانی نیاز بود که من انشایی بنویسم. همسر من را در دانشگاه دیدم یکسری سؤال درباره انقلاب داشتند که جواب دادیم و ایشان هم کم کم کردند آن انشا را بنویسم. بعد از آن احساس کردم که علاقه مند هستند و تحت تأثیر افکار امام قرار گرفته اند، برای همین شروع کردم یکسری مطالب از اخبار ایران را هم به ایشان می دادیم. کتاب های مذهبی و این چنینی هم برای مطالعه به ایشان می دادیم. در این مطالعات بود که یک انجیل را برایشان به زحمت برایشان فراهم کردم. انجیل برنابا که در جامعه آمریکا نیست. در آن کتاب صحبت شده بود که مسیح در مورد پیامبر آخرالزمان مژده داده بود. این موضوع خیلی روی ایشان تأثیر گذاشت و برایشان سؤال پیش آمده بود که چرا این انجیل در دسترس نیست و نمی توانیم آن را پیدا کنیم. بعد احساس کردم که شرایط تغییر کرده، همان وقت ها گروگانگیری سفارت پیش آمد و تبلیغات سوء علیه ایران یکمرتبه شکل گرفت. دانشجویان زیادی که متأثر از انقلاب ایران بودند تا آن موقع، با وقوع گروگانگیری از مدافعشان عقب نشینی کردند و تنها عده ای باقی ماندند. ما که در انجمن بودیم، تصمیم گرفتیم با بعضی از آنها ازدواج کنیم که ایشان را من انتخاب کردم. هم آمادگی داشتند و هم علاقه. قرار شد که ازدواج کنیم و به ایران بیاییم که نشد و در همانجا ماندیم. ایشان سال ۶۵ بر اثر اتفاقاتی که در فعالیت هایمان و اخراج از دانشگاه می شد، شرایطی را درست کردیم که ایشان به ایران FBI منجر به دخالت بیاید. منتها من بعد از تمام شدن درس به ایران برگشتم. البته نگذاشتند به دوره دکترای بروم و اخراج کردند. همسر من در واقع جزء اولین کسانی بودند که در آمریکا چادر را به عنوان حجاب انتخاب کردند و این خیلی در آن محیط تأثیر داشت.

چه میزان ایشان بر اساس گفته های شما رفتار می کردند و نسبت به مسائل شناخت پیدا می کردند؟

من هیچ وقت سعی نکردم مطلبی را به ایشان القا کنم و بر عکس تلاش کردم برایشان اطلاعات فراهم کنم و فقط زمینه را آماده کردیم که خودشان مطالعه کنند و خودشان تصمیم می گرفتند. ایشان در مورد سر کردن چادر هم مصمم بودند و خودشان تصمیم گرفتند

بر خورد خانواده‌شان با شما چطور بود؟

ابتدای کار رابطه خوبی نبود ولی بعد از ازدواج وضعیت بهتر شد و شناخت به وجود آمد. پدر همسر هم رابطه‌اش با من خوب شد. خانواده ایشان، خانواده کاملاً مذهبی بودند

ظاهراً گرایش خانواده‌های مذهبی و کاتولیک به اسلام بیشتر است چرا؟

حضور امام در پاریس به جنبه‌های مذهبی دامن می زد. کل جامعه آمریکا و سیاستمداران آن با مذهب رابطه خوبی ندارند ولی چون جنبه‌های مذهبی در امام بود آنهایی که در بستر مذهب قرار داشتند بیشتر تمایل پیدا کردند و سؤال داشتند

زندگی با ایشان چطور بوده و هست؟

خوب بوده الحمدلله. ما با ازدواجمان هزینه‌های زیادی پرداختیم. به خصوص ایشان، موقعی که چادر سر کردند در آنجا اجازه تحصیل در رشته پرستاری را ندادند و غیر مستقیم به ایشان معترض شدند. بعدها شرایط را طوری فراهم کردند که درس خواندن برایشان سخت شد مثلاً می گفتند حجاب ایشان نشان می دهد که در اینجا قصد زندگی کردن ندارند و می خواهند این کشور را ترک کنند پس باید هزینه‌های تحصیل را بدهند بنا بر این ایشان چندین برابر یک دانشجوی آمریکای و مثل من به عنوان یک دانشجوی بین‌المللی شهریه می دادند. از آن طرف هم ازدواج من با ایشان مشکلاتی را برای من ایجاد کرده بود مثل اینکه به گمان وزارت علوم در آن زمان من با ازدواج با ایشان گرین کارت گرفته‌ام پس ارز به من تعلق نمی گیرد. ارز دانشجویی‌ام را قطع کردند و من را متهم کردند به چیزی که هرگز اتفاق نیفتاده بود

چون اساس ازدواج ما بر اساس مسائل معنوی بود، این کار را هرگز انجام ندادیم. این در حالی بود که هم من باید کار می کردم و هم فعالیت در مورد انقلاب داشتیم و هم درس می خواندیم. در آنجایی که بودیم کار هم نبود. ایشان گفتند که درس نمی خوانند و من درس بخوانم. آنجا از درس خواندن باز ماندند وقتی هم که به ایران آمدم با موارد دیگری روبرو شدیم. مثلاً حوزه‌ای که سه سال در آن درس می خواندند تعطیل شد و از طرف دیگر قصد کردند به دانشگاه بروند، شرطشان برای ورود به دانشگاه گرفتن دیپلم بود. دیپلم آمریکایی دچار کمبود واحد درسی بود و برای سه واحد مجبور بودند دوباره دبیرستان بروند و دیپلم ایرانی گرفتند. بعد کنکور دادند و مترجمی

انگلیسی خواندند و بعد هم که دانشگاه تهران در رشته مطالعات جهان فوق لیسانس قبول شد. خیلی در این مسیر هزینه پرداخت کرد ولی خب خدا را شکر انشاءالله عاقبت به خیر شده‌اند

در تربیت دخترتان چطور به یک جمع‌بندی رسیدید؟

ما یک خانواده مذهبی بودیم و پدرم همیشه در هیئت و دسته عزاداری و این‌ها بودند. حضور ایشان تأثیر دیگری داشت بر روی خانواده‌ام. به دلیل جایگاهی که همسر من در خانواده داشتند، دخترم این را حس می‌کردند. از طرفی او هم مثل مادرش روحیه مقاوم دارد و مطالعه و بحث می‌کند. دخترم طوری بار آمد که سه چهار سالی از سن خودش بزرگتر بود و می‌توانست تجزیه و تحلیل کند. بنابراین دارای شخصیت ممتازی شده است. هم شخصیت مادرش روی او اثر داشت و هم بستر مذهبی خانواده‌مان

خاطره

هفته‌ای که امام رحلت کردند ما همه مثل بقیه مردم به بهشت زهرا رفتیم. آن موقع دخترم شدید مریض شده بود. خیلی ناراحت بودم و در فکرم با امام حرف می‌زدم و می‌گفتم چرا شما را نتوانستم ببینم و ملاقاتتان کنم. آن شب امام خمینی به خوابم آمد و گفت دخترم راه من را ادامه بده. با گفتن این حرف می‌خواست بگوید دیدن من مهم نیست، راه من مهم است. همان یکبار بود که امام را در خواب دیدم

:هما رنجبر از مادرش می‌گوید

ارتباط شما با مادرتان چگونه است؟

بسیار صمیمی و به هم وابسته هستیم. ایشان تنها یک مادر برای من نبوده‌اند، بلکه بسیار فراتر از آن یک الگوی خوب از دینداری حقیقی هستند. روی قید حقیقی برای دیندار بودن تأکید می‌کنم چون باورهای ایشان تنها بر زبان‌شان نیست، بلکه آنها را زندگی می‌کنند. من شاید از مادرم خیلی کم، اندرزهای دینی و اخلاقی “شنیده‌ام” اما تا “دل‌تان بخواهد اخلاق خوب از ایشان” دیده‌ام

فکر می‌کنید چه اندازه شخصیت مادرتان بر روی شکل‌گیری شخصیت شما اثر داشته است؟

این یک قاعده کلی است که والدین بر نحوه زندگی و سرنوشت فرزندانشان تأثیر گذارند. بنابراین من هم نباید از این قاعده مستثنی باشم. اما یک مطلبی هم هست و آن اینکه همیشه وقتی به مادرم فکر می‌کنم و خودم را با ایشان مقایسه می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که مقابل ایشان وجود بینهایت کوچکی دارم. خلاصه مانده تا به گرد پای ایشان برسم. مطمئنم که مانند بسیاری از الطاف دیگر خداوند، بودن در کنار ایشان هم احسان بزرگ خدا در زندگی‌ام است. امیدوارم که قدردان باشم

ویژگی اخلاقی ممتاز ایشان را چه می دانید؟

اطرافیان بیشتر بر شکیبایی فوق العاده ایشان تأکید دارند. البته تا حدودی حق دارند چون زندگی پدر و مادر من فراز و فرودهای زیادی داشته، اما به نظرم چیز دیگر و البته مهم تری در پس این استقامت کم نظیر ایشان است و آن عدم وابستگی و استقلال فکری است که سبب تعقل، نقادی و سختگیری در انتخاب شیوه تفکر و زندگی است. تعقل چیزی است که در سنت غالب مسیحی بسیار کمرنگ و در مواردی مورد بی اعتنایی و تحقیر است تا آنجا که برخی از متفکرین غرب به خصوص در سنت پروتستان آن را شیطانی می دانند. این مطلب را با سنت شیعی - ایرانی مقایسه کنید که در آن تفکر راه ارتباط شما با حقیقت است

رهیافته به نقل از هفته نامه زن روز

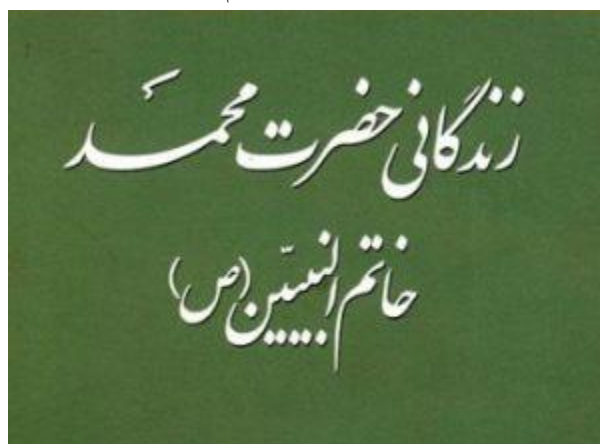
گفتگو با فاطمه مرشدزاده، دختر ژاپنی که مادرش مسلمان شد

می گویند ژاپنی ها «شیتو» به دنیا می آیند، به آیین مسیح ازدواج می کنند و به رسم «بودایی» دفن می شوند. آیین های «شیتوئیزم» و «بودائیزم» در میان عموم مردم رواج دارد و بیشترین پیروان را به خود اختصاص داده اند. تعداد مسیحی ها کمتر از یک درصد و تعداد مسلمانان نیز بسیار کمتر از مسیحی ها است

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار،

ژاپن کشوری مجمع الجزایری است که در امتداد شمال شرقی ساحل قاره آسیا واقع شده است و مرکب از چهار جزیره اصلی به نام های «هوکایدو»، «هونشو»، «شیکوگو» و «کیوشو» و نیز ۸۴۸/۶ جزیره کوچک دیگر است. این کشور ۳۷۸ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد و حدود ۱۲۸ میلیون نفر جمعیت. امید به زندگی در زنان هم بیشتر از مردان است. این کشور از نظر جمعیت هفتمین کشور جهان و از نظر مساحت شصت و دومین کشور دنیا محسوب می شود. در ژاپن دین و مذهب رسمی وجود ندارد و دو آیین «بودا» و «شیتو» بیشتر در مراسم های ویژه مورد توجه

قرار می گیرند. میزان پابندی مردم به مذهب در مقایسه با سایر کشورها کمتر است



اگر چه آشنایی مردم ژاپن با اسلام از سال ۱۸۷۷ م با کتابی تحت عنوان «زندگانی محمد(ص)» که به زبان ژاپنی ترجمه شد، آغاز گشته ولی با این وجود ورود اسلام به این کشور پس از «انقلاب کبیر» در «روسیه» انجام گرفته است. پس از جنگ جهانی دوم و اشغال ژاپن، نیروهای «متفقین» انجمن اسلامی ژاپن را تعطیل می کنند. با خاتمه اشغال ژاپن، مسلمانان دوباره انجمن اسلامی را با هدف گسترده کردن همکاری بین مسلمانان ژاپن تشکیل دادند. چند سال بعد این انجمن، با کمک های مالی، مرکز اسلامی ژاپن را تأسیس کرد و در حال حاضر انجمن ها و مؤسسات اسلامی که در ژاپن وجود دارند با کمک های مالی عربستان و مدیریت پاکستانی ها و ترکیه ای های مقیم اداره می شود.

حکومت در ژاپن به صورت سیستم پارلمانی است و این کشور بر مبنای قانون اساسی اداره می شود.

ژاپن کشوری پیشرو در زمینه تحقیقات، علم و تکنولوژی محسوب شده و جاذبه های گردشگری خاصی دارد. همچنین انضباط ویژه ای در شیوه زندگی و کارهای اجتماعی ژاپنی ها به چشم می خورد که نظیر آن را بندرت می توان در سایر کشورها مشاهده کرد. «توکیو» یکی از چند شهر درجه یک و مهم دنیاست که به راحتی می توان در نقطه، نقطه آن همنشینی سنت و مدرنیته را مشاهده کرد و غرق در رویا و تکنولوژی شد.

برای آشنایی بیشتر با وضعیت زنان و فرهنگ ژاپن و نگاه دقیق تر به این کشور به سراغ «فاطمه مرشدزاده» می رویم که برای تحصیلات علوم اسلامی به ایران آمده است.

فاطمه خانم چند سالت و متولد کدام شهر هستید و تحصیلات تان چیست؟

بیست و پنج ساله و اهل «توکیو» هستم و تنها فرزند خانواده. بعد از اتمام دوران دبیرستان برای تحصیلات دانشگاهی به آمریکا رفتم و تقریباً همزمان در سه رشته علوم سیاسی، روابط بین الملل و نجوم لیسانس گرفتم. در حال حاضر طلبه ام و در حدود یک ماه است که در ایران و جامعه المصطفی تحصیل می کنم.

در کشوری که تعداد مسلمانان خیلی کم است چطور مسلمان شدید؟

من از ابتدا مسلمان بودم. مادرم در دوران تحصیل خود در دانشگاهی در آمریکا مسلمان می شود و با پدرم که از قبل مسلمان بوده ازدواج می کند نام من نیز از ابتدا فاطمه بوده است مادرم به خاطر علاقه زیاد به حضرت فاطمه (س) نام مرا فاطمه گذاشت.

چه شد که برای کسب معارف اسلامی به ایران سفر کردید؟

برای افرادی چون من، مهم ترین عامل سفر به ایران، فشاری است که در کشورهاییمان به خاطر اسلام وجود دارد و ما می خواهیم مسلمان باقی بمانیم، مخصوصاً در کشورهایی که تعداد مسلمانان بسیار کم است. خیلی از افراد در کشورهای مختلف به ظاهر مسلمانند و اسلام را یک امر سنتی می شمارند؛ اما درباره این دین هیچ نمی دانند و نمی توانند و یا نمی خواهند هم بدانند و به واسطه مسلمان بودن والدین خود، اسلام آورده اند. اما من بسیار علاقه دارم درباره دین و مذهب خود بدانم و حتی خود را در قبال اسلام مسئول می دانم. خیلی وقت ها احساس می کردم اطلاعاتم درباره اسلام کافی نیست، در حالی که می توانم معلوماتی کامل تر و عمیق تر کسب کنم کسب این آگاهی ها نه تنها برای خودم بلکه برای دیگران نیز منفعت دارد؛ چرا که لازم است به هنگام بحث با دیگران و یا حتی تبلیغ درباره اسلام و علل پذیرش آن دلایل منطقی داشته باشم و بتوانم این دلایل را اثبات کنم افزون بر این مسائل، زمانی که در آمریکا در دانشگاه تحصیل می کردم با افرادی آشنا شدم که به مسائل دینی و مذهبی علاقمند بودند و فعالیت های مختلفی در این زمینه انجام می دادند. من نیز به همراه آنان در این فعالیت ها حضور داشتم مثلاً در کنفرانس هایی که در دانشگاه یا خارج از آن برگزار شد شرکت می کردیم و یا حتی کنفرانس هایی را تشکیل می دادیم این فعالیت ها و برنامه ها باعث شد علاقه ام برای آموختن و کسب معارف اسلامی و سفر به ایران چندین برابر و شدیدتر شود و وقتی درس هایم در دانشگاه تمام شد، قبل از شروع تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد به فکر تحصیل در رشته علوم اسلامی در ایران افتادم.

درباره مردم ژاپن بخصوص دختران و زنان آنجا برای دوستان خواننده بگویید.

مردم ژاپن بسیار مؤدبند و پشتکار بالایی دارند آنها همچنین بسیار با نظمند و در همه کارهایشان برنامه ریزی دارند، و روحیه سخت کوشی و عادت به کار دسته جمعی در بین غالب اقشار دیده می شود. در ژاپن قشر جوان کم است

و میزان افراد سالمند بسیار بالا است آمار می گوید حدود ده سال دیگر از بین سه ژاپنی یک نفر ۶۵ سال به بالا دارد. در خیابان های ایران قشر جوان خیلی زیاد دیده می شود، ولی در ژاپن بیشتر افراد پیر می بینیم البته کم بودن قشر جوان به چند علت است. بچه ها در گذشته به عنوان یک نیروی کار محسوب می شدند و در واقع یک سرمایه بودند؛ به همین دلیل اگر هم تعداد فرزندان زیاد بود به نوعی کمک کار خانواده بودند؛ ولی امروزه با پیشرفت جامعه و رشد اقتصادی بزرگ کردن بچه ها و تأمین مخارج آنها کار دشواری است، زیرا آنها فقط مصرف کننده هستند و به اقتصاد خانواده کمکی نمی کنند از طرفی مساحت ژاپن یک چهارم ایران است در حالی که تقریباً دو برابر آن جمعیت دارد. کشوری که جا و مکان مناسب برای افراد ندارد، نمی تواند بیش از حد و اندازه جمعیت داشته باشد از این رو میزان رشد جمعیت در ژاپن بسیار کم است و حتی گاهی رشد جمعیت این کشور کمتر از رشد کشورهای اروپایی است. مسئله دیگر این است که سن ازدواج جوانان ژاپنی بالا رفته و دختران دیرتر ازدواج می کنند، یا فقط یک بچه دارند و یا اصلاً بچه ندارند؛ خیلی ها هم تا آخر عمر مجرد می مانند. این موارد از جمله دلایلی است که باعث شده میزان قشر جوان و نوجوان در ژاپن کاهش یابد.

این دیدگاه نسبت به زن ژاپنی وجود دارد که آنها بسیار سخت کوشند و تحمل و صبر زیادی دارند و حتی این خصوصیت زن ژاپنی در بسیاری از فیلم ها و سریال ها به تصویر کشیده شده، که اطلاع دارم برخی از آنها در ایران هم پخش شده است، ولی امروزه زنان ژاپنی کمتر دارای این خصوصیاتند و به ساکتی و سنگینی زنان قدیمی نیستند.

فرهنگ و آداب و رسوم مردم کشورتان چگونه است؟

ژاپن یک کشور سنتی است. این کشور از نظر امکانات رفاهی، اقتصاد و ... با کشورهای اروپایی و آمریکایی در یک سطح است، ولی تلاش می کند سنت خود را حفظ کند و به ارزش های خود پایبند باشد. در واقع ژاپن علی رغم برخورداری از انواع تسهیلات رفاهی و سطح اقتصادی بالا، هنوز هم دارای فرهنگ، آداب و رسوم سنتی است که این امر برای خیلی ها تعجب آور است؛ البته با نفوذ فرهنگ غرب متأسفانه این مسئله هم کم کم در حال تغییر و تحول است.

حقوق و وضعیت زنان در آنجا به چه نحو است و نگاه دولت تان به زنان چگونه است؟

دید دولت در کشورم خیلی قدیمی و سنتی است چون دولت را بیشتر مردانی تشکیل می دهند که سن بالایی دارند و حضور زن در سیاست خیلی کم رنگ تر از دیگر کشورهای صنعتی است و زنان در تصمیم گیری های کلان دخالت ندارند.

دولت ژاپن مانند بسیاری از کشورهای آمریکایی و اروپایی حقوق و قانون مساوی برای زن و مرد قائل است؛ ولی عملاً همیشه حقوق مردان بیشتر از زنان است و مردان در موقعیت کاری مشابه حقوق و مزایای بهتر و بیشتری دارند. بسیاری از قوانینی که تصویب شده اند عملی نیست، چرا که مرد به عنوان یک مرد و زن نیز به عنوان یک زن خصوصیات و توانایی های متفاوتی دارند و کسانی هم که به دنبال حقوق مساوی هستند، نمی توانند این تفاوت ها را هضم کنند و همیشه در این زمینه مشکل دارند.

ژاپنی ها تا حدودی تفاوت بین زن و مرد را دوست دارند و این مشکل را کمتر احساس می کنند. در حال حاضر در ژاپن بسیاری از فعالیت ها برعهده زنان است و کارهای بسیاری از آنان خواسته می شود با اینکه زن خیلی از این فعالیت ها را نمی تواند انجام دهد مثلاً در ساعات طولانی کار کند، بعد از ازدواج شاغل باشد و

در ژاپن ممکن است مشکلات در زمینه حقوق زنان و ... از طرف خود زنان مطرح شود، ولی مطرح کردن و به چالش کشیدن این بحث ها بسیار کم است و از طرف دولت هم زیاد عنوان نمی شود. اینگونه بحث ها در ژاپن آنقدر بزرگ و مهم نیست که در کشورهایی مثل ایران، آمریکا و ... به عنوان یک مسئله پراهمیت مطرح است. به نظر من چون در ایران حقوق زن و اینگونه مسائل بیشتر زیر سؤال می رود، باعث شده این مسئله امری قابل توجه تلقی شود و زنان نیز بیشتر اظهار نظر می کنند و مسئولان باید پاسخگو باشند

آیین متداول و زبان رسمی در کشورتان چیست؟

می گویند ژاپنی ها «شینتو» به دنیا می آیند، به آیین مسیح ازدواج می کنند و به رسم «بودایی» دفن می شوند. آیین های «شینتویزم» و «بوداییزم» در میان عموم مردم رواج دارد و بیشترین پیروان را به خود اختصاص داده اند. تعداد مسیحی ها کمتر از یک درصد و تعداد مسلمانان نیز بسیار کمتر از مسیحی ها است. زبان رسمی و رایج هم ژاپنی است که با خط مخصوص به خود نوشته می شود. در زبان ژاپنی معمولاً لحن زنانه و مردانه، با هم متفاوت است. در واقع نوع صحبت و پسوندها برای زن و مرد فرق دارد و استفاده از بعضی کلمات برای خانم ها مناسب نیست که این تفاوت لحن باعث می شود حس زنانه فرد نشان داده شود

برای ما از میزان حضور زنان محجبه در ژاپن بگویید و اینکه خودتان چگونه با حجاب در اجتماع حضور پیدا می کنید؟

ژاپنی ها به نوع پوشش همدیگر زیاد توجه نمی کنند. آنها در مورد حجاب و نوع پوشش زن مسلمان هیچ اطلاعی ندارند. یکبار یک ژاپنی از من پرسید شما با این لباس ها گرمتان نیست؟ همچنین شخصی به هنگام بارش باران از من سؤال کرد شما به خاطر باران این پارچه را روی سرتان گذاشته اید؟ در کل در این امر زیاد پرسش و توجه نمی

کنند. زن ژاپنی محجبه و مسلمان کم است و تمام خانم های باحجابی که در ژاپن مشاهده کرده ام خارجی بوده اند، البته میزان افراد خارجی در ژاپن در مقایسه با کشورهای دیگر بسیار کم است

چند نمونه از جشن های ملی و مذهبی که در ژاپن برگزار می شود را برایمان بگویید

اغلب جشن های ملی ژاپن به گونه ای به مذهب وصل شده اند و اکثر کارهایشان صورت مذهبی دارد و اغلب کارهایی است که از قدیم مرسوم و رایج بوده است

ما در ژاپن روز مادر، پدر، دختر، پسر، کارمند، سالمند و ... داریم که جشن می گیریم. به علت کم بودن میزان ... تعطیلات در کشورم بعضی از روزها با نامگذاری عناوینی تعطیل شده اند، مثل روز دریا و

مشاغل و رشته های تحصیلی مورد علاقه خانم ها در کشورتان چیست؟ میزان مشارکت آنها در امور فرهنگی چقدر است؟

زنان ژاپنی در مشاغل مختلفی فعالیت می کنند و حتی گاهی میزان کار آنان بیشتر از مردان است، ولی غالباً خانم ها در اموری چون معلمی، فروشنده گی، پرستاری، نویسندگی و ... بیشتر شرکت می کنند

در ژاپن تعداد نشریات خاص بانوان زیاد و فعالیت خانم ها در امور فرهنگی نیز گسترده است، مخصوصاً در هیئت تحریریه نشریاتی که مخاطبان آنان، زنان هستند، برای بازدهی بالا خانم های بیشتری فعالیت دارند

فعالیت زنان در ژاپن و نحوه استخدام آنان برای کار چگونه است؟

فعالیت و ساعات کاری ژاپنی ها خیلی زیاد است و گاه تا شانزده ساعت در روز کار می کنند

در ژاپن کار کردن اهمیت فراوانی دارد، یکی از دلایل پیشرفت وضعیت اقتصادی ژاپن این است که شرکت ها، کارمندهایشان را ساخته اند؛ مثلاً شرکت، دانشجویی که تازه فارغ التحصیل شده را استخدام می کند و او را آموزش می دهد تا در آینده در خدمت شرکت باشد

در شرکت های ژاپنی سطح های مختلفی برای کار وجود دارد، مثل کارهای اساسی، کارهای عمومی و ... کارمندهایی که کارهای اصلی را برعهده می گیرند، فعال اند و در ساعات طولانی کار می کنند و برای شرکت ها اهمیت فراوانی دارند

اگر شرکت بخواهد زنی را برای کارهای حساس و اساسی استخدام کند بسیار سخت می گیرد و اصولاً زنان کمتر در این بخش ها پذیرش می شوند

مراسم ازدواج در کشورتان چگونه برگزار می شود؟

ازدواج ژاپنی ها در قدیم خیلی رسمی بوده، ولی

الان جوان ترها بیشتر خواهان برگزاری مراسم خود در کلیسا هستند و از کشیش برای اجرای مراسم دعوت می کنند. ما ازدواج به سبک بودایی و شینتویی نیز داریم که مراسم در معبد برگزار می شود و عروس ها لباس سنتی مردم ژاپن را که کیمونو است می پوشند و موهای خود را به سبک خاصی آرایش و تزئین می کنند. در حال حاضر بیشتر ازدواج ها براساس آشنایی قبلی زوجین است و مراسم خواستگاری کمتر انجام می گیرد

ارتباط همسران و وظایف آنها نسبت به یکدیگر و نیز جایگاه و اهمیت خانواده در ژاپن به چه نحو است؟

هنگامی که زن به جای فعالیت بیرون از منزل، مشغول خانه داری و یا نگهداری از فرزندان است، کار او مایه گذاشتن برای زندگی و خانواده است؛ یا وقتی مرد به دنبال کار و تلاش است تا برای خانواده پول بیاورد یعنی به زندگی خویش و خانواده اش پایبند است. این نوع تفکر در بین خانواده های سنتی وجود دارد ولی در میان جوان ترها تا حدودی کمتر شده است

ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم یکی از بیچاره ترین کشورها بوده است و مردم برای دستیابی به پیشرفت و رشد اقتصادی خود را هلاک کرده اند. مردان از صبح تا شب بسیار سخت مشغول کار بودند و زنان نیز تنها با فرزندان خود در خانه زندگی می کردند

عدم حضور پدر در کنار اعضای خانواده هم موجب ایجاد یک خلاء و مشکل بزرگ شده است. من به عنوان یک دختر مسلمان این خلاء را بیشتر احساس می کنم چرا که در اسلام درباره اهمیت جایگاه خانواده سفارشات بسیاری شده است

یکی دیگر از مشکلات خانواده های ژاپنی عدم عاطفه است. نبود عاطفه و احساسات حتی در بین والدین و فرزندان نیز مشاهده می شود

میزان طلاق در ژاپن چقدر است و وظیفه نگهداری از فرزندان بعد از جدایی همسران برعهده چه کسی است؟

همسران ژاپنی در مقایسه با آمریکایی ها، به زندگی خود پایبندترند ولی میزان طلاق در ژاپن نیز افزایش یافته است. در گذشته اگر زن و شوهر به یکدیگر علاقه ای نداشتند و یا حتی از هم متنفر بودند با این حال از یکدیگر جدا نمی شدند؛ چون نگران آینده فرزندان خود بودند، ولی امروزه نگرش «فردگرایی» غالب شده و شخص به زندگی خود اهمیت بیشتری می دهد

در ژاپن مرد مؤظف است مخارج زندگی خانواده اش را تأمین کند ولی زنان ژاپنی مهریه ندارند. وظیفه نگهداری فرزند بعد از طلاق بستگی به انتخاب والدین دارد و اگر فرزند به سن بلوغ یا قانونی رسیده باشد خودش انتخاب می کند نزد کدامیک از والدین زندگی کند. ولی در هر صورت پدر تا زمان بلوغ فرزند (دوران دبیرستان) وظیفه پرداخت مخارج زندگی او را برعهده دارد.

در حال حاضر مهم ترین مشکل یا دغدغه زنان در ژاپن چیست؟

مشکل عمده کشور ما ازدواج است، چون سن ازدواج خانم ها خیلی بالا رفته و اکثراً از سی سالگی به بعد، تازه به ازدواج می اندیشند. البته این امر در بین ژاپنی ها تا حدودی عادی تلقی می شود ولی این تأخیر در ازدواج مشکلات زیادی را ایجاد می کند. مسئله دیگر اهمیت داشتن فرزند پسر در خانواده های سنتی و قدیمی مخصوصاً خانواده سلطنتی امپراطور است. در این خانواده ها اگر زن نتواند فرزند پسری به دنیا آورد زندگی برایش سخت می شود. البته اینگونه بحث ها بیشتر متعلق به خانواده های قدیمی و سنتی است و در همه خانواده ها رایج نیست.

سیستم آموزشی در کشورتان چگونه است؟

در ژاپن کودکان از شش سالگی به مدرسه می روند و بعد از گذراندن مقاطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان در هیجده سالگی پس از قبولی در آزمون وارد دانشگاه می شوند. در گذشته آزمون ورود به دانشگاه به دشواری کنکور در ایران بوده ولی هم اکنون به خاطر کم شدن میزان داوطلبان پذیرش دانشجو خیلی زیاده تر و راحت تر شده است. البته ورود به دانشگاه های معتبر که تضمینی برای آینده خوب است، قدری دشوار است.

تا به حال به کدامیک از شهرهای ایران سفر کرده اید و کجا برایتان جالب تر بود؟

به تهران، مشهد، اصفهان و شمال ایران سفرهای کوتاه مدتی داشته ام با تمام زیبایی هایی که در این شهرها دیدم ولی قم را بیشتر دوست دارم، چون مردمش به اصول دینی و مذهبی بسیار پایبندند و اعتقادات دینی قوی دارند. حتی در جو قم خیلی راحت تر از سایر شهرها با دیگران ارتباط برقرار می کنم.

نظرتان درباره ایران و فرهنگ ایرانی چیست؟

زندگی در ایران نسبت به ژاپن قدری سخت تر است،

ولی در ژاپن زندگی خیلی راحت تر است و بسیاری از دغدغه ها و مشکلاتی که ایرانی ها نسبت به اغلب مسائل در زندگی روزمره خود دارند، در آنجا دیده نمی شود؛ چون ژاپنی ها نیازی به این نوع زرنگ بودن در زندگی خود ندارند از دید ایرانی ها زیاد زرنگ به نظر نمی رسند.

ایرانی ها بیش از حد گله و شکایت می کنند در واقع به هیچ چیز راضی نمی شوند و بدون توجه به امکانات موجود، فقط مشکلات را می بینند. بی نظمی و بی برنامه‌گی نیز در ایران متأسفانه مشاهده می شود در حالی که ژاپن خیلی با برنامه و نظم است. برخورد بعضی آقایان و متلک هایی که می گویند برایم خیلی تعجب آور است چون ما حتی در ژاپن هم چنین برخوردهایی را مشاهده نمی کنیم. وقتی ما از یک کشور غیر اسلامی به کشور اسلامی می آییم، توقع بعضی رفتارها را نداریم با تمام این مسائل گرم بودن، صمیمی بودن و مهمان نوازی ایرانی ها و همچنین یاری رساندن آنها به یکدیگر برای رفع مشکلات بی همتا و قابل توجه است. برخی مراسم ها و برنامه ها نیز در ایران بی سابقه و بی نظیراند؛ مثلاً تشییع جنازه آیت ا... «بهجت» که خیلی باشکوه بود و چنین عظمتی را برای تشییع پیکر هیچ شخصی در هیچ کجای دنیا ندیده بودم. همچنین بحث انتخابات که خیلی داغ بود و بین ایرانی ها اهمیت فراوانی داشت در حالی که در ژاپن چنین اهمیتی به انتخابات نمی دهند. بسیاری از ایرانی ها به دین و اعتقادات خود پایبندند و خیلی مواقع اصول دینی را با ارزش تر از سایر مسائل می شمارند که این نوع تفکر اهمیت ویژه ای دارد.

قبل از سفر به ایران چه تصویری نسبت به زن ایرانی داشتید و هم اکنون زن ایرانی را چگونه می بینید؟

قبل از سفر به ایران، زن ایرانی را نمونه کامل و بارز از بانوی بزرگ اسلام، حضرت زهرا(س) می دانستم، اما وقتی به ایران آمدم متوجه شدم تصوراتم زیاد درست نبوده است و همه زنان آن گونه نیستند، زنان و دختران بدحجاب هم در بعضی جاها زیاد هستند.

نکته قابل توجه دیگر این است که در هیچ کجای دنیا دختران جوان به اینگونه آرایش نمی کنند. دلیلی برای این همه آرایش در اماکن عمومی آن هم در یک کشور اسلامی وجود ندارد. فکر می کنم اینگونه آراستن در ایران به «نحوی «مد» شده است

در پایان با تشکر از اینکه فرصت این مصاحبه را در اختیار ما قرار دادید، اگر صحبت خاصی با خوانندگان نشریه ما دارید، بگویید.

من در ژاپن هیچ گونه امکاناتی برای کسب معارف اسلامی نداشتم، ولی در ایران موقعیت و امکاناتی دارم که هیچ کجای دنیا نمی توانم داشته باشم و اینجا خیلی راحت مشغول تحصیل هستم. من خارجی از چنین موقعیتی استفاده می کنم چرا خود ایرانی ها از این موقعیت ها و امکانات کشورشان به بهترین نحو بهره نبرند؟ این درست است که انسان همیشه در هر

کجای دنیا هم که باشد و هر چقدر هم که صاحب نعمات باشد متأسفانه باز هم غم چیزهایی را می خورد که ندارد. مردم ایران باید قدر اسلام و ارزش های دینی خود را بدانند و مدام خداوند را سپاسگزار باشند و به جای توجه بیش

از حد به مشکلات از امکانات و نعماتی بهره ببرند که در هیچ کجا یافت نمی شود. در واقع باید اهمیت این مطلب را دانست و فهمید

امیدوارم ایرانی ها و بخصوص زنان و دختران از این امکانات و فرصت ها به نحو احسن استفاده کنند

پایگاه اطلاع رسانی حوزه

ماجرای شیعه شدن جوان کرد

ماجرای شیعه شدن جوان کرد به قلم خودش:

بنده دارای ۲۲ سال سن و ساکن استان کردستان هستم ماجرای شیعه شدن بنده از این قرار هست که چون در شهری که زندگی میکنم اکثرا اهل سنت هستند و شیعه مذهب بومی وجود ندارد شناختی نسبت به مذهب شیعه و حتی مذاهب دیگر نداشتم تا این که دانشگاه قبول شدم من نیز به مانند خیلی های دیگر به شدت روی مذهب خودم متعصب بودم و با افرادی که ضد مذهب من صحبت میکردند برخورد می کردم تا این که مدتی از دانشگاه گذشت

با برادری شیرازی آشنا شدم ایشان برای من یک دوست نبودند از برادر هم به من نزدیک تر شدند و فردی متدین بودند نماز اول وقت و پرهیز از نگاه به نامحرم و مسجدی بودن ایشان مرا مجذوب خودش کرد و علاقه مند شدم که همراه با وی به مسجد بروم نه برای نماز جماعت فقط بلکه برای این که همراهش باشم ولی موقعی نماز که میشد به آنها نگاه میکردم و از تفاوت هایی که میدیدم تعجب میکردم راستش در شهر ما مدام از شیعه بد گفته میشود و مردم عوام هستند و زیاد وارد مباحث نمی شوند من نیز اینگونه رشد کرده بودم به قولی سنی شناسنامه ای بودم تا این که سوال و جواب های دوستان شیعه شروع شد و من در جواب فقط ناراحت شده و سکوت میکردم مدت ها گذشت و دیدم که با سکوت و بی خیالی راه به جایی نمیرم برای این که حداقل بتوانم دوستان شیعه را جواب بدم و از مذهب خود دفاع کنم شروع به مطالعه کردم و در کتابخانه مسجد جامع اهل سنت ثبت نام کردم و کارم شده بود فقط مطالعه کتب مذهبی و پرس و جو از هر کسی که اطرافم بود دوستان سنی مرا مورد تمسخر قرار می دادند و حتی متهم میکردند و میگفتند که بیکارم که خودم را درگیر این مسائل میکنم به ما چه که بعد از پیامبر چه شده ولی من با این حرفا متقاعد نمی شدم کم کم که پیش میرفتم احساس میکردم که کتاب ها سرشار از توجیه و دلایل باطل هست و بعضی مسائل برام قابل تحمل نبود مثلاً توهین هایی که در کتب صحیحین به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شده بود یا جنگ جمل و صفین و... دیگه تصمیم گرفتم که کتب شیعیان را هم مطالعه کنم اولین کتابی که مرا به شدت مجذوب کرد کتاب _ چرا شیعه شدم _ مناظره مستر جان احمد با علمای اهل سنت بود و تمام افتراهایی که به شیعیان زده میشد در کتاب آورده شده بود آنقدر درگیر کتاب شدم که از اول تا به آخر کتاب را مطالعه کردم و برادر شیرازی هم کتاب را مطالعه کردند و تصمیم گرفتند که در کلاس تاریخ اسلام که داشتیم آن ترم کنفرانس بدهند اولش خیلی ترسیدم چون کلاس ما سنی زیاد بود و میترسیدم مشکل پیش بیاد ولی ایشان کنفرانس دادند و تا زمانی که از مذاهب دیگر گفته میشد عکس العملی ندیدم تا این که به مذهب شافعی رسید سر و صدا بلند شد یکی از بچه ها بیرون رفت با خودم گفتم تا کی فرار، به جای بیرون رفتن باید جوابگو بود هفته بعد همان آقا که بیرون رفت آمد گفت برای رسیدن به خدا راه های مختلفی هست یکی مستقیم و یکی کج و آخر همه رسیدن به خداست با خودم گفت که پس راه مستقیم برای چی هست خلاصه مدت ها گذشت و من با دوستان شیعه هم اتاق شدم برای راحتی خودم و مطالعه کردن، ولی این را بگویم تعصب کورکورانه ای که داشتم مانع از پذیرش خیلی مسائل نمیکرد با دوستان شیعه و دوست شیرازی که بودم خیلی از مسائل را یاد گرفتم.

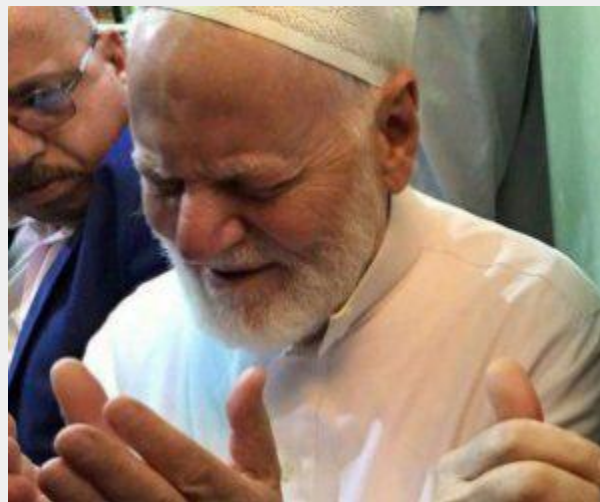
بگویم هر چی که دارم از این دوست شیرازیم دارم بدون تعصب شیعه بودند و بدون توهین مسائل را برایم بازگو می کرد، نه این که من قبول کنم بیچاره آنقدر اذیتش کردم که خودم جای او بودم تحمل نمی کردم و میگفتم که چه ربطی به من داره کم کم نصبت به مسائل شک پیدا کردم. شده بودم یک سنی ۱۲ امامی نه معلوم بود شیعه هستم نه سنی تا شبی یکی از بچه ها حرفی زد که به شدت ناراحت شدم و آنقدر گریه کردم که خدا میداند. دوستم با من

صحبت کرد آرام که شدم و گفتند تا کی میخواهم این جور ادامه بدم بایستی محکم باشم راه درست را انتخاب کنم و در آن راه قدم بردارم تصمیم و عزم بیشتر شد به شهرم برگشتم و تمام سوالاتی که در ذهن داشتم را نوشتم و دنبال جواب بودم. جواب سئوالهایی که خیلی های آن برایم داده شده بود از دیدگاه شیعه. سراغ معروف ترین مولوی شهر رفتم، ایشان جواب مرا ندادند با وجود این که گفتم هر وقت خواستید خدمت میرسم سراغ نفر دوم رفتم ایشان مسخره ام کرد و گفت: بیکارم اعراب بهتر میدانند با این شیعیان... سراغ سومی رفتم، ایشان جواب هایی به من داد که فقط یک شخص بیسواد میتواندست قبول بکنه و خیلی مسائل را فقط توجیه کرد.

با دوست شیرازیم مطالب را مطرح کردم و تصمیم گرفتم که کتب بیشتری مطالعه کنم و کتاب های (آنگاه هدایت شدم - حقیقت گم شده - شب های پیشاور - فریب - بانور فاطمه هدایت شدم - و...) را مطالعه کردم با روحانی و مبلغین به اسامی حاج آقا غلامی و محمدی مرتبط شدم و مذهب تشیع رو با کمک شدید برادر شیرازیم انتخاب کردم. ایشان برای من برادر نبودن پدر معنوی من بودند و تا آخر عمر مدیون ایشان هستم، چون امام زمان را با وجود ایشان و خانواده ایشان شناختم. مدتی از شیعه شدم که گذشت از خدا و اهل بیت صلوات الله علیهم خواستم که راهی برای باور قلبی به من نشان بدهند و با دیدن رؤیای صادقه و جاهایی که توفیق رفتن پیدا کردم به حقانیت قلبی و عقلی کامل رسیدم... در عالم رؤیا دیدم که در بازاری مشغول خرید وسیله ای زینتی هستم که نوشته شده بود یا عمر بن الخطاب فروشنده آن را از دستم گرفت و وسیله ای دیگه که اسماء ۵ تن آل عبا روش نوشته شده بود را به من دادند بلافاصله آن را گرفتم و دیدم که احرام بستم و راهی سفر حج هستم و خواب هایی چون زیارت قبر پیغمبر اکرم (ص) و زیارت مرقد امام رضا (ع) به تنهایی و... باعث اطمینان قلبی شد و درست بعد از چند ماه زائر مشهد و جمکران و کربلا شدم در جمکران از آقا امام زمان سفر حج خواستم و بعد از یک سال سفر حج عمره نصیبم شد این از عنایاتی الهی بود به جهت مستبصر شدنم. الان ۳ سال از شیعه شدن من میگذرد و خانواده ام (مادر و برادر و خواهرانم) از شیعه شدن بنده مطلع هستند برای هدایت تمام آن ها و تمام مسلمانان دعا کنید که در مسیر اهل بیت (ع) قرار بگیرند ان شاء الله

استاد مشهور الأزهر مصر به تشیع گروید

شیخ مصباح الدرینی یکی از بزرگترین علمای اهل سنت کشور مصر با حضور در حرم مطهر امام حسین علیه السلام در شهر کربلاء رسماً به مذهب حقه تشیع گروید.



شیخ الدرینی پیشتر عضو جماعت سلفی های اخوان المسلمین و از اساتید محمد مرسی رئیس جمهور مخلوع و سابق مصر و از نزدیکان یوسف قرضاوی عالم مشهور وهابی مصری الاصل ساکن قطر به شمار می رود. ایشان در سفر خود به شهر مقدس کربلا و در حرم امام حسین علیه السلام تشیع خود را اعلام نمود.

دکتر الدرینی یکی از محققان سنی مذهب دانشگاه الأزهر و از مرشدان اخوان المسلمین مصر است که پس از چهار سال تحقیقات گسترده در مورد تشیع، در سال ۷۳ سالگی به مذهب شیعه اثناعشری وارد شده است.

وی به مدت ۴۰ سال در آمریکا به تبلیغ اسلام مشغول بوده است و در کالیفرنیا مساجد و مراکز اسلامی زیادی بنا نهاده است.

ماجرای خواندنی شیعه شدن دو عالم سنی

مدیر مدرسه شهابیه جامعه المصطفی، با اشاره به غنای فرهنگی و معارف عمیق و ناب شیعی و تاثیر گذاری آن بر ملت ها، دو خاطره خواندنی از شیعه شدن دو تن از علمای اهل تسنن را بازگو کرد

حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی، با اشاره به تحصیل طلاب غیر ایرانی در مدرسه شهابیه جامعه المصطفی، به نقل دو خاطره خواندنی از شیعه شدن دو تن از طلاب این مدرسه که در گذشته سنی مذهب بوده اند پرداخت و گفت: همسر یکی از طلبه های مدرسه که در گذشته از اهل سنت بود، مریضی سختی گرفته بود؛ به گونه ای که هیچ یک از کشورش نتوانستند کاری برای بهبودی او انجام دهند پزشکان متخصص

بن موسی الرضا(ع) عنایت آقا علی

بن موسی الرضا(ع) در وی ادامه داد: یکی از دوستان این طلبه به او یادآور می گردد که پزشک حازقی به نام علی مشهد مقدس ایران می شناسم و او را تشویق به این مسافرت می نماید و او نیز همراه همسرش به مشهد مقدس سفر کرده و در حرم مطهر امام رضا(ع) حاضر می گردد و به امام(ع) عرض می کند "اگر مذهب شما بر حق است، خانمم را شفا دهید".

حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی اضافه کرد: این طلبه کنونی جامعه المصطفی می گوید که بعد از چندی دیدم که حال خانمم رو به بهبودی نهاد و سلامتی خود را به دست آورد؛ او بعد از این ماجرا، با توجه به تسلطی که به زبان عربی داشت، در حقانیت مذهب تشیع تحقیق می کند و شیعه می گردد

مدیر مدرسه شهابیه جامعه المصطفی، با اشاره به تنفر این طلبه از وهابیت و تبلیغ های سوئی که علیه اسلام ناب در جهان ارائه می دهند، ابراز داشت: آرزوی این طلبه این بود که در روز قیامت از خداوند متعال بخواهد که او را در مقابل سردمداران وهابیت قرار دهد و به آنها بگوید که چرا بیست سال از عمر من را تلف کردید و مرا از راه حق غافل نمودید.

رویایی که به حقیقت پیوست

وی طلبه دیگری که در این مدرسه حضور دارد را مورد توجه قرار داد و گفت: طلبه ای که در این مدرسه علمیه وجود دارد که در گذشته از عالمان وهابی کشورش بود و قبل از حضور در جامعه المصطفی، در چند رشته مانند کامپیوتر، مدیریت، زبان انگلیسی، فرانسوی و عربی تحصیل کرده بود.

حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی افزود: او در جلسه ای به امام خمینی (ره) جسارتی نمود و به ایشان نسبت انحراف-کننده ای داده بود، اما همان شب، امام (ره) را در خواب می بیند که او را از مشکلی نجات می دهد و او را هدایت می کند.

مدیر مدرسه شهاییه جامعه المصطفی اضافه کرد: فردای آن روز، یکی از طلاب سوری نزد او می آید و او را برای تحصیل علوم دینی به سوریه دعوت می کند؛ او نیز با این که در گذشته در نظر داشت برای تحصیل علوم دینی به عربستان برود، با خیال این که تحصیلات تکمیلی اعتقاد راسخ به آرمان هایش را بیشتر می کند و کسی یا گروهی نمی تواند او را از مسیرش منحرف کند، سوریه را برای تحصیلاتش انتخاب می کند.

وی با اظهار این که این فرد در سوریه کتاب های شیعی را مطالعه می کند و شیعه می شود و روای او به حقیقت می پیوندد، افزود: اکنون، این طلبه المصطفی چندین جلد کتاب به زبان های مختلف نوشته است و 50 نفر از دانشمندان کشورش را به معارف غنی، ناب و عمیق شیعی هدایت کرده است و از نخبگان المصطفی نیز محسوب می شود.

شیعه شدن امام جمعه اهل سنت با مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

بنا به درخواست علمای اهل سنت از من، قرار بود نماز استسقاء برپا کنم تا خداوند باران رحمتش را بر سد سرارو که ... به گواهی علمای اهل سنت خشک بود و یک قطره آب هم نداشت، نازل کند

:



به گزارش «شیعه نیوز»، «گریه کردم و گفتم بی بی جان من هنوز شیعه نشده ام و در حال تحقیق هستم اما مطلبی را از علمای شیعه شنیده ام و آن این که آب مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها) است، می شود به ما آب ارزانی کنید. حتی ایشان را قسم دادم و این را امتحانی برای خود قرار دادم و گفتم اگر این اتفاق برای من بیفتد، من یقین پیدا می کنم مذهب شما بر حق است.» اینها بخش هایی از سخنان حجت الاسلام محمد شریف (مراد بخش) زاهدی، مولوی حنفی مذهب است که سه سال امام جمعه اهل سنت در یکی از مناطق جنوبی کشور بوده و در سال 79 به مذهب تشیع مشرف شده است. آنچه در ذیل می آید مشروح چگونگی تشریف وی به آیین تشیع است که در گفتگوی با شبستان اظهار داشته است

وضعیت اعتقادی مردم پیش از انقلاب در استان سیستان و بلوچستان یعنی منطقه ای که در آن جا زندگی می کردید، به چه صورت بود؟

نزدیک به 200 تا 300 سال (با توجه به اینکه با کشور پاکستان همسایه هستیم) گروه هایی به عنوان گروه های تبلیغی که خود را منتسب به اهل سنت! می دانستند، به سیستان و بلوچستان رفت و آمد داشتند. این در حالی بود که 80 درصد این استان به تحقیق صحیح شیعه بودند و بر اساس فعالیت های سپاه صحابه پاکستان دو عامل مهم موجب می شود که مردم این خطه سنی شوند؛ عامل نخست نبود روحانیت و مبلغ دینی تشیع در این استان بود در حالی که بسیاری از اهالی شیعه بودند و آثاری همچون بقعه امامزاده ها و ... در این استان این مدعا را ثابت می کند که اهالی این استان شیعه بوده اند نه سنی صوفی و سنی نقش بندی. اما متأسفانه عامل اول باعث شد آنها در اعتقادات خود سست شوند. از سوی دیگر علما و مبلغان شیعه در زمان رژیم پهلوی و قبل از آن حتی در مناطق صد در صد شیعه نیز نمی توانستند مراسم و سخنرانی و برنامه داشته باشند و همین موجب می شد مردم اعتقادات شیعی خود را با تبلیغ گروه هایی چون سپاه صحابه از دست بدهند. به همین دلیل رهبر معظم انقلاب، استان سیستان و بلوچستان را تنگه احد خواندند که پیش از انقلاب به آنجا توجه نشد و این منطقه نقطه ورود تفکرات غیرشیعی است و من بدترین . گروه علیه تشیع را گروه سپاه صحابه طالبان می دانم نه وهابیت

چه شد که شما به تحصیل در حوزه علمیه اهل سنت اقبال نشان دادید؟

یکی از مسائلی که موجب شد من به حوزه علمیه اهل سنت وارد شوم این بود که سپاه صحابه بعد از پیروزی انقلاب فتوایی صادر کردند که درس خواندن در مدارس دولتی بدعت و حرام است و هر که در آنجا درس بخواند مشرک

است! چرا که مدارس دولتی تحت حکومت مشرکین یعنی تشیع و روحانیت تشیع اداره می شود! بیان این چنین حرفی تا قبل انقلاب و حتی در زمان شاه هم سابقه نداشت. اما با وقوع انقلاب، سپاه صحابه که از گروه های تندرو است شایع کرد که حکومت قصد شیعه کردن اهل سنت را دارد. لذا این فتوا را به صورت لسانی پخش کردند و جرات نکردند آن را کتابی کنند. چرا که اگر می خواستند کتابی کنند باید مستند به قبل و بعد می کردند که این امکان وجود نداشت.

پس بالاجبار تحصیل در مدرسه را رها کردید؟

در پی صدور این فتوای لسانی، بسیاری از هم کلاسی ها و هم روستایی های ما توسط خانواده ها از مدرسه بیرون کشیده شده و به حوزه های علمیه سپرده شدند. البته سپاه صحابه پا را از این فراتر گذاشت و حتی خدمت سربازی را نیز حرام اعلام کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی چه تحول اعتقادی در محل زندگی شما به وجود آمد؟ آیا افراد تمایل به مذهب تشیع پیدا کردند؟

وقتی انقلاب اسلامی قوت گرفت، به برکت آن برخی مبلغین گاهی در ایام تبلیغ، البته نه همه روزها، به سیستان و بلوچستان می آمدند. اما رفت و آمد آنها بسیار محدود بود مثلاً سه روز در ایام محرم یا سه روز قبل از شهادت امام علی (علیه السلام) نه همه ماه مبارک رمضان.

این موضوع موجب شد برخی افراط ها توسط هواداران سپاه صحابه پاکستان انجام شود. برخی از مولوی ها در حوزه های علمیه مانند حوزه علمیه نیکشهر، افرادی بودند فارغ التحصیل دارالعلوم کراچی که متأسفانه متعلق به سپاه صحابه بود. سپاه صحابه ای که دو طرح مهم برای ترویج عقاید خود داشت که هر دو طرح موفق بود حتی موفق تر از طرح های وهابیت و سلفی ها.

طرح های آنها چه بود؟

طرح اولیه آنها طرح تشکیل جهادهای تبلیغی بود. اینها علمای مقتدری بودند که اهل سنت را از حربه مارکسیست و هندوگری و مسیحیت نجات دادند و مانند "دیو" وارد میدان علم شدند (به تعبیر خود آنها) و اهل سنت هندوستان را از چنگال تفکرات ضد اسلامی رهانند و حوزه علمیه دارالعلوم "دیوبند" را در هندوستان تشکیل دادند. محمد الیاس کاندهلوی یکی از فارغ التحصیلان و روابط عمومی آنها در هندوستان بوده و گروه جماعت التبلیغ را در

همین زمان راه اندازی می کند. او گروهی را تشکیل داد و اینها کسانی بودند که فقط قلیان می کشیدند و سر کوچه ها و مغازه ها می نشستند و با قلیان کش ها نشست و برخاست و صحبت و بحث کرده و آنها را جذب می کردند. بنابراین با این افراد گروهی تشکیل شد به نام گروه "جماعت التبلیغ" در پاکستان. این اولین حرکت افراتی آنها بود. دومین حرکت در مناطق مشترک جهان یعنی کشورهایی که سنی و شیعه، سنی و مسیحی، سنی و یهودی کنار هم زندگی می کنند، رخ داد یعنی تاسیس حوزه های علمیه برای تبلیغ. در واقع این جماعت، برخی از برادران اهل سنت را شناسایی و به حوزه های علمیه وارد کرده، سپس به پاکستان اعزام می کنند و آنها را متعصب افراتی باز می گردانند. پس جماعت التبلیغ دو برنامه داشتند یکی جذب عوام و یکی جذب طلبه در کشورهای مشترک و امروز در تمام کشورهای مشترک جهان، نفوذ و البته اعزام دارند. بنابراین آنها نقشه ای ریختند تا افکاری افراتی را تلقین کنند.

از تحصیل خود در حوزه علمیه اهل سنت بگوئید؛ چه حال و هوایی بر این فضا حاکم بود؟
زمانی که وارد حوزه های علمیه شدم، چیزی که برای من بسیار قابل توجه بود حرف های جدیدی بود که تا کنون میان پدر و مادران ما مطرح نبود و من برای اولین بار می شنیدم و آن این بود که برخی از مولوی ها علیه شیعه و خصوصا روحانیت تشیع حرف های خاصی مطرح می کردند. این در حالی بود که اصلا در میان عوام مردم این سخن ها و حرف از شیعه و سنی نبود و حتی پدران ما در ماه یا حسین (علیه السلام) یا همان محرم الحرام، نداری داشتند. اما در حوزه به ما می گفتند امام حسین (علیه السلام) توسط خود شیعیان کشته شده و شیعیان قاتل ابی عبدالله (علیه السلام) هستند. آنها خود، امام (علیه السلام) را دعوت کردند و کشتند و حالا گریه و سینه زنی می کنند تا ایشان را ببخشند اما آن حضرت (علیه السلام) نمی بخشند. این حرف را همان مولوی های تربیت یافته سپاه صحابه می گفتند! ما هم باور می کردیم. حرف دوم که مطرح می کردند این بود که شیعیان مرده پرست هستند و به مردگان توسل می کنند که همین دو نکته من را به شیعه حساس کرد.

چه شد که به مذهب تشیع گرایش پیدا کردید؟

سال 75 بود که اولین جرقه در ذهن من زده شد. آن موقع من در حوزه چابهار مشغول تحصیل بودم. شنیده بودم که شیعه برای ایام محرم و عزاداری امام حسین (علیه السلام) برنامه سوگواری دارد، اما ما اجازه ورود به این برنامه ها را نداشتیم چرا که تماشای تلویزیون، شنیدن برنامه های رادیو، خواندن مجله و روزنامه و نشست و برخاست با شیعه حرام اعلام شده بود. شب عاشورای سال 75 بود که از کنار حسینیه کنار مسجد محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) می گذشتم و یک روحانی شیعه در حال خواندن مطلبی از کتاب محمد الیاس کاندهلوی به نام "حیات

الصحابه" که در آن جریان عاشورا نیز نقل شده است، بود. من نخستین بار بود می شنیدم یک عالم شیعه از کتاب های ما سند می دهد، هر چند از قبل این کار انجام می شد اما ما اجازه ورود به این مجالس را نداشتیم. آن زمان من امام جماعت مسجد محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) بودم. تا روحانی شیعه نام این کتاب را برد، حساس شدم. به سمت حسینه رفتم البته داخل نشدم. رفتم کنار پنجره حسینه دیدم روحانی، سید شیعه ای است که روضه امام حسین (علیه السلام) را از کتاب "حیات صحابه" می خواند. به برکت این روضه من به فکر فرو رفتم در همین اثناء و با خواندن کتاب "شب های پیشاور" که 5 سال به طول انجامید، تحقیقات خود را در خصوص مذهب شیعه ادامه می دادم. البته این کتاب در آن زمان قاچاق محسوب می شد و من به سختی آن را دریافت کردم.

سال 79 به برکت امام حسین (علیه السلام) شانس نصیب من شد و آن اینکه برخی را به استان هرمزگان برای تبلیغ فرستادند و من که هنوز سنی حنفی بودم به عنوان مبلغ و امام جماعت اعزام شدم. پس از آن به بندر سیریک وارد و در حوزه علمیه آنجا مشغول شدم. از آنجا به منطق سرارو فرستاده شدم. در این منطقه شیعه تا حدودی نفوذ داشت. من در دل از این فرصت برای اینکه می توانستم در خصوص شیعه تحقیقات بیشتری انجام دهم، خوشحال شدم. در این منطقه به مدت سه سال امام جمعه اهل سنت بودم. در این سال ها اتفاقاتی افتاد. از جمله ریزش باران رحمتی که با کرامت حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود. ماجرا از این قرار بود که بنا به درخواست علما از من، قرار بود نماز استسقاء برپا کنم تا خداوند باران رحمتش را بر سد سرارو که به گواهی علمای اهل سنت خشک بود و یک قطره آب هم نداشت، نازل کند. من شب قبل برپایی نماز (شب 23 شعبان سال 79) توسل خاصی به حضرت زهرا (سلام الله علیها) پیدا کردم. گریه کردم و گفتم بی بی جان من هنوز شیعه نشده ام و در حال تحقیق هستم اما مطلبی را از علمای شیعه شنیده ام و آن این که آب مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها) است، می شود به ما آب ارزانی کنید. حتی ایشان را قسم دادم و این را امتحانی برای خود قرار دادم و گفتم اگر این اتفاق برای من بیفتد، من یقین پیدا می کنم مذهب شما بر حق است و من مذهب اهل بیت (علیهم السلام) را می پذیرم. در اینجا العیاذ بالله می توان گفت من با ایشان معامله ای کردم و البته برخی از مسائل گاهی بهانه می شود برای هدایت انسان و سر راه او قرار می گیرد. فردای آن روز، نماز طلب باران را بعد از ظهر و عصر خواندیم و یکی دو ساعت پس از آن چنان بارانی باریدن گرفت که نزدیک بود آب از این سد سرازیر شود!

پس از آن ماجرا چگونه پیش رفت؟ چطور تغییر مذهب خود را اعلام کردید؟ واکنش ها چگونه بود؟ با این اتفاق، از همان جا شیعه شدم که البته تقیه کرده و این مساله را تا مدتی بعد آشکار نکردم. سال 82 من شیعه بودن خود را در استان هرمزگان اعلام کردم که با واکنش تند برخی از دوستان قدیم روبه رو شدم.

پس از آن وارد حوزه علمیه اصفهان شدم. بعد به قم رفتم. اولین مرجع تقلیدی که در آن جا زیارت کردم مرحوم آیت الله تبریزی بودند که در هنگام زیارت دو نکته را بیان کردند. ایشان فرمودند دو نکته ای که من گمان می کنم باعث هدایت شما شد، یکی نداشتن کدورت اولیه نسبت به شیعه بوده است. من هم در پاسخ عرض کردم: بله من کدورتی نداشتم چرا که در میان مردم منطقه ما اصلاً بحث شیعه و سنی نبود بلکه در میان برخی که متأثر از اندیشه های سپاه صحابه بودند این مساله مطرح بود. دومین نکته ای که ایشان بیان کردند این بود که اگر با لباس روحانیت شیعه باشی تبلیغ و اثر تو بیشتر است

این مساله موجب شد من ملبس به لباس روحانیت تشیع شده و الان در پایه نهم به صورت جهشی و متفرقه مشغول تحصیل هستم. من سال 83 به منطقه به عنوان مبلغ بازگشتم و سال 85 فعالیت فرهنگی و قرآنی خود را در هرمزگان آغاز کردم

سرگذشت و داستان نحوه شیعه شدن مولوی سنی آقای جهانگیر حشمتی



سال ۱۳۵۳ در روستای دسک از توابع بخش بنت شهرستان نیکشهر در خانواده ای سنی به دنیا آمدم. همه ی اجدادم از لحاظ مذهبی، اهل سنت و حنفی بوده اند و بنده نیز در همین فضا بزرگ شدم

دوره ی ابتدایی را در روستایمان پشت سر گذرانده و برای تحصیل در مقطع راهنمایی، به مدرسه ی راهنمایی رازی دهان رفتم. سپس وارد دبیرستان شهید رجایی شهر بنت شدم و بعد از یک سال تحصیل، به خاطر علاقه ی زیادم به رشته های فنی، از دبیرستان، انصراف داده و در آموزشگاه فنی و حرفه ای شماره ی دو، واقع در میدان خاتم الانبیاء زاهدان ثبت نام کردم. شش ماه بعد که موفق به اخذ گواهی نامه در رشته ی برق صنعتی شدم به زادگاهم برگشتم

سال ۱۳۷۶ برای اولین بار در برنامه ی جماعت تبلیغی شرکت کردم. مدت برنامه سه روز بود اما تحت تاثیر فضای جماعت تبلیغی در گروه دیگری ثبت نام کرده و این بار چهل روز به ایرانشهر رفتم

در آن جا با یک مولوی به نام حافظ محمدشریف آشنا شدم. صحبت های مولوی درباره ی فضیلت علم، تقوی و اهمیت دروس دینی بود و تشویقمان می کرد برای تحصیل علوم دینی، به حوزه ی علمیه برویم. در اثر همین جلسات تصمیم گرفتم به حوزه ی علمیه بروم.

با شروع سال تحصیلی ۱۳۷۷ مرحله ی جدیدی از زندگی ام در حوزه ی علمیه آغاز شد. برای تحصیلات مقدماتی، در حوزه ی علمیه ی بحرالعلوم دهان که نزدیک ترین حوزه به روستایمان بود اسم نویسی و خیلی زود درس های جدید را شروع کردم. هفته ها و ماه ها می گذشت و به سرعت سال اول تحصیل با همه ی تلخی ها و شیرینی هایش تمام گردید و سال دوم مقدمات شروع شد. روزی در کتابخانه ی حوزه ی علمیه به طور اتفاقی کتابی را دیدم که مطالعه ی بخش هایی از آن، ذهن کنجکاوم را سخت به خود مشغول کرد.

هیچ وقت آن لحظه را فراموش نمی کنم. کتاب جالبی که پیدا کرده بودم. «من لایحضره الفقیه» نوشته‌ی مرحوم شیخ صدوق بود. از نام نویسنده اش فهمیدم متعلق به شیعیان است.

اول نگاهی اجمالی به فهرست مطالبش انداختم. بعد چند حدیث از جاهای مختلف کتاب را مطالعه کردم. به احادیث وضو که رسیدم مطلبی توجه‌ام را به خودش جلب کرد. امامان شیعه علیهم السلام گفته بودند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به جای شستن پاها روی آن را مسح می کرده‌اند. کتاب را بسته و سراغ قرآن رفتم. با دقت و تأمل آیه‌ی وضو را خواندم. از تعجب مبهوت شده بودم. دیدم اگر هیچ کاری به روایات هم نداشته باشیم، و بخواهیم فقط بر اساس ظاهر قرآن قضاوت کنیم باز هم تکلیفمان روشن است و طبق دستور قرآن باید به جای شستن، روی پاها را مسح کنیم.

این جا بود که برایم، شبهه‌ی مهمی مطرح شد. سرگردان و حیران مانده بودم که وضوی شیعیان به شکل وضوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است یا وضوی اهل سنت؟

مجبور شدم سراغ استادم بروم. گفتم: «ببخشید استاد! قرآن درباره‌ی وضو می‌فرماید: و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی الکعبین. طبق این آیه به نظر می‌رسد تکلیف ما در وضو مسح پا باشد. نه شستن آن.»

گفت: «به چه دلیل این حرف را می‌زنید؟»

گفتم: «به دلیل این که ارجلکم عطف به رؤوسکم است و خداوند در این جا فرموده: شما مسلمانان باید مسح کنید بر سرهایتان و پاهایتان تا برجستگی روی پا.»

استادم نگاه ساده‌ای به من انداخت و جواب داد: «بله در ظاهر و بدون در نظر گرفتن اعراب کلمات، ارجلکم عطف به رؤوسکم است. ولی اگر دقت کنیم می‌فهمیم این نظریه درست نیست. در ضمن شما نباید کتاب غیر درسی مطالعه کنید. سواد شما کم است. آخرش گم‌راه می‌شوی.»

و بدین ترتیب استادم نتوانست پاسخی مناسبی بدهد و از مطالعه‌ی کتاب‌های غیر درسی منع کرد.

اما این سوال و شبهه‌ی مهم، هم‌چنان ذهنم را مشغول خودش کرده بود. بعد از مدتی، از استادم مولوی عبدالحمید کدخدایی پرسیدم: «از میان مذاهب اهل سنت کدام یک به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک‌تر است؟»

پس از لحظه‌ای فکر کردن پاسخ داد: «مذهب امام احمد بن حنبل».

گفتم: «اگر مذهب حنبلی به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک تر است، چرا شما حنبلی نیستید؟»

طبق معمول مولوی سکوت کرد و پاسخ سوالی به این روشنی را نداد!

روزها می گذشت و من سوالاتم بی پاسخ مانده بود. یک روز که کتاب‌های اهل سنت را می خواندم، دیدم عبدالله بن عباس پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و صحابی بزرگ در چند روایت وضوی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) را مطابق وضوی شیعیان بیان کرده است و در این روایات مسح پاها آمده است نه شستن آنها. در یکی از روایات به صراحت وارد شده بود: الوضوء غسلتان و مسحتان، [۱] بر اساس این روایت وظیفه‌ی مسلمان مسح پاهاست نه شستن آن یا طبق روایتی در صحیح بخاری «صحابه مشغول مسح کردن پاهای خود بودند که پیامبر به آنان رسید و فرمود: ویل للاعقاب من النار» [۲] بنابراین بخاری هم نقل کرده است که صحابه پاها را مسح می کردند.

روزی استاد مولوی اکبر کدخدایی که شخص میانه‌رو و محقق بود، خطر جریانی را به من گوشزد کرد که دردی بود از دردهای بی درمان ما!

گفت: «جهانگیر؛ من این ملاها را می شناسم. به خاطر سوالات زیادی که از دلایل احکام می پرسی، روزی به تو برچسب خواهند زد.»

همان‌طور هم شد که می گفت. در مناطق سنی نشین همین که یک نفر، درباره‌ی حرفی که مولوی زده، دلیل بخواهد مثلاً بپرسد به چه دلیل ابوحنیفه یا شافعی چنین فتوایی داده‌اند، سریع می گویند: «حتماً شما سلفی شده‌ای که از دلیل فتوا سوال می کنی!». حالا چرا سلفی؟ چون بیش‌تر، سلفی‌ها دلیل فتاوا را می پرسند. حنفی‌ها خود را مقلد ابوحنیفه می دانند و می گویند: «کسی که مقلد است نباید دلیل بخواهد». به همین خاطر مدتی نگذشت که به سلفی بودن متهم شدم.

یادم هست روزی یکی از هم کلاسی‌هایم به نام الیاس ملازهی به یک ملا گفت: «هُمُ رِجَالٌ وَ نَحْنُ رِجَالٌ». ابوحنیفه مرد بود ما هم مردیم. او مجتهد بود و فتوا صادر می کرد ما هم درس می خوانیم تا مجتهد شویم و فتوا بدهیم. آن ملا با عصبانیت گفت: «می خواهی خودت را با ابوحنیفه مقایسه کنی؟ دوران اجتهاد گذشته دیگر کسی نمی تواند مجتهد بشود!»

هر چه از مولوی‌ها سوالات بیش‌تری می‌پرسیدم جوسازی‌ها بر ضدم زیادتر می‌شد. به عنوان مثال می‌پرسیدم: «چرا باید این قدر به ابوحنیفه قداست داده شود؟ مگر پیغمبر بوده که خداوند همه‌ی علوم را به او داده باشد. یا یک انسان معمولی است که درس خوانده و به جایی رسیده است؟»

چه‌طور شد که بعد از او دیگر کسی نمی‌تواند به درجه‌ی اجتهاد برسد؟ مگر او چه کرده بود که به این درجه رسید؟ او که به گفته‌ی ابن خلدون، هفده روایت را بیش‌تر قبول نداشت و اهل رای بود. به همین خاطر، بقیه‌ی احکامش را از راه قیاس به دست آورده بود. پس چرا تا این اندازه مقدس شد و از امام جعفر صادق (علیه السلام) که به اعتراف بزرگان اهل سنت عالم زمان خود و استاد ابوحنیفه بود پیشی گرفت؟»

در طول این مدت با دیدن برخی فتاوی بی‌ریشه‌ی احناف، که از راه قیاس به دست آمده بود، حس خوبی نسب به ابوحنیفه نداشتم.

پس از شش سال تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی دهان، برای ادامه‌ی تحصیل به مدرسه‌ی علمیه‌ی دارالعلوم زنگیان سراوان رفتم تا هم درس را به پایان برسانم و هم سوالاتم را از مولوی‌های آن‌جا بپرسم.

سوالی که ذهنم را در سراوان به خودش مشغول کرده بود و مجبور بودم از مولوی‌ها بپرسم، (هر چند می‌دانستم این-گونه سوالات، به دردسرم خواهد انداخت.) اختلاف مذاهب اهل سنت درباره‌ی رکعت‌های نماز تراویح بود. و این که چرا بعضی مذاهب آن را بیست رکعت می‌دانند و بعضی دیگر یازده رکعت و... که البته مثل سوال‌های قبلی‌ام پاسخ این سوال هم سکوت یا توجیهاتی ناقص بود.

سال اول تحصیلم در دارالعلوم زنگیان به پایان رسیده بود. وقتی برای ثبت نام سال جدید به دفتر مدرسه رفتم، رئیس مدرسه گفت: «ما جا نداریم. ظرفیت مدرسه تکمیل شده است!». در واقع بهانه می‌آورد تا ثبت نامم نکند. بعد هم مولوی دیگری که اسمش محمدامین بود گفت: «تو آدم گم‌راهی هستی. خیلی سوال می‌پرسی و دلیل می‌خواهی. حتما غیر مقلد هستی!». ولی واقعیت این بود که من به هیچ وجه غیر مقلدین را نمی‌شناختم و از مرام، منش و مسلکشان هیچ گونه اطلاعی نداشتم. همان‌جا یاد هشدار استادام افتادم که می‌گفت: «روزی خواهد رسید که به شما برچسب می‌زنند.»

در آن سالی که از مدرسه‌ی زنگیان سراوان طرد شدم، دوره‌ی مقدمات و سطح را تمام کرده و باید دوره‌ی حدیث را می‌گذراندم. بعد از تحقیق به این نتیجه رسیدم که دوره‌ی حدیث را در مدرسه‌ی دارالحدیث امام بخاری که از

اسمش معلوم بود برای بحث‌های حدیثی اهمیت خاصی قائلند، بگذرانم. این مدرسه متعلق به اهل حدیث و سلفی‌ها بود، ولی متون درسی حنفی‌ها در آن تدریس می‌شد.

مسئول مدرسه شیخ علی دھواری فارغ التحصیل مدینه بود. این مدرسه نسبت به مدارس احناف، سه ویژگی ممتاز داشت:

- 1- در مدرسه‌ی دارالحدیث فضای علمی تر و آزادتری برای تحقیق و بررسی صحت و سقم احادیث، حاکم بود.
 - 2- اساتیدی که در آنجا تدریس می‌کردند از نظر حدیث شناسی قوی تر از اساتید سایر مدارس بودند و کتاب‌های حدیثی همه‌ی فرق اسلامی را در دسترس طلاب قرار می‌دادند.
 - 3- نسبت به هیچ‌یک از مذاهب اسلامی رائج، تعصب خاصی نداشتند و در هر مسئله دلائل قرآنی و حدیثی آن گروه را مورد بررسی داده و هر دلیلی که به نظر صحیح تر می‌آمد قبول می‌کردند.
- من هم این فضای آزاد را مغتنم شمرده بدون هیچ مزاحمت و اتهامی، توانستم درباره‌ی اختلافات مذاهب اسلامی تحقیق و پژوهش کنم.
- شب‌ی در کتاب‌خانه‌ی حوزه، در پی پاسخی برای سوالاتم بودم که به تفسیر نمونه‌ی آیت الله مکارم شیرازی برخورد کردم. جلد هفتم را که حاوی تفسیر سوره‌ی مائده بود برداشته و آیه‌ی وضو را با ترجمه و تفسیرش مطالعه کردم. آن شب همه‌ی سوالاتم درباره‌ی وضو، که از سال دوم طلبگی حل نشده باقی مانده بود، حل شد و یقین کردم دیدگاه شیعه درباره‌ی وضو، مطابق با قرآن و سنت صحیح است نه دیدگاه پر تناقض اهل سنت.
- از موضوعات دیگری که آن سال‌ها ذهنم را مشغول کرده بود، نظر اهل سنت درباره‌ی شخصیت معاویه و جنگ صفین بود. برایم سوال بود که چه طور می‌شود با این که در جریان جنگ صفین دو طرف یک‌دیگر را کشته‌اند اما هر دو طرف مورد احترام اهل سنت باشند؟. باورم نمی‌شد معاویه که با خلیفه‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگیده هیچ‌گونه گناهی مرتکب نشده، بلکه ثوابی هم از طرف خدا دریافت کرده است! در حالی که جنگ با خلیفه‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم جنگ با خدا و رسولش را دارد و به منزله‌ی خروج از اسلام است.

اهل سنت در پاسخ به این سوال این مسأله را مطرح می کنند که: «در روایت است که اگر مجتهدی در راه به دست آوردن حکم شرعی نهایت تلاش خود را بکند و پس از دیدن قرآن، سنت و بررسی کامل آن به نتیجه ای برسد و فتوا بدهد، در صورتی که آن فتوا مطابق با حکم واقعی اسلام باشد، خداوند به مجتهد دو ثواب می دهد: یکی برای حکم صحیحی که به دست آورده و دیگری برای زحمتی که در این راه کشیده است و اگر آن فتوا، مخالف با حکم واقعی اسلام باشد، به خاطر زحمتی که در راه به دست آوردن حکم شرعی کشیده یک ثواب دریافت می کند.»

اهل سنت این حکم را به همه ی اعمال و رفتار نادرست برخی صحابه سرایت داده و جنایاتی مانند قتل فجیع مالک بن نویره و تجاوز به همسرش توسط خالد بن ولید، زنا ی مغیره بن شعبه و برپایی جنگ جمل و صفین را توجیه می کنند و می گویند همه ی این ها خطای در اجتهاد بوده و نه تنها گناهی بر آن ها نیست بلکه به خاطر اشتباهشان ثواب هم می برند! اما این حرف ها قانع نمی کرد. با خودم می گفتم: «اصلاً اجتهاد در جنگ به چه معناست؟ گیرم که اجتهاد به افعال صحابه هم سرایت کند اما آیا معاویه تمام تلاش خود را کرده بود تا جنگ شکل نگیرد؟ آیا نمی دانست که علی (علیه السلام) در جریان قتل عثمان، بی تقصیر بوده است؟ اگر واقعا دنبال قاتلین عثمان بود نمی توانست از در مذاکره و گفتگو با علی (علیه السلام) وارد شود؟ آیا باید یک سال با خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می جنگید و خون هزاران نفر از مسلمانان و صحابه مانند عمار و هاشم المرقال و ابوالهیثم را بر زمین می ریخت و بعد می فهمید اشتباه کرده و علی (علیه السلام) عثمان را به قتل نرسانده است؟ آیا خنده دار نیست که فرض کنیم یک نفر کشته شود بعد یکی از اقوامش به خیابان بیاید و بدون تحقیق درباره ی قاتل هر کسی را که دید به باد کتک بگیرد و بعد از کتک کاری از او بپرسد: «آیا تو هم در کشتن فامیلم نقش داشتی یا نه؟» و بعد از پی بردن به اشتباهش بگوید: «بخشید من اجتهاد کردم. گفتم شاید شما هم جزء قاتلین فامیلم باشید! خدا برای مجتهدینی که خطا کرده باشند نه تنها گناه نمی نویسد بلکه یک ثواب هم می دهد!»

این با کدام عقل سلیم جور در می آید؟ آیا این به بازی گرفتن احادیث و روایات نیست؟ چرا روایات را سرپوشی برای جنایات صحابه قرار داده اند؟ زنا، قتل، جنگ و خون ریزی گناه کبیره اند و انجام دهنده ی آن به نص قرآن جهنمی است. اما به جای تنبیه زناکار می گوئید که اجتهاد کرده و ثواب هم می برد! آیا الان هم مجتهدین اهل سنت می توانند به بهانه ی این که مجتهد هستند و در اجتهادشان به خطا رفته اند زنا و قتل مرتکب شوند؟ و ...»

سوالات زیاد باعث شد که روزی نزد استادم شیخ علی دھواری بروم تا آن ها را از او بپرسم.

گفتم: «جناب شیخ سوالی برایم پیش آمده است.»

گفت: «بفرمایید.»

گفتم: «چرا در جنگ صفین معاویه با امیرالمومنین علی (علیه السلام) جنگید و حق با چه کسی بوده است؟»

استادم گفت: «جنگ اجتهادی بوده و حق با امیرالمومنین (علیه السلام) است. اجتهادی بوده یعنی این که معاویه خیال می کرده که وظیفه‌ی شرعی‌اش جنگ با علی (علیه السلام) است. علی (علیه السلام) هم مجتهد بوده، به این نتیجه رسیده که وظیفه‌ی شرعی‌اش مقابله با معاویه است. هر دو احساس تکلیف کرده بودند ولی علی (علیه السلام) خلیفه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بر حق بوده است. اما نباید به معاویه هم خورده گرفت، بنده‌ی خدا در تشخیص اشتباه کرده و به خطا رفته است.»

با خودم گفتم: «تکلیف صد هزار مسلمانی که در این بین از دو طرف کشته شده‌اند چه می‌شود و خون آن‌ها به گردن کدام مجتهد است؟ معاویه اشتباه کرده، خوب نباید جواب این خون‌ها را بدهد؟!»

از استاد پرسیدم: «مگر خداوند در قرآن نفرموده است: "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم." اولی الامر آن زمان چه کسی بوده؟ از بین علی (علیه السلام) و معاویه کدام یک باید از دیگری تبعیت و اطاعت می‌کرده است؟»

گفت: «خودت برو مطالعه و تحقیق کن تا تحقیق کردن را یاد بگیری و به جایی برسی!.»

روزی در حضور یکی از دوستانم گفتم: «لعنت خدا بر یزید!» در حالی که صورتش از عصبانیت برافروخته و قرمز شده بود گفت: «لعن یزید جایز نیست و تو حق نداری لعنش کنی!» از شنیدن این حرف تحملم تمام و طاقتم طاق گردید. چه طور می‌توانست از یزید شراب خوار، سگ باز و قاتل جگر گوشه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع کند. به همین خاطر به شدت توبیخش کردم. بحثمان بالا گرفته بود که در کمال تعجب یکی از اساتید وارد بحث شده و از آن شخص و یزید حمایت کرد! دیگر صبرم لبریز شده بود. با عصبانیت از مدرسه خارج شده و تصمیم گرفتم دیگر به حوزه‌ای که در آن این گونه برای دشمنان اهل بیت: سینه چاک می‌دهند، برنگردم. چند روزی به شهرمان برگشتم ولی چون آخر سال تحصیلیم بود و بیش از چند ماه تا پایان تحصیلاتم نمانده بود، با اصرار یکی از اساتیدم دوباره به مدرسه‌ی سلفی‌های سراوان برگشتم. درس‌هایم را به اتمام رسانده و فارغ التحصیل شدم.

مدتی بعد به اصرار مردم روستا در انتخابات شوراهای روستا شرکت کردم و با رای بالا رئیس شورای روستا شدم. در ماه محرم سال ۱۳۸۶ امدادگرانی که برای بازسازی مناطق آسیب دیده از طوفان گونو، به نیکشهر آمده بودند، از من اجازه خواستند تا مراسم عزاداری سرور و سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) را در مسجد امام علی (علیه السلام) برگزار کنم.

السلام) که امام جماعتش بودم، برگزار کنند. من که محبت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در وجودم موج می زد و کوچک ترین حمایت از دشمنان خاندان پیامبر (علیهم السلام) به خصوص یزید را به هیچ وجه تحمل نکرده و با تمام وجود حاضر بودم زندگی ام را فدای امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کنم، با افتخار کلید مسجد را در اختیارشان گذاشتم و به رسم مهمان نوازی اصیل بلوچی، به جوانان مسجد دستور دادم از عزاداران امام حسین (علیه السلام) پذیرایی کنند. این اولین باری بود که در روستای دسک، مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) برگزار می شد و همان طور که انتظار می رفت سر و صدای ملاها و مولوی های منطقه را بلند کرد. یکی از مولوی های روستا که قبلاً رابطه ی نزدیکی با من داشت اولین کسی بود که به مراسم واکنش نشان داد و تماس گرفت و گفت: «مولوی جهانگیر چه خبر است، چرا مسجدت تبدیل به حسینیه شده است؟ همین حالا برو جلوی شان را بگیر!»

جواب دادم: «من نمی روم جلوی شان را بگیرم، تو اگر جرات داری خودت برو این کار را بکن! آن ها که نمی رقصند تا شما ناراحت بشوید، دارند برای نوهی پیامبر (علیه السلام) عزاداری می کنند!»

مدتی از این ماجرا گذشت. یک شب خواب دیدم مردی نورانی، با لباس های سبز مشغول خواندن نماز است اما برخلاف اهل سنت نمازش را با دست های باز می خواند. به او گفتم: «آقا! نماز این طوری نیست که شما می خوانید. باید دست هایتان را ببندید.» جواب داد: «خودت هم انشا الله همین طور نماز خواهی خواند!»

آن موقع معنای این خواب را نفهمیدم اما با گذشت زمان به صادق بودنش یقین پیدا کردم.

سال ۱۳۸۹ تحقیقاتم درباره ی مکتب اهل بیت: تمام و حقایق برایم کاملاً روشن شده بود. محرم همان سال تصمیم گرفتم تشیع را اعلام کنم. تا قبل از آن، افرادی می دانستند گرایش شیعی دارم اما احتیاط کرده و نسبت به تایید یا ردش سکوت می کردم. ولی حالا دیگر زمانش رسیده بود که عقیده ام را ابراز کنم و محرم امام حسین (علیه السلام) بهترین وقت برای این کار بود.

بعد از اعلان مذهب جدیدم، برادران و خواهران اهل سنت را دعوت کردم تا برای امام حسین (علیه السلام) مراسم عزاداری برپا کنیم و تشویقشان کردم برای امام حسین (علیه السلام) نذری بدهند.

اتفاق مهمی که شب تاسوعا، دلم را به ادامه ی راه گرم کرد، رویای صادقی بود که فردایش تعبیر شد. شب تاسوعا خواب دیدم یکی از مستبصرین به نام محمود، رانده ی ماشینی است که اجساد را حمل می کند. اجساد خیلی

صدمه دیده بود. یکی سر نداشت، دیگری دستش قطع شده بود و آن یکی پاهایش. پرسیدم: «این ها چه کسانی هستند و چه اتفاقی افتاده؟» جواب داد: «یاران امام حسین (علیه السلام) هستند که شهید شده اند!»

صبح فردا که مصادف با روز تاسوعا بود به دفتر مخابرات رفتم تا در مراسم عزاداری شرکت کنم. ساعت یازده و نیم صبح، یکی از دوستان از چابهار تماس گرفت و در حالی که صدایش می لرزید، گفت: «چند لحظه قبل یک عامل انتحاری خودش را میان عزاداران حسینی منفجر کرد و تعداد زیادی زن و مرد و کودک به خاک و خون کشیده شدند.» از خوابم چند ساعتی نگذشته بود که تعبیر شد. یاران امام حسین (علیه السلام) عزاداران غریب چابهار بودند. آن روز یزیدیان زمان یک بار دیگر کربلائی بر پا کرده بودند. مطمئن شدم نام این شهدا، به لیست یاران امام حسین (علیه السلام) افزوده شده است.

بعد از شیعه شدنم روزی دو جوان اهل سنت برای بحث به منزل آمدند. همان ابتدا به آن ها گفتم: «برادران! اگر دنبال بحث و جدل هستید اشتباهی آمده اید. من اهل درگیری نیستم. اما اگر واقعا سوال دارید خوشحال می شوم به آن ها جواب بدهم.»

سوالشان درباره ی شهادت امام حسین (علیه السلام) و امامت امیرالمومنین علی (علیه السلام) بود.

از آن دو پرسیدم: «آیا امام حسین (علیه السلام) را می شناسید؟ مگر طبق روایات شیعه و سنی، امام حسن و امام حسین (علیه السلام) سرور جوانان اهل بهشت نیستند؟»

گفتند: «بله هستند.»

ادامه دادم: «می دانید قاتل امام حسین (علیه السلام) چه کسی هست؟»

جواب دادند: «بله. یزید است.»

پرسیدم: «یزید را چه کسی به حکومت مسلمین انتخاب کرد؟»

گفتند: «پدرش معاویه.»

گفتم: «پس معاویه در شهادت امام حسین (علیه السلام) نقش داشته است. او خوب می دانسته پسرش موجود کثیفی است و لیاقت رهبری جهان اسلام را ندارد.»

سوال کردم: «مگر امام علی (علیه السلام) طبق روایات شیعه و سنی دروازه‌ی شهر علم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست؟»

وقتی کسی می‌خواهد وارد شهری شود از کجا وارد آن می‌شود؟»

جواب دادند: «معلوم است از دروازه‌ی آن.»

گفتم: «اگر کسی از روی دیوار و یا راه دیگری غیر از در بخواهد وارد شود حکمش چیست؟»

گفتند: «چنین شخصی یا دیوانه است یا سارق.»

ادامه دادم: «قضیه‌ی غصب خلافت علی (علیه السلام) هم همین طور اتفاق افتاد.»

مسلمانان دروازه‌ی علم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها کرده و از بیراهه وارد شهر علم ایشان شدند. علی و حسین (علیه السلام) را رها کرده و به یزید شراب خوار و میمون باز چسبیدند. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان دروازه‌ی علم خود معرفی کرده پس باید معارف دینی خودمان را از حضرت علی (علیه السلام) و اولادش بگیریم نه از دیگران. در واقع فقط شیعیان هستند که از راه اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مذهب خود را گرفته و به فرموده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کردند. همین کار درست شیعیان هم بود که باعث شد شیعه بشوم.»

آن روز این دو جوان پاک دل و پاک طینت پس از انجام مباحثاتی، صحبت‌هایم را تصدیق کرده و به مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام مشرف شدند.

{الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله}

و الحمد لله رب العالمین

وَأُخْرِجَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ وَابْنُ جَرِيرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ الْوُضُوءُ غَسْلُ تَانٍ وَمَسْحَتَانِ، السِّيَوطِيُّ، تَفْسِيرُ الدَّرِّ الْمُنْثُورِ، ج ٢، [1].

[۲]. صحیح بخاری باب من رفع صوته بالعلم، ج ۱، ص ۶۱، چاپ دار طوق النجاء.

منبع: مرکز فرهنگی امیرالمؤمنین ابوتراب [علیه السلام]

مسلمان شدن یک جوان یهودی ساکن هلند

بعد از مسلمان شدنم، پدر و دیگر اعضای خانواده ام مرا تحت فشار قرار دادند از همین رو آنان را رها کرده و اکنون چند روزی است که تنها زندگی می کنم

به گزارش شیعه آنلاین، روزنامه صهیونیستی "معاريو" به

مسلمان شدن یک جوان یهودی ساکن هلند که از

اعضای یک مؤسسه یهودی افراطی است، اعتراف کرد

این روزنامه در ادامه افزود: یک جوان 20 ساله یهودی به

نام "یائیر درور" طی چند روز اخیر مسلمان شده است.

این در حالست که خانواده و اطرافیان وی از مسلمان

شدنش به شدت ناراحت و خشمگین شده اند

معاريو "همچنین نوشت: این جوان یهودی بعد از مسلمان شدن حتی اسم خود را تغییر داد و اکنون خود را "عادل" "

معرفی می کند. او حتی بعد از مسلمان شدنش به اداره ثبت احوال هلند مراجعه کرده و دین خود را در مدارک

شخصی اش مانند کارت شناسایی و گذرنامه از یهودیت به اسلام تغییر داده است

در همین حال رسانه های اسلامی اروپا نیز ضمن انتشار این خبر، افزودند: این جوان یهودی با حضور در یکی از مساجد اسلامی در مرکز شهر آمستردام پایتخت هلند، شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد.

به نوشته این رسانه های اسلامی، "عادل" بعد از مسلمان شدنش از دین یهود اعلام براءت کرد و گفت: به نظر بنده دین صحیح اسلام است. اکنون دین من اسلام و پیامبرم محمد عبدالله است.

وی در ادامه گفت: بنده از کودکی به اعتقادات یهود علاقه داشتم و همواره در این باره مطالعه می کردم. من حتی عضو موسسه "بنی عقیبا" بودم. این موسسه افراطی در زمینه دفاع از حقوق یهودیان سراسر جهان فعالیت می کند. من تحت تأثیر دوستان و هم کلاسی های مسلمانم قرار گرفتم و بخصوص هنگامی که نماز می خواندند و بر همین اساس در نهایت مسلمان شدم.

عادل "همچنین افزود: بعد از مسلمان شدنم، پدر و دیگر اعضای خانواده ام مرا تحت فشار قرار دادند از همین رو "آنان را رها کرده و اکنون چند روزی است که تنها زندگی می کنم.

گفتنی است "عادل" اولین یهودی نیست که در یک ماه اخیر در جهان مسلمان می شود. چندی پیش دو یهودی ایرانی به طور جداگانه و با فاصله زمانی چند روز با حضور در دفاتر حضرت آیت الله شیخ "مسلم ملکوتی" و حضرت آیت الله سید "صادق شیرازی"، به دین مبین اسلام گرویدند.

اتسو کو هوشیمو تازه مسلمانی از کشور ژاپن

هوشیمو تازه مسلمانی ژاپنی گفت: بعد از نقل مکان به نزدیکی بیت رهبری و توصیه یکی از نمازگزاران، هرروز برای نماز به بیت رهبری می رفتم و مقام معظم رهبری نیز چفیه خود را به من هدیه داده اند که بهترین هدیه برای من است.

به گزارش بولتن نیوز نقل از تسنیم، اتسو کو هوشیمو تازه مسلمانی از کشور ژاپن است که که در خانواده ای مسیحی - بودایی متولد و رشد یافته، همان شب گذشته 26 تیرماه بخش «ره یافتگان» بود

حادثه 11 سپتامبر آغاز حرکت شناخت اسلام بود

او از یک سو به مسیحیان و از سوی دیگر به بوداییان وصل می شد چنانچه عمویش نماینده پارلمان بودایی ها در شهر میگاتای ژاپن است. به گفته وی رفتن به مراسم بودایی ها و خواندن انجیل باعث شده بود که مقایسه ادیان برایش آسان شود. حادثه 11 سپتامبر برای او، نقطه آغاز حرکت درباره شناخت اسلام بود.

به حضرت زهرا(س) ارادت خاصی دارم

او قبل از ازدواج مسلمان و شیعه شده بود و ارادت خاصی به اهل بیت داشت و گفت: خیلی سخت است بین معصومین یکی را انتخاب کنی، همه آنها برایم عزیز، یکسان و بی نظیر هستند اما به حضرت زهرا(س) ارادت خاصی دارم.

وی به دلیل پذیرش دین اسلام خانواده و دوستانش را از دست داد و مدت ها در توکیو تنها زندگی کرد. در ادامه سخنان افزود: قدرت و نور قرآن باعث شد بتوانم این سختی ها را تحمل کنم. در آن زمان تنها از طریق اینترنت و سایت هایی که وجود داشت، قرآن می خواندم

مسیحیت برایم دین کاملی نبود

جذابیت دین اسلام برای او، یکتاپرستی است. هوشیمو در این راستا اذعان داشت: در دین مسیحیت نیز یکتاپرستی وجود دارد اما با چیزهای دیگر درهم آمیخته؛ با اینکه برخی نکات در مسیحیت را قبول داشتم اما دین کاملی برایم نبود.

اتسو کو می گوید: شرایط برای من خیلی سخت بود، چون تنها بودم و حتی وقتی به خانواده گفتم من مسلمان شدم فکر کردند من شوخی می کنم، جدی نگرفتند اما بعد که حقیقت را قبول کردند خیلی ناراحت شدند اما من اسلام را پذیرفته بودم. از نظر او قرآن منشأ نور، الهام و وحی است و این به هر فرد بستگی دارد که چقدر بر پیام های قرآن تمرکز داشته باشد.

یک سکه مهریه به دلیل یکتا بودن خدا

هوشیمو در زمان عقد، به دلیل یکتا بودن خداوند، تنها یک سکه را به عنوان مهریه قبول می کند که آن را بعد از اینکه همسرش در زمان عقد می دهد، نگه می دارد اما بعدها با تفکر درباره زندگی حضرت زهرا، سکه را می فروشد در

زندگی اش استفاده می کند. او در این باره گفت: با پول آن سکه توانستم برخی وسایل خانه را بخرم. یک لوستر خریدم که هروقت روشن می شود و نورش را می بینم، حس می کنم که هدیه ای از طرف حضرت زهرا است

درباره نحوه ازدواج و آشنایی شان می گوید: قبل از ازدواج مسلمان و شیعه بودم. سه روز بعد آشنایی اولیه همسرم. چند جلد کتاب و سجاده و مهر برایم ارسال کرد و بعد از 8 سال با هم ازدواج کردیم

دوست دارم به مقام معظم رهبری «آقا» بگویم

اتسو کو که به مقام معظم رهبری علاقه زیادی دارد درباره اینکه چرا ایشان را مانند ایرانی ها «آقا» و نه رهبر خطاب می کند می گوید: من اول نمی دانستم چرا مردم به ایشان آقا می گویند، از شوهرم پرسیدم: آقا کیست؟ گفت: یعنی رهبر، و من دوست داشتم به ایشان آقا بگویم چون احساس عزیزی و نزدیکی به ایشان می کنم

چفیه مقام معظم رهبری بهترین هدیه است

هوشیمو در رابطه با بهترین هدیه ای که گرفته است، گفت: بعد از نقل مکان به نزدیکی بیت رهبری و توصیه یکی از نمازگزاران در مسجد نزدیک، هرروز برای نماز به بیت رهبری می رفتم و آقا نیز، چفیه خود را به من هدیه داده اند. که بهترین هدیه برای من محسوب می شود

وی هم چنین درباره انتخاب ایران برای زندگی می گوید: همیشه آرزو داشتم در یک کشور اسلامی زندگی کنم. در ژاپن نیز سختی های زیادی داشتم و تنها زندگی می کردم به دلیل مسلمان بودن، شغل و کاری به من واگذار نمی شد. بعدها با خواندن بیشتر قرآن، دیدم که بر مهاجرت تأکید زیادی شده است و تصمیم گرفتم به ایران مهاجرت کنم

وی سه سال است که در ایران زندگی می کند اما معتقد است رابطه اش با والدینش بهتر شده و علی رغم ندیدنشان در این سه سال، هر هفته با آنها تماس تلفنی دارد. اتسو کو می گوید: ایران دو مرز دارد: مرز معنوی و مادی. هرکسی که دنبال حقیقت باشد، در مرز معنوی ایران قرار می گیرد و «آقا»، رهبر تمام این افراد است

هرچه بیشتر دعا می خوانم بیشتر عاشق خدا و اهل بیت می شوم

هوشیمو در ادامه سخنان خود گفت: من در آن سال ها که در توکیو تنها بودم، فقط قرآن می خواندم. بعد از مدتی یک سایت ادعیه را پیدا کردم و به خاطر زیبایی دعاها، در آن غرق شدم، دعا برای شیعیان گنج است و هرچه بیشتر دعا می خوانم، بیشتر عاشق خدا و اهل بیت می شوم

مستبصر الجزائری «خانم دکتر فضیله قسام»

خبرگزاری اهل بیت (ع)

حقیقت در دل های بیدار روشن است و آن را به جستجوی اعماق جان آدمی می برد تا آوای آن زینت بخش وجدان باشد. این همان چیزی است که مسلمان را به فکر درباره «پایه های عقیدتی اش که از اسلام ریشه می گیرد» و «آنچه طاغوتیان جاهلی بعد از پیامبر پیاداشتند» و «پرستش در دل بیابانهای بی آب و علف» به دور از معارف رحمت و محل نزول وحی و نیز دور از ریسمان محکمی که بی شک اهل بیت (ع) و مکتب محمدی و حسینی آنان است وا می دارد. انفاس عطر آگین این مسیر زمین را در بر می گیرد و قلب هر کس که را خواهان حقیقت باشد آزاد می کند.

مستبصر الجزائری «خانم دکتر فضیله قسام» پس از جستجو و تحقیق بسیار در کتاب ها و منابع اصلی عقاید اصیل خود را شناخت و چشم بر حقیقت گشود. او یک علوی الاصل است که در فرانسه زندگی می کند که از 24 سال پیش تشیع خود را اعلام کرده است. وی پیش از آن به پیروی از آبا و اجدادش یک سنی مالکی بود. این مذهب از گذشته های دور در الجزائر رواج دارد.

این گفتگو هنگامی انجام شد که وی به زیارت کربلای معلی مشرف شده بود

— از چه طریقی با مذهب اهل بیت (ع) آشنا شدید؟

— آشنایی من با مذهب از طریق سیاست رایج در عرصه جهانی بود، بعد از آن درهای تشیع به روی من باز شد که ابتدای آن با انقلاب اسلامی ایران بود و ما اخبار مربوط به آن را از رسانه های مختلف آن زمان مثل روزنامه و رادیو و ... پیگیری می کردیم. در آن سال ها دانشجوی بودم و با دانشجویان شیعه آشنا شدم. آنها از ملیت های مختلف مثل ایرانی و لبنانی و... بودند. اینجا بود که با افکار جدید روبرو شدم.

سپس وارد مرحله پژوهش و تحقیق در کتاب ها شدم تا حقیقت پنهان را بشناسم بگونه ای که بعد از ساعت درسی دانشگاه، دائما در راه کتابخانه ها بودم و کتاب های فقهی و دینی را که در آن زمان بسیار کمیاب بود، انتخاب می کردم.

سال 1988 به زیارت حضرت زینب(ع) رفتم. آنجا و در خلال ملاقات هایی که با علما داشتم، یقینم به اهل بیت عترت(ع) افزون شد. علما به بیان و توضیح مسائلی پرداختند که دین را به من شناساند و به این باور رسیدم که شیعه حق است و به مذهب جعفری گرویدم.

پس از این دوره، با لطف خدای متعال با همسرم که یک شیعه بود ازدواج کردم و پس از آن - به طور دقیق ابتدای دهه نود قرن بیستم - برای ادامه تحصیل به فرانسه سفر کردیم و موفق به اخذ دکترای فیزیک شدم.

الان استاد فیزیک، ریاضیات و شیمی ... هستم. بخاطر مسأله حجاب، متأسفانه نتوانستم آنجا مشغول به کار شوم.

— **وارد بحث جستجو از مذهب حق شدید. چه شد که اندیشه ات در ساحل اهل بیت(ع) توقف کرد؟**

— مسأله فقط مسأله اندیشه، مطالعه و پژوهش نیست بلکه قضیه قلب، احساس و دریافت وجدانی است. احساس کردم دین حقیقی این است، چرا که به قلبم راه یافت و چیزی که به قلب وارد شود نشان از حقیقت دارد.

— **با توجه به اینکه در تغییر اعتقادات دشواری بسیاری وجود دارد، چه عواملی باعث تغییر در اعتقاداتتان شد؟**

— در خلال پژوهش هایم متوجه شدم که همه چیز باید قانع کننده و با دلیل و برهان باشد. نزد اهل بیت(ع) همه چیز را منطقی و قانع کننده یافتم، مسأله ای که در مذاهب دیگر به ویژه مذهب مالکی هرگز نمی یافتم. در راه طولانی جستجوی حقایق و آگاه شدن از مذاهب مختلف به نتیجه ای رسیدم که مرا واداشت حقیقتی را که یافته ام رها نکنم. علی رغم تلاش های فراوان خانواده ام که سنی مذهب هستند، هیچ کس نتوانست مرا از این راه باز دارد که سال ها پنهانی درباره اش تحقیق کرده بودم تا به این حد از اطمینان رسیدم که این راه حق است.

— **به فرانسه که رسیدید چه اقدامی کردید؟**

— اولین ایده ای که به ذهنم رسید این بود که به مسجد عام بروم و آنجا با خواهران ارتباط داشته باشم. چرا که خداوند زنان را فقط برای اداره خانه و تربیت فرزندان خلق نکرده است، بلکه باید در دایره ای وسیع قدم بنهد. با

رفت و آمد به مسجد مردمان بسیاری را قومیت ها و ملیت های مختلف شناختم. الحمد لله اقدام خوبی در عرصه دعوت بود. ابتدا به مشارکت در کارهای مسجد ابراز علاقه کردم و فعالیت هایم را از این راه شروع کردم.

چگونه با فضای آزاد و لیبرال در فرانسه کنار آمدید؟ و چه فعالیت هایی برای دعوت به دین داشتید؟

ما در این جامعه در شرایط بسیار سختی زندگی می کنیم به ویژه نسبت به پوشش اسلامی. اما آزادی کامل را بسیار به کار گرفتیم و با استفاده از آن توانستیم انجمنی را در جنوب فرانسه به نام «زینب تلوز» تأسیس کنیم. با توجه به اینکه مکانی مختص به انجمن نداریم، برای برپایی مراسم اهل بیت (ع) بارها کنیسه را اجاره کردیم و آموزه هایی را به زنان آموزش دادیم. همچنین با توفیق الهی موفق شدم که برخی کتاب ها را به زبان فرانسه ترجمه کنم و بین خواهران توزیع کنم.

فعالیت های دیگری هم داشته ایم، مانند دعوت از برخی اساتید مذهب برای دیدار با بزرگان دینی یهودی و مسیحی. همچنین در خلال ارتباط وسیع با جامعه، به فرصت گفتمانی به نام اسلام دست یافتیم که از آنجا با همان شیوه ای که زنان را آموزش می دهیم به تشیع به عنوان تنها دین حقیقی اشاره می کنیم؛ یعنی به صورت مستقیم دعوت به تشیع نمی کنیم ولی اسلام را معرفی می کنیم و سپس قدم به قدم و به صورت تدریجی افکاری را به آنها منتقل می کنیم که همه چیز را روشن می کند.

مسلمان شدن بانوی بلژیکی با یک برخورد خوب

کارمندی که با بنده تماس گرفت، یک بانوی مسلمان مراکشی تبار بود. کمی که با هم صحبت کردیم، متوجه شدیم که تماس اشتباه است اما اخلاق و برخوردی که او با من داشت، مرا مجذوب خود کرد.

به گزارش پنهان آنلاین به نقل از شیعه آنلاین: کلبی از یک بانوی بلژیک در فضای مجازی و سایت یوتیوب منتشر شده که او شرح حال و چگونگی مسلمان شدنش را بیان می کند

وی که این کلیپ را به مناسبت نزدیک شدن به ماه مبارک رمضان منتشر کرده، می گوید: مدتی پیش کارکنان یکی از شرکت های تلفن همراه به طور اتفاقی و اشتباه با بنده تماس گرفت

این بانوی تازه مسلمان شده می افزاید: کارمندی که با بنده تماس گرفت، یک بانوی مسلمان مراکشی تبار بود. کمی که با هم صحبت کردیم، متوجه شدیم که تماس اشتباه است اما اخلاق و برخوردی که او با من داشت، مرا مجذوب خود کرد

او در ادامه گفت: نیرویی درونم نمی گذاشت که تلفن را قطع کنم. شروع کردم با او بیشتر صحبت کردن و سوال پرسیدن. در نهایت پس از چند ساعت صحبت، با دین مبین اسلام آشنا شدم و خیلی زود تصمیم گرفتم مسلمان شوم و اکنون من یک فرد مسلمان هستم

دختر رهبر مافیای مواد مخدر کلمبیا مسلمان شد! -

لورنا دختر رهبر مافیای مواد مخدر کلمبیا، در جستجوی زندگی ای بهتر اسلام را یافت و مسلمان شد، او از زندگی خود پس از اسلام میگوید...

(Sheik Dr. Abdul Kadhira Ali Muwaya Nkwanga) «شیخ عبدالقادر علی موایا»

مدیر مؤسسه اهل بیت (ع) اوگاندا پس از خروج از مراسم قرائت دعای کمیل هدف گروهی مسلح و ناشناس (Ali) قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد

مسلحان تکفیری این شخصیت مهم - که به "ببر توسعه اوگاندا" معروف بود - را در منطقه "مایوخی - ایغانغا" هدف گلوله های کینه خود قرار دادند

شیخ عبدالقادر دو سال پیش و در دیدار با رایزنی فرهنگی کشورمان در اوگاندا گفته بود: من آرزو دارم رهبر معظم انقلاب را دیدار نمایم اما این توفیق را ندارم و از همین جا از شما تقاضا دارم که سلام مرا به ایشان برسانید

وی گفته بود: من مجذوب شخصیت امام خمینی (ره) بوده و هستم و برخی از کتب ایشان مثل "کتاب جهاد اکبر" (مبارزه با نفس) را برای مردم اوگاندا به زبان لوگاندا ترجمه نمودم

گفتنی است شیخ عبدالقادر از کشور کنیا دکترا دارد و بیش از هفتاد مسجد، مدرسه و مرکز دینی برای شیعیان اوگاندا بنا نموده است

دکتر عمار بونگو «فرزند شهید عبدالقادر نیز استاندار منطقه بونیا و نماینده رئیس جمهور در امور شرق آفریقا و» اولین شیعه ای است که در شرق آفریقا پست بالای دولتی دارد

مستبصر شهید محمد اسلام زومک زهی

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، سال ۱۳۵۰ در خانواده ی مذهبی و انقلابی یارمحمد زومکزهی کودکی به دنیا آمد که آثار بزرگی را می شد در پیشانی اش خواند. روستای مهرآباد دهستان پسکوه، از توابع بخش سیب و سوران سراوان، اولین جایی بود که محمداسلام چشمانش را در آن گشود.

همه ی تلاش خانواده این بود که جز روزی حلال چیز دیگری به منزل نیاورند. پدر خانواده با همان درآمدی که از راه کشاورزی به دست می آورد، علاوه بر فرزندان، تعدادی یتیم و خانواده ی بی سرپرست را هم اداره می کرد. شاید همین روزی حلال و دعای خیر یتیمان بود که چند سال بعد سرنوشت محمداسلام را طور دیگری رقم زد. بزرگ تر که شد تحصیلات ابتدایی را با موفقیت در روستای زادگاهش به پایان رساند و به اعتراف دوست و دشمن از همان کودکی، فکری بلند داشت و به مسائل دینی به خصوص نماز پایبند بود. روستای مهرآباد مدرسه ی راهنمایی نداشت. به همین خاطر مجبور شد به سوران برود و دوران راهنمایی را در آن جا بگذراند. بعد هم به ایرانشهر رفت و چهار سال بعد از دبیرستان بنت الهدی، در رشته ی بهیاری فارغ التحصیل شد.

محمداسلام معتقد بود دوره ی سربازی ادای دینش به جمهوری اسلامی ایران است. برای خدمت به یکی از واحدهای ارتش در جنوب رفت. دو سال خدمت که تمام شد به روستایشان برگشت و سال ۱۳۷۳ ازدواج کرد. سه دختر و دو پسر ثمره ی این ازدواج مبارک است.

دهیاری پسکوه اولین شغل رسمی اش بود. دهستان پسکوه دوازده هزار نفر جمعیت داشت و محمداسلام دهیار شایسته ای برای آن جا شده بود. همه از زحماتش راضی بودند و همین شایستگی باعث شد چند سال بعد به عنوان فرماندهی گردان ۱۶۳ عاشورای سراوان منسوب شود و کمی بعد ریاست شورای حل اختلاف دهستان را هم به او بسپارند. او به خوبی توانست به تعداد زیادی اختلاف عمیق و چند ساله پایان دهد و جلوی درگیری و خونریزی را بگیرد.

سال ۱۳۷۴ سال سرنوشت سازی برای محمداسلام بود. سالی که در آن ستاره ی خوشبختی بر آسمان زندگیش تابید و جریان آن را عوض کرد. در این سال پس از تحقیقات طولانی و فراوان به مذهب اهل بیت: پیوست و شیعه شد. از آن پس به اجتماعات شیعیان می رفت و در جلسات مذهبی شان حضوری پر رنگ داشت. حتی جمعه ی هر هفته به سراوان می رفت تا در نماز جمعه ی شیعیان شرکت کند.

شیعه شدن محمداسلام نه تنها باعث نشد در خدمت رسانی بین شیعه و سنی فرق بگذارد، بلکه خدمات صادقانه اش با قوت بیش تر ادامه پیدا می کرد و روز به روز بیش تر می شد. همین خدمات صادقانه او را تبدیل کرده بود به الگویی که اعمال صالحش دیگران را هم دعوت به مکتب اهل بیت: می کرد. مردم محروم منطقه که پاکی عمل و منطق گفتارش را می دیدند، هر روز به تشیع علاقه مندتر می شدند و محمداسلام هم از هیچ تلاشی برای هدایت مردم کوتاهی نمی کرد. چیزی نگذشت که خبر تلاش های فرهنگی و عمرانی اش در خیلی جاها پخش شد و زحماتش باعث هدایت عده ی قابل توجه ای گردید.

او در راه حق از هیچ کس نمی ترسید و از اظهار مذهب جدیدش هیچ باکی نداشت. بارها تهدیدش کرده بود اما با توکل بر خداوند هدف مقدسش را دنبال می کرد. هر کس معترضش می شد با نرمی و گفتگو دلایل تشیعش را می گفت و آرامش می کرد. یک بار که یک مولوی زاهدانی به دهستان پسکوه آمده بود، جلسه ای در مسجد تشکیل داده بودند. در آن جلسه مولوی تعریف و تمجید زیادی از سلفی ها کرده بود. پس از پایان جلسه و هنگام اقامه ی نماز، محمداسلام با دست های باز و طبق فقه اهل بیت: نماز خوانده بود و این مساله برای بعضی ها که خانواده ی زومکزی را می شناختند سخت تمام شده بود. بعد از نماز یکی از مولوی ها جلو آمده و پرسیده بود: «چرا بر خلاف آیین پدر و اقوامت با دست باز و به فقه شیعه نماز خواندی؟» محمداسلام در جوابش گفته بود: «شما مولوی ها باعث شیعه شدنم شدید!».

آن شخص با تعجب پرسیده بود: «ما مولوی ها تو را شیعه کردیم؟» و او جواب داده بود: «بله. مگر همین الان جناب شیخ الاسلام نگفت که یکی از مذاهب مترقی و بر حق سلفیت است؟! آیا جز این است که حرفش را فقط و فقط به خاطر جلب رضایت مولوی سلفی منطقه گفته است؟ در حالی که شما حنفی ها با سلفی ها دشمنی دارید. این گونه بی ثباتی ها در رفتار و گفتار شماست که مرا شیعه کرده است.» بعد هم چگونگی شیعه شدنش را مفصلا برای آن مولوی تعریف کرده بود.

این مسیر حق تا سال ۱۳۸۴ یعنی ده سال پر برکت ادامه پیدا کرد. ده سالی که برای محمداسلام همانند تولدی دوباره بود. اما همان مقدار که این سال ها برای او نورانی و زیبا بود، برای دشمنان حق و خفاش های تاریکی جهل، کور کننده و سخت بود و هر روز کینه ی او را در دل های سنگشان بیش تر می کرد. تا این که شب عید غدیر فرا رسید و محمداسلام که همه چیز را در ولایت می دید راهی سراوان شده بود تا در جشن ولایت شرکت کند. هنوز جشن مسجد جامع علی بن ابی طالب (ع) ادامه داشت که شخصی تماس گرفت. او که خود را عسکری معرفی می کرد، گفت می خواهد با عده ای از دوستانش به منزل محمداسلام بیایند و درباره ی طرح آب رسانی صحبت کنند. آن ها قبلا هم به منزل محمداسلام زنگ زده و شماره اش را از اهل خانه گرفته بودند. محمداسلام که خدمت به مردم

را عبادت می دانست برای همان شب قرار گذاشت. بعد هم به خانمش زنگ زد و خواست برای میهمانان! شام خوبی تدارک ببیند.

جشن که تمام شد علیرغم اصرار امام جمعه و دوستانش به روستا برگشت و قول داد صبح فردا به سراوان برگشته و در مراسم دیدار با خانواده ی سادات شرکت کند. وقتی به روستا رسید، مدتی طولانی منتظر میهمان ها! بود اما تاخیر آن ها نگرانش کرده بود. هر چند دقیقه یک بار بیرون می رفت و در تاریکی شب سراغ میهمانانش! را می گرفت. بالاخره همان شخص دوباره تماس گرفت و توضیح داد که ما وارد پسکوه شده ایم اما خانه ی شما را پیدا نمی کنیم. محمداسلام تصمیم گرفت به استقبال آن ها برود. اما نگاه های نگران همسرش مانع رفتنش می شد. به او گفت: «گرچه آن ها را نمی شناسم اما چون برای پروژه ی آب رسانی آمده اند به استقبالشان می روم.» بعد هم ماشین را سوار شد و به راه افتاد. هنوز به ورودی روستا نرسیده بود که ماشینش هدف رگبار گلوله ها قرار گرفت. محمداسلام که زخمی شده بود، سعی کرد با سرعت بیش تری از کمینشان خارج شود اما ماشین از کنترلش خارج و با برخورد به جدول متوقف شد. میهمان هایی که محمداسلام برایشان پذیرایی مفصلی تدارک دیده بود ۵۰ گلوله بر بدن نیمه جانش شلیک کرده و پس از بریدن رگ گردن و دستش از منطقه فرار کردند. بدین ترتیب شهید محمداسلام زومکزی در شب ولایت به صاحب ولایت و محبوب قلبش امیرمومنان علی (ع) ملحق گردید. بیست و هشت دی- ماه ۱۳۸۴ آخرین روزی بود که زندگی نورانی و مظلومانه ی آن شهید را به تماشا نشست. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

سرگذشت مادر شهید بلورچی



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، احمد عارفخانی، مدیر گروه خبر و برنامه های سیاسی با اشاره به فرارسیدن پنجشنبه آخر سال و ایام سالروز تأسیس بنیاد شهید انقلاب اسلامی گفت: برنامه «مجله روز» پنجشنبه، ۲۴ اسفندماه به بررسی زندگی خانم لامعه لشکرلو مادر شهید علی بلورچی از شهدای دانشگاه صنعتی شریف که سال های ۶۰ تا ۶۵ را در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور داشته است، پرداخت

وی افزود: مرحومه لشکرلو از مادران شهید منحصر به فرد است که زندگی پرفراز و نشیبی را تجربه کرده است و در سن ۱۸ سالگی بهائیت را کنار گذاشت و به دین مبین اسلام و مذهب حقه شیعه روی آورد و پرورش دهنده پسری شد که به فیض شهادت نائل شد. قابل تأمل است که فرزند ایشان در ۱۲ اسفندماه سال ۶۵ به شهادت رسید و ایشان نیز در سالروز شهادت فرزندش در سال ۹۱ به دیار حق شتافت

این بانوی بزرگوار، در سن ۱۸ سالگی به اسلام و مذهب حقه ی شیعه گروید و به تربیت دو فرزند خود همت گماشت. تا جایی که تنها پسرش، «مهران بلورچی» به جبهه های حق علیه باطل شتافت و نام خود را به «علی» تغییر داد. «علی بلورچی» در عملیات کربلای ۵ و منطقه شلمچه بال در بال ملائک گشود

علی بلورچی، تنها فرزند پسر خانواده بود که در سن ۱۶ سالگی به جبهه های نبرد حق علیه باطل شتافت. وی «همزمان با جهاد، تحصیل علم را رها نکرد و مدت کوتاهی پیش از شهادتش در دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد»

چندی قبل خاطرات حیات پرفراز و نشیب زندگی بانو لامعه لشکرلو، تحت عنوان «محلله های زندگی» نگارش و راهی بازار کتاب شد

در بخشی از این کتاب، از زبان خانم لشکرلو می خوانیم

با خیلی چیزها جنگیدم، زندگی کرده ام و همیشه فکر می کنم زندگی از مرگ سخت تر است. سر و کله زدن با «آدمها و اتفاق هایی که سر راه زندگی سبز می وند، بعد از مرگ وجود ندارند. سعی می ردم با این فکرها خودم را

آرام کنم، ولی طول کشید با این حس که در وجودم ریشه کرده بود، کنار بیایم. وقتی مهران شهید شد هم نتوانستم
»پسرم را در آغوش بگیرم و هنوز حسرتش به دلم مانده است

مستبصر شهید مالکوم شباز: مالکوم می خواست اسلام و شیعه را به دنیا بشناساند

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، رضا هاشمی (پسر مجری شبکه پرس تی وی) و دوست مالکوم شباز (نوشیعه آمریکایی و نوه مالکوم ایکس رهبر مسلمانان جهان) در مراسم یادبود مالکوم شباز در اصفهان که به همت انجمن اسلامی شهید ادواردو آنیلی برگزار شد، اظهار کرد: من با شباز در سال گذشته آشنا شدم، وی دوست داشت که در ایران مشغول تحصیل علوم حوزوی شود

وی افزود: من خودم زمانی که به آمریکا رفتم، نتوانستم در آنجا زندگی کنم و پس از ۶ ماه برگشتم و به همین دلیل حال وی را بهتر درک می کنم

دوست مالکوم شباز تصریح کرد: زندگی در آمریکا برای افرادی مانند ما سخت است به ویژه اینکه دشمنان اسلام و مستکبران می خواستند از مالکوم به دلیل اینکه پدر بزرگش رهبر مسلمانان جهان بود، انتقام بگیرند

وی با اشاره به زندگی سخت مالکوم و تهمت هایی که در راه دین به جان می خرید، ادامه داد: به همین دلیل وی مدام در حال جابه جایی بود، چرا که امکان کشته شدن وی بسیار بود

هاشمی تاکید کرد: مالکوم دوست داشت داستان خود را برای تمام دنیا بیان و پدر بزرگش را به دنیا معرفی کند و ما سعی داشتیم در این ارتباط به وی کمک کنیم که وی را به جرم مشکوک بودن در زمان برگزاری کنفرانس هالیوودیزم دستگیر کردند

وی اضافه کرد: بسیاری از ایرانی‌ها آرزو دارند که به آمریکا بروند و تصور می‌کنند که آنجا بهشت است، درحالی‌که سختی‌های زندگی در آنجا را تجربه نکرده‌اند، چرا که انسان در این کشور احساس تنهایی می‌کند. دوست مالکوم شباز اظهار کرد: پس از شهادت مالکوم خیلی‌ها حس کردند که باید حرکتی انجام دهند تا نام مالکوم و پدر بزرگ وی زنده بماند، چرا که مالکوم زندگی خیلی‌ها را تغییر داد و بسیاری از افراد به دلیل رفتار وی تغییر کردند.

وی با اشاره به اینکه بسیاری از این افراد شیعه هستند و در تمام دنیا کارهای انقلابی و مذهبی انجام می‌دهند، اضافه کرد: پس از شهادت مالکوم این افراد بیش از پیش احساس می‌کنند که پیامی برای گفتن دارند و امیدوارند بتوانند پیام مالکوم را به تمام دنیا ارائه دهند.

به گزارش فارس، مالکوم شباز که قصد سفر به ایران و تحصیل در حوزه علمیه قم را داشت چند هفته پیش در تاریخ آمریکا در مکزیک به شهادت رسید، اما توسط رسانه‌های غربی خبری در این CIA ۹ می ۲۰۱۳، توسط سازمان باره درج نشد تا اینکه شبکه پرس تی وی برنامه‌ای درباره شهادت وی پخش کرد.

از آن پس شبکه‌های غربی دست در دست هم برای دروغ جلوه دادن اخبار شبکه پرس تی وی آغاز به شایعه‌پراکنی در این باره کرده و سعی کردند شهادت شباز را مرگ در اثر درگیری به واسطه شراب‌خواری جلوه دهند، در حالی که پیش از این خبر مرگ وی را بایکوت خبری کرده بودند.

از این لحاظ شهادت مالکوم شباز شباهت زیادی به شهادت ادواردو آنیلی (مولتی میلیاردر ایتالیایی) داشت، چرا که شهادت هر دو بایکوت خبری شد و هر دو در رسانه غربی بسیار مظلوم واقع شدند.

انجمن اسلامی شهید ادواردو آنیلی از نزدیک با مالکوم شباز آشنا بوده و با توجه به اینکه وی تمایل بسیاری به ادامه تحصیل در ایران داشت، سال گذشته برای آوردن وی به ایران تلاش می‌کرد که پیش از این رویداد شباز توسط مدعیان آزادی و استکبار جهانی به شهادت رسید.

شهادت مستبصر تاجیکستانی سبز علی محمد رضایف



سبزعلی محمدرضایف «فعال حقوق بشری و مستبصر اهل کشور جمهوری تاجیکستان به طرز مرموزی به شهادت»
رسید

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، وی که دانش آموخته جامعه المصطفی العالمیه در حوزه علمیه قم بود پس از اتمام تحصیلات خود به وطنش تاجیکستان برگشت و به عنوان رییس شعبه «حزب نهضت اسلامی» این کشور در منطقه «بدخشان» فعالیت می کرد

سبزعلی محمدرضایف که عضو هیأت ریسه حزب نیز بود، در مدت فعالیت خود با تمرکز بر مسایل حقوق بشری به دفاع از مظلومان و افشاگری فساد برخی مقامهای دولتی این کشور پرداخت

وی بر اثر این فعالیتها روز ۲ مرداد ۱۳۹۱ از سوی نیروهای امنیتی دولت بازداشت شد و سه روز بعد جنازه وی که به طرز فجیعی به شهادت رسیده بود در زباله های اطراف زندان پیدا شد

به گفته رادیو تاجیکی ایران، یکی از اعضای حزب نهضت اسلامی درباره این حادثه گفت: «سبزعلی محمدرضایف روز ۲۳ جولای سال جاری در گردهم آیی مردمی در شهر «خاروغ» شرکت و سخنرانی کرد و در رابطه با وضع ناگوار اقتصادی - اجتماعی بدخشان و تاجیکستان اظهار نظر نمود. پس از گردهم آیی، سبزعلی از طرف مقامات انتظامی بازداشت و به قرارگاه موسوم به «قلعه» منتقل شد. سبزعلی محمدرضایف در قرارگاه قلعه مورد تحقیر و ضرب و شتم قرار گرفت، سپس وی را با خالی کردن یک خشاب تیر کلاشینکوف در بدنش کشته و جسدش را «بیرون از قرارگاه در میان زباله ها انداخته بودند»

اقوام محمدرضایف سه روز پس از حادثه و در روز ۲۶ جولای (۵ مرداد) جسد وی را پیدا کرده و به خاک سپردند

دوستان و اطرافیان مرحوم، این ادعا که محمدرضایف مسلح بوده و در گروه های مسلحانه عضویت داشته تکذیب کرده، علت قتل وی را شرکت در گردهم آیی و اعتراض نسبت به وضع موجود می دانند. همچنین متن سخنرانی اخیر وی موجود است که این ادعاها را باطل می کند. وی در سخنرانی مذکور نسبت به وضع نابسامان اقتصادی و اجتماعی تاجیکستان انتقاد کرده و دولت را غیر فعال خوانده بود

شواهد و قرائن، دخالت برخی مقامات دولتی فاسد جمهوری تاجیکستان در قتل سبزعلی را تأیید می کند؛ بویژه . آنکه گفته می شود انتشار سخنانی شهید سبزعلی در “یوتیوب” باعث خشم مقامات دولتی تاجیکستان شده بود



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، او کسی است که هنگام گذراندن محکومیت خود در زندان های اسرائیل با بحث های فراوانی که با شیعیان لبنانی در بند زندان های اسرائیل داشت پی به حقانیت شیعه برد و با انتخاب تشیع و مذهب اهل بیت - علیهم السّلام - از دعوت کنندگان صریح و علنی مردم فلسطین به اهل بیت - علیهم السّلام - است :اینک قسمت هایی از مصاحبه ای را که با او انجام گرفته نقل می نمایم

«بازگشت فلسطین به محمد و علی است»

«من آزاد مردان عالم را به اقتدا و پیروی از امام و پیشوای آزاد مردان حسین - علیه السّلام - دعوت می کنم»

و نیز می فرماید: «من هم دردی فراوانی با مظلومیت اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - دارم و احساسم این است که علی بن ابی طالب - علیه السّلام - حقاً مظلوم بود و این احساس به مظلومیت آن حضرت - علیه السّلام - در من عمیق تر و ریشه دار تر شده ، هر گاه که ظلم اشغالگری در فلسطین بیشتر شود

جهل من به تشیع عامل این بود که در گذشته در تسنّن باقی بمانم. و امیدوارم که من آخرین کسی نباشم که می گویم: «ثم اهتدیت»؛ آنگاه هدایت شدم

رجوع من به تشیع هیچ ربطی به مسئله سیاسی ندارد که ما را احاطه کرده است. من همانند بقیه مسلمانان افتخار ها و پیروزی هایی را که مقاومت در جنوب لبنان پدید آورد در خود احساس می کنم، که در درجه اول آن را « حزب الله» پدید آورد. ولی این بدان معنا نیست که عامل اساسی در ورود من در تشیع مسائل سیاسی بوده است، بلکه در برگرفتن عقیده اهل بیت - علیهم السّلام - از جانب من، در نتیجه پذیرش باطنی من بوده و تحت تأثیر هیچ چیز «دیگری نبوده است. راه اهل بیت - علیهم السّلام - راه حق است که من به آن تمسک کرده ام

«تشیع من عقیدتی است نه سیاسی»

«زود است که در نشر مذهب امامی در فلسطین بکوشم و از خداوند می خواهم که مرا در این امر کمک نماید»

امام قائم آل بیت نبوت - علیه السّلام - برای ما برکت ها و فیض های دارد که موجب تحرک مردم فلسطین است. «و در ما جنب و جوشی دائمی ایجاد کرده، که نصرت و پیروزی را در مقابل خود مشاهده می کنیم و فرج او را

نزدیک می بینیم ان شاء الله و من با او از راه باطن ارتباط دارم و با او نجوا می کنم و از او می خواهم که ما را در این «موقعیت حساس مورد توجه خود قرار دهد».

آزاد مردان عالم خصوصاً مسلمانان با اختلاف مذاهب را نصیحت می کنم که قیام حسین - علیه السلام - و نهضت او بر ضد ظلم را سرمشق خود قرار داده و هزگز سکوت بر ظلمی را که آمریکا، شیطان بزرگ و اسرائیل آن غده «سرطانی که در کشورهای اسلامی رشد کرده، رو اندازد».

من در کنفرانس ها و جلساتی که در فلسطین تشکیل می شود و مرا برای سخنرانی دعوت می کنند، در حضور هزاران نفر، تمام کلمات و سخنان خود را بر محور مواقف و سیره اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - قرار می دهم که این سخنان سهم به سزایی در تغییر وضع موجود در جامعه فلسطین رابطه با اهل بیت - علیهم السلام - داشته، و این روش را ادامه می دهم تا این که مردم قدر آنان را بدانند و با اقتدا به آنان به اذن مشیت خداوند به پیروزی «... برسند».

زود است که با مشیت خداوند با گروهی از برادران مؤمنم مذهب اهل بیت - علیهم السلام - را در فلسطین منتشر «خواهیم کرد تا این که زمینه ساز ظهور مهدی آل محمد عجل الله تعالی و فرجه الشریف گردد».

هنگامی که رئیس علمای ازهر مصر به طور صریح به جهت نشر تشیع و دفاع از آن، او را مورد هجوم قرار داد، در «جواب فرمود

«من تنها (این را) می گویم: بار خدایا قوم مرا هدایت کن، که آنان نمی دانند ...» سپس می گوید «

شیخ الازهر مصر به او گفت: جهل و نادانی تو نسبت به مذهب شیعه باعث شد که وارد تشیع شوی ولی من تنها بر «این نکته تأکید می کنم که در حقیقت این جهل به تشیع بود که مرا در مذهب تسنن تا به حال باقی گذارد، تا الآن «که به حقانیت آن اعتراف می کنم».



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، زندگی نامه مختصر مستبصر شهید مصری شهید شیخ حسن شحاته به گزارش شفقنا، مرحوم «شیخ حسن شحاته» در سال ۱۹۴۶ در یک خانواده حنفی مذهب متولد شد. در دانشسرای قرائت قرآن و در رشته علوم قرآن مدرک فوق لیسانس گرفت. اولین خطبه نماز جمعه را در سن سیزده سالگی در مسجد روستای خود وابسته به مرکز شرقی «ابو کبیر» ایراد کرد. خطابه را در نیروهای مسلح ادامه داد و مسئول ارشاد اخلاقی در نیروهای مسلح در سال ۱۹۷۳ و همینطور گوینده رادیو و تلویزیون بود. وی در خانواده ای پرورش یافت که نسبت به حب اهل بیت (علیه السلام) عشق می ورزیدند

پدرش همواره درباره شخصیت امیر المومنین علی (علیه السلام) با او سخن می گفت و خطاب به او می گفت: فرزندان امیر المومنین حافظ اسلام بودند؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) هنگامی که به تنهایی در کوچه و بازار راه می رفتند، مورد اذیت و آزار واقع می شدند اما هنگامی که امیر المومنین همراه ایشان بود، کسی جرأت نمی کرد به او اهانت کند

مرحوم شیخ شحاته در یکی از سخنان خود می گفت: بیست سال همراه و همنشین صوفیان بوده است و به این نتیجه رسیده که آنها در این عصر به فرقه های مختلفی تقسیم شده اند؛ گروهی که ادعا می کنند تکلیف از دوش آنها برداشته شده و نماز را به ادعای اینکه به وصال خداوند رسیده اند، ترک کردند بنابراین دلیلی برای اقامه نماز وجود ندارد؛ گروهی که سرگرم سرقت اموال از جیب مریدان شده اند و گروه سومی که چیزی از صوفیه جز نماد و ظاهر نمی دانند

وی در یکی از خطبه های خود می گفت: وهابیت چهره دین اسلام را بدنام کرده است و افکار آنها بر باطل استوار است حتی آنها هیچ یک از ائمه را جز ابن تیمیه نمی شناسند و او را بیشتر از رسول الله (صلی الله علیه واله) گرامی می دارند. براساس گزارش پایگاه الیوم السابع، شیخ شحاته در سال های ۱۹۹۴م تا ۱۹۹۶ به مذهب شیعه ایمان آورد.

دشمنانش وی را به اهانت به صحابه متهم می کردند به طوری که در زمان حسنی مبارک سه سال بازداشت، و از سفر خارج از کشور ممنوع شد

سرگذشت مستبصر شهید مرتضی صلواتی



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، شهید مرتضی صلواتی فرزند محمد علی در تاریخ ۵۷/۶/۱ در شهرستان سنندج به دنیا آمد. پدر و مادرش اهل روستای صلوات آباد سنندج بودند.

وی درباره نحوه ی شیعه شدنش می گوید:

در یکی از روزهای فصل پاییز سفری به شهر زاهدان داشتم و برای نماز ظهر به مسجد مکی رفته بودم، بعد از نماز ظهر در مسجد نشسته بودم که یکی از برادران حنفی مذهب که اهل تربت جام – که آنجا مسجد مکی مشغول تحصیل علوم دینی بود – نزد آمد، و پرسید: شما اهل کجایید؟ گفتم: اهل کردستان.

پرسید: آیا شما سنی هستید؟

گفتم: بله پیرو امام شافعی هستم.

سپس هر کدام خود را معرفی نمودیم، بعد از آن وی مرا به منزل خود دعوت کرد و گفت وی قبلاً چند باری برای تبلیغ به کردستان رفته است. به همین خاطر جوایز و جایزه‌های زیادی از علمای اهل سنت کردستان شد و گفت: من اکثر آنها را می‌شناسم و به خدمتشان رسیده‌ام.

من به این برادر دینی گفتم

من مدتی است درباره مذهب شیعه تحقیق می‌کنم و دوست دارم با آداب و رسوم و احکامشان آشنا شوم.

طلبه‌ی حنفی مذهب گفت: چه شده است که این همه ادیان و مذاهب را رها کرده‌ای و می‌خواهی پیرامون شیعه تحقیق کنی؟! وقت انسان طلاست، پس چرا می‌خواهی آن را تلف کنی و به ججای این تحقیقات بیهوده، به تحصیل و عبادت پرداز؟ زیرا بزرگان ما اهل سنت همه از شیعه تنفر و دوری می‌کردند، پس ما هم باید پیرو بزرگانمان باشیم.

سپس گفت: اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت هستند و چرا اکثر مسلمانان جهان از مذهب شیعه پیروی نمی‌کنند؟

در جواب به او چیزی نگفتم. اما برایم این سوال پیش آمد که چرا شیعیان که در اقلیت ادعای حقانیت می‌کنند؟ بعد از سه سال تحقیق باید به او بگویم: شناخت حق و باطل، در گرو کمی یا فزونی پیروان آنها نیست. در جهان امروز نسبت مسلمانان با منکران اسلام، در حدود یک پنجم یا یک ششم است. اکثر ساکنان خاور دور، بت پرست و گاو پرست و... هستند و خیلی افراد، منکر ماوراء الطبیعت هستند. اگر اکثریت نشانه‌ی حقانیت بود باید غیر مسلمانان بر حق باشند چون اکثریتند.

گذشته از این، هر چند شیعه از نظر جمعیت به پایه‌ی اهل سنت نمی‌رسد ولی آنها یک چهارم جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهند. و اگر نسبت آنها را با هر یک از فرق اهل سنت یعنی شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی بسنجیم، جمعیت شیعه کمتر از آنها نیست. آنچه که باعث شده در ذهن برخی این مسئله خطور کند که شیعه نسبت به اهل سنت در اقلیت است، از این مسئله نشأت می‌گیرد که آنها جمعیت شیعه را نسبت به مجموع چهار فرقه اهل سنت مقایسه می‌کنند نه هر یک از آنها به تنهایی، و اگر هر یک از فرقه‌های اهل تسنن با کل جمعیت مسلمانان جهان مقایسه شود در اقلیت خواهد بود.

ما در ایام مختلف سال، پذیرای عده‌ای از مبلغین حنفی مذهب بودیم که از جاهای مختلف همچون زاهدان و شهرهای دیگر استان سیستان و بلوچستان به مساجد ما می‌آمدند. اکثر جوانان مسجد، با دیدن تبلیغی‌ها تا صبح در مسجد می‌ماندند و آنان برای جذب جوانان، با خود جویزی از قبیل مسواک چوبی، مشک، عنبر، عود، سرمه، و

کلاه سفید مخصوص نماز، آورده بودند تا به جوانانی بدهند که بیشتر در بحث ها و گفتگوهایشان شرکت می کردند.

در یکی از شب ها، با همه ی دوستان تصمیم گرفتیم شب را در مسجد بمانیم و از محضر مبلغین استفاده کنیم که سوالاتی طرح شد و دوستان پرسیدند: چرا امام ابوحنیفه فلان رای را داده و یا چرا وضو گرفتن حنفی ها با شافعی ها فرق دارد...؟

تا اینکه این حقیر یک سوال پرسیدم که اولین جرعه در رفتن من به سمن تحقیق و بررسی درباره مذهب تشیع شد. و آن سوال این بود که امام زمان (عج) کیست؟ و آیا مهدی که شیعه ها می گویند آیا صحت دارد؟ اما متأسفانه در جوابم هر نوع اهانتی را به ساحت مقدس این بزرگوار شنیدم به جز جواب سوالم را.

در آخر جواب واهی و پوچی به من دادند که اگر امام زمانی یا مصلحی در آخر الزمان باشد آن هم عیسی بن مریم است و بس. و شما هم از سوالات بی فایده بیرهزید و وقت خود و افکار خود را با چنین سوالاتی آلوده نکنید.

من که جواب درستی دریافت نکردم از پرسیدن چنین سوالاتی خودداری نمودم تا اینکه بحث و گفتگو خاتمه پیدا کرد و همان لحظه یکی از آن مبلغین گفت: برادران بلند شوید وضو تازه کنید و هر کدام گوشه ای مشغول عبادت و خواندن قرآن شوید که زمان زیادی تا اذان صبح نمانده است.

من هم مشغول خواندن قرآن شدم که پس از تلاوت آیاتی چند از سوره یوسف (ع) خستگی مفرطی بر من چیره شد و قرآن را بوسیدم و کنار گذاشتم و با حالت نشستن، سرم را به دیوار تکیه دادم و به خواب رفتم. در حالت خواب و بیداری بودم که مسائلی را در رویا دیدم که گفتنش تا به اینجا کافی است و بعد از اینکه هوشیار شدم از صدای موذن بیدار شدم. موقع اذان صبح است مجددا رفتم وضو گرفتم و بعد از اقامه ی نماز صبح به فکر رفتم و با خودم گفتم: چون با خیال و فکر امام زمان، خوابیدم حتما یک تخیل بوده است.

سپس از دوستان و میهمانان مبلغ خدا حافظی کردم و به منزل رفتم و چون شب قبل کم خوابیده بودم خستگی و کم خوابی بر من مستولی شد و به اتاق خودم رفتم و خوابیدم، اما با کمال ناباوری همان خوابی را در مسجد دیده بودم در منزل هم برایم تکرار شد. ولی چون به این مسئله باور ضعیفی داشتم این رویاها را افکاری خسته و پریشانی می پنداشتم تا اینکه خود به خود به سمت مطالعه ی کتاب های شیعی رفتم و بعد از مطالعه، باور من نسبت به این مسئله مقداری بیشتر از قبل شد و با خود فکر کردم و گفتم: ایا خدائی که حضرت خضر و عیسی را زنده نگهدارد، نمی تواند فرزند پیغمبر خاتمش را که سرور همه ی انبیا و جن و انس است نگه دارد. پس خدائی که آدمی را از قطره آب خلق کرده مطمئنا این کار برایش سهل و آسان است و شکی در آن نیست.

تا اینکه بعد از مدتی یک سفر چند روزه به تهران رفتم و بعد از دو روز اقامت در تهران، به قم رفتم و در آنجا به حرم حضرت معصومه رفتم و از دور مردم را نظاره می کردم که بعضی ها کتاب دعادی را در دستشان گرفته و دعا می خواندند و گریه می کردند. من هم با دید عجیب و غریبی به آنها نگاه می کردم و گاهی در دلم برای آنها می خندید و می گفتم: اینها چقدر بی کارند.

ولی هر چه سعی کردم بروم ضریح را ببوسم، غرور و تعصب های بیجا که دلم را کدر کرده بود اجازه ی چنین عملی را از من سلب می کرد. سپس برای دیدن داخل صحن و رواق ها و دیدن قبر هایی که آنجا بودند وارد شدم. قبری را دیدم که مردم بر آن فاتحه می خوانند، جلو رفتم دیدم قبری است که چند سانتی متر از سطح زمین بالاتر است و احساس می کردم قبلاً به این مکان رفته ام. تا اینکه نگاه من به عکسی که آنجا بود افتاد در حالی که چهره اش برای من بسیار مهربان و با ابهت بود، پس از اندکی تأمل فهمیدم، این همان شخصی بود که با همان جوان – که غرق در نور بود و صورتش معلوم نبود – همراه بود که در آخر آن جوان نورانی به این شخص گفت: «بیا برویم نزد آقای بروجردی» آنجا بود که از خواب غفلت بیدار شدم و فهمیدم به چه مکانی آمده ام.

داخل حرم که آمدم دیدم عده ای طلبه، مشغول مباحثه بایکدیگر هستند و این صحنه برای من جالب بود، نزدیکتر رفتم و با کسب اجازه پیش آنها نشستم و به بحث های شیرین آنها گوش دادم که بعد از نیم ساعت با ختم یک صلوات، بحث خود را پایان دادند. انجا بود که یکی از طلاب از من پرسید: شما اهل کجائید؟ من هم گفتم: اهل کردستان.

پرسید: آیا شما از برادران اهل سنت هستید؟

گفتم: بله

بعد دیدم بر خلاف باور، آنها بیشتر مرا تحویل گرفتند و انگار سال ها ست که با آنها دوست و آشنا هستم. یکی از آنها پرسید: شما جزو کدام فرق هاز اه لسن ت هستید؟

گفتم: شافعی.

دیدم طلبه گفت: بله امام شافعی شخصی زیرک و دانشمند بوده است. من هم گفتم: مگر شما به پیشوایان ما فحاشی و لعن نمی کنید؟

آنها گفتند: خیر ما برای کسانی که دوست دار و محب اهل بیت (ع) هستند احترام قائلیم و امام شافعی هم محب اهل بیت است.

سپس گفتم: مگر شما ۱۸ آیه از سوره نور را آتش نمی زنید؟

یکی از آنها با کمال تعجب گفت: برای چه؟ نعوذ بالله! چرا چنین اهانتی به قرآن بکنیم؟

دیدم رفت و قرآن را از جا قرآنی برداشت و سوره نور را آورد و گفت: لطفا شما این سوره را بخوانید.

من هم قرآن را دیدم صحیح و سالم است.

مسئله برایم روشن تر شد و باز پرسیدم پس چرا شما خلفای راشدین را لعن می کنید؟ در جواب گفتند: ما هر کسی را لعن نمی کنیم بلکه ظالمین و کاذبین و غاصبین که خدا در قرآن لعنشان کرده است لعن می کنیم و خود شما اهل سنت هم لعن می کنید.

سپس گفتم: در جای ما گفته اند که شما شیعه ها دو عدد سوراخ درست می کنید و بر روی یکی می نویسید علی و بر دیگری عمر، آن سوراخی که بر رویش علی نوشته پر از شیرینی و نقل و نبات می کنید و داخل سوراخ دیگری که روی آن عمر نوشته شده، پر از خار و تیغ می کنید و بچه هایتان را وادار می کنید که داخل سوراخ ها دست کنند و از سوراخی که نوشته اند علی، شیرینی در می آورند و همه صلوات می دهید بعد سوراخ بعدی را که پر از خار و تیغ است دست بچه را می گیرید و خار در دستش فرو می رود و بچه به گریه می افتد و شما هم می گوئید لعن کن عمر را که زود دستت خوب شود و دردش از بین برود.

دیدم همگی از تعجب دهانشان باز شده و خلاصه در جواب گفتند: بخدا تمام این ها کذب است. ما چگونه کاری می کنیم که بچه ای معصوم و دوست داشتنی خار در دستش فرو برود و گریه کند. آیا آدم صحیح العقل همچنین عملی را انجام می دهد؟ وانگهی بچه از کجا بفهمد که کدام مربوط به علی و کدام سوراخ مربوط به عمر است. پس عزیز من بخدا این خرافات را فقط دشمنان اسلام و منافقین می بافند که اتحاد و همبستگی و اخوت را در بین مسلمین از بین ببرند.

در این لحظه یکی از طلاب گفت: ما می خواهیم برویم جمران، آیا طالب هستی که با ما همراه باشی؟

گفتم: جمران دیگر کجاست؟

گفت: جای مقدسی است. بعد از تامل کوتاهی (که با خود گفتم: شاید اینها بخواهند را بکشند و یا مرا بزنند و هزار فکر دیگر. اما باز می دیدم که این ها از صورت و سیمایشان پیداست که اهل چنین تعصبات جاهلانه ای نیستند) پذیرفتم و با آنها راهی مسجد جمران شدم از حرم بیرون آمدم و سوار بر ماشین شدیم و بعد از چند کیلومتر راه به مسجد رسیدیم. همینکه از ماشین پیاده شدیم در کمال ناباوری تمام اعضايم و جسم و روحم به لرزه افتاد و

احساس کردم که این مسجد را من قبلا آمده ام و یک لحظه یاد آوردم که بله همان شبی که در مسجد در حالت رویا دیدم همین جا بود ولی مانند کسی که گمشده ای داشته باشد سراغ چیزی یا کسی را می گرفتم و حیران و مبهوت بودم که خدایا باز هم دارم خواب می بینم یا بیدار هستم؟

آن طلبه ها پرسیدند: چه شده حالت ناخوش است؟

گفتم: خیر حقیقت رایافتم.

باز آنها پرسیدند ک از چه می گویی؟

آن وقت گفتم حقیقت از این قرار است که من فلان شب فلان خواب را دیدم و حال همان جایی که در خواب دیدم همین جاست و نشستم و تعریف کردم و آنها همه اشک شادی در چشمانشان حلقه زده بود زیرا آنها راهی را که پیمودند همان صراط مستقیم بود.

سپس شروع به پرسیدن یکسری سوالات از من کردند. همین جا بود که تصمیم جدی گرفتم که تحقیق و بررسی هایم را راجع به تشیع ادامه بدهم و پس از سه سال تحقیق امروز در کمال ایمان و یقین این مکتب ناجیه اثنی عشری را پذیرفته و بعنوان مذهب خود انتخاب نموده ام و خدا را بر آن شاکرم و با تمام اخلاص و یقین و ایمان می گیوم: اشهد ان لا اله الا الله — اشهد ان محمدا رسول الله — اشهد ان علیه ولی الله.

مرنضی صلواتی پس از شیعه شدن، وارد حوزه ی علمیه مروی تهران شد و به کسوت روحانیت شیعه در آمد و در تاریخ ۱۵/۵/۱۳۹۰ مصادف با ۶ ماه رمضان درحالی که برای گذراندن تعطیلات به سندج رفته بود بدست کوردلان و دشمنان حقانیت شیعه مسموم شده و به شهادت رسید.

از آن شهید کتابی به نام آنگاه شیعه شدم به یادگار مانده است.

من شیعه شده ام و امشب دوباره راهی جبهه می شوم

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، وصیت نامه شهیدی از قوم اصیل ترکمن، اهل تسنن، از ترکمن های گنبد کاووس، بسیجی خوش رزم، بسیجی گردان «یارسول الله(ص)» از لشکر ۲۵ کربلا... شهید قربان محمد روشنی

شهید قربان محمد روشنی، فرزند: «اله بران» معلم خوش مرام، از دشت ترکمن صحرای گلستان، شهرستان گنبد کاووس، اهل تسنن، بسیجی گردان «یارسول الله(ص)» از لشکر ۲۵ کربلا... عاشق ولایت امام، همان سال های نخست جنگ، با عضویت بسیج، راهی جبهه می شود. فرمانده گردان: شهید حاج حسین بصیر. بنیانگذار «گردان یارسول الله(ص)» و قربان محمد، دل می سپارد به صداقت از قوم اصیل ترکمن، اهل تسنن، از ترکمن های گنبد کاووس، بسیجی خوش رزم، عاشق جبهه و ماندگار می شود مرام حاج حسین بصیر؛ این عشق، نه از رفتارهای روزمرگی جنگ است، نه؛ چرا که حاج حسین بصیر شهید؛ خود بشدت عاشورائی بود.

قربان محمد؛ عاشق، عاشورائی، حاج حسین بصیر می شود. ذره ذره این عشق در او شعله می کشد، بقرار و بی تاب، معجون وار می گدازد، از این سو برای مدتی، از گردان یارسول(ع) مرخصی گرفته، به شهر و زادگاهش باز می گردد. _ پلاکش بر سینه؛ چفیه اش برشانه؛ پوتین و قمقمه، فانسقه اش؛ با همان لباس بسیجی خاکی و ساده اش؛ قبل از این که به خانه برود، عصر بود... کوچه به کوچه، اهالی محل را به مسجد می خواند! به خانه می رود، پدر و مادر و خانواده را هم بی درنگ به سوی مسجد می آورد.

همه بیائید... آخر تو ای معلم دوست داشتنی ترکمن ها، چه درس داری...؟! همه نگران؟! دلواپس و پر اضطراب مگر چه شده، این معلم خوش مرام و خوش نام را،... تک تک خانه اقوام و آشنا را می کوبد؛ بزرگان قومش را به تمنا و التماس، به مسجد می کشاند.

یکی دو ساعتی در محل، قربان محمد می افتد سر زبان ها، مگر از جبهه برای قومش چه پیغام مهمی آورده است. نماز مغرب و عشاء؛ قربان محمد بقرار... مردم بی تاب... مادر نگران. پدر آشفته و دلواپس.

بین دو نماز، قربان محمد، وصیتنامه اش را برای بزرگان قوم، برای مادرش، پدرش، برادرانش، برای همه دعوت شدگان می خواند. وصیت نامه اش که وصیت نامه نبود، یک جوری دیگر بود، بلند می شود و با شیوایی سخنی که دارد می گوید: اهالی محل. بزرگان قوم، پدر، مادر، برادر، ای کاش همه شما با من بودید، سنگر به سنگر، خاکریز به خاکریز، خدا بود. خدا بود. خدا بود. ای مردم که من را می شناسید به خوش نامی و صداقت و راستگوئی، به رسول... الله(ص) قسم که همه جبهه های ما عاشوراست

از شما بزرگان قوم، دوستانم، برادرانم، اینجا در این مسجد خدا، از شما می خواهم که این «عشق نامه» من را به عنوان «شاهد» گواه کنید. گواه کنید که تاریخ نگوید، قربان محمد دروغ هست

ای قوم من؛ این من هستم: «قربان محمد روشنی» فرزند: اله بران» گواهی می دهم که محمد(ص) رسول خداست و من ای مردم، با همه عشقی که به شما دارم، اکنون در محضر پروردگار به صراحت و سلامت؛ اعلام می کنم

«من شیعه شده ام و امشب دوباره راهی جبهه می شوم : که

من می روم؛ تا ادعای خودم را با خون سرخ خودم، در سرزمین عاشورائی امام حسین(ع)، جبهه های نبرد، گواهی بکنم. گواهی بکنم برای شما و برای آیندگان که شما بزرگان قوم ترکمن، جوان ترها، خانواده ام، که الان شاهد من هستید، فردای قیامت امام حسین شما را شفاعت کند

من می روم تا شهید بشوم، تا همراه کاروان امام حسین(ع) نزد پرودگارم رو سفید بشوم. حالا دیگر علی(ع) مولای منست و سیدالشهداء سرور شهیدان عالم هستی. امام به حق من. خیلی زود ادعای خودم را گواهی می کنم با خون سرخ خودم، با شهادت خودم که هیچ زیبایی و قشنگی و خوبی، بهتر از شهادت، در راه پروردگار عالم نیست و من هرگز ندیدم

قربان محمد، نامه اش را در مجلس می گرداند تا از حاضرین گواهی بگیرد

مسجد سراسر سکوت می شود. فضا هر لحظه سنگین و سنگین تر شده. بهت و حیرت همه شهر و شب و کوچه و خیابان و خانه ها را می گیرد. و قربان محمد نیمه شب از شهر به جبهه باز می گردد

گردان یا رسول الله(ص)... سیزده ماه در جبهه می ماند و هرگز به مرخصی نمی رود، تا این که با خون سرخش، با من :شهادتش، در شلمچه گواهی می دهد؛ که ای تاریخ، ای قوم من، پدر من، مادر عزیزم، برادرانم، ای مردم

...عاشورائی شدم

سرگذشت شهید سعید چندانی

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، سعید چندانی متولد ۱۳۶۰، در استان سیستان و بلوچستان، منطقه سنی نشین، که مذهب او نیز سنی حنفی بود.

او در سن حدود ۱۲-۱۳ سالگی، چند ماهی در حوزه اهل سنت، طلبه بود. و در کنار طلبگی در یک کارواش مشغول به کار بود. یک روز در کارواش برای او اتفاقی می افتد، و لگن او آسیب شدیدی می بیند. بعد از مدتی او را به بیمارستان می برند برای عمل جراحی. ولی متوجه میشوند که یک غده ی بدخیمی در بدن او وجود دارد. سپس او را به تهران اعزام میکنند. ولی دکترهای تهران هم او را جواب کردند. و هیچ امیدی به زنده بودن او نبود. مادر بزرگوارش با حالتی مادرانه و متضرعانه رو به درگاه خداوند متعال می آورند؛ و خواستار شفا یافتن فرزندشان شبی در خواب مشاهده میکنند که شخص بزرگواری تشریف می آورند و می فرمایند: «پسرتو ببر پیش من. میشوند مادرش بعد از بیداری پرس و جو میکند که آیا زیارتگاهی در قم داریم؟ میگویند: بله. حرم حضرت...» پسرم تو قم معصومه (س). مادرش میگوید: خانم نه. آقا. جواب میدهند: نه کسی نیست. (در ذهن مخاطبان چنین چیزی بود که مادرش حتما دنبال مقبره ای می گردد که کسی آنجا دفن شده است.) مادر بزرگوار سعید، وارد نمازخانه می شود. و سپس می روند. «جمکران»: مشغول عبادت بود که خانمی از پشت سر تشریف می آورند و فقط می فرمایند. مادرش متوجه میشود که جمکران دواي درد سعید است.

به سرعت می رود بالا و به دکتر می گوید: «آقای دکتر؛ اگر جمکران قرصه، به من بده. اگر شربت، به من بده. اگر... دارویی، پوشیدنی ای، نوشیدنی ای هست، به من بده»

به هر حال ایشان را راهنمایی میکنند به مسجد مقدس جمکران. وقتی به قم رسیدند، مادر سعید، رو به حضرت... معصومه (س) میکند و می گوید که: «خانم جان؛ سعید جان مریضه. بی حاله. من میرم و شفای سعید جان رو»
«میگیرم و میام»

... .. وقتی به مسجد میرسند، در اتاقی ساکن میشوند

شب شهادت حضرت زهرا (س) بود. دو نفر وارد اتاق می شوند و در کنار سعید قرار می گیرند

سعید خودش تعریف می کرد: «خوابیدم. بین خواب و بیداری دو نفر اومدن توی اتاقم. یه خانوم و یه آقا. با هم عربی حرف میزدن. من به اونا اعتنایی نکردم. آقا کنارم نشست و سلام کرد. پتو رو از روی سرم برداشتم و از روی اجبار جواب دادم. آقا به نظرم آشنا اومد. خانومه، روبند و چادر سیاه داشت. چند دقیقه ای با هم صحبت کردیم اون خانومه راجع به یه موضوعی و با زبان عربی در صورتی که من عربی اصلا بلد نیستم ولی زبانشان را می فهمیدم

خودشو معرفی کرد و گفت: فاطمه زهراست (سلام الله علیها). و گفت که چون مادرت خیلی گریه و التماس میکنه،
 «من سفارش شما رو به فرزندم مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کردم



با دستی که امام زمان (عج) بر بدن سعید میکشند، او شفا پیدا میکند و دیگر هیچ یک از علائم بیماری در او وجود
 ندارد...

» . مادرش در بدو ورود به مسجد، یک عهدی بسته بود: «اگه سعید شفا پیدا کنه، منیرو شما میشم ***

. آنها به عهد خود وفا کردند و شدند از شیعیان و پیروان راستین مولا علی علیه السلام و ائمه ی بعد از ایشان

بعد از بررسی های پزشکان، به سیستان و بلوچستان بر می گردند. جریان شفا یافتن سعید و شیعه شدنش، باعث شد
 موجی در آن منطقه پدید بیاید. موجی از شیعه گری. خیلی ها بواسطه ی این اتفاق شیعه شده بودند. و همین باعث
 شد که این اتفاق، به مذاق وهابیت ملعون خوش نیاید. یک روز به طرف او تیراندازی کردند که تیر، به گوشش
 اصابت می کند و گوشش آسیب می بیند. خانواده ی چندانی که جان سعید را در خطر میبینند، برای ادامه تحصیل
 او را به مشهد می فرستند

سعید به خانواده گفته بود که من مدت کمی میهمان شما هستم و باید بروم... سعید چندانی به یکی از ***
 سید؛ من رفتنی هستم و آقا علی بن موسی الرضا (ع) فرمودند که بیا که «: خادمین مسجد جمکران گفته بود که

و دیدار ما تا زمان ظهور ولیّ الله اعظم ارواحنا فداء... « آری. او خود، قبل از شهادتش، ...جایگاه تو پیش ماست
خبر شهادتش و اینکه در کجا آرام می گیرد را به نزدیکانش گفته بود

پس از مدتی، وهابیت ملعون، این شخص بزرگوار و عنایت شده را مسموم و مضروب کرد، و روح او در شب ۲۱
رمضان سال ۱۳۷۵ به ملکوت اعلا پیوست

به راستی که سعید چندانی، خاری بود در چشمان منکران مهدویت و منکران زنده بودن حضرت مهدی ارواحنا
فداء. علی الخصوص وهابیت ملعون

توگد سعید چندانی، مصادف بود با میلاد حضرت عیسی علیه السلام ***

شفا یافتن و توگد دوباره ایشون، مصادف بود با شهادت بی بی فاطمه الزهراء علیها السلام ***

شهادت و سوّمین توگد این بزرگوار، مصادف شد با شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ***

...خداوند ما را با ایشان محشور کند

...شادی روحش فاتحه ای قرائت می کنیم

...التماس دعا

آرامگاه او، همانطور که خودش هم قبل از شهادتش گفته بود، در حرم مطهر امام رضا علیه السلام، بهشت ثامن
صحن جمهوری، بلوک ۹۳ قرار دارد

ماجرای مسلمان شدن دختر چینی

کتاب «انقلاب نور» را خوانده بودم. رهبر ایران امام خمینی را می شناختم و با این هدف به سفارت رفتم که در ایران دین ام را تکمیل کنم و یک مسلمان شیعه آمر به امر و فرمان خدا باشم

یولی «دختر کوچک که به دنبال سلطان آسمان می گردد در چین که» به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، یک کشور لائیک است رشد و تحصیل می کند. او از کودکی در خفا بنابر فطرتش به دنبال سلطان آسمان گشته .ولی به دلیل شرایط حاکم بر کشور و نبود کتابهای مناسب یا منابع کافی، به هدف نمی رسد

یولی در خاطراتش می گوید: هیچ واژه ای برای تعریف خدا نداشتم . به همین دلیل وقتی یک دوست مسیحی او را می بیند و از خدا برایش سخن می گوید ، او واژه خدا را با سلطان خیالی دوران کودکش مُنطبق می بیند و به مسیحیت گرایش نشان داده و به امید اینکه سلطان آسمان همین خداست ، مسیحی می شود . دوست مسیحی هم او را به کلیسا معرفی می کند و چون صدای خوشی دارد ضمن اجرای موسیقی کلیسا ، گُر هم می خواند

چهار سال قبل همان دوست مسیحی از او می خواهد که برای اجرای مراسمی به کلیسا برود، «یولی» موافقت می کند و شب موعود، تاکسی اشتباهاً او را به جای کلیسا در مقابل یک مسجد پیاده می کند «یولی» را سیل جمعیت رهبری می کند و در حین حرکت «سلام علیکم» را به او می آموزند

ابتدا کمی متعجب است ولی به سرعت حیرت جایش را با احساس قشنگی عوض می کند به حدی که «یولی» همراه با زنان پوشیده شده در لباس سفید، حرکات آنها را تقلید می کند. خودش می گوید: «نمی دانستم نماز می خوانم ولی». از کارهایی که انجام دادم، لذت بردم و احساس شادی عجیبی پیدا کردم

یولی» تحت تأثیر معنویت محیط قرار می گیرد، انس جدیدی در تکمیل احساس خداجویش به وجود آمده که «وجودش را می لرزاند اما زبان نمی داند. هیچ نمی داند

تا پاسی از شب با بارش برف سنگین «شیانگ» همراه می شود در حالی که چشم هایش اشک بار است. از آن شب رغبتی به رفتن کلیسا و اجرای مراسم ندارد. دلش آن حرکات موزون و ریتمیک را می خواهد، اکنون جستجویش معنویت خاصی یافته، هرگاه دلش می گیرد مانند زنان سفید پوش در مسجد مسلمانان ملحفه ای به سر می کشد و همان کارها را تکرار می کند و عجیب اینکه آرامش بر وجودش مستولی می شود. دعا می کند خدایا! اگر تو هستی لطفاً نشانه ای به من نشان بده تا باورت داشته باشم

تقریباً یک سال چنین می گذرد. دوست مسیحی با اینکه از او دل گیر است ولی خواهش می کند که با هم به سفری بروند

یولی می پذیرد و شب میان راه در منزل فردی بیتوته می کنند و «یولی» بر تاقچه آن خانه کتابی را به زبان چینی می یابد. شب را تا صبح با این کتاب می گذرانند و انس با آن وادارش می کند که کتاب را از صاحبخانه طلب کند. کتاب را برمی دارد و چون جان شیرین آن را در بغل می گیرد، صاحبخانه به او می گوید که این کتاب قرآن و قانون دین اسلام است؛ و آنچه از خدا و اصول اسلام می داند برای «یولی» باز می گوید

: «یولی» که امروز مسلمان شده و نام «سُمیه» اولین زن شهید اسلام را بر خود نهاده در این باره می گوید:

از خواندن قرآن به شوق آمده بودم. شک نداشتم این کسی که در کتاب حضور دارد خود اوست، از ته دل با خدا حرف زدم و خواستم که راهنمایم کند و کاری کند که او را بهتر بشناسم. حالا به جستجوی زیبایی واقعی بودم، دلم می خواست راهی برای کسب شناخت عمیق تر بیابم. با آنچه که در قرآن خواندم متوجه شدم که او مرا دوست دارد و انتخابم کرده تا هدایتم کند. این حالت مدتی طول کشید، و یک شب سرد زمستانی نماز واقعی اقامه کردم و در قرآن خوانده بودم: «اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛ نماز را برای یاد کردن من بخوانید. قبلاً نماز خواندن مسلمانان را

دیده بودم، اما مهر و چادر نداشتم نیمه شب بود، هم اتاقی من زن سالخورده چینی که استاد ریاضی دانشگاه بود، خوابیده بود. هوا خیلی سرد بود و امکان اینکه روی زمین نماز بگذارم وجود نداشت، بنابراین روی تخت نشستم و به راز و نیاز با خداوند پرداختم. به جز خدا هیچ چیز مورد توجه ام نبود. از صدای من و تخت پیرزن از خواب پرید و پرسید چکار می کنی؟ مجبور شدم دین پنهان شده ام را آشکار کنم و از فردا مورد تمسخر استادان قرار گرفتم و دیگر آن احترامی را که ناشی از استعداد اخلاق و خودم بود در بین اساتید و دانشجویان نداشتم. از مَلک ها و انتقادها هراسی به دل راه ندادم، به مسجد رفتم، گفتم بنویسید که من مسلمانم، می خواهم شناسنامه داشته باشم. دوست داشتم مطالعه کنم و اطلاعاتم را عمیق تر کنم.

بنابراین به سفارت ایران – که قبلاً همان خانمی که قرآن را به من داد گفته بود برای مسلمان شدن به آنجا برو – رفتم.

کتاب «انقلاب نور» را خوانده بودم. رهبر ایران امام خمینی را می شناختم و با این هدف به سفارت رفتم که در ایران دین ام را تکمیل کنم و یک مسلمان شیعه آمر به امر و فرمان خدا باشم.

وقتی برای خرید بلیت رفتم کمی ترسیده و نگران بودم. مرتب به خداوند می گفتم: دارم یک ریسک بزرگ می کنم، در کشور خودم آدم مفیدی هستم و این تغییر زندگی را نمی دانم چه بلایی به سرم می آورد. غمگین بودم. امروز بلیت می خرم فردا در فرودگاه ایران چه چیزی در انتظارم است. بالاخره بلیت خریدم و موقع برگشتن به هتل با مردی برخورد کردم، او از گذشته من و اینکه دلم می جوشد سخن گفت، تعجب کردم و پرسیدم شما از کجا می دانید؟ او گفت: به مستمند کمک بکن. آن مرد بعد از دوران بچگی تا آن روز مرا یک به یک بازگو کرد و حرف های آن مرد مرا به شدت شگفت زده کرد. حتی گفت: تو در کودکی به دور از چشم خانواده همیشه به آسمان نگاه می کردی و می گفتی: ای کسی که سلطان آسمان ها هستی می خواهم با تو آشنا شوم، این جمله ای را که آن مرد از دوران کودکی ام گفت هیچ کس نمی دانست و او سرنوشتم را سخت، ولی روشن تصویر کرد. بعد هم گفت: من برای هدایت مردم آمدم، تا گناه نکنند.

ماجرای مسلمان و شیعه شدن اهالی یک روستا در فرانسه

زمانی که امام خمینی(ره) در فرانسه بود، من پشت سر ایشان نماز خواندم ولی شناختی از او نداشتم که دکتر تیجانی مرا با شخصیت او آشنا کرد.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی استبصار، اهالی یک روستا در فرانسه با تشریف به دین مبین اسلام، مذهب اهل بیت(ع) را برای خود برگزیده اند.

عبدالکریم محمد "مسلمان فرانسوی که به همراه دکتر محمد تیجانی السماوی مستبصر تونس و گروهی از شیعیان" فرانسه برای زیارت مرقد مطهر حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) به کربلا سفر کرده است، گفت: اکثر اهالی روستای ما در فرانسه به دین مبین اسلام مشرف شده و مذهب اهل بیت(ع) را برای خود برگزیده اند و این مهم توسط دکتر تیجانی شکل گرفت.

وی که از ۱۵ سالگی به این دین مبین مشرف شده و مذهب اهل بیت(ع) را برای خود برگزیده است، با اشاره به خاطره ای از دوران نوجوانی خود، اظهار داشت: در زمانی که امام خمینی(ره) در فرانسه بود، من پشت سر ایشان نماز خواندم ولی شناختی از او نداشتم که دکتر تیجانی مرا با شخصیت او آشنا کرد.

ابنا

شیعه شدن دکتر علی الشعیبی» وهابی تندرو شیعه شده مشاور ملک فهد پادشاه پیشین عربستان

دکتر علی الشعیبی» وهابی تندرو شیعه شده مشاور ملک فهد پادشاه پیشین عربستان در فاصله سال‌های 1983 تا « 1989 به عنوان رئیس مرکز پژوهش‌های ملک فیصل فعالیت داشت و همزمان مشاور وی هم بود

وی به تشریح فعالیت‌های وهابیت، علل شیعه شدن، نقشه وهابی‌ها برای شیعیان و گروه‌های مقاومت، تبلیغ فعالیت‌های وهابیت در اروپا، نحوه چاپ و توزیع کتب این فرقه در ایران، آفریقا، اروپا و سطح خاورمیانه، نحوه تبلیغات آنها و برگزاری کلاس‌ها افتاء، توضیحی درباره کتاب 100 جلدی خود با عنوان اندیشه‌های اسلامی با نگاه روز و بسیاری از مسائل دیگر پرداخت که در پی می‌آید

ابتدا به طور مختصر خودتان را معرفی کنید

- علی الشعیبی مشاور ملک فهد پادشاه پیشین عربستان در فاصله سال‌های 1983 تا 1989 بودم. روزنامه الاحد چاپ عربستان یک ضمیمه فرهنگی به نام ویژه‌نامه چهارشنبه فرهنگی داشت که من در آن دو صفحه داشتم و مطلب می‌نویسم

شیعه شدن «شیخ سانکو محمدی» مفتی اهل تسنن فرانسه و امام جماعت مسجد و مشاور امور مذهبی

برای خودم متأسفم که تا اکنون که 68 ساله هستم شیعه را نمی‌شناختم و بسیار خوشحالم. من قبل از این در سفر به مدینه تا این حد که در عراق با شیعه و اهل بیت پیامبر(ص) آشنا شدم، آنجا به چنین شناختی نرسیدم. در مدینه اهل بیت پیامبر را از ما مخفی کرده بودند اما امروز آنان را کشف کردم

به گزارش خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا - «شیخ سانکو محمدی» مفتی اهل تسنن فرانسه و امام جماعت مسجد و مشاور امور مذهبی، در پی سفر به عراق پس از بازدید از جشنواره بهار شهادت و دیدار با "حجت الاسلام ولید البعاج" به مذهب تشیع گروید.

وی در سخنانی اظهار داشت: من باور نمی کردم کربلا و شیعیان اینطور باشند، وقتی تصمیم به آمدن کربلا گرفتم خانواده ام جلوگیری کردند و به من می گفتند: عراق میدان جنگ است، با وجود مخالفت های بسیار من برای تحقیق در این زمینه به عراق آمدم.

وی اضافه کرد: من شیعه را در کربلا شناختم که تا قبل از این نمی شناختم، من از سیاهی به سوی نور رفتم و الان خود را آزاد می بینم.

شیخ محمدی گفت: برای خودم متأسفم که تا اکنون که 68 ساله هستم شیعه را نمی شناختم و بسیار خوشحالم از این پس من یکی از سربازان شیعه هستم و جهان را به تشیع آشنا می کنم و از طرف من این را به آقای سیستانی بگویند.

وی ادامه داد: من قبل از این در سفر به مدینه اما تا این حد که در عراق با شیعه و اهل بیت پیامبر (ص) آشنا شدم، آنجا به چنین شناختی نرسیدم. در مدینه اهل بیت پیامبر را از ما مخفی کرده بودند اما امروز آنان را کشف کردم.

شیخ سانکو اصلالتا کامرونی است اما 43 سال است در فرانسه زندگی می کند و شهروند فرانسوی محسوب می شود و در آن دیار به ساخت مساجد معروف است.

«گفت و گو با برنا دانش، مجری کارشناس «پرس تی وی» ماجرای قاچاقچی مشهور امریکایی که توبه کرد و مصلح شد



کمک می کرد. این ها یک Black Panther امام موسی البته در دورانی هم که مواد می فروخت، پولش را به گروهی بودند اسلحه می خریدند تا با حکومت آمریکا مبارزه کنند. بعد، امام موسی پیش خودش گفته بود نمی شود. هم مواد بفروشی و منطقه‌ات را نابود کنی و هم می خواهی همین مردم را آزاد کنی! این که نمی شود

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) برنادانش، مجری کارشناس پرس تی وی، از ایرانیان مقیم آمریکاست. او بیشتر سال‌های عمرش را در آمریکا و ایالت تگزاس زندگی کرده اما روحیه استکبارستیزی قوی دارد. دانش که پدر مرحومش نیز قبل از گرفتن درجه دکتری به‌خاطر فعالیت‌های استکبارستیزانه ساله‌ها قبل از آمریکا اخراج شده، دوستی نزدیکی با یک چهره استکبارستیز مسلمان آمریکایی دارد. روزنامه صبح نو با برنا دانش که از اعضا فعال انجمن شهید ادواردو است از طریق این انجمن مصاحبه ای داشته و در مورد این شخصیت و فعالیت‌های خودش به گفت و گو نشسته است.

شما مدت هاست با امام موسی عبدالعلیم همکاری می کنید؛ چطور با ایشان آشنا شدید؟

ایشان را در یک کنفرانس دیدم و با او آشنا شدم و برای روز قدس دعوتش کردم. بعد از مدتی که پدرم در ایران بود، به پدرم زنگ زدم و گفتم با یک سخنران جدیدی آشنا شده ام که هم ولایتمدار است و هم انقلابی؛ همه چیزش عالی است. پدرم گفت امام عبدالعلیم موسی را ۲۰ سال است می شناسد و بهترین مسلمانی است که تا حالا در عمرش دیده و این ارتباط را تأیید کرد. الان حدود ۱۰ سالی است که با ایشان کار می کنم؛ حتی وقتی به ایران هم می آیم با هم تلفنی صحبت می کنیم. ما به همدیگر اطمینان و رابطه خیلی خوبی داریم.



چند ساله بودید؟

وقتی فعالیت هایم را شروع کردم ۱۹ ساله بودم و با دوستم عرفان، فعالیت هایمان را شروع کردیم و شرایط جالبی بود. وقتی می رفتیم مسجد، سعی می کردیم همه در برنامه های ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی شرکت کنند. در حالی که اکثر آشنایان ما بیشتر بود. ما در آن زمان دیدیم که در مسجد درباره امام حسین ع؟ صحبت می کنند اما در مورد اینکه هدف امام حسین چه چیزی بوده و اینکه ایشان در مقابل طاغوت و ظلم ایستاد و چگونه با طاغوت رفتار کرد، حرفی نیست. ما هم گفتیم باید کاری بکنیم و شروع کردیم برنامه های سالگرد رحلت امام، سالروز ۲۲ بهمن، روز قدس و برنامه های مالکوم ایکس را برگزار کردن که برنامه های ضد صهیونیستی بودند.



داستان مسلمان شدن امام موسی چه بوده؟

امام موسی قبل از مسلمان شدن، بیشترین مواد مخدر را در کالیفرنیا می فروخت. فکرش را بکنید ۵۰ سال پیش روزانه حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار دلار کوکائین می فروخت که آن زمان خیلی بود. او خیلی معروف بود و از این نظر، قبل از اسلام آوردن، با مالکم ایکس که قبل از مسلمان شدن در کار دزدی و فحشا بود، قابل مقایسه نیست. هر دو بعد از مسلمان شدن جزو «نیشن الاسلام» می شوند. امام موسی البته در دورانی هم که مواد می فروخت، پولش را به Black Panther کمک می کرد. این ها یک گروهی بودند اسلحه می خریدند تا با حکومت آمریکا مبارزه کنند. بعد، امام موسی پیش خودش گفته بود نمی شود هم مواد بفروشی و منطقه ات را نابود کنی و هم می خواهی همین مردم را آزاد کنی! این که نمی شود. یک باور اسلامی هم داشت که گوشت خوک نمی خورد؛ ولی بعد از اینکه به زندان رفت، نماز خواندن و این کارها را شروع کرد. وقتی هم از زندان بیرون آمد، زمان انقلاب ایران بود و خیلی با امام؟ ره؟ و انقلاب آشنایی پیدا کرد و خیلی علاقه مند شد. بعد، یکی از بزرگ ترین طرفدار جمهوری اسلامی شد. او الگوی خودش را حضرت امام؟ ره؟ می دانست و همین حالا هم می داند.

امام موسی در آمریکا چقدر شناخته شده است؟

هم بین مسلمانان و هم غیرمسلمانان انسان شناخته شده و معروفی است؛ البته سعی می کنند جلوی این معروفیت را بگیرند چون کانال های خبری و تصویری آمریکا نمی خواهند او تبدیل به یک مالکم ایکس دیگر بشود. البته وقتی خود مالکم ایکس هم زنده بود، خیلی معروف نبود و وقتی به شهادت رسید، معروف شد؛ مثلاً اوایل که می رفت برای سخنرانی فقط ۶ نفر حضور داشتند اما برای نماز جمعه و سخنرانی امام موسی خیلی بیشتر می آیند و منظورم این است که تمام نظام قدرتمند آمریکا جلوی امام موسی ایستاده؛ اما او پیشرفت می کند و کارهای مهمی کرده است. شما فکر کن، هم به فقرا کمک کنی، هم به خانواده هایی که زندانی دارند، هم بتوانی مسجد بزرگی که در دو ایالت یکی در کالیفرنیا و دیگری در واشنگتن دی سی را اداره کنی و بروی خطبه و سخنرانی داشته باشی، کلاس قرآن

داشته باشی و پول برای مسجد و چندین کار دیگر جمع آوری کنی؛ این ها همه کارهای بزرگی اند و بعد، مطالعه کنی درباره ایران و آمریکا و اسلام، این کارها همه اش واقعاً سخت اند.

ظاهراً چند بار FBI و نیروهای ویژه به مسجدی که امام موسی در آن فعالیت دارد، حمله کردند و شما هم آنجا بوده اید؛ از این ماجرا بگویید.

۱۰ سال قبل بود. ما نخستین سالگرد مالکم ایکس را برگزار کردیم و برنامه خیلی خوبی بود؛ شیعه، سنی، سیاه، سفید، ایرانی، پاکستانی، عرب، مسلمان و غیرمسلمان همه بودند؛ روز تولد خود مالکم ایکس بود. نخستین بار بود که کنفرانس مالکم ایکس را داشتیم و برنامه عالی بود. ساعت حدود ۵ یا ۶ صبح با صدای کوبیدن به در از خواب بلند شدم و از چشمی در، بیرون را نگاه کردم و دیدم پلیس ویژه با لباس های ویژه و تفنگ و تجهیزات بیرون ایستاده اند. من رفتم امام موسی را بیدار کردم که او گفت برو در را باز کن. در را که باز کردم حدود ۱۰ تا ۱۵ پلیس مسلح با تجهیزات بیرون ایستاده بودند؛ مثل فیلم ها! حالتی داشتند که مثلاً مجوز دارند بیایند داخل، من هم گفتم اگه مجوز ندارید، نمی گذارم بیایید تو. گفتند ما دنبال یک نفر می گردیم که اسمش مصطفی است و اینجاست و یک عکس نشانم دادند. یک عرب بود، بین ۲۵ تا ۳۰ ساله. تا من آمدم چیزی بگویم، همین طور تکرار می کردند که یکی داخل خانه است، یکی داخل خانه است. در این فاصله، امام موسی هنوز بیرون نیامده بود؛ وقتی بیرون آمد، گفت: دنبال من می گردید، گفتند: نه، ما دنبال مصطفی می گردیم. ولی این همش بهانه بود، می خواستند بدون مجوز بیایند داخل. در نظر بگیرید پلیس آنجا اگر یک عطسه بکشی، گلوله باران می کنند و می گویند ترسیدیم حمله کند! این قضیه حدود ۳۰ تا ۴۰ دقیقه طول کشید، اول رفتارشان خیلی خشن بود. ولی بعد کم کم آرام شدند و چون بدون مجوز حق ورود ندارند، من هم گفتم تا مجوز نداشته باشید نمی گذارم بیایند داخل. از من خواستند کارت شناسایی ام را نشان بدهم که من هم نشان دادم. به امام موسی گفتند: شما هم کارت شناسایی خود را نشان بده که او گفت: نشان نمی دهم؛ شما دنبال یک فرد ۲۵ تا ۳۰ ساله عرب می گردید اما من یک فرد سیاهپوست آمریکایی ۶۲ ساله ام. آنها اصرار می کردند که کارت شناسایی اش را نشان بدهد و او قبول نمی کرد. بعد گفتند: پس باید تو را ببریم زندان. امام موسی هم گفت: خب ببرید، من که از زندان نمی ترسم. بعد، کفش هایش را پوشید و به من گفت اگر کسی زنگ زد بگو چند روزی رفتم زندان و نگران نباشید؛ که پلیس فریاد زد: این دارد کفش هایش را می پوشد! آخرش عصبانی شدند و گفتند چهار ساعت دیگر با مجوز برمی گردیم که هیچ وقت هم برنگشتند!

گفتید امام موسی فرد ولایتمداری است، در این رابطه بیشتر توضیح بدهید؟

به ولایت فقیه اعتقاد دارد. آن هم اعتقاد خیلی قوی، چه اینکه در اکثر خطبه‌هایش در مورد امام؟ ع؟ یا آقا صحبت می‌کند. او خیلی به ایران آمده و می‌گوید حضرت آقا رهبرش است و نه تنها رهبر او که رهبر تمام آزادیخواهان دنیاست و با آقا هم عکس‌های معروفی دارد.

30 درصد از بودجه کل کشور عربستان از بودجه نفتی صرف تبلیغ وهابیت می‌گردد

مسلمان شدن عالم وهابی!

شنیدیم که قبلاً وهابی بودید چه طور شد که از این تفکر و اندیشه متنفر شدید؟ چه طور شد که 180 درجه تفکرات خود را تغییر دادید؟ چه کارهایی می‌کردید؟ ما شنیدیم 5 درصد بودجه نفت عربستان صرف وهابیت می‌شود، آیا صحیح است؟

- اگر منظور شما این است که بدانید آیا واقعا در زمینه تبلیغ اندیشه وهابیت چقدر سرمایه‌گذاری می‌کنند، باید بگویم که فعالیت‌های وهابیت در عربستان صرفاً به 5 درصد از بودجه نفتی منحصر نمی‌شود بلکه 30 درصد از بودجه کل کشور عربستان از بودجه نفتی صرف این فعالیت می‌شود.

اولاً که آنها مراکزی در این زمینه دارند که در طول سال در راستای اهداف آنها به فعالیت می‌پردازد که در تمام عربستان به ویژه در جنوب این کشور بسیار به چشم می‌خورد. به استثنای شرق این کشور که شیعیان در آن حضور دارند در اطراف، جیران، نجران، سودا، طائف، حتی در کشورهای دیگر از جمله منطقه آندلس و جنوب اسپانیا که سالانه میلیاردها دلار در این زمینه هزینه می‌کنند.

من به عنوان مثال به شما عرض می‌کنم که کتابی در دست دارم که حدود 800 صفحه به تشریح فعالیت‌های یکی از این مراکز می‌پردازد. من از سال 1971 ارتباط خود را با سلفی‌های سوریه آغاز کردم که ارتباط تنگاتنگی با

وهابی های عربستان داشتند و آنها در آن زمان از شیخ ناصرالدین آلبنی خواستند که به آنها اجازه تاسیس یک حزب سلفی سیاسی در سوریه بدهند

در آن زمان ما به مساجد سوریه برای برپایی نماز صبح می رفتیم و پس از آن در خانه یکی از افرادی که به وی "برادر" می گفتیم جمع می شدیم. هر چند شیخ ناصرالدین آلبنی با تاسیس حزب سیاسی سلفی مخالف بود ولی عده ای بودند که بدون آگاهی وی چنین احزابی را تاسیس می کردند و از جمله اقداماتی که وهابی های عربستان به آن مبادرت می ورزند می توان اهتمام آنان به مجالس سخنرانی اشاره کرد

آنها ادعا می کنند که از این طریق به پرورش مبلغ می پردازند و در همین راستا در پایان هر هفته از شرکت کنندگان در سخنرانی ها امتحان می گیرند، برنامه روزانه آنها بدین شکل است که پس از اقامه نماز صبح به یک تمرین ورزشی سخت می پردازند و پس از صرف صبحانه تا نماز ظهر کلاس های درس و سخنرانی آنها ادامه دارد. و به همین روش ادامه می دهند و در پایان هر هفته ارزیابی می شوند

همچنین در پایان هر ماه نیز از آنها امتحان گرفته می شود. گاهی پیش می آید که برخی از دانشجویان وهابی که در اروپا تحصیل می کنند از آنها دعوت می شود تا در کلاس ها شرکت کنند. آنها هیئتی دارند به نام هیئت "افتاء، ارشاد" و امور علمی

شاید این سؤال پیش بیاید که منظور از امور علمی چیست، من با ذکر یک مثال به تشریح این مسئله می پردازم. آنها با صدور یک فتوا اعلام کردند که زمین کروی نیست بلکه مسطح است و هر کس که با این اندیشه مخالفت کند، کافر محسوب شده، باید حد بخورد و اموالش نیز به نفع بیت المال مسلمین مصادره شود! از نکات حائز اهمیت در این میان این است که تمام منشورات وهابی ها در میلیون ها نسخه چاپ و منتشر می شود و در تمام نقاط دنیا توزیع می گردد و از فرصت حج و عمره در دو شهر مقدس مکه و مدینه برای توزیع بالاترین استفاده را می برند

آیا در کشورهای دیگر هم این کتاب ها توزیع می شود؟

- بله. در جنوب ایران و در ریاض هم چاپ و توزیع می شود و حتی به زبان انگلیسی هم کتاب های خود را توزیع می کنند. حتی به زبان های دیگری از جمله فارسی هم کتاب خود را توزیع می کنند

از دشمنی وهابی ها با شیعیان و محور مقاومت و حزب الله بگویید؟

- یکی از بزرگترین مشکلاتی که جهان اسلام با آن روبه‌روست اینکه وهابیت خود مطلقاً بر حق می‌داند و این حقیقت محض است در وهله اول باید بگوییم که مشکل وهابی‌ها تنها با شیعیان نیست بلکه آنها تمام مسلمانان از جمله شیعه و سنی را تکفیر می‌کنند و این مخالفت با مسلمانان را می‌توان در 36 مورد یافت. یعنی در 36 مورد با تمام مسلمانان دیدگاه مخالفت دارند، برخی در ظاهر و شکل مسئله است از جمله در ظاهر لباس و پیش، برخی هم در باطن مسئله

به طور کلی آنها به بهانه تبلیغ سلفی و جهادی در خسارت‌های زیادی را بر عموم مسلمانان تحمیل می‌کنند و یا در قالب هیئت امر به معروف و نهی از منکر به تبلیغ افکار منحرف خود می‌پردازند که با اساس اسلام هیچ گونه سازگاری ندارند. هیئت امر به معروف و نهی از منکر آنها کتاب‌های ابن تیمیه را با بهترین و گرانترین کاغذ چاپ می‌کنند و به صورت رایگان در اختیار مردم قرار می‌دهند و گاهی نیز در راستای تبلیغ اندیشه وهابیت، کتابخانه کاملی را به عنوان هدیه به اشخاص مختلف می‌دهند و اینگونه هدایا هزاران بار در سال اتفاق می‌افتد

از 20 سال پیش تاکنون به افتتاح مراکز تبلیغ وهابیت در اروپا روی آورده‌اند که امروزه در ده‌ها نقطه اروپا از جمله اطراف سوئیس مرکز دارند و در سال میلیاردها دلار هزینه می‌کنند. یکی از مسائلی که در نزد وهابیت بسیار تعجب‌برانگیز است نحوه تکفیر آنان است. مثلاً آنها هر گونه سوگند به غیر از خدا را تکفیر می‌کنند

عمده فعالیت‌های وهابیون در رابطه با شیعه‌زدایی در منطقه چیست؟

- وهابیون در این راستا تلاش‌های بسیاری می‌کنند و همه این تلاش‌ها به منظور کاستن از محبوبیت شیعه است. به عنوان مثال برخی از شخصیت‌های شیعی نه چندان آگاه را برای برگزاری مناظره دعوت می‌کنند پول‌های زیادی خرج می‌کنند

آقای شعبی بالاخره چه شد که از وهابیت جدا شدید و به تشیع روی آوردید؟

- پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بسیاری از شخصیت‌های برجسته اهل سنت درباره شخصیت مرحوم حضرت امام خمینی (ره) سخن گفته‌اند. از آن زمان به یاد دارم که از تلویزیون الحوار متعلق به جماعت اسلامی در لندن، بسیاری از شخصیت‌های برجسته اهل سنت در دو برنامه کامل در رابطه با شخصیت مرحوم حضرت امام سخن گفتند و من با گوش‌های خود شنیدم که یکی از آن علمای بزرگ می‌گفت که جهان اسلام به مدت 1200 سال است که شخصیتی با این عظمت به خود ندیده است

همچنین آنها از نقش امام خمینی در راستای وحدت اسلامی و اتحاد میان اهل سنت و شیعه سخن به میان می آورند. فراموش نشود که نقش امام خمینی صرفاً یک نقش تئوریک نبود بلکه وی در عمل خدمات شایانی به مسئله وحدت اسلامی تقدیم کردند. و ادامه همان تفکر وحدت گرایانه را امروز آیت الله امام خامنه ای دامت برکاته ادامه می دهد از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وهابی ها فشار زیادی بر شیعیان ساکن در منطقه الشرقیه و اسماعیلیان در جنوب عربستان می آورند. همواره فعالیت های آنان را زیر ذره بین دارند

البته نباید فراموش کرد که بسیاری از مسائل را آمریکا بر وهابی ها دیکته می کنند و خود وهابی ها نیاز احساس می کنند که این اندیشه برای آنها سنگینی می کند. چنانچه یک شهروند سعودی به شما اطمینان کند و بداند که شما خطری برای آن نخواهید داشت، با شما از دردها، غم ها و رنج هایش و همچنین مشکلاتی که با آن دست و پنجه نرم می کند، سخن خواهد گفت. از مصیبت هایی که وهابی های تکفیری برای آنها ایجاد کرده اند، می گوید. در حال حاضر وهابیت هر گونه که تمایل داشته باشد فتوا صادر می کند زیرا پول، اسلحه، و قدرت در دست آنان است

جناب شعبی جواب واضحی نگرفتیم که چرا از وهابیت جدا شدید؟

- بعد از آنکه کتاب ابن تیمیه به من هدیه داده شده آن را خواندم و فتوای عجیبی را مشاهده کردم. ابن تیمیه مسلمانان را به دو قسمت تقسیم می کند: گروه اول؛ وی و هم مسلک های او هستند و گروه دوم؛ اهل سنت و شیعیان هستند که ابن تیمیه آنها را تکفیر می کند ولی متأسفانه برادران اهل سنت ها نمی دانند که ابن تیمیه آن را تکفیر کرده است!

ابن تیمیه، کسی که فلسفه می خواند، به یادگیری زبانی غیر از عربی می پردازد و پیش از طبخ گوشت آن را می شوید، کافر می داند! اگر من به یک نفر گل بدهم هر دو کافر هستیم

مدت 3 سال روی افکار ابن تیمیه کار کرده ام و توانستم ایرادات فقهی آن را خارج کنم. من یک مجموعه کتاب 100 جلدی به نام "اندیشه های اسلامی با نگاه روز" دارم که در فصول 37 و 38 آن به طور کامل به اندیشه سلفی وهابی پرداخته ام

به این مسئله پرداخته ام که وهابیت اندیشه است یا تعصب و در 20 هزار نسخه این دو جلد را چاپ و در میان اقشار مسلمانان توزیع کرده ام. در این دو جلد افشا کرده ام که ابن تیمیه هر کسی که قبر پیامبر (ص) را زیارت کند کافر می داند برخلاف آنچه که بسیاری می پندارند، منشورات و کتب چندانی در پاسخ به این اندیشه وهابیت و یا رسوا کردن این گروه تالیف و منتشر نشده است

در تاریخ 29/6/2007 ولید جنبلاط جهت انعقاد یک قرارداد در زمینه کنترل (مرزها) به سرزمین های اشغالی رفت و در آنجا یک توافقنامه میان موساد اسرائیل و جماعت القاعده دست یافت و بعدها این پیمان در پایگاه های الکترونیکی اسرائیل نیز منتشر شده و ارتباط وهابیت و اسرائیل را افشا کرد

وهابی ها خوارج عصر حاضر هستند و می بینیم که به یهودی ها نه تهمت می زنند نه بی حرمتی می کنند نه آنها را تکفیر می کنند

ولی چه کسی آمده تاکنون اندیشه این گروه منحرف را افشا کند با 5 یا 10 جلد کتاب نمی توان ماهیت این تفکر ضاله را افشا کرد؛ این در حالی است که وهابی ها با تالیف و انتشار هزاران جلد کتاب، شیعیان و اهل سنت را تکفیر می کنند

زمانی که ابن تیمیه مُرد، افراد معدودی وی را تشیع کردند وهابیت فکر وی را زنده کرد، وهابی ها با یهود، صهیونیست و موساد به نبرد نمی پردازند چرا که با هم یکی هستند

الآن که از این فرقه ضاله جدا شده اید چه احساسی دارید؟

- من از سال 1987 این اندیشه را ترک کرده ام و کتاب های زیادی در راستای برملا کردن اندیشه های وهابیت نوشته ام. من یک جمله به شما می گویم هر کسی جهت تائید اسلام و اندیشه اسلامی خود به مطالعه و بررسی قرآن و احادیث شریف پیامبر نپردازد، از مسلمانی و اسلام فاصله زیادی دارد

چه توصیه ای به وهابی ها دارید؟

- اول اینکه مردم را تکفیر نکنند. زیرا هر کسی که شهادتین را به زبان بیاورد از کفر به دور شده است. همچنین به عموم مسلمانان می گویم که تقدیس برخی از شخصیت های بارز اسلامی و یا احترام گذاشتن به آنها را شرک به حساب نیاورند

مسلمان شدن یک فعال صهیونیست



دکتر "اوری دیفیس" ۶۲ ساله که از فعال نسبتاً سرشناس در رژیم صهیونیستی به شمار می رود، طی چند روز گذشته گرویدنش به دین مبین اسلام را رسماً اعلام کرد.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) دکتر "اوری دیفیس" ۶۲ ساله که از فعال نسبتاً سرشناس در رژیم صهیونیستی به شمار می رود، طی چند روز گذشته گرویدنش به دین مبین اسلام را رسماً اعلام کرد. در همین راستا "توفیق جبارین" وکیل شخصی "اوری دیفیس" گفت: موکلم با مراجعه به دادگاه شرعی مسلمانان در سرزمین های فلسطینی ۱۹۴۸ در منطقه "باقه الغریه" گرویدن به دین مبین اسلام را رسماً اعلام کرد و پس از آن با یک زن فلسطینی مسلمان ازدواج کرد. جبارین "در ادامه افزود: مراسم ازدواج "دیفیس" با این زن فلسطینی که خواست نامش فاش نشود، با حضور پنجاه تن از دوستان و اقوام طرفین برگزار شد. جبارین "همچنین گفت: مراسم جشن ازدواج با سادگی هر چه تمام تر به روشی فلسطینی در شهر "رام الله" برگزار شد و به دلیل اهمیت و جایگاه این فعال تازه مسلمان شده، تعدادی از مقامات جنبش فتح نیز با حضور در مراسم ازدواج، به سخنرانی پرداختند. توفیق جبارین "همچنین افزود: ناگفته نماند این زن فلسطینی نیز یک فعال سیاسی و عضو جنبش فتح است"

گفتنی است “اوری دیفیس” که دارای اندیشه های ترقیخواهانه بوده و سالها برای مسأله فلسطین و دفاع از آن تلاش و کوشش کرده است. وی همچنین سالها در برابر ساخت شهرک صهیونیستی “کرمئیل” توسط رژیم اشغالگر در شهر فلسطینی الجلیل مقاومت کرد و حتی چند روزی نیز مقابل ساختمان نخست وزیری رژیم صهیونیستی به اعتصاب غذایی دست زد.

ناگفته نماند “دیفیس” از دوستان قدیمی خلیل الوزير (أبو جهاد) معاون یاسر عرفات، رئیس سابق تشکیلات خودگردان فلسطین بود.

اوری دیفیس “همچنین رئیس جمعیت “البیت” برای دفاع از حقوق اعراب و فلسطینیان است و چندین کتاب در “این زمینه نگاشته که مهمترین و سرشناس ترین آن “آپارتاید اسرائیلی” (نژادپرستی صهیونیستی) نام دارد

آهنگساز و رهبر ارکستر بین المللی استاد بین المللی ویولن چگونه نماز خوان شد



روحانی آهنگساز و رهبر ارکستر بین المللی خاطره ای از هدیه پدرش برای تشویق وی که نماز خواندن را آغاز کرده بود، تعریف کرد.

به نقل از مهر به گزارش رهیافتگان

با بیان این که خاطره خرید این ساز از ماندگارترین اتفاقات دوران کاری اش در عرصه موسیقی بوده است، توضیح داد: همانطور که علاقه مندان موسیقی می دانند من در سن ۱۰ سالگی بود که برای ادامه فعالیت های خود به هنرستان موسیقی رفتم و در آنجا بود که نوازندگی ساز ویولن را آغاز کردم اما بعد از دو سال معلم گفت سازی که داری دیگر به درد کار نمی خورد و تو باید برای خریدن یک ساز دیگر اقدام کنی

وی افزود: معلم من در آن زمان پیشنهاد داد که فردی به نام قنبری مهر در تهران حضور دارد که در حوزه ساختن ساز استاد چیره دستی است و بهتر است برای خرید ساز بهتر است با او تماس بگیرم. من هم این کار را کردم و با این استاد تماس گرفتم و از او درباره قیمت ساز پرسیدم. وی نیز در جواب من گفت سازی که برای تو می تواند به عنوان یک ساز خوب کار کند هزار تومان قیمت دارد که این قیمت واقعا در آن سال ها قیمت کمی نبود که کار را برای من سخت تر می کرد

روحانی گفت: در همین اثنا بود که من موضوع را با پدرم در میان گذاشتم و به او گفتم که استادم گفته باید سازم را عوض کنم و از سازهای استاد قنبری مهر برای خرید ویولن استفاده کنم. در ابتدا پدرم گفت که مانعی برای خرید این ساز ندارم و حاضرم فردا این ساز را برای تو خریداری کنم به شرطی که تو نماز خواندن را شروع کنی. خوب یادم هست که بعد از این اتفاق نماز خواندن را به من یاد داد

این رهبر ارکستر بین المللی ادامه داد: به خوبی به یاد دارم که من از همان دوران نماز خواندن را یاد گرفته و دنبال کردم و یک شبی که پدرم از کار به خانه برگشته بود من مشغول نماز خواندن بودم و دقیقا در همین حین بود که به سجاده نماز من نزدیک شد و یک چیزی را زیر فرشی که نماز می خواندم قرار داد و رفت

وی اضافه کرد: بعد از پایان نمازم بلافاصله زیر فرش را نگاه کردم و دیدم پدرم هزار تومان را زیر فرش قرار داده بود. فردای همان روز بود که پول را به استاد ویلون ساز دادم و ساز جدید را تهیه کردم

روحانی در پایان صحبت های خود بیان کرد: من تا امروز این ساز را نزد خودم نگه داشتم و همچنان هر زمان به این ساز مراجعه می کنم یاد این خاطره خوب دوران نوجوانی ام می افتم که واقعا برایم جالب توجه و ارزشمند بود

محمد اکویا

مسلمان شدن استاد دانشگاهی در آمریکا بوسیله حجاب یکی از شاگردان



محمد اکویا» در آمریکا استاد دانشگاه است؛ او پس از اسلام آوردن اسمش را «محمد» گذاشته است. جالب اینکه او به خاطر حجاب یکی از دانشجویان مسلمانش، به اسلام گرویده است. نه تنها او بلکه سه نفر دیگر از استادان دانشگاه و چهار نفر از دانشجویان دانشگاهی که او در آنجا تدریس می کند به خاطر اتفاقی که برای این دانشجوی مسلمان افتاده، مسلمان شده و در حال حاضر خودشان جزو داعیان به سوی دین اسلام هستند.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)،

محمد اکویا در این مورد می گوید: چهار سال پیش در دانشگاه ما اتفاقی افتاد که تا مدتها آثار آن ادامه داشت. جریان از این قرار بود که یک دانشجوی مسلمان امریکایی به دانشگاه ما آمد. تا اینجای کار هیچ مشکلی وجود نداشت. اما در دانشگاه ما، استادی وجود داشت که شدیداً از اسلام متنفر بود و آن چنان از دین اسلام اظهار نفرت می کرد که اگر ما با او هم صدا نمی شدیم مورد انتقاد شدید او قرار می گرفتیم. حالا خودتان حدس بزنید که چنین استادی در دانشگاه ما باشد و یک دانشجوی مسلمان سر کلاس او حاضر شود و شعائر دینی اش را بی اعتنا به این جو انجام دهد.

استاد مذکور از هر کاری که کینه اش را نسبت به اسلام نشان دهد دریغ نمی کرد. اما آن دانشجو با صبر و حوصله جواب او را می داد. وی که از حوصله این دانشجو به تنگ آمده بود با دستکاری کردن در نمرات پایان ترم، از او انتقام می گرفت. بعضی مواقع آن چنان تحقیقهای مشکلی به او محول می کرد که او مستأصل می شد. بالاخره صبر و تحمل آن دانشجو به سر رسید و او تصمیم گرفت برای اینکه از این مشکل رهایی یابد به رئیس دانشگاه شکایت کند. مدیریت دانشگاه برای اینکه عدالت را رعایت کرده باشد و از نظرات دو طرف آگاه شود، جلسه ای تشکیل داد. تا آن دو در حضور اعضای هیئت مدیره و اساتید دانشگاه به دفاع از خود پردازند.

از آنجایی که برای اولین بار بود که در دانشگاه چنین اتفاقی می افتاد، ما خیلی علاقه مند بودیم سرانجام این کشمکش را ببینیم. تمام اعضای هیئت مدیره و اساتید در این جلسه شرکت کردند. ما به عنوان ناظر حضور داشتیم ابتدا آن دختر دانشجوی مسلمان به دفاع از خود پرداخت؛ او گفت: این استاد نسبت به دین من کینه دارد و به خاطر این کینه توزی حقوق علمی مرا زیر پا می گذارد. او مثالهای زیادی آورد و در آخر از چند نفر هم ترمش خواست که در این مورد شهادت دهند. خوب کسانی هم بودند که با او همدردی می کردند و فارغ از اختلافات دینی ای که با او داشتند، بر علیه آن استاد شهادت دادند.

سپس استاد مذکور به جایگاه رفت تا از خود دفاع کند، اما چون کم آورده بود و حرفی برای گفتن نداشت، در حضور همه به ناسزاگویی به دین اسلام و مسلمانان پرداخت.

اما این بار آن دانشجو تاب نیاورد و از جا برخاست و اجازه خواست تا از دینش دفاع کند. او شیوا و جذاب سخن می گفت؛ با تسلط از ویژگی های دین اسلام صحبت کرد؛ سخنان او آنقدر برای ما جالب بود که همه را مجذوب خود کرده بود. هر وقت مطلبی را متوجه نمی شدیم سخنش را قطع کرده و از او سؤال می کردیم، و او با طیب خاطر توضیح می داد.

او گفت که حجاب و روسری که در این مدت باعث مشکلاتی برای او شده خیلی برایش اهمیت دارد! زیرا در اسلام زن باید حجاب داشته باشد تا مردان نامحرم و بیگانه زینتها و زیبایی های او را نبینند و امنیت اجتماعی او دچار خدشه نشود.

استاد مذکور با دیدن این وضع، تاب نیاورد و با عصبانیت از جلسه خارج شد. در آخر آن دانشجو جزوه ای را بین ما تقسیم کرد که عنوانش این بود: «اسلام برای من چه معنی ای دارد!» در ضمن عللی را که باعث شده بود او به دین اسلام روی بیاورد، در آن جزوه قید کرده بود.

در این جلسه هیچ بیانیهای به نفع هیچ یک از طرفین صادر نشد. اما آن دختر در پایان سخنانش گفت: من آمده بودم تا بتوانم از دین و حقوق تحصیلی ام دفاع کنم.

ما به عنوان هیئت علمی دانشگاه از ثابت قدمی و اعتماد به نفس او شگفت زده شده بودیم و هرگز فکر نمی کردیم که دانشجویی برای دفاع از دینش این چنین محکم بایستد.

این موضوع بازتاب وسیعی در دانشگاه و بین دانشجویان داشت. من خیلی تحت تأثیر قرار گرفته و شیفتگی خاصی به دین اسلام پیدا کردم، و بی صبرانه برای آشنایی بیشتر با این دین تلاش می کردم. بعد از چند ماه به اسلام گرویدم که بلافاصله دو استاد دیگر دانشگاه و چهار نفر از دانشجویان نیز به من پیوستند و مسلمان شدند.

ما اینک گروهی برای تبلیغ دین اسلام تشکیل داده ایم و توانسته ایم چند نفر دیگر از اساتید دانشگاه را به سوی خود جلب کنیم که ان شاء الله تا چند وقت دیگر خبر اسلام آوردن آنها در دانشگاه خواهد پیچید.

منبع: <http://www.islamtape.com/>

سایت اندیشه سبز

پدر شهید کورسل

مسلمان شدن یکی از برادران کمال کورسل



تابستان بود که به ژوان قرآن کوچکی هدیه دادم و همین قرآن کوچک، آنقدر کنجکاوی او را برانگیخت که باعث شد در سن ۱۵ سالگی مسلمان شود.

به گزارش رهیافتگان (بایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)

علی مرادی، پدر شهید فرانسوی دفاع مقدس، کمال کورسل، با اشاره به ویژگی‌های شخصیتی شهید ژوان یا «کمال» کورسل، اظهار کرد: شجاعت، ایمان و اخلاق والا، از بارزترین ویژگی‌های شخصیتی ژوان به شمار می‌رفت و بسیار فردی کم حرف اما عمل‌گرا بود.



پدر شهید کورسل ادامه داد: ژوان در سن ۱۵ سالگی از فرانسه به تونس سفر کرد و این درحالی بود که تا آن روز به دلیل جدایی من و مادرش، دو سالی بود که او را ندیده بودم، تابستان بود که به ژوان قرآن کوچکی هدیه دادم و همین قرآن کوچک، آنقدر کنجکاوی او را برانگیخت که با ذره بین به مطالعه آن می پرداخت و سوالات زیادی برایش به وجود می آمد که برای رسیدن به پاسخ آن سوالات به هر طریقی تلاش می کرد و همین امر نیز باعث شد در سن ۱۵ سالگی مسلمان شود.

مرادی در خصوص گرایش شهید به مذهب شیعه، بیان کرد: کمال فقط در تعطیلات تابستانی به دیدار ما می آمد و پس از سفر به تونس و بازگشت به فرانسه با دانشجویان پیرو خط امام راحل (ره) آشنا شد و بعد از گوش دادن به سخنرانی حضرت امام خمینی (ره) که به زبان فرانسه در آنجا منتشر شده بود تحت تأثیر قرار گرفت و با آن که مادرش مخالف تصمیم او بود، اما ژوان روی تصمیم خود به گرایش مذهب شیعه و تحصیل در حوزه قم مصمم بود. وی ادامه داد: به دلیل روابط متشنج کشور ایران و تونس از لحاظ سیاسی در زمان «بن علی» حتی کمال قادر به ارسال نامه به ما نبود و ما حدود ۲۰ سال از کمال اطلاعی نداشتیم تا اینکه حدود ۵ سال پیش تصمیم گرفتیم نامش را در اینترنت جستجو کنیم و بر همین اساس و تایید رایزن فرهنگی ایران در تونس متوجه شدم وی به شهادت رسیده و در شهر قم دفن شده است.

وقتی فهمیدم کمال به شهادت رسیده، خواب و خوراک خود را از دست دادم

این پدر شهید فرانسوی اظهار کرد: زمانی که از شهادت کمال مطلع شدم شوک بزرگی به من وارد شد تا جایی که چندین روز نمی توانستم چیزی بخورم و فقط گریه می کردم، فاتحه می خواندم و برای او رحمت خداوند را خواستار بودم.

مرادی با اشاره به سوره آل عمران و آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» در پیامی به خانواده شهیدای دفاع مقدس و مدافعان حرم، ابراز کرد: خوش به سعادت کسانی که در این راه جان خود را فدا کردند و بدانید که آن‌ها در بهشت هستند و امیدوارم مورد رحمت خداوند قرار گیرند.

مسلمان شدن یکی از برادران کمال کورسل

وی در ادامه گفته‌های خود مسلمان شدن یکی از فرزندان را از معجزات و برکات شهید کمال کورسل دانست و عنوان کرد: کمال سه خواهر و برادر ناتنی دارد و از این بین یکی از برادرهایش بدون اینکه اطلاعی از شهید شدن کمال داشته باشد در کشور آلمان مسلمان شد و برای زیارت حرم مطهر امام رضا (ع) و حضرت معصومه (س)، به ایران آمد که احساس می‌کنم این جریان شبیه به معجزه و از برکات کمال است.

یادآور می‌شود، شهید ژوان یا همان «کمال» کورسل در عملیات‌های زیادی از جمله والفجر ۱۰ شرکت داشت و در سال ۱۳۶۷ در سن ۲۴ سالگی، در عملیات مرصاد به شهادت رسید.

منبع: حوزه نیوز

«ابراهیم» رهبر قبیله «امبو»

رهبر یک قبیله کامرونی مسلمان شد



وی دلیل مسلمان شدن خود را رفتار نیک مسلمانان اعلام کرده و افزود: برخورد خوب و تعامل نیکوی مسلمانان با وی او را شیفته آداب و رسوم اسلام کرده است

به نقل از شبکه خبری «النسیج»، «ابراهیم» رهبر قبیله «امبو» چندی پیش با حضور در «باشگاه :به گزارش رهیافتگان جهانی جوانان مسلمان کامرون» و با اقرار به شهادتین، به آئین اسلام گروید

با وی دلیل مسلمان شدن خود را رفتار نیک مسلمانان اعلام کرده و افزود: برخورد خوب و تعامل نیکوی مسلمانان با وی او را شیفته آداب و رسوم اسلام کرده است

این تازه مسلمان که در شهر «دولا» به تدریس مشغول بود چند سال پیش پس از فوت پدرش به عنوان رهبر قبیله «امبو» که در ده کیلومتری شهر «کونسامبا» سکونت دارد انتخاب شده بود
وی که دارای چند پسر و چند دختر می باشد گفت: سعی می کند خانواده و بقیه افراد قبیله اش را نیز به دین اسلام دعوت کند

این در حالی است که چندی پیش با تلاش های «باشگاه جوانان مسلمان کامرون» ۲۰ نفر در غرب این شده بودند کشور مسلمان

باشگاه جهانی جوانان مسلمان کامرون در زمینه معرفی اسلام از طریق انجام نشست ها، گرد همایی ها، کنفرانس ها و اسلام فعالیت می کند انتشار کتاب در باره احکام و اصول

مشرف شده اند بسیار خوشحالند و اظهار سعادت و خوشبختی گفتنی است این تازه مسلمانان از این که به اسلام کردند.

الودی و امیلی و ناتالی سه دختر فرانسوی مسلمان شدند

بنا به گفته برخی از کارشناسان، در طول ۲۵ سال گذشته در فرانسه، تعداد گروندگان به اسلام دو برابر شده یعنی با وجود اینکه حملات علیه مسلمانان بیشتر شده است. مسلمانان فرانسه معتقدند رسانه‌ها تصویر غلطی از اسلام نشان می‌دهند که کاملاً نادرست است. به همین خاطر کنجکاوی مردم را برمی‌انگیزد و می‌خواهند سوال کنند و بیشتر از اسلام بدانند و از این دین زیبا بهره مند شوند.

خیلی از زنان و مردانی که به اسلام گرایش داشته‌اند در اغلب اوقات این نیست که به احساسات و عقاید عزیزان خود توهین کنند و از آنها جدا بشوند و مخفیانه بدون کمک آنها باشند. این همان چیزی است که برای سه دختر فرانسوی اتفاق افتاده است یعنی الودی و امیلی و ناتالی.

شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست

در مسجدی نزدیک خانه‌اش شهادتین را گفت و مسلمان شد. او این لحظه را برای همیشه در ذهن ((الودی)) خودش حک کرده است. او از دوستان مسلمان خودش به خاطر این که با اسلام آشنایش کردند قدردان است. بعد از مطالعه و تحقیق به اسلام روی آورد زیرا همیشه برای او رابطه عاشقانه مومنان با خدا شگفت آور بوده در حال حاضر اسم عایشه را بر خود نهاده است به خاطر این تولد دوباره و مسلمان شدن بسیار خوشحال است دین اسلامی که پیام آخرین پیامبر الهی خدا را برای همه مردم دنیا و مسلمانان به همراه دارد.

((امیلی)) هم به نوبه خود از اینکه این راه را به تنهایی بعد از طی سختی‌ها و مطالعات زیاد مسیر زندگی قرار داده است خوشحال است و با گفتن شهادتین تمام شک‌ها و تردیدهایی که داشت به یقین رسید و سوالاتش را پاسخ گرفت

((ناتالی)) دختری است که چند سال با مسلمانی رابطه دوستانه داشت و با مسلمان شدن، با او ازدواج کرد اومی گوید انگیزه اصلی مسلمان شدن من ازدواج نبود، بلکه شخصا به این باور رسیدم که دین اسلام دین فوق العاده‌ای است؛ بنابراین اسم خود را حکمیه گذاشته و تصمیم گرفت با یک مسلمان ازدواج کند.

این داستان سه زن جوانی است که تصمیم گرفتند مسیر زندگی خود را تغییر دهند آن هم نه از روی تعصب و تقلید کورکورانه

عایشه بعد از تشرف به اسلام وقتی از خانه بیرون می‌رود حجاب برسر می‌کرد و گوشت خوک نمی‌خورد. پدر و مادرش خیلی زود متوجه تغییرات در زندگی او شدند پدر سختگیری زیادی کرد و او را تهدید به اخراج از خانه و

خانواده کرد. میگفتند ما از عرب ها خوشمان نمی آید آنها تروریست هستند در حال حاضر به قدر کافی تروریست وجود ندارد که توهم جز آنها بشوی

حکیمه هم از طرف خانواده طرد شد آنها گفتند تو همه چیز و خانواده را رها کردی و به خانواده جدیدی پیوسته ای مادیر دیگر دختری نداریم دختر ما مرده است دختر ما دزدیده اند و او هم به ناچار خانواده را ترک کرد و سوک بسیار بزرگی برایش بود همچنان انتظار می کشد تا باز بتواند به آغوش خانواده باز گردد هر روز دعا می کند. و از خدا می خواهد پدر و مادرش هدایت بشوند

امیلی که پنهان از خانواده به اسلام روی آورده بود بعد از مسلمان شدن هر لحظه نگران بود که نماز خواندش را در اتاق ببینند اما از تغییر رفتار او خانواده متوجه شدند و به او گفتند اسلام تو را نابوده می کند تو شما شستشوی مغزی شده ای. زندگی تو زیر برقع با ریش های خونین از بین می رود

برای این زنان جوان تشرف به اسلام؛ یعنی شروع یک زندگی تازه و آغازی دوباره. آنها جوانان فرانسوی هستند که با وجود همه راههای فریب و اغفال راه حق و حقیقت را پیدا کرده اند. آنها عاشق خدا و پیامبر خدا هستند و احساس می کنند بخشی از بزرگترین خانواده هستند و خواهران و برادران زیادی دارند و تمام این سختی ها و تعصبات و ستم هایی که می شود امتحان الهی است

انها زنان و مردان فردا هستند که به آینده امیدوارند و ایمان و اعتقاد قلبی به راهی انتخاب کرده اند و دارند و از این که خداوند آنها را در مسیر حق هدایت کرده خوشحالند و افتخار می کنند برای همین از خدا می خواهند تا آنها را در این راه با وجود همه مشکلات و سختی ها حفظ کند

گروه ترجمه سایت رهیافتگان مترجم معصومه طاهری

اثر نذری امام حسین علیه السلام بر همسر مرد تازه مسلمان مجارستانی

پیتر» تازه مسلمان مجارستانی در محافل قرآنی و روضه خوانی امام حسین (علیه السلام) آنقدر با شور عزاداری «می کند که حتی در حین مراسم چند بار غش کرد. وی به امام حسین (علیه السلام) علاقه مند شده است و می گوید: «می خواهم اسمم را از «پیتر» به «حسین» تغییر دهم

به گزارش رهیافتگان

محمدرضا خرمیان» قاری بین المللی قرآن کریم متولد سال ۱۳۳۷ در تهران است. وی در سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در محضر استاد «محمدتقی مروت» تلمذ کرد و در خلال این سال ها و پس از آن نیز در جلسات مرحوم استاد «ابراهیم مولایی» و هیأت مجمع قاریان قرآن کریم شرکت می کرد. خرمیان از دوران کودکی به واسطه تشویق خانواده در کلاس های قرآن حضور داشت و در سن ۱۵ سالگی به عنوان استاد قرآن در محافل قرآنی به تدریس می پرداخت. وی در سال ۱۳۶۳ در مسابقات بین المللی قرآن کریم هندوستان رتبه دوم را کسب کرد و در سال ۱۳۷۱ در مسابقات بین المللی قرآن همان کشور موفق به کسب رتبه نخست شد. خرمیان تاکنون به سفرهای تبلیغی و ترویجی فراوانی رفته به طوری که می توان گفت این استاد بین المللی قرآن کریم به بیش از ۱۰۵ کشور جهان سفر کرده است.

وی دهه اول محرم سال جاری با سفر به بوداپست پایتخت کشور مجارستان به اجرای برنامه های قرآنی پرداخته است. که در ادامه مشروح گفت و گوی فارس با این قاری بین المللی قرآن کریم درباره این سفر تبلیغی تقدیم می شود.

کلام خدا از هر شعاری گیراتر است

آقای خرمیان از حال و هوای قرآنی کشور مجارستان بگویید

من برای فعالیت های قرآنی و تلاوت قرآن کریم دهه اول محرم ماه سال جاری به بوداپست اعزام شدم. مردم این کشور اطلاعات چندانی از اسلام و فعالیت های قرآنی ندارند. در این سفر من علاوه بر سفارت ایران در مجارستان در دو مسجد نیز به تلاوت قرآن کریم پرداختم. زمانی که قرار بود به مجارستان سفر کنم ابتدا مسئولان آنجا تصور می کردند من برای فعالیت های سیاسی قرار است به بوداپست بروم به همین جهت در ابتدا مخالفت می کردند اما پس از اینکه در مساجد تنها به سخنرانی های دینی و مذهبی و تلاوت قرآن می پرداختم تعجب می کردند و می گفتند ما تصور نمی کردیم ایرانیان چنین توانمندی هایی داشته باشند و بتوانند این چنین قرآن بخوانند. آنها تصور می کردند که من می خواهم در مساجد این کشور شعارهای سیاسی بدهم اما کلام خدا از هر شعار سیاسی برای تبلیغ اسلام گیراتر است.

استقبال مردم از برنامه های دینی و قرآنی آن هم در ماه محرم چگونه بود؟

من در یکی از مساجد که برای اهل تسنن بود و یکی دیگر که در آن شیعیان افغانی و عراقی حضور داشتند به اجرای برنامه پرداختم. وقتی برای برادران اهل تسنن قرآن تلاوت کردم آنها به من می گفتند ما فکر نمی کردیم ایرانیان بتوانند حتی بهتر از عرب ها قرآن بخوانند به طوری که حتی امام جماعت این مسجد نیز با تعجب کنارم آمد و مرا تشویق کرد و خواست که چند بار دیگر هم در آن مسجد برنامه قرآنی داشته باشم اما به دلیل نبودن زمان کافی متأسفانه این امر محقق نشد.

تازه مسلمان مجارستانی در مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) غش کرد

خاطره ای از سفر به بوداپست و اجرای برنامه های قرآنی در مجارستان برایمان بگویید

در یکی از محافلی که قرآن تلاوت می کردم یکی از حاضران با تمام وجود به تلاوت قرآن گوش می داد و در حین سخنرانی و روضه خوانی هم با حال و هوای خاصی اشک می ریخت. یک روز سفیر ایران در مجارستان کنار من آمد و گفت که این فرد حدود هشت ماه پیش شیعه شده است. او که نامش «پتر» بود با وجود اینکه تنها چند کلمه از زبان فارسی می فهمید وقتی روضه امام حسین (علیه السلام) را می خواندم و اسم امام حسین (علیه السلام) را می شنید با حس خاصی عزاداری می کرد به طوری که حتی چند بار در حین تلاوت قرآن و عزاداری امام حسین (علیه السلام) غش کرد.

پتر قصد داشت نامش را به «حسین» تغییر دهد»

وی همیشه نخستین فرد حاضر در جلسه بود و با گریه می گفت: «من تازه زندگی نامه امام حسین (علیه السلام) را خوانده ام و فهمیدم که به خانواده ایشان چه ظلمی شده است. امام حسین (علیه السلام) و یارانش بر علیه ظلم استکبار «و به نفع حقوق بشر قیام کردند».

این تازه مسلمان مجارستانی آنقدر به امام حسین (علیه السلام) علاقه مند شده بود که می گفت: «می خواهم اسمم را از «پتر» به «حسین» تغییر دهم». همسر وی هنوز مسلمان نشده بود به همین جهت او فیلم و کتاب هایی تهیه می کرد تا همسرش بخواند و با دانستن زیبایی های اسلام به این دین برتر علاقه مند شود. این تازه مسلمان به غذاهای نذری هم علاقه بسیاری داشت و می گفت همسر هم معتقد است این غذاها مزه دیگری دارد و انگار کسی به آن نظر کرده است.

حضور «پتر» در مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) برایم جذابیت خاصی داشت. وقتی با او صحبت می کردم از علاقه خود به ایرانیان می گفت و دوست داشت روزی بتواند به سرزمین ایران اسلامی سفر کند.

در انتها اگر صحتی دارید بفرمایید

مردم مجارستان هنوز با اسلام آشنا نیستند. از دولت اجازه می گیرند و هیأتی برپا می کنند که در آن حدود ۲ هزار نفر جمعیت همراه می شود. حتی بسیاری از مردم این کشور از خانه های خود بیرون می آیند و نوشته هایی درباره اهداف قیام امام حسین (علیه السلام) در دست می گیرند. ما وظیفه داریم اسلام واقعی را به جهان نشان دهیم تا توطئه دشمنان که سعی در خدشه دار کردن چهره اسلام دارند، خنثی شود.

انقلابی درونی

جناب حجت الاسلام و المسلمین فاطمی نیا می فرمایند: در نجف اشرف شخصی به نام قاسم بود که به فسق و فجور شهرت داشت. وی با تمام این اوصاف، ارادت و محبت خاصی نسبت به مرحوم قاضی داشت. او همواره در کمین مرحوم قاضی می نشست تا وقتی آقا آمد، به وی سلام کند، مرحوم قاضی هم همواره قاسم را مشتاقانه نصیحت می کرد و به وی می فرمود که حتما نماز بخواند و اعمال شرعی را به جا آورد؛ ولی متأسفانه قاسم به این حرفها عنایت نشان نمی داد؛ اما از درون به مرحوم قاضی محبت احساس می کرد. چندین سال بدین منوال گذشت و چون مرحوم قاضی مشاهده نمود که در قاسم زمینه تحول وجود دارد، به وی فرمود: قاسم! تو این همه نسبت به من ابراز محبت می کنی؛ مردانه به من قول بده که به یک دستور من عمل کنی! مرحوم قاضی وقتی از قاسم قول گرفت، به وی فرمود: امشب حتما برای خواندن نماز شب بیدار شو. قاسم به وی گفت: سیدی! اولاً من معمولاً تا دیر وقت در قهوه خانه به سر می برم و دیگر نمی توانم نیمه های شب بلند شوم. ثانیاً من اصلاً نماز نمی خوانم و شما به من سفارش نماز شب می کنید! مرحوم قاضی به وی فرمود: نگران نباش، هر ساعتی که نیت بکنی، تو را از خواب بیدار خواهم کرد. این فرمایش مرحوم قاضی حاکی از این نیست که نیمه های شب بیایم در خانه، بلکه تصرف ولایی در کار است. قاسم در همان ساعت معهود با حالتی عجیب از خواب بیدار می شود و به قصد وضو گرفتن به حیاط منزل می رود؛ اما به محض اینکه چشم قاسم به آب می افتد، انقلاب و تحول عجیبی در سایه تصرفات

مرحوم قاضی در وجود قاسم به وجود می آید و همین قاسم که به فسق و فجور مشهور بود، از اوتاد و زهاد نجف می گردد و کار به جایی می رسد که مردم باقیمانده چای وی را به عنوان تبرک و شفا می خوردند.

دختر بی حجاب مومن شد

تا قبل از نوزده سالگی، زندگیم پر بود از نگاه های مادی و ظاهری و هیجان کاذب دوستی با پسر ها و بیشترین دغدغه ام، چی پوشیدن و کجا گشتن و با کی حرف زدن و جلب توجه بود که با ورود به دانشگاه و فکر با کلاس بودن، این دغدغه تشدید شد.

تا اینکه پسر داییم، با دختری خیلی مذهبی و با حجاب و البته شیک پوش و زیبا ازدواج کرد، که خیلی نسبت به امور دینی مقید و سختگیر بود و من از این همه تقیدش خوشم نمی اومد.

با این حال، یه روز که تو جمع فامیلی دیدمش، رفتم پیشش و بی مقدمه گفتم: یه حاجت دارم، میخام تو برام دعا کنی، بهش برسم! گفت: تو حجابتو درست کن، مشکل حل میشه.

یه کم فکر کردم و حاجتم رو بهش گفتم، اخماش رفت تو هم و نصیحتم کرد که اصل حاجت غلطه! اما من زیر بار نرفتم، اونم گفت: از خدا میخام به حاجت نرسی! خیلی ناراحت شدم برای همینم از پیشش پا شدم.

گذشت و حاجتم اونو نشد که من میخاستم؛ منم شاکی، به عروس داییم گفتم: تو دعا کردی، نشه؟ گفت: از خدا خواستم نشه، چون اون دنیا مديونت میشدم! اصلا از این حرفش خوشم نیومد، با خودم گفتم: چقدر مغروره به خودش و دعاش!

کم کم بیشتر باهاش آشنا شدم و ازش خوشم اومد چون حرفهای خیلی خوبی می زد.

بعدها بهش گفتم که میخام باحجاب باشم اما حجاب بهم نیاد و زشتم میکنه
این جمله اش هنوز تو گوشه که درباره حجاب گفت: تو شروع کن به کاری که خدا دوست داره، خدا خودش
کمکت میکنه

به هر حال، شروع کردم هر هفته یه کم از موهام رو پوشوندم، تا اینکه کلا با حجاب شدم و در کمال تعجب دیدم،
با اینکه موهام پوشیده شده اما به نظرم اصلا زشت نشده بودم! وای، من کمک خدا رو کاملاً حس میکردم، چه حس
خوبی بود، آرامش عجیبی پیدا کرده بودم

مادرم با حجاب موافقه؛ اما با حجاب من شدیداً واکنش نشون داد و مخالفت کرد، به نظرش من زیاد خودم رو
پوشوندم و دیگه کسی باهام ازدواج نمیکنه! همینم باعث شد به شدت از طرف خانواده، بهم فشار بیاد. اما من خودم
رو به خدا سپردم تا اینکه

پسری که هم خوش پوش بود و هم چند سال پیش از گناه توبه کرده بود اومد خواستگاریم و عقد کردیم
اینم بگم که این دلسوزی و ناآگاهی و ترس خانواده وقتی که در دوران عقد، باردار شدم،
!باز مثل پتک بر سرم وارد شد که بدبخت شدی، آبروت رفت، میدونی اگه شوهرت رهاش کنه، چی میشه؟
که باز مثل همیشه خدا یارم بود و این بار با خانومی بسیجی در مسجد آشنا شدم، این خانم غیر از حجاب و دیندار
بودن خیلی اهل قرآن و مطالعه بود، به نماز شب خوندن و بیداری سحر و ... تشویق کرد، اصلاً انگار حجاب پله
اول برای صعود من بود و برای بالاتر رفتنم خدا این خانم را سر راهم گذاشت و بهم سکینه می داد. بالاخره این
ناراحتی هم پشت سر گذاشتم چون این بارداری زود هنگام، من و همسرم را بهم نزدیکتر کرد و الان من خیلی پخته
تر از سَنَم شدم

الان فهمیدم که اگه آدم در راه رسیدن به هدفش، هم استقامت داشته باشه هم سعی کنه با ارتباط با افرادی که در
سطح بالاتری از دین و ایمان هستند، این نعمت با خدا بودن و در راه بودن را حفظ کنه، به آسانی از راه منحرف
نمی شه. و با رفتار و برخورد اسلامی نه تنها خودش را از بیراهه نجات می ده، هم به خانواده و اطرافیانش کمک می
کنه تا از در راه بودن او نترسند

از این تجارب استفاده کردم و دخترمون رو با مسجد و قرآن انس دادم، چون نمیخوام مثل من بخشی از زندگیش،
در بیخبری و گناه از دست بره

و البته مثل عروس داییم تبدیل به فردی نشه که حاضر نیست از اون پله اول بالاتر بره، البته سعی کرده اما به نظرم
غرور آدمها اونها رو عقب نبره بالا هم نمیره

اینا رو گفتم چون با راهنمایی اون خانم جذب کلاسهای آیت الله حسن زاده آملی شدم و عروس داییم با تعصب

جاهلانه ای جذب کلاسهای فرقه صادق شیرازی شده و نسبت به این عالم بزرگوار اظهار دشمنی می کند... متأسفانه با غرور و اطمینانی که از خودش داشت، من رو راهنمایی کرد ولی خودش بی بهره موند

ویراستاری از گروه تحقیقات سایت رهیافته وابسته به انجمن شهید ادواردو آنیلی

خواننده ای که با حجاب شد

72 ساعت بیشتر طول نکشید که زندگی من متحول شد... برادرش حجاب را به او پیشنهاد کرده بود... فریاد زد: ... نه!! من هنرمندم، ارتباطاتم چه می شود؟ زندگیم چه؟ و هر لحظه ممکن است لحظه سفر باشد... خواست خدا بود، دیگر در پوشیدن حجاب شک نداشت. با این که ستاره .آواز خوانی شده بود، دنیای شهرت را رها کرد و تصمیم گرفت دیگر آواز نخواند تلاش کن حرفم را گوش کنی منا نپذیرفت. چند ساعت بعد بود که برادرش از دنیا رفت. منا عبدالغنی با تمام وجود درک کرد، هر لحظه ممکن است لحظه سفر باشد... خواست خدا بود، دیگر در پوشیدن حجاب شک نداشت. با این که ستاره آواز خوانی شده ...بود، دنیای شهرت را رها کرد و تصمیم گرفت دیگر آواز نخواند... فقط به خاطر اطاعت از خدا

منا عبدالغنی دیگر ستاره آواز و غنا نیست. آیا او از زندگی جدیدش راضی است؟

یک لحظه اطاعت خدا از تمام بزرگی های این دنیا ارزشمندتر است... در زندگی امروزم احساس خوشبختی می کنم. از خدا می خواهم اعمال نیکم را بپذیرد چون به وسیله همین اعمال به خدا نزدیکتر می شوم. هر وقت به یاد قیامت می افتم، روزی که تنها عمل انسان برایش سودمند است... اگر در شرایط امروز هم، انسان دائما قیامت را به یاد بیارد، تحول چشمگیری برایش اتفاق خواهد افتاد و مسایل فریب دهنده دنیا را قربانی خواهد کرد... الحمدلله، من در زندگی جدیدم بسیار خوشبختم و از راهی که انتخاب کرده ام راضیم
یک لحظه اطاعت خدا از تمام بزرگی های این دنیا ارزشمندتر است... در زندگی امروزم احساس خوشبختی می کنم

مشهور است که شما یعنی هنرمندانی که به دلیل انتخاب حجاب، هنر را رها کرده اید، فعالیت های اجتماعی متفاوتی انجام می دهید. شما برای روشنگری و خدمت به مسایل زن مسلمان به چه

فعالیت هایی میدانی مشغول هستید؟

از هر روشنفکری انتظار هست که به مسایل اسلامی خدمت کند، زن پزشک می تواند نقشی ایفا کند، زن نویسنده و ادیب نقشی دارد، مخترعان و مبتکران هم نقش خود را دارند و ... اسلام نیازمند تلاش همه است. اگر هنرمند شخص پذیرفته شده ای در جامعه باشد، نقش بزرگتری در استفاده از مقبولیت خود برای راهنمایی جامعه و ارایه راهکارها و طرح های مناسب دارد... به نظر من زن مسلمان نقش خود را در خدمت به جامعه، از لحظه ارتباط آغاز می کند تا در آینده نقش مهم تربیت فرزندان و عرضه آنها به بهترین شکل ممکن به جامعه را به و ازدواج عهده بگیرد. رسول خدا(ص) فرموده: همه ی شما مسوولیت دارید و هر کس نسبت به زیر دستان خود مسوول است. زن هم در خانه خود مسوول است

آیا منا عبدالغنی بعد از با حجاب شدن، با مشکلات یا حمله از طرف دیگران روبرو شده است؟

نه. الحمدلله افکار عمومی از حجاب و کنارگیری من از هنر، با شادی استقبال کردند. نمی دانم چرا؟ شاید به این خاطر بود که در آن روزها ارتباطم با همه خوب بوده. سعی می کردم شخص وفاداری باشم و از کسی به بدی یاد نکنم بلکه با همه با احترام برخورد می کردم. وقتی از هنرکناره گرفتم، خوشوقتی را در چشمان مردم دیدم این مساله باعث می شد از درون احساس رضایت کنم و گام هایم در راهی که انتخاب کرده بودم محکم تر شود

دیده شده، بسیاری از هنرمندانی که از هنر کنار گذاشته شده اند، دچار ضررهای مادی قابل

توجهی شده اند. شما چگونه؟

بله. از نظر مالی خسارت دیدم. چون کار قبلی ام را رها کردم: سریال ها، فیلم ها، تئاترها، آلبوم ها و ... ولی رضایت خدا از مال دنیا بهتر است. روزی که انسان از پدر، همسر و بردارش فرار می کند، مال دنیا به چه درد می خورد؟ من تصمیم خودم را گرفته بودم و از روی اعتقاد تصمیم را عملی کردم، بدون این که به دست آوردها یا زیان های مادی این مساله توجهی داشته باشم

رسانه ها هر چند مدت یک بار، علیه هنرمندان با حجاب شده، جنگی به راه می اندازند. تحلیل

شما چیست؟ آیا درست است که بعضی از این هنرمندان در مسایل دینی هم اظهار نظر می کنند؟

اظهار نظر در مسایل دینی شرایطی دارد ولی گاهی برخی افراد پرسش های ساده ای مطرح می کنند که انسان از ... پاسخش اطلاع دارد و بدون نیاز به اجتهاد، به آن پاسخ می دهد

علّت حمله رسانه ها به برخی هنرمندان با حجاب، هم سخنانی است که برخی از آن ها درباره دوران فعالیت هنری خود داشته اند و همکاران بازیگر در این عرصه را محکوم کرده اند... من نمی پذیرم به هیچ زنی، به دلیل بی حجاب بودنش، تهمت بزنی یا او را بد توصیف کنیم. تنها خدا از درون افراد با اطلاع است. شاید مثل من یا بسیار

بهتر از من، در حال تلاش باشد که بندگی خدا بکند. من با صدور حکم علیه دیگران یا حمله علیه زنان با حجاب و بی حجاب موافق نیستم

داستان جلسات و نشست های بازیگران با حجاب، چیست؟ آیا درست است که در این جلسات تدریس دینی انجام می شود؟

این داستان ها را عاشقان شایعه پراکنی، ترویج می کنند، از این داستان ها زیاد گفته می شود... واقعیت این است که به مناسبت هایی دور هم جمع می شویم و گفتگوهای عادی با هم داریم. گاهی درباره مسایل دنیا و یا مسایل دینی صحبت می کنیم. کسی از این نوع جلسات ضرری نمی بیند

چه مساله جدیدی در زندگی منا عبدالغنی اتفاق افتاده است؟

در حال حاضر اتفاق جدیدی نیفتاده است... بعد از بازگشتم از حج امسال، در انتظار تولید کارهای درام بیشتری هستم... در عین حال مجری برنامه هفتگی در شبکه ماهواره ای «اقرأ» هستم به نام «منا و خواهرانش» فکر می کنم با توفیق الهی، برنامه موفق بوده است. در این برنامه مسایل مربوط به زن مسلمان بررسی می شود

چرا برای اجرای این برنامه، به شکل مشخص شبکه اقرأ را انتخاب کردید؟

شبکه اقرأ شبکه ای ماهواره ای است که پخش این برنامه را به شکل مناسب به من پیشنهاد کرد، همچنین فضای مناسبی را برای پخش این برنامه آماده کرده است. من آرزو دارم از همه جای دنیا و از طرف هر شبکه ماهواره ای یا تلویزیونی برنامه اجرا کنم، به شرطی که در خدمتگذاری به مسایل زن مسلمان به من کمک کنند

ولی دیده شده بیشتر بازیگران با حجاب شده، برنامه ها و دیدارهای خود را فقط در شبکه اقرأ انجام می دهند. راز این مساله چیست؟

راز یا مساله دیگری وجود ندارد. اقرأ تنها شبکه ماهواره ای است که به بازیگران با حجاب شده، کار رسانه ای را پیشنهاد کرده است. این در حالی است که مجریان بی حجاب هم در این شبکه کار می کنند ولی مردم به ستاره هایی که شناخته شده و در بورس شهرت اند، علاقه نشان می دهند. این مساله به موفقیت برنامه تلویزیونی کمک می کند. شبکه اقرأ هم از این عامل به شکل صحیح بهره برداری کرده و به مطالبات مردم برای ایجاد رسانه ای دینی پاسخ گفته است... من در واقع، همانطور که قبلا یادآور شدم، برای همکاری با هر شبکه ماهواره ای یا تلویزیونی آمادگی دارم و تنها شرطم این است: برنامه ای را اجرا کنم که جامعه و زن مسلمان از آن استفاده کند

زنان مسلمان از همه جا، با بیان مشکلاتشان در برنامه شما مشارکت می کنند. آیا در مشکلات و غصه هایی که در این برنامه مطرح می شود و از آن رنج می برید، احساس تنهایی نمی کنید؟

با این که از نظر ظاهری جهان به دهکده ای کوچک تبدیل شده است، ولی ما در جهان عرب، از غم و غصه دوستان، خانواده و عزیزانمان غافل شده ایم. امروز به جای این که سکوت کنیم و به خود و غصه هایمان مشغول شویم، بسیار نیازمندیم به فکر غصه های دیگران باشیم و در مقابل ستم هایی که به هر یک از زنان در جهان اسلام یا عرب روا می شود واکنش نشان دهیم. در این برنامه تلاش می کنیم به کمک هم به این نقطه برسیم، درباره مشکلاتمان گفتگو می کنیم و با همدیگر به دنبال راه حلی برای آن می گردیم. این دروغ است که زن متدین با مدل های لباس آشنا نیست و از مسایل جهان اطلاع ندارد. من فکر می کنم اینها تهمت هایی است که برای زشت نمایی چهره زن مسلمان مطرح می کنند.

منا عبدالغنی» چه برنامه هایی را در شبکه های ماهواره ای دنبال می کند؟ منا فقط به برنامه « های دینی توجه دارد؟

من به خوبی برنامه های شبکه اقرأ و مجد را دنبال می کنم. گاهی اوقات شبکه های مربوط به زنان و کودکان را هم می بینم و در این شبکه ها با مدل های لباس آشنا می شوم تا مدل مناسب خودم را استفاده کنم. زن مسلمان نباید زندگی بسته ای داشته باشد بلکه این حق اوست که ورزش و فعالیت های مشروع دیگر را انجام بدهد. این دروغ است که زن متدین با مدل های لباس آشنا نیست و از مسایل جهان اطلاع ندارد. من فکر می کنم اینها تهمت هایی است که برای زشت نمایی چهره زن مسلمان مطرح می کنند. معروف است که زن، مطابق با سرشت خود بهزیبایی چهره اش توجه می کند. امروز هم مدها و آرایش های مختلفی به وجود آمده است.

چهره اش را در برابر همسر و در زن مسلمان تا کجا می تواند به دنبال این مسایل برود تا زیبایی جامعه حفظ کرده باشد بدون این که با احکام اسلام مخالفت کند؟

خود منع نکرده ولی این خودنمایی را در همه باید بدانند که اسلام زن را از آرایش کردن، عطر زن و نمایش زیبایی خود چارچوب مناسبی قرار داده و برای همسر و در خانه حلال کرده است نه در خیابان. این که زن به زیبایی اهمیت بدهد، خوب است ولی زیاده روی کردن و دغدغه های افراطی نسبت به بالارفتن سن و تلاش برای مخفی های خاص خود را دارد که باید با آن کردن پیری با عمل جراحی، رفتار صحیحی نیست. هر مرحله زندگی زیبایی زندگی کرد. به اندازه ای باید آرایش کرد که جسم و روح به زحمت نیافتد. به آنچه خدا به ما داده راضی باشیم. را در داخل منزل به اندازه توان و بدون مخالفت با همین کافی است که زن آراستگی ظاهر را بیرون منزل و زیبایی. دین حفظ کند.

فعالیت هایتان را در درام دینی چطور ارزیابی می کنید؟

وقتی حدیث پیامبر(ص) را به زبان جاری می‌کنم یا آموزه‌های این دین بزرگ و داستان جاویدان رشادت‌های اسلام را نشر می‌دهم، کاملاً احساس رضایت و خوشبختی می‌کنم.

چرا صحنه هنر از تولیداتی که در آن زن مسلمان درام معاصر را ارایه می‌کند محروم است و فقط کارهای تاریخی تولید می‌شود؟

آرزوی من این است که چهره زن با حجاب را در تولیداتم به عنوان عضوی از جامعه ارایه کنم که از مشکلات و غصه‌های جامعه دور نیست. بیشتر درخواست کرده بودم کارهایی درباره خانواده تولید شود و در این تولیدات همه اعضای خانواده نمایش داده شوند تا پدر، مادر و فرزندان برای توسعه و تحکیم ارتباطاتشان از این برنامه‌ها استفاده کنند. از گروه‌های تولید و نویسندگان فیلمنامه‌ها همین درخواست را دارم. نباید بازیگران باحجاب را فقط در برنامه‌های ماه رمضان مشارکت دهند، بلکه نیازمند تولیدات معاصر هستند که به اسلام و مسایل زنان خدمت کند.

آرزو دارید چه کار هنری را عرضه کنید؟

آرزوی من ارایه کاری است که برای خانواده‌های عربی سودمند باشد و به وسیله این کار بتوانم ثابت کنم زن مسلمان متدین، بخشی از بافت جامعه است. با حضور و اندیشه‌اش از جامعه دور نیافتاده بلکه شاید دیدگاهش وسیع‌تر و فراگیر از زنی است فقط برای خودش زندگی می‌کند. زنی که خدا بر او منت گذاشته و نور ایمان را در قلبش تابناک کرده، برای دیگران زندگی می‌کند. دیگران در زندگی او خانواده و جامعه پیرامونش و امتی است که به آن منتسب است. ارزشمندترین امر نزد خدا دانشی است که سودمند باشد. این چیزی است که آرزو دارم در قالب کاری مفید برای اعضای خانواده‌های مسلمان ارایه کنم.

به مساله آواز برگردیم

نظر شما درباره هرج و مرج کلیپ‌های ویدیویی چیست؟ چطور فرزندانمان را از خطر این فیلم‌ها حمایت کنیم؟

باید مقاومت کرد. مقاومت هم از طرف هنرمندانی انجام می‌شود که در عرضه آثار هنری مثبت و خدمتگزار به رفتار یا پسرمان را منع و ارزش‌های انسانی نقش دارند. خانواده فقط با نظارت تحمیلی موفق نمی‌شود. چون وقتی من دخترم، می‌تواند هر چه می‌خواهند را در اینترنت یا در منزل دوستشان ببینند.

به همین دلیل وظیفه ما این است که جایگزین مناسبی را ارایه کنیم تا بچه‌ها از مشاهده آثار بد منصرف شوند. هنرمندان بزرگی هستند که به این مساله توجه دارند مثل آقای «محمد صبحی» که تولیدات خوبی را درباره مسایل خانواده ارایه کرده مثل فیلم «خاطرات ونیس». پدر و مادر باید با فرزند کوچکشان دوست باشند، به آنها نزدیک

شوند تا نصیحتشان تأثیر گذار باشد و بتوانند خطرناک بودن برخی فیلم های بیگانه از ارزش ها و فرهنگمان را گوشزد کنند.

در بستر تهاجم فرهنگی و حمله ماهواره ها که پیرامون ما را فرا گرفته، والدین نسبت به فرزندان شان دغدغه شدید دارند، به عنوان یک مادر بگویید چطور می توانیم کودکانمان را از این خطر محافظت کنیم؟

این مساله مهمی است. ما می خواهیم کودکان آداب و رسوم اسلامی را که بر رفتار ما حاکم است، بیاموزند، در حالی که آنچه می بینند و با آن زندگی می کنند، مخالف اسلام است. به اعتقاد من، مادر نقش مهمی دارد. پدر هم همینطور. آنها می توانند رفتار شایسته را به فرزندان شان تلقین کنند و در برابر بدی ها واکنش نشان دهند.

اگر راه درست و اشتباه را به آنها یاد دهیم، دیگر از تأثیر پذیری آنها یا از دست دادن ارزشهای زیبا یمان نمی ترسیم. وقتی ریم از تصمیم من برای با حجاب شدن مطلع شد، برایش سوال ایجاد شده بود. گفتم: من همه چیز را برای اطاعت خدا رها کرده ام. ابتدا از این تغییر حیرت زده شده بود ولی با گذشت زمان حتی من را در انتخاب لباس های مناسب برای حجاب کمک میکرد.

منا عبدالغنی چطور اوقات فراغت خود را می گذراند؟

اگر بگویم، اوقات فراغت ندارم، دروغ نگفته ام. برای اقامه نماز همزمان با اذان صبح بیدار می شوم. بعد از آماده کردن صبحانه یک ساعت استراحت می کنم. بچه ها که به مدرسه رفتند، برای تحصیل به آکادمی هنر می روم. بعد از این که برگشتم و کارهای آشپزخانه و پختن ناهار را تمام کردم، موقع ظهر همه اعضای خانواده دور هم جمع می شویم. عصر به مرکز آموزش مبلغان می روم.

این است که خانواده ما با این که در رفتارشان آموزه های اسلامی را اجرا می کنند ولی در کار شعارمان **جالب** دخترم را عادت داده ام که هفته ای یک بار، از خانه . اروپایی است. همه اعضای خانواده با هم همکاری می کنند ایتم بازدید کنیم. من از خانمهایی که از اوقات فراغت شکایت دارند واقعا تعجب می کنم. اینها در خانه کار نمیکنند ولی خودشان را به قصه ها و داستان های محافل مختلف مشغول کرده اند. این حقیقت تأسف باری است: بعضی ها .خانه را در دست خدمتکاران رها کرده اند و مشغول داستان پردازی درباره اوقات فراغت شده اند.

دخترت با حجاب است؟ «آیا» ریم

قرآن و احادیث پیامبر(ص) است. تلاش کرده ام رفتار دخترم اسلامی ریم «14 ساله است، نماز می خواند و حافظ» باشد تا در آینده همین رفتار را به فرزندان اش بیاموزد. وقتی ریم از تصمیم من برای با حجاب شدن مطلع شد، برایش

سوال ایجاد شده بود. گفتم: من همه چیز را برای اطاعت خدا رها کرده ام. ابتدا از این تغییر حیرت زده شده بود ولی با گذشت زمان حتی من را در انتخاب لباس های مناسب برای حجاب کمک می کرد

امروزه دختران در مقابل پیامدهای جهانی شدن در معرض خطر قرار گرفته اند. به عنوان یک مادر برای حفاظت دختران جوان از این خطر ها چه نظری دارید؟

بازگشت به مسئولیت مادری نقش مهمی را در آگاه سازی و تسلط بر کشتی زندگی خانوادگی بازی می کند. مادر را آماده زندگی کند مثل باغبانی که به درخت وظیفه دارد باب گفتگو با دخترش را باز کند. مادر باید دختر را خوب تربیت کند و با رفتار اسلامی رسیدگی و زمین حاصلخیزی را برای درخت آماده می کند. باید دختر پشتیبانی اش کند تا از توفان های جهانی شدن در امان باشد. این توفان ها فقط انسانهای ضعیف را از ریشه می کند

رؤیای هر مادر این است که عروسی دخترش را ببیند. آیا منا عبدالغنی تصویرش را از دامادش یا عروس آینده پسرش کریم برای ما توصیف می کند؟

درباره داماد آینده ام باید فرد با اخلاقی باشد که با اخلاق پسندیده تربیت شده باشد، در تمام ابعاد زندگی متدین باشد نه فقط در عبادات. درباره پسر کریم هم مطمئن هستم به خاطر تربیتی که شده، عروس مناسبی را انتخاب می کند تا همسرش مربی با فضیلتی برای قرآن ازدواج می کند که اهل حفظ زبان و عفتش خواهد بود، باحافظ فرزندان باشد

این سایت ها را دنبال نظر شما درباره اینترنت و سایت های الکترونیکی چیست؟ شما مطالب می کنید؟

اینترنت دروازه فرهنگ است و جهان را یکپارچه کرده است. من تلاش می کنم اینترنت را بیاموزم تا از هیچ یک از ابزارهای جدیدی که فرزندانم استفاده می کنند، عقب نمانم. از همه مادران درخواست می کنم برای اشراف داشتن بر تربیت فرزندان، اطلاعاتشان را بالا ببرند

اعتقاد دارم سایت های اینترنتی میان ما به عنوان ملت های عربی نزدیکی زیادی ایجاد کرده اند. این سایت ها برای خانم هایی که به دنبال اطلاعات می گردند یا علاقمند به منتشر کردن ابتکارهای گوناگون خودشان هستند، مفید بوده است؛ به ویژه نشریات الکترونیکی به افراد نوآور و مبتکر کمک میکنند. این افراد می توانند با داشتن صفحه های شخصی، تولیدات خود را ارایه و اندیشه شان را ترویج کنند، دیگران هم از افکارشان استفاده می کنند

یه داستان واقعی از کسی که حضرت زهرا دستش رو گرفت

• این داستان به پیشنهاد سرور بزرگوارمون آقا سید احمد در این پست قرار داده شده

این متن رو از قول آقای دانشمند میگم

چند وقت پیش، تو تهران، تو حسینه ای منبر میرفتم

یه جوانی آمد (نزدیک 30 ساله ش بود) گفت: حاج آقا من با شما چند دقیقه کار دارم

گفتم: آقا بنویس بهم بده

گفت: نوشتنی نیست

گفتم: بین، من رو قبول داری؟ گفت: آره

گفتم: من چند ساله با جوان ها کار میکنم، تربیتی، فرهنگی، اگه نتونه حرفشو بنویسه بعد نمیتونه بگه، برام بنویس
بیار

گفت: باشه

فردا شب که امدیم یه نامه داد به ما، من بردم خونه، نامه رو که خوندم

این همون کسیه که دنبالش میگردم

فردا شب امد گفت که: چی شد؟

گفتم آقا من نوکر شما هستم، بیا با هم چند دقیقه صحبت کنیم

گفت: من رو چه جوری می بینن شما؟

گفتم: من نه رمالم! نه جادوگرم! من چی بگم

...گفت: نه ظاهری. گفتم: هیعتی و

دیدم زد زیر گریه

گفت: اگه بدونی من چه جنایاتی، چه گناه هایی که نکردم

فقط خوب خوبه که میتونم بگم از گناه هایی که کردم، اینکه مادرم رو چند بار کتک زدم، پدرم رو زدم

عرق، شراب و کارهای دیگه برام معمولی بود

گفتم: الان اینجوری؟

گفت: حضرت زهرا دستم رو گرفت

گفت حاج آقا من سرطانی بودم

سرطانی میدونی یعنی چی؟

گفتم یعنی چی؟

گفت: به کسی سرطانی میگن که نه زمان حالیش هست، نه مکان

نه شب عاشورا حالیش هست، نه تو حسینیه، نه مکان میفهمه نه زمان

گفت: من سرطانی بودم

گفت یه خونه، مجردی، با رفیقامون درست کرده بودیم

هر کی، هر کی رو جور میکرد تو این خونه ی مجردی، اونجا، رخت خواب گناه و معصیت

گفت شب عاشورا هر چی زنگ زدم به رفیقام، هیچ کدوم در دسترس نبودند

گفت ماشین رو برداشتم، گفتم برم یه سرکی، یه گشتی بزنم

تو راه که که میرفتم، یه خانومی رو دیدم، چادری، داشت میرفت حسینیه

خلاصه امدم جلو و سوارش کردم با هر مکافاتی که بود،(می رسونمت و...)

بعد بردمش به خانه ی مجردی

این هم مثل بید میلرزید، گریه میکرد و میگفت: بابا مگه تو غیرت نداری؟

آخه شب عاشورا ست

...بیا به خاطر امام حسین

گفتم: برو بابا، حسین کیه؟ این ها رو آخوند ها در آوردن

!عرب ها با هم دعوا کردن به من ربطی نداره

تو گریه کردن گفت: خجالت بکش من اولاد زهرا م

به خاطر مادرم فاطمه حیا کن

من این کاره نیستم، من داشتم میرفتم حسینه

گفتم: من فاطمه ی زهرا هم نمیشناسم

من فقط یه چیز میشناسم، جوانی، جوانی، جوانی، گناه، جوانی، شهوت

این ها رو هم هیچ حالیم نیست

خانمه گفت: اگه تو لاطی، غیرتی هستی، غیرت لاطی داری؟ یا نه؟

گفت: چه طور؟

گفت: خودت گفتی من از زمین تا آسمون گناه کردم، مرد باش، به حرمت زهرا امشب گناه نکن

اگه دستت رو مادرم زهرا نگرفت، برو هر کاری دلت می خواد بکن

گفت: ما غیرتی شدیم

لباس هم رو پوشیدم، گفتم که: یا الله، چادر رو سرت کن ببینم

امشب میخوام برا اولین بار به حضرت زهرا اعتماد کنم، ببینم این زهرا می خواد چکار کنه

!یاالله

سوار ماشین ش کردم، نزدیک حسینه پیادش کردم

از ماشین که پیاده شد داشت گریه میکرد

در ماشین رو بست، از پشت شیشه گفت: ایشالله مادرم فاطمه دستت رو بگیره، خدا خیرت بده، آبروی من رو نبردی

خدا خیرت بده

میگه امدم خونه، حالا ضد حال خوردیمو

تو صحبت هاش که داشتم می بردمش حسینه، هی گریه میکرد و با خودش حرف میزد

من هم میشنیدم چی میگه

اما داشت به من میگفت

هی میگفت: این گناه که میکنی سیلی به صورت مهدی میزنی

چرا این قدر حضرت مهدی رو کتک میزنی؟ مگه نمیدونی ما شیعه هستیم؟ امام زمان دلش میگیره

این ها رو میگفت

ما هم سفت رانندگی میکردیم

پیاده که شد و رفت، ما هم رفتیم خونه

دیدم مادرم، پدرم، خواهرم، داداشم، این ها همه رفته بودن حسینه

تو این ها لاط فقط من بودم

گفت تلوزیون رو که روشن کردم، دیدم به صورت آنلاین **کربلا** رو نشون میده

صفحه ی تلوزیون دو تیکه شده بود، تیکه ی راستش بین الحرمین و زریح رو نشون میده،

تیکه ی چپش نشون میداد که یه مشت عرب، خشن، با چفیه قرمز، داشتن بچه ها رو که با لباس سبز بودن با تازیانه میزدن

و به خاک ها میکشوندن

می گفت: من که تو عمرم گریه نکرده بودم، یاد حرف این دختره افتادم

گفتم: وای! یه عمره دارم تازیانه به مهدی میزنم

می گفت: پا تلوزیون دلم شکست
گفتم: زهرا جان دست من رو بگیر
زهرا جان یه عمره دارم گناه میکنم، دست من رو بگیر
من میتونستم گناه کنم ولی به تو اعتماد کردم
کسی هم تو خونه نبود، تا تونستم گریه کردم
گریه های چند ساله که بغذ شده بود، گریه میکردم، داد میزد، اربده میکشیدم
خجالت نمیکشیدم، کسی هم نبود
می گفت: نزدیک های صحر بود که پدر مادرم آمدن
تا مادرم در رو باز کرد، وارد شد تو خونه
تا نگاه به من کرد، گفت: رضا جان کجا بودی؟
گفتم چطور؟ گفت: بوی حسین میدی
رضا جان بوی فاطمه میدی، کجا بودی؟
افتادم دست پدر و مادرم، گریه کردم، گفتم: تو رو به حق این شب عاشورا من رو ببخش
من رو ببخش که کتک زدم، اشتباه کردم
مادرم گریه کرد، پدرم گریه کرد، خواهرام، داداشام
و خوش حال شدن که حسینی شدم
صبح عاشورا، زنجیر ها رو برداشتم و پیرهن مشکی رو پوشیدم و رفتم تو حسینه
تو حسینه که رفتم، منو میشناختن، میدونستن که من این جاها نمیومدم
همه خوش حال، رئیس هیعت آدم عاقلی بود
گفت: آمد و پیشانی ما رو بوسید و بغلمون کرد، رضا جان خوش امدی، منت سر ما گذاشتی
گفتم: من هم زنجیر میزد و به یاد اون سیلی هایی که به مهدی زده بودم، گریه میکردم
هی زنجیر میزد، بیه یاد کتک هایی که با گناهانم به مهدی زدم گریه میکردم

جلسه تمام که شد، نهار رو که خوردیم، رئیس هیعت من رو صدا کرد
به من گفت رضا جان: می یای کربلا؟
گفتم: کربلا؟ من؟ من که پول ندارم
گفت: نوکرتم، پول یعنی چی؟ خودم میبرمت
می گفت: حاج آقا، ماه صفر هنوز تموم نشده بود، دیدم بین الحرمین ام
رئیس هیعت گفت که: آقا رضا بریم تو حرم؟
گفتم: برین من چند دقیقه کار دارم
تنها که شدم، زدم تو صورتم، گفتم: حسین جان میخوای با دل من چکار کنی؟
زهرا جان من یه شب تو عمرم به تو اعتماد کردم، کربلایم کردی؟
بیبی جان آدمم کردی؟
امدم زریح امام حسین رو گرفتم، گریه کردم، داد میزد
می گفتم: حسین جان، حسین جان، دستم رو بگیر، حسین جان
پسر فاطمه دستم رو بگیر
نزار برگردم دوباره
می گفت: رئیس هیعت کاروان داره، مکه مدینه میره
می گفت: حاج آقا به جان زهرا سال تمام نشده بود، خدمه گفت: میای بریم مدینه؟
گفتم: آخه پول! گفت: همه کارهش با من
خلاصه، چند روزه ویزای ما رو گرفت
یه وقت دیدیم ای بابا، سال تموم نشده، تو قبرستان بقیع، پای برهنه دنبال قبر گم شده ی زهرا دارم می گردم
گریه کردم، گفتم: زهرا جان، بی بی جان، با دل من میخوای چکار کنی؟
من یه شب به تو اعتماد کردم، هم کربلاییم کردی هم مدینه ای؟
میگفت: کار پیدا کردم، آبرو پیدا کردم، یه دو سالی گذشت

مادر ما گفت: رضا جان، حالا که کار داری، زندگی داری، حاجی هم شدی، مکه هم رفتی، کربلایی هم شدی، نوکر امام حسین هم شدی

اجازه میدی برات بریم خواستگاری؟

گفتم: برید مادر یه دختر نجیب و زندگی کن برام پیدا کنین

گفت: یه دختری پیدا کردیم، دختر مومنو خوبیه

خلاصه رفتیم خواستگاری

پدر دختر تحقیق هاش رو کره بود

پدر دختر من رو خورد تو یه اتاقی در رو بست، گفت: بین رضا جان، من میدونم تو کی هستی

اما دو سه ساله که نوکر ابی عبدالله شدی

میدونم چه کار هایی، چه جنایاتی کردی

اما یه خواهش دارم، چون با حسین آشتی کردی، دخترم رو بهت میدم، نوکرت هم هستم

فقط جان ابی عبدالله از حسین جدا نشو، همین طوری بمون، من کاری با گذشته ت ندارم، من حالات و میخرم

...می گفت: من هم بغلش کردم پدر عروس خانوم رو، گفتم دعا کن ما نوکر بمونیم و

گفت: از طرف من هیچ مانعی وجود نداره، فقط عروس خانوم باید بپسنده

خب، گفتن عروس خانوم چای بیاره

ما هم نشسته بودیم، پدرمون، مادرمون، خواهرمون، پدرش، مادرش، خاله ش، عمه ش

عروس خانوم وقتی آمد سینی رو گذاشت جلوی ما، یه نگاه به من کرد، یه وقت یا زهرا

سینی از دستش ول شد، گریه و، از سالن نرفته بیرون خورد زمین

مادرش، خاله ش، مادرم، خواهرم، رفتن زیر بغلش رو گرفتن و بردنش توی اتاق

می گفت: حاج آقا، فقط دیدم صدای شیون از اتاق بلنده

همه فقط یه کلمه میگن، **یا زهرا**

من هم دلم مثل سیر و سرکه میجوشید

مادرم رو صدا زدم، گفتم چه خبره؟

گفت: مادر میدونی این عروس خوانوم چی میگه؟ گفتم چی میگه؟

گفت: میگه دیشب خواب دیدم حضرت زهرا امد به خواب من، عکس این پسر شما رو نشونم داده، گفته: این پسر تازگی ها با حسین من رفیق شده

به خاطر من ردش نکن

مادر دیشب فاطمه سفارشت رو کرده

(بخدا جوان ها اگه اعتماد کنین، رفاقت کنین، زهرا آبروتون میده، آخرت تون میده، دنیا تون میده)

تو دلت بلند بگو یا زهرا

عیاض راهزن چگونه توبه کرد؟



فرجام فضیل بن عیاض

فضیل بن عیاض از راهزنان و دزدان زبردستی بود که در اطراف سرخس، اموال کاروان ها را غارت می کرد و « شنیدن نامش، لرزه بر اندام مردم می انداخت. روزی چشمش به دختری زیبا افتاد و عاشق و دلباخته ی او شد. پیش رفت و به او گفت: «امشب به خانه ی شما می آیم (منتظر باشید). به پدر و مادر خود بگو اتاقی آماده کنند و نردبانی . «کنار دیوار بگذارند؛ چون من از دیوار بام وارد می شوم

وقتی دختر این خبر را به پدر و مادر خود رساند، آنان از ترس، آن چه را فضیل گفته بود، انجام دادند و با اندوه، از خدا می خواستند که شر فضیل را از آنان برطرف گرداند.

نیمه های شب، صدای پای فضیل از روی بام به گوش رسید. ناگهان فضیل در آن دل شب، صدای تلاوت قرآن را شنید که کسی این آیه ی کریمه را می خواند

ألم یأْن للذین امنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق

آیا گاه آن نرسیده است که دل های مؤمنان (ظاهری) در برابر ذکر خدا و آن چه از حق نازل شده است، خاشع (1) گردد و به دل توجه کنند؟

چون این آیه به گوش فضیل رسید، به یک باره پرده ی شهوت و غفلت را کنار زد و دیده ی باطنش باز شد و

دانست، آن چه را باید بدانند! آن گاه متوجه درگاه الهی شد و بی اختیار فریاد کرد: ای پروردگار من! آری، گاه آن رسیده است. اکنون وقت آن است که قلب ها خاشع و نرم شوند. همان جا توبه کرد و از وصال دختر چشم پوشید. فضیل بعد از توبه کردن و توجه به خدا، به مقام والایی در کمال اخلاقی رسید. او از جمله ی عارفان بزرگ آن عصر به حساب می آید و شاگردانی نیز تربیت کرده است. (2) فضیل در پایان عمر، در شهر مکه و در جوار کعبه می زیست و سرانجام نیز در روز عاشورا در شهر مکه درگذشت

حدید، 16 -1

مگر نیست اکنون زمان آن زمان

که افراد مؤمن به رب جهان

شود نرم دلهایشان با صفا

از آن وحی منزل زیاد خدا

تأثیر قرآن در جسم و جان، به نقل از سفینه البحار، ج 2، ص 369 و جلوه های تقوا، ص 26-2

مسلمان شدن بانوی مسیحی بر اثر گریه بر امام حسین (علیه السلام)

داستان هدایت شدن بانوی مسیحی به سبب گریه بر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) یکی از داستان های زیبا و شنیدنی است داستان شگفت انگیز این دختر مسیحی را مرحوم حاج میرزا حسین نوری از حاج میرزا خلیل طهرانی :از یکی از شاگردان مرحوم آیت الله وحید بهبهانی چنین نقل می کند روزی در صحن شریف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) پای درس مرحوم آیت الله بهبهانی نشسته بودیم، ناگاه مرد زائر غربی که لباس اهل آذربایجان را به تن داشت، سراغ آیت الله بهبهانی آمد و سلام کرد و دست ایشان را بوسید و سپس کیسه ای که در آن مقدار زیادی از زیور آلات زنانه بود به ایشان داد و گفت: به هر صورت که می دانید، مصرف نمایید

آیت الله وحید بهبهانی از ایشان سؤال کردند: این ها چیست و کجا بوده؟ آن مرد حکایت عجیبی را درباره این :جواهرات برای ایشان نقل کرد آن حکایت چنین است

من اهل شیروان (یا دربند یا، جایی نزدیک آنجا هستم چندین سال پیش برای تجارت به بعضی از بلاد روسیه (روسیه قدیم) سفر کردم مال زیادی هم داشتم روزی به دختری زیبا برخورد کردم که دلم را برد و به خاطر او آرامشم را از دست دادم، کم کم اختیار از دستم خارج شد به سراغ خانواده آن دختر رفتم. خانواده او از سرشناسان و اشراف

نصاری بودند اما، به هر حال از دختر آنها خواستگاری کردم، جواب آنها این بود که از نظر ما، تو عیبی نداری جز آنکه هم مذهب ما نیستی، اگر حاضر باشی مسیحی شوی دخترمان را به عقد تو در خواهیم آورد. ناراحت و غمزده از منزل آنها بیرون آمدم، چون برای من شرطی گذاشته بودند که نمی توانستم به آن عمل کنم.

هر چه می گذشت، عشق و محبت من به آن دختر بیشتر می شد به گونه ای که از کار و زندگی باز مانده بودم، چون دیدم کارم به آشفتگی کشیده شده و راهی جز بهم ریختگی زندگی و هلاکت ندارم، راه دو روئی و نفاق و اظهار شرک را در پیش گرفتم، تصمیم گرفتم این کار زشت را انجام دهم. به سراغ آنها رفتم و به ظاهر از اسلام اظهار برائت کردم و رسماً، مسیحی شدم آنها هم دختر خود را به عقد من در آوردند.

مدتی گذشت آتش محبت و عشق من فرو کش کرد و بر کار مذموم خود که می دانستم سرانجامی جز آتش جهنم ندارد، سخت پشیمان شدم دائماً خود را بر این کار ملامت می کردم و در اندیشه عالم پس از مرگ بودم، نه راهی برای بازگشت به وطن خود داشتم و نه اقامت در آنجا و عمل به آئین مسیحیت برایم آسان بود تکالیف دینی اسلام را کنار گذاشته ام بودم دائماً مصائب آن حضرت را بیاد می آوردم و گریه می کردم همسرم خیلی شگفت زده بود، چون علت گریه های مرا نمی دانست، از علت این گریه ها می پرسید اما، نمی توانستم به او جوابی بدهم.

سرانجام روزی با توکل به خدا، تصمیم گرفتم حقیقت را برای او بیان کنم به او گفتم: من به مذهب اسلام، همچنان پای بندم و تنها برای وصال تو، تظاهر به نصرانیت کردم و علت گریه هایم را به او گفتم: وقتی همسرم نام امام حسین (علیه السلام) را شنید بر قلب او نورانیتی ظاهر شد، گویا نام شریف امام حسین (علیه السلام) شیاطین را سوزاند او بلافاصله، اسلام را پذیرفت و مسلمان شد و در گریه بر امام حسین (علیه السلام) با من همراهی می کرد و سیرت او هم مانند صورتش، دل آرا و باطنش مثل ظاهرش پاک گردید.

روزی به او گفتم: بیا و وسائلمان را جمع کنیم و مخفیانه به کربلا برویم تا به آسانی بتوانیم به تکالیف دینی خود (اسلام) عمل کنیم و در آنجا ساکن شویم او پیشنهاد مرا پسندید، قرار شد به کربلا بیائیم، با هم به کربلا آمدیم و مجاور حرم شریف اباعبدالله (علیه السلام) شدیم اما چیزی نگذشت که همسرم به بیماری شدیدی مبتلا شد و از دنیا رفت، خانواده از مرگ فرزندان آگاه شدند و آمدند او را بردند و به شیوه نصاری تجهیز و او را طبق آئین خود با همه زیور آلاتش در قبرستان نصاری دفن کردند.

غم فراق او خیلی مرا افسرده کرده بود تمام وجودم از غم او آغشته بود، تصمیم گرفتم جنازه او را از قبر در آورم در پاک ترین شهر مسلمانان دفن کنم، نیمه های شب به قبرستان نصاری رفتم قبر همسرم را شکافتم اما در قبر او مردی ریش تراشیده و با شاربه های بلند دیدم خیلی برایم عجیب بود، این کیست که در قبر همسرم دفن شده؟! در فکر بودم که بدن همسرم چه شده است؟ در همان حال خواب بر چشمانم غلبه کرد در عالم رویا به من گفتند: دل پاک دار و ناراحت مباش فرشتگان خدا جسد همسرت را به کربلا بردند و در صحن شریف اباعبدالله (علیه السلام) پائین پا،

نزدیک مناره بلند سبز رنگ، دفن کردند فرشتگان، زحمت انتقال جنازه او را از تو برداشتند خوشحال و شادمان از خواب بیدار شدم و فوراً تصمیم گرفتم به کربلا برگردم خدای متعال به من توفیق عنایت فرمود که بار دیگر به زیارت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) بیایم محل قبر را در صحن مطهر پیدا کردم و سراغ مسئولین صحن مبارک رفتم و پرسیدم چه کسی اینجا دفن شده است؟ گفتند: یکی از مأموران مالیات حکومت را در اینجا دفن کرده اند خواب خود را برای آنها گفتم آنها قبر را شکافتند داخل قبر شدم و همانطور که در خواب به من گفته بودند جنازه همسرم را در آنجا دیدم، زیور آلات او را از او جدا کردم و این همان زیور آلات است که به شما می دهم

آیت الله وحید بهبهانی زیور آلات را قبول کردند و آن ها را صرف فقرای آن بلاد نمودند

مقابل اصفهانی از تمسخر عزاداران تا مرثیه گویی برای اهل بیت (علیهم السلام)

یکی از کسانی که گذشته خوبی نداشت اما با عنایت اهل بیت (علیه السلام) توانست گذشته خود را جبران کند یکی از شعرای زبر دست کربلای سیدالشهداء به نام مقبل اصفهانی است جریان بازگشت او به درگاه اهل بیت (علیه السلام) را چنین آورده است

منقول است که مقبل در عهد شباب جوانی بود ظریف و در ظرافت به غایط لطیف اتفاقاً ایام محرم به جمعی رسید که سینه زنان و گریان در عزای شاه شهیدان مشغول بودند به طریق استهزاء چیزی خواند که جمع عزاداران را متألم و نالان نمود

پس از چندی، به مرض جذام مبتلا گردید به حدی که مردم از وی تنفر جسته در گلخن حمام مقام گرفت اتفاقاً سال دیگر شد روزی در زاویه خرابه با دل شکسته نشسته بود که ناگاه جمعی از شیعیان سینه زنان و یا حسین گویان می خواندند

چه کربلاست امروز - چه پر بلاست امروز

سر حسین مظلوم - از تن جداست امروز

مقبل را آتش در نهاد افتاد و به نظر حسرت در ایشان نگریست و گریست و گفت

روز عزاست امروز - جان در بلاست امروز

فغان و شور و محشر - در کربلاست امروز

در همان شب، حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را در خواب دید وی را نوازش فرمود و از تقصیرش گذشت و گویند که مسمی به محمد شیخا بود و جناب ختم الرسل (صلی الله علیه وآله) او را ملقب به مقبل نمود این بود که شروع نمود به ذکر واقعات و شرح حکایات سید الشهداء (علیه السلام) گوید: که چون واقعه شهادت را تمام نمودم شب جمعه بود چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر غنودم در عالم خواب خود را در روضه عرش درجه فرزند ابوتراب دیدم و در حرم محترم، نبوی گذارده بودند، صاحب محراب و منبر یعنی جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نیز تشریف داشت

در آن اثنا (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) امر نمود تا محتشم را حاضر کردند فرمود امشب شب جمعه است بر منبر برو و چیزی در مصیبت فرزندانم بخوان محتشم به امر آن سید محترم بر منبر رفت، خواست در اول درجه بنشیند حضرت فرمود: بالا برو، چون به پله دوم رفت فرمود: بالا برو و هم چنین تا به عرش منبر نشست و خواند

بر حربگاه چون، ره آن کاروان فتاد - شور نشور واهمه را در کمان فتاد
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید - هر جا که بود طایری، از آشیان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند - هم گریه بر ملائک آسمان فتاد
شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت - چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر - پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره ی هذا حسین از او - سر زد چنانچه آتش از او، در جهان فتاد
پس با زبان پر گله، آن بعضه البتول - رو در مدینه که، یا ایها الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین تست - وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی - دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون، - زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین - شاه شهید نا شده مدفون حسین تست

مقبل گوید: پس از فراغ از تعزیه داری و سوگواری، جناب سید امم خلعتی به محتشم عطا نمود من به خیال آنکه البته اشعار من قبول ابرار نگشته زیرا که به من التفاتی ننمود و امر بخواندنم نفرمود: ناگاه، حوریه ای به خدمت سید دو سرا عرض کرد که انیسه حوراء جناب فاطمه زهرا (علیه السلام) می گوید: که مقرر بفرما مقبل واقعه ای در مرثیه

سید الشهداء (علیه السلام) بخواند پس حضرت مرا امر فرمود بر منبر رفتم و بر پله اول ایستادم و خواندم

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان - فتاد از حرکت ذوالجناح و از جولان
نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت - نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت
کشید پا زرکاب، آن خلاصه ایجاد - به رنگ پرتو خورشید بر زمین افتاد
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد - اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

ناگاه کسی اشاره نمود که فرود بیا، دختر سید دو سرا بیهوش گشته پس، من فرود آمدم و منتظر عطای خیر البریا
بودم که دیدم ضریح منور سبط خیر البشر باز شد و شخص جلیل القدری بر آمد اما زخم سینه اش از ستاره افزون و
جراحات بدنش از حد و حصر بیرون خلعت فاخری بمن عطاء نمود، عرض کردم فدایت کردم تو کیستی؟ فرمود

حسینم که دوش نبی بوده جایم - فرستاده خلعت خدا از برایم

سلطان محمد خدا بنده چگونه شیعه شد

داستان آشنا شدن سلطان محمد خدا بنده با حقانیت تشیع از طریق علامه حلی رحمه الله نمونه روشنی از تأثیر عالمان
دینی در هدایت دیگران است البته وظیفه آگاهی دادن به دیگران و تأثیر آگاهی در هدایت اختصاص به عالمان
دینی ندارد اما، کلام عامل تأثیر بیشتری دارد

سلطان محمد خدا بنده نوه هلاکوخان و از مغولانی بود که بودایی مذهب بودند، او و برادرش اسلام آورده بودند
اما، چون مذهب رسمی ایران در آن زمان تسنن بود او هم سنی شده بود اما، خدای متعال، برای او شرایطی را ایجاد
کرد که به حقانیت تشیع پی برد و شیعه شد داستان تشیع او را، صاحب کتاب روضات الجنات (قدس سره) در ضمن
زندگانی علامه حلی (قدس سره) چنین آورده است

روزی خدا بنده بر همسرش غضب کرد و به او گفت أنت طالق ثلاثا (تو را سه طلاقه کردم) سپس، پشیمان شد،
گروهی از علمای اهل تسنن را جمع کرد گفتند: باید محلل بگیری، گفت: شما در هر مسأله ای اقوال مختلفی دارید
آیا در این مسأله هیچ اختلافی ندارید؟! گفتند: نه، یکی از وزرای او گفت: عالمی در حله وجود دارد که این طلاق
را باطل می داند (مرادش علامه حلی بود) دستور داد: او را به اینجا بیاورید. علمای اهل تسنن گفتند: او مذهب باطلی

دارد، او رافضی مذهب است. رافضی ها عقل ندارند و در شأن پادشاه نیست که به سراغ مردم کم عقل برود. سلطان گفت: بگذارید بیاید تا معلوم شود، دستور داد هم زمان همه علمای مذاهب اربعه را جمع کنند، همه آمدند، علامه حلی از راه رسید، وقتی می خواست وارد شود کفش های خود را برداشت و با خود به داخل مجلس آورد و بر همه سلام کرد (یعنی، آداب رسمی وارد شدن بر پادشاه را رعایت نکرد) و مستقیماً جلو رفت و کنار خود سلطان نشست، علمای اهل تسنن گفتند: نگفتیم که آنها کم عقلند. سلطان گفت: از او پرسید که چرا این کارها را کرد. از او پرسیدند: چرا بر پادشاه سجده نکردی و چرا آداب ملاقات با سلطان را رعایت نکردی؟! علامه حلی پاسخ داد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم سلطان بود اما، هنگام ورود بر او، فقط به او سلام می کردند و خدای متعال فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیه من عند الله مبارکة (نور/61) (وقتی به خانه ها وارد می شوید به یکدیگر سلام کنید که هدیه ای مبارک از سوی خداست) و بین من و شما در این مسأله اختلافی نیست که سجده بر غیر خدا جایز نیست. از او پرسیدند: چرا کنار سلطان نشستی، گفت: چون غیر از آنجا، جایی نبود گفتند: چرا کفش هایت را با خود برداشتی، این کار شایسته یک عاقل، بلکه شایسته یک انسان نیست؟ گفت: ترسیدم پیروان ابو حنیفه آن را بدزدند، همانطور که ابوحنیفه کفش پیامبر را دزدید. حنفی ها فریاد زدند: عجب حرفی می زنی اصلاً ابو حنیفه در زمان رسول خدا زندگی نمی کرد، او صد سال بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمد. گفت: ببخشید فراموش کردم شاید شافعی کفش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دزدید، شافعی ها فریاد زدند: شافعی در روز وفات ابوحنیفه بدنیا آمد او دویست سال پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زندگی می کرد. گفت: شاید مالک کفش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دزدید. مالکی ها فریاد زدند: مالک در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) زندگی نمی کرد گفت: شاید احمد بن حنبل بوده حنبلی ها هم مثل قبلی ها فریاد زدند: احمد بن حنبل زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک نکرد. در اینجا علامه رو به سلطان کرد و گفت: جناب سلطان دانستید که هیچ یک از رؤسای مذاهب اربعه زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و زمان صحابی آن حضرت را درک نکردند و این یکی از بدعت های آنها است که، این چهار نفر را جزء مجتهدین خود قرار دادند، و حتی اگر در میان خود آنها (اهل تسنن) کسی پیدا شود که از این چهار نفر افضل باشد و خلاف آنها فتوی دهد مراجعه به (فتوای علمای مذاهب دیگر را جایز بدانند)

سلطان (از علمای اهل تسنن) پرسید: هیچکدام از اینها در زمان رسول خدا و صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبودند؟ همه گفتند: نه. علامه حلی گفت: اما، شیعیان پیرو امیر مؤمنان (علی) (علیه السلام) هستیم جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و برادر او و پسر عموی او و وصی او بود، و طبق نظر ما طلاق که سلطان انجام داده باطل بوده است، برای اینکه شرایط لازم را نداشته است چه آنکه یکی از شرایط طلاق، حضور دو عادل است، آیا سلطان طلاق خود را در حضور دو شاهد عادل انجام دادند؟ سلطان گفت: نه، سپس علامه حلی با علمای اهل تسنن وارد

بحث و مذاکره علمی شد و همه را مجاب کرد با شنیدن این مناظره سلطان محمد خدا بنده شیعه شد و دستور داد (از آن به بعد) در همه شهرها و ممالک تحت سلطنت او، به نام امامان دوازده گانه در خطبه ها برده شود و سکه هایی به آنها زده شود و نام امامان اثنی عشر بر اطراف مساجد و اماکن مقدس نوشته شود

عبد فرار (یاغی نجف که با یک جمله متحول شد)

نمونه دیگری از تأثیر کلام عالمان عامل، داستان تحول روحی یکی از یاغیان نجف به نام عبد فرار با یک جمله مرحوم ملاحسینقلی همدانی است این داستان را مرحوم علامه طباطبایی (قدس سره) صاحب تفسیر المیزان نقل کرده اند

در نجف اشرف شخصی یاغی زندگی می کرد که به غرور و گردن کلفتی معروف بود، به طوری که وقتی وارد صحن حرم حضرت علی (علیه السلام) می شد، شاخه و شانه می کشید و نهیب می زد و می گفت: مردک از سر راه من رد شو روزی وی، با این حال از صحن عبور می کرد، مرحوم آیت الله، عارف برجسته، ملا حسینقلی همدانی به او رسید و فرمود: ما اسمک؟ (نامت چیست؟) او گفت: من عبد فرار هستم ملا حسینقلی به او گفت: أفررت من الله و من رسول الله؟! (آیا از خدا و رسولش فرار کرده ای؟!)

این جمله به قدری در آن شخص مغرور اثر کرد که دگرگون شد و همواره به خود خطاب نموده و خود را سرزنش می کرد و می گفت: افررت من الله و من رسول الله؟! (آیا از خدا و رسولش فرار کرده ای؟!)(او با گفتن این جملات) توبه حقیقی کرد و نصیحت ملا / همدانی، چنان طوفانی در روح و روان او به وجود آورده بود که تا نیمه همان شب، بیشتر زنده نماند و با حال توبه فوت نمود

این خبر به ملاحسینقلی همدانی رسید، ملاحسینقلی، آن روز درس خود را تعطیل کرد و به شاگردانش فرمود: همه با هم برای تشییع جنازه عبد فرار برویم شاگردان، همراه ملا حسینقلی حرکت کرد مردم تعجب کردند که چرا آقا به یک نفر گناهکار مغرور بی باک، این گونه احترام می گذارد؟ آقا فرمود: او توبه کرد و در حال توبه مرده است، بنابراین بر ما است که به او احترام کنیم

أرمنى خوش نیت (پی بردن به حق با راهنمایی محدث قمی رحمه الله الیه)

جریان مسلمان شدن یک ارمنی، با راهنمایی مرحوم حاج شیخ عباس قمی (قدس سره) جریان زیبایی است که حاکی از تأثیر سخن عالمان مخلص و نشانی از سبب سازی های خداوند متعال برای هدایت کسانی است که شایستگی دارند. این داستان را مرحوم آیت الله شیخ علی پناه اشتهااردی از بنیانگذار جمهوری اسلامی و رهبر کبیر :انقلاب امام خمینی (قدس سره) از درس اخلاق ایشان، در مدرسه فیضیه چنین نقل کرده است

از مشهد مقدس با اتوبوس عازم تهران بودیم. مرحوم شیخ عباس قمی هم داخل همین اتوبوس بود، ناگاه اتوبوس از حرکت ایستاد و راننده بلند قد و سیاه چرده آن با عجله پایین رفت و با ناراحتی به داخل ماشین برگشت و با عصبانیت گفت: بله، ماشین پنچر شده به طرف صندلی ما که وسطهای ماشین بودیم آمد. چون من سید بودم به من چیزی نگفت اما، به سراغ حاج شیخ عباس قمی رفت و گفت: اگر می دانستم، تو را اصلاً سوار نمی کردم از نحسی توست که در این بیابان برهوت معطل شدیم، برو پایین، و دیگر هم حق نداری سوار این ماشین شوی. مرحوم حاج شیخ عباس هم، بدون اینکه حرفی بزند و اعتراضی کند بلند شد و وسایلش را برداشت و از ماشین پیاده شد. من هم بلند شدم که با او پیاده شوم، او مانع شد با اصرار از ماشین پیاده شدم که او را تنها نگذارم بالاخره گفت: شما به ماشین برگرد، من راضی نیستم تو اینجا با من بمانی، چون نمی خواستم او را ناراحت کنم به ماشین برگشتم

بعد از مدتی حاج شیخ عباس (قدس سره) را دیدم، از او پرسیدم آن روز چه کردی؟ گفت: خیلی معطل شدم برای هر ماشینی که دست بلند می کردم، نگه نمی داشت، تا اینکه کامیونی که بارش آجر بود، برایم نگه داشت و مرا سوار کرد

راننده کامیون، آدم خوب و خون گرمی بود و به گرمی از من پذیرایی کرد. با هم مشغول صحبت شدیم کم کم متوجه شدم که او ارمنی است و مسیرش همدان است از قضا، من هم می خواستم به همدان بروم چون مدت ها بود که به دنبال یک سری مطلب می گشتم و در جایی نیافته بودم می دانستم که فقط در کتابخانه مرحوم آخوند همدانی در همدان می توانم آنها را بدست آورم

هر چند راننده ارمنی بود اما، آدم خوب و اهل حالی بود من هم از فرصت استفاده کردم و برای او احادیثی را که حفظ داشتم، خواندم و از احکام و معارف نورانی اسلام و حقانیت مذهب تشیع برای او گفتم. دیدم خیلی مشتاق شده است چون او را مشتاق یافتم، برایش مطالب بیشتری گفتم، تا وجدان و فطرت او را کاملاً بیدار کنم نزدیکی های همدان بود که به صورت راننده نگاه کردم. دیدم قطرات اشک از چشمانش سرازیر است. این حال او را که دیدم دیگر چیزی نگفتم سکوتی عمیق بر ما حکمفرما شد. چیزی نگذشت که او سکوت را شکست و گفت: فلانی این طور که تو می گویی و من از حرفهای فهمیدم، اسلام دین حق و جاودانی است و من تا به حال در اشتباه بودم شاهد باش من همین الان پیش تو مسلمان می شوم و به خانه که رفتم تمام خانواده و فامیل های خود را که از من

:حرف شنوی دارند، مسلمان می کنم. بعد هم گفت
أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمد رسول الله و أشهد أن عليا ولي الله

تشیع عالم سنی (با استدلال علامه بحر العلوم رحمه الله)

انسان های حق طلب، اگر حق را تشخیص دهند، در برابر آن خضوع می کنند و آن را می پذیرند. جریان استدلال علامه بحر العلوم (رحمه الله) بر حقانیت تشیع، برای یکی از علمای اهل تسنن و شیعه شدن او، از یک سو، نمونه ای دیگر از نقش عالمان دینی در روشنگری و از سوی دیگر نمونه ای از تأثیر حق طلبی در فراهم آمدن زمینه های هدایت است این جریان را صاحب کتاب قصص العلماء در ضمن احوالات سید بحر العلوم (رحمه الله) چنین آورده است:

از حکایت غریبه اینکه، امام جمعه ای بود که از همداس و اشهر بود و در همان روزهای جمعه می آمد و اقامه نماز جمعه می کرد و می رفت و در میان راه با احدی سخن نمی گفت و بجای دیگر هم نمی رفت و از مسلمین و از مسلمانان و مشاهیر علماء آن بلد بود

پس روزی بحر العلوم به مسجد رفته و پشت سر امام جمعه نماز جماعت گذارد، از آن پس، به همراه او به خانه او رفته، دید که کتابخانه ای دارد که مملو از کتب علمیه است بحر العلوم از آن امام جماعت سؤال کرد که در میان کتابخانه شما چه کتابست، آن شخص در جواب گفت که فیها ما تشبهه الانفس و تلذ الاعین یعنی در اینجا است هر چه نفس را به آن اشتها و چشم از آن لذت می برد و مقصودش آن بود که همه کتابها در کتابخانه من است

پس، بحر العلوم در مقام نقض همین سخن بر آمده، چند کتاب از کتب عامه را اسم برده و گفت: اینها در کتابخانه شما موجود است؟ آن شخص گفت: که این کتب در اینجا نیست

پس بحر العلوم فرمود: که ابو حنیفه کتابی در رجال تألیف کرده آیا، آن کتاب در اینجا وجود دارد؟ آن شخص گفت که در آن را ندارم لیکن آن کتاب بنظرم رسیده و آن را دیده ام بحر العلوم فرمود: در آن کتاب گفته در وصف جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) من در نزد او تلمذ مینمودم و هر روزی مسقطات او بالنسبه به من هفتاد مسئله بود پس، بحر العلوم، خود، در مقام تعجب بر آمده که جعفر بن محمد آیا چقدر علم داشته که مثل ابوحنیفه! عالم متبحر که وحید اعصار بود، روزی هفتاد مسئله از جعفر بن محمد الصادق اخذ می نمود؟ و جعفر بن محمد را تلامذه بسیار بود که اکثر فضلا و علما بودند و در خدمت او استفاده و تلمذ می نمودند، آیا

مسقطا از جعفر بن محمد به هر یک از آنها چه قدر بوده و آیا مثبتات او به کسی تعلیم نمی کرد و خود می دانست لاغیر، آیا آنها چقدر بوده است؟! و آیا جعفر بن محمد چگونه کسی باشد که مانند ابوحنیفه اینقدر او را توصیف و تعظیم نموده؟

امام جمعه استماع و سکوت داشت پس بحرالعلوم از جای خود برخاست که به خانه خود معادوت نماید، امام جمعه نیز با سید برخاست و آن جناب را تا به در خانه بحرالعلوم مشایعت نمود، پس بحرالعلوم تکلیف کرد به او که شما به اندرون خانه ما نزول فرموده، زمانی استراحت نمایید

امام جمعه گفت: من نمی نشینم و مقصودم آن بود که خانه تو را دانسته باشم، پس از مراجعت، تقریباً یکسال از آن تاریخ گذشت، پس، روزی امام جمعه سید را به نزد خود احضار نمود، سید به منزل امام جمعه تشریف فرما شده دید که امام جمعه افتاده و محتضر است

پس، امام جمعه منزل خود را خلوت کرده به سید عرضه داشت که در آنروزی که توصیف از جعفر بن محمد نمودی من از آن روز شیعه شده ام و لیکن تقیه می نمودم و کسی را اطلاع از احوال من نیست، اکنون که مرا روز به آخر رسیده تو را وصی خود ساختم مرا به مذهب شیعه تغسیل و تکفین نموده باش، این بگفت و روحش به آشیان قدس پرواز نمود و سید بحرالعلوم او را غسل داده کفن و نماز و تدفین بر وفق مذهب شیعه داده

محمد امین انطاکی (سنی حق طلبی که مبلغ مذهب شیعه شد)

محمد مرعی امین انطاکی، یکی از علمای اهل تسنن است که با پی بردن به حقانیت تشیع به مکتب اهل بیت (علیه السلام) روی آورد و نه تنها خود و برادرش شیعه شدند بلکه از مروجان و مبلغان تشیع گردیدند قبل از پرداختن به علل گرایش او به تشیع، خلاصه ای از زندگی او را مطابق با آنچه از نوشته خود او استفاده می شود بیان می کنیم

انطاکی در چهار فرسخی شهر انطاکیه (از کشور سوریه) در یک روستای کوهستانی خوش آب و هوا و سرسبز بنام عنصو در سال 1314 هجری پا به عرصه حیات گذارد. ابتدا، برای آموزش خواندن و نوشتن به مکتب رفت و سپس به همراه برادرش شیخ احمد انطاکی به مدت سه سال ادامه برای ادامه تحصیل به روستایی نزدیک روستای خود رفت و در آنجا از شخصی بنام شیخ رجب استفاده کرد و آنگاه به انطاکیه منتقل شد و نزد شیخ لطف الله و محمد سعید عرفی که از طرف حکومت دست نشانده دولت فرانسه در سال 1919 میلادی به سوریه تبعید شده بود، به تحصیل دانش و کسب کمالات معنوی پرداخت و سپس برای تکمیل تحصیلات خود عازم مصر شد و در دانشگاه

الازهر مصر به همراه برادرش که قبل از او به آنجا رفته بود به تحصیل پرداخت بعضی از اساتید او در الازهر، شیخ محمد ابوطه مهنی و شیخ رحیم بودند، تحصیلات او مورد توجه اساتید آن دانشگاه قرار گرفت به طوری که پس از اتمام تحصیل به او پیشنهاد کردند، که در مصر بماند و در آن دانشگاه مشغول تدریس شود اما، چون احساس می کرد کشور خودش، سوریه، به او نیاز بیشتری دارد این پیشنهاد را نپذیرفت و به سوریه برگشت و حدود 15 سال به تدریس علوم اسلامی و افتاء و ایراد خطبه و اقامه نماز جماعت اشتغال ورزید

روحیه حق طلبی و پی بردن به حقانیت مذهب شیعه عامل اصلی، استبصار، و گرویدن او به مذهب تشیع است. محمد امین انطاکی پس از انتخاب مذهب تشیع به تبلیغ این مذهب حقه پرداخت اولین کسی که با تلاش او شیعه شد برادرش احمد امین انطاکی است. او و برادرش، مناظراتی با علمای اهل تسنن تشکیل می دادند و در ضمن مناظره های خود در میان اهل تسنن، آنها را با مذهب تشیع آشنا می کردند و ضعف های موجود در مذهب اهل تسنن را بر ملا می ساختند

انطاکی در کتابی که در سال 1383 هجری قمری به نام لماذا اخترت مذهب الشیعه منتشر ساخت، علاوه بر بیان علل اصلی گرایشش به مذهب تشیع، برخی از براهین قاطع بر حقانیت تشیع را نیز بیان می کند او در این کتاب که بخش هایی از آن به زبان فارسی برگردانده شده است، علل اصلی شیعه شدن خود را چنین بیان می کند عوامل زیادی در اینکه مذهب اهل بیت (علیه السلام) را پذیرفتم، نقش داشت که از جمله آنها این بود که اولاً، دیدم عمل به مذهب شیعه عملی است که بدون شک مجزی است و مرا نسبت به تکالیف الهی بری الذمه می کند و بسیاری از علمای اهل تسنن از سابقین و لاحقین به آن فتوا داده اند که آخرین آنها استاد اکبر و دوستم شیخ محمود شلتوت (رحمه الله) است که شیخ دانشگاه الازهر بود و این فتوای او در تمام جهان اسلام شهرت یافت ثانیاً، با دلایل قوی و براهین محکم برایم ثابت شد که تنها مذهب حق، حق مذهب شیعه است که از اهل بیت (علیه السلام) گرفته شده است و آنها هم آن را از جدشان پیامبر خدا و آن حضرت، آن را از جبرئیل و او هم از پروردگار جلیل گرفته است

ثالثاً، وحی در خانه اهل بیت (علیه السلام) نازل شد و اهل بیت (علیه السلام) به آنچه در خانه است آگاهترند رابعاً، بسیاری از آیات قرآن مجید بر ادعاهای مذهب شیعه و حقانیت آن دلالت دارد خامساً، بسیاری از احادیثی که فریقین در منابع خود از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند بر این مطلب دلالت دارد

سادساً، در بسیاری از مناظراتی که با علمای شیعه داشتم، واقعا می یافتم که علیرغم اطلاعات گسترده ای که از مذهب تسنن دارم جواب قاطعی در برابر علمای شیعه ندارم و همین باعث تردیدم در مذاهب اربعه شده بود نکته قابل توجه در حق طلبی این دو برادر این است که حتی پس از انتخاب مذهب تشیع، نگران این بودند که مبادا،

:دلیلی غیر از حقانیت تشیع در گرایششان به این مذهب، دخالت داشته باشد وی در این باره می گوید
 من و برادرم برای اینکه اطمینان داشته باشیم، خود را فریب نداده ایم و در تغییر عقیده، راه صحیح و منطقی در پیش
 گرفته و بیراهه نرفته ایم، مناظرات و مذاکرات خصوصی متعددی بین خودمان ترتیب می دادیم و به نوبت هر یک
 نقش مخالف را ایفا می کردیم و با هم دیگر به گفتگو و مناظره می پرداختیم. در این مناظرات، من هر موقع که به
 عنوان یک فرد سنی در مقابل سؤال و جوابهای دندان شکن برادرم که نقش یک فرد شیعه است و ادعاهای شیعیان با
 اخبار معتبر و موجود در منابع اصل تسنن نیز هماهنگ است
 انطاکی دلیل شیعه شدن خود را در اشعاری بیان می کند این اشعار که علاوه بر اشاره به سبب هدایتش، مشکلاتی را
 :که برای او در این راه پیش آمده بیان می کند چنین است

لماذا اخترت مذهب آل طاهـا - و حاربت الاقارب فی ولاها
 و عفت دیار آبائی و أهلی - و عیشا کان ممتلئا رفاها
 لانی قد رأیت الحق نصا - و رب البیت لم یألف سواها
 فمذهبی التشیع و هو فخر - لمن رام الحقیقه و امتطاهها
 و هل ینجو بیوم الحشر فرد - مشی فی غیر مذهب آل طاهـا
 چرا مذهب آل پیامبر را برگزیدم - و چرا برای ولایتشان با خویشانم در افتادم
 چرا از وطن، پدران و خاندانم - و از زندگی پر از آسایش چشم پوشیدم
 زیرا که حق را به روشنی دیدم - و پروردگار کعبه جز آن را نمی پسندد
 مذهب من تشیع است و این فخر من - و هر کسی است که حقیقت را بخواهد بر آن سوار شد
 !و آیا براستی در روز قیامت نجات خواهد یافت - آنکس که به راهی جز مکتب آل پیامبر رفته باشد؟

لازم به ذکر است انطاکی زمانی که شیعه شد، قاضی القضاء دمشق بود بعد از شیعه شدن او را از این منصب عزل
 کردند و خانه سازمانی اش را گرفتند و حقوق ماهیانه اش را قطع کردند به گونه ای که دچار فقر شد وقتی این خبر
 به گوش حضرت آیت الله بروجردی (رحمة الله) رسید برای ایشان ماهیانه ای قرار دادند

لاتی که انقلابی شد

طیب حاج رضایی، فرزند حسینعلی از جمله لات ها و قلدرهای تهران و دارای نفوذ بسیار در میدان تره بار تهران بود. او در آنجا از بار فروش های عمده ای بود که امتیاز انحصاری واردات بعضی از میوه ها را رژیم شاه به او داده بود

طیب نوجه ها داشت. نوجه ها و کسانی که از دستورات او پیروی می کردند، آنقدر زیاد بودند که اگر تصمیمی می گرفت و می خواست غائله ای به پا کند یا غائله ای را پایان دهد به سادگی نمی توانستند، جلوی او را بگیرند و روی کارها و تصمیماتش حساب ویژه باز می کردند و حتی می توانست در حوادث سیاسی کشور نقش مؤثر داشته باشد و گاهی هم به اتهام همین غائله ها و به جرم چاقو کشی دستگیر می شد و به زندان می افتاد. یک بار، در تاریخ 1323/10/17 به اتهامی دیگر دستگیر شد و به پنج سال زندان محکوم گردید و بار دیگر به جرم ایجاد درگیری به بندر عباس تبعید شد و از او نقل شده است که در پاسخ بازجویی هایش در زندان گفته است: به بعضی از کارهای خلاف دیگر نیز عادت داشته که البته در هنگام این اعتراف، قطعاً از آن دست برداشته بود اما، برای رد گم کردن، آنها را به بازجویان ساواک می گفت

طیب در ابتدا، از دوستان و حامیان جدی محمد رضا شاه پهلوی شاه سابق ایران بود. به گونه ای که در مراسم جشن تولد پسر محمد رضا شاه، تمام چهار راه مولوی تا شوش را طاقت نصرت بست و تمام زمین میان این دو میدان را فرش کرد. نقش برجسته او در کودتای 28 مرداد سال 1332 از نقاط عطف زندگی او در دوره اول است که برای قدردانی از آن، از طرف وزارت دفاع ملی آن زمان، مدال درجه 2 افتخار رستاخیز، را دریافت کرد و مدتی بعد به عضویت هیأت رئیسه این جمعیت منصوب شد، نوشته اند که حتی خود شاه هم یک طپانچه، به او هدیه داده بود او در ظاهر، هم مرام هایی مثل شعبان جعفری (شعبان بی مخ) داشت که در بعضی از غائله ها با او شریک و همراه بودند و در دوران زمامداری دکتر مصدق در تاریخ 31/12/10 به دستور فرماندار نظامی تهران، به همراه شعبان جعفری بازداشت گردید طیب و همبندانش در اعتراض به این بازداشت در نامه ای به فرماندار نظامی تهران می نویسند:

اینجا را به جرم شاه دوستی و ابراز احساسات نسبت به شاهنشاه محبوب توقیف و بازداشت نموده اند بالاترین دلیل اوج محبوبیت خاندان پهلوی نزد او در دوران اول زندگی اش، مطلبی است که وکیل مدافع تسخیری: او چند روز قبل از شهادتش به عنوان دفاع از وی در دادگاه رژیم شاه آن را مطرح کرد. او می گوید شمال شاهنشاه فقید (رضاشاه) را بر روی شکم و پس از آن تمثال شاهانه (محمد رضا شاه) را با تاج پهلوی و دو

پرچم ایران بر روی سینه و تمثال خجسته دیگری از ذات اقدس ملوکانه را بر روی دست خویش خالکوبی کرده، که همین تحمل چندین هزار سوزن بر بدن برای حک کردن این تمثال های مقدس، نشانه نهایت علاقه و دلبستگی بی شائبه اوست

دادستان در پاسخ به این دفاعیه ی وکیل طیب، می گوید
کسی که ملیون ها. نیش سوزن را تحمل می کند، برای ارتکاب جرم آمادگی دارد

طیب که شد (دوره دوم زندگی طیب)

آری، طیب، با همه بدی هایی که داشت از اول هم، در درون خود ریشه هایی پاک و محکم داشت که باید روزی جوانه می زد، و سرانجام با نزدیک شدن با علما و متدینین، زمینه مساعدی برایش پیدا شد و این ریشه جوانه زد و برای تبدیل شدن به درختی تنومند روز به روز محکمتر گردید

در دوره ای بین سال 1336 تا 1341 به تدریج، طیب راه خود را تغییر داد و وارد دوره جدیدی از زندگی خود شد اما، هنوز، حتی متدینین و انقلابیون هم به او اعتمادی نداشتند از یک سو، رژیم شاه امید داشت که مثل گذشته از او و دار و دسته اش برای سرکوب مخالفین خود، بهره برد. از این رو، در همان سال 41 - 42 چند بار برای اینگونه امور او رفته بودند. از جمله او می خواهند که برای سرکوب قیام طلاب و روحانیون در مدرسه فیضیه نوجه های خود را وارد این معرکه کند

از سویی دیگر، بعضی از سران هیأت های انقلابی و متدینین از احتمال دخالت طیب و نوجه هایش برای سرکوب هیأت های انقلابی اظهار نگرانی می کردند اما، وی از این میان، راه حق را برگزید و با پشت کردن به جریان باطل، برای همیشه راه خود را از راه طاغوت جدا کرد و آماده پاک شدن گردید چنانکه می گویند در اواخر سال 41 و اوایل سال 42 بارها از او شنیده شد که می گفت خدایا پاکم کن، خاکم کن. خاطره ای را که شهید مهدی عراقی (رحمة الله) (از رهبران هیأت های مؤتلفه) در این باره، نقل کرده است بسیار گویا و زیباست شهید عراقی می گوید:

برای دیدن مرحوم طیب، رفتیم و گفتیم که ما منزل آقا (امام خمینی (رحمة الله) بودیم. آنجا به مناسبتی صحبت شد و اسم طیب وسط آمد بچه ها گفتند که این دسته ای که روز عاشورا ما می خواهیم راه بیندازیم، ممکن است این ها (طیب و دار و دسته اش) بیایند و نگذارند و به هم بزنند. آقا امام خمینی (رحمة الله) گفت: نه، اینها علاقه مند به اسلام هستند و اینها، اگر هم یک روزی یک کارهایی کرده اند، آن عرق دینیش بوده، روی حساب توده ای ها و کمونیست ها، اینها آمده اند یک کارهایی کرده اند. این ها کسانی هستند که نوکر امام حسین (علیه السلام) هستند، در عرض سال، همه فکرشان این است که محرمی بشود، عاشورایی بشود به عشق امام حسین (علیه السلام) سینه

بزنند، خرج بکنند، چه بکنند و از این حرف ها، خاطر جمع باشید
مرحوم طیب جواب داد: اینها عید را هم از ما می خواستند استفاده بکنند (جریان مدرسه فیضیه) شما خاطر جمع
باشید که اینها تا به حالا چندین بار سراغ ما آمده اند و ما جواب رد به آنها داده ایم، حالا هم همینجوره همان جا
دست کرد یک صد تومنی داد به اصغر - پسرش - و گفت: می روی عکس حاج آقا (امام خمینی (رحمه الله)) را می
خری، می بری تو تکیه به علامات می زنی

پیوستن به جبهه حق

آری، طیب که روحش برای بازگشت کامل به سوی حق آمادگی داشت با محبت و لطف و کلام نورانی امام
خمینی (رحمه الله)، کاملاً نورانی گردید و خود را برای فداکاری و جانفشانی در راه خدا و حمایت از نهضت امام
خمینی (رحمه الله) آماده ساخت و در فاصله میان شب عاشورای سال 1383 قمری مطابق با شب سیزدهم خرداد
1342: شمسی تا روز 15 خرداد سال 1342 همه چیزش تغییر کرد. از این رو نوشته اند
امام خمینی (رحمه الله) به دلیل اعتراض به کاپیتولاسیون در زندان بودند در نوروز همان سال فاجعه فیضیه و کشتار
طلاب اتفاق افتاده بود و فضای جامعه آماده انفجار بود طیب نیز مانند هر سال دسته عزاداری خود را در خیابان
حرکت داد و خود پیشاپیش آن به سر و سینه خود می زد اما ظاهراً علم و دسته او با هر سال تفاوت داشت. بر روی
علم ها، عکس های امام خمینی (رحمه الله) نصب شده بود
در زمانی که بردن نام امام، مجازات سختی در پی داشت، مشخص است که بالا بردن تمثال ایشان در بین جمعیت،
چه عواقبی در پی دارد اما طیب به این موضوع توجه داشت و خود را آماده فداکاری کرده بود. مرحوم حاج رضا
حداد عادل در این رابطه می گوید: دسته طیب، شب عاشورا - دوازده خرداد - طبق معمول همه ساله، از تکیه بیرون
آمد. طیب در جلوی علامت تکیه، در حرکت بود و سینه زن ها پشت سرش آرام آرام حرکت می کردند. آن شب
بر خلاف سال های قبل، عکس های حضرت امام به سینه علامت، نصب بود
اتومبیلی دربار، کنار خیابان ایستاد. رسول پرویزی معاون اسدالله علم پیاده شد و سریعاً جلوی طیب آمد و پس از
سلام گفت: طیب خان، این کاری که کرده ای، کار درستی نیست. آن عکس ها را بردار. طیب گفت: من عکس ها
را بر نمی دارم. پرویزی گفت: طیب خان بدجوری می شود طیب با متانت و وقاری که مخصوص خودش بود،
خیلی صریح گفت: بشود پرویزی به اتومبیلی که علم داخل آن بود برگشت علم، مجدداً پیغام دیگری به پرویزی داد
او دوباره پیاده شد و با طیب صحبت کرد و گفت عکس های امام را بردار
همه اینها، در حالی اتفاق افتاد که سینه زن ها پشت سر علامات جلو می آمدند و جمع می شدند و طیب مقاومت می
کرد.

پرویزی گفت: طیب خان دارم به تو می گویم: بد می شود ها. طیب گفت: می خواهم بد شود، عکس ها را بر نمی دارم. پرویزی با عصبانیت رفت و سوار اتومبیل شد. اتومبیل با یک چرخش سریع، از راهی که آمده بود برگشت دسته با عملاتی که عکس های حضرت امام به آن نصب بود حرکت کرد

این خاطره، نشان می دهد علاوه بر ریشه های پاک درونی که در طیب وجود داشت، قبل از حادثه پانزده خرداد هم، طیب از رفتارهای گذشته خود دست برداشته و در درون کاملاً متحول شده بود اما، مشکل او این بود که راه را به خوبی تشخیص نمی داد، و در آن دوران ظلمت و نا آگاهی، بدنبال جهش برقی آسمانی بود، تا راه را برایش روشن کند و مسیر او را کاملاً تغییر دهد در اینجا بود که امام خمینی (رحمه الله) با روشنگری های خود به فریاد او رسیدند و با تیزبینی و دور اندیشی و باطن نگری خود، هم درون پاک طیب را برای دوستان خود بیان کردند و بدینوسیله جرقه ای هم به آتش گیره جانش زدند و استعداد های نهفته او را شکوفا ساختند

زندگی طیب کاملاً نشان می دهد که هر چند در ظاهر، در بعضی غائله ها، او و دار و دسته اش، با شعبان جعفری و نوچه هایش، با هم شریک بودند و یکسان عمل می کردند اما، او در واقع، با شعبان و نوچه هایش تفاوت داشت در همان قضیه فیضیه هم، وقتی از ورود طیب در این معرکه ناامید شدند، به سراغ شعبان جعفری رفتند و شعبان هم حرف آنها را پذیرفته بود، وارد این معرکه شده بود، چون آن روز نوچه های او را لا به لای جمع مأموران رژیم، در مدرسه فیضیه شناخته بودند

بهر حال، روز 15 خرداد سال 42 که مصادف با 12 محرم بود، فرا می رسد. طیب با تعطیل کردن میدان بار فروش و براه انداختن هیأت شور بیشتری در تظاهرات ایجاد کرد

گردانندگان، تظاهرات متوجه شدند که باند شعبان، در حالیکه هر یک دشنه ای در آستین پنهان کرده اند، در میان جمعیت رفت و آمد می کنند و بلافاصله این موضوع را با مرحوم شهید طیب در میان می گذارند، بی درنگ، عده ای از افراد ورزیده و یکه بزن های طیب، حرکت چاقو کش های مزدور شعبان را تحت نظر قرار دارند، ناگهان، باند شعبان احساس کردند که در محاصره دار و دسته طیب قرار دارند، از این رو، خود را جمع و جور کردند و از میان جمعیت بیرون رفتند

در پایان روز تاریخی 15 خرداد، حکومت نظامی اعلام می شود و دستگیری ها از 16 خرداد آغاز می گردد و عده زیادی دستگیر می شوند. در گزارش های سازمان امنیت، طیب به عنوان سردسته جمعیتی که از میدان بار فروش ها به تظاهرات و مبارزه پرداخته بودند، شناخته می شود و در گزارش ویژه ای که سپهد نصیری، فرماندار نظامی تهران، برای شاه فرستاد، می نویسد: شخص طیب حاج رضایی، مسئول اصلی این اقدامات است و طیب حاج رضایی نیز در تاریخ 42/3/18 دستگیر می شود

به محض ورود طیب به زندان، با صحنه سازی ساواک، عده ای از به اصطلاح زندانیان، طیب را مورد حمله و ضرب

و شتم شدیدی قرار داده و او را مجروح می سازند طیب در میان دستگیر شدگان به عنوان متهم ردیف اول و حاج اسماعیل رضایی، به عنوان متهم ردیف دوم اعلام می گردد در بازجویی، وقتی از وابستگی سیاسی او می پرسند، برای فریب آنان می گوید: من همچنان فدایی شاه بوده و هستم و حاضر م تمام زندگیم را در راه شاه بدهم اما، رژیم خوب می دانست که نباید این سخنان را جدی بگیرد

پیشنهاد تهمت به امام خمینی (رحمة الله)

ساواک، به طیب پیشنهاد معامله ای می کند تا از مرگ نجات یابد برخورد او با این پیشنهاد، عمق ایمان، شجاعت و از جان گذشتگی و جوانمردی او را اثبات می کند: از او می خواهند فرمی را امضا کند که در آن آمده بود او برای راه انداختن تظاهرات از (امام) خمینی (رحمة الله) پول گرفته است و به هر نفر 25 ریال پول داده است تا در این تظاهرات شرکت کنند او می گوید: نه، من حاضر نیستم، به پسر حسین (علیه السلام) تهمت بزنم نصیری او را تهدید می کند او هم به نصیری فحش می دهد سید تقی درچه ای می گوید: او را شکنجه کردند و گفتند: بگو از خمینی پول گرفته ام و این غائله را راه انداخته ام. او گفته بود: من عمر خودم را کرده ام، و حاضر نیستم به کسی که جانشین ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است و مرجع تقلید هم هست، تهمت بزنم. من به امام حسین (علیه السلام) و دستگاه او خیانت نمی کنم همچنین نقل شده است که، طیب گفته است: هزار بار خودم را به خاطر سلطنت به خطر انداختم، حال یک بار هم به خاطر دین این کار را کردم. اگر مرا هم بکشید، چنین چیزی را نمی گویم

شکنجه های طیب

آقای ملکی (از اهالی شهر ری و پدر و دو شهید) که هم زمان با مرحوم شهید طیب زندانی بود، نیز می گوید: زندانی ها را به وصف کرده بودند و به مرحوم طیب دستبند قپونی زده بودند، به این ترتیب که یک دست از عقب و یک دست هم از روی شانه و دو میچ را از پشت سر با چیزی به هم می بندند و مثل ساعت کوک می کنند و دو دست تحت فشار قرار می گیرد و استخوان سینه بیرون می زند عرق از بدن مرحوم طیب می ریخت و او را از جلوی ما عبور دادند تا ما عبرت بگیریم مرحوم طیب تمام این سخنی ها را به جان خرید، ولی حاضر نشد بگوید از امام خمینی پول گرفته است اما، بهر حال، این تهمت را در روزنامه های آن زمان نوشتند که طیب حاج رضایی با دو میلیون ریال، هفت دسته از هفته نقطه شهر حرکت داد

بهر حال، طیب و حاج اسماعیل رضایی روز 1342/7/22 محکوم به اعدام شدند، آن زمان امام خمینی (رحمة الله) نیز در خانه ای تحت نظر بودند، خانواده این دو شهید بزرگوار نزد امام خمینی (رحمة الله) آمدند تا اگر بتوانند برای ایشان کاری بکنند، جریان ملاقات خانواده این دو شهید با حضرت امام راحل (رحمة الله) را چنین نقل کرده اند

روز قبل از این که می خواستند حکم اعدام را درباره طیب، صادر کنند، آقای (امام) خمینی (رحمه الله) از زندان عشرت آباد به خانه روغنی، منتقل شد. در آنجا تحت نظر بود و دور و برش، ساواکی ها بودند. خانواده طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی، با ترفندی خود را به منزل امام رساندند هم حاج اسماعیل و هم طیب، با ترفندی خود را به منزل امام رساندند هم حاج اسماعیل و هم طیب، بچه کوچک داشتند آقا، این دو بچه را بلند کرد؛ روی دو پا نشاند و دستی روی سر و روی آنها کشید و دعایشان کرد. بعد گفت: من تا حالا از اینها (رژیم) چیزی نخواستهم؛ اما برای دفاع از جان این دو نفر، می فرستم عقبشان، بیایند و از آنها می خواهم که اینها را نکشند اینها (خانواده طیب و حاج اسماعیل رضایی) خوشحال شدند و از خانه بیرون آمدند به فاصله یک ربع (تا) بیست دقیقه (بعد) آقا پیغام داد: به پاکروان، (رئیس ساواک) بگویید بیاید؛ من کارش دارم. پاکروان (که علت احضار خود را می دانست) آن روز، خودش را نشان نداد. هر چقدر هم، آقا داد و بی داد کرد، گفتند: ما (پیغام) فرستادیم؛ نبوده (است). فردا صبح هم طیب را اعدام کردند

صبح اول وقت که طیب تیرباران شد، پاکروان، نزد آقا آمد آقا (هم با عصبانیت) گفت: پاشو برو بهر حال، صبح اول وقت روز یازده آبان سال چهل و دو، ساعت شش و ده دقیقه آنها را در میدان تیر پادگان حشمتیه، پس از بستن چشمانشان به چوبه اعدام می بندند و سپس، توسط جوخه اعدام، حکم اجرا می شود (148). به سوی هر یک از این دو بزرگوار، دو سرباز تیراندازی می کنند و پس از اجرای حکم تیرباران، یک مأمور با اسلحه ای کمری به پیشانی هر یک از آنها، دو تیر خلاص می زند طیب در هنگام اعدام، کاملاً آرام و بر خود مسلط بود به گونه ای که وقتی فرمانده جوخه اعدام، نام او را اشتباه می خواند با صدای رسا، نام خود را تصحیح می کند

وصیت نامه و شهادت طیب

طیب در وصیت نامه خود درخواست می کند که او را در حرم حضرت عبدالعظیم دفن کنند، چون شرافت این مکان به کربلا نزدیک است. چه آنکه شنیده بود من زار عبدالعظیم بری کمن زار الحسین بکربلاء (هر کس حضرت عبد العظیم را در ری زیارت کند مانند کسی است که امام حسین (علیه السلام) را در کربلا زیارت کرده است) او همچنین در وصیت نامه اش می خواهد که برای او دعای کمیل زیاد بخوانند و نسبت به این دعا، اظهار علاقه می نماید و در آخر وصیت نامه خود می نویسد: رضیت بالله ربا و... و این چنین طیب در سن پنجاه سالگی، با روحی پاک به شهادت می رسد و وارد بهشت می گردد.

با انتشار خبر شهادت طیب و حاج اسماعیل رضایی، در سراسر ایران، عموم علاقه مندان به اسلام و نهضت امام خمینی (رحمه الله)، بویژه روحانیت عزادار می شوند به گونه ای که نوشته اند: یعنی شب اول دفن طیب، هزاران نفر

از روحانیون در مراکز علمی حوزه برای او و شهید حاج اسماعیل رضایی نماز لیلة الدفن خواندند. آری، طیب باطنی پاک داشت و در ظاهر نیز کاملاً پاک گردید و جا دارد که درباره او گفته شود که أنت طیب کما سمتک امک (تو طیبی (پاکی)، همانگونه که مادرت تو را طیب (پاک) نامید) همانگونه که حضرت سید الشهداء به حر فرمودند: أنت حر کما سمتک امک (تو حری (آزاد مردی) همانگونه که مادرت تو را حر (آزاد مرد) نامید) (منبع اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم) - نویسنده: میرزا حسن ابوترابی)

∴

زندگی نامه زیبا و البته تکان دهنده شهید بزرگوار شاهرخ ضرغام

امام خمینی: اشخاصی بعد از زحمت های فراوان پنجاه ساله به یک مقامی می رسند و این جوانها را خدای تبارک و تعالی آن طور در ظرف یک مدت بسیار کم، متحول کرد به یک مقامی که

آن هایی که پنجاه سال زحمت کشیده اند، نرسیده اند به این مقام ؛ نرسیده اند به آن جا که غیر از خدا اصلاً هیچی نخواهند، شهادت را این طور طالب باشند. این طور غیر شهادت را در برگیرند. این یک مسئله مهمی است . ما همیشه باید در نظر داشته باشیم که این مسئله ، مسئله عادی نیست.



نام : شاهرخ ضمرغام

نام پدر : صدرالدین

تاریخ تولد : ۱۳۲۸

محل تولد : تهران

تاریخ شهادت : هفدهم آذرماه ۱۳۵۹

محل شهادت : آبادان

اینها مشخصات شناسنامه ای اوست. کسی که در سی و یک سال عمر خود زندگی عجیبی را رقم زد. از همان دوران کودکی با آن جثه درشت و قوی خود، نشان داد که خلق و خوی پهلوانان را دارد.

شاهرخ هیچگاه زیر بار حرف زور و ناحق نمی رفت. دشمن ظالم و یار مظلوم بود .دوازده سالگی **طعم تلخ یتیمی** را چشید. از آن پس با سختی روزگار را سپری کرد .

در جوانی به سراغ کشتی رفت. سنگین وزن کشتی می گرفت. چه خوب پله های ترقی را یکی پس از دیگری طی می کرد. قهرمان جوانان، نایب قهرمان بزرگسالان، دعوت به اردوی تیم ملی کشتی فرنگی. همراهی تیم المپیک ایران و...

اما اینها همه ماجرا نبود. قدرت بدنی، شجاعت، نبود راهنما، رفقای نا اهل و ... همه دست به دست هم داد. انسانی

بوجود آمد که کسی جلودارش نبود **هرشب کاباره، دعوا، چاقو کشی و...**

پدر نداشت. از کسی هم حساب نمی برد. مادر پیرش هم کاری نمی توانست بکند الا دعا! اشک می ریخت و برای فرزندش دعا می کرد. خدایا پسر مرا ببخش، عاقبت به خیرش کن. خدایا پسر مرا از سربازان امام زمان (عج) قرار بده. دیگران به او می خندیدند. اما او می دانست که سلاح مومن دعاست. کاری نمی توانست بکند الا دعا. همیشه می گفت: خدایا فرزندم را به تو سپردم. خدایا همه چیز به دست توست. هدایت به وسیله توست. پسر مرا نجات بده! زندگی شاهرخ در غفلت و گمراهی ادامه داشت. تا اینکه دعاهای مادر پیرش اثر کرد. مسیحا نفسی آمد و از انفاس خوش او مسیر زندگی شاهرخ تغییر کرد.

بهمن ۵۷ بود. شب و روز می گفت: فقط امام، فقط خمینی (ره)

وقتی در تلویزیون صحبت های حضرت امام پخش می شد، با احترام می نشست. اشک می ریخت و با دل و جان گوش می کرد.

می گفت: عظمت را اگر خدا بدهد، می شود خمینی، با یک عبا و عمامه آمد. اما عظمت پوشالی شاه را از بین بُرد. همیشه می گفت: هر چه امام بگوید همان است. حرف امام برای او فصل الخطاب بود.

برای همین **روی سینه اش خالکوبی کرده بود که: فدایت شوم خمینی.**

ولایت فقیه را به زبان عامیانه برای رفقاییش توضیح می داد. **از همان دوستان قبل از انقلاب، یارانی برای انقلاب**

پرورش داد. وقتی حضرت امام فرمود: به یاری پاسداران در کردستان بروید. دیگر سر از پا نمی شناخت. حماسه

های او را در سنج، سقز، شاه نشین و بعدها در گنبد و لاهیجان و خوزستان و... هنوز در خاطره ها باقی است.

شاهرخ از جمله کسانی است که پیر جماران در رسایشان فرمود: اینان ره صد ساله را یک شبه طی کردند. من دست و بازوی شما پیشگامان رهایی را می بوسم و از خداوند می خواهم مرا با بسیجیانم محشور گرداند.

وقتی از گذشته زندگی خودش حرف می زد داستان خُر را بازگو می کرد خودش را خُر نهضت امام می دانست.

می گفت: خُر قبل از همه به میدان کربلا رفت و به شهادت رسید، من هم باید جزء اولین ها باشم.

در همان روز های اول جنگ از همه جلوتر پا به عرصه گذاشت. آنقدر دلاورانه جنگید که **دشمنان برای سرش**

جایزه تعیین کردند. آنقدر شجاعانه رفت تا کسی به گرد پایش نرسد. رفت و رفت. آنقدر رفت تا با ملائک همراه

شد. شاهرخ پروازی داشت تا بی نهایت. در هفدهم آذر پنجاه و نه دشتهای شمال آبادان این پرواز را ثبت کرد.

پروازی با جسم و جان. کسی دیگر او را ندید؛ **حتی پیکرش پیدا نشد.**

می گویند **مفقود الاثر**، اما نه، او از خدا خواسته بود همه گذشته اش را پاک کند. همه را، هیچ چیزی از او نماند. نه

اسم، نه شهرت، نه مزار و نه هیچ چیز دیگر. خدا هم دعایش را مستجاب کرد.

اما یاد او زنده است. نه فقط در دل دوستان، بلکه در قلوب تمام ایرانیان. او سرباز ولایت بود. مرید امام بود. مرد

میدان عمل بود و اینها تا ابد زنده اند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

مادر شهید شاهرخ ضرغام: خانم عبدالهی (مادر شاهرخ) که در مردادماه 1388 به شاهرخ پیوست. شادی
روحش صلوات

شاهرخ در بیمارستان دروازه شمیران به دنیا آمد. از آن زمان تولدش هم خیلی درشت اندام و سنگین وزن بود.

تا سوم راهنمایی بیشتر درس نخواند. **از مدرسه اخراجش کردند به خاطر این که شاهرخ نسبت به تبعیض معلم میان دانش آموزان مرفه و کم بضاعت اعتراض کرده بود.**

عصر یکی از روزهای تابستان بود. زنگ خانه به صدا در آمد. آن زمان ما در حوالی چهارراه کوکا کولا در خیابان پرستار می نشستیم. پسر همسایه بود، گفت: از کلانتری زنگ زدند. مثل اینکه شاهرخ دوباره **بازداشت شده سند** خانه ما همیشه **سر طاقچه آماده بود. تقریباً ماهی یکبار برای سند گذاشتن به کلانتری محل می رفتیم. مسئول** کلانتری هم از دست او به ستوه آمده بود، سند را برداشتم. چادرم را سر کردم و با پسر همسایه راه افتادم. در راه پسر همسایه می گفت: خیلی از گنده لاتهای محل، از آقا شاهرخ حساب می برن، روی خیلی از

اونها رو کم کرده. حتی یکدفعه توی دعوا چهار نفر رو با هم زده.

بعد ادامه داد: شاهرخ الان برای خودش کلی نُوجه داره . حتی خیلی از مامورای کلانتری ازش حساب می برن . دیگر خسته شده بودم. با خودم گفتم: شاهرخ دیگه الان **هفده سالشه**. اما اینطور اذیت می کنه، وای به حال وقتی که بزرگتر بشه. چند بار می خواستم بعد از نماز نفرینش کنم. اما دلم برایش سوخت. یاد یتیمی و سختی هائی که کشیده بود افتادم. بعد هم به جای نفرین دعایش کردم ، وارد کلانتری شدم. با کارهای پسر، همه من را می شناختند. مامور جلوی در گفت: برو اتاق افسر نگهبان

درب اتاق باز بود. افسر نگهبان پشت میز بود. **شاهرخ هم با یقه باز و موهای به هم ریخته مقابل او روی صندلی نشسته بود. پاهایش را هم روی میز انداخته بود. تا وارد شدم داد زدم و گفتم:** مادر خجالت بکش پاهات رو جمع کن ؛ بعد رفتم جلوی میز افسر و سند را گذاشتم و گفتم: من شرمنده ام، بفرمائید با عصبانیت به شاهرخ نگاه کردم و بعد از چند لحظه گفتم: دوباره چیکار کردی؟ شاهرخ گفت: با رفیقا سر چهار راه کوکا وایساده بودیم. چند تا پیرمرد با گاری هاشون داشتند میوه می فروختند، یکدفعه یه پاسبون اومد و بار میوه پیرمردها رو ریخت توی جوب، اما من هیچی نگفتم بعد هم اون پاسبون به پیرمردا فحش ناموس داد من هم نتونستم تحمل کنم و رفتم جلو همینطور تو چشماش نگاه می کردم. ساکت شد. فهمیده بود چقدر ناراحتم ، سرش را انداخت پائین .

افسر نگهبان گفت: این دفعه احتیاجی به سند نیست. ما تحقیق کردیم و فهمیدیم مامور ما مقصر بوده. بعد مکثی کرد و ادامه داد: به خدا دیگه از دست پسر شما خسته شدم. دارم توصیه می کنم، مواظب این بچه باشید. اینطور ادامه بده سرش می ره بالای دار!.

شب بعد از نماز سرم را گذاشتم روی مهر و بلند بلند گریه می کردم. بعد هم گفتم:

خدایا از دست من کاری بر نمی یاد، خودت راه درست رو نشونش بده.

خدایا پسر رو به تو سپردم، عاقبت به خیرش کن .

ورزش

بدنش بسیار قوی بود. هر روز هم مشغول تمرین بود. در اولین حضور در مسابقات کشتی فرنگی به **قهرمانی جوانان**

تهران در یکصد کیلو دست یافت. سال پنجاه در مسابقات قهرمانی کشور در فوق سنگین جوانان بسیار خوش

درخشید و تمامی حریفان را یکی پس از دیگری از پیش رو برداشت .

بیشتر مسابقه ها را با ضربه فنی به پیروزی می رسید. قدرت بدنی، قد بلند، دستان کشیده و استفاده صحیح از فنون

باعث شد که به مقام قهرمانی دست پیدا کند.

در مسابقات کشتی آزاد هم شرکت کرد و توانست نایب قهرمانی تهران را کسب کند. سالهای اول دهه پنجاه، مسابقات کشتی جدیدی به نام "سامبو" برگزار شد. از مدتها قبل، قوانین مسابقات ابلاغ شده بود. در آن مسابقات درخشش شاهرخ خیره کننده بود. جوان تهرانی قهرمان سنگین وزن مسابقات شد. سال پنجاه و پنج آخرین سال حضور او در مسابقات کشتی بود. در آن سال به همراه آقای سلیمانی برای سنگین وزن، به اردوی تیم ملی دعوت شدند.

روایت دوستان

در پس هیکل درشت و ظاهر خشنی که شاهرخ داشت، باطنی متفاوت وجود داشت که او را از بسیاری از همدریفانش جدا می ساخت. هیچگاه ندیدم که در محرم و صفر لب به نجاستهای کاباره بزند. ماه رمضان را همیشه روزه می گرفت و نماز می خواند. به سادات بسیار احترام می گذاشت. یکی از دوستانش می گفت: پدر و مادرش بسیار انسانهای باایمانی بودند پدرش به لقمه حلال بسیار اهمیت می داد. مادرش هم بسیار انسان مقیدی بود. اینها بی تاثیر در اخلاق و رفتار شاهرخ نبود. قلبی بسیار رئوف و مهربان داشت. هر چه پول داشت خرج دیگران میکرد. هر جایی که می رفتیم، هزینه همه را او می پرداخت. هیچ فقیری را دست خالی رد نمی کرد فراموش نمی کنم یکبار زمستان بسیار سردی بود. با هم در حال بازگشت به خانه بودیم. پیرمرد درشت اندامی مشغول گدائی بود و از سرما می لرزید. شاهرخ فوری کاپشن گران قیمت خودش را در آورد و به مرد فقیر داد. بعد هم دسته ای اسکناس از جیبش برداشت و به آن مرد داد و حرکت کرد. پیرمرد که از خوشحالی نمی دانست چه بگوید، مرتب می گفت: جَوون، خدا عاقبت به خیرت کنه.

شاهرخ قبل از انقلاب - یادگارهایی از دوران جهالت (به گفته خودش)

غیرت و جوانمردی

صبح یکی از روزها با هم به کاباره پل کارون رفتیم. به محض ورود، نگاه شاهرخ به گارسون جدیدی افتاد که سر به زیر، پشت قسمت فروش قرار گرفته بود. با تعجب گفت: این کیه، تا حالا اینجا ندیده بودمش؟! در ظاهر زن بسیار با حیائی بود. اما مجبور شده بود بدون حجاب به این کار مشغول شود. شاهرخ جلوی میز رفت و گفت: همشیره، تا حالا ندیده بودمت، تازه اومدی اینجا؟! زن، خیلی آهسته گفت: بله، من از امروز اومدم. شاهرخ دوباره با تعجب پرسید: تو اصلاً قیافه ات به اینجور کارها و اینجور جاها نمی خوره، اسمت چیه؟ قبلاً

چیکاره بودی؟

زن در حالی که سرش را بالا نمی گرفت گفت: مهین هستم، شوهرم چند وقته که مُرده، مجبور شدم که برای اجاره خانه و خرجی خودم و پسرم بیام اینجا!

شاهرخ، حسابی به رگ غیرتش برخورد کرده بود، دندان هایش را به هم فشار می داد، رگ گردنش زده بود بیرون، بعد دستش را مشت کرد و محکم کوبید روی میز و با عصبانیت گفت: ای لعنت بر این مملکت کوفتی!!
بعد بلند گفت: همشیره راه بیفت بریم، شاهرخ همینطور که از در بیرون می رفت رو کرد به ناصرجهود و گفت: زود بر میگردم!

مهین هم رفت اتاق پستی و چادرش را سرش کرد و با حجاب کامل رفت بیرون. بعد هم سوار ماشین شاهرخ شد و حرکت کردند.

مدتی از این ماجرا گذشت. من هم شاهرخ را ندیدم، تا اینکه یک روز در باشگاه پولاد همدیگر را دیدیم. بعد از سلام و علیک، بی مقدمه پرسیدم: راستی قضیه اون مهین خانم تو چی شد؟!
اول درست جواب نمی داد، اما وقتی اصرار کردم گفت:
دلم خیلی براشون سوخت، اون خانم یه پسر ده ساله به اسم رضا داشت.

صاحب خونه به خاطر اجاره، اثاث ها رو بیرون ریخته بود. من هم یه خونه کوچیک تو خیابون نیرو هوایی براشون اجاره کردم. به مهین خانم هم گفتم: تو خونه بمون و بچه ات رو تربیت کن، من اجاره و خرجی شما رو می دم!!

پیشنهاد ساواک

ناصر کاسه بشقابی، اصغر ننه لیلا، حسین وحدت، حبیب دولابی (۱) (همه این افراد به جرم همکاری با ساواک و کشتار مردم، بعد از انقلاب اعدام شدند) و چند تا دیگه از گنده لات های شرق و جنوب شرق تهران دعوت شده بودند، شاهرخ هم بود. هر کدام از اینها با چند تا از نوچه هاشون آمده بود. من هم همراه شاهرخ بودم.
جلسه که شروع شد نماینده ساواک تهران گفت: چند روزی هست که در تهران شاهد اعتصاب و تظاهرات هستیم. خواهش ما از شما و آدم هاتون اینه که ما رو کمک کنید. توی تظاهرات ها شما جلوی مردم رو بگیرید، مردم رو بزنید. ما هم از شما همه گونه حمایت می کنیم. پول به اندازه کافی در اختیار شما خواهیم گذاشت. جوایز خوبی هم از طرف اعلی حضرت به شما تقدیم خواهد شد.

جلسه که تمام شد، همه از تعداد نوچه ها و آدم هاشون می گفتن و پول می گرفتن، اما شاهرخ گفت: باید فکر کنم، بعداً خبر می دم. بعد هم به من گفت: الان اوایل محرم، مردم عزادار امام حسین(ع) هستند. من بعد از عاشورا خبر می دم.

ماه محرم

عاشق امام حسین (ع) بود. شاهرخ از دوران کودکی علاقه شدیدی به آقا داشت. این محبت قلبی را از مادرش به یادگار داشت.

راه اندازی هیئت با کمک دوستان ورزشکار، عزاداری و گریه برای سالار شهیدان در سطح محل، آن هم قبل از انقلاب از برنامه های محرم او بود. هر سال در روز عاشورا به هیئت جواد الائمه در میدان قیام می آمد. بعد همراه دسته عزادار حرکت می کرد. پیرمرد عالمی به نام حاج سید علی نقی تهرانی مسئول و سخنان هیئت بود. حاج سید علینقی تهرانی در عصر عاشورا برای ما می گفت: نور ایمان را ببینید، این آقای خمینی بدون هیچ چیزی و فقط با توکل بر خدا، با یک عبا و لباس ساده به مبارزه پرداخته، اما شاه خائن با این همه تانک و توپ از پس او بر نمی آید.

شاهرخ که ساکت و آرام به سخنان حاج آقا گوش می کرد وارد بحث شد و گفت: اتفاقاً من هم به همین نتیجه رسیده ام. حاج آقا شما خبر نداری. نمی دانی توی این کاباره ها و هتل های تهران چه خبره، اکثر این جور جاها دست یهودیهاست، نمی دونید چقدر از دخترای مسلمون به دست این نامسلمونها بی آبرو می شن. شاه دنبال عیاشی خودش، مملکت هم که دست یه مشت دزد طرفدار آمریکا و اسرائیل، این وسط دین مردم که داره از دست می ره.

وقتی بحث به اینجا رسید حاج آقا داشت خیره خیره تو صورت شاهرخ نگاه می کرد، بعد گفت: آقا شاهرخ، من شما را که می بینم یاد مرحوم طیب می افتم.

در عاشورای سال پنجاه و هفت، ساواک به بسیاری از هیئتها اجازه حرکت در خیابان را نمی داد. اما با صحبت های شاهرخ، دسته هیئت جوادالائمه مجوز گرفت. صبح عاشورا دسته حرکت کرد. ظهر هم به حسینیه برگشت.

شاهرخ میاندار دسته بود. محکم و با دو دست سینه می زد. نمیدانم چرا اما آنروز حال و هوای شاهرخ با سالهای قبل بسیار متفاوت بود. موقع ناهار، حاج آقا تهرانی کنار شاهرخ نشسته بود. بعد از صرف غذا، مردم به خانه هایشان رفتند. حاج آقا با شاهرخ شروع به صحبت کرد. ما چند نفر هم آمدیم و در کنار حاج آقا نشستیم. صحبت های او به قدری زیبا بود که گذر زمان را حس نمی کردیم.

این صحبت ها تا اذان مغرب به طول انجامید. بسیار هم اثر بخش بود. من شک ندارم، اولین جرقه های هدایت ما در همان عصر عاشورا زده شد. آن روز، بعد از صحبت های حاج آقا و پرسش های ما، خُر دیگری متولد شد. آن هم سیزده قرن پس از عاشورا،

حُرّی به نام شاهرخ ضرغام برای نهضت عاشورائی حضرت امام(ره)

هر شب در تهران تظاهرات بود. اعتصابات و درگیری‌ها همه چیز را به هم ریخته بود. از مشهد که برگشتیم، شاهرخ برای نماز جماعت رفت مسجد. خیلی تعجب کردم. فردا شب هم برای نماز مسجد رفت. با چند تا از بچه‌های انقلابی آنجا آشنا شده بود. در همه تظاهرات‌ها شرکت می‌کرد. حضور شاهرخ با آن قد و هیکل، قوت قلبی برای دوستانش بود.

البته شاهرخ از قبل هم میانه خوبی با شاه و درباری‌ها نداشت. بارها دیده بودم که به شاه و خاندان سلطنت ناسزا میگفت.

ارادت شاهرخ به امام(ره) تا آنجا رسید که در همان ایام قبل از انقلاب سینه‌اش را خالکوبی کرده بود. روی آن هم نوشته بود: خمینی، فدایت شوم.

سفر به مشهد

کاباره را رها کرد. عصر بود که آمد خانه. بی مقدمه گفت: پاشین! پاشین وسایلتون رو جمع کنید می‌خوایم بریم مشهد!

مادر با تعجب پرسید: مشهد! جدی می‌گی!

گفت: آره بابا، بلیط گرفتم. دو ساعت دیگه باید حرکت کنیم.

باور کردنی نبود. دو ساعت بعد داخل اتوبوس بودیم. در راه مشهد. مادر خیلی خوشحال بود. خیلی شاهرخ را دعا کرد. چند سالی بود که مشهد نرفته بودیم.

فردا صبح رسیدیم مشهد. مستقیم رفتیم حرم. شاهرخ سریع رفت جلو، با آن هیکل همه را کنار زد و خودش را چسباند به ضریح! بعد هم آمد عقب و یک پیرمرد را که نمی‌توانست جلو برود را بلند کرد و آورد جلوی ضریح. عصر همان روز از مسافرخانه حرکت کردم به سوی حرم. شاهرخ زودتر از من رفته بود. می‌خواستم وارد صحن اسماعیل طلائی شوم. یکدفعه دیدم کنار درب ورودی شاهرخ روی زمین نشسته. رو به سمت گنبد. آهسته رفتم و پشت سرش نشستم. شانه‌هایش مرتب تکان می‌خورد. حال خوشی پیدا کرده بود.

خیره شده بود به گنبد و داشت با آقا حرف می‌زد.

مرتب می‌گفت: خدا، من بد کردم. من غلط کردم، اما می‌خوام توبه کنم.

خدایا منو ببخش! یا امام رضا(ع) به دادم برس. من عمرم رو تباه کردم.

اشک از چشمان من هم جاری شد. شاهرخ یک ساعتی به همین حالت بود. توی حال خودش بود و با آقا حرف می‌زد.

دو روز بعد برگشتیم تهران، شاهرخ در مشهد واقعاً توبه کرد. همه خلافتکاری های گذشته را رها کرد.

انقلاب

اوایل بهمن بود، با بچه های مسجد سوار بر موتورهای شدم. همه به دنبال شاهرخ حرکت کردیم. اطراف بلوار کشاورز رفتیم. جلوی یک رستوران ایستادیم، رستوران تعطیل بود و کسی آنجا نبود.

شاهرخ گفت: من می دونم اینجا کجاست. صاحبش یه یهودی صهیونیست که الان ترسیده و رفته اسرائیل، اینجا اسمش رستوران اما خیلی از دخترای مسلمون همین جا بی آبرو شدند. پشت این سالن محل دانس و قمار و... است. بعد سنگی را برداشت. محکم پرت کرد و شیشه ورودی را شکست. از یکی از بچه ها هم کوکتل مولوتوف را گرفت و به داخل پرت کرد. بعد هم سوار موتورهای شدم و سراغ کاباره ها رفتیم.

آن شب تا صبح بیشتر کاباره ها و دانسینگ های تهران را آتش زدیم. در همان ایام پیروزی انقلاب شاهد بودم که شاهرخ خیلی تغییر کرده، نمازش را اول وقت و در مسجد می خواند، رفقایش هم تغییر کرده بود.

نیمه های شب بود. دیدم وارد خانه شد. لباسهایش خونی بود. مادر باعصبانیت رفت جلو و گفت: معلوم هست کجایی، آخه تا کی می خوای با مامورها درگیر بشی، این کارها به تو چه ربطی داره. یکدفعه می گیرن و اعدامت می کنن پسر!

نشست روی پله ورودی و گفت: اتفاقاً خیلی ربط داره، ما از طرف خدا مسئولیم! ما با کسی درگیر شدیم که جلوی قرآن و اسلام ایستاده، بعد به ما گفت: شما ایمانتون ضعیفه، شما یا به خاطر بهشت، یا ترس از جهنم نماز می خونی، اما راه درست اینه که همه کارها را برای خدا باشه!!

مادر گفت: به به، داری ما رو نصیحت می کنی، این حرفای قشنگ و از کجا یاد گرفتی؟! خودش هم خنده اش گرفته بود. گفت: حاج آقا تو مسجد می گفت.

بهمن ماه 1357

در روزهای بهمن ماه شور و حال انقلابی مردم بیشتر شده بود. شاهرخ با انسانی که تا چند ماه قبل می شناختیم بسیار متفاوت شده بود. **هر شب مسجد بود. ماشین پیکانش را فروخت و خرج بچه های مسجد و هزینه های انقلاب کرد!** شب بود که آقای طالقانی (رئیس سابق فدراسیون کشتی) با شاهرخ تماس گرفت. ایشان وقتی فهمید که شاهرخ، به نیروهای انقلابی پیوسته بسیار خوشحال شد. بعد هم گفت:

آقای خمینی تا چند روز دیگر بر می گردند. برای گروه انتظامات به شما و دوستانتان احتیاج داریم.

روز دوازدهم بهمن شاهرخ و اعضای گروه مسجد، به عنوان انتظامات در جلوی درب فرودگاه مستقر شده بودند، با خبر ورود هواپیمای امام (ره) شاهرخ از بچه ها جدا شد. به سرعت داخل فرودگاه رفت. عشق به حضرت امام او را به

سالن محل حضور ایشان رساند.

لحظاتی بعد حضرت امام وارد سالن فرودگاه شد، اشک تمام چهره شاهرخ را گرفته بود. شاهرخ، آنقدر به دنبال امام رفت تا بالاخره از نزدیک ایشان را ملاقات کرد و توانست دست حضرت امام را ببوسد. آنروز با بچه ها تا بهشت زهرا (س) رفتیم در ایام دهه فجر شاهرخ را کمتر می دیدیم. بیشتر به دنبال مسائل انقلاب بود. روز بیست و دو بهمن دیدم سوار بر یک جیب نظامی جلوی مسجد آمد. یک اسلحه و یک قبضه کلت همراهش بود. شور و حال عجیبی داشت. هر روز برای دیدار امام به مدرسه رفاه می رفت.

استدلال شاهرخ برای اثبات ولایت فقیه

چند نفر از رفقای قبل از انقلاب را جذب کمیته کرده بود. آخر شب جلوی مسجد مشغول صحبت بودند. یکی از آنها پرسید: شاهرخ، این که می گن همه باید مطیع امام باشن، یا همین ولایت فقیه، تو اینو قبول داری؟! آخه مگه می شه یه پیرمرد هشتاد ساله کشور رو اداره کنه؟! شاهرخ کمی فکر کرد و با همان زبان عامیانه خودش گفت: ببین، ما قبل از انقلاب هر جا می رفتیم، هر کاری می خواستیم بکنیم، چون من رو قبول داشتید، روی حرف من حرفی نمی زدید، درسته؟ آنها هم با تکان دادن سر تأیید کردند.

بعد ادامه داد: هر جایی احتیاج داره یه نفر حرف آخر رو بزنه، کسی هم روی حرف اون حرفی نزنه. حالا این حرف آخر رو، تو مملکت ما کسی می زنه که عالم دین، بنده واقعی خداست، خدا هم پشت و پناه ایشونه. بعد مکثی کرد و گفت: به نظرت، غیر از خدا کسی می تونست شاه رو از مملکت بیرون کنه، پس همین نشون می ده که پشتیبان ولایت فقیه خداست.

ما هم باید به دنبال امام عزیزمون باشیم. در ثانی ولی فقیه کار اجرائی نمی کنه بلکه بیشتر نظارت می کنه. این استدلال های او هر چند ساده و با بیان خاص خودش بود. اما همه آنها قبول کردند. چند روزی از پیروزی انقلاب گذشت. شاهرخ نشسته بود مقابل تلویزیون، سخنرانی حضرت امام در حال پخش بود. داشتم از کنارش رد می شدم که یکدفعه دیدم اشک تمام صورتش را پر کرده. با تعجب گفتم: شاهرخ، داری گریه می کنی؟! با دست اشکهایش را پاک کرد و گفت: امام، بزرگترین لطف خدا در حق ماست.

ما حالا حالاها مونده که بفهمیم رهبر خوب چه نعمت بزرگیه، من که حاضرم جونم رو برای این آقا فدا کنم.

کمیته

شاهرخ عضو کمیته ناحیه پنج شد. هر شب با موتور بزرگ و چهار سیلندر خودش گشت زنی می کرد. بعضی مواقع

هم با ماشین جیپ خودش گشت می زد. جالب بود که مرتب ماشین او عوض می شد. بعدها فهمیدیم که نگهبان پادگان خیلی از شاهرخ حساب می بره. برای همین شاهرخ چند روز یکبار ماشین خودش رو عوض می کرد!

شیخ عبدالله پیاده!

- ❖ شیخ عبدالله پیاده در خانواده ای ثروتمند چشم به جهان گشود پدرش اسدالله خان از خان های بختیاری بود
- ❖ از کودکی آثار معنوی در او نمایان بود بنابراین درعنفوان جوانی اموال خود را وقف حضرت سیدالشهدا نموده و از ریاست بر ایل و مردم دل کند راهی عتبات عالیات گردید
- ❖ شیخ عبدالله بیش از پنجاه مرتبه با پای پیاده به زیارت ائمه معصومین مشرف شد ، از نجف و کربلا پیاده به مشهد و قم می رفت و در راه امامزادگان را نیز زیارت می کرد به همین خاطر به شیخ عبدالله پیاده شهرت پیدا کرد

در کربلا و نجف کارگری می کرد و مزدش را به فردی می داد تا وی را با مسایل و معارف دینی آشنا کند ❖

در عراق با ریاضت و عبادت به مقامات عالی معنوی دست یافت ❖

هر کس در باره امیر المومنین مداحی می کرد گاو، گوسفند به او هدیه می داد با کمال فروتنی در جلسات ❖
روضه امام حسین شرکت می کرد و سمت سقایی را به خود اختصاص داده بود

شیخ پیاده می فرمود: چه بسیار پیش می آمد در بیابان گرفتار می شدم و در حالی که گرسنه و تشنه بودم ناگهان ❖
متوجه می شدم که شخصی می فرمود: میل به چایی داری؟ چای گرم آماده داشت نان و کره تازه در اختیارم می گذاشت

در بیابان عبور می کردم حیوانات درنده حلقه زده بودند و من از وسط آنها رد می شدم، آنها هیچ کاری با من ❖
نداشتند

از وی پرسیدند خدمت امام زمان می رسید یا نه؟ گفت: خدمت حضرت برسم یا نرسم فایده ای به حال شما ❖
ندارد، شما باید به فکر خودتان باشید

شیخ عبدالله پیاده با اینکه سواد چندانی نداشت، به مقامات بالای معنوی دست پیدا کرد نقل می کنند، در مقابل ❖
طعنه فردی که وی را بیسواد خوانده بود، گفت کسی که به حق الیقین برسد از کسانی که اهل سواد هستند، بالاتر
است و بیشتر و بهتر می فهمد

مدتی که در قم ساکن بود هر روز صبح قبل از اذان راهی حرم حضرت معصومه می شد و برف ، باران ، سرما و ❖
گرما مانع از این کار نمی شد

خودش فرمود: بیست و پنج بار امتحان یوسف وار دادم ❖

قم ابتدای جاده قدیمی قم به کاشان(جمکران) ، آرامگاه بقیع ، مزار عارف گمنام شیخ عبدالله نجفی بختیاری
معروف به شیخ عبدالله پیاده

وهابی که مبلغ شیعه شد!

در فیلیپین شهری است که در آنجا یک روحانی شیعه دارند و یک مسجد شیعه فعال است. یک تلویزیون کابلی هم دارند که به تعبیر ایشان، دومیلیون نفر عضو آن تلویزیون کابلی هستند. در آنجا وقت نماز دیده بودند که آقای با عبا اما بدون عمامه آمد نماز خواند. بعد از نماز، نزد او رفته بودند و پس از سلام و احوال پرسی، از ایشان پرسیده بودند: «شما در کدام حوزه بودید؟ حوزه قم یا نجف؟» او هم در پاسخ گفته بود: «من اصلاً در حوزه نبودم. من کارگر بودم و برای کارگری و کسب درآمد به عربستان رفتم؛ چون عربستان از فیلیپین کارگر زیاد می گیرد. در شهر دورافتاده ای در عربستان کارگری می کردم. هر روز بعد از پایان کارمان، به مسجدی در آن حوالی می رفتیم و قرآن می خواندیم. در مسجد، کتابخانه هم بود. گاهی سری هم به کتاب ها می زدیم و آن ها را زیرورو می کردیم. روزی به کتاب المراجعات شرف الدین برخوردیم و آن را نگاهی کردم. بعد بیشتر سراغ آن کتاب رفتم و کتاب من را جذب کرد. همین باعث شد که کارگری را رها کنم و برگردم. اینجا من تمام سایت های شیعه را بررسی می کنم و

سخنرانی‌ها را گوش می‌دهم. من سنی بودم و در آنجا هم مثل وهابی‌ها عمل می‌کردم. الان آمدم و مطالب مربوط به شیعه را با رفقای خودم در میان گذاشتم و همه آن‌ها جذب شدند (به نقل از ایه الله سید محمد جواد علوی «بروجردی»)

شیخ حسین انصاریان می‌گفت:

روزی در جلسه‌ای در لندن که شلوغ بود و مرد و زن فراوانی شرکت داشتند، همه هم عرب زبان بودند، من نیز شرکت داشتم. دیدم شخصی کت و شلواوری، برای این جمعیت سخنرانی می‌کند. سخنرانی او را گوش دادم، دیدم خیلی سخنرانی پرمغز و پرفایده‌ای است و مایه و مطلب زیادی دارد. دلم سوخت که چرا این شخص با این بیان و علم، روحانی نیست. او کجا درس خوانده است؟

از شخصی پرسیدم که ایشان کیست؟ گفت: دادستان شهر قاهره بوده است.

وقتی منبر را تمام کرد، روضه خوبی خواند و پایین آمد. من با او ملاقات کردم.

گفتم: دادستان قاهره که باید سنی باشد، چرا به این زیبایی به سبک شیعه سخنرانی کرد و روضه خواند؟ آن وقت جریان را خود او تعریف کرد.

در شهر مصر افراد مسیحی نیز زندگی می‌کنند. در مسیحیت طلاق وجود ندارد.

تنها راه طلاق زن این است که زن با مرد دیگری رابطه برقرار کرده باشد. گفت:

روزی در دادستانی قاهره، مرد مسیحی با خانم خود آمد و دادخواست طلاق داد.

گفتم: چرا می خواهی این زن جوان را طلاق بدهی؟ گفت: با بیگانه رابطه نامشروع داشته است. جداگانه با هر دو صحبت کردم، برای من ثابت شد که آن زن پاکدامن است و این مرد تهمت می زند.

مرد را خواستم و گفتم: واقعاً دین آلوده ای دارید که این قانون را به شما داده است که اگر زن با مرد بیگانه رابطه داشت، می توانی او را طلاق بدهی و شما خیلی راحت می آید تهمت می زنید و دامن زن پاکدامنی را لگه دار می کنید، تا بتوانید طلاق بدهید. عجب دین سخیف و سستی است.

گفت: آقای دادستان! امروز که برای شما ثابت نشد همسر من، با مرد بیگانه ای در ارتباط بوده است، فردا هم ثابت نمی شود، بالاخره چند ماه باید من و این زن

ص: 61

برویم و بیایم که آیا ثابت بشود یا نه؟ باز دین ما محکم است، ولی دین شما سنی ها که از آب نیز سست تر است؛ چون تو ظهر می توانی به خانه بروی و به همسرت بگویی: «انت طالق ثلاث» سه مرتبه در یک مجلس طلاق بدهی و دیگر آن زن طلاق داده شده است و نمی توانی او را بگیری. دین ما سست تر است یا دین شما؟

گفت: من تکان خوردم. ظهر به خانه آمدم، کتاب های خود را در اطرافم گذاشتم، دیدم در مذهب ابوحنیفه می گوید: می توانی هر وقت خواستی زن خود را طلاق دهی، فقط به او بگو: «انت طالق ثلاث» بعد از اتمام عده می تواند برود شوهر کند.

طلاق در مذهب احمد حنبل، شافعی و مالکی نیز همین طور بود. کتاب ها را ورق زدم، دیدم مرد راحت می تواند، هر وقت خواست به زنش بگوید: «انت طالق ثلاث» شاهد، محضر، برو و بیا نمی خواهد. اما مکتب اهل بیت علیهم السلام را دیدم که به این راحتی طلاق انجام نمی شود. فهمیدم حقّ با اهل بیت علیهم السلام است، دست از دین خود برداشتم و به دین اهل بیت علیهم السلام متدین شدم.

بعد آنها فهمیدند و مرا از آن پست بیرون کردند. حقوق چندین ساله مرا قطع کردند، حتی مرا بازنشسته هم نکردند، اما من ناراحت نشدم. باسواد بودم، بنا را به سخنرانی گذاشتم، اکنون در همه جای دنیا، شیعه های عرب مرا دعوت می کنند و درآمد خیلی بیشتر از زمانی است که دادستان مصر بودم. این ها از برکت مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

من دختر بدحجابی بودم با آرایش های زیاد

من دختر بدحجابی بودم با آرایش های زیاد

من دختر بد حجابی بودم. با آرایش های زیاد. موهامم یا فر ۶ ماهه بود یا لخت و دورم میریختم. توی دانشگاه هنر بودم و کارم تئاتر بود. روز به روز بدتر می شدم و با تیپ های متفاوت و هنری. اونقدر بد که الان عکس های قدیمم رو میبینم باورم نمیشه اونا من بودم البته با همون شکل و ظاهر نمازمم میخوندم روزه میگرفتم و توی دانشگاه بسیجی بودم و از حجاب هم دفاع میکردم پیش همه

ولی نمی خواستم تغییر کنم. می گفتم هر کس ایرادی داره و ایراد منم اینه. اینطوری بهتر دیده میشم و الگو میشم. بذار ببینن قرتی ها و بدحجاب ها هم مدافع اسلام و نظامن

البته تو خلوت خودم مسخره و خنده دار بود. چطور میشه خدا رو دوست داشت و به حرفش گوش نداد؟؟؟

...چطور میشه از حجاب دفاع کرد و عملی اش نکرد

اما باز با خودم لج می کردم و فکر میکردم اگه محجبه شم عادی می شم. و دیگه شیطان و شاد نیستم. مظلومم. شاید نگاه دیگران روم عوض شه

در ضمن اعتماد به نفسم به شدت وابسته به تیپم بود....محجبه شدن برام رویای دور از...دسترس بود

البته یه اتفاق منو عوض نکرد...همه چیز مثل یه پازل کنار هم قرار گرفت

۴ سال میش کرسی آزاد اندیشی در مورد حجاب: من جز مدافعان حجاب بودم وقتی وارد سالن شدم یکی از منتقدین حجاب به من گفت بیا اینور بشین مخالف ها اینجا

باورش نمیشد من با اون تیپ موافق حجاب بوده باشم. ولی بهش گفتم من موافق حجابم. هنگ کرد و ۶ ثانیه ای بهم خیره شد

شوخی های هم کلاسی هام و اس ام اس های افتضاح همکارام آزارم میداد. باز از رو نرفتم

۳ سال پیش راهیان نور: با دانشگاه رفتیم و من مدت کوتاهی به خاطر شهدا محجبه شدم اما وقتی برگشتم تهران کم کم همه چیز از یادم رفت

۲ سال پیش: شنیدم یکی از روسای آمریکا گفته هر زن چادری در ایران نشان پرچم جمهوری اسلامی... ناراحت بودم چرا منی که ایران و نظام رو دوست دارم اثری از عشقم تو ظاهرم نیست؟؟

تا اینکه شب قدر پارسال حاج آقای انصاریان روایتی گفت که منو موظف کرد به رعایت حجاب

پیامبر از شیطان خواست تا امتش رو نصیحت کنه و شیطان گفت به زنان امت بگو به ازای ...هر تار موئی که بیرون میذارن گناه زنا برای خودشون میخرن.....وای واقعا فاجعه بود نمیخواستم اون دنیا به صف جلوم وایسه و سنگینی گناهی که نکردم و

متأسفانه ۱ سال فراموش کردم تا شب قدر امسال خیلی ناخودآگاه یاد این صحبت افتادم و وقتی به اسم حضرت زهرا رسید کلی گریه کردم...و تصمیم گرفتم چادری شم . روز .قدس امسال برای اولین بار چادر رو تجربه کردم و از اون روز باهامه

در ضمن من روایتی در لهوف خوندم که روم تاثیر گذاشت: یه بنده خدایی کوری رو
میبینه و ازش میپرسه چرا نابینا شدی؟

اون فرد میگه من در جریان کربلا در سپاه یزید بودم ولی نه تیری و نه شمشیری زدم ولی
شب خواب پیامبر رو دیدم که به من گفت باید نابینا شی.. از پیامبر پرسیدم چرا و پیامبر
گفت تو سیاهه سپاه دشمن رو تو چشم فرزند من امام حسین زیاد کردی
...من نمی خواستم سیاهه سپاه بدحجابان رو تو چشم امام زمان زیاد کنم

الان ۸ ماهه اس ام اس های بد دریافت نمی کنم

تقریبا تئاتر رو کنار گذاشتم اعتماد به نفس آرامش امنیت و احترام بیشتری دارم

...تا چادر رو تجربه نکنید این حرفو درک نمی کنید

. بعدا فهمیدم خواهرم هم توی حرم امام حسین (ع) برای حجاب من نذر کرده بوده

منبع : پایگاه عرفان

وداستان هزاران نفر از سراسر دنیا که مس بودند اما با عنایت الهی ناگهان به طلا تبدیل شدند.

منابع:

سایتهای: ادیان نت. رهیافته. استبصار. خبر آنلاین. نیو مسلم. اسلام تایپ.

<http://www.adyannet.com/fa/category/11>

http://rahyaftaha.ir/category/celebs_bios/

www.estebzar.ir

<http://www.khabaronline.ir/detail/229123/culture/religion>

<http://newmuslims.blogspot.com/page/11>

<http://rahyaftaha.ir/43596/که-توبه-ماجرای-قاچاقچی-مشهور-امریکایی>

<http://www.islamtape.com/>

اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم) - نویسنده: میرزا حسن ابوترابی

فهرست کتاب مس هایی که طلا شدند!

مقدمه 2

چگونه این جوان ایرانی ساکن امریکا متحول می شود؟ 5

امینه السلمی، زنی که یک اشتباه کامپیوتری زندگی اش را تغییر داد 18

ماشامانکنی که مسلمان شد 27

داستان چادری شدن من و خواهرم 30

جوان آلوده ای که توبه کرد و پاک شد 33

دانشجوی کاتولیکی که به واسطه شب قدر مسلمان شد 39

ماجرای جالب مبلغ مسیحی که مسلمان شد 42

پروفسورهایی که مسلمان شدند 45

رابرت گیلهم مشهورترین دانشمند یهودی 64

ارنود فاندور یکی از سازندگان فیلم اهانت آمیز به پیامبر (ص) 65

آندریاس کامز فیلسوفی آلمانی 67

آگوستین زوالیوس اهل آرژانتین 69

دیانا (معصومه) بیتی از امریکا 71

کشیش فرانسوی 74

ریستین زهرا گیوم فیلمساز فرانسوی 74

جیمی مانکن امریکایی 80

جفری لانگ استاد دانشگاه از امریکا 82

ونیکو یامامورا از ژاپن (سبا بابایی) 87

مریم فاضلی (ورونیکا) 89

دختر یهودی از اسرائیل 92

از انگلیس فیلیپ سندروس 94

بهائی تازه مسلمان مهناز رئوفی 96

از امریکا زهرا گنزالس 98

دیوید جان رو از انگلیس 102

جرمین جکسون از امریکا 104

ایوت بالداجینو از استرالیا 105

جوسی هوکنز (لون) از امریکا 108

لیلا حسین از فرانسه 109

از استرالیا سوزان کارلاند 111

دیانا ترون گوسو از امریکا 113

اتسینا ایلوشنکو 116

شان علی استون از امریکا 117

سارا جوزف از انگلیس 119

جورجیادیز (دیامز) از یونان 120

مارگارت مارکوس از امریکا 122

حبیب کولو تورهاز ساحل عاج 123

فرانک ریبری از فرانسه 125

تیری آنری از فرانسه 126

اریک آیدال از فرانسه 127

محمد علی کلی از امریکا 128

کریم عبدالجبار از امریکا 130

لوکا گائتانی لواتلی از ایتالیا 132

فردریک کانوته از فرانسه 134

ایک تایسون از امریکا 136

هنریک برودر نویسنده آلمانی 137

امالکوم ایکس از امریکا 139

الکساندر لیتوینینکو از اطلاعات امنیت روسیه 141

لارین بوث گوینده انگلیسی 142

ایوان ریدلی خبرنگار و روزنامه نگار انگلیسی 144

یوسف اسلام از انگلیس 146

جمیلا بوتنبران بانوی تازه مسلمان آلمانی 148

عماد عصام عالم وهابی که شیعه شد 150

موسیقی نوازی که مجتهد شد! 151

خلیعی شاعر راهزنی ناصبی که شاعر اهل بیت شد 152

خلیعی شاعر راهزنی ناصبی که شاعر اهل بیت شد 154

روبرتو (روح الله) آرکادی از ایتالیا 155

اسقف تازه مسلمان : زنان دامن کوتاه مسیحی، مسلمانم کردند! 161

اتسو کو (فاطمه) هوشینواز ژاپن 163

فردریک کانوته از فرانسه 171

اشلی بانوی رهیافته آمریکایی 173

آگوستین زوالیوس نقاش تاره مسلمان آرژانتینی 177

- وقتی سوره فاتحه دختر یهودی را مسلمان کرد 182
کشیشی که آیت الله شد 184
نماینده آمریکا مسلمان شد 187
هندوی تازه مسلمانی که 110 هزار نفر را مسلمان کرد 188
ماجرای مسلمان شدن یک کافر به واسطه نام امام حسین علیه السلام در هند 189
جنجال مسلمان شدن دختر مسیحی نروژی 195
شیعه شدن 100 جوان مکزیکی در طول 2 سال 196
تازه مسلمان آرژانتینی: انقلاب ایران دید جهان به اسلام را تغییر داد 197
کتاب مصور سفر نوشته هنرمند کانادایی 198
مهدی آلخاندرو از کاستاریکا 199
جمیلا بوتبریران تازه مسلمان المانی 203
ولوری آدامز از سریلانکا 204
بانوی مسلمان شده آمریکایی: در دوران دانشجویی با مسلمان ها آشنا شدم 206
این روحانی پزشک ایرانی 400 نفر را در اوکراین مسلمان کرده است 207
استاد دانشگاه اقتصاد سوئد چگونه مسلمان و شیعه شد 223
استاد دانشگاه اقتصاد سوئد چگونه مسلمان و شیعه شد 225
گفتگو با مرسی بوک زن جوان آمریکایی که از طریق اینترنت مسلمان شد 226
خانم (تاتیانا آندریووا) اهل کشور روسیه 228
کریمه سلاک رازی 229
ستاره های زن غربی، بسوی مسلمان شدن حرکت می کنند.. 232
پروفسور کیت مور (جنین شناس مشهور) چگونه مجذوب آیات قرآن و احادیث پیامبر شد 239
وارث مولتی میلیاردر مشهور ایتالیایی مسلمان شد ولی او را کشتند 244
روایت تازه مسلمان برزیلی 258
شیعه شدن یک اقتصاددان آلمانی 260
فاطمیما دهدشت (ملودی بکر) از آمریکا 261
شفا مصطفی « تازه مسلمان استرالیایی 273
رنجنامه دختر بهایی زاده ی مسلمان شده 276

نوای دلنشین اذان مرا مسلمان کرد 281

مربی مشهور فرانسوی مسلمان شد 282

کشیش تازه مسلمان آمریکایی که کتاب انجیل وی را شیعه کرد 283

رئیس جمهور قرقیزستان از علت مسلمان شدنش گفت 288

کشیش آفریقایی با ۴۸۰ عضو کلیسایش مسلمان شد 289

یکی از علمای اهل سنت آفریقای جنوبی به همراه ۱۲۱ نفر به مذهب تشیع پیوست 293

آتسوشی ناکانه» حالا نامش رضاست 294

مصاحبه با دیوید فرگس تازه مسلمان کانادایی 295

اعضای یک تیم فوتبال کامرون مسلمان شدند 300

اسامی تعدادی از چهره های برجسته خارجی که مسلمان شدند 302

الکساندر جوریانی از ایتالیا 306

ویلیام هنری کوپلیام 307

نوزده نفر از غیر مسلمانان چین طی مراسمی در مسجد «چانگک پینگ» چین به دین مبین اسلام مشرف شدند 309

ویلیام ریو تازه مسلمان امریکایی 310

مانوریتز بالتزولا موسیقی دان ایتالیا 312

شیخ علی یوسف از نیجریه 314

یک بانوی ایتالیایی در حرم مطهر رضوی به دین مبین اسلام مشرف شد و مذهب تشیع را برای خود انتخاب

کرد 316

ارنه بنش از المان 317

بانوی مستبصر چینی دکتر "یه مون ها" 319

دلیل جالب مسلمان شدن پرفسور برلون 320

تازه مسلمان کانادایی: توحید اسلامی ناب ترین معنای یکتاپرستی است 322

بانوی تازه مسلمان امریکایی: مطالعه سیره اهل البیت را دوست دارم 323

تازه مسلمان کانادایی: جریان حضرت عباس (ع) مرا متأثر کرد 324

شیعه شدن بانوی انگلیسی 327

ماجرای مسلمان شدن دختر اصفهانی که در امریکا زیر دست راهبان کلیسا بزرگ شد! 330

در جستجوی پدر به تشیع رسیدم 333

شیعه شدن آماندا اسمیت بانوی آمریکایی 337

ماجرای خواندنی اشراف زاده های مشهور انگلیسی که مسلمان شدند 342

کشیش مسیحی پروتستان که مسلمان شد 353

دختر کاستاریکایی در حرم امام رضا (ع) مسلمان شد 357

دختر سیاستمدار ایتالیایی مسلمان شد 359

نحوه ی تاییدن نور قرآن در قلب دکتر مسیحی 361

کشتن فرزند به جرم مسلمان شدن 364

مسلمان شدن جوان اکرائینی در راهپیمایی روز اربعین 365

مسلمان شدن یک دختر مسیحی مجارستانی 366

مسلمان شدن کابوی «تگزاس» با صدای دلنشین «اذان» 368

دختر استرالیایی از مسلمان شدنش چه می گوید؟ 370

مسلمان شدن مورخ انگلیسی مستر ولز 372

گفتگو با مبلغ تازه مسلمان آرژانتینی دکتر ادگار 374

امانوئل آدبایور فوتبالیست مطرح دنیا مسلمان شد 378

تازه مسلمان تانزانایی ربیعه، از اسلام چه می گوید؟ 379

- سفر از هندوئیسم و مسیحیت به اسلام و تشیع 381
- مسلمان شدن وکیل آمریکایی 384
- دکتر جفری لانگ از سفرش به اسلام می گوید 385
- پیرامون اسلام آوردن پرفسور یحیی بونو 387
- تازه مسلمان مسیحی که مبلغ شیعه شد 389
- دکتر تازه مسلمان لیزا (زینب) کیلینگر، از حقوق زنان در اسلام می گوید 392
- شیعه شدن زهرا نیما از کانادا 395
- داستانی تکان دهنده از شیعه شدن یک دختر مسیحی 397
- خدیجه رشیدمسیحی تازه مسلمان دویی 402
- صبرینا بوکی از امریکا 405
- معجزه قرآن کریم سبب اسلام آوردن دانشمند آمریکایی 410
- دنیل دایراز انگلیس 412
- جعفر گزالس تازه مسلمان اسپانیایی 415
- ملاقات بانوی تازه مسلمان غربی با امام زمان (عج) 417
- گفت وگو با روبرت سلمان رایکو، تازه مسلمان ایتالیایی 419
- می خواستند کشیش شوم اما شیعه شدم! 424
- مسلمان شدن ستاره موسیقی روسی آلیسا حسینووا 431
- مسلمان شدن دکتر ربکا از لندن 434
- اسلام آوردن نظامی آمریکایی با شنیدن صوت اذان 440
- مسلمان شدن دختری از آمریکا بعد از 11 سپتامبر 441
- بانویی تازه مسلمان از شیکاگو 444

- تشریف دامیانو (عباس) دی پالما به اسلام 445
- چرا دختر آمریکایی شیعه شد؟ 446
- تشریف متفکری دیگر به اسلام 449
- بازیگر زن اهل نیجریه به اسلام گروید 452
- مسلمان شدن کشیش ادریس توفیق 453
- چگونه به خانواده بیش از یک و نیم میلیارد نفری مسلمانان پیوستم 458
- داستان مسلمان شدن کتیا 460
- یهودی اسرائیلی مسلمان شد 462
- تشریف جوان بریتانیایی به تشیع 463
- باید به وسیله اسلام گرایشات متعالی بشر جدی گرفته شود 465
- علت مسلمان شدن بانوی 75 ساله آمریکایی 467
- وکیل مدافع مایکل جکسون مسلمان شد 468
- کریستانا بکر، روزنامه نگار و مجری شبکه MTV مسلمان شد 470
- مسلمان شدن یکی از مصیبت دیدگان حادثه 11 سپتامبر 472
- قاضی بریتانیایی مسلمان شد 473
- مسلمان شدن دو دختر یهودی 474
- دختر یک شبان مسیحی از تجربه مسلمان شدنش می گوید 475
- جبرئیل از رومانی چگونه مسلمان شد 476
- فیلیپ چگونه شیعه شد؟ 477
- تازه مسلمان آمریکایی از اسلام و حجاب می گوید 479
- تازه مسلمانی که در سجده روحش به سوی خدا پر گشود 480
- شین، از نحوه شیعه شدنش می گوید 481

- نابینای تازه مسلمان، از خدا می گوید 482
- نگهبان زندان گوانتانامو مسلمان شد 486
- تازه مسلمانی از دانمارک 487
- شیعه شدن بانوی یهودی 488
- مسلمان شدن یک مسیحی پروتستان 489
- از مسیحیت تا اسلام 491
- مسلمان شدن خانمی از کانادا 492
- تشریف یک خانواده نروژی به اسلام پس از شنیدن تلاوت قرآن 493
- مسلمان شدن لورنس براون 494
- یازده سپتامبر روزی بود که مسلمان شدم 496
- من مسیحی بودم؛ با حسین (ع) شیعه شدم 497
- مسلمان شدن یک فعال ضد اسلام در فرانسه 499
- مسلمان شدن پسر رئیس جمهور سودان جنوبی 500
- مسلمان شدن کریستینا بکر از آلمان 501
- آرامش درونی را در اسلام یافتم 503
- تجربه های یک تازه مسلمان آمریکایی 505
- مسلمان شدن آنجلا بعد از 11 سپتامبر 508
- مسلمان شدن یک بازیگر انگلیسی 511
- مسلمان شدن سوپر مدل آمریکایی بعد از 11 سپتامبر 513
- مسلمان شدن سوپر مدل آمریکایی بعد از 11 سپتامبر 515
- مجری تلویزیون روسیه مسلمان شد 517
- مسلمان شدن دختر 19 ساله یهودی 519

- تشریف یک بانوی یونانی به اسلام 521
- شیعه شدن یک بانوی ژاپنی 522
- «نیکول کوئین» چگونه مسلمان شد؟ 523
- احمد حنیف مسیحی شیعه شده 525
- شیعه شدن فیلیپ سندروس بازیکن آرسنال 531
- مسلمان شدن دانشمندی مسیحی بعد از مطالعه بدن مومیایی شده فرعون 533
- گفتگو با علی الشیخ، مسیحی شیعه شده 535
- زیباترین لحظه زندگی ام این است که چادر نماز بر سر می گذارم 539
- تشریف پرفسور هانری کربن به تشیع 540
- زن راهبه مسیحی، مسلمان شد 541
- تشریف بانوی 90 ساله بلژیکی به اسلام 542
- مصاحبه با بازیگر زن مشهور هالیوودی که تازه مسلمان شده 543
- عبدالرحیم گرین، مسیحی دیروز، مبلغ اسلامی امروز 547
- زن بازیگر روس مقیم ترکیه مسلمان شد 548
- ماجرای جالب یک نیت خوب و مسلمان شدن چند مسیحی 549
- ساره بای سای بانوی مسیحی تازه مسلمان: شیفته آزادی اسلام شدم 550
- روبرت سلمان رایکو: نخستین زیارت برای من بزرگترین آرزوی زندگی ام بود 553
- اسکات جان ویتکوویچ مستبصر اهل چک، ساکن آمریکا 555
- بانوی مستبصر آمریکایی: به نظر من عقاید شیعه از مفهوم توحید بهتر پاسداری کرده است 559
- شیعه شدن یک یهودی بخاطر برخورد گرم یکی از مراجع تقلید 564
- مستبصر ایرانی: من مسلمان شده بودم و این تازه آغاز امتحانات بود 565
- ماجرای مسلمان شدن ژاکلین دختر مسیحی توسط شهید مجتبی علمدار 567

آنا تولی میرزایی شهید ایرانی که پیش از شهادت مسلمان شده بود 570

ماجرای خواندنی خواهران سه قلوی آمریکایی که دو قل آنها مسلمان شدند 572

گفتگو با فاطمه مرشدزاده، دختر ژاپنی که مادرش مسلمان شد 584

ماجرای شیعه شدن جوان کرد 593

استاد مشهور الأزهر مصر به تشیع گروید 596

ماجرای خواندنی شیعه شدن دو عالم سنی 597

شیعه شدن امام جمعه اهل سنت با مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها) 598

سرگذشت و داستان نحوه شیعه شدن مولوی سنی آقای جهانگیر حشمتی 604

مسلمان شدن یک جوان یهودی ساکن هلند 615

اتسو کو هوشیمو تازه مسلمانی از کشور ژاپن 616

مستبصر الجزائری «خانم دکتر فضیله قسام» 619

مسلمان شدن بانوی بلژیکی با یک برخورد خوب 622

دختر رهبر مافیای مواد مخدر کلمبیا مسلمان شد! 623

مستبصر شهید محمد اسلام زومک زهی 624

سرگذشت مادر شهید بلورچی 627

مستبصر شهید مالکوم شباز: مالکوم می خواست اسلام و شیعه را به دنیا بشناساند 628

شهادت مستبصر تاجیکستانی سبزعلی محمد رضایف 630

نحوه ی استبصار مجاهد و رهبر فلسطینی محمد شحّاده 632

زندگی نامه مختصر مستبصر شهید مصری شهید شیخ حسن شهاته 634

سرگذشت مستبصر شهید مرتضی صلواتی 635

من شیعه شده ام و امشب دوباره راهی جبهه می شوم 641

سرگذشت شهید سعید چندانی 643

ماجرای مسلمان شدن دختر چینی 647

ماجرای مسلمان و شیعه شدن اهالی یک روستا در فرانسه 650

شیعه شدن دکتر علی الشعیبی» وهابی تندرو شیعه شده مشاور ملک فهد پادشاه پیشین عربستان 650

شیعه شدن «شیخ سانکو محمدی» مفتی اهل تسنن فرانسه و امام جماعت مسجد و مشاور امور مذهبی 651

ماجرای قاچاقچی مشهور امریکایی که توبه کرد و مصلح شد 653

مسلمان شدن عالم وهابی! 657

مسلمان شدن یک فعال صهیونیست 662

استاد بین المللی ویولن چگونه نماز خوان شد 663

مسلمان شدن استاد دانشگاهی در آمریکا بوسیله حجاب یکی از شاگردان 665

مسلمان شدن یکی از برادران کمال کورسل 667

رهبر یک قبیله کامرونی مسلمان شد 670

الودی و امیلی و ناتالی سه دختر فرانسوی مسلمان شدند 671

اثر نذری امام حسین علیه السلام بر همسر مرد تازه مسلمان مجارستانی 673

دختر بی حجاب مومن شد 676

خواننده ای که با حجاب شد 678

یه داستان واقعی از کسی که حضرت زهرا دستش رو گرفت 686

عیاض راهزن چگونه توبه کرد؟ 693

مسلمان شدن بانوی مسیحی بر اثر گریه بر امام حسین (علیه السلام) 695

مقابل اصفهانی از تمسخر عزاداران تا مرثیه گویی برای اهل بیت (علیهم السلام) 697

سلطان محمد خدا بنده چگونه شیعه شد 699

عبد فرار (یاغی نجف که با یک جمله متحول شد) 701

أرمنی خوش نیت (پی بردن به حق با راهنمایی محدث قمی رحمه الله الیه) 701

أرمنی خوش نیت (پی بردن به حق با راهنمایی محدث قمی رحمه الله الیه) 703

تشیع عالم سنی (با استدلال علامه بحر العلوم رحمه الله) 703

محمد امین انطاکی (سنی حق طلبی که مبلغ مذهب شیعه شد) 704

لاتی که انقلابی شد 707

زندگینامه زیبا و البته تکان دهنده شهید بزرگوار شاهرخ ضرغام 714

شیخ عبدالله پیاده! 726

وهابی که مبلغ شیعه شد! 728